

۲۸۹۵۵

بر روح مطهر و مرقطه اشرف کاینات و خلاصه موجودات که وجود و با جود و عاقبت
تخت با رفعت علت عانی خلق عالم و با ایجاد و ترویج حو و آدمست **پیت**
اگر نه واسطه عقد عالم او بودی **ش** چه وفایده در عقد آدم و حو **ش** و بر اهل **پیت**
اعطا رو عترت ابرار که ببیند او انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا ذیل عصمت و دامن طهارتشان از رجس طاهری
و لوث باطنی پاک و پاکیزه و طاهر و مطهرست پس ما بر نفس النفس و جسم اقدس این نعم
و وصی او که بمصد او کنت انا و علی نور ابین بیدی الله قبل ان یخلق
ادم **یارب** ربعة عشر الف عام پیش از ایجاد آدم قدم بعرضه و جود نهاده
حق و روحان نام علی را بنوشت **ش** و زمان علی عالم را نام سرشت **ش** تا در دو جهان
حب علی میورزیم **ش** اسوده زرد و در حیم و فارغ غریبست **ش** و فی الحقیقه بمصد **ش** **روایت**
صریح الدرایه لا یحب امر المؤمنین الا طاهر الاولاد و خدتها
محبت و عند اولش حکم تحریر بر طاهر الاولاد است و هر حرام از او **ش**

کبیت علی صفحات اولاد الزمان **ش** تن لم یوال من الا نام ولی **ش** پیمان عهد **ش**
یا بعد چنین گوید العبد المذنب للعالمی المحتاج بر حمة الله الی علی دایه و الحاد المذنب **ش**
که روزی ب اتفاق با بعضی از دو عیشیان محلی کلیه و فاق **ش** از لباس نفاق و در کعبه
نشسته و در آن شب و آن طریقه و آن انبای و رکابسته حدیثی از امیر باب میگذشت **ش** و نقلی
از بر مقله مذکور میگفت تا شمر بنی سرشته سخن بیانی صلابت طهارت مذکور **ش** **المؤمنین**
علیه السلام غلامان خاص از خلاصه قاید الغر المحجلین صلوات الله و سلامه علیه و آله **ش**
گفته و سرانجام کلام با سادات میلاد و ولوات انساب معلولان **ش** و معنی با صبیان پدیدین **ش** **معادن**

و مشغول

حضرت امیر المومنین علیه السلام که نسبت نبوت و فرزندی ایشان بشخصی از اشخاص معین
نیست و بجهت افعال و ناصیه احوالشان از غبار فحش و دیوثی تیره و تاریک و سیاه و روی کوش
زردی انگشت نهای ابل و در کارند منجر شد غزیری که از سخن ابل گریزی و اهل اطاعت ابل گری
بنو و ازین بی بضاعت التماس نمود که رساله در ذکر سوار پاسبان و امارت اصحاب و ساسانی
و دی الاذات مطاعن و مثالب ایشان بعضی از روایات و حکایات نکات مناسب این
جمع و تالیف نماید پاره از روی کارشان برخیزد و معاند اندر رود و غصه آن ببرد و لهذا
ایجاب المسوله شروع در ترتیب این مراتب نموده این سال را با کتاب الواسع موسوم
و این کتاب مرتبت بر پنجاه و یک باب و اِلِیَ اللّٰهِ الْمَرْجِعُ وَ الْمآبُ **باب اول**
سوار سبب ریس المناقضین الی بکر بن ابی قحافه علیه المغنّه و المعذاب **نظم** این سبب چو
نصدیق است **لست** از من که جای تصدیق است در کتاب احسن البکار آمده که نام بکر
حسن **لما** خیر بود و در اسلام عبد الرحمن نام او نهاده و پدر او را نام عثمان
نام او **عق** و کنیت او ابو قحافه و در تاریخ گریزه و دیگر کتب اهل سنت ذکر
که ابو بکر در جاهلیت مشرک بود و پیغمبر او را عبد الله نام نهاده و عقبت فرمود
و در کتاب بضاعت الامه ن مسطور است که ابو بکر متولد شده است بعد از **الفصل** سال
و عبد العزی نام داشت و غزنی ازیم می است که در زمان جاهلیت کفار معبود و خود میدا
و کنیتش ابو الفضل بود و بعد از آنکه محمد صلی الله علیه و آله رسید و اظهار
اسلام نمود آنحضرت او را عبد الله نام کرد و مکنی بابی بکر ساخت و نام پدرش عثمان
بود و مکنی بابی قحافه و اسم مادرش سلامی بنت صخر بن عامر و هشام بن محمد بن النبی
الکلبی که از علمای اهل سنت است در کتاب مثالب الصحابه و جمعی دیگر از علمای فریقین در کتب

باز که اختلافی نسب او را ذکر کرده اند خلاصه کلام که ابو بکر در زمان جاهلیت
بود و بعد از آن معلم او را دیوید شد و ابو قحافه کا بی قری و امثال آن ^{سکری} شکار
کا بی معلم کو دکان بود و **در کتاب** یاض الایمان آمده که ابو قحافه مشهور و معروف ^{برض}
انیه بود و چون کور و نابینا گردید اجیر بن جذعان شد و ابن جذعان مردی بود که
طعام می بخشت و بر مردم می فروخت و ابو قحافه در پشت بام خانه او را میداد و مردم را
بطعام خود درون می طلبید و اجرت بگیری و با آنچه در دست صحنها میداد می گرفت
فاسق با ابو قحافه لواط میکردند و عربچین کاسه تحف میگویند بسبب کاسه لیسنی
قحافه مشهور شد و **در کتاب** منج الفاضلین گفته شد که بعضی از مورخان گفته اند که
ابو بکر طایف عبد الله بن جذعان بود و ابو قحافه را کسند او و بعد از آنکه عبد الله
جذعان بمرد ابو قحافه صیاد می میگردد و بدو کلیمه می برد و می فروخت و او را ^{یک} شیر
بود نام سعد قاری و منزل او بدو کلیمه بود و روزی ابو قحافه دو مرغ گرفته بود ^{سعد}
که خانه او رساند سعد خانه خود برد و با دو حصه و رسید داد و ابو قحافه ازین سبب
سعد را بچند کینه عداوت او در دل گرفت و صبر کرد تا روزی که خانه سعد را ^{لے}
یافت و در خانه او رفت و هر چه دید بعوض آن دو مرغ در زد و بسبب این موسوم بانی
قحافه گشت **یقال** تحف ای جمع ما و جد یعنی جمع کرد آنچه یافت نام او عثمان
بود و بعد از آنکه خانه سعد را تاراج نمود مشهور و ملکی بانی قحافه گشت و **در ریاض**
الایمان آمده که مادر ابو بکر سلمه بنت اسد مشهور بوده چون عرب نیک داشتند
از همسایگی زبان انیه بنابرین او را از کمال اجراج نموده بودند و خانه اش در ^{بود} البطح
و علم مخرج داشته که نشانه زنا کاری می بود **نظم** دار با مفضوحه لکذا خلین

رجلها مرفوعة للفاعلين: غني مفعول بها في كل حال: فعلها تميز افعال الرجال
کم نشد خالی و دواش از قلم بر مراد هر کسی میزد رتم: و ابو قحافة از طایفه ^{متمم} که
از همه طایفه و قبایله حنیسند و ایست که ابو بکر مبروص بود و الحال ناضیان ^{تبدین}
مبروصی که شاید می کند او را اغزاز و احترام بنمایند از برای شبیهی که او را ^{ست}
اول نقلست که چون مردم با ابو بکر محبت کردند و او را خلیفه ساختند ابو قحافة با و بود
ای فرزندک من مردمان با وجود بنی هاشم که صاحب فخر و شان بلند مرتبه اند ^{سبب}
بخلاف تو راضی شدند با این بی نامی و بی شانی و بیستی منزلت تو ابو بکر در جواب ^{نوشت}
که چون در عمر بزرگتر بودم بنابرین بخلاف من راضی شدند ابو قحافة در جواب ^{نوشت}
که من درین از تو بزرگترم پس ای پستی که با من محبت نمایند و مرا خلیفه سازند و ابو قحافة
با ابو بکر محبت کرد و چنانچه بعد ازین انشاء الله در باب مطاعن ابابکر تفصیل ذکر خواهد ^{شد}
عریه اذا ذكرت العزمین یا شتم: تضافت عنک الکتاب الشارحة: ان علی بن ابی طالب ^{لب}
اما منافی سورة المائدة: نقل من لاک فی حجة: خانتک فی مولدک الوالد
باب دوم در نسب بانی بدعت شیطان امت عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعدا ^ب
بطریق مخالف و موافق ابابکر بن مخالف در کتاب بنایت اطلب جنلی مذکورست که ^{خطاب}
الاغ فردش بوده و خطاب اسم او نیست و لقب است چون مردم مادر او را ^{خطبه}
بسیار می نمودند ازینجهت یلقب بخطاب شد و خطبه بدو معنی آمده بمعنی نکاح و ^{معنی}
جماع و چون مادر خطاب جماع بسیار میداد و زنا میکرد و لهذا پسر او مشهور ^{خطاب}
گشت و کنیت عمر ابو حفص بود و در کتاب حسن الکبار آمده که نام وی شطی بود و ^{شد}
دولام بود و ابو جهل خالوی عمر بود و نام مادرش ختمه و در کتاب بصایقه الایمان ^{آمده}

که بسم مادرش ختمه یا حتمه ثبت با ششم بن معمره است **در کتاب طایف از کتاب**
المطابحت بنی نقل شده که عمر در جاهلیت بخرجیانی مشغول بوده و از قبيله عدی
شام بن السائب الکلبی که از علمای اهل سنت است در کتاب لب الصفا ذکر
کرده که ضحاک حبشیه کنیز با ششم بن عبد مناف بود و زنا کرد و نعل بن هشام
و بعد از آن ناکرد با و عبد المعزی بن ریح و ازین دو پدر نضیل بهم رسید
و عبد المعزی مرد و از برای آن فرزند و لبند منازعت و محاصرت کرده هر
اوتان بود که فرزند مراست و نضیل جد عمر بن الخطاب و کتاب به شافعی گفته
که ضحاک کنیز با ششم بن عبد مناف بود و نعل بن **بی** ناکرد و عبد المعزی
بهم رسید و بعد از آن عبد المعزی با ضحاک مادر خود مجامعت کرد و نضیل بهم
که هر عمر است گویند که آبا و اجداد عمر تا بهقت پشت حرامزاده بودند و لهذا
از شعرائی عرب و بنی و نسب آن مادر جلب گفته اند **عمر** بن خطاب المیزعمهم
ابن الزوان السج فینما یرثون و عمر بنی این مضمون در حدین نوشتن این باب
در او رد و **یت** بود آن سبک حرامزاده و پشت **پنج** اباجی سبعه پشت پشت
افهاتش تمام زاینده بود **این** نه پنهان پس علانیه بود **در کتاب** مضمون الحق
روایت است از ابو عیینده بن سلامه که نزد اهل سنت از راویان پسندیده است که
خطاب بسبب روی دست بریدند و باز از عکاظه و خوارزمی که از علمای محدثین
اهل سنت و جماعت است در یکی از مصنفات خود بعد از آنکه پاره از سوره نسبت
دویم نقل کرده در باب نسب شاه اولیا و سرور را قیام نموده **عمر** بن خطاب
بن اسباب الوری **کالتمس** بن الکواکب الانساب **والشمس** ان طلعت فاکوب

الا تعیب فی نقاب حجاب: یعنی نسبت نسبت شاه ولایت بسایر انساب عرب
بهچون نسبت اعمام است بسایر کواکب و ستارگان چون آفتاب طلوع نماید
نظم کسی که دشمن از احوال او چنین گوید: **ببین** که دوست در او صاف او چه خواهد
پس نظر کنید از روی انصاف بنقل علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت در وصف
خلیفه برگزیده ایشان که جد او صهاک کثیر باشد و زانیه باشد و جدا و فضل نیز
زنا بهم رسیده باشد و تقدیم و تفضیل دادن او بر اولاد یا شتم که سید مولا
او بوده و همچنین کسی ابا وجود اولاد یا شتم لایق پسند خلافت و سرور
امامت داشتن و امیر المؤمنین امام متیقن علی بن ابی طالب علیه السلام را با
جلالت قدر و منزلت و شرافت حسب نسبت علوم مراتب که خود ذکر میکند تابع امر
و پیرو فرمان است و عقل و ادب را درین باب بهیچ وجه راه ندادن محض مکاره
و عناء و عین کفر و الحاح است: **اما** بروشنی موافق یعنی فرقه باجیه است که در
از علی بن هشام قمی از یحیی بن محبوب ابن ابی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
و همچنین محمد بن شهر آشوب یا زید زاری که از بزرگان فرقه باجیه است از چندین طریق
در کتابت ذکر کرده و صاحب کتاب الواعی الاوار از مروج مذهب اهل انبی عشر شیخ
علی بن عبدالحال روایت نموده **و در** کتاب ملققات ذکر شده و مصنف کتاب
عباسی و صاحب کتاب یاقوت الاغانی مولانا احمد اردبیلی در کتاب یقین الشیعه و غیره
نیز بزرگ اختلافی در بیان نسب عمر منزل سقر روایات نموده اند خلاصه آن آنکه صها
کثیر بن عبدالمطلب و منتقل بهشام بن معمره شد و چون بهشام بصهاک کما
زنا داشت او را تنبان حرم می پوشانید و بر بند تنبان او قفل میزد و تازان

کرد و شتر آن هشتام ابرو ز بیکر اکاه برده میچرانید و فیصل که جد عمر است غلامی
غلامان فریش بود لبهاک میل هم رسانید و بیکر اکاه غنم و شتر آن فته خواست
که با وی ناکند صهاک عذر آورد که بندت شبان من قفل دارد پس فیصل و پستهای
اورا از درخت آویخت تا گوشت بدنش کشیده شد و اندک اندک تنبان او را بر
کشید و با وی مجامعت کرد و مدتی درین کار بود و انداخته نطفه او متولد گشت
و صهاک پس را در همان صحرای انداخته شخصی او را برداشت و بشتر شتر پورس داد
و چون سیر حد بلوغ رسید بحسب اتفاق روزی نظرش بر سرین مادر افاده با
در افاده و شکم مادر از نطفه که انبار گشته دختری را ز او وجود آمد که زلیت
آن دشت و کوه شد از ترس مولی دختر او را پارچه صوفی پیچیده در میان احشام
انداخت پس هشتام بن مغیره بن الولید او را یافت و بمنزل خود آورد و او را تربیت
کرد و تا بزرگ شد و او را حتمه نام کرد و چون حتمه حد بلوغ رسید بحسب اتفاق
خطاب نظر بر او افاده عاشق جمال وی و مفتون غنچ و دلال او شد و با او مجامعت
کرد و عمر از تحم آن مدبر حاصل گشت و لهذا بن حجاج بغدادی که یکی از شعرائی عرب است
پایان نسب آن عالی نسب گفته و بعضی این شعر را بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام
نسبت میدهند و نیز مصنف کتاب الواعی الا نوار ذکر نموده که از مروج مذهب
اشعی عشر شیخ علی بن عبدالعزیز شنیدم که این شعر کلام معجز نظام حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام است **عربیه** جدده عالمه و والده **و** امه احسنه و عتمه **اجدران**
یعنی الوصی **ان** **ینقص** یوم الغیر **یعنی** کسی که جد او خال و پدر او باشد
او خواهر و عظمه او بود و چنین کسی سزاوارست که با وصی حق که امام مطلق است دشمنی نکند

وعداوت نماید و منکر سعیت روز غدیر گردد و وحی کم فردوسی طوسی علیه الرحمه در بیان
آن بی سبب نیز گفته **نظم** کسی گوید رخا لو بود در شرع پیغمبر مسلمانش محوان کو هست که
و کافر و ترسان بهر اکس را که باشد مادرش خواهر رواند که او بر پایه منبرند از بچایی
تبر اکن تبر اکن از آن شومان بدختر تبر اکن تبر اکن از آن دومان مادر کا اگر باکی
در اصلت خطایی نیست ای خواجه چو فردوسی همین کن لعنت بسیار بر اعدا
برین زخم می آید که خطاب پدر و جد و خال و حتمه مادر و خواهر و عمه آن ولد الحلال باشد
و در کتاب یاض الایمان ایست که چون عبدالمطلب بن مقده و قوف یافت خطاب
کرده عقب مهر او را تا حوالی کوش و میان بر دو چشم او را داغ کرد و صهاک را از که
اخراج نمود و او در طایف میزد و آخر آن سک حرافاده حلال زادگی خود را بطلو
رسانید و در اشقام داغ کردن عبدالمطلب خطاب او را عبدالمطلب بداع فقروفا
بتلا کرد ایند حقوق ایشان را از دست ایشان شرع نمود و **عریه** زنت صهاک بکل
علج مع علمها بالزنا حرام فلا لثمها علی زناها فما علی مثلها ملام
فلا لثمها ولم زینما نیز عم ان اینها امام یعنی زنا کرد صهاک بهرنا صبی بی از مذ
حق با آنکه عالم بود و بجز مت زنا پس تو ملامت مکن او را برنا بواسطه آنکه برو و مثل او ملامت
و سز زنت نیست و او را ملامت مکن با ملامت کن آن زنی را که یقین کرده باشد که
صهاک امامت و زینم انکسی گویند که بغیر پدر منتسب است و غیر او را بچو ملحق ساخته **لعم**
از آنکه بود بعض علی بنحو عمر باشد زنا نطفه آن بد اختر دانی چه گمانند مقیمان
بو بکر و محبانش عثمان و عمر **بسم** و رنسب عثمان بن عفان علیه اللغه و الغدا
و التیران و کنیت عثمان ابالبلاست و در کتاب حسن الکبار آمده که کنیت عثمان **ابن**

بود و اما مشهور بنا بود عمر دست و مادر او دختر کریمین رپیچه است و وی اولین ملوک
بنی امیه بود و تولد عثمان قبل از ولادت پیسید کاینات هفت سال نوشته اند ^{بشام}
بن محمد بن السائب الکلبی که از علمای اهل سنت است در کتاب مثالب الصحابه ^{شافعی} زنا به
نیز در کتب خود آورده اند و در کتاب طایفه نیز آمده که عثمان ف نوازی میکرد و
محفله ها و عروسی ها رفقه خوانندگی و رقعه میکرد و کون می جنبانید تا زنان
بخندند و زنان شک میزدند و بغایت محل تعجب است که علمای اهل سنت ^{در کتب خود}
ذکر میکنند که پدران امه و اما نشان از اولاد زنا و فحش و دیوث و دغ
و رقاص و کون جنب مانند و با وجود این حال ایشانرا مقدم میداند بر حجاب ^{عنی}
که نه در پدران ایشان عیسی نه در طهارت نسای ایشان رپی است و ما هندا
الاعجیب و عزیز این مصمون در حین نوشتن این باب رسنه نظم
نظم آن به کبری که نام او عثمان است : شانه از آن دف زن و کون جنبان
بی شبهه آن که دشمن حمید و آل بابی پدرش یک پدرش سیطان است **چهارم**
در نسب معاویه منزل با ویه در کتب احسن الکبار آمده که معاویه یعنی سک و ده بانک
کنده است **وایت** کرده است را و ندی از بهشام بن محمد السائب الکلبی در کتاب
مثالب صاحب کشف در کتاب بیع الابرار که عمار بن لید بن المعمره المحزومی مسا
عمر و ابی سفیره و شودان و ابوسفیان یک طهر خدمت میداد و معاویه رسیدند
و بهند البهن شد و معاویه را بر ایید و کلبی پاشا فعی گفته که عمار و مسافر
و ابوسفیان صباح بن معن خدمت مندر رسیدند و بهند عالمه شد و معاویه را ^{بر ایید}
و در میان این چهار کس می الکردن ابوسفیان پیشه و شیخ ابوسعید ^{استغیل}

سمان خنی و ابو الفتح محمد بن جعفر حمدانی که از مشاهیر علما و محدثین اهل سنت اند
کتاب بهجت المستفید و در کتاب مثالب بنی امیه طایفه یغینه **اورده اند** که هند با عمرو بن
مسافر در ساخت و نزد فحالت با وی پیاخت و عمرو او را وعده میداد که تران
خواهم کرد تا آنکه از او حائل شد و حمل او بشما یکی سید عمرو بن مسافر از دست ^{حضور}
و فضیحت ^{ساز} شده بحیره خدمت لعمان بن منذر که پادشاه و صاحب اختیار آن
بود و هند را بعد از بسیار بابی سفیان عقد بسته در همان روز بخانه او فرستادند
و چون سه ماه در خانه او بسربرد سک حرامزاده معاویه منزل با وی تولد یافت و ^{بعد از}
چندگاه ابو سفیان بحیره رسید عمرو بن مسافر از ابو سفیان احوال هند را پرسید
که نکاح من را از شنیدن این مقال فی الفور عمرو پیا رفت و بدرک الاسفل شغال
مود **و در کتاب بضایع الایمان** مسطور است که ابو سفیان تجارت شام فته بود و در شام
یکسال و چهار ماه توقف کرد چون بگه آمد هند استن بود و شکست بزرگ شد ابو سفیان
گفت ای هند من یکسال و چهار ماه هست که از بگه پیرون فته ام این حمل از کیست بندانم
یکی برده ابو سفیان چو ^{پیش} شکم او زد که شاید آن ولد الزنا ساقط شود ^{فایده}
کرد و بعد از سه ماه از فدم ابو سفیان معاویه بوجو داد و هند از صحبت ^{سایبان}
محضو طر بود و چندین بار فرزند پیا **اورده** و همان روز یکشت و مادر ^{هند}
خانه نام داشت و او را علم سخری بود و در ذی المجازان علم را در بام خانه میزد
در آن وقت زنان خواستن آن علم می شناختند و هرگاه آن علم افکنده می بود ^{علامت}
آن بود که کسی با او خلوت دارد و کاتبی مینوشت نام کسانی که با او مباشرت مینمودند
و چون فرزند می بوجو دادی آن فرزند را با آن زنا کاران نزد کا بن بردندی ^{دان}

نِیَّةُ

فرزند را بهر که گاه بن ملحق ساختی فرزند او بودی و در کتاب محاضرات ذکر شده که شخصی
در حضور معاویه منزل او بود و در سبب نیت پلید تعریفی کسی کرد و چون آن شخص از نزد
معاویه بیرون رفت بایزید گفت ندانی قصه او چه بود مردم سندی را بان کسی که نام
برو متهم سازند و او را پدر من اند و مشهور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه
و آله بر زمان آیه کریمه و لا ینزلن منیخو اندهند گفت و هل تنزنی الحرة
آنحضرت یکی از اصحاب نظر کرده تبسم فرمود و در کتاب بصاغة الایمان آمده که
عمر پیش از اسلام گاه بن خدمت هند میرسید و چون هند مسلمان شد و آیه الزانی
و الزانی فاجلیدوا کلاً و احید منہما مائة جلدہ نازل شد
خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت هل تنزنی الحرة یعنی زن
زنا کند عمر منزل سقر گفت و عمری لا تنزنی الحرة یعنی قسم بجات خودم که
از او زنا نمیکند و مطلبش آن بود که بخاطر هند آورد که چندین سال با او زنا کرد
گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تبسمی کرد و جمله صحابه را این معنی معلوم شد
کتاب حدیقه الشیعه که از توفات مولانا احمد اردبیلی است ذکر شده که در اصل بنی
قریش بودند و امیه غلامی بود و رومی از آن عبد الشمس و چون بزرگ و فقیه بود عبد
الشمس او را آزاد کرده بفرزند یزدان داشت و در میان عرب متعارف است که چون غلامی
از او کند بنام آن شخص خنده با و غسوب میسازند و در کتاب بصاغة الایمان در کتاب
العوام آمده که عبد الشمس را سیری نمود و عقیق نمود و در شام از قصای امیه را خرید
و در زمان غالبیت در میان عرب متعارف بود که مردی که عقیق بود و لواط کند و چون
عبد الشمس است با و فساد کند مطیع نمیشد عبد الشمس گفت تو را بفرزند من قبول کردم

که بعد از موت من مال من از تو باشد میه مطیع شد و عبد الشمس با و بواطه میکرد و در کتاب
 حدیقه الشیعه مولانا احمد اردبیل و در کتاب بدیع التلوه آمده که بنی امیه از قریش نیستند
 اصل ایشان از رومست چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده **الْمَغْلِبَةُ الرُّومُ**
فِي آدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ
 یعنی بنی امیه غالب آیند بر ملک و نزدیک باشد که غالب آید بر ایشان بنی عباس در کتاب
 فضله الحی روایت است که ماه معاویه منزل آید و به نجد است مولا بنی مومنان پیشرو اهل حجاز
 که بنی پیم و شما مکر فرزند عبد مناف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جواب
 ملعون نوشت که **لَيْسَ الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَلَيْسَ الصَّرِيحُ كَاللصِيقِ**
 یعنی نیستند مهاجر مثل آزادگر و کائن نه اگر صحیح باشد نسبت مانند کسی ملحق سازد نسبت
 حوز را با و این دلیل صریح است که بنی امیه صحیح النسب نیستند و عتیق عبد الشمس است
 حوز را چسبایند و ملحق ساخته اند بفرزندان عبد مناف و معاویه انکاران بنی امیه
 نمود و حوز را ملامت بسیار در نوشتن آن سخن کرد و در شجره خیمه که در قرآن مجید و
 باتفاق اکثر مفسران بنی امیه اند لعنهم الله قاطبه و حکیم سنایی فرموده **نظم**
 داستان سپهر بند مکر شنید که از او سه تن او به پیمبر حیره پیر اول و دزدان پیمبر
 مادر او جگر غم پیمبر بکلیه او بنا حق حق و اما دیمبر است پیر او سر فرزند پیمبر پیر
 بر چنین قوم تو لغت کنی شرم یاد لغت الله یزید او علی قوم یزید **باب پنجم** در نسب
 بن معاویه لغت الله علیهما در کتاب محال بس المؤمنین از کتاب الثالب الصحابه نقل شده که ما
 یزید میورد دختر بجدل کلبی بود با غلامی از غلامان بدو در ساخت و او را از شریف مولا
 حوز بنواخت و یزید پلید از صلب آن غلام در رحم آن دلارام انتقال نمود و بمصنون

كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ آن بد اصل باصل خود رجوع نموده بسفك
و قتل شهیدان کربلا اقدام نموده و نسابه گیری که از علمای اهل سنت گفته
عربی فان کین الزمان اتی علينا: لقتل الترك والموت الوحی: فقد قتل الدعی
و عبد کلب: بارض الطف و لا لبسی: مراد از دعی عبید الله بن زیاد
که معاویه دعوی برادری او میکرد و مراد از عبد کلب یزید بن معاویه است که
از نطفه غلام مجذول کلبی است و یزید مباشرت عمه خود را بر خود مباح و شرب
خمر احوال دانست و در نصیده خود در استحلال شراب این موقوفه گفته
عربی فان حرمت یوما علی دین احمد: فخذ یا علی دین المسیح بن مریم: یعنی پس اگر
حرام شده است خمر امروز بدین: پس تو فدا گیر از بدین عیسی بن مریم و آن
کذاب بدین دین پست دروغ و کذب گفته زیرا که هیچ ندهی بملت شراب
بنوده **نظم** آن ناصبی که بعض حیدر دارد: خوک سگ و خرس پرور رهبر دارد
مادر خطا کرده امروز خطا: در پشت پدر خطا ز مادر دارد **باب هشتم**
نسب عمرو بن عاص بنی اخاص صاحب کشف در ربیع الا برار ایراد نموده که نابغه
مادر عمرو عاص کنیزکی از عربان بود و عبده اسم جزعان او را خرید و چون بد که کاره
او را ازاد ساخت و ابو لهب و امیه و هشام بن مغیره و ابو سفیان و عاص بن
و ابل ممه در یک طهر بر آن ملعونه فاجره وارد شدند و درین میان نطفه عمرو
متکون شد و آن فرزند دلبند که در میان ابا و امکا تره و شرکا متجدد
مشاع و مشترک بود چون تولد یافت شرکا رحمت هر یک دعوی اختصاص
او میکردند: چون عاص کاسی با و نفقه میداد مادرش گفت که از عاص است

اما عمرو و شایسته بابی سفیان پیشتر داشتند ابو سفیان خطاب بعمر و عاص کرده
گفت **ای ابو کلاب** ابو سفیان شک قد بدت **لنا فیک منه بینات السما** یعنی
اگر مادرت تر الجاص نسبت داد اما تو پیشک از ابو سفیان که شکل و شمایل تو
باو پیشتر میباشد **مصرع** ای تو مجموعه خوبی زکدامت گویم و در کتاب جامع الامور
نذکرست که در یک روز چهل کس بنا بعمرو عاص نزدیکی کردند و در آن
وقت عاصت العدس از کتاب حسن البکاء نقل شده که عمرو عاص بی اخلاص در مجلس
معاویه منزل یابویه با امام حسن علیه السلام نزاع و سخنان نالایق که لایق او نیست
بود میگفت امام حسن علیه السلام شمه از معایب آن ملعون بیان نمود از آن جمله آنکه
مادر تو غورت پسامان بود و بهر که میرسد از سیاه و سفید ملاقات میکردی
که تو از فعل حرام بوجد آمدی و ده کس از آن جماعت که بمادرت فساد کرده بودند
دعوی فرزند می تو کردند و میان ایشان نزاع بسیار شد تا آنکه بقرعه قرار یافت
چون قرعه انداختند بنام عاص آمد و ترا مکوفت و فرزند خود خواند و اگر
نه عاص فرزند نبود و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که عمرو عاص فرزند
در حقیقت معاویه با حضرت امام حسن علیه السلام نزاع نمود آنحضرت فرمود ای
عمرو عاص مادر تو از فواحش بود و بعد از تولد تو ابو سفیان بن حرب و لید
مغیره و عثمان بن الحارث و نضر بن حرب بن کله و عاص بن ابل هر یک از
ایشان امکان بود که تو سرزند او بی و اگر نه عاص فرزند نبود و حضرت سید
کاینات عاص را بر خواند و بقصد توفیق سید کاینات خدای تعالی این آیه را
استاد **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ** یعنی بدبختی که دشمن تو عاص و بنا به بریده است و طاهر

میشود از کلام الهی که عاصی این و فرزند می باشد **و** در کتاب بضاعت ایمان از جمهور
سنت روایت است که از وی خبر عارض بن عبدالمطلب در ایام خلافت معاویه بشمار رفت
و میان او و معاویه گفتگوی بسیار شد که ذکر او درین مکان مطلب نیست و عمر و معا
عارض او شد و منع او نمود که ترا چه حد که با معاویه این قسم گفتگو نمایی ارد گفت
پسر مانع و منع میخیزد و عربان هر زنی که از و فساد فواحش بسیار بطهور می
اورانانچه گفتندی یعنی ای ابنه تو در حسب و نسب از قریش نیستی تحقیق که پنجکس از قریش
و عوامی فرزند می تو گردند و هر یک از ایشان بآن زند که تو پسر او باشی و بسیار دیده ام
مادر ترا که روزیاد و رمله مغنی بود و اکسبایا و معاصی میکرد و در اسم از غلامان
زانی مشتبی جماع میکرد و بوزن در می آورد پس تو با ایشان از ابتر که عاصی است
لایق تری و ایشان بتوشیه ترند **و** در کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که در حضور معاویه
عنه بن ابی سفیان بحضرت امام حسن علیه السلام بان از می میکرد و میگفت که بخون عثمان
ترا باید کشت آنحضرت فرمودند کسی بکوش که می بینی در فراش زنت که شریک بزرگ تو است
بر فرج او و شریکیت در فرزند تو اما که ملتفت ساخته بتو فرزند می اگر نه ترا فرزند
نیست **و** در کتاب حسن الکبار از حضرت امام حسن علیه السلام در نسب ولید بن عثم
ابی سفیان است که آنحضرت در حضور معاویه طایفه در حالتی که ولید بن عثم بنسبت
زبان از می نموده بود که اگر از ما و خود میسر رسیدی که پدر تو کیست در آنوقت که او ذکر
آن کند است و ترک کرده بود و ترا بعینه نسبت داد منزلتی از بهر خود حاصل میکرد
و تو از قریش نیستی که ذکر آن پسر علی بود از اهل صفویه **پس** محبت شه مردان مجوز بی

که دست غیر گرفت پایی مادر او **باب پنجم** در نسب یار بن ایه علیه اللغه در کتاب
 الصفا مسطور است که ابو سفیان پیش از قبول ایمان نوبتی بطایف افتاد در خانه
 ابو مریم نام فرو داده شراحت دهد و در اثنا بی تصاعد بخار خمر ابو سفیان از ابو مریم
 طلبد ابو مریم سمی را حاضر کرد و ایند و ابو سفیان دفع فضا خود کرده سمیه زیاد
 حامله شد و مرویست که ابو سفیان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتاد نمود
 که زیاد فرزند منست حضرت رسول پرسید که از کجاست یا سفاح گفت از سفاح حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که **أَلَا كَذِبٌ لِّلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ** کجی یعنی فرزند
 شوهر است زنا کننده را پسنگاه کنده یعنی رجس باشد که دو معاویه حکم رسول
 حذر اباطل کرد و زیاد حرامزاده را بر پدر بست و بموجب کل طایر بطیور
 مع شکله مثل خود حرامزاده را برادر خود کرد **پایان** کند هم جنس با هم جنس
 کبوتر با کبوتر با باز با باز و در کتاب حسن البکاء مذکور است که مانه حضرت امام حسین
 معاویه طایفه یا غینه نوشت و قبا یکی که از معاویه پرسیده بود در آن نامه درج
 از آنجمله زیاد بن سمیه که از نطفه یکی از غلامان بنی ثقف بوجود آمده بود دعوی
 که از ابو سفیان بوجود آمده **در کتاب بصاعت الایمان** آمده که خواهر ابو سفیان
 خانه عقیقه ام مردی بود و زیاد از خواهر ابو سفیان فرزندش ابو عقیقه متولد شد
 و معاویه تکذیب ابو عقیقه نمود و ادعا کرد که پدرش ابو سفیان با خواهرش که
 عمه معاویه باشد نزدیکی نمود و زیاد از ابو سفیان بهم رسیده و برادر و پسر عمه
 معاویه است با آنکه خودش فرزند ابو سفیان نبود نفیست که شخصی پیش معاویه آمد و
 دعوی میکرد و در پسری که در فرزند غیر متولد شده بود گفت فردا بیایید میان شما

گفتم چون پادشاه معاویه سنی پیش مدعی زمین نهاد شاره بقول حضرت نعيم و
للعاهر الحجر آئند گفت ترا قسم نمیدهم که بگویی چو او در زیاد این حکم نکرده ای
که یکی از اولاد زیاد بادی بگری از اولاد او گفت یا بن الزائنه گفت مراد شما
مده بخیزی که با دشمنان و نزول یافته ایم **زیر** و ایست که چون معاویه زیاد را
ملحق کرد بر خاطر مردمان گران آمده بر آن انکار ظاهر ننمودند چه در آن جواب
مخالفت ظاهر بود با قول حضرت سید کانیات که وللعاهر الحجر و زیاد همیشه
در مقام تصحیح آن نسب پدید بود و هر کوه نه پدر در آن باب ننمودند از آن جمله خواست
بدین خراسان سیفان رود و باد عای برادری او را مانع آمدند دیگر نامه نوشت
بعایشه باین لفظ الی عایشه ام المؤمنین و بن ابی سیفان و عرض او آنکه
عایشه در جواب بنویسد الی زیاد بن ابی سیفان و نوشته عایشه در حکم شهادت
باشد بر آن نسب عایشه در جواب نوشت که من ایشان را هم المؤمنین الی زیاد بن
عرض که زیاد ملعون هر چند که سعی نمود که وی را زیاد بن ابی سیفان خوانند مردم
از خوف آنکه خلاف حکم رسول شود نکشند و عایشه او را زیاد بن ابیه نام کرد
و بدان مشهور شد **پس** بحسب علی بن یزید الشوک و تزکوا النفوس و تصفوا
فهما را ایت محبانه غم الزکا و تم الفخار و هما را ایت عدوله و ففی امله
نسب پیغمبر فلا تعدلوه علی فحله و حیطان دارا پیغمبر **باب هشتم** در نسب
عبید الله بن زیاد علیهما اللعنه و العقاب کتاب ثالب الصحابه آمده که زیاد با ما
خود سیمیه مقاربت نمود و عبید الله بهم رسید ازین قرار باید که سیمیه مادر و جد
عبید الله باشد و در کتاب تحفه عباسی مذکور است که عبید الله را پدر مشخص نبود

و معاویه او را بزیاد نسبت داد بسبب غنی که ذکر آن طولی دارد **عریه** اولاد احمد
شاحب **:** رث الثیاب بلوح کاراک **:** و بنو الزنات یملکون علی الوری **سج**
خاتمه علی الافلاک **باب نهم** در نسب عمر بن سعد وقاص علیه اللعنه و عمران **سج**
در که بلا آب بروی حکم کرده **مصطفی** و نوزیده مرتضی شاه شهید **سج** است و آنحضرت
بفرموده او و شهید کردند در کتاب مجالس المؤمنین از کتاب لب نقل شده که نسب
پدر طاهری عمر بن وقاص درست نیست بلکه سعد از بطعنه یکی از بنی عذره است که دو
بنی امیه بود و دلیل برین آنکه در وقتی که سعد بن وقاص معاویه گفت که من نه او را
از تو بخلافت معاویه باو گفت که بنو عذره این دعوی از تو قبول نمیکند و مقارن
جست استنابادی بروی باکره **دو** در کتاب فضول المحتاج آمده که سعد بن وقاص
غایب بود و یکی از بنی عذره خادم عباسان خود نموده بود و آن خادم در زمان غیبت
زوج سعد رسید و عمر از او دروچ داد و معاویه روزی بفرمود که نسبت نویسی
عذره تمام میشود و سعد بن ابی وقاص از اهل شوری بود بواسطه آنکه سرور **منان**
پدر او را در یکی از حروب قتل آورده بود و کین آنحضرت در دل گرفته میل **فت**
عثمان کرده **دو** رساله قاضی زاده که برود آمده که چون نوبت خلافت بحسب **طاهر**
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید سعد وقاص از خدمت امیر المؤمنین علیه السلام
دوری نموده نزد معاویه منزل داد و به رفت و اعتقاد صاحب بیوضه **سج** الشهاده
که سعد از اخبارست و الله اعلم **عریه** بغض الوصی اخ البنی علایه **سج** و سمت **جنات**
اولاد الزنات **:** من لم یوال من الامام و صیه **:** سیان عند الله صلی ام زنا **باب دهم**
در نسب پیر بن العوام علیه اللعنه ابو منذر هشام بن محمد السائب الکلبی در کتاب **الصحاب**

آورده که عوام پدر زیر پیر چو د خویلد بود بلکه غلام او بود چون خویلد او را پسر
بود باو منسوب گویید و قاعده بود عرب در زمان عباسیت که هرگاه میخواستند که غلام
نسبت بخود دهند و داخل سازند او را در نسب خود و غلام از او میکردند و او را
زنی میدادند از قبایله عرب مادر زیر صیفیه بود که از جمله لغویا و فواحش بود و در کتاب
فضول الحق ذکر شده که محمد بن السائب کتابی نقل نموده که روزی عبدی بن حاتم
بمجلس معاویه آمد و حال آنکه یک چشم او در جنگ حمل از دیدن بازمانده و عینیه
زیر باجمعی از قریش و غیر قریش در آن مجلس بودند پس عبد الله گفت یا عدی در کدام
چشم تو را این قضیه پیش آمده است گفت در وقتی که پدر تو از معرکه قتل گشته
و گشت آنکه او را کشت و ترا اشتر خواست که ضربتی بزنی از او که زخمی و از جنگ گاه
پروان شدی پس عدی چند بیت گفت که مضمون یکی از آنها اینست که پدر تو و پدر
تو نسب صحیح ندارند و بنده و بنده زاده قریشند و عبد الله دیگر آنرا این سخن
نخواست کرد و دلیل بر اینکه زیر را پدر مشخص نیست کلام معجز نظام حضرت نبوت
که آنحضرت فرمودند که **بَشِيرٌ قَانِلُ ابْنُ صَفِيَّةَ بْنِ النَّارِ** و حضرت امیر المومنین علیه السلام
در جنگ حمل در وقتی که ابن جرموز پدر را قتل رسانید بشارت باز داد و خدا
انشاء تعالی در باب آیات نیز ذکر خواهد شد و از کلام معجز نظام رسول خدا
صلی الله علیه و آله ظاهر میگردد که زیر پدر مشخصی نداشته باشد برای آنکه اگر خدا
زاده میبود آنحضرت مادر او را خطاب نمیکرد و چنانکه حضرت امیر المومنین علیه السلام
بکرات بعرین الخطاب خطاب نموده گفت که **يَا بَنَ صَحَّاحِ الْحَبَشِيَّةِ اللَّهُمَّ الْعَن**
ابن صَحَّاحِ وَابْنِ صَفِيَّةٍ وَالْعَنُ مَنْ تَوَقَّفَ فِي لَعْنَتِهِمَا رُبَّاعِي

از آنکه وجودش از سفا حست زنا کارش همگی چو اصل او هست خطا چون این
 از عداوت شیر خداست. **باب** میگویند تو همیشه لغزش از بهر خدا **باب** **از هم در**
 طلحه بن عبده الله بروجهی که هشام بن محمد السائب الکلبی در کتاب مثالب آورده است
 که صبحه دختر حضرتی مادر طلحه از جمله نجایا و وحش بوده که از غایت شهرت و غبت
 فساد بمباشرت او را یتی بر در خانه خود برپای میکرد و در آشنای آنکه ابوسفیان
 واقع شد عید الله بن عثمان یتی او را تزویج نمود و بعد از شش ماه از تزویج طلحه
 متولد شد **در بعضی نسخ** ذکر شده که عید الله یتی برادر ابوبکر است ابوسفیان
 عید الله بر سران فرزند و بسند نمازعت نمودند از صبحه را که مادر او بود
 میانه حکم ساختند و او طلحه را ملحق بعید الله ساخت چون مردم بصبحه عتاب نمودند
 که باطلو رنسب طلحه با ابوسفیان چگونه او را ملحق بعید الله ساختی گفت عید الله که
 و ابوسفیان بخیل خواستم بخیل منسوب باشد و بروایتی آنکه صبحه گفت ابوسفیان
 بگرام و عید الله مرادید بجلال **روایت** که روزی حسان بن عمار بطلحه شعری خواند که دلا
 بر حلال زادگی او میگردد و مضمون آن بیت این بود که عجب پیشش شمشیر که برادر خود را
 گذاشت که کشته شود و قوم نسبش را میدانند و ابوسفیان نده است دعوی
 فرزند می میکند و پدر عاریتی تو عید الله خنث بوده و معاشر که بر این معنی
 و طلحه ازین سخن خجل شده هیچ گفت دوست و دشمن ازین گفتگو در عجب اند و
 کتاب لطایف المعارف که از علمای شافعی است نایت میکند که در کتاب عید الله حجاب
 انصاری آمده که پدر طلحه پشت بود و بهر که میل نمید و این عمل را با او میکردند و حضرت
 که جد مادری طلحه بود دختر خود را که صبحه مادر طلحه بود بخانه حرم بن امیه گذاشت

نجاشی شد و چون باز آمد صبحه از ابو سفیان ^{است} پستن شده بود حضرت می گفت
 این بلیه که مرا روی داده ابو سفیان گفت که اندوه مدار که صبحه را با حق ^{نش} قدر
 که عیبه الله است خواهیم داد پس بنی بعیده الله داد و بعد از شش ماه ^{طلب}
 فراش او آورد **دست** هر سکی که ز روی بشیرزد آن پنجه زده که همه ایوتی ^{است} تا باز
 در اصلش **خطاست** **دوم** در سوره نسبت دشمنان حضرت امیرالمومنین
 علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که دوست ^{امیر} بنیدار دین
 المومنین اگر کسی که حلال زاده باشد یعنی از نطفه حرام بهم نرسیده باشد ^{است} و مراد
 که هر که دشمن دارد و آنحضرت را حرام زاده او دشمن آنحضرت کسی است که بعد از
 رسول صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علیه السلام اینفاصله خلیفه بحق نداند و دیگر را
 باحضرت ترجیح دهد چنانچه در مناقب ابن شوزان از ابن عباس و ایست که
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که علامت لعن و عداوت با علی بن ابی
 علیه السلام است که دیگری ابر او مقدم ^{رضی الله} اند و در کشف العجز از ابوذر غفاری
 عنه مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست بر کف علی علیه السلام
 و گفت یا علی هر که مارا دوست دارد او غیرست و هر که مارا دشمن دارد او ^{طالب} عجلت
 و علی نام کافرست از کفار بجم و شیعه ما آنند که حلال زاده و صاحب اصل و ستر
 باشند و شیخ مفید در کتاب ارشاد روایت نموده از جابر بن عبد الله الانصاری
 که خبر صادق میگفت با امیرالمومنین علیه السلام که تحقیق مخلوق شده ایم من و تو
 از یک طینت و از یک خاک و از زیادت طینت ما شیعیان خلق شدند و چون روز قیامت
 شود بخوانند همه مرده ما را بنام ما در ایشان نکر شیعیان ما را که بنام پدران خوانند

در کتب معتبره
 معتبره

از برای آنکه اصل ایشان پاکست و در میان شیعه ما فرزندان ما میباشد و از حضرت
حضرت صادق علیه السلام مرویست که دوست نمیدارد ما را محنت و زدیوت ^{فرزند}
حیض نه فرزندی که از زنا بهم رسیده باشد و این شعر کلام مخبر نام حضرت امام
باقر علیه السلام **در** **کتاب** **السلام** **و** **من** **عمرنا** **مال** **منه** **السرو** **و** **من** **سارنا** **سار** **میلاده**
و **ما** **فاز** **من** **فاز** **الانباء** **و** **ما** **حاب** **من** **حب** **ساراده** **و** **من** **کان** **غاصبا** **حقنا**
فیم **القیمة** **مبیاده** **و** **در** **کتاب** **النفقات** **از** **امام** **محبوبین** **صلوات** **الله** **علیهم**
روایت **که** **علامت** **و** **نشانه** **فرزند** **زنا** **دشمنی** **و** **عداوت** **است** **که** **اهل** **بیت** **بسیار** **بکشم**
و **در** **کتاب** **روضه** **الواعظین** **از** **حضرت** **سید** **المرسلین** **مرویت** **که** **هر** **که** **دوست**
عزت **مرا** **یکی** **از** **سه** **خبر** **ست** **یا** **مینا** **فقت** **یا** **از** **زنا** **بهم** **رسیده** **است** **یا** **فرزند** **دوست** **که** **حضرت**
بهم **رسیده** **باشد** **کجاست** **در** **کتاب** **فضول** **الحی** **آمده** **که** **جوینی** **که** **از** **دشمنان** **عالیه** **است**
تاریخ **خود** **ذکر** **نموده** **که** **پدر** **ابو** **یوسف** **چون** **این** **حدیث** **را** **شنید** **که** **دوست** **ندارد** **با** **اهل** **بیت**
رسالت **را** **فرزند** **زنا** **و** **فرزند** **حضرت** **گفت** **درین** **شک** **و** **شبهه** **نیست** **یرا** **که** **پسر** **م** **دشمن**
امیر **المومنین** **و** **اولاد** **طیبین** **از** **حضرت** **نست** **قصه** **او** **انچنان** **بود** **که** **من** **بشی** **همان** **در** **خانه**
بودم **و** **کنیز** **صاحب** **خانه** **را** **اگر** **فتم** **و** **با** **اگر** **حایض** **بود** **یا** **او** **مقاربت** **و** **نزدیکی** **نمودم** **این** **پسر**
هم **از** **زنا** **و** **بهم** **از** **حضرت** **تولد** **یافته** **است** **یا** **کی** **و** **پلیدی** **با** **واقعات** **تا** **آدم** **و** **حو** **از** **دو** **سوی**
و **دشمنی** **امیر** **المومنین** **علیه** **السلام** **بموجب** **این** **حدیث** **ظاهر** **میگردد** **و** **در** **کتاب** **خارج**
که **از** **کتاب** **مخالفین** **است** **ذکر** **شده** **که** **شخصی** **خدمت** **حضرت** **امیر** **المومنین** **علیه** **السلام**
گفت **من** **از** **دو** **و** **شان** **شما** **ام** **حضرت** **فرمود** **که** **در** **وغ** **میگوینی** **محنت** **و** **دیوت** **و** **تولد**
زنا **مرا** **دوست** **نمیدارند** **و** **بعد** **از** **چند** **روز** **رقین** **صفین** **پیش** **آمد** **و** **همان** **مرد**

از مدد کاران معاویه بود و در آن معرکه مجتهد و اصل شد و کتاب معانی ^{الاجزاء} **در** کتاب معانی ^{الاجزاء}
مرویت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بنوح بقول نمود و گفت یا
هر که دوست دارد مرا و ترا و دوست دارد الله که از فرزندان تو است ^{نست}
حمد خدا کند بر پاک و ولادت خود پس بدیگری که دوست میدارد ما را مگر کسی که
پاک نباشد ولادت او و دشمن میدارد ما را مگر کسی که پاک نباشد ولادت
در کتاب وصه الواعظین از حضرت رسول رب العالمین مرویت که هر که
دوست دارد مرا و اهل بیت مرا پس حمد خدا کند بر اول نعمتی که خدا با و آرزو
داشته است از آنحضرت پرسیدند که اول نعم کدامست گفت پاکی ولادت
و دوست میدارد ما را مگر آن کسی که پاک نباشد ولادت او **بیت** حلال زاده
شمارد علی و آتش را از آنکه نوزد و چشم حلال زاده نیست **در** کتاب معانی ^{الاجزاء}
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و ایست که هر که پیابد برود و پیشی
در دل خود پس دعای بسیار کند مادر خود را و بدیگری که مادر او خیانت نکرد
پدر او را **در** کتاب وصه الواعظین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و
که هر که صبح کند و پیاید برود و شتی بار آورد دل خود پس حمد خدا کند بر مبادی
نعم از آنحضرت پرسیدند که کدامست نعم گفت پاکی ولادت چنانچه در لویانی
که بنویست بمولای مؤمنان خطاب بمجانب و شیعیان خود نموده فرموده اند
عربی طبتم حدیثا کما قد طاب اولکم و السؤل لا یجبتنی من فروع العتب یعنی
که پاکید شما در حالتی که نوید چنانکه پاکست اول شما و از سر شاخ خار انکو رنوا ^{حمد}
و مترجم آن کتاب این مضمون در رشته نظم کشیده **بانی** مستید شما پاک زنا پاک و

عربی میوه از درخت و اگر در آن
معاویه

پاکست چه اول شمارا دستور است اینهمه انکه نیست در اصل قصور ^{سوا} را در می
 ز خارجین بگو ^{را} پس از اخبار و آثار اهل بیت اطهار ظاهر میشود که خلقت
 و دشمنان حضرت امیر المومنین از لطف متجسس و این غلیقت یاد و زاد و مرصی است
 ناشی از سو میلاد ^{حکایت} در کتاب فضول الحی ذکر شده که روزی متوکل با مردم
 داده نظرش بر شخصی افتاد که وضع مردم آن زمان ^{است} از او پرسید که از چه ^{فصله}
 و چه نام داری گفت که از بنی مخنثم و نام من منصور است پس متوکل پرسید که بعد از
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلیفه که بود گفت اسد الله الغالب و نظر الحجاب ^{مونا}
 علی بن ابی طالب علیه السلام پس متوکل بعبادان امر فرمود که او را بزنند و در
 زدن غلامی یاد گفت که بگو ابو بکر گفت یا امیر ابو بکر پس متوکل گفت که خلیفه دیگر
 کیست گفت الطّاعین بالرحمین و الضّارب بالسیفین و مصلی
 الفیلین انی الحسنین امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام
 باز متوکل امر بزدن او کرد و غلامی یاد گفت که بگو عمر گفت یا امیر عمر متوکل گفت که
 دیگر بگو که کیست گفت ابن عم الرسول و زوج النبؤل الذی انزل الله
 فیہ ایما و لیکم الله و رسوله و الذین اصوا الذین یقیمون
 الصلوة و یؤتون الزکوة و هم ذاکون مولانا و مولی
 الثقلین علی ابن ابی طالب علیه السلام باز بها نظرتو متوکل
 امر بزدن او نمود یکی گفت که بگو عثمان گفت که یا امیر عثمان پس متوکل گفت
 که دیگر کیست گفت که یا امیر حجاج بن یوسف گفت که یا اخ المحدث
 این باز که نوبت علی بود او را چراترک کردی گفت که یا امیر هر بار که نام علی

امر بزدن من کردی باز از زدن تو ترسیدم و کسی که چون ایشان باشد
ججاج را داد ایستم بنا بر آن نام او بردم پس متوکل گفت عایشه افضل بود
یا فاطمه گفت یا امیر عایشه گفت چه گفت زیرا که خدای تعالی امر فرمود
که فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه و عایشه
در بصره چند بکه دانی خبک بسیار کرد و عایشه غازی به شد و فاطمه از ^{خانه}
برخواست متوکل گفت از بنی محنت کسی شیعه نبوده است تو چون شیعه ^{بودی}
قوم گفت اگر امانم دهی بگویم گفت ترا امانست گفت بدان سبب که مادر
و جدات و ابا و اجداد من زنا کرده اند و از زنا حاصل نشده اند پس متوکل
از بعد از اسراج نمود و خطیب از می زبانی هریره و شیخ ابو جعفر
طوسی در امالی و غیر ایشان نیز از علمای طرفین از مجبر صادق نقل کرده اند
در حدیثی که ذکر آن طولی دارد که دشمن بمیدارد علی را از قریش مکر سفی و از قوم
النصارا لایهودی نه از عرب لایدعی و نه از سایر مردمان لاشعری **در روایت**
ابن مسعود نه از زمان لایسقلتی نه معنی زنا کار و فاجرست و دعای که
جمعی را بر سر او دعوی باشد و ندانند که از لطفه که بهم رسیده اند و پدرا ^{کیست}
و سقلتی زنی که حیضش از راه دیگر آید چنانکه در کتاب فردوس دلیلی که از
عمده کتابهای اهل سنت است ذکر شده که زنی بخدمت حضرت امیرالمومنین
علیه السلام آمد که گفت یا امیر بعضی تو دارم مولای مؤمنان فرمود که پس
میاید سلقا بایشی زن گفت یا امیر المؤمنین سلقا چه معنی دارد حضرت
گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که یا علی دشمن ندارد ترا

گفت

مکر زنی که سلفاق باشد و سلفاق زنینه که خون حیض از راه عقب پند
که راست گفته است رسول الله من اینچال دارم و پدر و مادر من خبر ندارند
عمریه اذانی مجلیس ذکر و اعلیاء و سبطیه و فاطمة الزکریا فاجری
بعضهم ذکر می سواهم فایقن انه سلفاقیه **بانی** بدخواه علی کا و ^{مطلق}
باشد بدخواهی و شمنی حق باشد هر زن که بود در دل او بغض علی
پید غده آن لعین سلفاق باشد **در** کتاب کشتی که یکی از کتاب اهل سنت است
ذکر شده که جابر بن عبد الله الانصاری در آخر عمر عصبانی بدست گرفته
کوچه های مدینه میگشت و میگفت علی خیر البشر من ابی فخر کفر
معاشر الانصار اذ بوا اولادکم علی حب علی بن ابی
طالب فمن ابی فلینظر فی شان امه یعنی حضرت امیرالمؤمنین ^{حیدر}
بعد از پیغمبر از سایر مردمان بهتر است هر که از قول این معنی ابا نماید کافر است و ابی
جماعت انصار اولاد و فرزندان خود را بحبت امیرالمؤمنین علیه السلام ^{بر ورس}
دهید و بزیور و پستی او فرستند و هر کدام از اولاد که از محبت حضرت
سرباز زنند تحقیق حال مادرش باید نمود که آن قصور را از آنجا است **حکایت** در
کتاب فضول الحق آمده که روایت کند صاحب کتاب کشف الیقین که پدرم گفت با جمعی
کوچه های بعد از پیر می نمودیم و تشنه شدیم بدرخانه رسیدیم و آب طلب کردیم
در در آن خانه دو کودک بازی میکردند یک کودک میگفت علی اما من بهتر است
دیگری میگفت که ابو بکر خلیفه حق است پس من کفتم که رسول صلی الله علیه و آله گفته
یا علی دوست ندارد ترا مگر مؤمنی که طاهر الوالد است باشد و دشمن ندارد ترا مگر

فرزند زنا و فرزند حیض پس زنی از آن خانه بیرون آمد و سخن کو دکان حدیث من شنید
گو گفت صدق رسول الله بد ایند که این هر دو فرزند نند اما با ما است علی اقرار میکند
از طهر تولد یافته و آنکه دشمنان حضرت است و با ما است ابو بکر اعتراف نماید از حیض
تولد یافته است که پدر او در حیض من مباشرت نمود و آن ناصبی هم رسید
کتاب عیون اخبار الرضا حدیثی نرسد که دلالت بر آن میکند که مبغض ^{المومنین} امیر
علیه السلام مباشرت شیطان لعین از نطفه من بکون میاید و آن ولد البر
فرزند نیست که از دوید حاصل شود و مضمون حدیث اینست که حضرت امیر ^{المومنین} المومنین
علیه السلام فرمودند که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم
در در کعبه پس ناگاه در آمد پیر شیت خمی موی ابروی او چشم بود و اگر قوه بود
شدت پیری در دستش عصایی بود که سر آن را با من گرفته بودند و بر سر او
کلاه دراز پُرخ لب بود که بر آن بر سر میکردارند و در بر آن جابه صدق پس
حضرت پیغمبر آید ه پشت بجانب کعبه کرد و گفت یا رسول الله طلب آمرزش کن جنت
من اخضر فرمود که ضایعت سعی تو ای پیر و تبا هست کردار تو پس چون
رفت حضرت پیغمبر فرمود یا ابا احسن آیا شناختی این پیر را کستم بخدا که
نداپتم گفت آن لعین شیطانست پس حضرت امیر المومنین ^{فرمودند} علیه السلام
که از عقب او رفتم تا رسیدم با و وزدم او را بر زمین و شستم بر سینه او و
نم دست خود را بر حلق او که او را بکستم پس شیطان گفت یا ابا احسن
من از مهلت یافتگانم با وقت معلوم بخدا قسم ای علی که من دوست میدارم ترا
و دشمن نمیدارم و ترا کسی مگر آنکه شرکیم باید را و در وطنی مادر او پس گردیده

دشمن تو فرزند زنا مولای مؤمنان فرمودند که بتبسم شدم و او را گذاشتم
 این بموتیه رحمة الله علیه در کتاب امتحان از ابن عباس نقل نموده که گفت حضرت
 رسول با زوج بمول در برابر خانه کعبه نشسته بودند و من خدمت ایشان
 شخصی کعبه و صورت قبلی از طرف کن یافتم پیدا شد و رسول خدا با و گفت
 بر تو باد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله این کیست فرمود که این
 این نمی شناسی این ابلیس لعین است پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر
 خرطوم و پستانی او را گرفته بر زمین زد و گفت یا رسول الله من ملعون اهل
 نمیدهم پس پیغمبر گفت یا علی آیا میدانی که او را اهلقت داده اند تا روز
 که وقت معلومست مولای مؤمنان او را گذاشته رحمت انصاف داده است
 گفت یا علی تو را بشارت دهم که مرا با تو و شیعه تو دوستی نیست بخدا قسم که هیچکس
 که ترا دشمن دارد الا آنکه من در لطفه او شریک میشوم و فرزند او از لطفه من
 بهم میرسد چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده که و شارِ کُهم
 فی الاموال و الاولاد و حضرت رسول فرمود که چنین است ^{در کتاب}
 الاحکام شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی
 هرگاه مرد نزدیکی کند بزوجه خود اسم خدا را بر زبان جاری سازد و در ^{شیطانی}
 از او و اگر اسم خدا را بر زبان جاری سازد داخل بسیار شیطان ذکر خود را
 پس در مقابلهت هر دو شریکند ^{راوی} گوید که از آنحضرت سوال نمودم که چه چیز
 میشود و این معنی آنحضرت فرمودند که بدوستی و دشمنی با بدن ای مؤمن باک اعتقاد
 که هر که دوستدار ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است و لد اکلال ^{ست}

و شیطان شریک نطفه او نیست و هر که بعد از حضرت سول ضلی الله علیه و آله
 هیچ بول اینفاصله خلیفه بحق نداند و دیگر برابر آنحضرت ترجیح دهد ولد الزنا
 و شیطان نطفه او شریکست و مولانا محمد محسن کاشی در شوق الهامی فرموده ^{نظم}
 حکایتی گشت بشنو و شناسا شود که این حدیث زیر شرعیم باید ^{دشمنان} بحر طهارت مولد ز
 که حق باور این قوم از دو داماد یکی پدر و کرا بلیس کرده است ^{دو} دخول از احتیاط
 آب آن عدو حوزا دست ^{ست} حسد چه میری می دشمن علی بر فیض ولای ال
 بنی و زری خدا داد است ^{من} حکایت عیسی بن ابی دلف عجبی ذکر نموده که برادر
 دلف بن ابی دلف مبغض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود روزی پدر من
 از مجلس خواسته پروت رفت برادر من دلف گفت که همیشه پدرم میگوید که لا
 یُبغِضُ عَلِیًّا أَحَدًا إِلَّا كَانَ لِزَیْنَةَ یعنی دشمن منیدار و حضرت علی علیه السلام
 مگر آنکسی که از زنا بهم رسیده باشد و شما غیرت میر یعنی پدر مرا میدانید بچگونگی
 طعن بابل حرم او دراز کرده و عصمت پاکد امنی ایشان بر وضع و شرف ظاهر
 بخدا قسم که من بعض دکنه علی را در دل دارم و در آن اثنا بود دلف پدر ما داخل آن
 مجلس شد برادر من که پدر را دید تعظیم پدر برخواست پدر ما گفت که بمن سید ایچ ^{دلف}
 گفت و خبر روایتی که درین باب وارد شده حق و صدقت هو و الله و کد
 زینت یعنی او بخدا قسم فرزند نیست که از زنا در حال حیض بهم رسیده صورت
 حال و پلتن این مقال آنکه من مریض و علیل بودم و مادر من جاریه خود را بکار نمی
 من فرستاد و چون مرا نظر بر او افتاد و خانه از اغیار خالی بود عنان شکسای
 از دست داده با او صحبت داشتم و از آن نطفه این ولد الحلال در آن حال بهم رسید

علی

و چون اثر حمل او ظاهر شد و مادر من ازین مقدمه اطلاع یافت آن کینه را بمن بخشید
 این پسر از زنا در حالت حیض حاصل شد کینه و عداوت او با حضرت امیر المومنین
 علیه السلام ازین سبب است و تا حال این معنی را اظهار کرده مخفی میداشتم و در
 وقت که سخن آن ناپاک بشمع من رسید بر من لازم شد که وجه آنرا بیان کنم
 پرده از روی کار بردارم **پیت** هر که را کین غلامان علی در دل بود
 که برادر باشد من گویم گناه از مادر **کایه** منصوّر خلیفه عباسی جمعی اموکل سا^{خته}
 بود که هرگاه کسی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رود یک مثال
 از او پستانند و هر کس که نزد ابو حنیفه شقی رود یک مثال طلا باو دهند و در
 شخصی بقصد استمان بوسی امام همام و قبله امام از خانه خود بیرون
 قدم در راه نهاد و بشارعی که راه خانه آنحضرت و ابو حنیفه از آنجا جدا میشد
 رسید با خود گفت که بخدمت امام رفتن اگر چه موجب عظمی و سعادت کبری است
 اما موکلان خلیفه زار من طلب میدارند و انواع و ازار و ادیت بمن میرسانند
 و مرا قدرت استطاعت دادن آن وجه نیست بجانه ابو حنیفه میروم و زری
 گرفته صرف معیشت خود میکنم و شیطان گریبان او را گرفته بدر خانه ابو حنیفه
 بر د چون خواست که داخل خانه او شود ازین معنی نادم پشیمان گردیده با خود
 گفت که چگونه دین بدینا بفروشم و بزخارف دنیوی از راه بیرون روم
 در دنیا و آخرت این ننگ عار را بر خود قرار دهم و بهم از آنجا باز گشته
 درگاه امام علیه السلام شد و باز شیطان او را وسوسه کرده و از راه بر
 بدر خانه اموکلون آورد و چند نوبت بسبب این تردد خاطر تردد نمود عا^{فت}

همراهی و مساعدت توفیق بخدمت ملازمت امام نجفی ناطق جعفر بن محمد الصا
علیه السلام فایز گردید چون حضرت او را دید متبسم شد فرمود که این
فَعَلْتَ فَعَلْتَ یعنی اگر مادرت آن کار میکرد و تو این کار میکردی و بعد از آن
امروز بخانه آمده صورت واقعه را با در کف حقیقت قصینه او را از او استفسار
نمود مادرش هتک شتر و اظهار آن سر راضی نشد که گفت که هرگز اراده
که خلاف صوابی باشد پیرامون خاطر من گذشته و در مدت العمر بکار نماند
در کتاب نموده ام **پیت** شکر خدا که پرده ناموس عالمیت را و اما آن خواشم
که نیالوده بهیچ باب **پیر** گفت بخدا قسم که سخن امام دروغ نیست و تحقیق
آنحال الحاح و مبالغه بسیار نمود مادرش چون بغیر از راست گفتن چاره ندید
سرپوش از سر آن برداشت که پیرت مرا که تزویج نمود مدت هشت سال
خانه او بودم و بنا بر عدم قوت رجولیت و پستی پایه دست بوس دار و این
کوتاه مانده بمقتب از رویش گوهر مراد نگزید شبی در بام خانه با او در یک سبزه
خوابیده بودیم قوت شهوانیه و هوای نفسانیه عنان اختیار از دست من
از کنار پدیرت برخاسته متوجه بام دیگر که غلامی خوابیده بود شدم و بر سر
غلام فتم که او را پیدار سازم و برده ناموس و عصمت را بیکسو اندازم حیا
شده باز گشتم و بجای خود آمدم باز شیطان مرا وسوسه کرد و **پیر**
مرتبه دیگر بدستور سابق بخوابگاه غلام شتافتم و از خدا شرم داشتم مرا
نمودم و چند بار این مقدمه نگذاشت عاقبت از روی نفسانی و وسوسه شیطانی
از خاطر پیرون کرده بجزم جزم و نیت ثابت از آن عمل قبیح و فعل ناشایست

توبه و انابت نموده رفته در کنار پدرت خوابیدم و در آن شب پدرت پدید آمد
 خدای تبارک و تعالی قوت بجلالت باو داده با من مباشرت نمود و در همان
 بتو آبتن شدم و خدای تبارک و تعالی ترا بمن گرامت فرموده و بنده نواری
 فرموده **رباعی** تاج ولایت علی بر سر می **بهر روز مرا خوشتر و نیکوتر می**
شکرا نه آنکه میردین حیدر می **از لطف خدا و منت مادر می **باب سیم****
 بیان کفر و ارتداد خلفای ثلاثه لعنهم الله حضرت امام محمد باقر علیه السلام در ^{تفسیر}
 آیه کریمه الکفر و الفسوق و العصیان فرمودند که مراد اول و ثانی و ثالث ^{للمست}
 یعنی ابوبکر و عمر و عثمان در رساله قاضی داده که هر دو دار حضرت امام محمد باقر
 علیه السلام در تفسیر آیه و یوم الفیمة شری الدین کذبوا
 علی الله و جوههم مسودة نقل شده برین وجه که هر که در دنیا خود را
 امام گوید و تکذیب قرآن امام خود خلیفه خدا و رسول نماید حق تعالی خطاب ببنده خود
 میفرماید که خواهی دید که پس از من که بدرون و خلاف واقع برمسند خلافت
 باشند در صحرائی محشر رو سیاه و ماه سیاه و وایلا کنان در صف بحرمان
 رو سیاهان جانی ناید **و نیز** در آن کتاب آمده که از روجه داله بر کفر ابوبکر و عمر
 و عثمان با تعیین ایشان وایت مسوبه بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام است
 تفسیر آیه و من اصل من اتبع هواه بغیر هدی من الله حضرت
 فرموده که معنی این آیه اینست که هر که در امور دینی اعتماد بر عقل خود و هوای
 گذاشته بی آنکه او را یادی از جانب الله تعالی باشد تکیه بر چیزی دیگر نموده باشد
 گمراه ترین گمراهان باشد و هم در آن کتاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایتست که مراد از طایفه که مدلول علیه آیه شریفه فلنذيقن الذين كفروا
برهمن عذابا شديدا است جماعتی باشند که برگردند از حق تعالی و خلافت
امیرالمومنین علیه السلام که از جانب حق تعالی است انکار نمایند و درین آیه
حق سبحانه و تعالی اعزاز و احترام و توقیر و اکرام آنحضرت بجای رسانیده که
مردود او را مردود خود دانسته و بعضی از آنحضرت برهمن نموده تا ظاهر
شود که منکرین آنحضرت بعینه منکرین حق سبحانه و تعالی بوده و نیز در آن
کتاب از آنحضرت در تفسیر آیه که ان الذين آمنوا ثم كفروا
ثم آمنوا ثم اذادوا کفر اثم نموده که مراد ابابکر و عمر و عثمان
و تابعین ایشان باشند و این آیه دلالت بر ارتداد آن مردودان میکند
بنابر تصریح لفظ اموا و در کتاب فتوحات المقدس و در کتاب ملققات
حدیثی که ذکر آن طولی دارد روایتست از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
سوال نمودند از ایمان شیوخ یعنی ابابکر و عمر و عثمان که ایمان ایشان بطوع
و رغبت بود یا بکراهی آنحضرت جواب آن را آنحضرت صاحب الزمان صلی الله
علیه و آله و علی آباء المعصومین جوع نمود حضرت صاحب فرمودند که ایمان ایشان
نه بطوع و رغبت بود و نه بکراهی بلکه ایمان ایشان از بهر طمع بخلافت
ریاست بود و ایشان ظاهرا ایمان آورده بودند و در باطن ایشان ایمان
و در کفر اصلی باقی بودند چنانکه حق تعالی در سوره بقره رسول خود را از کفر
باطن ایشان خبر داده که و من الناس من يقول امنا بالله و
باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين و یجادعون الله و الذین

اٰمَنُوْا وَمَا يَخْدَعُوْنَ اِلَّا اَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُوْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ
 حَرَضُوْا فَرَادَهُمُ اللّٰهُ حَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ بِمَا كَانُوْا
 يَكْسِبُوْنَ ورحضال بن بابويه از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام
 نقل شده است که الله تعالی روز قیامت ایشان تکلم مینماید و ایشان را از
 معصیت پاک میکند و اند یعنی مرا وارد خول بهشت مینماید و او لعذاب شده
 معذب میکند و اند یکی آنکه دعوی مینماید که حق تعالی او را امام کرده و اینده او
 از جانب خدا و رسول با امانت منصوب نباشد و دیگری آنکه انکار امانت
 امامی کند که از جانب خدا منصوب باشد و یکی آنکه اعتقاد دوی این باشد که
 آن دو کس را از اسلام نصیبی است و مراد از آن دو کس ابابکر و عمر است
 و کلینی در کافی از آنحضرت روایت نموده که مَنْ لَيْسَ اِمَامًا مِّنْهُ
 مِنَ اللّٰهِ كَانَ مُشْرِكًا بِاللّٰهِ یعنی هر که امامت دوی از جانب الهی نباشد
 و دعوی امای امامت کند مثل کسی است که بجدای تعالی شرک آورده باشد و قاضی
 زاده کمره رود در رساله خود ذکر نموده که ابن بابویه در یکی از تصانیف
 خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده که مَنْ دَعَى
 لِاِمَامَةٍ فَلَيْسَ بِاِمَامٍ فَهُوَ الظَّالِمُ الْمَلْعُونُ یعنی هر که دعوی
 امامت کند و دوی امام نباشد یعنی خدا و رسول او را بهمت این امر تعیین
 باشند شخصی اینچنین از اهل ظلم و از مستحقین لعن و از مره کفره است
 کتاب فحلی مرآت المبحی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت
 فرموده که مَنْ نَزَعَ عَلَيَّ الْخِلَاءَ فَهُوَ بَعْدِي فَهُوَ كَافِرٌ یعنی هر که

و حضور نماید با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام امر خلافت بعد از من
الکس کافرست **نیز** در آن کتاب آمده که حضرت پیغمبر کائنات فرموده که
مَنْ نَارَعَ عَلِيًّا اَحْلَاَقُهُ لِعَدَانِكُمْ بِنُورِي وَ بِنُورِ الْاَنْبِيَاءِ
مَنْ قَبْلِي یعنی هر که نزاع نماید با علی علیه السلام در امر خلافت بعد از من پس
بجای آنکه ربهوت من و نبوت پیغمبرانی که پیش از من بوده اند نموده است
و در حصال ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
هر که شک کند در کفر دشمنان و جماعتی که ظلم کردند با الکس کافرست و از
ابن مسعود مرویست که شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که می گفت
هر که ایمان بمن آورده است و تصدیق گفته و فرموده من کرده و او را
دارد علی را الکس کافرست و نیست مؤمن **و نیز** خطاب خوازم که یکی از علمای
اهل سنت از ابن عباس از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل نمود
که آنحضرت فرمودند که بدرستی که خدای تعالی گردانید علی را شانه میان خود
و میان خلق یعنی ما و خلق بعد از او می یابند پس هر که او را شناخت مؤمنست و
هر که انکار او کرد کافرست و هر که او را برابر و مساوی داشت بدیکران
بشرک و هر که او را دوست داشت دوستی او را احسبوا کرده خواهند بود
ناجی و رشک از ستای ناصبی بدانکه مراد از دوستی و اطاعت آنست که پیغمبر
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را وصی و خلیفه و جانشین حضرت رسول
صلی الله علیه و آله دانی **رباعی** شاه قرشی که مصطفی را ثانیست **و** ز پر تو با
جهان نورانیست **و** جبر سبب رحمت را خانیست **و** بعضش اثر عذاب و پند است

و از شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی را آنکه ضریح روایت است که ابن عباس از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سوال نمود که وصیت کن از او را با مری که درین دنیا از او
اشفاق یابد آنحضرت در جواب فرمود که بر تو باد بمودت و محبت علی بن ابی طالب
علیه السلام که قسم بذات پاک آنکه مرا بخلق فرستاده که حق سبحانه و تعالی هیچ
حسنة از هیچ بنده قبول نکند مگر آنکه دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام از او
نماید اگر از اهل ولایت آنحضرت باشد یعنی در دنیا توفیق بوی نموده باشد اعمال
وی درجه قبول یابد و اگر محروم ازین سعادت باشد از او سوال ننموده و داخل
جهنم گردد یا بن عباس با نجاتی که مرا بخلق فرستاده که آتش بر دشمنان علی
پیشتر غضب آلوده است که بر کسی که کمان وی است که خدای تعالی را فرزند بیاید
ابن عباس گوید که گفتم یا رسول الله آیا کسی دشمنی با آنحضرت در خاطر داشته
باشد فرمود بلی طایفه که نام ایشان ببت من بر زبانها ندگوشود و دشمنی باشد
و ایشان را از مسلمانان ضعیفی نباشد و علامت عداوت آنحضرت تقدیم غیر بر اوست **و این**
عباس روایت نماید که چون این حدیث ایامیکند شد وقت رحلت حضرت سا
نزدیک شد گفتم یا رسول الله چه میفرمائی که مرا بان عمل باید نمود فرمود که یا بن
مخالف کن با هر که مخالف علی باشد و هیچوقت ماصرومدد کارمباش کسی که
مخالف او باشد یا بن عباس اگر خواهی ملاقات پروردگار نموده از تو راضی
دوستی کن با دوست علی و دشمنی نماید دشمن علی یا بن عباس بر جذر باشد که داده
علی شک در خاطر نگذرائی که هر که شک کند در ما ده آنحضرت نزد الله تعالی **قبول**
گرفته و مشرک نیست **و در تحفه الابرار طبری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست**

که آنحضرت خطاب بای مؤمنان نموده فرمود که **يَا عَلِيُّ لَا يَنْفَقُ مَعَكَ**
بَعْدِي إِلَّا كَافِرٌ وَلَا يَنَاحِرُكَ إِلَّا كَافِرٌ و مراد آنست که ^{بعد}
از من کسی بر تو تقدیم نکند الا کافر و مراد از تاخیر ترک خدمت و بیعت و اطاعت
آنحضرت و صاحب کتابت نماید که متقدمان معروف و مشهورند و مراد ابوبکر
و عمر و عثمان و متابعان ایشانند و اما جمعی که متاخر شدند یعنی تخلف از پیغمبر
آنحضرت نموده سالک مسلک عناد و الحاد گردیدند برین وجهست که
معاویه علیه اللعنه و عبدالله بن عمرو و حسان بن ثابت و محمد بن مسلم و اسامه بن
وسعد بن قاص و امثال آنها که بیعت با آنحضرت نکردند و در کتاب فتوحات ^{القدس}
از ابو ثمالی روایتست که روزی در خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام
بودم و از آنحضرت سوال نمودم که یا بن رسول الله مرا سوالیست که بچوایم
چشمم روشن گردد و دلم از کدورت پرورن آید آنحضرت فرمود پیر ^{آنحضرت}
خوابی گفتم یا بن رسول الله چگونه در حق اول و ثانی یعنی ابابکر و عمر گفت برایشان
باد انواع عتاب الهی و اصناف عقاب ناشناهی بخدا سوگند که هر دور ^{فرستند}
ازین دنیا در حالی که کافر و مشرک بودند و در مسند احمد بن حنبل و در جمع بین ^{الصالح}
است و صحیح ابی داود و صحیح بخاری مذکورست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله روزی خطاب بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده فرمود که **يَا عَلِيُّ**
لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ یعنی ای علی
دوست منیدارد تو را بجز کسی که مؤمن باشد یعنی اقرار با پیان تصدیق بنبوت
و عمل با برکات نبوت و دشمن منیدارد تو را الا شخصی که منافق باشد یعنی

باز بان موافق نباشد و بزبان کلمه گوید و در دل از خدا و رسول سچانه باشد چه
 بقول خدا و رسول کافر ندو این سه ملعون سر کرده منافقین اند **بیت**
 هر که زبانش درود دل در **کرتیغ** بیاید زو نش بر جگر **و در کتب معتبره مسطور** است که
 بعد از واقعه غدیر خم چهارده نفر از اصحاب محمد و انکار و روسا **ان المنائ**
في الدرك الاسفل من النار از دین پیغمبر سرون رفته با طاعت بوی
 نفس و رضای شیطان را ببل ارتداد گشته آرای فاسده ایشان با طغای نوزو
 چراغ بنی عدنان یعنی رسول آخر الزمان قرار یافته در شب ظلمانی از بالای عصبه
 سنگهای کربان بجانب ناقة حضرت نبوی پاکند که ناقة حضرت رسول از بیت آن
 صدار میدهند آن اختر سپهر رسالت بر زمین اندازد و هنوز داخل عصبه نشده
 که خدیجه یمانی را اخضر **امر** فرمود که زمام آن ناقة را نگاه دارد و عمار یا ستر
 فرمود که از عقب شتر غافل نگردد و از صدای آن سنگها آن ناقة را اضطراب روی
 داد و از خطاب مستطاب آن عالیجناب آن ناقة که اسکنی یا مبارکه آن رسید
 بار میدن و آن حرکت بپیکون بدل گشت و خدیجه روایت میکند که چون اصحاب عصبه را
 مقصود حاصل نشد متوجه شدند که ناقة آنحضرت **ابن** و دست تکرک داده چنان سازند
 که سید کانیات از پشت وی در افتد من عمار دست بستمی کرده ایشان را از آن امر
 اندیم و خدیجه در تحقیق جماعت منافقین که مصداق این قسم امری شده بودند و مرتبه
 مبالغه نمود حضرت رسول هر مرتبه او را پستی میداد تا نوبت سیم اسامی ایشان را بر زبان
 معجز نیان گذرانید و انجماعت چهارده نفر بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و ابوعبیده
 و عبد الرحمن و سعد ابی وقاص و معاویه و عمر و عاص و ابوموسی اشعری و سعید بن

حد ثان بصری ابو هريره و ابو طلحه انصارى **در بعض نسخ** مذکور است که ابو طلحه
ان شب همراه ایشان بود اما بر قرار داد ضمیر باطل ایشان مطلع نبود و چون ^{از روی} حدیقه را
دیدن آن ملاعین بود و صورت این معنی در خاطر بنویشتا ش یافته برق جبهات ^{و روشانی}
شبه پر تو آفتاب سر از کربان عقبه مظلمه پروان آورده دوست از دشمن ^{مسلمان}
از کافر و موافق از منافق متمیز کردید و بر طبق آیه کریمه **يُحَرِّفُ الْكُفْرُ مَوَاقِفَ**
بَيْنِنَا هُمْ و عوای ایمان شان بظهور نقیض آن بطلان یافت و این دلیل ^{صحیحست}
بر کفر و نفاق آن کمرایان بادیه ضلالت و شقاوت و محقق رومی فرموده **لظلم**
تو پنداری باین قول پستی **کشد فردا خمارت زانکه مستی** **مسلمان بنیت از تو**
خبر زیانت **منافق این بود** کردم بیانت **نفاق ای چهر خیزی** در بنیت
زبان گویا و دل را از آن خبر نیست **اگر دل زبان یکسان کنی تو** **بهر ایچی گفت**
حق فرمان کنی تو **مسلمان حقیقت گشته باشی** **ز شرک مشرکان و اوسته با**
و در روز عذیر خم اول کسی که بیعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرد عمر بود و
که **يُحَيِّجُ لَكَ يَا عَلِيُّ صَبَحْتُ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ**
یعنی خنک تر ای علی در روز آمدی مولای من و مولای من هر مؤمن و مؤمنه ^{و این}
بیعت کردن آن سگ لعین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از صمیم قلب واقع ^{نشده}
بود بلکه زبان آن منافق بادل موافق نبوده و بنا بر ضرورت و مصلحت کار خود آن
عهد بست و آخر آنرا در وقت فرصت شکست و شیخ علی بن احمد فنجاری در باب انکار
منافقین بیعت روز عذیر را گفته **عریبه** لا تنکرن عذیر خم انه **کالشمس فی اشراقها**
بل اظہری **نماکان مرفوعاً باسناد الی** **خیر البرایا احمد لا یکره** **نه امامت حیدر** ^{و حمله}

و جدا له حتی القیمه نیکو کرد. **اولی** الانام بان یوالی المرتضی: و من یخذ الاحکام عنہ ^{و یأمر}
 یعنی انکار مکن احوالات و زغیر خرم را که آن چون آفتابست بروشنی بلکه ظاهر
 تر و هر چه اسپاد بر سواد داده باشند از انکار نشاید کردن در آن روز حضرت
 امیرالمومنین حیدر را امام و جانشین خود ساخت و جمال و بزرگی و جانشینی
 آنحضرت مردمان قیامت یاد کنند و بهترین و نیکترین مردمان کسی بود که در ^{سبی}
 و توفیق کند بر تقضی علی و از آنحضرت فدا گیرد و احکام دین خود را و از آنحضرت
 احادیث و روایات نقل کنند و اختیار کند او را بر دیگران یعنی بعد از حضرت ^{رسول}
 رنج بقول خلیفه و جانشین است و دیگران کند **و آیت** که واقعه غدیر خم با ^{عش}
 این شد که این چهارده نفر قصد قتل پسر بشرو نمودند و با جناب جبرئیل امین شرف
 آن ملاعین از سید المرسلین دفع شد اما بعد از رحلت حضرت رسول ^ص معیت
 غدیر را پس با منسیا انگاشته در سقیفه بنی ساعده جمع شده اول با عمر بانی بکرت ^{معیت}
 کرد و بعد از آن باقی منافقین با شاره آن ضال مضل لعین بانی بکرمیت نمودند و کردند
 آنچه کردند و این فعال دلیل قاطعیت بر کفر آن مدبران که قصد قتل پیغمبر آخر الزمان
 نمایند حجت آنکه چرا حضرت امیرالمومنین علیه السلام در غدیر خم و صحن جانشین خود نمود
 و این امر یکی از ایشان جوع نشده: **رنبی** اراده اطل رنبی خیال حال: و عارف ^{نیشابوری}
 فرید عطار علیه الرحمه گفته **نظم** رونقی کان بن پیغمبر گرفت: از امیرالمومنین حیدر ^{گرفت}
 لافتی الا علی از مصطفی است: و ز خداوند جهانش بل اتی است: از دود ^{سندش}
 لافتی آمد بدید: و ز سه قرصش بل اتی آمد بدید: آن سه قرص حج جوپرون ^{بیراه}
 سر یکون آمد دو قرص مهر و ماه: چون نبی موسی علی با رون بود: که برابرشان ^{چون بود}

بر دو هم گنجد و هم دم آمده موسی و هارون همدم آمده و در کتاب حجتان
شیخ طبرسی قصه عقبه باین نوع ذکر شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
متوجه غزوہ بتوک شد و بتوک اسم مو صغیرست و دیار روم و امیر المومنین علیه السلام
در مدینه قایم مقام خود ساخت منافقان فرصت غیبت او پستنه گشتد بحال چون
بر دو و از هم مفارقت کردند اخای ایشان بسهولت میسرست پس اصحاب عقبه
جمعی از مجتبان و دوستان حجتان در اور مدینه گذاشتند که بدفع حضرت امیر المومنین
علیه السلام مبارک نمایند و خود در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
متوجه غزوہ بتوک شدند پس آن سپاه مجتبان چاه عمیقی در راه حضرت امیر
علیه السلام کندند که عمق آن پنجاه زرع بود و بجنس خاشاک سرانجام میشد
و جمعی از ارباب نفاق بخوبی که قبل ازین اسامی ایشان گزیده که در رکاب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله حاضر بودند پلاسهای سپاه مانند نهایی خود پوشیده
بر سر عقبه بادبهای برپسنگ ریزه نشستند که ناله اش و ر را بر مانند جبریل
علیه السلام بفرمان ملک حلیل خبر عقبه و چاه پستید لم سلین بر سبیل تقصیل
بیان نمود و چون امیر المومنین علیه السلام با جمعی از مسلمین باستقبال رسول
رب العالمین بر سران چاه رسیدند دل سر بالا کرده بحضرت امیر المومنین علیه السلام
عرض نمود که درین سر راه چاهی کنده اند و روی آنرا خاشاک گسترده اند
امیر المومنین علیه السلام فرمود که برو و اندیش منما که چاه با زمین برابر خواهد
شد و دلدل پا بر سر خاشاک گذاشته بگذشت اعدای دین که در کمین بودند
متعجب ماندند حضرت امیر المومنین علیه السلام بلا زمان طفر انشأ بامر فرمود که

از خس و خاشاک پاک کند که پیغمبر خدا می آید چون خاشاک را بر گرفتند چاه عمیقی
آنحضرت از دُله ل پر سید که این چاه را که کند و بفرموده که حفر نموده اند دُل
سی کس نشان داد که با تفاق و مشورت هم این کار کرده اند حصاً عرض نمود
که این قضیه را بخدمت حضرت رسول عرض نما امیر المؤمنین علیه السلام گفت حق
سجانه و تعالی او را خبر داده و پیغمبر کائنات نیز با صحاب کاتب خود فرمودند که
جبریل مرا خبر داد از کید ارباب نفاق که در مدینه با مولای مؤمنان کرده بودند و الله
او را محفوظ و مصون داشت منافقان مخالفان قول و گفته رسول خدا را با
نداشتند کمان کردند که خبر فوت امیر المؤمنین علیه السلام سیده و از ایشان
میکنند درین اثنا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با جمعی از صحابه بخدمت حضرت رسول
آمد صورت واقعه را بعرض مقدس نبوی رسانیدند آن ملا عین مرتبه حمل بر سر نموده
گفتند که محمد و علی در سحر مهارت تمام دارند پس آنحضرت متوجه مدینه طیبه شده در
شب نبوا حی عقبه رسید چنانکه قبل ازین ذکر شده و این نیز دلیل صریح و برهان
روشنی است بر کفر آن سه منافق که اراده قتل سید اپنا و سرور او صیبا نام
و کذب و سحر با ایشان نسبت دهند و در کتاب فتوحات القدس از کتابهای احسن الکبار
کتاب احتجاج شیخ طبرسی کر شده که چون جبریل امین حضرت رسول رب العالمین را از
کید اصحاب عقبه خبر داد حدیقه از روی بدین اصحاب عقبه بود و در تحقیق حجت
منافقین مبالغه می نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیفه را امر نمود که برو بر
آر عقبه و آنجا شکلی است بآن سنگ بگو که رسول خدا امر نموده که مراد و رون خود را
و همی چنان کن که آن کمرایان با دین نفاق مرا نه بینند و من ایشان را بینم چنان

خدیفه پیش آن پسرک آمد و پیغام حضرت رسول را رسانید فی الحال آن پسرک
سکافه شده خدیفه را در درون خود جای داد و راهی نگذاشت که خدیفه اصحاب
عقبه را بیند و ایشان او را نتوانند دید پس اصحاب عقبه رویهای بسته آمدند
میکشید که شخص کینه که کسی اینجا حاضر نباشد و چون کسی اندیدند رویهای خود را
و خدیفه ایشان را دید و دانست که آنجا علت منافق چه کسانی پس اراده کرد که بگذشت
حضرت رسول رود و ندیده داشت که مباد از درون پسرک بیرون آید منافع
او را دید و بلاک سازند پسرک با و از آمدن گفت ای غافل انکس که ترا در میان
جاداده قادر است که ترا صاحب تو رساند که منافقان ترا نمی بینند بیرون ای
و روان شو که حضرت رسول اشتباه تو میکشد پس چون خدیفه بیرون آمد خدای تعالی
و وبال با و گرامت نمود که از آنجا بیرون نرود و بگذشت پیغمبر کائنات ^{حقیقت} رفت
حال را عرض نمود و نیز در کتاب احتجاج آمده که بعد از آنکه مراد منافقین ^{کینه} و کینه
پسید المرسلین بسلامت از عقبه گذشت حضرت رسول عصای مبارک خود را ^{بعمار}
بایسر داد و گفت برو ببالای سمراین کوه و این عصا را برین برشته ان ^{عین} آن بلای
و دور کردن ایشان را از عقبه عمار بفرموده پیغمبر را علم نمود و بپایه هر یک
ایشان عصایی زد و عصا بپایه هر یک که میخورد آن پدین از آن بپایه بر زمین
می افتاد و بعضی را باز و شکست و جمعی را پاشکست و برخی را پهلوقه و پاره ^ج و پاره
و در بسیار از آن افتادن ایشان پسید آثار شکستگی و خستگی در اعضای ^{عین} ایشان
باقی بود تا وقتی که درک الاسفل را مقام و مادی ساختند و در کتاب مناقب ^{نصو}
از کتاب مودات که از کتب اهل سنت است از ابی سالم مرویست که از جابر انصاری ^{رسیدم} پرسیدم

که آنچه تو از فضایل و کمالات مرتضی علی علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله شنیدی
چیزی بپایان کن جابر گفت ایمر المؤمنین علیه السلام بعد از خیر البنیین بموجب نص
قرآنی و احادیث چسب بجانی خیر البشر است پس کفتم چگونه در حق آنکه نقص
نمودند و حکایت وز غدیر را فراموش کردند و حق او را غضب نمودند و خدا
و دشمنی او را در دل داشتند گفت آنها بتحقیق کافر شدند و دشمن خدا و علی را
کافر و احمد فضل در پسند خود بچندین طریق نقل کرده که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمودند که مَنْ أَدَى عَلِيًّا فَقَدْ أَدَى إِلَى النَّاسِ مَنْ أَدَى
عَلِيًّا بَعَثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا هر که آزار کند
علی را و بر بخاند او را پس بدستی که آید او آزار کرده است مرا ای گروه مردمان
هر که آید او امانتی رساند علی را برای کجاست میشود در روز قیامت یهودی یا نصرانی
و حشرش با گروه خواهد شد و هر که را حشر با آنها باشد ظاهرست که مثل ایشان
پسندین کافر خواهد بود و مال عاقبت کارش بجا خواهد رسید و این سه ملعون
آید و آزار آنحضرت بگایت الغایات کوشیدند و هیچگونه تقصیری ننمودند
و این لیلیست قاطع در کفر خلفای ثلاثه که در مرتبه یهودی نصرانی اند و با آن
طایفه فحله در جهنم خواهند بود **دو** کتاب سلیم بن قیس مذکورست که چون
بعد از مقدمه شب را عمر را ملاقات کرد از احوالات پییدگانینات پیران
حکایت میکند شب ابو بکر بعمر گفت قبل از واقعه مزبور راه منوبت محمد زدن مشکوک
بود که ای عقل حکم بصحت آن و کاهی بطلان مینمود و چون هنگام استناده در
موضع دست بر چشم من بالید و بعد از آن که چشمم کسودم در بای حشمت و کشتی جعفر

که روانه جسته بود تمامی چشم من آمد از این صورت مرا علم بسحر او حاصل شده
که آنچه از خوارق عادات از او صد و یازده از مقوله احوال و احوال ساحرانست
چون عمر این حکایت را با بکر شنید رأی ایشان بر سحر و ساحری آنحضرت قرار
درین امر رسوخ یافتند و این نیز دلیلست قاطع و برهانیست ظاهر بر کفر ایشان
و دیگر حکایت عالمکه نیز بر این معنی دلالت میکند که آن ضال مصلی اعتماد بر نبالت
النور و نبوده و پیمان آن نیست که علامه نیشابوری در تفسیر خود آورده که زنی از اهل
مکه عالمکه نام بامید رعایت و طمع نوازش بدین مظهر آمده از اکثر اصحاب عایت یافته
مراجعت نمود و شخصی اسم وی طایب بن ابی بلتعنه بود مکتوبی بآل مکه نوشت و چون حضرت
رسول را آنوقت عازم فتح مکه بود این مضمون در آن نامه درج نمود و بجا مکه سپرد و وی
در میان می سر خود پنهان نموده روانه کرد وید و جبریل امین حضرت سید المرسلین
از این حکایت خبر داد آنسرو را میرالمومنین علیه السلام و عمر و شخصی دیگر را بر اثر عالمکه
روان ساخت و فرمود که مکتوبی شتمل بر احوال آل اسلام و غرم فتن با مکه همراه او
مکتوب را از او بگیرد و اگر انکار نماید قبول میکند و چون ایشان و اند شد اول عمر بوی رسید
از او طلب مکتوب نمود عالمکه انکار نمود و سوگند یاد نمود که نوشته و مکتوبی همراه من نیست
قول و گفته آن زرافیل نموده و را گذاشت و چون حضرت امیرالمومنین علیه السلام از عمر
سوال نمود که مکتوب اگر چه چه سبب انکاشتی گفت سوگند یاد نمود که نوشته و مکتوبی
من نیست و بعد از استماع این کلام فرجام از عمر پدین بی اسلام حضرت امیرالمومنین
علیه السلام متوجه شده بجا مکه رسید گفت و الله که پیغمبر خدا هیچ وجه خلاف و کذب نگفته و
هر چه فرموده اند از وحی الهیه پیغام گذاری جبریل بوده عالمکه باز ایاز نمود آنحضرت را

شمشیر کشیده فرمود که یا مکتوب میدانی کشته میشوی و عا که چون دید ناچار مکتوب از
میان کنی و خود بیرون رفته تسلیم حضرت امیرالمومنین علیه السلام نمود و برضا
ظاهر و هویدست که اگر اخی عتقا در رسالت محمدی اشتباه شده و گفته و کرده او را از
فرموده خداوند احتمال که در سخنان آن صادق القول پیرامون طریش نگیرد
پس چگونه قول زنی که گفته را بر قول خدا و پیغمبر او رجحان داده سو کند بت پرستان تصدیق
نموده پیغام خدا و گفته مصطفی را اعتبار نماید و بنا برین عمریدین در کفر اصلی باقی
باشد و از این سلام ظاهری و را فایده لصبی نباشد **بانی** و عیدی سبز زبان خود را
در خانه هزار بت یکی اشک پستی کوی که یک شهادت از بت ستیم فردات کشته خمار کنونی
و در کتاب شفا الحق از کتاب فحلت فلما لم نقل شده که چون خبر شهادت حضرت
امام حسین علیه السلام بمبدیة طیبہ سید عبد بن عمر از رده شده متوجه دمشق گشت
که یزید را تنبیه نماید و چون از مدینه بیرون آمد به منزلی که میرسد اطهار کفر و فسق نریزد
میگرد و مردم را از بیعت و محبت او بر میگردد آیند و مردم نیز چون او را پس خلیفه میدانستند
از او قبول میکردند تا آنکه بدمشق رسید قرآن بخشید واقع شد و چون عبد الله عمر **فصل**
در مناجات حضرت امام حسین علیه السلام بیان نمود شروع بمقامت یزید کرد و یزید
نخلوتی برد و گفت خطا پدر خود را می شناسی عبد الله گفت بلی صند و **بانی** سنا حقه
مکتوبی در آن میان باریج حریری حمید به دست عبد الله عمر داد در آنجا نوشته بود که
این عهد لیست از عمر بن خطاب و یه بن ابی سفیان بن ای معاویه که محمد پیامد و بحکم عمر
ما را از عبادت ملات غریبی بپسنداشت و او در سحر بر موسی عیسی و بنی اسرائیل **الود**
و من بر همانم که بودم ترک ملات و غریبی بپسند کردم و حکم و چون محمد از میان ما رفت من **جمل**

کس ابرایک ختم که کواهی دادند بر آنکه محمد گفته **الامنه من قریش** علی را از خلافت میخورد
ساختم و خلق را بر پست ابو بکر داشتم و بطاهر اظهار سنت او کردم با باطنی بر شما
که در جاهلیت بودم و با اولاد محمد هر چه مقدور بود کردم و تا زنده ام میکنم و ترا
معاویة نصیحت میکنم که تا مقدور باشد بر ایشان ترحم کنی بلکه خبر گرفتن از وی نشوی
و اگر توانی که خاندان محمد را بیکباره برداری بطاهر از شرع او تجاوز نکنی تا آنست
او بر تو خروج نکنند و باطن آنچه ترا دوسترس باشد دفع آن میکنم و زنها را که محبت
لات و غزنی از دل بیرون کنی و چون آن مکتب است بر سر مطالع نمود و دیگری بدش
و بعد از آن دیگری و دیگری تا آنکه قریب یک جزو کتاب ازین مطب بعبط عظیم بود
دید عبد الله خاموش شد و گفت پدر هرگز با من این از گفت و اگر دایمی هرگز ترا ملا
نکردم و عذر بسیار خواست و یزید عطای بسیار نسبت به او بفرمود و او با عطا
و جوانی بسیار به مدینه برگشت و بعد از آن به منزل مجلسی که رسید میگفت من اقل
یزید الا صدقا وعدلا لو ددت اونی مشارک که فی فعله یعنی
گفتم یزید بعیر از راست و بخیر عدالت را و بفعل نیامده و من دوست میدارم
در کار او کردار او شریک میبودم **پت** بر عمر لعنت که آئین حفا ابرایش و
قتل مظلومان داشت که بلا از پیش اوست و دیگر دیس بر کفر آن سه منافق آنکه خلافت
و حکم و دولتی خدا نموده تحلف از جیش اسامه کردند و داد و سحبتانی در سنن خود و بر
در صحیح خود و مسلم و حمید و احمد و غیر ایشان از دانشمندان اهل سنت هر یک در
مصنفات خود شرح الحال را برین منوال ذکر کرده اند که سید کانیات در مرض الموت
در حین ارتحال اسامه بن زید را رفته رفته داد و صاحب اختیار لشکر و عسکر کرده

بحرب میله کذاب علیه اللعنه و العذاب نامزد فرمود با بکر و عمر و عثمان بعضی از اصحاب
مقرر داشت که متابعت اسامه نمایند و رعیت و تابع او باشند و اسامه برایشان ولایت
باشد و بلاد شام که ستم است بداروم از اقلیم فلسطین فته با سیله کذاب
نمایند و کتاب فضول الحق آمده که سید انبیا صلی الله علیه و آله ایشان را بدو اجندل فرستاد
که اهل آنرا با سلام در آورند و الا جزیه برایشان لازم سازند و آنسرو در رباب
ایشان ناکید و مباحه تمام نموده فرمودند جَحِّزُوا جِيشَ اسَامَةَ لَعَبِ اللَّهِ هُنَّ
تَخَلَّفَ عَنْهُ یعنی کارسازی لشکر اسامه کنید که دو رکعت اند خدای تعالی از رحمت خود
کسی را که تخلف کند از لشکر اسامه و آن منافقین پدین از مدینه طیبه بیرون رفته
بعضی از آن راه طی نمودند و در مسارعت بهمال میوزیدند و چون رسیدند که بهمال
و صوفی حضرت در آریاد و اشتداد است بنابر آنکه مبادا حضرت بی بالعی
منارعی خلافت بآن شاه کسور ولایت قرار یابد مراجعت نموده باین غرض
متسک جستند که خبر اشتداد کوفت حضرت مبارسیقت مفارقت نیاروده صبر
نمودند و اندیم با حضرت را ملازمت نماییم و بعضی کتب مسطور
عایشه صهیب بنزد ایشان فرستاد از شدت مرض حضرت مجر ساختن آن
در بهما لب داخل مدینه شدند و در انشب کینه کانیات قسم یاد نمودند که راه یافت
به مدینه شتر عظیم و دیگر باره ایشان را امر نمود که معاودت بجیش اسامه نمایند
ملا عین بن شینه الکاشش پس هرگاه حضرت رسول ایشان را تابع و رعیت
ساخته باشد و ایشان خلاف فرمان رسول کرده باشند و حضرت انهار لعنه
باشد چگونه قابلیت خلافت و ریاست دارند و این دلیل ظاهر است در کفر آن

بادیه صلال و تفاق که در بت پرستی و عبادت ثلاث و عزیزی باقی باشند چنانچه محقق
رومی فرموده **نظم** ما در بهت بابت نفس شماسست **:** را که آن بت بار و این بت بار است
بت شکستن سهل باشد سخت سهل **:** سهل دیدن نفس را جهلست جهل **:** بر نفس مگر
هر مگر از آن **:** غرقه صد فرعون با فرعونیان **و نیز** در کتب یقین بطریق متعدد و اختلاف
عبارات و آیات ذکر یافته خلاصه آن که احمد مختار و سید اخیار و در مرض الموت
و دوات و قلم طلبیدند که وصیت نامه برقم ترسیم در آورند عمر چون میدانست که چه
خواهد نوشت انکار آن کار نموده اسپنادند میان بسید انس و جان داده با
انجناب شده دوات و قلم و کاغذ از پیش آنحضرت برداشت **و در بعضی** و آیات
کاغذ را پاره کرد **و عریه** اوصی النبی فقال قایلیم **:** قد ضل بهجر سید البشر و اری
ابا بکر اصاب لم **:** یجرو قد اودن الی عمر **یعنی** وصیت فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
در باب خلافت پس گفت قایل از ایشان خطا کرد و ندان میگوید سید بشر و بود
بر صواب است می ندان نمیگفت وقتی که وصیت خلافت میکرد **و بعمریت** پسر از آن
کلام و گفتار **:** در حق نبی و آل اطهار **:** او را که عقیده اش چنین است **:** از
و کافر و لعینست **:** عرض آنکه آنکا فریدین حال وصیت منع حضرت رسول از آن
نمود و گذاشت که وصیت نامه در آن باب بقلم آورند و ندان بصاحب ما
یَنْطُونَ عَنِ الْهَوَى الْإِلَهَوِ الْأَوْحَى **:** یوحی نسبت داد که مبادا آن حضرت
در آن وصیت نامه درج نماید که بعد از من تو مسند خلافت و سرادار مرتبه امامت **علی بن**
ابی طالب علیه السلام است و آن نوشته در دست حضرت امیر المومنین علیه السلام باشد
و آن ملعون علاج و چاره آن نتواند کرد و این افعال و اعمال محض کفر و زندقه است

وَأَنَّ ضَالَّ مَضَلَّ بَعَثَ اخْتِلَافَ امْتِ وَاخْتِلَالَ وِسْفَكَ دَمًا وَاثْلَافَ اِمْوَالٍ وَاخْلُو
مَنْ يَخْلُدُ مِنَ الْاَمْنِ فِي النَّارِ وَاِسْتِبَاقَهُ فَرْجِ حَرَامٍ وَاكْثَارُ تَوْلَدٍ وَاِسْتِثْنَاءُ
سَبِيلِ سَفَاحٍ وَاِسْتِثْنَاءُ زَنَا وَاِسْتِثْنَاءُ زَبَدِ عَتَا وَاِسْتِثْنَاءُ زَبَدِ عَتَا وَاِسْتِثْنَاءُ زَبَدِ عَتَا
بِهَشَادٍ وَاِسْتِثْنَاءُ زَبَدِ عَتَا وَاِسْتِثْنَاءُ زَبَدِ عَتَا وَاِسْتِثْنَاءُ زَبَدِ عَتَا وَاِسْتِثْنَاءُ زَبَدِ عَتَا
بِحَبْلِ الْمَيْتِنِ وَاِسْتِثْنَاءُ زَبَدِ عَتَا وَاِسْتِثْنَاءُ زَبَدِ عَتَا وَاِسْتِثْنَاءُ زَبَدِ عَتَا وَاِسْتِثْنَاءُ زَبَدِ عَتَا
عَارِفِ نِشَابُورِی اِنْ مَضْمُونِ دَرْ رِشْتَه نَظْمِ كَشِیدَه **نظم** سَاخْتِ كِی نَزَهَتْ هَقَا وَاِسْتِثْنَاءُ
جُلُشَانِ یَا زَیْنِ اَحْمَدِ نَجْمِ بَابِ كَلِمَةٍ دَانَمِ كَلِمَتِ مَصْطَفَی زَاكِرِ فَرْمُودَه عَلَی بَابِ
باب چهارم دَرْ لَعْنِ خَلَفَائِی ثَلَاثَه وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ جَمَاعَتِی كِه مِی تَحِی وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ
وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ عَرَبِ بَا نِزْدَنِ وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ عَرَبِ بَا نِزْدَنِ وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ عَرَبِ بَا Nِزْدَنِ
وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ عَرَبِ بَا Nِزْدَنِ وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ عَرَبِ بَا Nِزْدَنِ وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ عَرَبِ Bَا Nِزْدَنِ
عُصْبِ اَلِی دَارِنْدَ اَزْ جَمْلَه عِبَادَاتِ مَوْجِبِ حَسَنَاتِ وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ عَرَبِ Bَا Nِزْدَنِ
بَلِیَّانِستَ زِیْرَا كِه اَلله تَعَالٰی جَلَّ جَلَالُه دَرْ قُرْآنِ مَجِیدِ لَعْنِ جَمَاعَتِی مَنَافِقَانِ كِرْدَه وَاِسْتِثْنَاءُ
لَعْنِ اِیْشَانِ كِرْدَه اِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ جَمَاعَتِی مَنَافِقَانِ كِرْدَه وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ جَمَاعَتِی Mَنَافِقَانِ Kِرْدَه
اَللَّا عِیْنُونَ وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ جَمَاعَتِی مَنَافِقَانِ كِرْدَه وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ جَمَاعَتِی Mَنَافِقَانِ Kِرْدَه
وَالنَّاسِ اِجْمَعِیْنَ وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ جَمَاعَتِی مَنَافِقَانِ Kِرْدَه وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ جَمَاعَتِی Mَنَافِقَانِ Kِرْدَه
لِیَكِنْ اِذَا
ثَلَاثَه قُرْوَی كِه مَرَادِ اَمْرِستَ اِجْمَاعِ رُشْكِ اِیْنِستَ كِه چُونِ مَكْلَفِ بِرِ مَقْضَايِ
مَعْبُودِ حَوْزِ عَمَلِ نَمَایَدِ پَسْتِجَوَابِ تَوَكُّبِ **دیت** زَا عَدَمِ كِرْتِ بَرِ اَكْنِی مَقَامِ لَعْنِ دُوسِ اَعْلَاكِنِ
وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ جَمَاعَتِی مَنَافِقَانِ كِرْدَه وَاِسْتِثْنَاءُ لَعْنِ جَمَاعَتِی Mَنَافِقَانِ Kِرْدَه

و عمرو بن عاص و ابو موسیٰ شمری و ابو اعویب سلمیٰ کرده و در دعای صنمی قریش که منسوب به حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام لعن آن سه مدبر که سر و سر و کفار قریشند ذکر شده است
لعن موجب باشد و حقه بر آن مرتب بودی سرور اپنا و پیاد و صیاد صلیات
و سلام علیهما بآن اشتغال نمیفروزد و در دعای صنمی قریش که کلام مخبر بیان حضرت
فرموده **اللَّهُمَّ لَعْنُ صَنْمِیْ قُرَیْشٍ وَ جَبْتِیْهِمَا وَ طَاغُوتِیْهِمَا** مراد از
صنمی قریش ابو بکر و عمر است و مراد از جبتیها و طاغوتیها دو دختر بد اختران
که عایشه و حفصه است و عبد الحمید بن ابی الحکیم در شرح نهج البلاغه آورده است که
بعضی از علمای خنابلہ در کتب خود ذکر کرده اند که اول کسی که دیساخت مردمان
بلعن ابی بکر و عمر امیر المؤمنین علیه السلام است و نیز و ایست از ابو حمزه ثمالی
از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که هر که لعن کند بجبت و طاغوت در هر بد
بکمرته بنویسد الله تعالی در نامه اعمال او هفتاد هزار چینه و محو کند از نامه اعمال
او هفتاد هزار رسینه و بلند گرداند از برای او هفتاد هزار رتبه **راوی**
گوید که این حدیث از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده ام حضرت فرمودند که و
میکنند خدای تعالی هفتاد هزار رتبه حاجت او را پس چون آنحضرت در کعبه شریف
امام جعفر صادق علیه السلام آمدیم گفتیم که از پدر و جد تو چنین چنین شنیدیم
فرمودند میخوانی که ثواب لعن جبت و طاغوت برای تو زیاد هکنم گفتیم بلی من فدای تو
فرمود که هر که لعن کند جبت و طاغوت را در بامداد یکمرتبه نمی نویسد خدای تعالی
بر او در آن روز کفایتی نماند و هر که لعن کند جبت و طاغوت را در شام یکمرتبه
نویسد خدای تعالی بر او کفایتی نماند و مراد از جبت و طاغوت ابو بکر و عمرند **لغنه**

این حدیث را در کتب جبتیها و طاغوتیها با
زنجیر صحیح و معتبر از امام محمد باقر
ضمیمت کرده است که راجع به قریش و مراد ابو بکر
و عمر است که عبارت مختلفه از ایشان
و مراد از جبتیها عقیقه و عقیقه راجع به
و حفصه است علیها یا علی ابو بکر و عمر

عمری تجسس بر سر بر دم از علم و نقل و بریان خبر معلوم شد ز دل این بچه
 که لعن عمر بنو دخیلی بهتر و در رساله قاضی زاده که هر دو از برید و بجای از حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام و ایتست در تفسیر آیه کریمه **اُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ** وَ مَنْ
 يَلْعَنُ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا حاصل افاده آنحضرت اینست که هر که از طوائف
 نبی آدم گمان کند که در طریق ایت غیر شاه کشور ولایت و ذیت حضرت سالت
 وصف الصراف پذیرست شخصی اینچنین خداست تعالی ملعون و مردود و مطرود باشد
 و او را الضیعی ثواب بهشت و نعیم جاودانی نبوده مخدول و منکوب صحرائی محسود
 و نیز روایتست که هر که در صبح لعن بر بابا بگوید و عمر کند همواره حسنه در نامه اعمال او ثبت
 میکند و محو میکند ده سینه و بلند بسیارند از برای او ده درجه و در کتاب طهقات
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد از قول خدای تعالی که مَنْ
 جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امثالِهَا لعن فلان و فلاست که اول ثوابی باشد
 که هر که بر ایشان بگیرد لعن کند خدای تعالی ثواب کسی که ده بار لعن کند در نامه اعمال
 او ثبت میکند **پت** اگر که تو را تو شه زده میدهد از تو یکی خواهد و ده میدهد ای
 خود را معاف مدار از لعن خلفای ثلاثه که لعن ایشان سر و قمر همه عباد است و لعن
 ایشان بخی بیج عبادت تو مبیح و رکاهه تعالی میشود و مطالب دنیا و آخرت تو را
 حق تعالی بسبب این سه مرد و دبر می آورد و از مجربانست که هرگاه کسی اشکلی پیش
 آید یا چیزی را از او فوت شود مگر لعن آن ملاعین باین طریق بر زبان جاری سازد
اللَّهُمَّ الْعَنْ عُمَرَ ثَمَّ أَبَا بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرَ ثَمَّ عُمَرَ اللَّهُمَّ الْعَنْ عُمَرَ شکل اول
 شود و کم شده او پیدا شود و این روش مشهورست لعن چهار ضرب است ای که

صد بار این لعن چهار ضرب جهت هر مطلبی باید خواند و مرویست که هر که مطلبی
بدعایی باشد یا از برای ادای دین ردگشته باید که گودی بکند و صد و یک بار
حاضر سازد و هر یک یکی که دست بگیرد یکبار لعن چهار ضرب بگوید و در حفره
اندازد چنانکه در یک آخر صد و یکبار لعن چهار ضرب کفشد باشد و روی آن
را خاک بپوشد بزودی مطلب او حاصل شود و گمشته او باز آید **حکایت** یکی از
شیعیان از جهت صیقل و شکلی معاش که زرش یکی از قلاع افتاد که در بالای کوهی
واقع بود امیر و حاکم او از اهل سنت و جماعت بود و آن والی را بحسب اتفاق
بازی در آن ایام در شکاکم شده چون بالای آن حصن نظرش بان شعله افتاد
او را در بالای حصن طلب نمود و چون آثار صلاح و دانش در لشکر او ظاهر
از او تفحص نمود که چه جهت که ز تو باین مکان واقع شده ام نزد مؤمن گفت از برای
صیقل و شکلی معاش گفت چیزی خوانده گفت بلی گفت مرا بازی گمشته دعایی
تا باز باز آید و اگر باز من باز آید ترا انعام و نوازش بسیار نموده بمسکن ما و ایت
سازم و الا بروح چهار یا رسو کند که امر نمایم که تو را ازین حصن بریزند از بد
بچاره در کار خود حیران مانده که پسکی و شکلی معاش را فراموش کرد تا چار شده
مهلست طلب نمود و دل بهلاکت گذاشت بخاطرش رسید که از برای ردگشته لعن
ضرب مجربست در گوشه انداخته حفره کند و صد و یک بار لعن حاضر نموده بگیرد که
لعن بگیرد یک یک در آن حفره می انداخت و چون فارغ شد آن حفره را بر خاک ساخت
در آن روز باز آن والی باز آمد آن شیعه را اعزاز و اکرام بسیار نمود روز دیگر
بان امیر رسید که پادشاه ترا از حکومت این حصن معزول ساخته باز آن شیعه را

طلب نمود و گفت چنین خبری بمن پسید و عیالی بخوان که پادشاه بر سر شفقت ^{باز}
حکومت این حصار بمن ارزانی دارد و الا امر میفرمایم که ترا ازین حصن ^{باز} براندازند
آن چاره نیز بطریق روز گذشته مشغول بلعن چهار ضرب شد بعد از چند روز خلعت
برای او آوردند و باز محاطت آنحصار با و رجوع شد آن شیعه را طلبیده در اترام
پیش از پیش کوشید و گفت این عار بمن تعلیم کن که در سختی و شدت مداومت کنم
تا حاجتم روا شود آن شیعه کتابی از جیب خود بیرون آورده و عیالی با و نمود که این عار
تعلیم گیر که من این عار اجبت حل مشکلات تو خوانده ام و مطلبی حاصل شده
نامصبی کتاب از او گرفته گفت بخوان با من بشنوم گفت من این عار حفظ نموده ام
و از روی کتاب جهت حصول مطلب تو خوانده ام گفت دروغ میگوئی من در وقت خواب
و عاز گوشه مشایده نموده بودم که ریک چند پیش خود جمع نموده بودی بی نوشته
کتاب چیزی بخواندی من مست از تو باز دارم با من این عار را تعلیم کنی و الا ترا ^{بالای}
این کوه بریزند از من انشعیه چون این حال را مشایده نمود پیکار ^{نموده} قطع حیات خود
در کار خود در ماند که اگر تعلیم نکند کشته میشود و اگر با و پیاموزد و آن نامصبی
و لعن خلفای ثلاثه از او شنود بطریق اولی امر قتل او خواهد نمود عاقبت الامور
بخیر از راستی چاره و درمانی ندید گفت بیک شرط این عار را بتو می آموزم که اول قسم
باید کنی که از تو بمن ضرری نرسد و این قسم باید نمود آن شیعه آن سنی را بگوشت ^{نمود}
و شروع در لعن چهار ضرب کرد آن والی دست بکوش گرفته شروع در توبه ^{گفتن} نمود
نمود آن شیعه گفت و عیالی من ایست که از برای برآیدن مطالب میخواندم دیگر تو
میدانی در آن حال آن والی را تو یقین رفیق گردیده آن مؤمن با دمی راه او شده

تبر از خلفای ثلثه و تولی با ائمه معصومین صلوات الله علیهم جمعین نمود و خود را
علمان و موالیان مولای مومنان پیشرو اهل حبان در آورده شیعه اثنی عشری
شد و آن مرد مومن انعام و اکرام بسیار نمود و مال بسیار با و ارزانی داد
و بوطن و ما و ایشروانه نمود **بای** آنرا که زایزد و پیمبر خبرست **داند که علی**
تحتی امام شبرست **از روی یقین یافتن** **مشت بهشت** **موقوف بلعن چارضر**
عمرست **در بعضی آیات آمده که هرگاه شخصی** **هر روز بهجت ادای دین و**
رزق صد بار **باین طریق لعن چهار ضرب کند** **بزدی ادای دین او شود و وسعت**
رزق او بهر سد لعن الله عمره عمره عثمان عمره **در رساله لعینه شیخ علی**
عبد العال که مروج مذنب حق ائمه اثنی عشرست **ذکر شده و نیز مصنف کتاب فضول**
الحق که از علمای شیعه است **در آن کتاب ذکر نموده که** **بخاری مسلم و حمیدی و ابی حنبله و**
جامع صحاح **پسته که از علمای اهل سنتند** **برای از اینها در کتب خود آورده**
از دلائل قرآنی و حجج فرقانی که دلالت بر لعن خلفای ثلثه میکند **این آیه است که حق**
تعالی جل جلاله در قرآن مجید فرموده است که **ان الذین یؤذون الله و**
رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و أعد لهم عذابا ایما
یعنی بدستی و راستی که آن کسانی که اید او از ارجح او رسول خدا میزنند **حق**
جل جلاله لعنت بر ایشان کرده و امانه کرده از برای ایشان غدایی که موجب
و ستمندم فضیحت ایشانست و به استدلال این آیه بر آنکه ابی بکر و عمر و عثمان
علیهم اللعنه و اینرا ان نرا و لعنتند **است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله**
شان حضرت خیر النساء فاطمه زهرا علیها السلام فرموده که **فا لعنه الله علیهم**

مَنْ إِذَا هَا فَتَدَاذَانِي وَمَنْ إِذَا نِي فَتَدَاذَى اللَّهُ يُعْنِي فَاطِمَةُ وَحُزْنُهَا
 ایست از من هر که او را برنجاند مرا رنجانیده و هر که مرا رنجانیده حق سنجار و تعالی
 رنجانیده باشد و آن دو مان بیدار بسیار بحضرت سیده النساء صلوات
 علیها رسانیده اند پس بحکم آیه مذکور حدیث بونی آن سه منافق ملعون باشند
 و بیان اندای آن مردودان آن حضرت سیده النساء در باب مطاعن انما علی
 منع فذلک و غیره ذکر خواهد شد و نیز در رساله لعینه مشیخ علی قدس سره آمده
 که از جمله آیات قرآنی که دلالت بر لعن ابابکر و عمرو عثمان میکند این آیه است که حق
 تعالی عظم شانه میفرماید که یا ایها الذین امنوا اذا لقیتُم الذین کفروا
 زحفا فلا تولوهم الا ذبار و من یولهم یومئذ الا متحرفا لقتل
 او متحیرا الی فیه فقد باء بغضب من الله و ما دأ لهم حتم
 و بئس المصیر یعنی ای کسانی که ایمان بخدا آورده اند وقتی که قرار پیدا
 کند کفار را برای قتال و جهاد پس باید که در آنوقت ثابت قدم باشید و پشت بر لشکر
 کفار نکنید و رو بهزیمت نیاورید که در آنحالت فرار و انزعام بر شمار و ایستادگی
 که یکی از شما خواهد که کید کند و بکرا انزعام نماید و از محرم که پیرون رود پس که دو دود
 هلاک نماید یا در صورتی که خواهد که خود را بکروبی رساند از گروه مسلمانان و بتقویت
 باعدا محاربت نماید و در غیر این دو صورت که کیفیت انزعام موجب غضب و مشایم و حول
 و دوزخ و عذاب عقوبتست پس بحسب بعض قرآنی و حکم سبحانی هر مکلف که از جنگ کفار
 فرار نماید مغضوب حضرت پروردگار و بعید از رحمت امیرزگارست و وجه استدلال
 آن در لعن ایشان آنست که آن دو مان از قتال کفار در حالت جهاد فرار نمودند و پشت بر

اعداء الله کردند و این صورت در چند موضع واقع شده یکی در میان کوه حمزه ^{رسول} و
در آن جنگ شهید شد و دندان مبارک حضرت رسول را در آن جنگ شکستند
و ابابکر و عمر و عثمان آن جنگ فرار نمودند و تفصیل آن در کتب تواریخ و سیر
و دیگری در غزای حنین فرار نمودند و فرار ایشان در آن روز ثابت و محقق است
کسی را در آن خلائی نیست دیگر در حرب خیبر فرار نمودند و این قصه و حکایت
که در روز اول ابابکر و در روز دوم عمر فرموده حضرت پیغمبر ایت اسلام ابرداشته
متوجه فتح قلعہ خیبر شدند و هر روز منہزم شده مثل مادی شغالان از معرکه کارزار
فرار نمودند پس حکم آید مذکور مضروب حضرت پروردگار و سزاوار لعنت خوا
بود و معنی غضب و لعنت قرین یکدیگرند و شاعری در باب فرار ایشان در جنگ خیبر
گفته است نه هر آنچه فتح خیبر کند که این کار باز وی حید کند و ابن ابی حدید در
از قصیده اش فرار ابابکر را ذکر نموده و آن اینست **عریه** و لیس نیکو فی حنین فرار
فی احد قد فرخ و خیبر **عریه** یعنی تعجب نیست اگر در حنین ابابکر گریخت و در احد
هم گریخته بود و او ایست که عمل قیصر از گریختن هم در احد کردند که چون شکست
اسلام را قوی دیدند و شیطان ای آن محمد اقد مات در داد ابابکر و عمر
مکردند که روز شب سد و بپینند که چه میشود فی الحال بدرخانه عبد الله بن
سلول منافق رفته بدست پای او افتادند که شفاعت ایشان پیش ابو سفیان بکنند
و عذر نگاه اسلام ظاهری ایشان بخواند و ابو سفیان صام شود که در مکه گذارد
با ایشان کاری نباشد و بعضی عثمان اہم قصیدہ داخل میدارند و جمعی میگویند چون عثمان
بعد از سه روز پیدا شد در رفتن بخانہ عبد الله بن ابی سلول همراه بنو دو پیدا نبود

سه روز منع میکند که ریش ایشان نباشد و یکی از شعرای فرقه باجیه در ثبات قدم
شجاعت و دلوری شاه اولیا و پیاد و صیاد و آن رزمها فرموده **لغتم**
در فضل و کمال فخر الشاه **این نکته کبر است** الله **مانند علی** شهر دماور
لصدیق مکن که نیست باور **در بدر حین و روز خیر** حقا که بنو و مثل حید
در روز احد که بود کرار **از جمع مهاجرین و انصار** بر برای تو و شنت انحال
اخفا کنش ز اهل اضلال **او ضارب و ثابت و مصاب** باقی همه بود و اند **ب**
حضرت همه جاشعرا و بود **فیروزی و فتح کار او بود** محبوب بنی علیست ای **و**
لبست علی و دیگران پوست **او را که مناقبش چنین است** برهان با منش مقین **است**
و در رساله لعنه شیخ علی قدس سره کرده که از جمله آیات قرآنی که دلالت بر **استحقاق**
لعن خلفای ثلاثه میکند این آیه است که حق تعالی جل جلاله در قرآن مجید فرموده **است**
وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ یعنی که هر که **حکم**
نکند بآنچه خدا فرستاده است از احکام و تغییر در احکام الهی نماید و برخلاف آن حکم **کند**
او از جامه ان کافر است و به پستل ازین آیه بر لعن آن منافقان است که
ابو بکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه و اینان تغییر و تبدیل در احکام الهی کردند و بر ضد
مَا أَنزَلَ اللَّهُ تَعَالَى حکم کردند و هر که بر ضد حکم الهی حکم کند کافر و کافر **مستحق**
لعن است بیان مخالفت ابو بکر کتابت را و حکم بر ضد ما انزل الله تعالی است که
آن ملعون میراث حضرت رسول بر حضرت بول حرام کرد ایند و این منافی حکم **است**
مستوجب غضب و حمن است پس حکم آیه مذکوره آن ملعون کافر باشد و کافر **مستحق لعنت**
بیان مخالفت عمر علیه اللعنه و السقر و تغییر و احکام قرآن را است که آن ولد **حرام**

کردايند متعین را یعنی متعز زمان و متعز حج را و اين خبر در میان مخالفان و موافقان
مشهور است و بيان اين در مطا عن او مفصلاً ذکر خواهد شد و اين دليل است و
بر کفر او و چون کافر باشد سزاوار لعنت است و بيان مخالفت عثمان عليه السلام و ابی
در احکام و تغير آنچه حضرت پيغمبر فرموده است که حضرت رسول حکم بن عاص از مدینه
اخراج فرمود و در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در زمان خلافت ناقص ابو بکر
و عمر آن ملعون مدینه نمود و کسی تجویز رجوع او بدین نمی نمود زیرا که تجویز رجوع او
حکم رسول بود و حکم حضرت رسول حکم پروردگار است و عثمان زمان امارت خود را
نخواست و تعلیم کرد و سپرداد و ظاهر است که اين حکم عثمان خلاف ما انزل الله است
پس حکم آیه مذکوره عثمان ملعون فرکرده و کافر پستی لعنت است و دیگر از اجاب
احادیثی که دلالت بر لعن ایشان میکند خبر جیش اساءه است و اين خبر چنانچه نزد شیعه
در کتب اهل سنت نیز مسطور است و بيان اين در باب کفر ایشان سمت که ارزش یافته
بایستی غضب فدا از قبول عذر نمود و ای حکام مصطفی گفت که بود و در جیش
لعن احمد بکه کرد و اسیر و ردین بان بطعن که گشته و نیز دلیل ظاهر است لعن ان
ضال مضل که مانع آمد حضرت رسول را از وصیت نمودن بدیان با حضرت نسبت
چنانچه در باب کفر ایشان گشته است و همچنین از اجباری که دلالت میکند بر لعن
به مدبر است که در کتاب بحر المناقب از ابن عباس مرده است که سید کانیات فرمودند
که در شب معراج دیدم نوشته در در بهشت لا اله الا الله محمد رسول الله
عَلَيْ حَبِيبِ اللَّهِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صِفْوَتَا اللَّهِ وَفَاطِمَةَ أَمْنَهُ اللَّهُ
عَلَى أَعْيُنِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَظَاهِرُ رُوحِهِمْ أَنْ سَمَرْتَهُ دُشْمَنِ حَضْرَتِ رَسُولِ

و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسین علیهم السلام ده **اندیت** نوشته بر درخت ^{قصا}
نخبط جلی که جانشین محمد بن علیست علی **در** تحفه الابرار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مروست که خدای تعالی آفریده است خلق را که نیست از اولاد آدم نیست از اولاد شیطان
و لعنت میکند دشمنان علی بن ابی طالب گفتند یا رسول الله که آمد اینها گفت
ایشان قنابزند می کنند در سحر به درخت الا لعنة الله علی مبغض علی
ابن ابی طالب علیه السلام و در کتاب تعلقات در حدیثی که ذکر آن بنوی دارد
از اسحق بن عمار الصیرفی روایتست که خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرستم
و گفتم یا این رسول الله فدای تو می شوم از پدر شما شنیدم حدیث بسیار در باب اول و ثانی
حضرت امام موسی علیه السلام فرمودند یا اسحق اول منبره که ساله است و ثانی منبره
و مراد از اول ابابکر و ثانی عمر است و پنجاه که سامری امت موسی علی بن سینا علیه السلام
را بساختن که ساله گمراه میزد و در وادی ضلالت انداخت عمر نیز بحجت میبایست
مردمان از برای ابابکر و خلیفه ساختن او امت محمد صلی الله علیه و آله را گمراه و رو سیاه
و این نیز دلیل ظاهرست بر آنکه ابابکر و عمر مستوجب لعن و شتی و دوری از رحمت پروردگارند
و نیز در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که بد رستی که خدای تعالی
تو بهی از بر جد پسند بر کرد دنیا و سبزی آسمان از شعاع آن کو هست و آفرید و عفت ^{الکوه}
خلق را و واجب نکرد ایند بر ایشان آنچه بر اولاد آدم فرض گردانیده است از نماز
و روزه و حج و زکوة و دیگر از فروض و اجبات اما بر ایشان لازم و واجب ^{است}
لعن و نفرین و دوزخ و این امت که ابابکر و عمر اند **و نیز** در آن کتاب حدیثی که ذکر آن
طولی دارد از حضرت امام رضا علیه التحیه و الثناء روایتست که در عفت این ^{ایستغاثی}

همینا و هزار عالم خلق کرده که عدد خلایق هر عالمی زیاده از جن انسان است و همه
لعن فلان و فلان میکنند و مراد ابا بکر و عمر است و مؤید این بمقال این حکایت
در کتاب ملل و نحل ابن خلدون و ابن کثیر و ابن عساکر و ابن کثیر و ابن کثیر
عائیه السلام هر شب جمعه از مدینه طیبه بیرون میرفت و هیچکس نمیدانست که آنحضرت
بجای تشریف میبرد و یکی از شبهای جمعه عمر ملعون از عقب آنحضرت روان شد که
برین امر مطلع گرد و تا آنکه رسید به شهر بزرگی که نخلستان خرمای بسیار داشت
آبهای وان در آن شهر بسیار بود **پیت** شهری چو بهشت در کوچه باغی و باره
و آنحضرت داخل یکی از نخلستان شد و و عنو ساخت و در پای درخت خرمای بنجزار
و عمر خواب افت و چون از خواب بیدار شد مولای مومنان و سرور متقیان اندید و خود را
در شهری دید که هرگز ندیده بود و جمعی شاید نموده که نه او معرفت بحال ایشان داشت
و نه انقوم او را ایشان خشد یکی از اهل آن شهر از عمر سوال نمود که از کدام شهری از کجای
آن ملعون گفت که از مدینه مبارکه ام و از آنجا آمده ام امروز گفت که از آن بلده طیبه
بیرون آمدی گفت و شب آن شخص گفت ای احمد خاموش باش که مردمان از تو این سخن
قبول نکنند یا ترا بکشند یا میکوبند که این مرد دیوانه است و من دست از تو باز
نمیدارم که تمامی اجالات خود را بر اوستی بنیان نهایی عمر مردود و چون بجز از راست گفتن
ندید گفت علی بن ابی طالب علیه السلام در هر شب جمعه از مدینه بیرون می آمد و من
که بجای میروم و همیشه در آن نخلستان می رفتم و این امر از عقب آنحضرت روان شد
آمد و او بنجزار مشغول شد و من خوابیدم و چون از خواب بیدار شدم او را ندیدم
و الحال نمیدانم که چه چاره گفتم آن شخص گفت علاج و چاره تو آنست که داخل

شهر شوی و در آنجا توقف کنی تا آنکه شب جمعه دیگر در خدمت آنسرو و بکانون و باوی
 خود روی از آنجا تا دینه مشرفه زیاده از دو سال راه است پس عمر داخل
 شد و دید مردم آن شهر را که جمیع لعن میکردند و دشمنان امیرالمومنین علیه السلام
 و آن جماعتی که ظلم بر اهل بیت رسول نمودند و بدشنام و نفرین یکبار از منای
 را بنام و نسب یاد می نمودند و اول کسی که لعن میکردند عمر بن خطاب و هر که بر
 میکرد اول لعن بر عمر و سایر منافقان می نمود و آنکار بر او آسان میشد و در وقت
 درخت نشاندن و حبه و دانه کاشتن لعن عمر میکردند فی الفور بنبر میشد
 مابرمیداد و عمر ملعون چون این کلام را از آنجاغت شنید جهان روشن در چشم
 او تیره و تاریک گردید و از حرکت خود ناوتم پیشمان شد و تا شب جمعه دیگر در آن
 سختی میکرد و ایند و در شب جمعه بآن مکانی که در خدمت مولای مومنان آمده بود
 رفته قرار گرفت و چون حضرت امیرالمومنین علیه السلام بآن مکان تشریف آورد
 بعد از فراغ از نماز و عبادت عمر در خدمت آنسرو و بمبدینه باز گشت و نماز
 صبح را در مسجد بدینه بار رسول الله داد نمودند و بعد از فراغ از نماز رسیدند
 متوجه عمر شده گفت ای عمر درین بهشت کجا بودی که ما تو را ندیدیم عمر آنچه بر سر او
 گذشته بود در خدمت سید المرسلین بیان نمود سید کاینات فرمودند که ای عمر
 فراموش کن آنچه بچشم خود دیدی و بگویش خود شنیده و چون آمدند و از خدمت
 حضرت سوال کردند گفت این اندکیست از سحر بنی هاشم **با** لعن عمر ترا طربا
 خاک قدمت باز بر افلاک کند چون نام عمر بر بی بر او لعنت کن کاین غسل از آن
 جنابت پاک کند و در ساله لعینه شیخ علی دیگر کتب شیعه آمده که روزی جمعی از

فخالف جهت امتحان نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمده از آنحضرت
کردند که چه میگویید در حق ابی بکر و عمر و حال خلافت ایشان حضرت امام علیه السلام
جواب نمودند که هُمَا كَانَا اِمَامَيْنِ عَادِلَيْنِ قَاسِطَيْنِ كَانَا عَلٰى الْحَقِّ
وَمَا نَا عَلَيْهِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يَوْمَ الْفِتْنَةِ یعنی ایشان بودند دو امام
و دو عادل و دو راستکار بودند بر حق و مردند بر حق رحمت خدا بر ایشان خوا
بود روز قیامت پس چون اصحاب خواص آنحضرت این کلام از زبان معجز بیان
حضرت امام علیه السلام شنیدند و این الفاظ را از آن مقتدا ای دین پشمار
نمودند بغایت متعجب شدند و چون مجلس از مخالفان خالی شد پرسیدند که ای سید
و سرور عجب سخنی بر زبان مبارک شما جاری شد و غریب کلامی از زبان درآ
شما استماع افشاء میخواییم که ما را از دغدغه و آربانی و سراین نکته بر ما
ظاهر کردانی حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود اول آنکه گفتیم هُمَا كَانَا
اِمَامَيْنِ یعنی ایشان دو امام بودند بدینکه امام بر دو صفت اند یکی امامت
که سبب ایت و نجات خلقان پسیده خیرات مردمان میشود و دوم امامیت که
مردمان بدو رخ میخوانند و سبب ملک خلقان میگردد و چنانکه حق تعالی در قرآن
مجید میفرماید که وَجَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ مَقْصُودٌ مِنْ
امامت ایشان قسم دوم بود و دیگر آنکه عادلین مراد من عادل از حق بود یعنی
برگرداننده از حق و درگذراننده از صواب چنانکه در قرآن مجید واقع شده است
وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ واما آنکه گفتیم قَاسِطَيْنِ باین
که قاسط را دو معنیست یکی راست و درست و دیگری جبار و ظالم چنانکه حق تعالی

در قرآن مجید فرموده وَاَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا اِلَٰهَهُمْ حُطَبًا
اراده کرده که امیر المؤمنین علیه السلام حق بود و ایشان باطل و ایشان بر امیر المؤمنین
علیه السلام که حق بود تسلط بودند و حق اور غضب کردند و آنکه گفتیم و هَانَا عَلَيْهِ
بر آن معنی که مردند و بنور بر حق تسلط بودند و آنکه گفتیم رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا
يَوْمَ الْفِتْنَةِ مقصود آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رحمت خدا
بر ایشانست در روز قیامت یعنی با ایشان حضومت خواهد کرد در روز قیامت
پس اصحاب حضرت چون این تاویل و توضیح بشنیدند بغایت شادمان حرم
گردیدند و این لیل و اصبحت بر لعن آن منافقان و نیز از اخبار و روایات
که دلالت بر لعن خلفای ثلاثه میکند آنکه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در تفسیر کبیر
آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بزوج بتول نموده فرمودند
کَمْ مِنْ اَذَى شَعْرَةٍ مِنْكَ فَقَدْ اَذَانِي وَمَنْ اَذَانِي فَقَدْ اَذَى اللّٰهِ
وَمَنْ اَذَى اللّٰهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ یعنی هر که ایذا را از اریک بر من ببرد
بتو رساند چنانست که بمن ایذا رسانیده و هر که بمن ایذا کند و بر جان من را
تعالی را رنجانیده است و هر که ایذا بخدا رساند بلعنت خدا و غضب الهی گرفتار
پس آن سه ملعون بسبب ایذا و رنجانیدن شاه و ولایت پناه نبردند و لعنت
غضب و عقوبت شد و یکر از اخباری که دلالت بر لعن ابابکر و عمر میکند آنست که شیخ ابو
جعفر محمد بن الحسین الطوسی قدس سره در کتاب تهذیب آورده که نجیه نام مردی که
از شیعه اهل بیت علیهم السلام بود بخدمت امام محمد باقر علیه السلام آمد و سلام داد
و زانوهای مبارک آنحضرت را بوسید و از آنحضرت سوال نمود که چه میگویی و بپا
است

ابوبکر و عمر حضرت فرمود که ایشان اول انجاعت بودند که بر ما ظلم کردند و حق
ما را بناحق بردند و مردمان را بر ما دلیر ساختند و این نوع ستمی بر ما رفت و
خونهای ما بر کردند ایشان است و غیر از ما کسی بر فطرت ابراهیم علی نبینا و علیهم
سلیمت **در کتاب** لوا مع الاخبار حدیثی مذکور است که ذکر آن طولی دارد خلاصه
آن آنکه اولی و سر کرده ملا عین عمر بن خطاب است و او بلعن و طعن پیش از من^{فقتن}
و دیگر سزاوارست چه او صلب تر و سحر بود و در عداوت اهل بیت علیهم السلام
و دیگر از اخبار و روایاتی که دلالت میکند بر لعن شیخین حدیثیست که از بیت
بن زید الاسدی که از اکابر شعرائی اثنی عشری است و با حضرت امامین^{هما} من
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام معاصر بوده روایت شده که
روزی از حضرت امام علیه السلام التماس نمودم که مرا از حال شیخین خبر
و مراد از شیخین ابوبکر و عمر است پس آنحضرت فرمودند که بقدر ظرف^{مست} حجاب
خونی ریخته نشده الا آنکه وبال او در کردند ایشان خواهد بود تا روزی که قائم
یعنی صاحب الزمان علیه السلام خلافت روی زمین قیام و ظاهر گردد و ما حاجت
بنی ماسم امر کردیم بزرگان خود و اطفال خود را بلب و لعن ایشان برآورد
و پیرای از آن پیدینان **در کتاب** کافی نیز مثل این حدیثی از حنان بن سید
و او از پدر خود سید را از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده
کتاب تهذیب آمده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بهشت کس^{لحن}
میکرد چهار از مردان و چهار از زنان اما از مردان ابی بکر و عمر و عثمان و
معاویه و از زنان عایشه و خنساء و حفصه و زینب و هند مادر معاویه

غاویه و ام جمیل زن ابی لهب که در آخر حرب بن امیه غمه معاویه منزل یافت
 و مراد از حالت الخطب است چون این ساله کنی ایش زباده ازین ^{شست} ^ن
 باب بهمین قدر اکتفا نمود **و لم یله** لعنت بانی بکر و عمر عثمان هم بر عمرو بن العاص
 و پور بوسفیان هم بر عایشه و حفصه و طلحه بن پسر بر خالد و بریزید بر مروان
 بر بوسفیان و یمنه و بر شمر لعین بر سعد و سعید و عاص بن ایمان هم
 بر ضیعت نخس ابن سعد ملعون بر ابن یزید مایه عصیان هم بر روح
 قطابه برسان بن نس بر ناصبیان و اجب الیتران هم **باب یزید هم**
 در ذکر مجلی از مطاعن خلفای ثلاثه که هر سه در آن شریک و سهیمند **طعن اول**
 آنکه در تهمینه و تکفین حضرت سول صلی الله علیه و آله خلفای ثلاثه حاضر نبودند
 در تفسیر حسن بن علی الطبرسی مذکور است که حق تعالی در سوره مریم بعد از ذکر
 انبیاء علی نبینا و علیهم السلام فرموده که **فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفًا**
اَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيَا
 است که ابا بکر و عمر و عثمان با سایر منافقان نماز بر جنازه حضرت سول
 نکردند و مراد از **اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ** استعداد امر خلافت است که ایشان
 بطلب خلافت فتنه که مبادا که اگر متوجه نماز جنازه آنحضرت شوند امر خلافت
 بنی هاشم منتقل شود و ایشان محروم مانند **و** اگر گشت یقین مذکور
 که بعد از رحلت حضرت سول از دار فناء برای بقا حضرت امیرالمومنین علیه السلام
 با جمعی از بنی هاشم تهمینه و تکفین حضرت نبوی مشغول شدند و بر اسم غزا و نام ^{شست}
 ابا بکر و عمر و عثمان وقت غسل و کفن و دفن نماز بر آنسر حاضر نبودند و در تفسیر بنی

ساعده که صفه بود که از برای سرانجام مهمات و راجع جمیع میشدند جمع شده ^{تحقیق}
 نمودن خلیفه مشغول شدند و عینیت امیرالمؤمنین علیه السلام فرصت غنیمت داشت
 چنانکه گفته اند **پیشته** چو پیشته تی ماند از زده شیر **شغالان** آیند ایجا دلیر
 ملاعین بعد از سه روز که از امر خلافت خاطر جمع کرده بودند که بر رسول خدا را
 گزارند و اراده آن داشتند که بنشیند قبر حضرت رسول نموده جسد مبارک را ^و
 از قبر بیرون آورده نماز گزارند حضرت رسول علیه السلام مانع آمدند که از ^{است}
 که آن ملاعین بچنان امری اقدام نمایند بعد از مخاصمه و مجادله بسیار که میا
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و آن منافقین می نمود بر آن قرار یافت
 بر مرقد منور مطهر حضرت رسول نماز گزارند **حکایت** در کتاب احتجاج شیخ
 آمده که یکی از شیعیان بوالیان سرور مومنان ابابذیل علف که از ناصبیا
 بیدین و پیروان عمر لعینست سوال نمود که بعد از رسیدن شما مقدم پیشوایان
 ابابذیل گفت ابو بکر زیرا که حضرت رسول فرمود که قدّموا خیرکم و ولّوا
 افضلکم و مردم همه بامت ابی بکر راضی شدند آن مومن گفت ای ^{ابو}
 سرکاه سید کاینات این سخن فرموده است و ابو بکر بر منبر گفت اقبلونی و
 لست بخیرکم پس ابو بکر این سخن را دروغ گفت بدینش که خلاف قول رسول
 نموده و خلاف گفته رسول و دروغگوی امامت نشاید و اگر راست گفت
 بطریق اولی و آنکه گفتی که مردم همه راضی شدند دروغ گفتی زیرا که ^{میگفتند}
 که منّا امیر و منکم امیر و پیرانها جرین بیعت میکنند و ما ^{نمیکنیم}
 بشکست و چند کس دیگر بر ابو بکر حجت گرفتند و بیعت با ابی بکر نمودند سلمان ^{راست}

امیرالمؤمنین:

گفتن

عنه گفت ای قوم گردید و نگردید و چه دایند که چه کردید و ای ابابذیل مرا خبر ده از
ابوبکر بر سر منبر که مرا شیطان نیست که مرا هیسا زد و در غلطی اندازد و دیوانه
و او شمارا خبر داد که من اینحال دارم و چنین کس بامت انشاید و خبر ده مرا ای
ابابذیل از آنکه عمر بر منبر گفت که کاشکی موی بود می بر سینه ابوبکر و در جمعه دیگر بر منبر گفت
که بودیعت ابوبکر بی فکر و اندیشه ای تعالی از شر آن نگاه دارد پس هر کس که شمارا
بمثل آن باید که بکشد او را پس بگو که میان این دو سخن تفاوت اینقدر چیست و خبر ده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از خود خلیفه تعیین فرموده و مردم ابوبکر را خلیفه
کردند و ابوبکر عمر را تعیین فرمود و عمر لشوری انداخت و من تناقض میان اینها می
بینم و دیگر مرا خبر ده که عمر میان شش کس شوری کرد و وطن او این بود که ایشان همه از آن
مبشقت گفت اگر می توانست کند و چهار را یا سه یا دو و عبد الرحمن عوف با ایشان
بوده باشد باید که بکشد آن دو را یا آن سه را پس آیا که این یا نیست که بقتل اهل جنت
امر نماید پس ابابذیل چنان متحیر شد که زبانش یاری نداد که یک کلمه جواب بگوید
فرمود سی طوسی علیه الرحمه گفته **لظلم** بدل هر که بغض علی کرد جای نداد و در بود **عنه**
تیره رای که ناپاک زاده بود خصم شاه اگر چند باشد بر او انگاه **عنه** قلم
سراو بن بچمن که کم با دنا مشر زهر کجمن **طعن** و بیم که هر سه در آن شریکند اگر
اقدام کردند بر کاری مستحق آن نبودند بواسطه بیعت جمعی که بر ایشان نیز حرام بود
زیرا که بیعت ایشان بی اذن خدا و رسول واقع شد و بفرموده خدا و رسول صلی
و جانشین حضرت روح بتول بود چنانکه در کتاب فضول الحق از ابن معاذ لی شافعی
روایتست در جمع بین الصحیحین نیز مذکورست که جمعی از صحابه و بنی هاشم در خدمت

حضرت سید کانیات شسته بودند که ناگاه از آسمان ستاره فرو داد پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که در خانه بپر که این ستاره فرو داد ای کس و
منست بعد از من آن ستاره در خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرو داد
جمعی از منافقان در آن باب گفتگو با نبی با خوش گردنند پس خدای تعالی این آیه فرستاد
وَالْجَحْمُ إِذَا هُوَ مُصَاصِلٌ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ
عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَيْهِ شَدِيدُ الْقُوَىٰ
ذُو حَرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ وَهُوَ فِي الْآفَاقِ الْأَعْلَىٰ یعنی بحق پستار
که فرو داد که گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و آله و خطایی
نمود و مرکب باطل نشد و سخن بنیکوید بهوای نفس و از روی طبع خود و نیست
آن مکر و حی که فرستاده میشود و با و موافقت و را این فرشته سخت با قوت
یعنی جبریل علیه السلام که مأمور است و مستقیم در کار و راست در مأمورات
این آیات صریحست که امیر المؤمنین علیه السلام وصی آنحضرت است و دیگری و آن
سه منافق و وصیت سید کانیات انبیاء منبیاً انکاشته مرکب امر خلافت شد
و در اکثر کتب تواریخ و سیر تفصیل ذکر این شده و محلی از آن درین ساله بیان میشود
روایتست که چون حضرت سید المرسلین جهان فانی را وداع نمود و بهشت جاودانی
فرمود و مسلمانان چون خبر وفات حضرت رسول را شنیدند از همه جانب بی یمن جمع
تا پسند که امر خلافت بکه قرار خواهد گرفت و ابابکر و عمر و عثمان با سایر منافقان
در سقیفه بنی ساعده جمع شده بعد از قتل و قال بسیار که در میان ما جرد
در باب خلافت واقع شده اتفاق نموده یعنی که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

در روز غدیر خم نموده بودند لیساً نفیاً انکاشته بانی بکر بیعت کردند و اول کسی
 بیعت نمود عمر بن خطاب و این مهم بسعی عمر تمشیت یافت آن ضال مضل جبراً و قهراً
 ابابکر را برپسند خلافت متمکن ساخت اکثر مهاجرو انصار را آن شیطان ^{مست}
 راه برده بیعت ابابکر در آورد الا بنی یاسم و دو از ده کس بیعت از مهاجرت ^{و چهار}
 از انصار که مخالف بودند بیعت بانی بکر کردند از مهاجرین خالد بن سعد بن
 و مقداد اسود و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و ^{عبد}
 بن مسعود و بریده الا سلمی و از انصار خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و سهل
 بن حنیف و ابو ایوب انصاری و ابو الیثم بن الیهان و چون ابوبکر برنبر شد
 ایشان کار روی با یکدیگر مشورت کردند بعضی از ایشان گفتند چرا نرویم و ویرا
 منبر رسول فرود نیاوریم و بعضی گفتند که اگر چنین کنید بر خون خود یاری داده
 باشید خود را در خطر افکنده باشید و حق تعالی فرموده است که وَلَا
 تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَلَیْکِنْ بَرُوْا بَرْدِیکَ حَضْرَت
 امیر المؤمنین علیه السلام شویم و با وی مشورت کنیم پس نزدیک آنحضرت
 و گفتند یا امیر المؤمنین نفس خود را ضایع گذاشتی و حق که تو بان اولی تری را
 کردی و ما خواستیم که پیش این مرد شویم و ویرا از منبر رسول فرود آوریم چرا که
 حق حق است ولیکن گراهِست داشتیم که کاری کنیم بی مشاورت تو حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام گفت که شما طاقت حرب ایشان ندارید ولیکن نزدیک این مرد ^{شوید}
 و ویرا خبر دهید بدینچه از پیغمبر خود شنیده اید و نصیحت او کنید پس ایشان بر ^{گشتند}
 تا کرد منبر رسول را در گرفتند و آن روز روز جمعه بود هر کدام از ایشان بیعت

بر خواسته آنچه لازم نبود و موعظه بود نسبت بابی بکبر بقدری رسانیدند ابو بکر از بیعت
ایشان فی الجمله متنبه شده از منبر برآمد و بخانه خود رفت و سه روز در خانه خود
و بیرون نیامد **در روز** پس از خانه بیرون آمد و بخانه های جمعی که با او بیعت کرده
رفته استقاله بیعت میکرد و میگفت اَقِیلُونِی اَقِیلُونِی عمر و عثمان و ابو عقیده جراح
و سالم مولای ابی حذیفه و عبدالرحمن عوف و سعد ابی وقاص و بکر بن ابی صبر
و خالد بن ولید با جمعی عظیم و میخربا مردم بسیار جمله سلاحها پوشیده بودند
ابو بکر رفته عمر دست ابو بکر گرفت و گفت بر خیز تا بمسجد برویم ابو بکر ایستاد و گفت
اَقِیلُونِی عمر گفت این زبان اَقِیلُونِی میگوید که ما خود را در زبان خلق انداختیم اگر تو
این کار را ابا بکر کنی و امتناع نمایی مردم بر ما لعنت کنند ابو بکر گفت من استقاله
میکنم عمر گفت تو از ما اخذ بیعت نمودی در خلافت شروع کردی اکنون استقاله
نیمایی اگر بکمر متصدی خلافت شدی نیک و الا ترا بکشیم ابو بکر گفت من همیشه
در روزی امر خلافت بوده ام و این مهم را خواها نام مردم بر من اقامت **جمله**
میکنند و من بر منبر خجل میشوم عمر و اصحابش آن ملعون **مسجد سوال** و بودند
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با جمعی از اصحاب خود در مسجد نشسته بودند عمر
گفت ای اصحاب علی بخدا که اگر یکی از شما مثل آن سخنان که قبل ازین گفته بر زبان
جاری سازد سرش را از تن برگیرم **پس** خالد بن سعد بن العاص برخاست و گفت
ای پسر صها که حبشه شمشیرهای خود را را اندید میکنید یا بجمع خود ما را میترسانید
بخدا که شمشیرهای ما از شمشیرهای شما تیزتر است و ما از شما پیشتریم اگر بعد از ندیم
زیرا که حجت خدا در میان ماست بخدا که اگر نه اپستی که من میدانم که فرمانبردار

امام بر من اولی ترست من شمشیر کشیدم و با شما جهاد کردم و در راه خدا پس حضرت
 المؤمنین علیه السلام ویرا گفت بشنید خایه که خدای تعالی مقام تو بشناخت و بیست
 و بعد از آن سلمان فارسی خواست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از حضرت
 صلی الله علیه و آله و الهیرو و گو شمر که بگوید که میگفت برادر و پسر عجم در مسجد من
 باشند که جماعتی از سکان دوزخ بدو آیند و من شک میکنم که شما میدان سکان
 پس عمر قصد وی کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ویرا بگرفت و بر زمین برد
 ای پسر صها که حبشیه اگر نه و صیتی بود از پیغمبر صلی الله علیه و آله بتو نمودم که کدا
 از ما ضعیفتر و کتاب احتجاج شیخ طبرسی در کتاب منج الفاضلین که شده
 چون ابو بکر بخلاف و امارت مقرر شد حضرت رسول الله بمنبر برآمد پیری سید
 پیری ضعیف و یکته بر عصا کرده بود و پیکس از صحابه او را نمی شناخت بمنبر بالا
 و میگفت و گفت الحمد لله الذی لم یخلفنی حتی رأیتک فی هذا
 المكان السبط یدک فان یت ادید ان ابایعک یعنی حمد خدا را که
 منیرانید تا تو را درین مکان دیدم دست بکشای که بدرستی که من میخواهم که بر تو
 کنم ابو بکر دست بکشد و آن پیر با وسعت کرده و از منبر فرود آمد و بی وقت
 از مسجد بیرون رفت و اول کسی که ببالای منبر رفته بابی بکر معیت کرد آن پیر بود
 سلمان فارسی گفت که من در آن وقت در مسجد بودم و چون حال را بدان منوال
 دیدم بخدمت مولای مومنان پیشرو اهل جنان رفته اجازت نمودم او را از منبر
 بروم و بر ابو بکر آنحضرت فرمودند ای سلمان ایای او را کسی که در مسجد برای بکر معیت کرد
 و دیدم شنای حتی که شمر دیدم پیری و صفت آن پیر و اقوال او را عرض نمودم و گفتم

کلام آن پیر بر من بجایست صحیح بود زیرا که چنان محصورم شد که شهادت میکرد
رسول خدا و شادی می نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای سلمان ^{داستی}
که آن پیر که بود کهشم نه فرمود که او ابلیس بود و سبب آمدن و بیعت کردن ^{شهادت}
نمودن او آن بود که در روز غدیر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
با ماست و خلافت منصوب گردانید و فرمود ^{دستی} مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَعَلَيْهِ مَوَلَاةُ
ابلیس عکین شده و ابالسّه شیاطین و مردّه اصحاب نزد او رفتند و گفتند
که این است امتی مرحومه محصوره اند و ترا و ما را و سوسه نمودن و اغوا کردن ایشان
بعد پیغمبر خواهد شد جهت آنکه دانستند که امام ایشان بعد از رسول ^{و مقتدای} کیست
خود را شناختند و بر او بیعت کردند از گفته خزن و اندوه ابلیس زیاده شد ^{گفت}
ظن من آنست که این امت بعد از فوت رسول ترک علی که ده همراه شوند مولای ^{مؤمنان}
فرمود که فخر صادق مرا ازین حال اخبار فرموده گفت چنان خواهد شد که ظن
ابلیس است و امت بعد از من ترک تو خواهند کرد و بای بکراقتد خواهند نمود
و حضرت رسول فرمود یا علی چون ابلیس بر من بر او بکر بیعت کند و از مسجد برو
رود ابالسّه و شیاطین مردّه اصحاب خود را جمع کند و گوید زعم شما آن بود
من براغوائی ایشان قادر نباشم و ایشان همراه نشوند دیدید که چگونه ^{ایشان را}
اغوا کردم و همراه کردند ایندم که ترک کردند انکسی را که خدا و رسول او ^{بیعت}
و اطاعت و انقیاد او امر کرده اند و بدیگری بیعت نمودند و اقیقتا کردند
در شان انجماعت همراه بنوعالی فرموده وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمُ ابْلِيسُ
ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و در کتاب حج

شیخ طبرسی از سلمان فارسی ایست که چون مردم بانی بکر معیت کردند در آن شب حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت فاطمه علیها السلام جهت حجت بر قوم بر جاری
کرد و دست حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام گرفته بجان
از اهل بدر و مهاجر و انصار رفته ذکر حق نمود و طلب نصرت و یاری از آنجا
میخواست پس قول نصرت آنحضرت نمودند هیچیک از آن قوم مگر چهل و چهار
مرد و آنحضرت آنها را امر نمود که سرهای خود را تراشید و سلاح جنگ و جدل
پوشید و در اول صبح حاضر شوید و آن چهل و چهار مرد در آن شب معیت
که تا کشته نشوند دست از قتال و جدال باز ندارند و چون صبح شد از آنجا
و فاجعه پیمان خود نمودند مگر چهار کس که سرها تراشیده بخدمت آنحضرت آمدند
لعمریه خود وفا نمودند از سلمان پسیبند که چهار کس که آمدند گفت من و ابوبکر
غفاری و مقداد بن الاسد الکندی زیرین العوام نام داد و شب دیگر آنحضرت
بدر خانه اهل مدینه رفت و از ایشان بد و بیاری طلب می نمود و بجز از آن چهل
چهار کس هیچکس قول اطاعت نمی نمودند و چون صبح میشد در خدمت آنحضرت
الا آن چهار نفر دیگر حاضر نبود چون آن پوفایی از آن گروه گمراه مشاهده
نمود در منزل خود نشسته کج جمع تالیف نمودن قرآن مشغول شد و چون از آن
امر فارغ شد مسجد حضرت رسول الله تا آواز بلند فرمودند ای مردمان از آن روزی
که پیکانهای از دینار حلت نموده بعد از فراغ از غسل و دفن آنحضرت
مشغول بودم کج جمع نمودن قرآن و در قرآن ایستی نیست مگر آنکه قرآن را تا اول
از حضرت رسول و باز کشته بمنزل خود تشریف بردند و چون ابابکر و عمر در فکر

بعثت کرفتن از آنحضرت افتادند بهما نظیر تو با حضرت فاطمه و حسین علیهم السلام
بر در خانه اهل مدینه آمدند هیچیک از ایشان قبول نصرت یاری آنحضرت نکردند
مگر آن چهار کس که سرپای خود را تراشیده بآداب خدمت حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام آمدند و بروایتی آنکه آنحضرت از مدینه بیرون رفتند از قبایلی که نزد
بودند طلب یاری نمودند و هیچکدام آمیزی ننمودند و چون آنحضرت پو فیانی قوم
و اجتماع مردم برای بکرشاده بودند و از اروالم بسیار از ابا بکر و عمر
با آنحضرت رسید از روی تقدیری و جبر از آنحضرت بعثت گشتند و در بعثت نمودند
آنحضرت بآن بی ملت اختلاف بسیار واقع شده انشاء الله تعالی بعضی از آن
بجز ازین مذکور نخواهد شد و در کتاب عین الحیوة از حضرت امام ناطق حجت صاوی
علیه السلام روایت است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بمسجد راوردند
از برای بعثت ابی بکر لعنه الله مولای مؤمنان و بقر حضرت رسول ایستاده
این آیه را خواند یا بنی العم ان القوم اسنضعفونی و کادوا
یفنکونی یعنی ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شدند
بکشند مرا پس دستی از قبر مبارک آنحضرت بلند شد بجانب ابی بکر که شناختند که
دست حضرت رسول است صدای از قبر برآمد که شناختند که صدای آنحضرت
و این آیه را شنیدند که اکثرن بالذی حلفک من شراب ثم من
نطفة ثم سواک و جلا یعنی ای کافر شدی بآن خدایی که تو را از
خاک آفرید پس از نطفه آفرید پس تو را بجد جویست مایند و مردی کرد
در آن کتاب حدیث دیگر وارد شده که چون دست ظاهر شد این آیه بر آن

دست نوشته بود و در کتاب احتیاج نگرفته که گفت سلمان من زیر وادار
 از روی جبر و اکراه بابی بکر بیعت نمودیم و همه امت از روی طوع و رغبت باین
 ملت بیعت نمودند و در آن روز نمودیم با چهار کس و بیچکدام در شکو از زیر
 که چون بیعت بابی بکر و خطاب بعمر خطاب بفرموده گفت باین مهتاک اگر این جا
 از دین برشته اعانت یاری تو نمیکردند هرگز نه مقدم میدشتم علی را با این
 شمشیر عمر از شیندن نام مادر در غضب شده گفت تو نام صهاک میتوانی بر دگر
 گفت صهاک کیست که من نام او ببرم کنیز حبشی بود از جد عبدالمطلب و زنا کرد
 بفیل و خطاب پدر تو بهم رسید و چون عبدالمطلب باین معنی و قوف یافت صهاک
 را بفیل بخشید بعد از تولد خطاب و خطاب بنده بدشتم و زاییده شده از زنا
 پس صلح نمود میان ایشان ابی بکر و دست از هم برداشتند و چون ابی بکر خاطر
 از بیعت امیرالمومنین علیه السلام و آن چهار نفر جمع نمود عمر سلمان گفت چون
 که صاحب تو بیعت کردید احوال هر چه میخواهی بگو گفت سلمان که گفتم که ای
 میدهم که شنیده ام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که گناه و ذنوب ابی بکر و عمر
 و عذاب این دو منزل سفر برابر و زود بال و عقاب جمیع این امت پس عمر
 بگو هر چه میخواهی هرگاه تو و صاحب بیعت کردید سلمان گوید گفتم که خوانده ام
 بعضی کتب که خدای تعالی نوشته است اسم و نسبت و صفت تو را در یکی از درهای
 عمر گفت بگو هر چه میخواهی سلمان گوید گفتم در وقتی که سوال کردند از سید کائنات
 تفسیر آیه قینومئذ لا یعدب عذاب احد ولا یوثق وثاقه احد
 آنحضرت فرمود که آنکس عمر است که عذاب یکس بر عذاب نباشد پس عمر گفت

که خدای تعالی خاموش گرداند او از ترا پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام
که ای سلمان ساکت شو پس خاموش شدم و بجزا قسم که اگر آنحضرت مرا امری بگوید
نمیگویم و هر آنکه خبر میدادم هر چیزی که نازل شده برای او و صاحب **روز** بعضی
نسخ بنظر رسید که قتل حضرت امام حسین علیه السلام بحساب اهل فرس در همان **روز**
بود که با تمام عمر در سقیفه بنی ساعده عقد بیعت جهت ابا بکر گرفتند و ظاهر
که بعد از وفات حضرت رسول حق لمن له الحق قرار میگرفت اینهمه خون بنا
رحیمه شد و تصدیق این مقال آنکه شخصی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
سوال نمود از خلافت ابا بکر و غیر آنحضرت فرمود که رنجته نشده بقطره خون
در زمین از ما و شیعیان مگر آنکه وبال آن گردن ابا بکر و عمر است تا روز قیامت
روایت که یکی از غیر منزل سقر پرسید که محمّلترین مردم که باشد گفت ابا بکر
که در روز سقیفه بنی ساعده من شرط کرد که تو دست دراز کنی که با من بیعت کنی
من ابا خواهم نمود و با تو بیعت خواهم کرد و چون من دست پیش آوردم که ابا
بیعت کنم او از سر قول خود گذشته تغافل نمود ما چارمن از برای **تثبیت** این
مهم باو بیعت کردم **حکایت** طبرسی که از علمای امامیه است در کتاب احتجاج آورده
که هشام بن الحکم که از اکابر راویان امامین بامام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلام است از کوفه بصره آمد و اعلم اهل بصره عمرو بن عبید بصری بود
و بر حجه بر فراز منبر میرفت و مسائل حلال و حرام بیان مینمود پس هشام گفت ای
اعلم علمای این زمان من مردی غریبم مرا رحمت مست که چیزی برسم گفت پرس
هشام گفت که تو آیا چشم داری عمر و گفت اگر چه سوال تو احق است چشم دارم
گفت

چه میکنی از آن گفت بان مشاهد اشخاص الوان موجودات بنمایم بار گفت یا پنی
 و چه میکنی از آن گفت دارم و از آن پشتمانم انجیا بنمایم باز گفت یا زبان داری
 و چه کار تو می آید گفت زبان دارم و بدان سخن میگویم **و نیز** از گوش پرسید گفت دارم
 و بدان استماع میکنم و بدست میگیرم و بدین چیزی میخورم و میاشامم و بیامیزم
 نیز گفت دل داری گفت دارم و امیر همه اعضا و جوارح و خواسته^{بسته} و اگر شک و
 حواس باشد نزد دل میرود و او را از سنجایی میکند و از اله شک از آنها مینماید
 هشام گفت پس دل امیر حواس و جوارح است را بنمای ای ایشان از دست عمرو
 آری انجین است هشام گفت ای دانای زمان خدای تعالی جوارح شمارانی
 امام و امیر بگذاشت و گذاشت اینهمه خدای تو را بی امام و امیری تا کافه خلا^{لوق}
 در حیرت و شک و اختلاف بمانند و امام و امیری یقین نمود که از مردم شک
 و حیرت و اختلاف ایشان را رفع نماید و ایشان را بی خود امام یقین کند
 هر کدام هر که را خواهند امام دانند و این مرست بغایت عجیب پس عمرو
 عید هیچ گفت و از منبر برآمد و هشام در بر گرفت و نجات برد و ازین ^{مقوله}
 دیگر سخن ننمود **نظم** ولای مرتضی دانی کرامتست **ن** هر آنکس که مادر پارسا^{نیست}
 اگر اصلش درست و پاک باشد دلش را میل با پاکان ^{نیست} چنان خطائی در اندر وی
 اثر کرد **ن** صوابست اینک میگویم خطا نیست **ن** پیاما از سر انصاف بگرد
 بگویم که ترا میل حفا نیست **ن** سلونی با اقبونی برابر **ن** همین داری اشرف
 خدا نیست **طعن نسیم** اگر چه بفرموده با بکر واقع شده اما عمر شرک است
 عثمان نیز درین امر با ایشان موافقت روایت کرده مسلم و بخاری و طبری و واقعه^ی

و ابن عبد ربه و صاحب كتاب اصناف الحکماء و عمر بن شبة که همه از اعیان علماء و دانشمندان
اهل سنت و جماعتند که چون خلافت ابو بکر در دلهای رسوخ یافت عمر بن الخطاب
خالد بن الولید و سالم مولای ابی حذیفه و میخیره بدر حجره فاطمه علیها السلام
آمد پس عمر گفت پیا یا ابی احسن و بابی بکر بیعت کن امیر المومنین علیه السلام گفت
که من مشغول بمصیبت حضرت سول و کجج کردن قرآن عمر گفت یا علی اگر تو پیر
نمی آیی من داخل سرای میشوم حضرت فاطمه گفت خدای تعالی بر تو حرام گردانیده است
که بی ادب داخل خانه شوی که من بی مقنعه ام باشه با آن ملعون گفت که من در سرای
می آیم و همان جوار از حضرت پیشت النساء را فاطمه زهرا علیها السلام شنید
پس عمر داخل خانه آن معصومه شد با جمعی که با وی بودند و حضرت چیز
فریاد بر آورد و کلیمی که در خانه فرست ساخته بود برگرفت و بر سر انداخت
و آن منافقین گریبان حضرت امیر المومنین علیه السلام را گرفتند و آنحضرت را
از خانه بیرون آوردند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از عقب آنحضرت پیرو
آمد فریاد گمان داشت که یزان چون ابابکر حضرت فاطمه را دید گفت باز گردانید علی
و فاطمه را بخشم نیاید که من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که فاطمه
بخشتم او مرا بخشیم آورده باشد و هر که مرا بخشیم او را خدای تعالی را بخشیم آورده باشد
و بروایتی آنکه در خانه حضرت امیر المومنین علیه السلام در آن روز سوختند و داخل
شدند و عمر منزل سقر میگفت بخدا قسم که خانه بر شما میسوزانم یا بحیث بیعت بر می آید
و بابی بکر بیعت میکنند و بر تقدیر چون داخل خانه شدند دیدند که حضرت فاطمه علیها السلام
در پشت درخت نشسته است عمر در بر شکم آن معصومه زد که فرزند محسن نام ساقط شده

و غلام عمر تا زیاده بر کتف آن محصوره زد و اثر آن تا مدتی ماند و باقی پی ادبهای
در آن روز در مطاعن عمر ذکر میشود و در اینجا به همین قید اختصار شد و با باغی علی^{الرحمه}
فرماید **نظم** من آن امام خوانم که آتش افروز دانا بر پستانه صدر الکلام که گفت نام
من آن امام خوانم که بهر باغ فدک کند لبر زند مصطفی ابرام **نظم** امام
که برخلا و ملا **نظم** بزند تا با بد مردش بلعبت نام **نظم** حدیث عایشه بگذار و بیت اجبا
چه اعتبار بقول زن تعصب عام **نظم** میانه حق و باطل چگونه فرق کند **نظم** مقلد بی که
همال را از حرام **نظم** چهارم **نظم** ام که آن سر کرده منافقین خود را امیر المؤمنین خواندند
با آنکه میدانستند که این اسم مخصوص حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه
و در بعضی نسخ ذکر شده که چون ابو بکر خلیفه شد خود را خلیفه رسول الله می نامید
چون نوبت خلافت بعمر رسید خود را امیر المؤمنین خواند و عثمان نیز تتبع نمود و خلفای
بنی امیه و بنی عباس نیز بروی ایشان نموده هر یک بامارت نشستند خود را امیر
خواندند و در کتاب البصیح که از مولفات حمزه بن جریر رستم طبری مایست آورده که
روزی یکی از هشام بن الحکم که از اکابر او یان امین بهمانین امام حنفی صا^د
و امام موسی کاظم علیهما السلام است پرسید که مشهور است که علی بن ابی طالب علیه السلام
عمر بن الخطاب امیر المؤمنین بخواند آیا در آن خواندن نام نهادن صادق بود یا نه
هشام گفت صادق بود یکی گفت پس چرا انکار استحقاق امامت عمر میکنند
هشام گفت خدای تعالی نیز از زبان حضرت ابریم وصف کرده اصنام اباله
در آنجا که میفرماید قَرَأَ إِلَى الْكُفَّينِمْ وَ هَالِكٌ فِي الْحَقِيقَةِ الْهَ نَسْتَدْرُجُ صِدْق
کلام حق تعالی شکی نیست پس برین قیاس میتوان بود که علی بن ابی طالب علیه السلام

وصف عمر را با میرالمومنین کرده باشد و فی الحقیقه چنین نباشد و نیز می تواند بود که
امیرالمومنین علیه السلام اجرای آن وصف برایشان بحسب اصل وضع لغوی کرده باشد
یعنی امرکنده بر مومنان و بر خدیو میر فاسق باشد چون امر او بر مومنان جاری شود
او را امرکنده بر مومنان میتوان گفت و بیان آنکه این اسم مخصوص حضرت علی بن
طالب علیه السلام است و برد یکران این اسم جایز نیست **در کتاب فتوحات القدس**
مذکور است که روزی پدید کاینات خطاب حضرت امیرالمومنین علیه السلام نموده
فرمود یا علی امیر اهل آسمانی و امیر اهل زمینی و امیر کسانی که بگذشتند و امیرانی
که باقی اند **در کتاب تجید** حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که
در شب معراج حضرت **در کتاب** غزاسمه بمن خطاب نمود که علی بن ابی طالب امیر
را از من سلام برسان پس نام نبردم باین نام هیچکس قبل از من نبرده نشود
باین نام هیچکس بعد از من **در کتاب** فردوس الاحبار از حدیث یابی نقل شده و
اهل سنت از رسول خدا نقل نموده اند که اگر میداشتند مردمان که چه وقت
تعالی جل جلاله علی را امیرالمومنین نام کرده و بنام او را خوانده منکر فضل او
و او را وقتی امیرالمومنین خوانده اند و حال آنکه هنوز آدم در میان روح و جسد نبود یعنی
هنوز روح داخل جسد او نشده بود و در وقتی که حضرت عزت تعالی شایسته خطاب
بذریات آدم علیه السلام کرده و گفت که آیا میستم من پروردگار شما گفتند بلی **در کتاب**
مایی پس خطاب عزت بایشان پسید که من پروردگار شما ایم و محمد بنی شماست
و علی امیر شماست **در کتاب فتوحات القدس** آمده که مردی خدمت امیرالمومنین علیه السلام
آمد و گفت یا آبا الحسن امیرالمومنین میگویند پس که ترا میگرد بر مومنان اینحضرت

که خدای عزوجل مرا امیر ایشان ^{ختم} پس آمد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله ^{گفت}
 یا رسول الله آیا راست میگوید علی که خدای تعالی او را امیر خلقان خود ساخته پس شد ^{نیات} گوا
 در غضب شد و گفت خدای تعالی او را امیر مؤمنان و ولی خود ساخته در بالای عرش و ملائکه
 بر آن گواه گرفت علی خلیفه خدا و محبت است پیشوای مسلمانانست طاعت او طاعت ^{خداست}
 و محبت او محبت خدا و منکر امانت او منکر نبوت نیست بلکه او را شناختن ^{چند}
 و سر که فضل او را ندانست فضل مراندانست و جنگ با او جنگ با نبوت و سر که او را ناسزا ^{گفت}
 بجهنم که ناسزا گفت مرا و از نبوت و خلق شده از طینت و سرشت من و شوهر دختر ^{طینت}
 و پدر و فرزند من حسن حسین است و من و علی و فاطمه و حسن و حسین نه امام از فرزندان ^{ندان}
 حسین جهت های خدایم بر خلقان او دشمنان با دشمنان خدا آیند و دوستان ^{با}
 دوستان خدا و ^{در} کشف العما و رده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله ^{گفت}
 یا ابا الحسن آفتاب سخن که با تو حکم نماید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ^{شید}
 مخاطب ساخته گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الْمَطِيعُ اللَّهُ لِي أَقْبَابُ
 جواب داد که السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامَ الْمُنْفِقِينَ
 وَقَائِدَ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ شَيْعَتُكَ فِي الْجَنَّةِ وَدَر ^{کتاب}
 ملتقات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که نوشته شده است
 بخاطر روشن و جلای در در عرش و کرسی لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
 عَلِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ و خوارزمی که یکی از علمای اهل سنت در یکی از کتابهای
 خود ذکر کرده که در روز غدیر خم که حضرت پسر علی علیه السلام حضرت امیر المؤمنین
 بامر و فرمان رب العالمین خلیفه و جانشین خود گردانید در آن روز فرمود که ای ^{گروه}

مسکین پیر میرید از خدای تعالی و بعت کنید بعلی که او امیر مؤمنانست و کسی که او را
باین اسم مولا می خوانند سلام کرد و بعت نمود و عمر بود که گفت بَجِّ بَجِّ لَكَ
يَا عَلِيَّ صِرْتُ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ بِخِي خُوشَا
حال تو یا علی کردیدی پیشوای من و پیشوای هر مؤمن و مؤمنه و تا اینجا کلام
خوار و می است در کتاب بکر المناقب و ایست از سالم مولا ی علی که گفت روزی
بودم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حیات حضرت رسول که آمدند ابا بکر و عمر و
گفتند السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَحَمْدُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
پس جمعی از منافقان گفتند بایشان که علی امیر مؤمنانست در حیات حضرت رسول
پس عمر گفت بفرموده خدای تعالی و بامر حضرت رسول علی امیر مؤمنانست **حکایت**
کتاب احسن الکبار و در کتاب جامع الانوار و در کتاب حقیقه الشیعه مولا نا احمد و بی
آند که در وقتی که عمر شام رفته بود عباس همراه بود اهل شام عمر را امیر المؤمنین
میخواندند عباس گفت او امیر المؤمنین نیست بر او باین نام سلام نکنید که من شنیدم
از او باین نام عمر از گفته عباس ریچید و گفت اگر خواهی تو را خبر دهم کسی که
شنیدم از این نام و این است کیست عباس گفت بلی عمر گفت مردیست که او را در
کذا شیتیم و او علی بن ابی طالبست پس عباس گفت که برگاه او را حق از خود میدا
تو و ابا بکر چرا غضب حق او میکنید **بیه** عمر گفت ما فضل او می شناسیم و بدان
داریم ولیکن وی مقدم شیتیم از آنکه قریش کینه او در دل داشتند نرسیدیم که
عرب بر او جمع نیابند و این کار از دست ما برود و تقدیم ما و تا آخر سبب این
بود و خلافت ابو بکر کارنا کمانی بود غذا از شر او نگاه داشت **عباس گفت**

ای سگ حرام را دهین چه عذرهای ناموجهست این قدر کینه که از علی در دل قریش
صد برابر آن از رسول الله در دل ایشان بود پس بایستی که از اینقرار حضرت رسول
نیز بر سالت مردمان بکنین نمیکردند و ابو جهل و ابوسفیان و مقداد و عمار و غیره
خدا و رسول علی الامر قبالت کفار نمودند پس اولی و السبب است که مردم از خدا
برنجند و ای مرتد نمیدانی که عداوت با او عداوت با خدا و رسولست و گفتی که شنیدیم
که عرب باو جمع نیانید اطاعت عرب شرط امامت بود پس از اینقرار تو و ابابکر و خلفا
بنی امیه و بنی عباس همه امام بشید چرا که عرب اطاعت شما و بیعت با بکر ناکهانی
نمود بلکه تو او را مقدم داشتی تا او هم ترا مقدم دارد و حکومت از دست
و چون خلافت ابابکر ناکهانی باشد که در روز اول زیاده بر چهار کس که یکی
تو بودی کسی دیگر بر او بیعت نکرد و تو بزجر و تهدید و وعده و وعید مردم را
آن ملعون پلید در آوردی و بخلاف ناقض و روزه خود را و جمع کثیر از
را حطب جهنم ساختی و احوال بر کردار خود و افعی مالشیمانی سودی ندارد
ذخیره الیقمة فی ترجمه منهاج الکرامه آمده که در روز اول خلافت ابابکر بعد از بیعت
عمر بن خطاب چهار کس بیعت با بکر نمودند ابو عبیده جراح و سالم مولای ابی
واسه بن حصیر و شبر بن سعد و بغیر ازین چهار کس در آن روز دیگر کسی با بکر بیعت
نمود و در کتب یقین از ابن عباس و ایست که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
رسایندند که جمعی از قریش انکار مینمایند که علی بن ابی طالب با میری مؤمنان با من برند
و آنحضرت لایق و شایسته این امر نمیدانند حضرت خاتم النبیین بر منبر رفعت
فرمودند ای گروه مردمان بد رشتی که خدای تعالی بر انجمن مرا نسوی شما بر پیغمبری و امر کرد

مرا که بگوید انم علی را امیر شما و هر که من بنی اویم علی امیر اوست امیر ساختن ^{تعالی} خدا
علی را بر شما و امر کرد مرا که بگویم لب شما امیری او را تاب نشوید از من و اطاعت ^{کنید}
و هر چه علی امر نماید آنرا بکنید و از هر چه منی فرماید مرکت او نشوید و علی امیر شما ^{ست}
در حیات من و بعد از وفات من بد برستی که خدای تعالی امیر ساخت علی را بر شما
و نام برد او را امیر المؤمنین و نام بزرده پیکس پیش از او باین سم و رساندم
با آنچه مأمور بودم از پروردگار شما هر که اطاعت قتل من کند تحقیق که اطاعت ^{خدا}
کرده است و سر که گفته مرا قبول ندارد تحقیق که فرمان خدا را قبول نکرده است
و او را نزد خدای تعالی حجت نخواهد بود و او را باز گشت با تش و زخ خواهد بود
كما قال الله عز وجل وَمَنْ يُعْطِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ
يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا **و در کتاب کشف الغم** از انس بن مالک ^{ست}
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای ای پسر انس که امروز اول بار این
در در آید او امیر المؤمنین و سید المسلمین و خاتم الصبیین و قاید العر المحکمین است
پس در ساعت حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام مجذمت حضرت رسول اندر
کتب مخلفین ابن مردویه روایت میکند از بریده که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله امر فرمود که سلام کنیم بعلی ابن ابی طالب بعبارت یا امیر المؤمنین **و در کتاب**
کشف الغم از ابن عباس روایت است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمنزل
حضرت رسول رب العالمین آمد دید که مرا نشرو در کنار دجیمه الکلبی است مولا
مؤمنان سلام کرد دجیمه بعد از جواب سلام گفت یا علی من تو را دوست میدارم ^{و تو را}
بزرگ من شنایی و مدحی مست که ترا از آن خبر دهم تو امیر مؤمنانی و قاید پیشرو ^{سفید رو}

بجای نفعیم یا علی تو بهترین اولاد آدمی بغیر از پیغمبران^{ست} و ای حمد در روز قیامت بد
خواهد بود و تو را و شیعه تو را بار ایش تمام بهشت غیر سرشت زیننه خشت در آید یا علی
فیروزی یافت آنکس که او تو را بتو کرد و زیان ده شد آنکه او را تو اعراض نمود و مجانب محمد
دوستان تو اند و دشمنان محمد دشمنان تو از شفاعت محمد بی بهره و بی نصیب^{خواهند}
بود یا علی نزد یک من ای سرسپر عم خود را در کنار گیر پس چیه را سرور را در کنار^{حضرت}
امیر المومنین نهاد و پیروان فت و چون حضرت رسول از خواب آمد فرمود که این چه مهمه و
گفتگو بود حضرت شاه ولایت پناه آن قصه را بعرض حضرت سالت پناه رسانید^{حضرت}
رسول فرمود که یا علی او دجیمه بود بلکه خبری است این بود که ترا بنامی خواند که خدای تعالی
محبت تو را در دلهای مومنان داده و هیبت تو را در قلوب کفران انداخته^{در}
کتاب شامی و شیخ مفید از ابن عباس روایت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بام سلمه گفت بشنو و گواه باش که چون علی بن ابی طالب امیر المومنین و سید الوصیین^{است}
و هم در آن کتاب از ابن عباس روایت که امر کرد و ما را رسول خدا که سلام کنیم علی بن
ابی طالب میری مومنان با هفت کس بودیم از آن جمله ابابکر و عمر و طلحه و زبیر بودند و ما
همه با حضرت سلام کردیم باین نوع که السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
و حضرت رسول در پیش ما ایستاده بود و در کتاب تنقیحات از جابر بن عبد الله
الانصاری روایت که حضرت رسول فرمودند که چه افتاده است مرا با گروهی که ملائت^{میکنند}
مرا در دوستی برادر من علی بن ابی طالب پس قسم با آنکس که مرا پیغمبری بخود راستی بر حجت
علی داد و ستد داشتم تا آنکه امر کرد خدای تعالی مرا بدوستی او و چه افتاده است مرا با تو
که ملائت میکنند مرا و تقدیم علی بن ابی طالب دیگران پس بعزت و بزرگی خود قسم که من^{او را}

مقدم گذاشتم تا آنکه مرا امر کرد خدای تعالی که او را مقدم پیشوای خلایق گردانم و گویند
خدای تعالی او را امیر المؤمنین امیر امت من امام و پیشوای ایشان ای کرده و مردمان
بدرستی که چون در شب معراج تا باسمان هفتم بهر آسمانی که رسیدم دیدم در در
نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین
علیه السلام و چون رسیدم بجایهای نور دیدم در هر جای نوشته لا اله الا الله
الا الله محمد رسول الله علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین و چون
رسیدم بعرش یافتیم در هر کنی از ارکان آن نوشته لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام **حکایت**
ابن فهد که از مجتهدین شیعه است در یکی از مؤلفات خود نقل کرده این طاووس
علیه در یکی از مصنفات خود آورده و مولانا احمد اردبیلی در کتاب حدیقه شیعه
کرده که در کتاب اعلام کتابست از نصایف نامون خلیفه عباسی و تاریخ کتاب
و پنجاه و یک بوده از هجرت در آنجا از حکم بن مروان از حنیف بن صلت مروی است
در ایام خلافت عمر بن خطاب علیه اللعنه و العذاب و زنی عمر را مسئله مشکلی شده بود
و می نشست و هیچ وجه حل آن نمیشد است بمو و پس رو بمهاجر و انصار کرد و
شماره درین باب پنجاه و یک است که گفتند تو امیر المؤمنین و مشکلهای
همه در پیش تو حل میشود پس غضبناک شده گفت ای جمع از خدا بترسید و آرد
و آنچه را است بگویند بجز اقسام که من شما میدنیم که حل و گشاده این مشکل از که
میشود و دانایان باین نحو مسائل کیست یا آن گفته که یا عرض تو علی بن ابی طالب
عمر گفت مگر بغیر از و دیگری هست و گمان آید مثل او بی پس گفتند او را طلب کن

گفت او نفس مغیر است بهترین آل یاسم و معدن علم او بجای میزد و بلکه مردمان
 خدمت او میروند اگر کاری میکنند مرا خدمت او برید که او دانا بعلوم اولین و آخرین است
 پس بعضا در مجلس خدمت آنحضرت رفتند دیدند که پای در دست دارد و از آزار کوهانه
 پوشیده و تعمیر دیوار خانه مشغول است این آیه میخواند **لَا يَحْسِبُ الْإِنْسَانُ**
أَنْ يُتْرَكَ سُدًى أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ نَظْفَةٌ مِنْ مَنِيِّ امْرِئٍ إِذْ يَمِينِ ای آدمی
 آنکه فرو گذاشته شود و مهمل و معطل که بدینی مکلف و بعضی مبعوث نکرد و ایستاده
 آدمی قطره آبی ریخته شده در رحم و آنحضرت و مردمان بگریه درآمدند و بعد از
 آنحضرت و مردمان ساکن شدند عمر آن پسر را سوال نمود و از آنحضرت جواب شنید
 و چون خاطرش جمع شد گفت یا علی حق تعالی ترا بر گزیده بود و بحجت هدایت و بشمار
 خلق تعیین کرده و لیکن قوم تو از آن سرباز زدند و گذاشتند که حق بر تو خود
 گیرد پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام گفت ای عمر روز قیامت و رست که
 هر چیزی مشخص میشود و هر کس گشته خود را میدرود و وعده کاه همه است و هر
 بجزای خود میرسد عمر از خدمت آنحضرت پیرون آمد و رنگ رویش سیاه و تیره شده
 و این طاوس بعد از نقل این حکایت گفته که از این طاوس پرسید که عمر و اصحاب آن
 منزل شکر همه مردم میدادند که سزاوارا مات و پیشوایی آنحضرت است و او
 و دیگران ظالم و تهدید آنحضرت عمر را بقیامت نیز اشاره باین معنی بود و عمر هم
 دانست و نمیدانست و لیکن از سر حکومت گذشتن و حق را بصاحب تسلیم کردن
 امری عظیم و کاری مشکوکست عارف نیشابوری شیخ فرید عطار علیه الرحمة
 گفته **نظم** امیرالمومنین آن شاه سرمد و صی بن عم دانا و احمد زاهد

او باشد امام محمد دعا و ذکر او گوید زبانم محمد را وصی او شد تحقیق
خدا او دست او را علم تحقیق بغیر از او اگر دانی امامی زما در خودی
در حرامی بحجت او توانی رفت پیرون ازین کرد اب سرکردان پرچون
طلوع پنجم از مطاعن خلفای ثلثه آنکه نکث و نقص عهد و پیمان روز غدیر خم
نموده پیشت از روز را نیامنی آنکا شدند صاحب محج البلدان گفت
که خم نام موضع غدیرست و آن کودی بود که آب بر آن آنجا جمع شدی **و از**
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و ایست که روز غدیر عید بزرگست
خداوند حق سبحانه و تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد الا آنکه او را معلوم کرد
حرمت این روز و نیز از آنحضرت روایتست که گفت پیغمبران مقدم و صیای
خود را در مثل این روز نصب کردند و درین روز حضرت رسول صلی الله علیه
حضرت امیرالمومنین علیه السلام نصب کرد و بر جای خود بداشت **و ایست**
ثواب و زده این روز برابر ثواب زده عمر دنیاست امام محمد غزالی که از علمای
اہل سنت و جماعتست دعوائی اجماع بر صحت حکایت روز غدیر نموده و بعد از
حکایت روز غدیر عبارت عمر که مشتملست بر کلمه پنج پنج گفته که روز اول
بقول حکم الهی نمودند و رضا دادند و تسلیم کردند و بعد از آن موای پس
جاه و ریاست که ایشانرا بجا داشت نام برند و محبت آنکه علمها و نشانهای خلافت
در پیش و پیش میرفته باشد و اسپان استران سواری دست پای از سم گذرانیده
بصورت شبکه بنظرشان آید و مردم بر در خانه ایشان جمع شوند چنانچه
حکام دنیاست عهد و میثاق روز غدیر را فراموش کرده در پس پشت انداخته

نگاه میدارد و ترا از شر مردمان این نهایت مبالغه و تاکید است که درین باب ^{دیده} شده
کتابت فوجات القدس ذکر شده که ابن مردویه که از علمای اهل سنت در کتاب ^{الله} مناقب و از عهد
بن مسعود وایت نموده که ما میخواندیم این آیه را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بدین طور یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیامو
المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس و چون بنا بر مدلول آیه کریمه وجوب نصب میرالمؤمنین علیه السلام بخلاف
و وصایت تحقیق انجامید حضرت حاتم البستی در موضع غدیر خم منزل گردیده بود که
در سایه بعضی از درختان خارجیان آن بیابان پالان شتران را جمع کرده بر سر
یکدیگر بنهادند و بلال حسب الامر فرموده حضرت رسول مردمان اندا که چون خلایق
گشته سید کانیات بر بالای پالانها برآمد و علی مرتضی نیز حسب الامر شرو را بالا رفته
بجانب راست آنحضرت قرار گرفت و حضرت خیر المرسلین بعد از حمد و ثنای ^{العالمین} ایشان
و پند و نصیحت مسلمانان گاه کرد ایندین مردم از انتقال خود به عالم بقا گفت یا
الناس الکنت اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی ای مردمان ایانستم
بهر و اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان از اطراف و جوابت او از برآمد که بلی یا رسول
الله تو از ما جمیع وجوه اولیایی نگاه است میرالمؤمنین علیه السلام گرفته فرمود
که من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله یعنی
من مولا و بر شما و اولی بتصرف بودم در دین و دنیا و بعد از من علی مولا و شما
و اولی بتصرف در امور او خدا یار و پستی کن با او که با علی دوستی کند و دشمنی

با آنکه با علی دشمنی کند و یار باشد و یاری کن بهر که با علی یاری کند و خوار و زبون
کسی که علی را خوار و زبون دارد و بعد از اتمام وصیت فرمودند که **سَلِّمُوا**
عَلَى عَلِيٍّ بِأَحْسَنِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی سلام کنید بر علی با میری مؤمنان در آن روز
بموجب فرموده پسر مسلمین امیر المؤمنین در خیمه نشست تا طوایف خلافت
شافقه بامارت بر او سلام کنند و صد و پست هزار کس در آن روز با بنظر علی سلام
کردند **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ** و اول و ثانی و ثالث مقدم بر
همه کس بر آنحضرت سلام کردند و نمراد افزوده گفت **يَا عَلِيُّ أَصْحَابُ**
مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ و کلمه **يَا عَلِيُّ** را عرب حال را ندا
حال وقت تعجب است حال میکنند و **يَا** بمعنی **ای** یعنی **ای** و خوشحال تو ای علی که
باید کردی و وقتی که مولای من مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی و بعد از آنکه مردان
از سلام فارغ شدند زنانی که در آن سفر همراه بودند ایشان نیز آمده با آنحضرت
گفته سلام کردند و **بروای** آنکه در آن روز یکبار آمده دست بردست آنحضرت گذاشته
بخلافت و جانشینی سؤل خدا پست کردند و اول کسی که دست بردست آنحضرت نهاد
پست کرد و عمر بود و در کتاب کمال بهایی مذکور است که پست زنان با مولای چنان بود که
علیه السلام نفرمود با طشتی برآب کردند و دست مبارک در آن طشت نهادند
که آن طشت بر در خیمه آنحضرت گذاشتند و زنان می آمدند و سلام میکردند با
و امیر مؤمنان دست در آن طشت مینهادند و باز میکرد و دیدند و آن پست ایشان
و در بعضی روایات واقع شده که حاضران آن روز هفتاد هزار بودند و قوم موسی
علی بنی نسا و علیه السلام آنوقت که حضرت موسی ای برادر خود را رون پست مینهادند

هشاد هزار بودند و آخر ایشان آن بخت اشک پاشد و حدیث من کنت مولای
فعلی مولاه ^{بیچاک} نزد جمهور بصحت پیوسته و این حدیث بتواتر بایشان سیده و
را خلاصه و نزاری نیست چنانکه شیخ مفهر محدث عماد الدین بن کثیر شافعی در تاج کبر
آورده که ترتیب محمد بن حریر شافعی که تائید است شامل برده و جلد که احادیث غیر حرم
در آن جمع است ابو المعانی بونی که مشهور و معروف است بامام کریم بن نجیب میگفته
که در بغداد مجلدی در دست صحافی دیدم در پشت آن نوشته بود که جلد است و
از طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و از ابو علی عطایی سمدانی منقول
که میگفته من این حدیث از دو لیست و پنجاه طریق روایت دارم و شیخ محمد حریر
شافعی که از اکابر اهل سنت است ساله مشهوره در تواتر حدیث غدیر
و با جمله این حدیث در شیوع و ظهور در مرتبه است که کسی منکر آن نتواند بود ^{دارد} **حکایت**
روزی قاضی عبد الجبار معتزلی در بغداد در مجلس درس نشسته بود و علمای فقه
اتجا حاضر بودند و شیخ مفید نوژانی مرقد که در آن عصر مجتهد شیعه بود و قاضی عبد
الجبار نام او شنیده بود اما هرگز او را ندیده بود در آن مجلس حاضر شد و در
نعال نشست و بعد از لحظه خطاب تقاضی کرده گفت اگر اجازت باشد سوالی دارم
قاضی گفت پرس گفت این خبر که طایفه شیعه روایت میکند که من کنت مولاه
فعلی مولاه سلمست که پیغمبر در روز غدیر گفته یا شیعه فرامی بماند گفت
خبر صحیحست گفت چون خبر صحیحست بلفظ مولای چه میخواند گفت اولی بتصرف و
شیخ مفید گفت پس این خلافها و خصوصیتها چیست قاضی گفت این خبر روایت
خلاف ابو بکر درایت مردم عاقل از خبر روایت ترک روایت کنند شیخ مفید ^{این}

مسدود گذاشت و گفت چه میگویدین خبر که پیغمبر علی اکف با علی حرب
 حربی سلمت سلمی قاضی گفت صحیحست شیخ مفید گفت پس در حق اصحاب جمل
 میفرمائی بمانا بقول تو که فرما شد قاضی گفت ای برادر ایشان بگو که نزد شیخ
 القاضی حرب ایت توبه روا نیست خود در حدیث عذیر فرموده اید که مردم
 عاقل در ایت را بر دایت است نه همد قاضی متحیر فرمود و ساعتی سردر پیش
 افتد و بعد از آن سر بر آورد و گفت تو چه کسی گفتی من محمد بن محمد النعمان الجارنی
 قاضی برخاست و شیخ مفید را دست گرفت و بر جای خود نشاند و او را گفت انت ^{المفید}
 حقا بحقیقت پی مفید علمای مجلس آن سخن خوش نیاید و سخت برنجند و مهمه در
 ایشان فساد قاضی ایشان را گفت ای دانشمندان این مرا الترام داد و من جواب
 ندارم اگر شما جوابی دارید بفرمایید تا بر خیزد و بجای خود رود و بعد از آن انجیر سلطان
 عند الدوله رسید و شیخ مفید را طلب نمود و آن با جزا از او بشنید مگر کوبی خاص
 با قلاده زرین و سرافزار زرین و جبهه و دستار و کین نیکو و صد دینار زرین ^{حلیفتی}
 و بنده بدو و دو و دو و دو روز و ده من نان و پنج من گوشت از برای او مقرر نمود
 و عارف نیشابوری شیخ فرید عطار علیه الرحمه مجلسی از حکایت روز عذیر زرام ^{بنظم}
 آورده **نظم** تو چه دانی سر آن سلطان دین : اوید الله است در عین ^{الباقین}
 نه خدا گفت در خم عذیر : یا رسول الله زایات منیر : ایها الناس این بودیم ^{الهاو}
 تا که از حق آمده پیغام او : گفت احمد با خلائق این ندان : هستیم این دم خود رسولی بر
 بهره حق گفت خود من آن گیم : بر تو اسرار خدا اسان گیم : چونکه جبریل آمد و با من ^{شما}
 با شمار از نهفت : اینچنین گفت قمار جهان : حق و قیوم آن خدا غیب دان

مرتضی و الی درین ملک است **و** هر که انجمنی نداند آن سگست **و** بلکه کمتر از سگان ^{بود}
همچو آن شمر لعین ملعون **و** اما بروش و طریق شیعه اثنی عشریه و مذہب حق ^{حقیقه}
اما یہ کہ چون حضرت رسول ^ص رعدیر خم روج بتول ^و انجومی که مجلس از آن ذکر شد
خلیفه و جانشین ساخت در آن روز قبل از آنکه انجاعت متفرق شدند ^{این} جبریل
حضرت سید المرسلین ^ص خوشحال ساخته بآیه **وَالْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ**
دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا
نشرت داد حاضران روز غدیر را با که اسلام در آن کامل شده و امامت
الهی بر بندگان رضا و خوشنودی خالق ارض و سما از سماء نازل در آن روز بحصول
پیوسته و بعد از نزول این آیه حضرت رسول ^ص علی ^ع را فرمود **وَاللّٰهُ**
اَكْبَرُ عَلَى اَحْمالِ الدِّينِ وَ اِيْمَانِ النِّعَةِ وَ دِيْنِ الرَّسَالَةِ
وَ وِلَايَةِ عَلِيٍّ عَجْدِي یعنی بزرگ خدای که منت نهاد بر من بکامل شدن
دین و اتمام شدن نعمت و راضی بودن حق تعالی از پیغمبری من و ولایت امامت
از برای علی بن ابی طالب بعد از من **و** در کتاب طعقات آمده که در روز غدیر
بعد از بیعت نمودن آن سه منافق اول ایشان بخدمت پستد ابرار آمده ^{گفت}
یا رسول الله هیچ چیز از عمر خود نمانده ام مگر این بیعتی که با امیر المؤمنین ^{علی}
علیه السلام نمودم و تحقیق که بخان ^{دارم} که خدای تعالی ببرکت این بیعت مرا قاصر
فراخ در بهشت کرامت کند و بهترین انجاعتی باشم که در بهشت ساکنند و منزل ^{دارند}
بعد از آن عمر گفت خدای تو کردم یا رسول الله ^و چیزی اعتماد ندارم که بسبب آن
داخل بهشت شوم از دوزخ نجات یابم ^و این بیعتی که با علی علیه السلام

که من در خاطر ندارم نقص عهد و پیمان کنم و اگر از تحت التری تا عرش همه جواهرها
 باشد و آنرا بمن دهند هر آینه بعتی که با امیرالمومنین علیه السلام نموده ام از آن بهتر
 و انهم و بعد از آن عثمان برخاست و گفت یا رسول الله ینمقدار خوشی از شادمانی
 باین بعتی که کرده ام که یقین میدانم که اگر بوده با مرا گناه تمام اهل زمین هر آینه
 و محویش و بسبب این بعتی که با مولای مومنان نمودم **در کتاب جامع الاخبار** این
 طاووس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دایقت که مراد از طایفه که مدلول
 آیه شریفه **لَعَبْرُونِ نِعْمَ اللَّهُ تَعَالَى لُكْرُ وَ نَهَا جَاعَتِی یَاشَدُ** که در روز
 غدیر اقرار و اعتراف نمودند بولایت امامت حضرت امیرالمومنین علیه السلام
 آن نمودند در روز سقیفه بنی ساعد **در کتاب احتجاج** شیخ طبرسی در لوا مع
 الانوار و در احسن الکبار و در کتاب مناقب کورست که در روز غدیر خم حضرت خیر
 علیه السلام بصورت شخصی خوش میات نیکو لباس معطر بویهای خوش در آن مجلس حاضر
 شده بود بعد از اتمام مروصایت و خلافت شاه ولایت گفت بخدا قسم ندیدم
 هیچکس را امروز و شب شنیدم مرکز که بچه شدت بچه پاکیدی از برای پسر عم خود عقد
 ولایت و خلافت نمود بدین روشی که حل این عقد خواهد کرد و این کرده را نخواهد کسود
 اگر کسی کافر شده از خدا و رسول برگشته با و عقاب عظیم و عذاب الیم خواهد بود
 که حل این عقد کند و عمر بن الخطاب علیه السلام و العذاب از جمله آنجا عتی بود که این کلام را
 از آن جوان خوش صورت نیکو لباس شنیده چون اعلانیم سوخته بخندت رسول الله
 اندک آنچه شنیده بود بیان نمود پس آنحضرت فرمود که آن جوان را شاخنی عمر گفت که
 او را بگریزند بیده و نمی شناسم حضرت رسول فرمود که آن جوان جبریل امین پاک حضرت

رب العالمین بود پیر میرای عمر از آنکه تو کشایده آن کرده باشی بد برستی که اگر تو
آن عقده یابی از زمره کفار و انجاعتی خواهی بود که خدا و رسول و مومنان از آسایش
پزار خواهند بود و مع هذا که این کلام از جبریل امین شنیده و از سید المرسلین
استماع کرده حل آن عقد نمود و عهد پیمان را شکسته خود را مستوجب عذاب و عقاب
ابدی ساخت و مولوی محمودی در مشنوی اشاره بدین نموده **نظم** نقص شایق و غمناک
حفظ ایمان و وفا کا لقیست چون خست آدمی و پیچ **عبد** پنج ایما ریبا بد بکشد
عهد فاسد پنج پو پسیده بود و ز ثمار لطف بریده بود شاخ برک عهد اگر چه
بافساده پنج سبزی نیست سود و در اکثر تفاسیر و کتب شیعه مسطور است که چون خبر
و خلافت حضرت شاه ولایت باطراف و جوابت افت عارث بن نغان فهری که
سردار و بزرگ آن قوم بود بمجلس حضرت رسول رانده گفت ما را بوجده نیست خدا
و بر سالت خود و نماز و روزه و زکوة تکلیف کردی قبول کردیم باز با بهارا
نستده خلافت را بپسر عم خود حواله نمودی این از فرموده تو است یا از جانب خدا
حضرت پیغمبر قسم یاد نمود که این بفرموده الهی واقع شده پس از مجلس روگردان شده
آلهی اگر آنچه محمد میگوید حق راستست بفرما که از آسمان پشکی بر سر من فرود
آید که مرا تاب شنیدن این حکایت نیست منو ز سخن او تمام ناسته پس یکی از
آسمان بر سر او انداخته از آن طرفش پیرون رفت و آن ملعون بجهنم واصل شد
و مقارن آنحال این سوره نازل شد **سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ** یعنی
سؤال کرد سائل عذاب را که هیچ خیر دفع آن نکند و آن واقع شد
حکایت در روز غدیر خم بعد از آنکه آن دو سر کرده منافقین با یکدیگر و عمر

با حضرت امیر المومنین علیه السلام بیعت کرده از مجلس بیرون رفتند و سوار
 راه با ایشان بر جوز و یکی از ایشان بگریه گفت **وَاللَّهِ لَا يَهْدِي هَذَا**
النَّصَبَ أَحَبُّ الْيَنَامِ وَلَا يَنْتَ عَلِيٌّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 یعنی قسم بخدا که ولایت این سوسمار دوست ترست از ولایت علی ابن طالب
 علیه السلام سوسمار بمجلس حضرت بنوی آمده آنچه از ایشان شنیده بود عرض
 نمود و آن سوسمار را در گوشه جاداداده ابا بکر و عمر هر دو حاضر شدند
 با ایشان گفت که چرا شما با علی از سر نفاق بیعت کردید در زبان اقرار و در دل
 انکار میکنید ایشان گفتند محاذ الله که بیعت با با علی از سر حبه و انکار باشد پس
 بفرموده سول آن سوسمار بر زبان فصیح بلیغ آنچه از آن دو منافق شنیده بود بیان
 نمود ایشان گفتند که او کیست اگر شاید دیگر متوجه یقین قول او گواهی دهد قبول قول
 میکنیم فرمان خدای تعالی زبان سوسمار شش شده و هر یک بگفت دیگر در کیا شاه
 دادند آن مرد منافق پیدین شرمند و منفعل از خدمت حضرت سید المرسلین
 بیرون رفتند چون حضرت سول از دار فناء بسرای بقا نقل و ارتحال نمود و عهد و پیمان
 روز غدیر را فراموش کردند و قول خدا و وصیت حضرت مصطفی (ص) را نشنیدند ^{نشند}
 و کردند آنچه کردند و مولوی مخوی در وصف حال انطاویه گفته **نظم** کرده که چه راجع
 پذیرا اذنی نباید و اعینه پس وصیت کرد و تحم و غطا کاشت **چون** ایشان
 سواره بدو دی نداشت **طعن ششم** منع نمودن فدکست از حضرت فاطمه (س)
 علیها السلام آن سر منافق درین امر شریکند و بمشورت بهم کرده اند اما عمر سر
 غالبست صاحب محکم البلد آن گفته که فدک قریه ایست در حجاز که میان آن و مدینه دو

را هست و بعضی گفته اند سه روز و آن قریه از کفار چسبیده بود که بطریق مصالحه در
تصرف آن حضرت در آمده بود و بموجب امر الهی خالصه حضرت رسالت نیامی شده بود
آنجا چشمه آب روان در حیات خرم بسیار بود و در کتاب لطایف الطوائف مذکور است که
روزی هرون الرشید بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام گفت فدک را محدود کن
کنار من که میدانم در آن امر ظلم بر اهل بیت زفته است امام گفت اگر محدود کنم خیانت
حق است و آنم که تو را دل ببرد بد که بمن باز گذاری هرون سوگند یاد کرد که میکند
امام فرمود که حد اول عدست یک هرون ازین سخن بگشت گفت دیگر بگو امام
حد ثانی سمرقندست هرون زرد شد و گفت دیگر بگو امام فرمود که حد ثالث
مخرست یک هرون از زردی سبخری گشت از غایت غضب گفت دیگر امام فرمود
که حد رابع دریای ارمنیه یک هرون از سبخری بسیار گشت و مدت مدید سر در
پیش افکند بعد از آن سر بر آورد و گفت ای کاظم تو حد و محالک را امام بر دی
که حق نبی فاطمه است و بنی عباس غضب ظلم کرده اند امام فرمود که ای هرون من
بتو گفتم که باین قسمت راضی نخواهی گشت و ایست که چون آیه کریمه فات ذالقر
حقه نازل شد حضرت رسول فدک را بفاطمه علیها السلام بخشید و تا شید
در حیات بود فدک در تصرف حضرت پیغمبره النساء بود و بعضی نسخ بنظر رسید
که سه سال در حیات حضرت رسول عامل حضرت پیغمبره النساء فدک بود و چون
حضرت رسول وفات یافت ابا بکر بنی خنیس متولی امارت و خلافت شد عمر بانی بکر گفت که
مردم منبکان دنیا و طالبان دین و دنیا را ندی پس منرا و ارست که منع کنی از علم و اهل
بیت و خمس و فی فدک را از جهت آنکه چون شیعیان و مجانبان علی انیمغنی او را نشد

ترک نموده بسوی تو اقبال میکنند بطلب نیا پس ابو بکر فذکر ابفرموده آن شیطان
 بجز و تعدی غضب نمود و کتاب احتجاج شیخ طبرسی اینست از حماد بن عثمان از حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام که چون مردم بابی بکر معیت کردند و کار بر او راست
 بفرموده عمر نخس کس فرستاد و کیل حضرت فاطمه زهرا را از فدک بیرون کردند و حضرت
 فاطمه علیها السلام نزد یک بابی آمد و گفت چرا میراث پدر را از من باز گرفتند و کیل
 مرا از فدک بیرون کردی و بفرمان خدای تعالی رسول او فدک را بمن داده است و ترا
 از پدر میراث میرسد و مرا از پدر میراث نیست ابو بکر گفت گواه حاضر کن و این
 نیز خلاف حکم خدا و رسول است ای سبطه ای که حضرت فاطمه علیها السلام متصرف فدک بود
 و صاحب و حضرت رسول فرموده **وَالْبَيْتَةُ عَلَى الْمَدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى**
الْأَمْرِ حضرت سیده النساء فاطمه زهرا علیها السلام ام امین حاضر کرد و گفت
 بر تو اقامت کنیم تا تو حجت آرم که رسول خدا گفته که ام امین نیست از اهل بیت گفت
 بلی چنین بود ام امین گفت که گواهی میدهم که چون حق سبحانه و تعالی آیه **فَأَشْرَى**
الْقُرْبَىٰ حَقًّا را فرستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فدک را حضرت فاطمه
 بفرموده خدای تعالی و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده بطریق ام امین که داد
 و در باب فدک میان حضرت فاطمه علیها السلام و ابابکر ملعون گفتگوی بسیار واقع شد
 آخر الامر ابابکر ملعون از جواب حضرت بتول و جگر گوشه حضرت رسول عاجز آمده و
 و حجتی نوشت و حضرت فاطمه علیها السلام او مضمونش آنکه فدک حق حضرت فاطمه
 علیها السلام است و کسی دیگر بآن تعرض ننماید و چون حضرت سیده النساء قباله کرد
 و از مجلس ابابکر بیرون آمده متوجه حجره طاهره شد عمر منزل سفر با حضرت رسید

که ای فاطمه نمازعت و مخی صمت تو با خلیفه بجای رسید از بحث و نزاع شما چه حاصل شد
حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که اینست کتاب و قبالة آنکه فدک حق نیست و کسی در آن
و علی بنیت عمر ملعون خشم الوه آن نوشته را از فاطمه علیها السلام در ربو دو باره کرد
و خشمناک در مجلس ابابکر درآمد و درشتی نمود و گفت تو دیروز حکم نمودی که فاطمه
در فدک حق نیست و امروز حکم میکنی که فدک حق است و میندانی که اینصورت در آن خلا
مضر و فحشست و موجب طعن میگردد و دینی با شتم بان خرپند میشوند و چون عمر ^{اللحنه}
ترتیب کتاب آنحضرت کرد آن محضو به مظلومه با خاطر غمناک فرمود که هرگز کتابی
هرگز ^{اللحنه} الله بطنک یعنی کتاب مرا پاره کرده ای خدای تعالی جل شانه شکم ترا پاره
کند و آخر دعای آن مظلومه در حق آن ملعون پستجا شد و در ایام مارت و حکومت
او شکمش را پاره کردند و بدو زرخش فرستادند و حضرت فاطمه علیها السلام گریان
و بالان نجانه آمد و حقیقت احوال آنحضرت امیر المومنین علیه السلام عرض نمود آن پسر
او صیامتوجه مسجد شد ابابکر را دیدنشسته و جمعی از مهاجر و انصار را گرداگرد او
گفت ای ابابکر چرا از فاطمه منع کردی میراثی که از رسول صلی الله علیه و آله باورید
و در حال حیات رسول مالک و متصرف بود ابابکر گفت آن فی است یعنی غنیمت
جمیع مسلمانان آن شریک و سهمینند اگر جمعی شهادت دهند که رسول صلی الله علیه و آله
فدک را بفاطمه داده است از دست و الا و را در فدک حق و نصیبی نیست امیر المومنین
علیه السلام گفت یا ابابکر حکم میکنی در حق ما بخلاف حکم خدا گفت نه گفت اگر دوست
مسلمانی چیزی بود که او مالک و متصرف آن باشد و من دعوا کنم باینکه میخوای
ابابکر گفت از تو گفت اکنون چو نیست که بینه از فاطمه میخوای در چیزی که او مالک و متصرف

و از مسلمانان پنهان میخواست ای بابکر خاموش شد پس عمر گفت دست از سخن بردار که ما با تو ^{حجت}
 نتوانیم آورد اگر گواهان ^ن دل حاضر کنی خوب است از مسلمانان بود و ترا و فاطمه را در
 حق نبوده همه حال بعضی از اصحاب از ترس آن شر المآب بعضی از عدم ترس بوم بحساب
 با علم بآن گمان شهادت نمودند و از جهت آنکه مردمان ایشان اطعن نزنند و نکویند
 فدا را از فاطمه بجز و تعدی گرفتند اقرار بسید کاینات نموده این حدیث را و ^{صنع}
 نمودند که مَحْنُ مَعَاشِرَ لَا بُدَّیَا لَا تُورِثُ مَا تَرَكَهَا هُوَ صَدَقَهُ
 و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عباس حجت تمام حجت بنزد بابکر رفت و عباس ^{سن}
 حضرت امیرالمؤمنین عوی کرد بابکر گفت ای عباس باید داری که حضرت رسول ^{اسلام}
 حبل کس از اولاد با شتم اطلبیده ضیافت نموده بعد از آن گفت کیست که درین ^{کار}
 معاونت مینماید که وزیر و وارث و وصی و برادر و خلیفه من باشد و دویست این
 سخن را مکرار نمود و هیچکس قبول اجابت نکرد مگر علی که بیرون رفت میگوید انا و اولاد ^ک
 یا رسول الله و بار پسیم حضرت رسول گفت اجلس یا علی فانت اخي و وصي ^{صبي}
 و وزیر و وارث و خلیفتی من بعد از من گفت پس تو بر او ظلم
 کردی و زارت و وصایت و خلافت حق او بوده و تو عاصی و ظالم ابو بکر گفت
 کنید اینها را از من مرا فریادند و با من مکر کردند و بعد از آن عباس باو گفت
 که تویی که رسول را میراث مینماید و آنچه از او بماند صدقه است باین سبب فدا را
 از فاطمه باز گرفت چرا اکنون میراث رسول حکم کردی پس ابو بکر حجل و منفعل ^{شده}
 دیگر حرف نزد گفت و ای بر تو ای ملعون بی ایمان خجالت و انفعال در دنیا سهل ^{است}
 از روز قیامت ندیشه نما که بجز خسران و زحمت و زور و وبال چیزی نداشته باشی ^{خجسته}

حکیم ثنایی گفته **نظم** مثلت هست در سرای غرور و بهیچو آن نخ فروش نیشا پور
در تموز او نیک نهاده پیش یک خریدار نه و رادل ریش نخ که انداخت
ز گرمی مرد و بادل در ذنک و باد دم سپرد این همین گفت و اشک میبارید
که بسی آن ماند و کس نخرید و شیخ جمال الدین در تاریخ الحلفاند کو رساخته
چون ابابکر فدک را از حضرت فاطمه علیها السلام غضب نمود آنرا خالصه خود ساخت
تا زنده بود آنرا تصرف داشت و از فدک یکدینا به بیجیک از مسلمانان **حکایت**
در کتاب نهبت الکرام از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قلیویه بسندی که متصل بابین عباس
نقل میکند که روزی نجابه ابو بکر رفته عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و آنجا بود
و خلوتی ساخته و در باره امر فرموده که کسی را بر حضرت و اذن دخول ندانند من هم
داخل شدم و بصحبت مشغول شدند ما کاه پیری را آمد جابه سرج محطاط از بافته **صفا**
پوشیده ردای عدنی در بر افکنده و تخلین خضر ادریا و عصایی از چوب خنجر
گرفته سلام کرد جوابش دادیم ابو بکر گفت ای شیخ نشین بر یکجبه بر عصا نموده **گفت**
مصدق کردم و مرا همسایه ایست بمن گفت تو حج میری باشد الشخص ادریا بی که خلیفه
رسولست پیغام مرا با و برسان تا تو را ابواب شد گفتم بگو پیغام چیست تا برسانم **گفت**
من زنی ضعیفم و مرا پدری بود و فات یافت و مرزعه من میراث گذاشت که معاش
و فرزندان من از آن بود و مرزعه را امیر شهر بخر و تعدی از من گرفت پس ابو بکر **گفت**
نیکویی مباد آن ظالم فاجر را که از آن ضعیفه مرزعه او را گرفته است عمر گفت ای نبی
رسول بفرست تا آن ظالم را در میان خلق مصیبت کند و بسرای کردار بدش **ساخته**
تا من بعد دیگری مرکب چنین امور نشود پس برگشت که پناه میبرم بخدا از دشمنی

خدا که باشد ظالم و فاجر ترا از آنکه بر دتر رسول خدا ظلم کند و از خانه بیرون رفت
 گفت پیر را باز آن یکی از اهل مجلس طلبت بیرون فته پیر این یافت و با دربان عثمان کرد
 مکشتم پیر حضرت کسی بکند ازید دربان قسم یاد کرد که پیر حضرت کسی را بکند اشته که داخل خانه
 شود و پیکس بیرون فته پس ابو بکر عمر گفت شنید می گفت شنیدم و در وادی جن ازین
 پیشتر و عظیمتر دیدم و شیطان بسیار و قهتار مردم اینجاها افکند درین سخن بودند
 که شنیدیم یکی باو از بلند میخواند و صاحب آنرا ندیدیم **عریه** یا من تحس با بر لایلیق به
 اعدا الیس المیا بین **الحجل الحضر البساقه و بیت** **بک المذاهبت بین المصلین**
 فب الی الله مما قدر کتب **الی البنی و غ ظلم الولیین** سخن السه و قد دلت علی
 بنت البنی و کیلا غیر منقول **فانه یعلم ان الحق حقهم** **لا حق یم و لا حق العزیز**
 و قد شهدت اخیتم و صیه **العالم الاصلع لقوا یم لدین** **لا تظلمن اخیتم با حسن**
 از خصه الله من بن الویسمین **حضرت النبی علیاً یوم کفرکم** **بالکلم و الحکم و القرآن**
پس **یکفته** یا بن عباس مجلس امانتست باید که این حکایت را کسی از تو نشنود که قسم چنین
 و چون بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدم آنحضرت متبسم شده فرمود یا بن عباس خبری
 ایات پیاد داری که قسم پیاد دارم لیکن عهد ز من گرفتند که باز نگوییم گفت من قصه تا تو بگویم
 که قسم یا امیر المؤمنین شش کس بودیم و از آنها کسی نزد تو نیامد گفت آن پیر خضر بود بنزد
 آمد و قصه با من گفت چنانچه رفته بود و آنحضرت این اشعار را بخواند بی تفاوتی و من و آن
 و ترس خلفای ثلاثه تا عثمان گشته نشد این حکایت را بکسی مکشتم موفوق بن حمد الملکی که معروف
 بصبر الائمة و از علمای اهل سنت و جماعت است **وایت** کند با سناد خود از ابن عباس که
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله بولای منان فرمودند یا علی خدا ی فاطمه را بتو تزویج کرد

روی زمین صدق فاطمه کرد ایند پس بر روی مشی کند و در حالی که بغض فاطمه داشته
 حرامی رفته باشد و یقین که فاطمه را صنی نخواهد بود که دشمن او در ملک او و ارض او باشد و مشی
 در ملک غیر بی اذن مالک حرامست پس مشی دشمنان اهل بیت نبوت و رسالت بر روی زمین
 حرام باشد انی ناصبی هرگاه اکابر علمای شمار وایت کنند که چون آیه کریمه **فَاَيُّ ذَا الْقُرْبَىٰ**
حَقَّكَ نَازِل شد حضرت پیغمبر حضرت فاطمه را طلبید فذک را با و داد و نیز وایت کنند که
 کل روی زمین خدای تعالی صدق حضرت فاطمه کرد ایند و یکدرباب منع فذک چه عدد ^{می توان}
 آورد پس بقول شما کل زمین مهر حضرت فاطمه باشد اگر بعضی از فهر خود را طلبید چرا آورد
 و منع شود و درین شک شبه نیست که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از خلفای ثلاثه
 حشمتناک بعالم بقا ارتحال نمود پس برین تقدیر هر مشی که ایشان کرده اند و میرجه از ایشان
 صدور یافته همه حرام باشد و نیز آنحضرت بمشی راه رفتن شما در روی زمین ^{بیشست}
 که دشمن آنحضرت و دوست خلفای ثلاثه بودن شما در روی زمین حرامست ^{بیشست}
 که همه یکبار در رک الاسفل را مقام مسکن سازید که مشی در آنجا حلالست و حرمت و شبهه
 ندارد و در کشف الغم از ابی بصیر و ایست که آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 نمودم که پیرامیر المؤمنین علیه السلام روقتی که والی شد فذک را اخذ فرمود و وقت
 نکرد آنحضرت جواب نمودند که طالم و مطلوبه هر دو از دنیا رفته بودند و هر یک تقدیر
 استحقاق نیک و بد خود را جزایافته آنحضرت نخواست که استرجاع نماید بچیزی که حق
 تعالی غاصب بدان عقاب نموده معصومه را لو اکرامت فرموده و نیز امیر المؤمنین
 علیه السلام ترک فذک اقامد آنحضرت رسول کرد که چون حضرت رسول از مکه معظمه بحر
 نمود عقیل خانه او را فروخت بعد از فتح مکه بعضی گفتند یا رسول الله پراچانه خود در جوع ^{بمیکند}

فرمودند آیا عیصل خانه از برای من گذاشته که بآن رجوع کنم و از آن مافرموده گفت
ما اهل بیتیم که رجوع نمیکنیم در راه خدا پیغمبری که از ما اخذ کردند روا نیست که چون عمر
عبدالغیر زوالی شد فدک را بحضرت امام محمد باقر و عبدالله بن الحسن و نمود و بمقتضای
حزوار زر سپنج و سیصد دینار اجتناس ایشان داد و همچنین با نچه حق بنی فاطمه و بنی
بود که در زمان ابابکر و عمر و عثمان و عاصیه و یزید و عبدالملک بن زور و تعدی
نموده بودند بایشان رد نمود بنی هاشم در زمان امارت و حکومت او غنی شدند
و بعضی از متعصبان بعمر عبدالغیر رفتند که این کار بی تو کردی طعن نیست
خلفای ثلثه عمر عبدالغیر رفت که فرزند من بصحبت رسیده و بر شما نیز ظاهر است که فاطمه
رهنر اعلیها سلام دختر رسول خدا بود که دعوائی فدک کرد و در تصرف او بود
که نبی دروغ بری بود که بحضرت رسول نسبت داد و مثل امیر المؤمنین و امیر این ام
که ایشان داشت حضرت فاطمه علیها سلام بهترین بان اهل بهشت و بر من ظاهر و در
که فدک حق فاطمه زهراست حق ابو رثمه صاحب حق رسانیدم و باین تقریب پیچیدیم
و بامیر المؤمنین امید دارم که فاطمه و چنین شفیع من باشند در روز قیامت
و بعد از عمر عبدالغیر باز فدک را از اولاد حضرت فاطمه گرفتند و در تصرف
طغیان و عصیان بودند تا زمان مأمون که او بتصرف اولاد فاطمه علیها سلام و ائمه
و معتمد و دائق نیز بایشان مسلم داشتند و گفتند که مأمون از ما اعلم است با نچه
او امضای آن نمود و نیز میماییم اما چون مأمون و الی شد اولاد ایشان کز قوه
آخر ایام ولایت خود بایشان گذاشت و بعد از آن معتمد فدک را از اولاد رسول
منع نموده خود متصرف شد و مکتفی در ایام خود نصف فدک را با اولاد رسول داد

و بعضی را خود در تصرف داشت و در حین شستن این طعن امیر محمد علی ^{الاسلام} شیخ
سمان این مضمون در سلک نظم اشطام داد **نظم** از فدک هر که منع زهر کرد
خویش را و زبانه رسوا کرد و **ا** لکه و خصم مرتضی باشد **ا** اصل او تپیک از خطا
چون وجودش ز آب پاک نبود **ا** از چنان کرد باش پاک نبود **ا** تو بگوئی که او را صی
سک سمانست اگر چه در **ا** چند گویی که **ا** از چنین خلقتی **ا** عار بود
سک با صیاب کف شد محرم **ا** یار غار از خرمی شد دم **ا** او که بدتر بود ز حیفه تو
خود بگو چون خلیفه تو **ا** لعنت پیشمار سجد و مر **ا** بر ابو بکر و آن دو یار دگر
طعن هشتم باز گرفتن اطفال و حیل است از اهل بیت طاهرین در کتاب شفاف الحق
روایتست که چون ابو بکر خلیفه شد بفرموده عمر و مشورت آن دیگری آنچه از برای
مدد معاشر عایشه و حفصه مقرر بود و چند آن ساختند و آنچه از برای امام حسن و امام
حسین و سایر اهل بیت معین بود قلم کشیدند که در وجه اشک و سپاه که بجهاد میآید
فرستاد ضرورتست و منع حمز بر ذریه رسول الله نمودند و گفتند محمد بن عبد الله که ده
و خداوند اینست گفته که **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ**
وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و هر روز مبلغی از بیت المال جهت خرج خود
ساختند و ابابکر پدین چون بدرک الاسفل اشغال نمود و بیست و دو هزار دنیا
طلا از بیت المال در ذمه او ماند و بود **و نیز** عمر ملعون روزی که مرد شاد هزار ام
از بیت المال در کردنش بود و بهم در روزی که عثمان مرد در بیت المال یکدینار بود
که همه را التاف و اصراف نموده در مدت خلافت خود هیچیک از مهاجر
انصار را چیزی نداد و جمیع را بنی مروان و نزدیکان خود داد و ابابکر و عمر

هر يك در ايام خلافت خود هر روزه از بيت المال مبلغی بر میداشتند بصیغه اجرت
 اجیر خلا یقیم و بی مزد کارکنیم و عثمان کل بیت المال بصیغه اجرت صرف مینمود
 و چهره مزد و مردم بشند ز امام و خلیفه **بابی** بغض علی از اسارت میلاد ^{ست} است
 بیقین علت مادر زادست بی مهر علی عقد کنی نیست ^{ست} در آن عقد مخفی لفظ کرده بود
طعن ششم آنکه آن سه مرد و در جنگ احد و حنین و خیبر و باقی حروب مثل ماله
 شغالان روی بزمیت نهادند چنانچه در باب لعن ایشان سمت گذارش یافته
 آن شیر شیه شجاعت و پردی امیر المؤمنین علی بقوت سر نیچی بی در هر حربی و زرجی
 لشکر و عسکر اهل شرک و ضلال را از پنج و بنیاد بر میکند و هر کس فرار نموده **نظم**
 ترا میرسد شاهی و سروری که از عیب فراری **مجا** که و ب نی از تو شد منجلی
 تو بی ناصر مصطفی یا علی ترا گفت جبریل مدح و ثناء بغض تو قایل شده ^{مصطفی}
 و نیز صاحب دی گفته **پت** نه بر سپاره که دیدی چو زهره تابان نه هر سوار که بینی چو
 مرد است **بابی** غزای خیبر و خندق ز رو بهان **ید** که آن مناصب علی ز شیر زد ^{ست}
طعن هفتم که هر سه در آن شرکتید ای که ابو بکر بن محمد بن محمد مومن شیرازی از تفاسیر اهل
 سنت نقل کرده که انس بن مالک گفت که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 نشسته بودم سخن از شخصی در میان آمد که نماز و روزه و زکوة و تصدق از او بسیار
 بفعل می آید حضرت رسول فرمود که او را نمیشناسم که دیدم امروز پیدا شد بطرفی ^{رفت}
 یاران گفتند یا رسول الله اینست که حرف او گفته شد پس چون چشم مبارک حضرت رسول
 باو افتاد بابی بگفت آن شمشیر را بگیر و برو و این مرد را بکش که از لشکر شیاطین ^{ست}
 پس ابو بکر رفته بعد از آنکه باز آمده گفت او را دیدم که در قیام بود با خود گفتم که هرگز

اورا گفتم که بنماز مشغول است پس حضرت سؤل اشاره لعمر کرده فرمود که شمشیر را بکمر
و برد و او را قتل آور که از او فتنه بسیار بهم میرسد عمر شمشیر را گرفته بعد از آنکه
باز آمده گفت یا رسول الله دیدم که در سجود بود با خود گفتم یا الله بخوابم گفتم کسی
که در سجده باشد **شعر** مدحی نازد که توفیق عبادت یافت خاک عصیانش بسیرت
جای دیگر است پس وی بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرده فرمود یا علی برخیز
که او را کشتی در میان امت من خلاف نخواهد بود امیر المؤمنین علیه السلام چون
رفت او را ندید بر گشته گفت یا رسول الله او را ندیدم پس حضرت رسول فرمود
که امت موسی هفتاد و یکفرقه شده نزدیک فرتة از ایشان با جی بودند و باقی در
الشع امت عیسی هفتاد و دو فرقه شده نزدیک رشتکار بودند و باقی فحلدر
و رزود باشد که امت من هفتاد و سه گروه شوند یکی با جی اند و باقی مالک و یونانی
مؤمنان گفت یا رسول الله آن فرتة با جیه کد امند انسر و فرمود که راه و طر
اصحاب او داشتند **باب** از ابن عباس مرویست که آن مردودی که ابا بکر و عمر از کشتن
او ابا و امتناع نمودند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را در روز صفین کشت
و ذوالثدیة مشهور همین است که از جمله خوارج صفین است و وجه تسمیه او
بذوالثدیة آن بود که یک سینه او چون پاره کوشتی بود در اندرون بدن او
چون میکشیدند پیرون می آمد و هرگاه میکشیدند بدن او فزونی می یافت **در کتاب**
لوامع الانوار آمده که آن خارجی که حضرت سؤل حکم قتل او کرده معاویه بنی
باویه است و در کتاب احسن الکبائر مذکور است که او ساله این امت ابو بکر بود که خلق
پرستش وی نمودند و فرعون آل رسول عمر بود و سامری عثمان ذوالثدیة معاویه

که سر کرده خوارج بود حاصل کلام که از پیغمبر خدا شنیدند که اگر این مرد بماند
 بضدالت می افکند و ایشان را امر بکشتن او کرد و مخالفت نموده باز گشتند که در سجده
 بود یا نماز میکرد و مخالفت قول رسول را تجویز مینمایند و کشتن این قسم سکی را جایز
 نمیدانند
 با آنکه میدانستند که فرموده رسول با امر خداست و مخالفت و رسوایی
 و نافرمانی عمر زیاده از ابابکر است که عمر دو بار از پیغمبر شنید و خلاف گفته آن صادق
 نمود و آنکه دل آن دو بدولت یاری داد که لقبش اقدام نماید ظاهراً سببش آشنایی
 معنوی است که ارواح را با هم میباشند **بیت** ز راه پست هر روح با روح
 وری از آشنایی مست مفتوح و این طعن نیز از مطاعن عثمان میتوان شمرد از برای
 آنکه در مدت دو از ده سال خلافت تا حق جوید که این حکایت را بسیار شنیده بلکه خود
 در آن روز در خدمت حضرت رسول حاضر بوده میبایست که امر بقتل او نماید یقیناً که اگر
 این خدمت با رجوع میشد و نیز موافقت ایشان میکرد **بیت** الهی روحشان شد آن از آن
 که اینها را بلجنت میکند یا **طعن** هم آنکه آن مدبر بدکار با هم مشورت کردند که علی
 باید کشت تا کار خلافت بالا گیرد و این فرقه بنام خالد ولید برآمد که او را **سیف**
 میگفتند و اشجع قریش میدانستند و آنحضرت عمو می که در دست سیف **سینه**
 بود از دست او پیرون نموده طوق کردن آن سگ ملعون ساخت و چون کار بر او
 و دشوار شد و نزدیک شد که از مصاحبت آن یار موافق روح از کالبد بخش
 مفارقت کند بالتماس و تضرع ابابکر و اصحابش آنحضرت آن طوق را از گردن او برد
 و این قصه بطریق مختلفه و روایات متعدده بنظر رسیده و برخی از آن نشان **تعالی**
 در باب احوالات خالد ولید ذکر خواهد شد **نظم** در علم و در شجاعت و در فضل و در کمال

مانند مرتضیٰ علی بود محال ای خارجی چیست ترا با علی نزاع لعنت بدشمنان علی
و کضم آل طعن یازدهم در کتاب الواع الا نوار ثبت است که جنیان بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفتند یا رسول الله کسی همراه ما کن که بمکان مسکن ما^{انده}
قرآن بآپا موزد السنو و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابو ذر غفاری و ابوبکر
و عثمان بر فاققت جنیان دی ایشان فرستاد و بایشان سفارش نمود که باید در آن
وادی و کس با هم نباشید و آنچه بشنوید و بایکدیگر گوید تا وقتی که پیش من^{و چون} رسید
بودی صره رسیدند از بسیاری درخت و خار داخل آن وادی نتوانستند شد ابوبکر
پدین پیش رفت و سلام کرد و جواب دادند و او از بی کوشش او رسید سبب^{در آن} چون
چون سبب ذرا گفت چیزی چند گفتند که از آن بچند گشت و گفتند ای پسر سلاما^{کرد}
که تو صاحب نیستی بعد از آن عمر لعین پیش رفت و سلام کرد و جواب سلام او دادند
و از سبب بخس او پرسیدند و چون اظهار آن نمود چیزی چند باو گفتند که در کشته^{پیشتر}
ازانی بگرگشت و گفتند ای پسر مهتاک همیشه باز گرد که ما را با تو رجوعی نیست و عثمان
رفته سلام کرد و باو نیز همین شیوه بکار بردند **ابو ذر** برخاست و سلام کرد و جواب^{سلام}
او را با حسن و جوی دادند و بعد از اظهار سبب^{چون} او را دعای خیر کردند و باو در
گفتند باز کرد که تو صاحب نیستی بعد از آن مولای مؤمنان خواست و سلام^{کرد}
جواب سلام آنحضرت از روی احضار و بندگی گفتند و چون آنحضرت^{سبب}
طاهر خود را بایشان فرمود آن خار و خاشاک از بهم جدا شد و راه پاک و سببی^{رسید}
و جاعتی آمدند با تختی و آنحضرت در آن تخت نشاند و در میان خود بردند عمر لعین
با بی بگرییدین گفت که ما را از کار علی کفایت کردند یعنی آنحضرت را گشتند و ما را از^{او}

فارغ گردانیدند و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باجماعت جنیان قرآن تعلیم
مراجعت بخد مت حضرت رسول کرد پس رسول فرمودند که نه شمارا امر کردم که علم بیک
نباشید و مکالمه که میان عمرو ابوبکر گذشت بود و آنحضرت همه را بیان آن دو خارجی
گفتند یا رسول الله ما بر علی رسیدیم و این در واقع چند طعنست یکی آنکه جنیان خوا
ستام آن سه منافق ندادند و ایند او از او امانت بایشان ساندند دیگر آنکه خلا
ف قول رسول نموده با یکدیگر حرف زدند دیگر آنکه هرگاه آن سه مرد و قابل تعلیم
قرآن بجنیان بشد چگونه قابل خلافت و امامت جمیع امت خواهند بود **خبر**
اكان الغراب لیل قوم سپیدیم طریق الها لکینا **طعن دوم** آنکه چون
خلافت برای بکر مقرر شد روزی آن سه منافق با یکدیگر گفتند که ما را امکان
نبود که این ربی علی بنطام آید و او چنین امر خلافت محروم شود این خود در
شد اما قرآن در دست اوست و او علم قرآن میداند و کاری باید کرد که اظهار علم
قرآن بتواند کرد و بر ما زیادتى ندانند **طعن سوم** بپس منادی کردند که هر کس آیتى با سوره
دارد باید که حاضر کند و دو گواه بیاورد و یا سو کند یا د نماید که آنرا تغیر و تبدیلی
نکرده است مردم آید **طعن چهارم** میاورند و سو کنند میخورند یا گواه میکند **طعن پنجم**
و آیه اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ را فراموش کردند
و آیه وَلَئِنْ اِجْتَمَعَتَ الْجِنَّ وَالْانْسُ اِکْوَا یُشْنِدُوهُ **طعن ششم** بود ندبلی امام
پیشوایی که جهلش کم ازین باشد از برای مرتبه ارجمند خلافت بکار می آید چنانچه
شیخ عطار علیه الرحمه فرموده است **طعن هفتم** را بهر در دین احمد مرتضی **طعن هشتم** غیر ازین هفت **طعن نهم**
که تو غیر از او بگیری **طعن دهم** در جهان حقا که کمتر از خری **طعن یازدهم** را به مرتضی کورینما

در معانی مظهر نور خدا را، رو براه حیدر کرارتو، تا شوی از علم بر جزو دار تو،
او بکلم حق را با سه و **ک** کند ایتی تو پیشک جاہلی، او تمام اولیا را سر بود،
او بشهرستان احمد در بود **طعن سیزدهم** که هر سه در آن شرکیند الکه درهای مسجدی
که حضرت سید المرسلین بفرمان ب العالمین امر رسیده و نموده بود در خانه بیجیک
صحابه مسجد رسول و همیشه الا در خانه امیر المؤمنین علیه السلام و چون آن مرد
خلیفه شدند در بار ابا بزرگوند و مخالفت خدا و رسول را از سهلترین اموار کا
و از مواخذه روز جزا اندیشه کردند بلکه این انتقام کشیدن از خدا و رسول نام
کردند و باین فعل فخر و مباهات کردند که این قسم کارهای مینوایم کرد و خیانت
طعن است که هر سه در آن شرکیند در برایشان بسنن هم طغی است که هر سه در آن
و اگر پستی طعن مینویسند در برایشان بسته میشود **طعن بیعی** بر چند پیامده ام در محشر
از بردن دوزخ خدا یا بگذرد زیرا که دمی مینوایم بود در خانه عثمان و ابابکر و عمر
طعن چهاردهم در یوفایی و فریث غدیر و مکر آن سه لعین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
ابن معاذلی شافعی در کتاب مناقب پسند جو ذکر کرده است که حضرت رسول بزوج
گفت یا علی امت من بعد از من با تو عهد خواهند کرد و بکر و فریث یوفایی با تو سلوک خوا
نمود و بانی و باعث آن ابابکر و عمر و عثمان بودند که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
یوفایی نمودند و بکر و حیل امت را فریث ده تابع امر و نهی خود ساخته و اجابت
یوفایی را بشعار خود ساخته بیعت روز غدیر خیم را فراموش نموده بفریث ملتس
شیطان امت گذارتاب عبرت ان خطاب بانی بکر بیعت نمودند چنانکه روزی مولای
مؤمنان داخل مسجد شد و خطاب بانی بکر نموده **ع** تعلم ابابکر و لائک جاہلا

بان علیا خیر حاتم و باعلی و ان رسول الله اوصی بحقه و اکد فیہ قوله فی الفضائل
 فدا بحسنه حقه و اردد الوالی الیه فان الله لیس بغافل یعنی بدان ای ابابکر و جائل
 مباش که علی بهترین پادشکان کفش پوشانست بدانکه رسول صلی الله علیه و آله و
 کرده در حق او و موکد کرد اینده کلام خود را در فضایل او کم مکن حق او را و در کن
 مرد ما را بسوی او پس بدستی که خدای تعالی غافل نیست یعنی داناست بر کردار بند
 خود **حکایت** در کتاب مناقب ابن معاذ لی شافعی از ابوبکر بن موسی حافظ نقل کرده
 و او پسند خود را از ابن عباس و ایت مینماید که روزی رسول خدا بسیر با غنیمت
 مدینه رفته بودیم و علی ابن ابی طالب علیه السلام همراه بود و سیر خندین نمودیم
 و بهر باغ که رسیدیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که باغ خوبست
 حضرت سؤل باو میگفت که باغ تو در بهشت بهتر از اینست در آخر دیدم که و
 مبارک بر سر زد باو از بلند بگریست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسید رسول
 سبب چه چیست فرمودند که از برای آن میگریم که در سینه جمعی کینه تو هست و ما من
 ظاهر نمیکند و منتظر اند که مراد میان نیند و کینهها چو ذرات آتش را اگر دا
 و هر یک از علمای انطبقة ضاله مضله این قسم احادیث و روایات در کتب خود ذکر کرده
 اند اگر عثمادی با حدیث و اقوال خود دارند پس چرا از خلفای ثلاثه تبر او دور
 نمیکند و دست بدامن محبت و دوستی قسیم با رحمت نمیزند و اگر بدروع مینویسند
 پس صحت و اعتباری با قوال و افعال ایشان نباشد **طعن بر دهم** آنکه بموجب وصیت
 پیده الشافطه زهرا علیها السلام آن سه منافق بی توفیق نماز کردن بر آن معصوم
 نیافشد و خبر از مرقد مطهر المظلومه نداشتند و از زیارتش نیز محروم ماندند و این نبار ^{وضیعتی}

بود که آن محصوره مطلوبه بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نموده بود که از آن سه عالم
 ناخوش بود و در ارضی نبود که ایشان ششیع جنازه و نموده بر او نماز کنند چنانکه در
 مجلسی مراتب المنی آمده که اخطب از دم در کتاب خود ذکر کرده که حضرت فاطمه علیها السلام
 دنیا رحلت فرمود و در آن حال ابابکر خشمگین آرزو بود از جهت فدک و موجب وصیت
 فاطمه زهرا علیها السلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب حضرت سیده النساء
 دفن نموده و مرقد آنحضرت را یکسان نموده که احدی بر آن مطلع نگردد و روز دیگر ابوبکر
 عمر و اصحاب ایشان از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از حال حضرت سیده النساء
 سوال کردند مولای مومنان فرمودند که بموجب وصیت سیده النساء و را اینها
 دفن نموده پس عمر گفت مرقد آنحضرت اطلب کنند تا بر او نماز کنیم هر چند اصحاب آن
 لعائن بخص و بختس نموند از آن نشان نیافتند **عمر** پس لما قفت فاطمه الزهراء
 عن امرها بعلمها الهادی سبطها و قام حتی اتی بطن البقیع بها صلی علیها ثم ولد لها
 ولم یصل علیها منهم احد حاشا لها من صلوته ثم دارا یا حتی اذا أصبح القوم الغداة
 جعل البتول ولم یدروا بموتها یا قیوم الیه یا ایا سبطین فعلت بنت البتین فانا قد
 اجابهم کففت بالمصطفی فلو اعلیه غیضا و حقد احین اجفا یا **طعن** **شازدهم** که
 کبار چون با ذر و سلمان عمار و مقداد و بنی هاشم جمیعاً بر بیجکه ام از خلفای ثلاثه
 نکردند و سعد بن عباد و قیس بن سعد که از اکابر انصار بودند سر پیشت ایشان
 نیاروند و اگر پیشت ایشان بای بگرفتند و با شدند بموجب الضرورات ببحر المخطو
 خواهد بود و او ایست که سعد بن عباد و با جماع خاصه و عامه پیشت بای بگرفتند و در
 خلافت عمر روزی او را در بازار دید گفت پیشت کن ای سعد یا از مدینه بیرون رفت

پیرام زولایتی که تو در آن امیر باشی و از مدینه بجانب شام رفت و او را قبله بسیار بود
شام برهفته و روی سبر روی ششی از روی بدی میرفت بفرموده عمر تیری باورده
و او را کشتند و بر او ایاتی که عمر خالد و لید را از برای کشتن سعد بن عباد و شام فرستاد
و او در دل سب فرست یافته سعد را بقتل رسانید و بعضی آیات که ابا بکر دریم
امارت خود بمشورت عمر خالد و لید را بشام فرستاد سعد را بقتل رسانید ای ناصبی
و جانشینی رسول خدا چنین یاد کرد که مردی کنایه ای را از برای حجت بنا حق نمودن
او فرمایند و این نیز از مطاعن عثمان میوان شمر و یقین که اگر سعد بن عباد در زمان
حکومت عثمان میبود نیز بیعت او را رضی نمیشد **بیت** نجات اگر طلبی افتد ابجد کن
من افتد ی بعلی فقد نجح من نار **طعن هجدهم** که هر که ام از خلفای ثلاثه سی سال و چهل سال
عبادت و پرستش بت مشغول بودند و در پیش لات و عزی پشانی بر زمین مینهادند و
بر میان پنهان در گردن همدل کفر بر پشانی میسوزند و این معاذی شافعی در کتاب
مناقب از عبد الله مسعود روایت نموده که حضرت رسالت پناه که امر نبوت و ولایت
بر من و علی منتهی شد و هیچکدام از من و او سجده بت هیچوجه ننموده و همیشه خدا
بوده ایم پس از اینجست که عبادت بت و اصنام از من و علی صد و نیا قصه مراست
نبوت و رسالت و علی را سرادار امامت و وصایت و ایستاده ام و بت بر من مرتبه و مقام
بودی تعلق یافت و در کتاب فتوحات القدس در تفسیر آیه کریمه اِنِّیْ جَاعِلٌ عَلٰی النَّاسِ
اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذٰلِکَ اِنِّیْ قَالَ لَا یُنَالُ عَهْدِیْ الظَّالِمِیْنَ ایدیه که حضرت
الله تعالی حضرت ابراهیم از حق تعالی مسلت نمود که در زیت و فرزندان و از برای
حضرت ابراهیم تعالی فرمود که عهده چنان مکن امامت و خلافت میزسد بفرزندان تو که بت

پرست باشند و حمیدی از عبد الله بن مسعود روایت کند که سید کانیات در شان رسول
این آیه فرمود که انْتَهَتْ الدَّعْوَةُ إِلَى إِمَامٍ لَمْ يُسْجَدْ لَصْنِمِ قَطُّ
فَاتَّخَذَ فِي نَدِيًّا وَاتَّخَذَ عَلِيًّا وَصِيًّا یعنی دعوت و مسلتان برایم
علیه السلام که جهت ذریه کرده منتهی شده با ما می رسیده که هر که پیش پیغمبر
سجود کرده باشد پس نابین حضرت حق تعالی مرا پیغمبر مرسل خود گردانید و علی را
وصایت کرامت فرمود **و در کتاب منهج الفاضلین آمده که** ابا بکر در چهل و شش
سالگی و عمر در سی و پنج سالگی بشرف اسلام مشرف شدند و در تاریخ گزیده
کتاب اهل سنت و جماعت ذکر شده که ابا بکر در سی و هفت سالگی و عمر در سی و دو
سالگی و عثمان در سی و سه سالگی سلمان شدند ای ناصبی پدین هرگاه امامان
پیشوایان شما بعد از سی سالگی بشرف اسلام سپند و ترک عبادت پرستش سیصد
شصت بت نمایند چگونه قابلیت امامت و خلافت داشته باشند **نظم** انکابت
سجده کرد و خمر خورد و زود باخت **:** کردی مرد مومنی آن مرد بهتر یا علی **:**
خیر تر سی سعد یا شرمی بدار احسن **:** نیست بعد از مصطفی مولا ی الا علی **:**
طعن سجد هم آنکه پرورش و تربیت از شراب و گوشت خوک یافته بودند و غذای صبح
و شام چهل سالشان ازین دو جنس نفیس بود و مغزو استخوان ایشان از آن بود
بود **طعن بوز هم** آنکه مدت مدیدی که در مکه با عتقا و ناقص خود مسلمان شده بودند
بنفاق زندگانی میکردند و کفار را از خود راضی داشتند نه همراه حضرت رسول
بشعب رفتند و نه با جعفر و دیگر یاران کجاست و نه در ازاری که اهل اسلام از کفار
میکشیدند یکبار شریک شدند یا رفع ازاری و یابانی از اهل اسلام کردند بلکه باطن

شراکت میکردند و همان نفاق جبلی و طبیعی ایشان شده بود و در مدینه هم ترک آن
کرد چنانکه انشاء الله تعالی بعضی از آن ذکر خواهد شد **طعن سیم** در کتابک مع الانوار
ذکر شده که حق سبحانه و تعالی محبت و دوستی اهل بیت نبوت و رسالت ابریر مکلف و واجب
کرد اینده است بلیل قوله تعالی قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ
بَيْنَ الْقَرُوبِ و ایشان خلاف فرموده خدای تعالی نموده عداوت اهل بیت رسول
بدل عقید پشند و بزبان ظاهر کردند و باید آزار اهل بیت رسالت و نبوت هر یک
از آن سه ملعون بغایت الغایت کشیدند **طعن سیم و یکم** در آن کتاب ذکر شده که آن
سه پیدین با آنکه علم داشتند که حضرت امیر المومنین علیه السلام بعلم و فضل و جمیع
کمال و حل مشکلات سرآمد بود و بر همه مردمان من جمیع الجهات فایق ایشان تابع
نشدند و بر آنحضرت تقدم حبشه **طعن سیم** و دیگر نیز در آن کتاب است که حکم فرمود
الهی چنان بود که بی اذن صاحب خانه نجانه و می نروند که لا تَدْخُلُوا بُيُوتًا
غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْأَلُوا أَهْلَ الْبُيُوتِ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
علیهم السلام داخل خانه ایشان شدند چنانکه بعضی از آن ذکر شده و برخی نیز ذکر
خواهد شد و حرمت خانه داده حضرت رسول املا خطه و رعایت نکردند و خدا
و اهل بیت را از خود خشنماک ساختند بداحال ایشان روز قیامت و بَلْ لَمِنْ
شُفَعَاؤُهُ حُضْمًا وَهُوَ **طعن سیم** **طعن سیم** آنکه طاهر الوالدت نبودند و آن
زنا و سفاح بهم رسیده بودند و اکثر علمای ایشان بر این معنی قایلند چنانچه در باب
انساب ایشان فرموده کلک بیان شده و هر که در سوابق انساب ایشان شک دارد
البته در نسب او خطایی واقع شده از حلال زادگی بی بهره و بی نصیب است ^{بندار}

راضی فرموده **باعی** که بود حب آل حیدرتی، ساقی آب حوض کوثری را
 که نباشی محبت شیر خدا، من چکویم کناه مادر تی **طعن بیست و چهارم** که مسجد
 نه بطریق سنت پیغمبر بنا میکردند و محراب داخل مسجد میکردند و لهذا حضرت
 امیرالمومنین علیه السلام زمان خلافت ظاهری چون آن نوع محرابی میدید
 میفرمود که آنرا میکند **طعن بیست و پنجم** که حکم الهی آن بود که مسلمانان
 با اهل شرک و نفاق دوستی نکنند یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا
 عَدُوِّی وَعَدُوَّكُمْ اَوْلِیَاءَ و آن سه منافق با اهل شرک و نفاق
 دوستی کردند و موصلت میبشد و هر چند در آن بابایت سبحانی و حج و
 نازل شد ممتنع نشد **طعن بیست و ششم** که نماز میت بفرموده حضرت رسول پنج تکبیر
 که ریاست **طعن بیست و هفتم** که نماز میت بفرموده حضرت رسول پنج تکبیر
 آن سه ملعون بمشورت هم چهار تکبیر قرار دادند و در آن قنات سوره فاتحه
 نیست ایشان بجای شهادتین فاتحه و صلوات مقرر نمودند و ابو بلال عسکری که از
 علمای اهل سنت در کتاب ایل آورده که اول کسی که مردم را در نماز میت چهار تکبیر
 امر نمود و امامه سنت سید المرسلین کرد و عمر بن خطاب **طعن بیست و هشتم** که
 بحکم الهی کافر بحسن العین است آن سه مرد و داهل ذمه و کفر پایا میدانند فعلیهم
 لعنة الله و الملائکه و الناس الی یوم القيمة بلا حد و لا قیاس **طعن بیست و نهم** که
 لشکله الف اما تری الفیل بالف الفیل **طعن بیست و دهم** که از مطاعن ایشان
 خبر پیش اساست خدیجه سابقا در باب کفر ایشان سمت گذارش باقیه **طعن بیست و یازدهم**
 که حضرت رسول ایشان را بجلب و اخذ صدقات و زکوة نفرستاد و اینقدر اعماد و را

بنود که باین خدمت مأیوس شوند **طعن سی ام** که هرگز امیر سریره لشکری نشدند و قاتل
 سروری جمعی نبودند **طعن سی و یکم** که حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمر و عاص ^{ایشان} برای
 امیر گردانیدند تا آنکه مردمان بدانند که ایشان داخل رعیت اند نه قابل خلافت و امامت
 و سرکردگی و خدمتی بآن سه مدبر رجوع نشد **طعن سی و دوم** که از سلاح و میراث
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی نزد آن سه ملعون نبود و هر چند بطایف ^{احیل}
 خواستند که از سلاح میراث رسول خدا چیزی بدست آرند ممکن و مقدورشان
 نشد و بفرموده خدای تعالی میراث حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بزوج
 رسید **طعن سی و سیم** که برایشان اتفاق نبود و بعضی اعتقاد اسلام برایشان
 داشتند و بعضی نداشتند و ایمان شان متفق علیه امت نبود **طعن سی و چهارم** که
 آن سه منافق هیچگونه قربانی و نزدیکی بسید کاینات نداشتند بجز الله و المنة ^{طعن}
سی و پنجم که باتفاق مخالف و موافق نمازی نشدند صحیح نیست چون سلام دادند نماز
 تمام میشد و بمشورت هم این عبارت ساختند **السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ**
وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ اشهد
 أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاشْهَد أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ^{و بدان}
 نماز را بی شهادتین میگردیده باشند **طعن سی و ششم** که آن سه مدبر در
 بعد از آنکه میناسنت نهادند تا لفظی که از نماز نباشد داخل کرده باشند
 غرض از اینها همه این بود که هر خللی که در شرعیت تواند کرد بکنند آنچه توایستد
 در آن تقصیری نرفت **نظم** هر که او را مقتدای بعد از نبی نبود علی در ره دین
 بدان شاهش نباشد افتد رزل و جابل با حق و باطل شقی و مدبر است ^{و مضل} مشرک و ضال

و مرتد و دزد و دغا که هزار سال بی حب علی طاعت کنی ^{است} تا آخر ایل و در حین
طاعت **طعن سی و هشتم** آنکه اذان قاست که سنت موکد بود و بیست و سه سال پیغمبر
سر و زنجبار میگفت و میشنیدند و جبرئیل از جانب الله تعالی نذکران بآن مأمور ساخته
بود فصره کم کردند که حتی علی خیر العمل است و یک فصره بر آن افزودند که الصلوة خیر من
و تا خروج قایم آل محمد این بدعت از ایشان بایده کار ماند و ثواب آن بار و اح پلید ^{است}
عاید میگردد و حمیدی در جمع بین الصحیحین این حدیث را ذکر نموده که هر سه درین کلام
شریک بودند و ایشانرا ازین بدعت تشاب میداند **و** بعضی نسخ این بدعت را بجهنم
نسبت میدهند که در زمان خلافت او بهم رسید چنانکه از او سؤال کردند که چرا
بانی این بدعت شدی گفت از برای آنکه هرگاه مردم بدانند و بکوشش ایشان بر
که نماز بهترین اعمال است همه مشغول نماز میشوند و ترک جهل میکنند **طعن سی و هشتم**
آنکه بدعت مسح خفین نهادن و بزهارا بامتاباعان خود در ثواب وضو شریک ساختن
و بلعن ابدی گرفتار شدن **طعن سی و نهم** آنکه مریدان خود را امر کردند که در نماز
دست بر سینه گذارند و بجهت اجای سنت یهودان این بدعت در میان امت کار
گذاشتند و ارواح یهود را از خود شاد کردند و روح مطهر حضرت رسول
از خود آزرده نمودند **طعن چهلیم** آنکه سنت قنوت و رفع یدین که از سنتهای
موکد نماز بود بر طرف کردند و امت را ازین فیض محروم ساختند **طعن چهل و یکم**
آنکه بیکروز را با بکر در ایام خلافت خود گفت مرا غسل بیا و مسح کن و سر و گردن
خو شتر می آید عمر و عثمان گفتند که ما را همچنین نجابر میرسد و باین و ش و ضو ^{است}
ما را خوشتر و بیکروز است از آنچه خدا و پیغمبر او فرموده پس باتباع و پیروان خود ^{است}

و این
 کردند که بجای مسح پا بنشیند پا را و در عوض مسح پیشانی سر و گردن مسح نمایند
 بدعت از ایشان یادگار ماند و این افساری که ایشان میکردند افسار است که
 شیطان سر و گردن آن بی دینان کرده و سر آن در دست دارد که نهادن
 پیش از شیطان اخل جسم شوند **طعن چهل و دوم** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله فرموده که در نماز پنج شتر مباح است که اول آن را بر زمین بپایند بلکه اول
 بر زمین بپایند نهاد در رکوع و سجود و تحمیل نکنند و تمام کنند ذکر را و در رکوع و سجود
 نباشد مثل خر و من که منقار بر زمین نه و بردارد و در تشنه ماند سک بر سر
 نشیند بلکه بر سرین چپ نشیند و مثل بوزنیگان بر چپ است منکر بدو
 بدعتها را آن سه منافق بهم رسانیدند و الحال آن صفت و بنکیان بر دو می نشینند
 و امر کردند پیروان خود را که آفتاب غروب کرده نماز شام گزارند و افطار کنند
 و این افعال ناخوش و کردار زشت همه خلاف حکم خدا و گفته حضرت مصطفی است
طعن چهل و یکم در کتاب قبول الحق مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه
 وقت حلت از دار فنا بسرای بقا فرمود که طلب کنید دوست برادر را هر یک از
 عایشه و حفصه بدینال بدر خود فرستادند چون درآمدند حضرت پیغمبر سر بر بالین
 نهاد با ایشان سخن بگردد و یقین که اگر عثمان را هم در آن وقت دختری حاضر بود
 طلب مینمود و حضرت نیز با و باین نحو سنوگ مینمود پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 که نمینخواستند جز علی را و بروایتی آنکه عایشه گفت مراد علی است چون حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام حاضر شد حضرت رسول باز نشست و آنحضرت را با سینه خود ضم کرد و
 مدید با و را ز گفت و امکشتی خود را در امکشت او کرد پس بلال را بخواند و گفت ای

زره و منحرف من جانیه که در احد پوشیده ام علم و ذوالفقار که در لیلک الاسری
و تازیانه و عصا و خلعین مرا حاضر سازود و استر من که شهباء و دلست و دستر
که غضبا و قصورست و واسب من که جناب و خیر و مست و خرم من که بعضو رست ^{سپار}
و همه آنها را بحضرت امیرالمومنین علی علیه السلام داد و وصیت بر مصابرت ^ی از جنفا
فرمود و لب لب نهاد و از دنیا رحلت فرمود و انی یاصبی یقین بدان که اگر ابا بکر و عمر
در پیش سید بشر این زهد ای تعالی قریب منزلتی مینمود و قابلیت منند خلافت و مرتبه
امامت میداشتند در وقتی که حاضر شدند متوجه ایشان میشد و از متروکات خود ^{چیزی}
بایشان غایت میفرمود و اگر عثمان اینترش خدا و رسول مرتبه و منزلتی بودی حضرت
او را طلب مینمود و از متروکات خود او را چیزی میداد **طعن چهل چهارم** در کتاب
طرافین کتاب عیون الاخبار نقل شده که ابا بکر روزی بر منبر نشسته بود غوطه مشغول
بود که حدثنی از او صادر شد و چنانکه حاضران همه استماع آن نمودند و **پیر** در آن کتاب
نذکورست که روزی عمر بر منبر برآمد و پند و نصیحت مردمان مینمود و ناگاه با و سهمناکی
از او جدا شد گفتگوی خود را قطع کرد و گفت ایها الناس حال من در شد و شد من
انکه از روی یاد و سمع با وجود بطلان وضو موعظه خود را تمام کنم و یا انکه رضای خدا را
منظور داشته آنچه وقوع یافت بگویم اما رهنمای حق را اختیار کرده بداینده که
حدثنی از من صادر شده موجب بطلان طهارت من شد این کیفیت و از منبر برآمد و از
غیر این روز چنث مثل این فعلی در هیچ نقل و حدیث نیست مگر معاویه که در شام ^{جبین}
فعل شیعنی از او بر سر منبر سر زد و از منبر برآمد و بی وضو اراده امامت نمود
رحمته فریاد برآورد که ای اهل شام امام شما بر منبر حدث کرد و اکیال اراده ^{امامت}

دارد یقین که اگر از عثمان چنین فعل قبیح صد و ریم یافت برضای الله در امامت خلقت
 فی وضو نه اشت **طعن چهل و پنجم** و نیز در کتاب طایف آمده که بعد از غسل جنابت ^{نمودند}
 که وضوئی حبس سازند و اکتفا لغسل نماز جایز نیست و الحال در میان نا صبیان این
 بدعت شایعست مع هذا احمد حنبل در پسند خود آورده که سید رسول سر کعبه
 غسل جنابت وضو نمیکرد و نیز در صحیح سجستانی و حلیه ابی نعیم از آنحضرت ^{بروینست}
 که هر که وضو بعد از غسل جنابت بسازد از اهل اسلام است من نیست **طعن چهل و ششم**
ششم و هم در آن کتاب گفته که جمع در میان نماز غریضه چون ظهر و عصر و
 و عشا حرام گردانیده اند و انفصال میان اینها قرار دادند با آنکه حمیدی و اش
 میگوید که پیغمبر کاینات نماز ظهر و عصر و نیز غریب و عشا را از پی یکدیگر ادا می نمود
طعن چهل و هفتم و در آن کتاب کتب است که سجده شکر را حرام گردانیده اند با آنکه
 در جمع بین الصحیحین دیگر کتب ایشان آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سجده شکر
 بجای می آورد **طعن چهل و هشتم** و در آن کتاب کتب است که منع نمودند که سجده در
 نماز بر خاک کنند با آنکه در صحیح مسلم آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سجده در
 حالت نماز بر خاک میکرد و نیز در کتاب صحاح اللغه که از تصانیف اهل سنت است
 که معنی سجده چنین فاک بالید نیست **طعن چهل و نهم** و نیز در آن کتاب آمده که استعمال
 در غسل میت بر طرف ساختند با آنکه در کتب ایشان گفته که در زمان رسول خدا
 امر شایع بود **طعن چهل و دهم** در آن کتاب گفته که منع نمودند که بر دچهره در میت پوشانند
 با آنکه در جمع بین الصحیحین دیگر کتب ایشان آمده که حضرت رسول را بر دچهره کفن کردند **طعن**
چهاردهم و نیز در کتاب طایف آمده که منع جرد تن نمودند که بامیت همراه نایند با آنکه در صحاح

ایشان ندگو رست که حضرت پیغمبر را آن نموده **طعن پنجم** و دوم در آن کتاب آمده که
فرمودند که در وقت شیع خبازه پیش پیش خبازه روند با آنکه حمید می صحاح ^{الصحیحین}
و در سند احمد حبل و تاریخ خطیب ندگو رست که حضرت رسول فرمودند که از عقب خبازه
و آنحضرت از عقب خبازه میرفت و آنچه درین باب گویند که آن هر سه ملعون ^{نه یک} آن
و با مشورت رضای یکدیگر کرده اند اگر چه اکثر این بدعتها در زمان خلافت ابابکر
شد اما بسعی عمر تشیت یافت و عثمان نیز آنها را رضی بود بلکه ترغیب می نمود در این ^{وقت}
ناقص ایشان پسر بود و اکثر این بدعتها را اهل سنت در کتب خود ذکر کرده اند
فضایل خافای خودیشمارند و آنچه بعد ازین ذکر میشود مطاعنی است که هر یک با
مخصوصند بر مرتبه قوم فلم این شکسته رقم میگرد و انشاء الله تعالی **بابی** ملعون
جهنمی ابابکر لعین میدان سک پیچا عمر را یقین عثمان پلید مایه عصیانست
این جمله زینب است مسین **باب ششم** در ذکر محلی از مطاعن عیس المنافقین
ابی بکر بن ابی قحافه علیه اللعنه **طعن اول** در کتاب فضول الحق آمده که ابو داود
در سنن خود و ترمذی در صحیح خود و مسلم و حمید می احمد حبل هر یک در کتب خود روا
نموده اند که چون بیماری حضرت رسول شد ادیافت و اندک غشی باقی شد
نموانست که از برای ادای نماز بیرون فرماید و بلال و بارکعت الصلوة الصلوة
عایشه گفت بگویند که ابابکر با قوم نماز کند بعضی از آن دانستند انرا عقیده است که
عایشه بفرموده حضرت رسول گفت که ابابکر با قوم نماز بر هر تقدیر چون حضرت
رسول او را از ابوبکر را بشینند دستی بر دوش فضل بن عباس افکند و بمسجد در
و از صف پایهای مبارک در زمین میکشید و نزد حباب آمده امامت قوم نمود و ابوبکر

مغزول ساخت و عجب حالتی که پیش نمانی و را هر چند بفرموده عایشه باشد و لیس حجت خلافت
او میسازند و غزل او را که در جمیع کتب خود ثبت نموده اند اعتبار نمایند و اگر پیش
نمانی قوم باعث خلافت عام میشد بایستی که ابولبابه که در غزای بدر و ام یکتوم که
در عام الفتح و ابوذر که در غزای احد بحکم حضرت پیغمبر خلیفه در مدینه بودند و پیشانی
قوم میکردند و آنحضرت ایشان مغزول نکرد و کسی اسکا را آن رسیدی بعد از ^{رحلت}
سیدنیات هر یک خلیفه و جانشین حضرت رسول بودی **باغی** بشو ز من این حدیث
ای نیک سیر که لعن عمر ترا و قمع ضرر لعنت بانی بکر و عثمان میکنی لعنت عمر
هزار لعنت **عمر** **دویم** رواست که چون ابو بکر بخلاف نشست و مردم باو
پیعت کردند الا بنی هاشم و دوازده کس از مهاجر و انصار که سر پیعت او نداشتند
نیاروند و باستصواب مشورت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنحضرت
مسیحی فدیه ابابکر را پند و نصیحت نمودند چنانچه قبل ازین ذکر شد ابابکر در منبر
فرود نشست و گفت اَقِيلُونِي لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ و عَلَيَّ فِينَكُمْ یعنی بختی که با
کرده اید در باب خلافت بر طرف ساخته اقاله و فسخ آن نمایند که من بهتر و شایسته
از شما نیستم و لیاقت این منصب را هم علی در میان شما هست و بعضی گویند که
آن ملعون ازین کلام نافرجام پسر جام تحریک و ترغیب مردم بوده بهلا
و استیصال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنانچه بعد ازین در باب ^{احوال}
خالد و لید ذکر خواهد شد امی ناصبی که راه چشم خود بمال و دیده بصیرت و پیش
بکشا و انصاف پیار که الکه از روی علم و عرفان سلونی گفته یا الکه از روی
جهل و طغیان اقلیدنی بر زبان عجز نیان آورده که ام یک قابلیت خلافت

و جانشینی پیغمبر خدا دارند و شاید مستدامت هدایت اند و عقل عقلا^{حکومت}
بجویند نماید که امامی که منصوب از جانب خدا و رسول باشد و مکرر بر سر منبر بایستد
معجزاتش بکشاید و کلام حق نظام سلو^ننی بیان فرماید تابع و فرمان داری
مادان بی ایمان که از روی عجز و انکار کلمه اقلونی گفته متبوع و فرمان فرما
باشد قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ و در کتاب توحید در تفسیر آیه مذکور
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد از الذین یلمون و الذین
لا یعلمون شتمان اند و مراد از اولو الالباب شیعیان اند **عریه** و ماسیان
بصیرت و آخر حایل لیس سوار **بای** عالم که بجای از همه اعلی باشد و در شرف کمال و علم
و ابر باشد و انا که بعلم و عقل بنیاد باشد و حاشا که بابل جهل همما باشد و دود
و دشمنی و شنا و پیکانه اتفاق دارند که آن قابل کلمه سلونی میفرموده که سلونی
قبل آن تفقدونی یعنی سوال کنید از من پیش از آنکه نیاید مرا و سلونی ما
دُونَ الْعَرْشِ سلونی عَنْ كِتَابِ اللَّهِ أَفَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَاعْلَمُ
حَيْثُ نَزَلَتْ بِحَضِيضِ حَبَلٍ أَوْ سَهْلٍ أَرْضٍ یعنی سوال کنید از من از
ماتحت عرش و سوال کنید از من از کتاب پس هیچ آیه نازل نشد مگر آنکه دانا
و عالم که چگونه نازل شد بحضیض کوه نزول کرد یا بر زمین هموار و سلونی
عَنْ طُرُقِ السَّمَاءِ فَأَنِّي أَعْرِفُ بِهَا مِنْ طُرُقِ الْأَرْضِ یعنی سوال
کنید از من از راههای آسمان پس بدیستی که من دانا ترم بر آنها از راههای
زمین **نظم** یقین بدان که سلونی به از اقلونیست برون گزروی خواه از^{الضات}

ولی بنص خدا باید و بنص رسول **نه** آنکسی که توایش نام میبری کبریا **حکایت**
کتاب فضول الحق از محمد موسی شیرازی که از علمای شافعیست و ایست که شیخ
فخرالدین عطاء بعد از روزی بر منبر گفت که خاتم خلفا علی ابن ابی طالب علیه السلام
گفت سلو فی ما تحت العرش و از علمای اسلام من هم میگویم سلو فی ما دونه
العرش یا گاه زنی گفت ای امام فقیه و پیشوای مسلمانان عیوای بزرگی کردی
بگو که عقد عمامه که در سرداری چندست و اعط گفت ای زن لعنت خدای بر تو
بر شوهر تو باد که حضرت پیغمبر فرموده است که هر زنی که از خانه بیرون شوهرش
آید تا بخانه رفتن خدای تعالی و ملائکه بر او لعنت میکنند و اگر باذن شوهرش
آمده است تا بخانه رفتن لعنت بر شوهرش میکنند زن گفت ای ناصح این دین
مدت چرا زمان بسیار در مجلس و عطف تو حاضرانده بطریق دیانت ایست که
چنین حدیثی دانی و پنهانی روی زمار منع کنی که دیگر از خانه بیرون نیایند دیگر
که ازواج حضرت رسول را چرا نکاح جایز نبود گفت زیرا که رسول صلی الله علیه
در حکم زندگاست زن گفت بیرون عایشه پر حضرت رسول بود یا بر حضرت
اگر کو بی بر حضرت بود کافر شدی اگر بر حضرت بود پس چه لازم می آید و اعط
مبهوت شده جواب داشت که بگوید پس زن گفت که من شوهری ندارم و کنیز
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مرا آزاد کرده حاضران مجلس **حسن**
مقال و لطافت کثرا را و عجب مانند و بر حضرت رسول و عمرت و صلوات **و شاد**
طعن **سیم** از مطاعن ابابکر در کتاب بصاعت الایمان آمده که سلمان فارسی بیعت
ابابکر خواندند راضی نشد و گفت یا من یا بر خدا و بفرموده حضرت مصطفی در رو

عذیر خم سعت حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام کردم اگر سعت یکست در ازو
واقع شده چون سلمان این گفت چنان برگردن سلمان دند که گردن سلمان
کج شد و ابا از سعت ننمود و میگفت من بنده علی ابن ابی طالب امیر حضرت
مولای من و من بطیع اویم حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام فرمود که بایع یا
سلمان فَإِنَّ الْأَرْضَ قَدْ قَرُبَ وَالْأَجْرَاءُ عِنْدَ اللَّهِ جَلِيلٌ پس
سلمان دست چپ خود را دراز کرد و گفت بدست راست خود در حیات حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیہ السلام سعت کرده ام بدست
با کسی دیگر غیر علی علیه السلام سعت ننکنم و اینست دست چپ من مبارک گردان
خدای تعالی بر شما حکومت شمارا و همچنان گردن سلمان از آن زدن کج بوده
حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام فرمودند که قسم میدهم شمارا بخدا و بر رسول که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرمودند که سلمان مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ
اعْظَبَ سَلْمَانَ فَقَدْ اغْضَبَنِي مِمَّ كَفَشَ بَعْدَ قِسْمِ كَيْفَ اِخْتِصِبَ است حضرت
امیر گفت که راضی شوی که سعت کند با شما بدست چپ ابو بکر راضی شده سلمان بدست
چپ باو سعت کرد انی یاصبی این چند طعنست بر خلیفه شما یکی آنکه مردم را بجز و اگر راه
خود در آورند دیگر برگردن سلمان زدن بخوبی که گردن او کج شود دیگر آنکه سلمان بدست
چپ باو سعت کردند بدست راست دیگر آنکه کسی را بر بخانند و دشمنی کنند که پیغمبر در حق
فرموده که هر که بخشم او را و پس از مرا بخشم او رده است **حکایت** در کتاب احتجاج
طبرسی و در کتاب تنقیات ذکر شده که چون کار خلافت برای بکر قرار گرفت هر چند حضرت
امیر المؤمنین علیہ السلام قناده کی و نزدیکی میکرد حضرت از او دوری و فرار مینمود و آن

سخت دشوار و شاق بود پس با بکر روزی شهاب خدمت حضرت امیرالمؤمنین ^{علیه السلام}
 آمده گفت که مرا بین امر خلافت میل و رغبتی نیست اکنون چرا تو از من چیزی ^{صمیمانه}
 میداری و با بکر اه و خشم بر من منیگری آنحضرت در جواب فرمود که هرگاه ترا میل
 و رغبتی باین امر نبود چرا مرا کتب این امر میدی و خلائق را همراه نمودی و تو میدانی که خلافت
 حق نیست و تو بغیر حق را پستی خود را خلیفه مسلمانان میدانی و بیعت و زنجیر
 صایای حضرت ایجاد و آورد ابو بکر بسیار بکرست و گفت راست گفتی یا ابابکر ^{صمیمانه}
 امروز مرا ملت ده مادرین باب فکری کنم آنحضرت گفت چنان کن ابو بکر ^{صمیمانه}
 مولای مؤمنان بخانه خود آمد و آنروز خلوتی ساخت و ناست کسی نزد خود و پستوی
 نداده و انشب حضرت رسول را در خواب دید نزدیک آنحضرت شد تا بر او سلام کند
 حضرت رسول وی را از او بگردانید سه بار سلام کرد و جواب نشیند بعد از آن
 بایر رسول الله هیچگاه و خدمتی بمن حوج کردی که بتقدیم نرسانیده باشم آنحضرت
 فرمودند که من چگونه جواب سلام تو بگویم و تو دشمنی کرده باشی با علی و خلافت و جانشین
 مرا از او غضب نموده باشی با داد ابو بکر برخواست و میگرددست تا نزدیک شاه ^{ولایت}
 منقبت آمده گفت دست پرون کن تا با تو بیعت کنم و جوابی که دیده بود عرض
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است پرون کرد و ابو بکر بیعت کرده از خلافت ^{است}
 نمود و گفت من مسجد رسول روم و آنچه در خواب دیده ام ببرد مان گویم و خود را از این
 کار پرون برقم با میری که تو سلام کنم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چنین کن
 پس از پیش آنحضرت برخواست بک کردیده عمر علیه الله در راه باورسید و گفت
 بوده است ترا ای جانشین رسول ابو بکر او را از آنحال خبر داد عمر گفت این از سحر بنی ^{ستم}

از کیت و آن شیطان متهمند و سوسه ابا بکر نمود باز کرد و ایند او را از رای
همان غم طبل خود محکم شد و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داخل مسجد شد
در آن مکان کسی را ندید و است که آن ملعون بار دیگر بیعت را شکسته است پس باز
حضرت رسول نموده بخانه خود باز گشت و حکیم فردوسی طوسی علیه الرحمه گفته **نظم**
درختی که تلخست و میسرشت : کرش بر نشانی بباغ بهشت : و از جوی خلدش نهنگام
بپایا بکین ریزی و شهذاب : سر انجام کو هر کار آورد : همان میوه تلخ با آورد
بغیر فروشان اگر بگذری : شود جانه تو همه غمبری : و گرنه روی بر داشت
از او خبر سپاهی نیابی **در طعن چهارم** متفق علیه فریقین است و در اکثر کتب **فین**
بیان آن شده که چون سوره بر اوست حضرت رسول ابو بکر را طلب نموده چند
آیه از آن سوره عظیمه را داد که در موسم حج از جانب آنحضرت بابل که رساند ابو بکر
آیات را گرفته روانه مکه معظمه شد و چون طی بعضی از آن مسافت نمود جبریل امین
نمود و گفت یا محمد برستی که خدای تعالی تو را سلام میرساند و میفرماید لَا يُؤْذِي
عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ هُنَّكَ يَعْنِي بَابِ که از جانب سوره بر اوست ابلف
مکه رساند احدی مگر آنکه تو خود مرکب و متحمل آن امر شوی یا مردی که از تو باشد پس حضرت
رسول فرمود عَلَيَّ مِنْي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ یعنی علی از منست و من از علی ام چنانچه
حکیم ثنایی گفته **نظم** مصطفی را که کردیزدانش : همراه جان مرتضی جانش :
هر دو یک قبله اند و خودشان : هر دو یک روح کالیشان : هر دو در یک صدف بودند
هر دو پیرایه شرف بودند : هر دو رنده چو اختر کردند : و در او چو موسی با بودند
و تمام سوره را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام داده امر فرمود که خود را بانی بکری

و آن چیده آیه برات از او پستماند و طریقه رسالت و سفارت بجای آورده آنرا با
خواند و حضرت رسول فرمود که ابو بکر خیر است اگر خواهد در رکاب تو باشد و الا باز کرده و حضرت
امیرالمومنین علیه السلام بموجب فرمان اجب از آن عقب ابو بکر روان گردید و آن
از ابابکر گرفته تمام سوره را در موسم حج بگفاری که رسانید و ابو بکر از همان محل باز گردید
و بروایتی آنکه در خدمت امیرالمومنین علیه السلام مکه رفت و ابابکر از آنجایی که در آنجا
شد و با مشرکان عهد نمود که اتفاق کرده بعد از حضرت پیغمبر گذارند که مولای مومنان
خلافت کند پس در خانه کعبه نشستند و عهد نامه بر این نوشتند و در هر وقت این عهد
مجدد میساختند تا آنکه حضرت سالت پناه رحلت فرمود و آن ملا عین بانی بکر
کرده خود را لایق سجین گردانیدند چنانچه در کتاب ملل و نحل مذکور است که ایشان
و کچین حضرت حاضر نشده متوجه امور دنیوی شدند و غیبت علی را فرصت و آسایش
مردم بیت میکردند و ابن بابویه علیه الرحمه در بعضی تصانیف خود آورده که از قد
لَا يُؤْذِي عَنْكَ ظَاهِرٌ يَشُوْهُ دَكَّ ابُو بَكْرٍ رَضِيَ عَنْهُ عَنْهُ بِمَا شَاءَ وَ هَرَاكَهُ تَابِعُ اَوْ تَخَوَّاهُ
بُود و بدلیل قوله تعالى مَنْ يَتَّبِعْ فَإِنَّهُ مَعِيَ هَرَاكَهُ تَابِعُ الْحَضْرَةِ نَبَا شَدَّ حُبُّهُ
اَوْ نَزَحُوا هُوَ بِدَلِيلِ قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ
اللّٰهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و هرگاه محبت آنها باشد بعضی او خواهد بود
حب خدا و رسول ایمان و بغض ایشان محض کفر و طغیانست و ازین کفر و نفاق آن شئی
ظاهر میشود و بهمین خبر درست شد که شاه ولایت از حضرت مصطفی است ای ناصبی
سید من و تعالی ابابکر را سزاوار آن ندانست که آیه چند باطل که رساند و از آن منع نمود
چگونه لایق مرتبه امامت خلافت و شایسته مسند امامت خواهد بود **بای** زان بودی من

معضوب خدا: بشنو تو حکایت اقلونی را: مرد دو خدا را یودی بنود: از بعد رسول
خلق را براسما: لعن الله عمر ثم ابابکر عمر ثم عثمان عمر لعن الله عمر **حکایت** در کتاب
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و ایست که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
ابوبکر را دیده این آیه را بر او خواند **لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**
أَمْوَانًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ پس گواهی میدهم که حضرت رسول
شهادت از دنیا رحلت نمود و بعد اقسام که بتو نمایم آنحضرت را پس چون مشاهده نمود
نمایی یقین بدانکه اوست و شیا طین بصورت و مثال او در نیامد پس حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام دست ابوبکر را گرفت آن ملعون مشاهده جمال حضرت پیغمبر نمود و حضرت
رسول فرمود که ای ابوبکر ایمان بجلی باز ده فرزند او پیار که ایشان مثل منند مگر
پیغمبری که مخصوص منست و توبه و بازگشت کن بخدای تعالی از آنچه در دست لست که این
مهم تویی نیست پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دست ابوبکر را گذاشت پشیدگان
از نظر آن ملعون غایب شد **طعن پنجم** از مطاعن ابوبکر قتل مالک بن نویره و قتل او و ابوبکر
فرزدان زمان ایشانست و در اکثر کتب فریقین ذکر آن شده بعبارة مختلفه و روایات
خلاصه کلام بیکه مالک بن نویره سر کرده قوم بنی حنیف و از شجاعان و زکاء و فصاحتی
بود و بنی حنیف طایفه از غربت یاری اند و در زمان حضرت رسول مسلمان شدند و بیکه ایشان جمله
محبان و دوستان بل بیت علیهم السلام بودند و مالک بن نویره شینه که ابوبکر را حلیفه
اند از آن پسندید و از قبیله خود متوجه مدینه طیبه گردید اتفاقاً روز جمعه بمدینه رسید چو
بمسجد درآمد دید که ابوبکر بر منبر حضرت رسول خطبه میخواند پس بآبی بکر گفت یا بنی امیة
خود زیاده زهد طاعت با بکر و در گوشه خانه بنشین طلب آتش گناه خود کن و چون ابوبکر

بسیار آيا شرم نمیداری از آنکه بجا و مکانی را مقام بسیاری که خدای تعالی و رسول^{است}
 برای یکدیگر میقرر ساخته اند **نیت** یکته بر جای نبرگان^{نیت} آن و بکنز اندک اسباب کی همه آمده
 یا مکر فراموش کردی سلام کردن و نیت نمودن خود را در روز غدیر بجای این ابی طالب^{است}
 بدین عبارت که **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ** و دست بدست آنحضرت نهاد
 پیعت نمودی ای مهاجر و انصار اگر حق ابر کز اصلی خود قرار ندیدید کار بر شما شاق^{سوار}
 خواهد شد بویگر چون آن سخنان بشنید بر آشفته مالک گفت خاموش شو که تو از آل^{سابقه}
 نیستی و در راه سلام مجاهده نمودی از صحابه و یمنشینان می حضرت رسول^{مالک} بودی پس
 گفت ترا از اینها چه نصیب بهره اما بدیگری افتخار کنی و همیشه آل تیمم که قوم تو بوده اند
 اوئی و از آل و تابعان دیگر اقوام بودند ابو بکر چون آن سخن درشت از مالک شنید^{ضرازا} عا
 گفت که کفایت کند و دور سازید این اعرابی بول کننده بر پاشنه پای خود را پس حاجی
 مالک آویختند و او را لکد کاری کرده از مسجد پیرون کردند و او را حال ایشا را تهدید
 می نمود و این ایات^{ماشانی} در رشته نظم کشیده **عریه** طهار رسول الله ما کان یسینا و با قوم
 و شان ابی بکر اذ مات بکر قام عمر و قاتله فتک و پیت اسه قاصه النظر و چون ابو بکر
 نماز فارغ شد و بمنزل خود رفت خالد و لید را که میان او و مالک بن نویره و زبان^{بلیست} جا
 کینه و کدورتی بود نزد خود طلبید بدو گفت که هر قدر مرد که میخواهی همراه گیر و مالک بن
 بهانه منع زکوة بقتل آورد و قوم او را اسیر ساز که میترسم که خللی در کارماندازد پس خالد
 سوار بر داشت و از مدینه پیرون رفت و چون بمیان قوم بنی حنیفه رسید و صرخته و درختان
 و از شجاعت مالک که دلیراندار بود بر رسید ظهاران نمود که من بجای دیگر میروم و امشب^{است}
 مهمانم لاجرم مالک و قوم او اکر ام نمودند و ضیافت کردند و چون نصف شد خالد بر جوا^{ست}

و همیشه بر داشتند بر بالین مالک آمد که بر فراش خود خوابیده بود و او را هاجا ^{بعد}
و مکر کشت و بعد از آن لشکر باین بخواند مسجود شدند اکثر مردان ان قوم کشتند
بعضی آمده که بکبر از رود و لیست نفر از مردان آن قوم بقتل رسانیدند و زمان ^{آن} فرزند
ایشان را اسیر ساختند و مالهای ایشان را بعینت گرفتند و در همان شب خالد و ولید ^{حلیه}
مالک ابفر اش خود آورده بوی نزدیکی نمود و اسیران غنیمت ابر داشتند نزدانی بکبر
آورد و چون این شجاعت را ابابکر از خالد مشاهده نمود گفت آن خالد سیفان
سیوف است و از آن روز خالد را مستمی ببقا ^{نمودند} **نقلت** که مالک بن نویره
در ایام جاهلیت دوست و صاحب عمر بن خطاب بود چون قصه کشتن مالک و آوردن
اسیران قوم او را بدین شهر رسید در آمد دید که خالد جای پوشیده که از ساوید
زره رنگ گرفته و سه تیر بر سر زده و در مسجد از روی خوشحالی و افتخار ^{بکشتن}
مالک و اسیر کردن قوم او میخوابد پس عمر با او گفت که ای دشمن خدا و رسول در مسجد
مذا متکبرانه و پست میخوابی و حال آنکه نخدی کردی بر مردی از مسلمانان او را بعد از
وزن او را بجرام مباشرت نموده آنگاه دست دراز کرده تیر بار از عمامه او پیرو
کشید و بشکست و او را از مسجد پیرون کرد و گفت و اسه اگر مرا قدرتی بهم رسد
بجوت مالک و او هم کشت پس خالد از مسجد کریان و نالان پیرون فته نزد ابوبکر رفت
آن ملعون عمر را طلب نموده او را الصنیح ^{نمود} که خالد را درین اقع ملامت مکن که
او همیشه راست و آنچه کرده با من کرده و مصلحت در آن بود لا جرم عمر دیگر در آن
باب چیزی نگفت و ابوبکر بر خالد حکم جاری نکرد و او را حد نزد وزن مالک را بخشید
و در بعضی روایات آمده که چون ابوبکر مال زکوة از مالک طلب نمود مالک نیام فرستاد

پنجم ما امر فرمود که زکوة بتوبه بپیم و نه ترا امر کرده که آنرا از ما طلب کنی پس
 طلب چیزی که خدا و رسول ترا بآن مأثور است چنانچه میکنی لاجرم ابوبکر نام ایشان
 اهل زده کرد و بآن بهانه خالد را بر سر ایشان فرستاد و مردان ایشانرا کشت
 زمان فرزندان ایشانرا اسیر نمود و کتاب صبا به کشته که حضرت سالت بنیاد
 مالک بن نویره را عامل صدقات قوم خود ساخته بود و چون خبر فوت حضرت
 رسول و خلافت ابوبکر را بر رسیدن صدقات ابر فقرای قوم خود قسمت نمود
 ابوبکر طلب زکوة نمود و او گفت بطریق که در حیات حضرت رسول فقرای قوم خود
 قسمت مینموده ام الحال نیز با طریق عمل میکنم و باعث قتل مالک این شد و چون
 او را کشت و زن او را متصرف شد و قوم او را اسیر کرد و برادر مالک نزد ابوبکر
 آمد و در آن باب ابوبکر سخن گفت اسیران را باورد کرد و الا زن مالک را که خاکدام
 متصرف شده بود و عمر در آن باب غلط بسیار بجالد و ابوبکر نمود فایده بر آن
 مترتب نشد و خالد آن زن را رد کرد و چون بوقت خلافت بعمر رسید خواست که
 خالد را بخون لک مقصاص نماید خالد از او گریخته پشاه ^{نزد} آنجا برود و تبار ^{بج}
 طبری مذکور است که چون بوقت حکومت بعمر رسید و پیرانند ^{روزی} در در خاطر بود تبار
 در مانع یکی از اهل مدینه اجتماع ایشان شده عمر روی بجالد نموده گفت که یا خالد تو ای
 که مالک بن نویره را بکشتی و با زن و بی ناکردی خالد گفت که میان من و او عداوت ^{قدیم}
 بود و او را جهت تشفیه نفس خویش کشتم اما از برای تشفیه نفس ابوبکر و توسعین
 عباده را نیز کشتم عمر از فکر کشتن او بیرون آمد و او را از سرش نمود و گفت یا خالد
 انت سیف الله و باین لقب در میان عرب مشهور گشت بروایتی که عمر چون خلیفه شد

سعد بن عبادہ در مدینه بود عمر روزی با و گفت با من بیعت کن یا از مدینه ^{بر}
رو سعد بشام رفت و چون عمر قصد قتل خالد نمود خالد گفت که از سر کشتن ^{من}
در که زتابشام رفته سعد بن عبادہ کہ بتو و خلیفہ اول بیعت نمودہ و قتل اورم
عمر از او راضی شد خالد بشام رفت و در شبی فرصت یافته سعد بن عبادہ ^{را قتل}
رسانید و خالد بعد از کشتن سعد این شعر را نشانو ^{عبادہ} **و عجبہ** لقد قتلک لکم سعد بن
لامرکان نیکم و بینہ ^{و بینہ} و قلت مالک بن نویرہ ^{و بینہ} و سبت امرانہ لامرکان پی
و در کتاب جمیع الجمع از دعبل بن علی انحرای روایتست کہ حضرت امام رضا
علیہ التحیۃ و الشاہدین روایت نمودہ کہ روزی جمعی از شیعیہ کہ از اہل
جابرین یزید جعفری بود بخدمت حضرت امام محمد باقر علیہ السلام آمدند و از آن ^{حضرت}
سؤال نمودند کہ آیا پدر تو علی مرتضی با مت اول و ثانی یعنی بابکر و عمر را
بود آنحضرت گفت اللهم لا کفتند پس چرا خولہ بنت جعفر حنیفہ را کہ از حبلہ
اسیران حکم ناصواب ایشان بود بکینیزی از ایشان گرفت حضرت امام محمد باقر
علیہ السلام گفت جواب این سؤال را از جابر انصاری باید پرسید کہ او در آن ^{زمان}
بودہ و معاینہ مشاہدہ الحال نمودہ است پس آنحضرت جابر را نزد خود ^{طلست}
و در آن باب وی سؤال نمود جابر گفت کہ من حاضر بودم کہ خولہ را با سایر اسیران
مسیحی رسول صلی اللہ علیہ و آلہ آوردند و چون نظر خولہ بر مرتقد منور معطر حضرت
رسالت افتاد بگریہ و فریاد درآمد و گفت السلام علیک یا رسول ^{اللہ}
اینجاست کہ امت تو اند ما را بطریق طوبی و دیلم اسیر کردند و هیچ کناہ و خطیای
خدا قرار بنویست تو و محبت اہل بیت تو از ما سر نزد بعد از آن با اصحاب پیغمبر ^{در}

حاضر بودند خطاب نمود که ای قوم چرا ما را اسپیر کرده اید و حال آنکه ما کلمه لا
 إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ میگوییم ابو بکر گفت آنکه از ادای زکوة
 امتناع نموده اید خوله گفت چنین نیست و اگر چنین باشد که مردان با از آن
 امتناع نموده باشند زمان مؤمنه را چه کنایست و هر که از اصحاب رسول ^{صلی الله علیه و آله}
 حاضر بود آن زمان بطریق تملیک و بندگی بر خود حلال ساخت الا حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام که خوله بنت جعفر را که مادر محمد بن حنیفه است بمقتضای کرامتی که او را
 بود بشکاح خود در آورد و چون حضار مجلس بخوله گفتند که یکی از اصحاب اختیار
 کن که شوهر تو باشد و متکفل احوال تو باشد خوله گفت که شوهر من کسی نمیتواند
 که از وقت ولادت من و آنچه در آنوقت بر زبان من جاری شده و بر سر من
 گذشته با حال خبر دهد و یاران گفتگوی او را حمل بر بدیان کرده هر کس جرئتی
 که در آن اثنا عالم رموز غیبی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سید الشهدا
 مؤمنان پیشوای متقیان فرمود ای حنیفه چون مادر ترا وضع حمل نزدیک رسید
 میگفت بار الهی وضع این مولود بر من آسان گردان اگر خواهی نگاه دار و اگر
 خواهی بپاکش کن و چون متولد شدی در ساعت زبان بادای کلمتین شهادتین
 گشود و مادر خود گفتی هلاک من چو ارضا دادی و حال آنکه غم پرستید و لدا دم
 و وصی رسول مرا بجای له نکاح خود در خواهد آورد و از او پسیدی مرا حاصل خواهد
 و مادرت چون این کلمات از تو شنید فرمود تا آن سخنان بر قطعه از رخسار تو
 و در آن زمین من کردند و در وقتی که ترا اسپیر کردند ترا بر آورد و بر بازوی
 بستی و بمباله عثمان و جمعی از حاضران آن قطعه را از بازوی خود گشوده بآستان نمود

بها نظر تقي که آنحضرت علیه السلام حکایت نموده بود مشاهده کردند و حضرت امیر ^{المومنین}
علیه السلام خوله را بخانه یکی از خویشان او فرستاد تا برادرش بدین حاضری حاضر شد برضا
و رغبت برادر او را بجای کحلج در آورد و مریدان و پیروان ابابکر این از مخرجات و ^{کلمات}
او می شمارند و در روز قیامت هر کس بخیرایی که در خود خواهد رسید این خیر اخیراً
و ان شراً فشرّاً عرض از قتل مالک و قوم او و اسیر کردن زنان و اولاد ^{مومنین}
ایشان سبب منع زکوة بنود بلکه بواسطه میل و محبت آن قبيله بجانب حضرت امیر ^{المومنین}
علیه السلام بود که مبادا انصار و انخوان آنحضرت بسیار شوند و بدان وقت
گیرند و خلافت از دست ایشان برود و اگرشان جماعتی که در زمان خلافت خلفای
نکاح شتمت روت برایشان نهادند و در مقام سلامت قدم بودند اما اظهار
استحقاق خلافت اهل بیت رسالت و انکار خلافت ابوبکر و عمر و عثمان بنمودند
رباعی میکن بیقین لعن سه سک از دل و جان از بعد ابابکر و عمر و عثمان ^{بنمودند}
لما نه را چه نسبت لعینست این یک اخوان سه را باطل دارن **طعن ششم** که
وظیفه که صحابه از برای ابابکر تعیین کرده بودند بر آن راضی نشده بر سر منبر رفتند
اشانی خطبه سکایت کرده بر مردم شایع زد که من مزدور شما یم اجر تم تمام بدید
تا بر آنچه تعیین کرده بودند چیزی نیاده کرد و در کتاب بضایع الایمان ذکر شده که
چون ابابکر بارت نشست هر روزه متقال نقره و کوفتندی از بیت المال سکیر
و در کتاب نهرة الایمان آمده که شش هزار درهم بجهت عایشه و شش هزار درهم
برای حفصه تعیین کرد و پس چون خلافت عثمان رسید گفت بخدا که من بکنم شما ^{انجام}
پیران شما بحق فاطمه زهرا کردند و وظیفه هر دو را قطع نموده و ازین سبب بود که مکر

می گفت اَقْتُلُوا الْعَثَلَةَ وَاَقْتُلُوا آخَرَاءَ الْمَصَاحِفِ یعنی بکشید پیر کفار را و بکشید
 سوزنده قرآن را و قتل اسم شخصی طویل اللحیه بود که عثمان با و از روی صورت و حکایت
 مشابهتی داشت و تخریک قول عایشه عثمان کشته شد پس ابو بکر ملعون باین بار
 ذات و اسارت صفات چگونه لایق خلافت و امامت باشد مولانا حسن کاشانی فرماید
 هر کوه مرصعی را باز پس داشت بدین خبر مرد و درود دعا ^{نیست} کسی کو بعضی حیدر ^{داشت}
 در دل نصیبش غیر نفست و بوریاست همیشه لعن بر ایشان بگویم که در دم
 ازین بهتر دعا نیست ز آب خاک پاک آمد وجودم بنا پاکان از آن میل و هوا ^{نیست}
 کفارم پر ز دریا می بین است از آن میل لبوی کهر با نیست خدا پیرا را از آن ^{نیست}
 که او را علی در دین امام و پیشواییست امام حق کسی داند علی را کش اندر
 ما در خطا نیست ^{طعن} ^{مضمون} که مخالف و موالف درین اتفاق دارند که روزی حضرت
 رسول با مهاجر و انصار در مسجد بنماز ظهر مشغول بودند شخصی بصورت درو
 و فقیری بیات مسکینان کرد صفهای نماز برانده سوال میکرد و میگشت چون
 هیچکس مرهم احسانی بر جراحت خویشش ننهاد روی عابجان بدینده بی ^{منت}
 کرد و گفت الهی تو واقفی که از مسجد پیغمبر تو محروم پروم بیروم چون در نیوت
 بر ابر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پیوسته حضرت در رکوع بود و عبارت ^{درویش}
 دلش بکوش حضرت رسید گشت مبارک را بطرف او حرکت داده درویش را
 معلوم شد که غرض او چیست انگشتی از انگشت حضرت بر آورده شکر الهی بجا
 آورد و جبرئیل امین در نیحال از نزد رب العالمین قول کرده این آیه را در شان حضرت
 امیر المؤمنین نبرد خیر المرسلین آورد ان و لیکم الله و رسوله و الدین

أَمْوَالُ الَّذِينَ يُصِمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْإِيمَانِ

یعنی حاکم شما و اولی تصرف در امور شما نیست مگر خدا و رسول خدا و انسانی
که ایمان آورده اند و نماز را بجای آرند و در آثانی نماز و حالت رکوع زکوة را ^{مبسوط}

میدههند و کتاب منهج الفاضلین ذکر شده که چون جبرئیل علیه السلام این آیه را

محضر رسول خواند محضر متوجه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شد و گفت

مبارکباد ترا ای علی بدرجه در بهشت که نزدیکیست بدرجه من ابراهیم خلیل ^ص چون

حضرت پییدگانیا علی و آل افضل الصلوات و التحیات این حدیث سماع

نمودند هر کس از ایشان که انکسرتی داشت بآن سایل دادند تا بمرتب که چهار صد

انکسرتی در آن مجلس بود و آن سایل شاد شد آنهمه از برکت همت مولای

مؤمنان یافت و حسان بن ثابت در آن روز در مدح مولای مؤمنان این مضمون را

در رشته نظم کشیده ^{عریه} فانت الاهی اعطیت اذکنت را کما : فذک انت لفس

یا خیر الراکع : فانزل فیک سه خیر و لایه : و پنهانی محکات الشرایع : و امام غزالی

که در میان اکابر اهل سنت تحفه الاسلام شهرت دارد در کتابی که سر العالمین نام ^{کرده}

ذکر نموده است که انکسرتین حضرت سلیمان علی نبیا و علیه السلام بود که بدست جمعی

از جنیان افتاده که تقریبی در خدمت آنحضرت داشتند و آنرا برسم تحفه و هدیه بخدمت

رسول لصر الزمان علیه و آل صلوات الله الملك المنان و روند و آنحضرت از ابناء

اولیا و سرور او صبا عنایت و شفقت نمودند و در وقت نماز ظهر بفرموده حضرت

رب العالمین غر شانه جبرئیل امین بمسجد پیید المرسلین در آمده سوال نمود و چون

از هیچکس بهره نیافت شاه ولایت پناه او را بان عطیه خوشوقت کرد و ایند سایل ^{جبرئیل}

و خاتم الکشتی حضرت سلیمان بود و در کتاب فتوحات القدس از امالی شیخ شهید نقل
 شده که آن الکشتی وزن حلقه آن چهار مثقال بود از نقره و وزن یکین آن پنج مثقال
 بود و یکین آن از یاقوت سرخ بود و قیمت آن خراج مملکت شام بود که سیصد شتر نقره
 و چهار شتر طلا باشد و آن از طوق بن صران بود که حضرت امیر المومنین علیه السلام
 او را گشت و الکشتی از الکشت پیرون کرد و بخدمت حضرت رسول آورد و آنحضرت
 با امیر المومنین علیه السلام داد ناصر خسرو فرماید **پت** آنچه علی داد در رکوع فزونیست
 ز آنچه همه عمر داد خاتم طایفه و در بعضی تفاسیر آمده که چون این آیه در شان آنحضرت
 نمود ابا بکر را بخاطر رسید که نوعی نماید که با آنحضرت درین آیه شریک باشد یکی از منافقان
 گفت که در وقتی که من مسجد در میان جمعی از صحابه در نماز باشم در حالت رکوع پیاد از من
 سوال کن یا من الکشتی خود را بتو دهم و با علی درین آیه سهیم و شریک باشم آن منافق
 بکفنه آن پدین عمل نموده در آنحال آمده از او سوال نمود ابا بکر سپید بر آن مرد
 لعین بر چرخه سعی و جهد نمود که الکشتی از الکشت پیرون نماید هیچ نخویر نشد و بمقدار
 سعی و تلاش نمود که نماز خود را باطل و عاقل ساخت و حصا ر همه ادراک نمودند که
 او باطل شد و مطلب او چه بود **طعن هشتم** آنکه شکست لشکر اسلام خبک حنین از ره کذر
 عین و از شومت چشم ابا بکر بود و بین الفریضین مشهورست شکستی که در روز حنین
 اسلام سید از ره کذر عین و از شومت چشم بد بود لیکن عمقا و مایه و بعضی از اهل سنت
 نسبت بدیکری میدهند چه لشکر پیغمبر بعضی ده هزار مرد و بعضی دوازده یا شانزده
 گفته اند چون ابا بکر آن لشکر را بان عدت و شوکت دید گفت لَنْ تَغْلِبَ الْيَوْمَ قَلَّةٌ
 یعنی ما امروز از جهت کمی لشکر دشمن و بسیاری لشکر خود مغلوب خواهیم شد و چون این خبر رسید

بشر رسیده پسندید و از نجو است عین و شوق چشم ابابکر خیابان چشم زخمی لشکر
اسلام سید که ایشان تنگنای پیسند و بدفعات میکشد و عسکر دشمن با آنکه
چهار هزار کس بودند سر راه برایشان گرفته جمعی خیابان نجوی متفرق ساختند که حضرت
رسول بغیر از نه کس ماند چنانکه حق تعالی فرموده و یَوْمَ حُنَيْنٍ اِذِ اجْبَنَکُمْ کَثْرَتُکُمْ
فَلَنْ تَغْرُبَ عَنْکُمْ فِئَتُکُمْ شِیْئًا وَضَاقَتْ عَلَیْکُمُ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ
ثُمَّ وَلَیْتُمْ مُدْبِرِیْنِ یعنی در حنین که آن وادیست میان مکه و طائف حضرت
رسول در آنجا بالشکر موازن و تعطیف مقابل فرمود و بجای و شمار بسیاری
شما پس دفع مکر و از شما کثرت شما چیزی را از صولت دشمن شک شد بر شما زمین
وادی پاکشادی و فراخی که داشت پس پشت بدشمن گردید و برگشتید از حرب جانی
که بر میت کنندگان بودید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بای ثبات افشرد و
نمود و لهذا یکی از فضیله کشته گان ابوبکر الذی غانم و علی علیه السلام
آغانم یعنی بود ابوبکر آنکسی که چشم رسانید لشکر اسلام که همه اگر بجبهه پشت
و بود علی علیه السلام آن صفدری که بعد از شکست لشکر اعانت و یاری نمود
تا فتح پیسر شد و ابن ابی حدید معتزلی نیز اعتقادش آنست که عاین ابوبکر بوده در
قصیده اشاره بآن نموده گفته است **عریه** و اعجاب ان نامن الهوم کثرة فلن
شیئا ثم سرول بدرا و ضاقت علیه الارض من بعد رجها والنص حکم لایدر
بالمرای یعنی عجب آورد یک آدمی را ازین جماعت بسیاری لشکر خودش و دفع مکر و
کثرت چیزی از غلبه دشمن پس گریخت و رفت بهروله در حالتی که پشت داده بود و هر
سراکشانشان پایزمین ساینده و بتندی فتن است و شک شد بر زمین با وجود فراخی

و بر روی خاک میخلطید حضرت مقدس نبوی آب مبارک خود را بر زخم مار کزیده آن
نایاک نکند و حج و الم او تسکین یافت و آنحضرت با او گفت که هرگاه بناحق پانی نامبارک
خود را بجایی که از تو نباشد کداری این درد عود خواهد کرد و در ایام خلافت باقی^{بص}
خود آن متخلّب و پسیاه هرگاه پای بر منبر میگذاشت آن درد و الم عود می نمود
عطا را اشاره بآن نموده **نظم** پس کن محبت غار که عارست نزد عقل آن جز
بقراری آن شیخ معمرم باشد امام الکه بفرمانش بوده مارش من آن امام مار کزید
کجا برم **حکایت** در کتاب فضول الحق مذکور است که در کوفه روزی جمیع کثیر از شیعه
نستی مجمعی ساخته بودند و ابو جعفر محمد موسی الطاریق که از علمای شیعه است و ابن ابی خدیجه
که از دانشمندان اهل سنت در آن مجلس حاضر بودند این ابی خذره گفت که ابو بکر کجای
حضرت افضل است از علی و شیعه را دفع آن ممکن نیست **اول** الکه با حضرت پیغمبر در یکجا
دفن است **دویم** ثانی اثین است **سوم** الکه نماز با مردم او کرد در وقت وفات رسول
چهارم الکه صدیق است پس ابو جعفر موسی الطاریق گفت که من ثابت میبارم که علی افضل^{حضرت}
از او و از جمیع اصحاب این چهار صفت که ذکر کردی شائب صاحب تو ابو بکر است و اطاعت
علی بر تو لازم می آید و نص رسول و بدلائل عقلی و این جماعت منبر میانه ما باشند
موسى الطاریق گفت ای ابی خذره پیغمبر را در خانه خود شرف من کردند و خدای تعالی^{خلایق}
منع نموده از دخول خانه آنحضرت مگر باذن آنحضرت و باعث ناقص شما که از امیر
دانید یا صدقه با الکه خود میگوید پیغمبر را میراث نمیشد اگر میراث گیری بجایست و^{حفظه}
نیم رزق نرسم و اگر صدقه گیری کافه مردم شریک بودندی باقی ورثه رخصت دادند
و نه جمیع مردم پس دخول خانه حضرت رسول در حیات و حیات بی اذن او معصیت است

او معلوم شد شماست که حضرت رسول امر بسد ابواب همه نمود از مسجد بامر خدای تعالی بخیر
 خانه علی که مفتوح بود پس مومن الطاق گفت ای ابو حذره ربع دین تو رفت ^{منقض} و این
 صاحب نیست بلکه شائب و معایب است و اگر گفتی که ثانی آتین اذ هما فی الخار
 در اکثر کتب شما مثبت است که در الشب حضرت امیر المؤمنین فراتش حضرت خاتم النبیین
 خوابیده و حضرت رسول ابابکر را همراهی بخار برد اما که نمبادا کفار را از آن خبر دهد در
 طعنی که قبل ازین حکایت ذکر شده بیان آن مفصلاً اند پس حضار کفشی چنین بودند پس
 مومن الطاق گفت ای ابی حذره نصف دین تو رفت و اگر گفتی ابوبکر صدیق امت است
 ابابکر نمی گفت بر سر منبر که اقاله بیعت من نماید که میستم من بهتر از شما اگر صدیق ^{میبود} امت
 اول دعوی خلافت نمیکرد و آخر نمیکفت لیستم من بهتر از شما و نفی خیریت از خود
 نمیکرد و یقین کسی که صدیق امت باشد بهترین امت خواهد بود و نفی خیریت و بهترین
 ننماید و علمای فریقین متفق اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر سر منبر میگفت انا
 الصِّدِّیقُ الْاَکْبَرُ حاضران جمیع کفشد راست گفتی پس مومن الطاق گفت ای ابی ^{حذره}
 ربع دین تو رفت و اگر گفتی بامردم در حین مرض و بیماری حضرت رسول نماز کرد ^{و این}
 فضیلت صاحب تمام شد بلکه منقص او نزد بیکر است که اگر بامر حضرت رسول بودی ^{او را}
 غزل نمودی از آن نماز که امر بان کرده بودی حال آنکه نبی اذن حضرت رسول بود چون
 واقف شد وجود و صعوبت بیماری بیرون آمد و او را دور کرد تا بعد از فوت آنحضرت ^{طلب}
 خلافت و امامت بکنند و مردم نیز بدانند که او قابل این امر نیست و اگر امر نموده بودند که بامردم
 نماز کند در آن سوره بر اوست و غزل آن فرمان خدای تعالی بود و این دلیل و ^{صحت} آنست که
 ابوبکر استحقاق خلافت نداشته باشد و قوم همه لصدیقین بودند بعد از آن گفت ^{یا ابابکر}

دین تو تمام رفت اما دلیل قرآن آنکه خدا بی میفرماید یا ایها الذین آمنوا
کو بوا مع الصادقین بدرستی که علی علیه السلام موصوفت باین منقبت
چنانکه حضرت غرر جل جلاله میفرماید که والصابرین فی الباس والضر
وحین الباس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المنفون
واجماع امت که امیر المؤمنین علیه السلام اولیست باین امر از غیر خود زیرا که
سرگزدار از سر که جنگ نمود و چنانکه ابوبکر و عمر و عثمان و سایر منافقان
نمودند و اکثر علمای شما اعتراف بضرار ایشان دارند و در کتب خود ذکر
نموده اند و حضرت رسول فرمود که ای تارک فیکم الثقلین ان
تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و غیرتی و امثال
این بسیارست اما دلیل عقل آنکه مردم باید که اطاعت عالم کنند و اجماع امت
که علی اعلم مردم است هیچیک از علمای فریقین انکار این نموانند و پس
ابن حذره نقل کرده از مجلس برخواست **طعن دهم** آنکه محمد بن جریر طبری شافعی
تاریخ خود نقل کرده که چون ابوبکر از رفتن حضرت رسول بجانب غار مطلع شد
بسرعت تمام راهی شد که خود را بخدمت حضرت رسول الله برساند چون شب تاریکی بود
اندر و رجمان کرد که یکی از کفار است خواست که شد تر راه رود بند غلینش را شد
و انگشت بزرگ پای مبارکش بر پیکمی آمد به شکافت و خون بسیار رفت و چون
بخدمت آنحضرت رسید از خوف آنکه مباد از رفتن بجای کفار را مطلع سازد
اوراضی شده یکی از اکابر کشته اول دیر سفیک دمر رسول الله بعد
الهجرة بحینایه ابی بکر اول خونی که ریخته شد از رسول خدا بعد از هجرت

بسبب خبایت ابی بکر بود **طعن از دوم** آنکه معنی آبا را در قول خدا ای تقی که و
 فَاكِهَةً وَأَبَا أَبَا بکر و عمرند است نه چنانکه گفته اند **أَمَّا الْفَاكِهَةُ فَتَعْرِفُهَا**
وَأَمَّا یعنی فاکه را میدنیم که چه چیز است و آبا را میدنیم و چون اینچنین
 بمولای مومنان سپید فرمود که آبا چه اکاه حیوانست چنانکه بعد از وفا کند و آبا
 کلام مجید واقع شده **مَتَاعًا لَّكُمْ وَلَا تَعَا مِکُمْ** پس هرگاه کسی دعوی خلافت کند
 و حوز را جانشین بنمیزد باید که جمیع مشکلات مردمان نزد او حل شود نه آنکه مثل خود
 درو حل نمانده معنی آبا را نداند و بر صاحب موش و پیش پوشید نیست که هر که اندو
 عقل و نقل نظر کند بر او ظاهر و روشن میشود که آبا بکر ملعون هیچ قسم فضل و
 دانشی نبوده و اکثر احادیثی که اهل سنت در فضیلت خلفای ثلاثه در کتب خود ذکر
 کرده اند موضوع نیست یا آنکه احادیثی بوده است که حضرت رسول در شان زوج
 فرموده اند پیروان متابعان ایشان تغیر و تبدیل داده جهت جذب قلوب **خلافت**
 بجانب آن ملعون و رسوخ خلافت ایشان در لها در باره آبا بکر و عمر و عثمان ذکر
 نموده اند محلی از آن بعد ازین ذکر خواهد شد **نظم** از پیمبر سوال کرد یکی که بگو
 نزد کیست علم کتاب در جواب از ره صوابش گفت نیست آن جز علی بن ابی طالب
طعن از سوم از حسن بصری که در محبت ابوبکر غالی بود روایت است که ابوبکر بر منبر
 میگفت که فرمانبرداری شما را بجهت فرمانبری سنت خدا را پس اگر گناه و معصیتی
 کنم و اطاعت حق تعالی نکنم شما نیز اطاعت من مکنید و اگر دیدید که براه **سنت** ام
 تابع من شوید اگر از راه راست میگردم و براه کج افتم از من کنار ده کنید اثبات
 جواز عصیان بخود کرده و رعیت را در حال معصیت از پیروی خود منع نمود پس بجان او

بعضی اوقات واجب الاتباعست و در بعضی اوقات نه و چون تجویز خطا و معصیت
 کرد ممکن که هر چه کند و گوید جمله خطا و معصیت باشد پس چگونه رعیت اعتقاد
 و چون واثق باشند بر متابعت افعال و اقوال او بلی هر کس خود را بهتر بشناسد
 و طعنی که بعد ازین ذکر میشود موافق اینست باندک تفاوتی اما چون این مرد و
 از طریق مخالفین است جهت حجت بزرگ هر دو این اوراق امرین ساختند
 افزای دل شیعیان غلامان خاص با خلاص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد
 و منافقان و ناصبیان از غصه و درد میزند یا آنکه چون بر احوالات میگرد
 مرضیه مقتدایان خود مطلع شوند از طریق ضلالت بصراط مستقیم عدول نمایند
طعن پیردهم متفق علیه فریقین است که ابو بکر بر منیر مکلفه که مراشیط است
 که میفرماید مرا اگر در کار درست و راه راست و مرا اعانت کند و اگر بر
 غلط و کج روم مرا بر آه است و برید و ظاهرا شیطان او شیطان نیست که
 ابلیس الشاکر دی خود در شیطنیت قبول نداشته و در میدان تبلیغ
 مسابقت ازور بوده و او را فریب داده و شیطان او عمر بن الخطاب است
 چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است قوله تعالی و یَوْمَ یَعْصُ الظَّالِمُ
 عَلٰی اَمْرِیْ یعنی روزی که بندگان بکیر و ظالم دستهای خود را و مرا و از
 قیامت و مرا و از ظالم ابابکر است یَقُولُ یَا لَیْتَنِیْ اَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ
 سَبِیْلًا یعنی ابابکر بگوید ای کاشکی من مرا میگردفتم با رسول راه راست که دوستی
 علیست و او را ولی خدا و جانشین حضرت مصطفی میدانستم یا و یَلْتَنِیْ
 لَمْ اَتَّخِذْ فَلَا نَاصِرًا یعنی ای و ای من کاشکی من میگردفتم عمر را بدو پیوسته

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي بِرُشْدِي كَمَا بَدَأْتُكَ لَعْنَةُ الشَّيْطَانِ
از دوستی و ولایت شاه پیر بهدایت و كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ
خَذُولًا مراد از شیطان عمر است یعنی عمر کمره کننده و فریب دهنده انسان است
و لهذا بکر و حمله با بکر نادان فریفته و اضلال او نموده و او را رفیق سفر خود در
سفر گردانید و بر عقلا ظاهر و روشنت که آن ضال مضل بعد از رحلت حضرت رسول
و در دار فنا برای بقا شیطان امت آنحضرت شده تبلیس و کمره اکثر امت ابضلا
و کمره ای انداخت بکراندگی که طایفه ناحیه اشاعریه اند که نور بهدایت رفیق راه ایشان
شد دست بعروقه الوثقی و جبل المتین و لای حضرت امیرالمومنین و در زیت طیبین
از و سوسه و کید آن ملعون سلامت بر شد و بنیل سعادت دارین دولت منیر
فایز گشتند و فز و سی طوسی علیه الرحمه گفته **نظم** علی و بتول و حسین و حسن بهمین
از ایشان سخن: نذاریم باد بکران **سیچکا**: بهر علی بکران و زکا **طعن چهارم**
در کتاب احتجاج شیخ طبرسی که شده که ابو قحافه بر او بیعت نکرد و در طایف بود و چون
با و نوشت که از خلیفه رسول الله ابو بکر نیز ابو قحافه بداند که مردمان مراجعت بکر
بخلاف برداشتمند و تو نیز موافقت قوم پیا و بر من بیعت کن که من امر و خلیفه خدا
و هر چند زود ترا پی تو را بهتر باشد و او در جواب نوشت که خلیفه رسول الله و جانشین اوست
و مردمان مراجعت برداشتمند بجهت کبر سن من و من خلیفه خدایم پس تو خلیفه مردم
نه خلیفه خدا و اگر ترا بجهت کبر سن تو خلیفه کرده اند من از تو استم پس بایستی که مرا خلیفه
و تو برخلاف حکم بر پیر خود و بر خلق خلیفه شده و تو خود میدانی که این امر حق نیست
حق البصاحب حق که علی بن ابی طالب است و اگر می ترا بهتر باشد که تو از عهد این امر

نمی آید و کتابت تو سخت است و اگر تو این امر را برکت رسول یافته ایش
بآن سزاوارترند و اگر بشرف من یافته من از تو شریف ترم و السلام و چون این
کتابت بابی بکر رسید از پدر آرزو شده شد کتابت پدر را با تشریف بسوزانید و این^{اطمینان}
که پنج طعن حساب میتوان کرد و سبقت کردن پدر با و و امیر شدن بر پدر و سوختن کتابت
پدر با تشریف خود را خلیفه خدا و رسول نوشتن و کذب افراختن و رسول نسبت دادن
تو خواهی این یک طعن حساب کن و خواهی پنج و من ای یاصبی پدین بخاطر تو یک طعن
حساب کنم که پر دلت سوزد و منت دار باشی و تاریخ ابن مسعود آمده که وفات
ابو قحافه در ایام ایالت عمر بن الخطاب بود و شفقت و نه مرحله از مراحل زندگانی طی
نمود **حکایت** در کتاب ضرایح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که
روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بابی بکر ملاقات کرده گفت آیا میندای
یا فراموش شده که حضرت پیغمبر خدا امر کرده که با مات من اقرار کنی و با امیر
مؤمنان بر من سلام کنی و تابع امر و فرمان من شوی ابابکر گفت اگر دیگری را در
امر که میگوی حکم میبخشی که میان من و تو حکم کند من بکفته او راضی میشدم حضرت
گفت که آن ثالثی که میگوی که رسول الله خودش باشد راضی خواهی بود گفت حضرت
رسول را چون توانم دید فرمود که بیای تا مسجد رویم چون بان مسجد رسیدند
دیدند که پیغمبر خدا در مسجد نشسته است چون حضرت رسول را چشم بایشان افتاد
که ای ابابکر من تو را بگفتم که مخالفت علی نکنی و او را تابع و فرمانبردار باشی گفت
بلای رسول الله بد کرده ام بعد ازین شرط کردم که مخالفت با علی نکنم و چون
برگشته عمر را دیدم و او را دیدم آنچه دیده بود و شنیده بود نقل کرد عمر با و گفت که تو

سخن بی هاشم را فراموش کرده و این قسم چیزها از ایشان بعید میدانند چندان ^{و سوره}
 کرد که پیغمبر را ندیده انگاشت و سخن او را نشنیده باز بر سر کار خود رفت و رسید ^{بآن}
 رسید ^{طعن} ^{نزد} ^{هم} که در صحیح مسلم و بخاری ذکر شده که عمر در وقت خلافت ^{فصل}
 بکر می گفت کانت بیعة ابی بکر فلتنه و قال الله المسلمين شرها
 فمن عاد الى مثلها فاقتلوه یعنی سبقت کردن بابی بکر چیزی ناکهانی بود و
 روی سهو و خطا نه بلکه فکری و تدبیری کرده باشند بکنند استحقاق تعالی بکر هم
 مسلمانان از شر و بدی آن سبقت پس اگر کسی بعد ازین برگردد بچیزی که مثل و مانند آن سبقت
 باشد بکشد اکثر او ازین کلام که خلیفه دوم می گفتند لازم می آید خطای او یا خطای
 ابا بکر چه مرکب شده اند یکی ازین دو ملعون چیزی را که موجب قتلست از برای آنکه ابی بکر قاتل
 ولایت خلافت و امامت بود و مردم در سبقت او بر صواب بودند و عمر درین کلام خطا کرده
 و کاذب باشد و نفاق و نسبت بخلیفه اول لازم آید و اگر عمر درین کلام صادق بوده ^{لازم}
 آید که ابی بکر لیاقت خلافت و امامت داشته باشد و مردم بر سبقت او باطل بوده اند
 و عمر که اول سبقت بابی بکر کرد مرکب امری شده باشد که موجب قتل او باشد و شرم ندارند
 اهل سنت که این قسم مرخرفات از پیش او امام خود نقل میکنند و در کتب خود می نویسند
 بلی چون میباید که لطایف مذہب فخر عه ایشان ظاهر شود و این قسم سخنان بر زبان
 جاری میشود تا روز قیامت قول و گفته و نوشته املاء عین ایشان حجت باشد ^{عربی}
 و اوضح حجت بین البرایا اذ کان الشهود بهم الحضور ^{طعن} ^{نزد} ^{هم} که اشعث بن قیس
 مرتد شده و از دین برگشته بشکر کفار داخل شده خالد ولید او را در خجگاه بکر گفت
 و نزد ابوبکر فرستاد و اشعث حسب الشرع مستحق قتل بود ابا بکر با خود فکر کرد که اشعث ^{از کافر}

عربست و او را و پدر او را چون ما چندین خدمتکار بود و برای حد شرع بر او نکرد و خواهر
برنی با و داده گفت اگر در جاییست و دی این فخر ما نیست شد می اصبع بن حمله قصیده
باب گفته که یکی از آیات او نیست **عربی** اکان ثواب المکت احیا نفسه و کان ثواب الکفر
ترویج البکری یعنی بجای تر شدن او رانده که اشقی و بجای کافر شدن خواهر بکرا
برنی با و دادی امام وقت و خلیفه رسول چنین باید **طعن** **مجدد** در کتاب لوا مع لانا
و در کتاب احسن الکبار رند کو رست که حضرت پیغمبر در مرض الموت خطبه خواند و در آن
خطبه فرمود که خدای تعالی فرموده که از ظلم هیچ ظالمی در گذارد پس هر که رانزد من
یا قصاصی باشد باید که مطالبه او در دنیا از من کند و بقیامت نکند و در آن اثنا
محسن سدی برخواست و گفت یا رسول الله یکدیگر در زمین باز یانه زد و دوش من بر
بود و امر و قصاص آن میخواستیم بکنم که بفرمادی قیامت نیستد آنحضرت همان باز یانه
طلب نمود و با و داد و گفت مبارک را بر بنه ساخت عکاشه بالای منبر بر آید
را یک طرف انداخت و روی خود را بر کتف مبارک و مهر نبوت آنحضرت مالید و گفت
یا رسول الله هزار جان من فدای تو باد من از تو شنیدم که هر که بوسه بر مهر نبوت زند
دوزخ بروی حرام کرد و غرض من آن بود که این شرف را دریافته خود را از آتش
دوزخ خلاص سازم نه آنکه قصاص کنم و بعد از آن ابابکر لعین برخواست و اراده کرد
که او نیز مهر نبوت را بوسه دهد آنحضرت فرمود که سَبَقْتُكَ عَکَّاشَةُ یعنی پیشی گرفت
از تو عکاشه و مانع آمد که مهر نبوت را مس نماید و این بر ما نیست ظاهراً که ابابکر
از اهل دوزخ است و اگر او از اهل دوزخ نبوی و حضرت رسالت که رحمة للعالمین است
مانع او از بوسیدن مهر نبوت نیست **طعن** **مجدد** که خبر میل علیه السلام اناری از

آورد و ابابکر حاضر بود حضرت سول و امیر المؤمنین و حسین علیهم السلام آنرا حوز
 و ابابکر از آن حصه طلبید و چون میوه بهشت خدای اهل بهشت را حضرت نیست که
 بخورد و تغافل کرده با و حصه ندادند انی ماصبی اگر کسی را اندک شعوری باشد میداند
 که شخصی که قابل آن نباشد که او را از میوه بهشت نصیب حصه باشد چگونه قابل
 خلافت و ریاست است و امام باید که منسوب من عند الله بوده باشد نه آنکه ابی بکر است
 عمر خلیفه خدا گردد و عمر بوضیعت ابابکر جانشین سول الله شود **نظم** شهابیایه منیر
 اگر چه روزی چند نهاد پایتقدی محاند زمین را ترا چه غم همه دانند آنکه در حوز
 فراز تخت سلیمان مقام ابریمین **طعن نوزدهم** کتاب طعنات و ایست **سجده**
 المسیب که سوال نمودم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که فدای تویم
 ابابکر با حضرت پیغمبر در حین هجرت از مکه بمدینه رفیق بود پس در کجا از آنحضرت
 جدا شد امام علیه السلام فرمود که چون ابابکر در خدمت سید البشر مسجد قبا فرود
 حضرت سول انتظار قدم بهجت لزوم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 ابابکر با حضرت گفت پیابرویم بمدینه که اهل مدینه از قدم مبارک شما سرور
 خدایند شما انتظار آمدن علی بکش که کمان ندارم که او را بایکماه دیکر نیاید حضرت
 رسول فرمود که حاشا ازین منزل کوچ کنم تا آنکه برادر و ابن عم من پیاید پس
 حشم شد ابابکر ازین سخن و حسد برد با امیر المؤمنین علیه السلام و این اول دشمنی
 و عداوتی بود که از ابابکر بطهرو ر **رسید** بسید کانیات و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 و ابابکر در آن منزل از خدمت حضرت رسول جدا شده بمدینه رفت و حضرت **خاتم**
 النبیین در آن منزل توقف نمود تا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مکه آمد و با **تفاوت**

مدینه طبع شد **طعن بیستم** در کتاب فضول الحق ذکر شده بخاری صحیح خود روایت
 نموده که بعد از رحلت پسرید کانیات اسامه جمعی که حضرت رسول در تحت حکم او کرده بودند
 داشت پس ابوبکر مکتوبی نوشت با اسامه بنیطریق که این مکتوب است از ابوبکر خلیفه رسول
 با اسامه بن زید اما بعد اسامه بداند که مردم مرا لایق خلافت یافتند و خلیفه گردانیدند
 و در عظیم امور مرا بجهت احتیاج بسیارست باید که رحمت توقف عمر دینی اسلام
 و اسامه در جواب نوشت که ای ابوبکر مکتوبی از تو نبرد من آمد آخر آن نفیض اول آن
 اگر تو خلیفه رسولی چه دخل دارد که مردم مرا لایق خلافت دانند و ترا خلیفه کنند و اگر مردم
 خلیفه ساخته اند خود را خلیفه بنمیز گفتن چه وجه دارد و ای ابوبکر که ترا رحمت توقف
 که تو رحمت توقف عمر بخیر ای و اگر کسی نیک نامل نماید این چند طعنست که بر خلیفه اول
 می آید **طعن بیست و یکم** در کتاب مجالس المؤمنین شده که چون ابوبکر خلیفه شد اسامه بن زید را
 از امارت آن لشکری که حضرت پیغمبر مقرر داشته بود که بشام و دغزل نمود و خالد بن
 بجمای او منصوب آیند و بجای شام فرستاد **نظم** کسی غزل کند اگر از بنی شده نصیب
 چگونه میرسد شعری و فاق نبی صبح روز قیامت چه حال خواهد داشت کسی که کرده
 بخرج می نفاق نبی **طعن بیست و دوم** که مخاربه سلمی را دعوت بیعت خود کرد و ابوبکر
 و گفت امر خلافت مخصوص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و تو قابلیت این مهم
 را بیکر فرمود که او را در آتش انداختند بمظلوم در میان آتش کلمه عرض کرده بهشت
 و هر چند او را از آن عمل منع نمودند فایده نکرد و وبال آن در کردن شرع و با آنکه
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود که میفرمودند لَا يُعَذِّبُ بِاللَّهِ
 إِلَّا دَبَّ النَّارِ یعنی نه او را نیست که کسی با آتش عذاب کند کسی را بغير از خدای تعالی

صاحب ششست **حکایت** در کتاب کفایت المومنین در کتاب ضرایح الجراح از سلمان فارسی است که
 زنی بود از انصار که او را ام فروه میگفتند و منکر خلافت نبأ حق ابی بکر بود و مردم از آن
 منع می نمود و از محبت آن حضرت امیر المومنین علیه السلام بود و مردم بان ترغیب می نمودند و چون
 این خبر با بکر رسید ام فروه را بقتل رسانید اقربای ام فروه او را برده در خانه اش
 دفن نمودند و در آن وقت مولای مومنان مرغم بود و بعد از سه روز بمدينه شریف آوردند
 سلمان قصه ام فروه را بعرض آن حضرت رسانید مولای مومنان متوجه خانه ام فروه شد و سلمان
 گوید که من در خدمت آن حضرت بودم تا بسر قبر ام فروه رسیدیم دیدیم در اطراف قبر
 چهار مرغ سفید که منقار ایشان سرخ بود و هر کدام یکدانه انا را مانند یاقوت در منقار
 داشتند و در سوراخ قبر او درون رفته و بیرون می آمدند چون آن حضرت را دیدند
 خود را باز کرده با اتفاق او از برداشتند با آن حضرت چیزی چند عرضه کردند که نفهمیدیم
 و حضرت کلام ایشان را جواب داد و آن حضرت در برابر قبر ام فروه ایستاده است و بار بار
 و بרכת دعای آن حضرت قبر ام فروه شوق کردید و ام فروه از قبر بیرون آمد و بانه
 بنه هشت و برداشت و گفت یا مولای پسرای تحافه خواست که اطعامی بخور و گوشتی
 لغای قدر ترا ظاهر کرد این چون این خبر با بی مکر ملعون و عمر سک سید مجتبی
 ام فروه را بخانه شوهرش فرستاد و او و پسر دیگر از او متولد شد و بعد از شهادت
 حضرت امیر المومنین علیه السلام ششماه فات یافت **طعن بیست و یکم** که بلال بنی
 سیت نکرد و بر چند وعد و وعید نمود فایده نکرد و بر چند او را امر نمود و التماس
 کرد که بانگ نماز بگوید را ضعیف شد **طعن بیست و دوم** که کتاب تحفه الابرار نگویست
 که حضرت سیده النساء فاطمه زهرا علیها السلام روزی بروضه رسول صلی الله علیه و آله

نشسته بود ابو بکر بروی کعبه نشست و گفت یا فاطمه دُفِنِ صَاحِبَكَ لَيْلَةً
الْاَدْبَعَاءُ یعنی ای فاطمه مدفون شد رسول در شب چهارشنبه و مراد آن ملعون^{ان}
بود که هر که در شب چهارشنبه مدفون شود در غدا بستاند و در آن نشأه حال او بد است
و از این گفته آن منافق ظاهر میشود که ایمان کفرت رسول نبیا و رده و تصدیق
قول آن صادق القول نموده تا آنکه مطلب مدعایش اید و انداز پیسیده^{النیا}
بوده لغو ذبانه من بذه مقاله **طعن بیست و پنجم** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در عی از یهودی خریده بود و قیمت آنرا یهودی ساییده یهودی داد عاید^{منمود}
که قیمت آن بمن نرسیده حضرت پیغمبر ابوبکر و عمر را حکم ساخت ایشان از رسول
خدا و ادای قیمت کواه طلب نمودند بعد از آن آنحضرت امیر المومنین علیه
السلام ساخت علی علیه السلام تصدیق قول رسول نمود و ادای قیمت
در ع و گفت یا رسول الله ما ترا بوحی سمایی تصدیق میکنیم چگونه بتمن^{تکذیب} در ع
کنیم آن دو ملعون از گفته خویش بازدم و پشیمان شده عذر خواستند **طعن**
بیست و هشتم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب تولیت^ت
داد و از آن خدمت او را معزول ساخت و ابوبکر عمر را تولیت جمیع امور
مسلمانان داد پس چگونه شخصی که قابلیت صدقات نداشته باشد او را متولی
جمیع امور مسلمانان سازند **طعن بیست و نهم** آنکه ابوبکر و عمری بمنبر حضرت
پیغمبر رفته موغظه نمودند پسین علیهما السلام بمسجد آمده گفتند این مقام^{مقام}
ماست و ترا قابلیت آن نیست کم درین مقام نشینی و دامنش گرفته نرسد
کشیدند آن ملعون چغل و منفعل شده از بمنبر فرود آمد **طعن بیست و دهم**

آنکه خالد و لید پلید با زن مالک بن نویره در میان شب که مالک را کشته بود زنا
 کرد ابا بکر بروی حد جاری نکرد و سبب دوستی و محبت ابا بکر با خالد آن بود
 که خالد را از دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میدانست **طعن**
پنجم آنکه مطلقاً ابا بکر علم با حکام شرعی نداشت چنانکه از او پرسیدند
 که کلاله چیست و کلاله شخصی است که او را پدر و پسر نباشد و فوت شود و
 او از ابا بکر پرسید که از میراث بمن چه خبر میرسد گفت نمیدانم در کلام
 و سنت رسول که تراحق باشد با آنکه بخیره و محمد بن سلمه باو گفته که حضرت
 پیغمبر حجه را سدس میداد و بعضی تفاسیر آمده که برادر پیری و برادر
 مادری را کلاله گویند و در کتاب مجلی مرآت المنجی آمده که در وقتی که از
 ابا بکر از معنی کلاله سؤال کردند گفت که ام آسمان سایه اندازد مرا و ام
 زمین بر دارد مرا که من تفسیر کلام الهی برای خود کنم و اینجبر را بهولای ^{شان}
 رسانیدند آنحضرت فرمود که کلاله خواهر مادری و خواهر پیری و خواهر
 و مادر نیست **طعن سی ام** در کتاب لوا مع الا نوارند کورست که خالد با زن بخیره
 زنا کرد ابا بکر لعین برو حد اجرا نکرد و آیات قرآنی را منظور نداشت و
 حد از او نمود **طعن سی و یکم** دزدی را حاضر کردند دست چپش را برید و هر ^{چند}
 صی به گفتند که دست است او را باید برید شنید و خلاف حکم خدا و رسول
 کرد و هر بار غلطی که میکرد میگفت اِنْ اَصَبْتُ مِنْ اللّٰهِ وَاِنْ اَخْطَاْتُ
 مِنْ الشَّيْطَانِ یعنی اگر در حکمی تیر نباشد نه خود و درست گفتم از جانب
 خداست و اگر خطا کردم از جانب شیطانست مرا معذور دارید و چون مشتی

نموده خواریت بهمین از علم و دانش او اکتفا نمود **دیت** چو که شیطان بد
 ز راه ترا **نما طعن سی و دویم** ابن عبد ربه در کامل التاریخ
 روایت کرده که چون اجیش نزد یک رسید و دانست که میمیرد خواست که گناه
 خود را پس بکشد و اندک عمر را بخواند و خلافت را با و داد و خلق را جبراً و قهراً
 بیعت و امر نمود و جمعی هر چند با و گفتند که تو بغیر حق درین کار شروع کردی
 و بر تو گذشت اکنون این ظلم روا مدار و دیگری که اهلیت این کار ندارد
 بر مسلمانان مسلط مکن که الحال وقت توبه و استغفار است بهیچ وجه قبول نکرد
طعن سی و سیم در کتاب فضول الحق آمده که ابن عبد ربه در کامل التاریخ آورده که
 چون ابابکر مرخص شد عهدنامه نوشت که بعد از من عمر خلیفه و جانشین است
 و عثمان و عقیل دیگر از انصار داد که با اتفاق بر مردمان بخوانند پس عثمان ^{بنیفش}
 بمسجد فته گفتند ای گروه مردمان این عهدنامه و وصیت نامه ابابکر است اگر
 قبول دارید بخوانیم ^{طلحه} گفت بخوانید اگر چه این عهدنامه خلافت عمر است ^{بطلحه}
 گفت که بچه جهت کمان کردی که بنام من باشد گفت بد آنکه و الی ساختی تو را
 دیروز و او و الی کرد ترا امروز عمر انکار نکرد و بجنبید و ایشان عهد
 بر مردمان خواندند و حجت سخن طلحه ظاهر گردید **طعن سی و چهارم** آنکه در وقت
 مردن وصیت کرد که در بصره مطهره بنویسد و او را دفن نمایند و بجل دیگر نبرد
 و چون عمر ستم قائم مقام و جانشین او بود او نیز این پیمانی و بی ادبی را
 خوش کرده ببدعت ابابکر عمل نمود و نواز خدا و رسول شرم کننده از موانع
 روز جزا اندیشه نمودند ای ناصبی پدین آیا ابابکر و عمر را در خانه پیستد ^{نیات} کا

چه حصه و حق بود که خانه رسول الله را کو رستان میکردند و عایشه و حفصه
داشتند زیرا که اگر میراث ایشان بشمارل باقیه است حصه دختر و زنان دیگران
حضرت کو که قسمت نموده و اگر قسمت بی یافت معلوم میشد که بجای عایشه و حفصه
مهدار میرسد بلکه ابو بکر از رسول روایت نموده است که از پیغمبران میراث ^{نمیگیرند}
و تر که ایشان محدث است پس برین عقد بر از جمیع مسلمانان باشد و عایشه و حفصه
از کدام مسلمان گرفتند و کدام مسلمان ایشان ار حقت داد و نتوان گفت که خانه
از عایشه و حفصه بود زیرا که عایشه و حفصه را خانه نبود و حمید می محمد سعد صاحب
و مسلم روایت کرده اند که حضرت پیغمبر کانیات فرمود که مراد خانه من دفن
و نفرمود که مراد خانه عایشه و حفصه دفن **کنید حکایت** یکی از سادات اراده بار
خمدین نمود چون بمدینه رسید و مدفن ابابکر و عمر را در روضه خیر البشر مشاهده نمود
و خاطرش شک و شبهه بهم رسید که ابابکر و عمر بر حق نمی بودند در روضه حضرت پیغمبر
مدفون نمیشدند و کی نه او را احسن طعن باشند و شیطان احوال بر او دست یافته
آن شیعه اثنی عشری متردد خاطر ساخت و بان اندیشه خواب رفت چنین مشاهده نمود که
داخل روضه عده سه منوره بنویسه شد و قبر ابی بکر و عمر شکافته شده در نهایت تاریکی
طلعت و آن دو ملعون بصورت دو خوک با قلاده های آتشین در گردن و بند های
از قهر و غضب ملک منان بر اعضا مغذی و معاقبت پس آن سید از مشاهده ^{احوال}
از آن خواب گران بیدار شده و نوبه و انابت نمود و در هر مجلس و محفل که میرسد
در واقع دیده بود و بسمع دوست و دشمن و آشنا و پیکانه میرسانند **نظم** تیغ دانی
چرا شفا ندیدم کور و شل در مدینه پیغمبر تا نکونید سنیان لعین که زاعی زبونیست و عمر

طعن سی و پنجم آنکه ابوبکر در وقت مردن می گفت کاشکی فدک از فاطمه غضب من کرد و کاشکی
در سقیفه بنی ساعده بر دست عمر بن خطاب یا ابی عبیده جراح بیعت می کرد و دم و درین
سره شوع منکر دم و قوم بنی حنیفه را منیک شتم **طعن سی و هشتم** در منتهاج الکرام
ذکر شده که ابوبکر در وقت مردن می گفت کاش می رسیدم از حضرت پیغمبر که آیا انصاف
درین امر خلافت حق است یا نه و این دلالت میکند برینکه او در خلافت خود شک
و از روی صواب این کار واقع نشده **طعن سی و نهم** آنکه ابوبکر مبروص بود و با
بلا و بلیه مبتلا و برص بعضی از رو و حوالی گوشش او را فرو گرفته بود و پیروان
مبروص این معجزه و کرامات او می شمارند و میگویند که خلیفه اول با وجه و ادب
وارد با آنکه علمای آنروزه کمراه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت میکنند که
مؤمنان مبروص و جذام گرفتار میشوند و از این معجزه فایده که بایشان رسید
بود که سلب ایمان خلیفه اول خود نمودند و الحال با نصیان پیدین مبروصی که مشاهده
او را زیارت می نمایند و در اغراض و احترام او میگویند از برای تشبیهی که او را
بخلیفه اول و مطاعن ابوبکر ملعون بسیار است و این مختصر کنجایش زیاده از این
درین باب بهمین قدر اکتفا نمود **بابی** بر کس که تبران کند زین سه لعین: میدانیم
جای او را یقین: خواهی که بدانی که کیانند آنها: ابوبکر و عمر باشند و عثمان لعین
بکایت در کتاب ملققات از معاویه بن عمار روایت است که روزی ابوبکر حضرت امیر
علیه السلام گفت من از حضرت رسول خدا بعد از روز غدیر خم چیزی در باب تو نشنیده ام
اگر چه در عهد حضرت پیغمبر تو را امیر المؤمنین می گفتند و من هم می گفتم و خبر دارم که حضرت
پیغمبر ترا وصی و وارث و خلیفه در اهل بیت و زمان خود ساخته بود اما اینک بر امت خود

خلیفه و جانشین ساخته باشد از او نشینده ام لهذا من مرکب این امر شد و مرا گمانی
 نیست پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با و گفت اگر من رسول خدا را بتو بنمایم تا هر چه خوا
 از او بشنوی و رنگ شک و شبهه از خاطر بزدایی اقرار خواهی کرد که این امر حق نیست
 خود را ازین کار معذور خواهی ساخت و اگر کنی معترف خواهی بود که مخالفت خدا و رسول^س
 کرده بانه گفت اگر پیغمبر را ببینم و از او یک حرف بشنوم بهمان کتفا میکنم و دیگر محل وقت
 نیست آنحضرت فرمود که چون از نماز شام فارغ شوی نزد من ای یا بوعده وفایم
 و ابابکر بعد از نماز شام آمده با او مسجد قبا رفتند و رسول را در قبله مسجد قبا^{دیدند}
 و حضرت رسول با و خطاب ده فرمود ای ابی بکر بر مولای خود برآمدی بجای او^{نشستی}
 و حال آنکه آن مجلس مجلس رسالت و پیغمبرست و خیر او را سر او را آن نیست و علی^{مستحق}
 آن مکان مقامست حکم فرموده مراد ریس سر انداختی و خلاف قول و گفته من
 کردی خود را نشانه غضب من عذاب الهی گردانیدی و بدین پراستی که بغیر
 و راستی پوشیده بکن که تو از اهل آن نیستی و قابلیت آن نداری و اگر آنچه گفتم
 نشنوی و عده گاه تو آتش و زحمت و مقام تو در قعر جهنم ابابکر مضطرب شد از مسجد
 بیرون آمد عازم آنکه خود را غزل کند و امر خلافت با امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم
 حضرت سید و صبا و سرور تقیاً علیه الف الف التحیه و التثانیاً نه اند و آنکه^{شبهه}
 بود بسلامان پان فرمود سلمان گفت این خبر را بر فوق و یار خودم نهادم گفت آنحضرت
 فرمود بلی و د باشد که با و این خبر را بگوید و او مانع شده بوسوسه و لشغل خود مشغول
 شود و بعد از آن آنحضرت فرمود که بخدا قسم که تا نمیرند این کار را ترک نخواهند کرد
 چون عمر از ابابکر جرار استیغاث گفت چه ضعیف رای و بی عقل و ترسنده و پید

نموده میدانی که آنچه درین حالت بخاطر آورده و از دیده اندکیست از سحر نبی هاشم
زنهار که این فکر با مکن و بحال خود باش و حکومت از دست **عربه** و کان و لی الامر
بعد محمد **علی** و فی کل المواقف صاجه **و** صی رسول الله حق و جاره **و** اول من صلی
و من لان جانب **باب** **فهم** ذکر ابا بکر بلعون در حال نزع و احتضار و آنچه جاری
شده در آنوقت بزبان آن عذار با بکار و مقالات مناسب این باب قال الله تعالی
فی کتابه العیز و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا یعنی خدا می تبارک و تعالی
در کتاب عزیز خود فرموده که چون کافر موطن و مسکن خود را با آنچه حبت و آماده
شده از اهلوان عذاب انواع عقاب حال نزع و احتضار در نظر می آورد میگوید
کاشکی من خاک میبودم و موجود نمیشدم و علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت
کتب خود آورده اند که حضرت پیغمبر فرمود ما من محضر محضر الا و بری
مقعدہ فی الجنة او النار یعنی نیست محضری که در حال نزع و احتضار باشد
مگر اینکه پند مکان و ماوای خود را در بهشت یا در دوزخ **و** در کتاب طهقات آمده که
حضرت امام باقر جعفر صادق علیه السلام فرمود من احب لقاء الله
احب لقاء الله و من کره لقاء الله کره لقاء اصحاب الخضر
گفتند بیا که شدیم یا بن رسول الله بدیستی که ما دوست مند اریم مرک را آنحضرت
فرمودند که این حالت در وقت احتضار موت مشاهده میشود که حضرت سید المرسلین
و حضرت امیر المومنین حاضر میشوند در آنوقت و هیچکس از دنیا پیرون نمیرود مگر
اگر در وقت احتضار موت نزد او حاضر شود محمد و علی پس هرگاه سید دنیا و آخرت
او صیارا مومن آنحال مشاهده کند خوشحال و نیکبخت میگردد و چون حضرت رسول

معلوم شود نام نشانش که چه بود. و انکار کرد و آمد به شد بوج و **عریبه** و **نبت**
عند الصراط معترضی. فلا تخف عشرة ولا زللا **بایعی** خواهد بصراط چون گذار
آیم بسیر راه تو از روی داد. گویم بتو ای حارث همدان مرا در از غرض
مترس و بگذر **عریبه** اقول للنار حين توقف للعرض. و زیه لا تقربى الرطبا
و زیه لا تقربى ان له. جلا بجبل الوصى متصلا **بایعی** گویم چو ترا توقف افتد
کای نار مکر و کرد اینک پس زنها. نزدیک مشو با و او را بگذار. کور است
درست سر رشته **عریبه** اسقیك من بارد علی ظمیر. تخالنه فی الحلاوه **لعلنا**
رباعی چون تشنگیت رسد بمحشر کمال. زانگونه زکوثر و همت آبلال. کز روی
حلاوت غسل آید بخمال. و تشنگی بدشوی فارغ بال **عریبه** هذا لنا فالص شیعنا
اعطانی الله فینهم الاملا. یعنی این کرامت ما راست و مخصوص شیعیان است که
عطا کرده است خدای تعالی با شیعیان ما و در تفسیر علی بن الحسین زواره
کشف الغمه آمده که اسمعیل بن محمد حمیری که بسید شتهار داشت اما علوی **بود**
و در اول طریق غیر اثنی عشری است و چون بخدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد **لصادق**
علیه السلام رسید و را از آن نظر تقیه کردند و ندیدند اثنی عشری اختیار کرد و
بسیار در مناقب اهل بیت اظهار دارد و حسین بن عون روایت کند که در وقت
پیماری پسند من بعبادت او رفتم اتفاقا وقتی بود که سید در حال احتضار **بود**
و موافق و مخالف از همسایه ها بر کردار او بودند تا که مکه سفیدی در روی
ظاهر شد و می افزود و سپاهی محو پیش تا نام روی او سفید گشت و ز غایت
وصفا در آن حال چشم کشود و این بیات را شنود **عریبه** کذب الراعمون ان علیا

لا تجزى محبة من هبات : قد ورى دخلت حبة عدن : وعفا لي الله عن سيئاتي
 فابشر يا اليوم اوليا : وتو لو على حتى الموت : ثم من بعد ه تو لو ائمة
 واحد بعد واحد في الصفا : يعني بدروع نپدا شدن زغم کنندگان که علی علیه السلام
 نجات نخواهد داد دوست محب خود را از عذاب عقاب سكرات موت و عقاب
 آخرت و بخدا سو کند که در رفتم بهشت عدن عفو فرمود حضرت معبود از گناهان
 و سیاتی که مرا بود پس بشارت دهد مرا و در دوستان امیر المؤمنین علی را که توی
 کند بحضرت امیر المؤمنین علی با وقت وفات و باز توی نماید پسران علی و یکی بعد از
 یکی هر کدام که بصفت امامت هدایت خلقان آراشته باشند با آنکه کلمه شهادت عرض
 کرد و جان بقا بضرار و اح سیر و باعی روزی که در و جرم و خطای بخشند : تقصیر
 و باید شامی بخشند : خوش باشد لا که در چنان معرکه : ما را بجای مرتضی می بخشند
 و در کتاب منج الناصحین آمده که ابو بکر در حال نزع تأسف میجو زد لیکنی لم ازل
 يوم السقيفة الامارة والخلافة یعنی ای کاشکی روز سقیفه متولی
 و خلافت نمیشدم و بحکم آیه کریمه فكشفنا عنك غطاءك فبصرك
 اليوم حديد در وقت نزع عاقبت این کار مشاهده کرده بود از آن جهت
 پشیمان بودم شسته و تأسف میجو زد و نیز در آن کتاب ذکر شده که ابو بکر در حین
 نزع با عایشه میگفت هلك ابوك هذا رسول الله معرضا عني و
 يبشرني الى النار یعنی هلاک شد پدر تو و رسول خدا اینجا حاضرست و روح
 از من گردانید و بشارت میدهد مرا بآتش و زخ و در کتاب یاض الایمان از منها
 الکراهة نقلست که ابو بکر پدین در حین احتضار و سكرات موت میگفته لیست اخی

کَمَثَلٍ فِي الْيَتَامَى كُنْتُ نَبِيًّا فِي لَيْلَةٍ كَاشِكِي ^{بیت} مادر مرا نیز است
بودم گاهی در خشتی که مشاهد عقوبات الهی مینمودم بعد از آن تنهایی که قیام
میشدم **در** کتاب فخلت فلانم و در کتاب کشف الحق نقل شده که محمد بن ابی
کفت پدرم در حال نزع و سکرات در حضور من خواهرم عایشه و برادرم عبد
الرحمن و عمر بن الخطاب میگفت که محمد و علی اینجا حاضر شده اند و مراد در ج
نبارت میدهند و صحیفه در دست محمد است و عهد های مادر اینجا ثبت است
و بر من میخوانند و میگویند مرجع و مقر تو و عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم میلا
حذیفه و ابو عقیده جراح دوزخ است چون عمر از پدرم این گفتگو شنید
گفت هذیان میگوید این راز کسی بگوید تا بنی هاشم شهادت نکنند پدرم
چشم باز کرد و گفت ای عمر من هذیان نمیکویم نه من در غار بودم با محمد
و آنحضرت فرمودند در حبشه سفینه جعفر را می بینم که در دریا جاریست
و من گفتم یا رسول الله من نیز میخواهم پیغمبر او دست بر چشم من بگذارد
من نیز مشاهده نمودم و بعد از آن دو مدینه آنحال با تو گفتم تو گفتی
اوسا حرس اما اکنون بر من ظاهر شد که بسبب این اعتقاد فاسدوی
که بر اهل بیت او کردیم مغدب و معاقب خواهیم بود و بدی عاقبت
محقق شد عمر بجنبید و گفت هذیان میگوید و برخوایسته با برادرم عبد
الرحمن از خانه بیرون رفت پس از رفتن ایشان من گفتم ای پدر بگو لا اله الا الله
گفت بخدا قسم که بگویم و همیشه انم گفتم که دوزخ و تابوت
نمیکذارند گفتم چه تابوت گفت نه بنی بابویه است و نه ربه طبعهای

دوزخ دوازده کس در آن می بینیم یکی من و دیگری عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم
خدیجه و ابو عیساه جراح و شش تن دیگر که قایل سپردم است و مرد و دوزخ
و دو مرد از بنی اسرائیل که تبدیل کردند کتاب خدا را و تغییر دادند سنن انبیای
خود را یکی از ایشان تبدیل نمود تورات را و دیگری تبدیل نمود انجیل را و در حال
اعور و نام آن مکان عیش است و از شدت حرارت آن دوزخ تا پیدایش شود
یا ابنتندی می پیر من بیان میکند می گفت **وَاللّٰهُ مَا اَهْدٰی لِّعَنِ اللّٰهِ**
ابْنِ صَهَّاکَ لِحَبَشِيَّةٍ هُوَ الَّذِيْ صَدَّقَنِيْ عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِجَاءِ
بِشْرِ الْقُرَيْنِ و مراد از ذکر که در قرآن واقع شده ولایت حضرت امیرالمومنین
علیه السلام است یعنی بخدا که بیان نمیکویم لعنت خدای بر پسر صهاک حبشه
که او باز داشت مراد از ذکر که ولایت دوستی علی علیه السلام است بعد از آنکه با
آنها بود و قرآن در بنیامی او را محروم ساخت پس وی بر زمین نهاد و زاری
و در آیه **وَلَوْ شِئْنَا لَازِلْنَاهُمْ بِأَسْفَلَ سَافِلَاتٍ** میگوید پس عمر و عبد الرحمن آمدند و پسر
که بعد از ما چه گفت آنچه شنیده بودیم گفتیم عمر گفت **هَذَانِ كُفَّاهُ** است ما زنها را که تو
باعث ما که با بیجا پس گویم **بِشْرُ** است **وَرَكَّابُ حَسَنِ الْكِبَارِ** و در کتاب کاشف
الحق از ابی عیسان مالک بن اسمعیل **هَذِيْ اَيُّتُكَ** که محمد بن بکر گفت در حال نزاع پدر را
بیدترین حالی دیدم گفتم ای پدر ترا بیدترین حالی مشاهده میکنم گفت ای پسر من کسی
نزد من بظلمه ایست که اگر حدال کند امید نجات گفتم انز و کیست گفت علی ابن ابی طالب
علیه السلام گفتم اگر کو بی نزد او رویم التماس کنیم که تو را حدال کند گفت برو بس نزد حضرت
رفتم و گفتم پدرم بیدترین حال است بدی عاقبت را بجهت ظلمی میدانند که بر شما کرده حتی که از شما

نموده و من ضامن شدیم که از حضرت شما التماس کنیم که او را بجل کنید فرمود
كَرَامَةً لَّكَ يَا مُحَمَّدُ اما پیدرت بگو که نزد مردم اعتراف کند که ^{است} اما
حق او بوده و بنا حق انتراع نموده تا من او را حدال کرده از سب و قصاص و کربها
او بگذرم پس نزد پدر رفتم و ماجرا را با او گفتم گفت اگر این بگویم مردم ^{ما} روز
قیامت بر من لعنت کنند و این آیه را بخواند وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ
يَا مُحَمَّدٍ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ پس ای کشته و کشتگی
با فاطمه و خانه او مرا کار نبود می کاش فجاه سلمی را با تش نشوختی و کاش
خواهر خود را با شعث بن قیس نداده بود می فدک را از فاطمه نگرفت می و از
لشکر اسامه خلف بگرد می خالد و لید را بقتل مالک نویره نصرت می
پس ویل و بنو رعیمو و جان تسلیم کرد و در بعضی کتب کورست که چون ابوبکر
در حال نزاع و احتضار مشاهده عقوبات الهی نموده که جهت او آمده و حاضر
پسر خود محمد را گفت یا محمد برو بجبهه امت امیر المؤمنین علیه السلام بگو تا از سب کرد
زشت و کشتار صواب من گذشته مرا حدال کند و جمعی از مهاجر و انصار و صحابه
حضرت رسول را حاضر سازد که نزد ایشان اقرار و اعتراف نمایم که خلافت و ^{است} اما
حق علی بن ابی طالبست علیه السلام من بخلاف حق راستی از روی جبر و تعدی
عصب و انتراع نموده ام با حضرت بیعت نموده ام خلافت را در ایام حیات خود
با و سپارم محمد بن ابی بکر بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام رفت که با جوارا عرض
در آن اشاعه ملعون داخل سرای ابوبکر شد و بر کیفیت آن مقال مطلع شده ^{نماید} پیر
خاطر و مضطرب ار شد که مبادا حضرت امیر با جمعی از مهاجر و انصار آمده ابوبکر

خلافت را با حضرت تسلیم نماید فی الفور آن شیطان است داخل خانه که ابو بکر بود
بالتش را از زیر سر آن ملعون برداشته برومی او گذاشت و بر بالای بالشت نشسته
مقدار صبر کرد که ابو بکر خفته شده جان بجان و زخ سپرد و بعد از عقاب الهی
گرفتار شد چون محمد نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و پنجاهم بدر را رسانید
آنحضرت فرمود که بالتش کار خود کرد و تری زردی که در بالشت است کوهست محمد
بتحیل برگشت چون داخل خانه شد پدر را مرده دید و بالتش را بمشانی که آنحضرت
فرموده بود و مشاهده کرد و پرسید بعد از رفتن من که داخل این خانه شد کشته
بعیر از عمر کسی دیگر پیش من نماند و آنست که ابابکر را آن ضال مضل خفه کرده روانه
درک الاسفل نموده است مدت خلافت ابابکر دو سال و سه ماه و بیست و نود
و عمر او شصت و هفت سال و بروایتی هشتاد و یکسال و در کتاب احسن الکبار ذکر
شده که ایمان و در چهل و سالگی بود و بیست و سه سال با رسول الله بود و بعد از حضرت
پیغمبر دو سال و سه ماه زندگانی نمود و پدر وی در روز وفات می نموده بود
تاریخ گزیده که از کتب اهل سنت آمده که اسلام ابابکر در شصتی هفت سالگی بود و بیست
شش سال آن منافق بحسب ظاهر اطهار اسلام می نمود و در روز دوشنبه بیست و دوم
جمادی الآخر سنه ثلث و عشر هجری متوفی شده باسفل در کات حجیم رسید **حکایت**
خلافت ناقص ابابکر ملعون شخصی در همی چند آورده با امانت با و داد و خود بسفر
و در ایام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده آن امانت را از محمد بن ابابکر و باقی
و رثه طلب نمود محمد گفت که من علم برین ندارم و هر دو محاکمه را بخدایت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام آورده اند آنحضرت تصدیق فرمود و گفت ای محمد پدرت مشغول

این حق است و این مرد آن مبلغ را با و سپرد و اولاد او لازمست که حق این مرد را بد
 بعد از آن آنحضرت فرمود ای محمد سچو ای که پدرت این پیغمبر از او پرسید که امانت این
 مرد را چه کرده و در کجا ضبط نموده گفت بلای امیرالمومنین آنحضرت فرمود ندان
 فلان دروازه کوچه پیرون رود و چون بفلان مقام محل برسی ماده خوکی خواهی دید
 که از عقب او چند خوک نرمیرفته باشند و پیش آن خوک ماده رود و از او پرس که امانت
 این شخص را چه کرده و چون محمد بفرموده مولای مومنان از دروازه کوچه بدر رفت
 و با مکان پسندگاه نظر او بخوک چند افتاد که مقدم ایشان ده خوکی بود و آن
 نر از عقب او می آمدند محمد نیز دیک آن خوک ماده آمد از او پرسید که امانت فلان کس را
 چه کردی آنخوک بزبان آمد که گفت ای محمد مرا ایشان من پدر تو ام ابا بکر بسبب ظلمی
 شتمی که با سرور اولیا و پیسند و صیامنندم حق او را بکسر و تعدی از او گرفتم خدای
 مرا بعد از موت من مژده با من صورت و هیأت مبدل گردانید و بحداب الیم و عقاب
 کرم گرفتارم و هر که با اهل بیت رسول ظلم کند هرگز از دوزخ خلاصی نخواهد داشت
 این عذابها را بدو پستی و اطاعت شیطان است که اب مرتاب کلاب بن الکلاب عرب
 الخطاب علیه اللعنه و العذاب می کشتم و او نیز زیاده از من مغذبت و عاقبت امانت
 آن شخص را بتی از طلا ساختم و در محراب مسجد دفن نمودم برو و با و بد و بدان ای
 من هیچ نزد خدای تعالی بهتر از دوستی و محبت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام
 نیست آنحضرت را اینفاصله نایب جانشین پیغمبر دان دوست و در بهشت و دشمن او
 دوزخست و محمد چون این کلمات را از پدر شنید و پدر را با انصورت مشاهده نمود در
 بیدر خطاب نموده این ابیات در رشته نظم کشید **پیه** یا ابا نافع و جدنا ماصح

یا ابا بکر و یا ابن قحط

خاب من انت اياه واقضه اما انقذني منك الذي انقذك من النار الملح
 السنت العهد في خم وما بلغ المبعوث فيه وشرح فيك اوصي احد في نفسها
 اول من ابواب حنبر قد فتح ام بارت قد شتمت بها بعد ما بنج بلج وكشي
 ما عسى عذرک فی الحشر عذا ویک الان ادا حق التضح وپسک المصطفی جری
 عن خطایکم وعن ملک القبح ثم عن فاطمة وارثها من زوی عنک من ذاک شرح
 وعلیک اخیری من رب السما کما نوح حمام وصدق یابنی الذمراء انتم عدنی
 ویکم فی الحشر میرانی ربح واذ اصح ولا بی لکم لا ابالی ای کلب وشرح
 یعنی ای پدر ما تحقیق که یافتم آنچه صلاح در آنست آن دوستی و محبت ما میرالمؤمنین علیه
 زیانکارست آنکس که تو پدر او باشی ذلیل و رستاد برستی و تحقیق که نجات داده مرا از تو خدا
 عفو را نخواستی که نجات میداد در از آبش را یا فراموش کردی العهد را که پشتم شد
 غدیر و در آن روز تبلیغ کرد و شرح داد آنرا پیغمبر خیر و نص خلافت که احمد وصیت کرد
 برای مشر و حست یا از برای آنکس که ابواب خیر بدست مبارک او مفتوحست با میراث که خلافت
 بعد از آنکه میخ یا ابا الحسن گفته بود عمر و دشمنی کرده بود آنکس که فراموش
 مکر تو و بال تولست و فردای روز قیامت و ای بر تو در این وقت که حق بر تو واضح و ظاهر
 گشته و بدی کردار تو را با بی صورت منیع نموده و و ای بر تو این وقت که سوال کند مصطفی
 از فضایل افعال تو و قبایح اعمال تو پس سوال کند از شما از فاطمه و ارث او که کیست
 منع کرد از حضرت فاطمه علیها السلام ارث او را که نقل نموده از من که فاطمه ارث نیست و بر
 ما و خزی و خواری و نفیر و دوری از خدا ای آسمان برابر بر مرغ پرند که فریاد و نوحه
 ای فرزندان مرا شنید ذخیره من در روز قیامت و بشمار حجان میاید میران من در لحد

پس اگر متاع محبت من در بازار ولای شما راج باشد و از رنده من هیچ باک ندارم
سکان فریاد کننده و بعد از آن محمد بازگشته بخدمت امیرالمومنین علیه السلام مدو^{وده} و آنچه
و شنیده بود بیان نمود و حضرت فرمود که محراب مسجد اکند و آن بت طلا را ^{آورده} بیرون
بصاحبش تسلیم نمود و در کتاب رقی النوار الیقین تفسیر قول خدای تعالی که ان انکسر
الاصوات لصوت الحمیر آمده که مردی سوال کرد از امیرالمومنین علیه السلام
که چیست معنی حمیر که خدای تعالی از آنجا رگ کرده بدشمرده است حضرت فرمود که مر
از حمیر زریق و صاحب دست یعنی ابابکر و عمر که در تابوتی از آتش باشند بصورت^{دو حمار}
و هرگاه فریاد زنند این مرد و در آتش بیدار و مکرده نماید اهل بار را و از ایشان
رابعی بو بکر لعین از زنانشه حاصل در بعضی مصطفی شد بایل و نطفه که از حرام
کرد و دین الله باشد با مات چنین سک بایل **باب سجد هم** در مطاعن بانی بدعت و شیطان
امت کلب بن کلاب عمر بن الخطاب علیه اللعنه و العذاب انی ناصبی سیدین و ای پیروان
لعین که مطاعن خلیفه دوم شما پیشماست اما این فقیر اندکی از بسیار رویکی از هزار بلکه
از بی مطاعن او و دیگر تحریری آورد و این آتش راه آخرت خود میداند **طعن اول**
در روز اول خلافت و امارت عمر منزل سفر چهارصد نفر بولایات و شهرها و قبایل عرب
رسوخ خلافت خود روان گردانید که از مردم از برای او بیعت بگیرند و سرکه از اطاعت
ابا و امتناع نماید کس را جرأ و قهر او بیعت او در آورند و متمرّدین بکشند و اطفال^{و عمال}
ایشان را اسیر سازند و اموال ایشان را بتاراج ببرند با چارسو با طاعت آن ملعون^{سیدین}
فرود آورند و از هر طرف تحق و بدایا محبت او فرستادند و نیز در او ایل خلافت
ابابکر باین نحو جمعی را جهت رسوخ خلافت آن ملعون بقبایل عرب و امصار و جمیع بلاد اسلام

فرستاد اما بر سولان مرفر بود که مردم لطیف و مهربانی و بخیله و مکر بیعت با بکر در آورند که
مبادا چون مردم خبر فوت حضرت رسول و خلافت با بکر را استماع نمایند و جبر و تعدی از او
بایشان شد ز هر طرف بیرون آید طاعت نکند و بر که را خواهند بر قبیله و طایفه بر خود
سازند با آنکه چون خبر وصایت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بحکم رب العالمین و بفرمود
سید المرسلین با اطراف و اکناف جمیع بلاد و قبایل مسلمین پسیده از هر طرف بدین
جمعیت نمایند و امر خلافت را از ایشان گرفته بصاحبش رسانند **ملعون و یم** در روز دوم خلافت
عمر منزل سفر با کثرت ولایت نامها فرستاد که من بوصایت با بکر خلیفه و جانشین رسول الله
و رهنمای مسلمانانم و وزیرم در اطراف و اکناف بلاد اسلام عمال و حکام فرستاد
و در روز چهارم آن ملعون پیدین و بی ادب بالای منبر رسول الله شروع بخطبه کردن کرد
و چون از خطبه فارغ شد بدعتی بخاطر نامبارکش رسید چنانچه صاحب کشف و تفسیر حمیدی
در جمع این الصحیحین وایت نموده اند که در روز چهارم خلافت ناقص خود بر بالای منبر گفت
ای مردمان هر که مهر زن از زیاده از چهار صد درهم کند او را حد زخم و آنچه زیاده از چهار
درهم باشد گرفته داخل بیت المال میکنم زنی در مسجد حاضر بود از جابر خواست و گفت ای
عمر سخن تو او لی است بقبول یا بکشفه خدای تعالی عمر گفت قول و فرموده خدای تعالی
النَّورُ آیه کریمه وَاِنْ اَتَيْتُمْ اَحَدِيَهُمْ قِطَارًا فَلَا تَاْخُذْ مِنْهُ شَيْئًا
بر و خواند و گفت بچه خیر منع میکنی ما را با آنچه خدای تعالی با عطا فرموده معنی آیه کریمه
اگر داده باشید یکی از زمانه مال بسیار بجهت کاین فزاید آنچه داده اید خیری
و گفته اند که قنطار پوست کاه و پوست که مخلو باشد از زر طلا و نقره عمر خجل شده در گرفتار
و گفت کُلُّ النَّاسِ لَفِيْهِ مِنْ عِمْشٍ حَتّٰى الْمَخْذِرَاتُ فِي الْبُيُوتِ یعنی مردمان

هیئت تر و داناترند از عمر حتی زمان محذره در خانها و الحقی کسی که بر جمل و نادانی
 و گوید همه مردمان رمن و داناترند و زنا را در دانشش جزو ترجیح و هدیه قائلست
 آن دارد که پابر بالای منبر سغیر خدا گذارد و دعوی خلافت و رهنمایی خلافت نماید
حکایت در کتاب ضرایح و جرایح از سلمان رسی رضی الله عنه نقل شده که گفت بحضرت
 امیر المومنین علیه السلام ساینده که عمر بن الخطاب علیه اللغه و العذاب شیعیان و
 دوستان تر ابدی یار میکند و من خدمت آنحضرت بودم که بیانغی از باغهای مدینه رفت
 بحسب اتفاق عمر در آن راه و چار شد حضرت امیر المومنین علیه السلام و خطاب کرد که ای عمر
 بمن پییده که تو و دوستان محبتان مرا ابدی یار میکنند عمر در جواب با صوابی گفت پس
 کافی را کرد دست داشت بر زمین دست میدیم که آن اردوهای شهبیاض ستر
 و بان باز کرده و بجانب عمر کرد که او را فرود برد عمر بجزع و اضطراب آمده فریاد برد
 که الله الله یا ابا الحسن لا عدت بعد هذا یعنی از برای خدا بفریاد من
 رس یا ابا الحسن توبه کردم که بعد از این چنان نکنم و چنین نگویم و خود را در پناه
 در آورده بضرع مینمود و فریاد میکرد پس آنحضرت دست دراز کرد و حلق زد و
 بگرفت و سوزید که همان کافی بود که در دستش بود و عمر ترسان لرزان بجانب خود رفت
 چون شد ایستاده سرور مومنان را طلب نمود و گفت برو نزد عمر و بگو آن مالی که است
 از جانب مشرق آورده اند بیرون آرد بر اهل این قسمت کن و آنحضرت فرمود
 مالی بسیار است چنانکه هیچکس را علم بر آن نیست بزد او آورده اند و در خاطر
 که کسی را در آن شریک نکند سلمان گوید نزد عمر رفتم و پیغام رسانیدم که قسمش
 از آنکه در میان مسلمانان سواد بی اعتبار بشوی مال را بایشان قسمت کن گفت ای

سلمان صاحب از کجا علم بر آن همرسید گفتم مگر باد چیری مخفی و پوشیده هست **است**
 بر او علم بگذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان نزدش یکیت گفت ^{سلمان} گفتی
 بر تو همرایم سپا و از و جدا شو و بایوند که او از جمله سوارانست گفتم ای عمر بد گفتی
 او را بد شناخته آنحضرت و ارث اسرار نبوت و رسالتش و علمش علم لدنیست و نزد
 او از اسرار ربانیه پیش از آنست که تو دیده و شنیده پس چون از من بپرسید ^{مسند}
 گشت گفت بر کرد و بمولای خود بگو که عمر میگوید سمعنا و اطعنا یعنی شنیدم و فرمان
 و هر چه فرمایانی چنان کنم چون بخدمت آنحضرت آمدم فرمود که آنچه میان تو و او گذ
 میان کن گفتم یا امیرالمومنین یقین که تو داناتری از من در آنچه گذشته است میان من
 و او پس بی تفاوتی گفت کوه را بپایان فرمود گفت ترس از دها با همکارم مرد
 از دل او بیرون میرود و سمعنا و اطعنا را از بیم از دها میگوید و چون صبح شد
 امانت را بر مسلمانان قسمت نمود **رباعی** از من نه هزار پند یک پند است
 تا خجالت حاصل گشتی وقت درو **رو** و لعن عمر کجا چون گندم و جو **و** دیگر گریه از
 عایت بردار و برو **طعن** **سیم** از قبا و مطاعن امرد و دان بود که در بر شکم حضرت
 سیده النساء فاطمه زهرا علیها السلام زده فرزندی حسن نام در رحم او ^{سقط} **سقط**
 در اجبار آمده که چون پیغمبر خدا را در قفا بسرای نهادند و پس اعلی اشغال فرمود
 با جمعی از منافقان منزل سقر در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و مالی بگریخت کردند
 حضرت امیرالمومنین علیه السلام تجویر حضرت سید کاینات قیام نمود و بعد از آن
 حضرت مصابرت اختیار نموده در منزل مبارک خود نشست و طلب حق خود نمود
 کرده همراه دست از آنحضرت بر میداشتند و از او داشتند که شاه ولایت

ابا بکر در آورند عمرو خالد ولید با جمعی از اشقیاء بیمه و آتش بدر خانه آنحضرت
آوردند و گفتند که اگر علی و اصحابش سبقت نمیکند او را یا هر کس که در آن خانه
میسوزانیم و آتش در در خانه آنحضرت برافروخته نهایت جلالت و بچایلی
فاطمه زهرا در پی در آمده که از رشحات سیاح موعظه و نصیحت بایره عناد و
ایشان را منطفی سازد و عمر ملعون چون دانست که آن معصومه مظلومه در عقب
دست بردار گذاشته بقوت تمام در راه حرکت داده گشت و و بنوعی او را
میان در و دیوار فشرده که از شدت آن بتول عذرا و بعضی مصطفی آه در و
کشید و غلغله در محکفات صوامع قدس افشاد و از اثر آن ضرب فرزند محسن
سقط شد و آن منافقین داخل خانه مطهره مظلومه شدند و شمشیر حواله باز
آن معصومه نموده بآوی او را مجروح کردند و ایند و قنفذ که قوم بوبکر لعین بود
برگشت پیاده الشارز که از آن متالم گردید و بعضی وایات آمده که
در آنروز خالد ولید عمودی حواله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمود و آنحضرت
از ابقوت سرخه چیدری از دست او بیرون آورده طوق و قلاده انسک
و هر چند سعی نمودند که از گردن آنخارجی بیرون کنند نتوانستند و دانستند
که این سرد کوفتن بفعی ندارد و بعد از چند روز که رک کردن آن ملعون
نرم شد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعجز و التماس بوبکر آن اهن ابی تاب
گورده و آتش چون بوقم تاب داده ز گردن خالد ولید پلید بیرون آورد و آن منافقان
پدین با این معجزات که از حضرت پیاده اوصیه میشا بدینمودند کینه و عداوت
جیلی و بغض و عناد قدیمی خود را ظاهراً هر ساخته از قساوت قلب و شقاوت مزاج

باقی گذاشته و آتش و زخ را معطل گذاشته خود را بسبب افعال قبیحه و اعمال
 حطی از چیم و مستحق عذاب الیم ساخته و بعضی نسخ مذکور است که چون خالد
 ولید جرات و بی ادبی رفیق خود عمر را دید او نیز شمشیری با غلاف که در دست داشت
 بر آن معصومه فرو داد و در بعضی اسقاط چنین از فعل خالد میدانند و آنچه
 پیوسته گفته از اثر ضرب عمر ملعون آن فرزند سقط شد و استخوان پهلوی شکست
 همان سبب بعد از اندک روزی فاطمه زهرا علیها السلام بد را را بجان خنایم و طایفه
 آتش بد بر خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در بر شکم او کوفتن و استخوان
 پهلوی شکستن و چنین ساقط ساختن از حسن و حسین علی و عباس که در آن خانه
 شرم نکردن و از خدا و رسول اندیشه نمودن اسلام ایمان جانشینی رسول جمع
 نمودن خالی از اسکاکی نیست **مؤلفه** چندی بسفر بودم و چندی بجزیره دیدم پس از آن
 کلمات و هنرها معلوم شد و دانش اهل بصره ذکر می نمود که ترا از لعن عمر
حکایت ابن عبد ربه جلد دوم کتاب عقد ذکر نموده که آن تغییر دهند و این ملت در وقت
 خلافت سر اهی میرفت فی از زمان قریش او را دیده گفت ای عمر ما ترا مدتی غیر میدانستیم
 و ترا غیر میکشید یعنی تبخیر نام میبردند چنانکه مردک و خرک و سلک و بعد از آن عمر
 و مدتها عمر بودی پس امیرالمؤمنین شدی حالا ترا باین نام منخوانند و اگر بانی نیز و غواهی
 و خدای عزایی کرد ای پسر خطاب خدا ترس حق المین له الحق برسان زکریا زشتی
 کن که عنقریب تو بمانده و نه این حکومت **طعن چهارم** که مانع متوجه شد از متوجه و متوجه
 حضرت حق سبحانه بآن امر فرموده بود چنانکه حمیدی در جمع بین الصیحین آورده که عمر گفت
 مَنَعَانِ کَانَ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ جَلَالُیْنِ فَاَنَا أَحَرُّ مَهْمَا وَاعْقَابَ

^{حلال}
 مَتَّعَهُ الْحَجَّ وَمُنَّعَهُ الدِّينَارَ يَعْنِي وَ مَتَّعَهُ اسْتِمْعَالَ حُرْمَتِ رِزْمَانِ حَضْرَتِ سَالَتِ بِنَا
 وَ مَشْرُوعُ بُوْدُ وَ مَرْدَمِ اَنْرَا بِيَا مِي اُوْرْدَنْدِ بَكَمِ حَذَا وَ رَسُوْلُ دَا مَنُ اِنْوَقْتِ اَنْهَارَا حَرَامُ
 مَنَعِ مَكْنَمِ اَنْرَا كِتَابِ اَنْ مَرْدَمِ دَا اِيْدَا وَ عَقَابِ مَكْنَمِ هَرْ كِه بَرَا اَنْ اَقْدَامِ نَا يَدِ يَكِي مَتَّعِ حَبْتِ
 دِيكْرِي مَتَّعِ رِزْمَانِ **در بعضی روایات** اَكَمَ كَفْتِ سَهْ خَيْرُ بُوْدُ حَلَالِ دَرْ رِزْمَانِ حَضْرَتِ رَسُوْلُ دَا مَنُ
 مَنَعِ نَمُوْدَمُ هَرْ كِه اَنْهَارَا اَعْمَلِ اُوْرْدَا وَ رَا زَجْرُ وَ عَقَابِ مَكْنَمِ مَتَّعِ رِزْمَانِ مَتَّعِ حَجَّ وَ كَفْتِ حَجَّ عَلَيَّ
 خَيْرِ الْعَمَلِ دَرْ اَذَانِ اَقَامَتْ وَ بُوْجِبِ اِيْ كَرِيْمَهْ فَنَ تَمْنَعُ بِالْعُمْرَةِ اِلَى الْحَجِّ اَيْنَ فَرَضِ حَذَا
 اَزْ كَرْدَنْ مَرْدَمِ نَبِيْدَا حَتَّ وَ بَاطِلِ كَرْدَا اَيْنِدِ حَجَّ مَرْدَمِ وَ بَحْثِنِ مَتَّعِ رِزْمَانِ اَبَرِ طَرْفِ كَرْدَا اَكَمَ
 اَهْلِ اِسْلَامِ اِجْمَاعِ وَ اَتْفَاقِ كَرْدَهْ اَنْدَكِ دَرْ رِزْمَانِ حَضْرَتِ رَسُوْلُ دَا رَا اِيَامِ خِلَافَتِ اَبَا بَكْرِ
 خِلَافَتِ عُمَرُ كَا حِ مَتَّعِ حَلَالِ وَ پَسْتَرُ وَ شَا بَعِ بُوْدُ وَ عُمَرَا اَبَرِ صِرَافَتِ طَبْعِ خَيْرِ حَوْذِ حَرَامِ كَرْدَهْ
 وَ نِيَزِ رِ طَرْفِ سَا خْتِ كَفْتِ حَجَّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ دَرْ اَذَانِ اَقَامَتْ **در بعضی روایات** اَكَمَ دَرْ رِزْمَانِ
 خِلَافَتِ اَبَا بَكْرِ خِلَافَتِ ثَلَاثَهْ مَشْوَرَتِ يَكِي دِيكْرِ كَفْتِ حَجَّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ رَا دَرْ اَذَانِ اَقَامَتْ
 طَرْفِ سَا خْتِ چَا كِه قَبْلِ اَزِ اَيْنِ سَمْتِ كَذَا رَشِ يَابِيْشَهْ وَ مَشْهُورِ سَتِ كِه مِيَا نَهْ سِيْعَهْ وَ سَنِيْ بَرِ
 مَتَّعِ رِزْمَانِ بُوْدُ سَنِيْ اَزِ سِيْعَهْ پَرِ سِيَكِهْ رَا اَبَرِ حَالِيَّتِ مَتَّعِ چِهْ دِلِيَا سَتِ كَفْتِ دِلِيْلِ مَنِ اَرْقُوْلِ عُمَرُ
 خِلَافَتِ كِه وَ رَجْعِ بَيْنِ الصَّحِيْحِيْنَ اَزِ چِنَهْ بَيْنِ طَرَقِ عِلْمَا يِ شَا نَقْلِ كَرْدَهْ اَنْدَكِ عُمَرُ كَفْتِ كَا نَثَانِي
 رَزَمَنْ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ اَنَا اَحَرِّ مَبْهُمًا كِه اَمُّ لَيْلِ بَرَا اَزِ اَيْنِسْتِ كِه اُوْمِيكُوِيْدِ دَرْ رِزْمَانِ
 حَلَالِ بُوْدَهْ وَ مَنِ اَنْرَا حَرَامِ كَرْدَمُ تُوْمُ سَرِ بَرِ دِيُوَارِ زَدِي تُو خِذَا پَسْتِي وَ رَسُوْلُ خِذَا اَيْنِسْتِي چُوْنِ
 حَرَامِ مَكْنِيْ وَ پَسْتِي بَهْمِيْنَ بَحْتِ اَلْاَمِ يَابِيْتِ وَ سَا كَتِ شَدِ چِهْ يَقِيْنِ وَ رُشْنَسْتِ كِه تَابِعِ وَ فَرَا بَرِ دَارِ
 رَسُوْلِيْ كِه اَزِ جَانِبِ خِذَا حَلَالِ وَ حَرَامِ اَمْرُوْنِيْ مِيْفَرَا يَدُوْلِيْ اسْتِ اَزَا بَعِيَّتِ عُمَرُ كِه خِلَافَتِ مَبْرُورِ
 اَبَا بَكْرِ يَابْتِ شَدَهْ بِي رِضَا يِ خِذَا وَ رَسُوْلُ هَرْ كِه خِلَافَتِ كَفْتِهْ حَذَا وَ رَسُوْلُ اُو كَذَا اَزِ خِلَافَتِ كَفْتِهْ

در
 یف

و مستوجب لعن و طعن و عذاب است و آیه کریمه **فَمَا اسْتَمْنَعُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَأُولَئِكَ**
أُجْرَهُنَّ فریضه در قرآن مجید در باب احتیاط متعه واقع شده یعنی آن چیزی که با آن
 کردید از زمان پس بدید آن چیز را بایشان یعنی مهر ایشان را بایشان بدید که آن و آن
 لازمست و مفسران از روایات ثقات و ایت کرده اند که مراد از استمتاع درین آیه
 متعه است علامه علی درنج الحنفی ذکر کرده که ابن عباس **فَمَا اسْتَمْنَعُمْ بِهِ مِنْهُنَّ**
إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى **فَأُولَئِكَ أُجْرَهُنَّ** فریضه قرارت می نمود و در کتاب
 لوامع الانوار ذکر شده که در مصحف ابن مسعود نیز با این طریق ثبت بوده و مراد از اجل
 مسمی درین آیه مدت یا مدت است و این صریحست در باب احتیاط متعه و احادیث بسیار در طریق
 اهل بیت اطهار در ثواب متعه و ترغیب بان وارد شده چون بن مکان مناسب بدیدند که
 رزان مبادرت بنماید و ایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که ایمان بخدا
 قیامت دارد بیرون نبرد و از دنیا تا آنکه متع کند چهل روز **و نیز از آنحضرت مرویست**
 هر کس که متع کند زن مؤمنه را مثل آنست که زیارت خانه خدا کرده باشد و همچنین از آنحضرت
 مرویست که هر که متع کند یکمرتبه از آتش و دلت از آتش و زخ و سر که متع کند دو
 از آتش و دلت از آتش و زخ و هر که متع کند سه مرتبه از آتش و دلت از آتش و زخ و سر که متع کند
 از آتش و دلت از آتش و زخ و از آنحضرت مرویست که هر که متع کند یکمرتبه مست او را درجه مثل در
 حضرت امام حسن علیه السلام و هر که متع کند دو مرتبه مست او را درجه مثل درجه حضرت
 امام حسین علیه السلام و هر که متع کند سه مرتبه مست او را درجه مثل درجه حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام و هر که متع کند چهار مرتبه مست او را درجه مثل درجه حضرت محمد صلی
 علیه و آله و سلم **و ایت از سلمان فارسی و مقداد بن اسود الکندی و عمار بن یاسر رضی**

غنیم که بودیم ما روزی رخصت حضرت سول صلی الله علیه و آله وسلم که آنحضرت ^{سنت}
و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای حضرت باری تعالی روی مبارک بطرف ما کرد و فرمود
ای مردمان بدرستی که جبرئیل امین از نزد حضرت رب العالمین جهت من ^{سنت} تحفه آورده
که آن متعه است که این تحفه پیش از من هیچ پیغمبری فرستاده نشده و من امر ^{میکنم}
شما را بمتعه کردن که متعه سنت منست و بعد از من سنت مرا بیایید و هر که قبول
کند فرموده مرا عمل کند بار رزده دارد سنت مرا و از سنت و من از اویم
خلاف امر من کند خلاف فرمان خدای تعالی ^{کند} و تحقیق که از صحابه من یکی
مکذیب قول من کرده منع متعه خواهد کرد و ترک این سنت مرده را خواهد فرمود
پس خدا را گواه میگیرم که انگش از اهل دوزخست و لعنت خدا بر کسی باد که خلاف
امر کند درین سنت و هر که انکار کند سنت مرا پس خلاف امر من کرده است و هر که خلاف
امر من کند تحقیق که از من امر خدای تعالی کرده است هر که خلاف امر حق تعالی کند
پس اوست از اهل نار و تحقیق که مخصوص ساخته است خدای تعالی متعه را بمن و
تفصیل داده است مرا باین سنت بر دیگر پیغمبران پس هر که متعه کند در عمر خود بگیرد
او از اهل بهشتست و هرگاه مرد با آن زنی که متعه شده است بنشیند در یک مکان
فرود می آید از برای ایشان و ملک که حفظ ایشان کند تا آنکه از آن مکان برخیزند
هرگاه حرف زنند خواهد بود گفتگوی ایشان یکدیگر ذکر و تسبیح و هرگاه مرد
زن را بگیرد میریزد کفایان ایشان از انگشتان ایشان و هرگاه بوسه زن را بوسد
خدای تعالی برای هر دو بهر بوسیدن حج و عمره و هرگاه مقاربت واقع شود ^{بوسه}
خدای تعالی برای ایشان هر لذت و شهوتی که بایشان اند حسنت مثل کوهها پس هرگاه ^{برخیزند}

و غسل کنند و بدانند هر دو پروردگار خود را و بدانند که متعه سنت نیست خدای تعالی
خطاب میکند بکماله که نظر کنید باین بنده من که برخواستد و غسل میکند و میداند
که من خدای ایشانم گواه باشم که من آمرزیدم هر دو را و میرسد آب بموی از بدن
ایشان بگرانکه بنویسند از برای ایشان بعد و هر مویی که در بدن ایشانست ده حسنه
بر طرف سازد و از ایشان ده سینه و بلند سازد و از برای ایشان ده درجه **راوی** گوید
که برخواست از جای خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و گفت یا رسول الله من یصدّق
قول و فرموده شما کردم چه خیرست اگر کسی که سعی کند و از برای برادر مؤمنی
بهرساند حضرت رسول فرمودند که سعی کند ده را ثواب حسنة برابر ثواب هر دو است
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چه خیرست ثواب هر دو و حضرت فرمودند که
هرگاه بر خیزند و غسل کنند خلق میکند خدای تعالی بعد و هر قطره از آبی که از بدن
چکید و فرشته که تسبیح و تقدیس خدا کند و ثواب آن از برای ایشانست تا روز قیامت
یا علی سر که بشنود این حدیث او دوست ندارد و نیست از آنجا عتی که بمن ایمان آورده باشد
و من از او پندارم و نیز مرویست که روزی سیکایات نشسته بود و در خدمت آنحضرت گفتم
و ثواب آن مذکور شد پس آنحضرت فرمود که آیا میدانید که چه خیرست ثواب کردن حضار
یا رسول الله تحت برستی که جبرئیل علیه السلام کبریات انده بمن گفت ای محمد خدای تعالی تو را
میرساند و مخصوص ساخته است ترا تحیة و اگر آدم میکوبد ای محمد بکدر هم که مؤمنی متبعه بدید
تو خدای تعالی از هزار در هم که بدهند بغیر متعه در راه خدا یا محمد صلی الله علیه و آله خلق کرده است
در بهشت حور عین برای آنکه متعه کرده است در دنیا یا محمد صلی الله علیه و آله هرگاه مؤمنی
متعه بکوبد مؤمنه را بر خیزد از مکان خود تا آنکه آمرزیده شود و از برای مؤمنه هست مثل ثواب مؤمن

و ندانند که از آسمان بر پستی که خدای تعالی میگوید بنده من کرد تو متعنه
ثواب از من که خوشحال کنم ترا امروز بخشیدم سیات ترا و زیاد کردم حسانت ترا
و نیز از آنحضرت مرویست که هر که متعنه کند یک مرتبه این شود از غضب خدای تعالی هر که متعنه
دو مرتبه حشر کند او را با نیکوکاران و هر که سه بار متعنه کند در بهشت همراه منست هر که زیاد
کند زیاده میکند خدای تعالی مرتبه او را و درجات او بلند میشود و یا علی این تخطئه است که
خدای تعالی بتو و شیعه تو داده است یا علی در روز قیامت می آیند متمتع و متمتع بر شران از تو
سوار با طهای حمت و کرامت بودند بجانب بهشت پس بگذرند با حدی مگر که گویند یا
اینها ملائکه مقربند و پیغمبران مرسلند پس گویند اینها نه ملک بلکه مقربند و نه انبیای
مرسل اینها جماعتی اند که متعنه کرده اند و در دنیا پس داخل بهشت شوند هر چند
کنانه بوزن کوهها و عدد ریای پایان بشد و میدهد خدای تعالی برای ایشان
جنت عدن چهل هزار شهر از طلا در هر شهری هزار قصر و در هر قصری چهل هزار خانه
مرفهانه چهل هزار مایده در هر مایده چهل هزار کاسه در هر کاسه چهل هزار نانک از طعام
و شراب در خانه هزار تخت از طلا طول بر تخت هزار رزق و عرض آن هزار رزق
هر تختی خوری باشد از خوراجین و هر خوری سیصد کیسواشته باشد با از نور بردارند هر
او را هزار کینه و آن کیسوها را مشک و عنبر ساخته باشند تا آنکه وفا کرده باشند برای
تعالی جو متمتعین او بدهد خدای تعالی در جنت النعیم ایشان ثواب را بشمارد چهل صدیق
و عمل شصت هزار زاهد و طلبه زشت کنند از برای ایشان ثواب ماه و دواد و طهور
هر سال یک و خشک و تر تا آنکه ناهی در دریاها و برک در درختها و بنویسد خدای تعالی
برای ایشان ثواب حج و چهار عمره پیغمبری از پیغمبران و هر عمره صدیقی و شهیدی

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که بمیرد و متعه نکند خواهد بود روز قیامت
 اجزاع و مراد از اجزاع آنست که بدمنظر و بدبیات باشد مثل کسی که پنی یا یک عضو ناقص باشد
 و نیز از حضرت مرویست که متعه کردن از دین با و دین پیران است پس هر که عمل کند با آن
 عمل کرده ابدین و هر که انکار کند آنرا انکار دین کرده است و در دین بگیرست متعه کردن
 نوزد است و اما نسبت از شرک بدرستی که فرزندی که از متعه بهرسد بهترست از فرزندی
 روجه دایمی بهرسد و انکار کند و متعه کافر و مرتد است و هر که مصر باشد در متعه کردن مؤمنست
 و هرگاه مؤمنه متعه شود بمؤمنی بدنیاری صدقه کند آن دنیا را را بنویسد خدای تعالی از
 برای او دو ثواب یکی اجر صدقه و دیگری ثواب متعه حکایت در کتاب منهج الفاضلین
 کتاب استغاثه آمده که روزی عبدالله پیر در مسجد سخن میگفت و عبدالله عباس مکتوف و نابینا
 شده بود داخل مسجد شد عبدالله زیر گفت آمد کوری خدا دل او را کو کرده است حلال
 میداند متعه را و متعه زنای محض است عبدالله عباس چون آن سخن شنید نشست و گفت خدای
 تعالی چشمهای ما را بسته و غفلتهای شمارا و بخدا قسم که نازل شد متعه در کتاب خدا و صحابه
 حضرت رسول متعه میکردند و آنحضرت از آن نهی کرده بعد از آن رسول دیگر نیامده که
 کند متعه را و دلیل بن قول عمر است که گفت و متعه است که در زمان پیغمبر خدا حلال بوده
 حرام میکنم او را اما کواهی عمر را قبول کردیم که در زمان رسول خدا حلال بوده و تحریم آنرا
 قبول نمیکنم و تو از متعه حاصل شده پس پرس ما در جود از او و بر دعوی عبدالله پیر
 بخانه رفت و از روی غضب با در گفت خبر ده مرا از او و بر دعوی عبدالله پیر در جواب گفت
 تو با رسول خدا بودی و مردی عوسجه نام دو بردید بر رسول داد و آنحضرت آنها را پذیرفت
 و پدرت آن دو برد را بمن داد و من متعه او شدم و بتو حاکمه کردیم تو از متعه حاصل شدی

در کتب سیر و حدیث مسطور است که عبدالله عباس و عبدالله مسعود و جابر بن عبد الله
و ابو سعید خدری و سلمه بن کوع و میخیره بن شیبه و اسماء بنت ابی بکر و جمعی دیگر از فضلاء
صحابه و تابعین بسجین عمر التفات کرده با بابت متعه فتوی میدادند و بدان عمل
و میکردند که ما از حضرت رسول شنیده ایم که متعه حلال است و بقول عمر از آن باینکه دریم
و برین عقیده بودند تا از دنیا رحلت نمودند **در صحیح ترمذی آمده** که مرد شامی از آن
عمر سوال نمود از متعه پسر ابن عمر گفت حلال است شامی گفت پدر تو حرام کرده و منی
فرموده تو از آن نهی کرده ابن عمر گفت که بگفته پدر خود ترک سنت و فرموده پیغمبر
نخواهم کرد **در پند احمد حنبل مسطور است** که عمران بن حصین گفت که نازل شده
متعه لنا و در کتاب خدا و ما عمل میکردیم با آن حضرت رسول و جمیع صحابه متعه میکردند
و شنیدیم که قرآن نسخ آن کرده باشد یا رسول منع کرده با ما اما که رسول خدا از دنیا
رفت و در صحیح مسلم مذکور است که از جابر عبدالله الانصاری پرسیدند که آیا متعه مسرور
و حلال است یا نه جابر فرمود آری حلال است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متعه امشرو
کرد و حکم خدای تعالی و شارح مقاصد و صاحب ایة فقه حنفی نقل کرده اند که مالک را ندانند
آنست که متعه حلال است و تعلیمی در تفسیر خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
علیه السلام فرمود **لَوْلَا نَهْيُ عُمَرَ عَنِ الْمُنْعَةِ مَا زَنَى إِلَّا سَفَى** یعنی اگر نهی عمر
متعه را بر کفر زنا واقع نمیشد مگر از بد بختی و یحیی بن اکثم که از جمله مشایخ نو اصبه و فتوی
بتحریم متعه میداده مشهور است که مرض ابنه داشته و لواط را بر خود حلال میداشت
و نیز مشهور است که بانی بدعت و شیطان امت عمر بن خطاب علیه اللغه و العذاب علت آنست
داشته و بدین علت مرض گرفتار بوده و افلح غلام وی در خدمت او استاد گشت

و یکی از شعر اشاره بدین کرده است **پست** امام دست که خلق جهان غلام و نیده نه آینه از
 افتد بر پایی غلام **حکایت** در کتاب مجلسی مرآت المنجی و در کتاب مجالس المؤمنین آمده
 که یکی از ناصبیان مشق از فی سوره همسایه بود مرد غریبی همه روزه بخانه آن
 می آمد آن ناصبی از آن مرد غریب پرسید که وجه آمدن تو بخانه این زن چیست گفت
 او را نکاح متعه کرده ام چون آن ناصبی این سخن را از او شنید فی الحال او را برگرفت
 و فریاد برآورد که بیایید ای سلیمان که رافضی مستحل متعه را گرفته ام و از هر
 جمعی کثیر از سنیتان برآو جمع شدند و آن غریب چاره اگر فسد پیش قاضی بردند
 پرسید که با این مرد غریب چکار دارید گفتند که میگویند که من فلان زن را نکاح
 متعه کرده ام پس یکی از نمایان قاضی که در باطن حال شیعه اش می شنید بود برخواست
 و نزد آن مرد غریب رفت و گفت اگر خلاص و نجات جوئید این خواهی باید که نزد قاضی
 بگویید که زنا کرده ام و بعد از آن نزد قاضی آمده گفت که این مرد مظلوم و بی
 گناه است آنچه او میگوید غیر الحقت که این جماعت میگویند پس قاضی صورت حال را
 از آن مرد غریب پرسید چون تعلیم نایب قاضی اعتراف برنا نمود قاضی او را باز
 کرد و آنجا عتی که او را آورده بودند دست از او برداشتند و اظهار معذرت
 نمودند که ما از او شنیده بودیم که متعه کرده ام و اگر میگفت که زنا کرده ام
 او نمیشدیم و آنگاه آن جماعت متفرق شدند و آن مرد غریب چاره بخواسته اعتراف
 برنا از شرایشان خلاصی یافت ای ناصبی پدین اگر کسی در بلاد شما برنا و لواطه که
 در هیچ شریعت و ملتی حلال و جایز نبوده مبادرت نماید متعرض او نمیشوند و اگر
 اقدام نکاح متعه نماید متعرض او شده حکم بقتل او میکنند که چرا بفرموده خدا
 و رسول

عمل کرده و خلاف گفته عمر نموده یکی از شعرا اشاره باین نمود **عریبه** زنا نکم لغو
عنها و من اتی **ن** الیکم من المستمعین قتلتم **طعن پنجم** آنکه روزی عمر در ایام
ماقص خود در شارعی گذرش افتاد و در خانه رسید بجان آنکه اهل خانه بشرب خمر
یا بفعل منکری اقدام نمینماید از دیوار خانه داخل شد که امر معجرف و نهی از
منکر نموده ایشان از فعل نامشروع ممنوع سازد و اهل خانه را که نظر بر جمال
ناجوش او افتاد گفشت ای پسناس خناس و ای شریر ترا از الدی یوسوس
بی صد و دالناس درین وقت کجا بوده و بچه کار آمده خدام خلاف **سب**
خلاف دستکاه فرمودند که بمطنه آنکه بنا مشروعی اقدام نموده اید اندکم **که شما**
منع و زجر نمایم آنجماعت گفشت توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنید ای **خارجی**
مگر تو از دایره تکلیف خارجی و الا استحقاق توبه در ایندا و استحقاق مجازات
شتر ازنا پیشرو توبه بمنع و تشنیع اولی تری اگر از مایک تقصیر سر زده باشد از تو
بچند جهت در همین کار مخالفت حکم خدا صادر گشته و بوجوه متعدده از تودر **من**
امر چون در اصل ناپاکت خطا واقع شده دل آنکه حق پشمانه و تعالی فرمود
وَلَا تَحْسَبُوا عَنِ تَحْسَبُوا حَوَالِ و عیوب مردم میکنند که خدای تعالی پستار
العیوبست و تو که بگردن شکسته خود را حلیفه میدانی میباید که سر پوشش باشی
نه پرده در و دیگر آنکه خدای عزوجل فرموده وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنَ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ
مِنْ أَبْوَابِهَا یعنی خوب نیست از پشت بام داخل خانه شدن نیکی آنست که
از خدا پرهیزید و از ابواب خانه در آید و تودر را گذاشته چون دزدان

و شبروان از دیوار درآمدی ازینکی و تقوی کنه خدا گفته پاد نیاوردی دیگر
حق سبحانه و تعالی فرموده که **إِنَّ لِبَعْضِ الظَّنِّ أَثَرًا** و تو گمان بد در حق
ما بردی و آثم شدی بگراند تعالی فرموده که **وَإِنْ جَاءَكَ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ**
فَقَبِّلْهُ و او تحقیق ناکرده بر سر آمدی ما را رنجانیدی دیگر ایزد تعالی فرموده
که **لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا** و تو پیر خست و این
داخل خانه ماشدی اگر خانه دیگران نیز از خود میدانی بگو و اگر دعوی اینست
چون تو از جنس انس هستی حاشا و کلا که ما را با تو انس بوده باشد **پس** و بود
باید از دیدار تو **النس را حیرت فراید کار تو** اخراجی غول را بنزد و ای بوالفضل
نه و نه زن بچه احتلاط و استسار زده بمنزل آمدی چون دان شبروان از دیوار
بچه کار داخل و شاق و کاشانه ماشدی اگر بطمع آمده بجان عزیزت قسم که در سر کار
هیچ در کار نیست **پس** رسیدگاه ربجایی ز ضعف بی قوتی که موش خانه ما راه میبرد
دیگر آنکه حق تعالی فرموده **وَتَسْلِمُوا عَلَى أَهْلِهَا** و چون دیو یک از بندرها شده باشد
بی محابا باز رون آمده از تحیت و سلام که سنت مومنان شیوه اهل جنات است **پس**
و مانند ابلیس لعین شیطان چیم کبر و منی و نخوت خود پنی و ثار و شعار خود ساختی و چون
سک دیوانه بگزندی درآمدی از دیدار گریه شت و گفتار زنا خوش درشت عیش و صحبت با
بر مانقص کردی ولی و انس است که باین سلامت و نفس و کار دانی شکر دوی **پس**
و خلافت و جانشینی رسول خدا را بصاحبش گذاری و عزیزی مناسب این مقام گفته **پس**
ترا چه حد که نهی بای مقام رسول ترا رسد که کنی شبر و عیاری **پس** چون فرق نیست
پشت حلال از حرام **پس** چرا تو دست ازین کار بریندی **پس** تو مست باد و جلی عقل و هوش

سخن و الشیخ و چند بر زبان آری لبان عقرب کا شان کردند کی ناکی چو مار دم زده ^{با چند}
مردم از آری **طعن ششم** در کتاب سجاده و پیاض که از کتب اهل سنت در ذکر طبقات
مشایخ آمده که چون حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که عرفکم بالمنا^{افقین}
حذیفه یعنی امانترین شماست بشناختن منافقان حذیفه عمر دو بار نزد خلیفه
و گفت پیغمبر را از منافقان خبر داده ای یا من از ایشانم حذیفه گفت خاک است ^{منافقانی}
سِر رسول الله یعنی بنسب من از انسانی که فاش سازم سر رسول الله و اسامی
که حضرت پیغمبر حذیفه را خبر داده بود در باب کفر خلفای ثلاثه مذکور شده و سر کرده
منافقان عمر بود و شیخ عطاء علیه الرحمه در کتاب مظهر عجایب **کشته پت** بر که شده
زره کمر اه شد پیچ عمر را نده درگاه شد **طعن ششم** حمیدی در جمع بین الصیحین
ذکر کرده که عمر در ایام خلافت خود حکم برجم حمله نمود که زنا کرده بود حضرت
علیه السلام فرمود که اگر تراب این سلطنت نیست ترا سلطنت بر آنچه درم
و یست عمر گفت لولا علی لهلك عمر یعنی اگر منی بود علی بر اینه هلاک میشد عمر
ششم احمد حبیل در مسند خود از حسن بصری وایت نموده که عمر در ایام مارت و ایام
خود مجنون را میخواست حد زنده حضرت امیر المومنین علی علیه السلام گفت حدش
که برداشته شده است قلم از دیوانه تا بهوش آید عمر گفت لولا علی لهلك عمر
و همچنین در مقدمات بسیار از روی جعل احکام از او صادر شده و مولای مومنان
او را متنبه ساخته تا زیاده از بهفتاد نوبت بر زبان بجز بیان جاری ساخته لولا
علی لهلك عمر و از کشته او ظاهر میشود که قتل وی بغیر حق و راستی داده است ^{فنا دم}
و پیشمان از احکام خود شده و بخل و نادانی خود اعتراف نموده که احکام افعال او بر ^{خج}

صواب بوده است **لحسن بن حمید** جمیع بین الصحیحین نقل کرده است که چون حضرت رسول
 از دار فناء بسرای بقا رحلت فرمود عمر را اشتباه شد که شاید مردن آنحضرت روانها
 بجان آنکه وی مرده چیزی چند کنیم که او را ضعیف نباشد و ما را بدان یورکها بکار و آنچه سا
 بجز او سزا ندارد پس نزدیکی بگریخت و حال با وی گفت ابو بکر این آیه را بخواند **انک**
صیت و انهم میسون عمر گفت پندار می من این آیه را نشنیده ام پس مرد با **تفاق**
 ببالین پیستد لم ساین آمدند ابو بکر جای دراز روی حضرت رسول برداشت و حضرت
 از عالم رفته بود روی آنسور را پوشید گفت **فذاك و احمی** پس ابو بکر عمر گفت
البدار البدار قبل البوار یعنی عمر شب شب با طلب خلافت و از مردم پیوسته بآن
 پیش از آنکه علی علیه السلام بن کار بردارد و امر خلافت از دست پیروان و ابو بکر و عمر
 از نزد پیستد البشر پیرون رفته بفرقه خلافت و پیوسته شدن چنانکه ذکر شد
حکایت سید مرتضی علیه الرحمه در حضا یصل الائمة نوشته است که در عهد خلافت عمر علیه
 و السقر مردی از اهل آذربایجان شتری چند بود و آنها را بکرایه میداد و معاش خود را
 از آن میکرد ایندگاه شتران او یا غی شده سر بصر آنها دند و چند آنکه سعی کرد برآورد
 مردمان او را برهنمایی کردند که بمدینه رود و از جانشین رسول خدا درین امر استعانت یاری
 چون بمدینه آمد او را بنزد عمر بردند و آن جانشین رسول بر او ترحم کرده بر کاغذی نوشت
 که **من عمر امیر المؤمنین الى حرده الجن و الشیاطین ان تذللوا هذه**
المواشی که یعنی این قوام است از من امیر مؤمنانم بسوی متمردان جن شیاطین فرمانبرداری
 باید که چون فرمان امیر المؤمنین رسید آن مواشی چهارپایان را از ذلیل و فرمانبردار این مرد **سازید**
 و الا بر شما غضب خواهیم کرد این عباس کو بیکه در آن مجلس حاضر بود ام زین واقعه غمناک شد **مجتهد**

حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام اندہ حکایت نقل کردم حضرت فرمود که بخوان که دعا
 میرویند و آدمی را می آفریند که این مرد بزدی پستم رسیده از روه برخواهد گشت پس
 مدتی بر نیامد که دیدم بر کشته زخمهای منکر بر سر و رو داشت از او پرسیدم که حال تو چون
 گفت با بصره رفتم و رفته را نمودم از میان شتران دستم جدا شده رو بمن کردند
 و مرا در میان گرفته نزدیک شد که مرا بکشد دست عابد را گاه لگی برداشتم و گفتم
 ا خدا یا شترانها را از من کفایت کن و بحسب اتفاق جمعی از خویشان و برادران رسیده
 مرا خلاص کرده نجاته بردند مدتی بعلاج من مشغول شدند تا این زخمها که می بینی
 الیتام فیت پس بزد جانشین رسول خدا رفته او را خبر کرد و غمگفت دروغ
 میگوینی رفته مرا بایشان نموده آموزد بخدا و رسول قسم خورد که حریفی از دروغ
 بر زبان نیاورد و دهام عمر او را از پیش خود رسانده گفت این دروغ کور را پند
 کنید ابن عباس گوید که او را بخدمت امیر بختی و وصی مطلق بردم تبسمی فرمود گفت
 من بتو گفتم که عنقریب خاکی خاکی بر میگرد و آموزد را دل داری نموده گفت با
 موضع برو و بگو مرا علی فرستاده و این دعا بخوان اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوجَّهُ
 إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَخَّرْتَهُمْ
 عَلَى الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ ذَلِّلْ لِي صُعُوبَتِهَا وَاهْكُنِي شَرَّهَا
 فَإِنَّكَ الْكَائِبُ الْغَالِبُ الْقَاهِرُ أَمْرُهُ مَتُوجَّهُ مَكَانَ حُودُودِهِ سَأَلْتُ
 دِیدیم که آمد و شتران همراه داشت و خدمت مولای مؤمنان آمد و مبلغی نزد
 آنحضرت آورد که این ابتصدق تو از گرایه شتر باقیه ام بر من نیست نه قبول
 کن آنحضرت فرمود که قبول کردم و بتو بخشیدم و خواهی که میان او و شتران گذشت

بود آنحضرت بجهت امر و بیان نمود و امر و گفت بجزا می کند که کو پی همراه من ^{بوده}
 و چون من این عاخذ نمودم بنام مبارک آنحضرت تکلم نمودم بلیک میباید
 و حواری و زبون من میشدند و فرمان من بردند چنانکه هرگز کو یا میان من و ایشان
 کدورت و جدایی نبوده بدولت آنحضرت از قرض و پریشانی خلاصی یافتیم و بلی
 نیز در دست دارم از خدمت آنحضرت رخصت انصراف حاصل نموده ببارک ^{کشت}
 و تازنده بود سالی یکبار زنج آمدی مال بسیار از آن شران بهر ساند و آنحضرت
 فرمود که هر کس از جانب اهل و مال صعوبتی رود و یا مشکلی رخ نماید باین ^{دعا}
 توسل جوید البتة حق تعالی آن مشکل را بر و آسان گرداند حق تعالی کفایت کننده است
 هر چیزی و آسان کننده است هر دشواری و در خبر است که احوال ^{شخص}
 بهر ساندند و آن نیز سربار جسد یاد بعضیها شد **طعن دوم** که حجت نامه که ابو بکر
 با مضای خط حضرت سالت صلی الله علیه و آله وسلم در باب ک از حضرت فاطمه ^{علیها السلام}
 بستند پاره کرد چنانکه سمت کذا رشت یافته در باب مطاعنی که هر سه آن شریکند
 بدعای آن معصومه شکم آن ملعون پاره کردند **پت** شکم پاره کرد
 بتیغ دعا جگر گوشه بضعه مصطفی **طعن باریوم** در کتاب کشف الحق آمده که بعضی
 بر بعضی در عطا یا تفصیل ادماجر را بر انصار و انصار را بر غیر انصار و عرب
 عجم زیادتی داد و حال آنکه حضرت رسول همه را برابر میداد و اینها نیست ^{لا بد}
 مخالفت امر خدا و رسول و ناصب میان پیدین در کتب خود ذکر نموده اند که عمر در ^{تفصیل}
 عطا یا اقد آنحضرت رسول نموده که آنحضرت در جنگ خنین بعضی را بر بعضی ^{تفصیل}
 و بعضی از آن پیدینان میگویند که عمر مجتهد بود و عمل برایی خود میکرد دانی با صبی احتیاد

در جایست که نص خدا و رسول در آن نباشد و حضرت رسول غنیمت و عطایا را بر
میداد و الا در خبک حنین که بعضی از ضرایب قدش را بجهت تألیف قلوب ایشان
با کرامی مخصوص ساخت و آنرا باین قیاس نشان کرد **طعن دوم** نیز در آن کتاب
آمد که خراج بر سواد و زمینها تعیین کرد و بفرمود در عراق ساحت زمینها کرد
و بهر یک جریتین یکدو بهم مقرر کرد و در مصر و نواحی آن بهر یک جریت زمین
چنانچه در زمان جاهلیت مقرر بود **طعن سیم** و در آن کتاب ذکر شده که حکم
آیه صدقات را باطل ساخت و حدیث نبوی را درین باب ذکر کرد و سنت زکوة باطل
نزد عامه جهانیان حمله عالم حرام خویشند و مظلومان را در کردن او بماند تا روز قیامت
طعن چهارم کتاب تحطیه الانبیاء که از کتب مخالفین است ذکر شده که روزی عمر خطاب
نماز باید ادا کرد و چون سلام ادا گفت ای مردمان شما عاده نماز کنید که من جنب بودم
و بسو نماز کردم عمر علیه السلام گفت که غسل کند و صحابه را از سر گرفته شد و چون
تا بنان پیروان آن مردود و چندین بار ازین قسم امیر رقیقه غیر مشرعه از او و از آن
نایاک دیگر مشاهده کردند و از برای آنکه مبادا حضم گوید که ایشان پسند او را مرتبه امامت
نیشد و کسی که در مسجد رسول جنب امامت کند و نماز بجاعت گزارد ممکنست که اکثر
جنب نماز کرده باشد یا دشمنان باشد لکن اکثاری تصنیف کردند و پرپوچی چند دریم
با فتنه و نام آن تحطیه الانبیاء بودند و خطایی چند نسبت بهر یک از اینها دادند
تا عیوب خلفای ثلاثه خود را باین سنن نشانند و اظهر من الشمس است که مرکز از اینها
خطایی سرزده و معصوم مبرر اند از لوث ذنوب و عیوب اگر نه سیاه اپنا و رعیت
تفاوت باشد و بحمد الله که خلفای ثلاثه همه عیوب گرفتار بودند تا احسان بپوشد و این

درک نمایند که ایشان داخل رعیتند و قابلیت امامت و خلافت ندارند **کتاب**
مجالس المؤمنین آمده که چون امامت و خلافت عصمت نزد شیعه شریکست و ناصبیان
عصمت را شرط در امامت نمیدانند از برای آنکه هیچ نحو خطایای آن و پیشوایان
نمی توانند پوشانند لهذا افراسیبه نموده اند و گفته اند که نزدیک رافضی خرد پس
با کت کند باید که معصوم دور از خطا باشد و یکی از مقتضیان اهل سنت و بدعت در
خود این سخن لغو را ذکر نموده و شیخ عبد الجلیل از یکی از علمای شیعه شاعر
در جواب آن ناصبی گفته بلی چنین است بدان لیل که اگر خردوسی باشد که بی وقت بیا
کنه پرزن در خانه گوید شومست این بیا بد کشتن از اینجا طاهر بشود که پرزن
باشد از نواصبی او گوید اگر خطا کند و بوقت خواند بیا بد کشتن و ناصبی نداند که
شخصی که معصوم باشد با ما نشن قبول نباید کرد **طعن نهم** در کتاب جمع بین
الصحیحین و در کتاب بیان التزیل و در پند احمد حنبل مسطور است که عمر منع نمود حضرت
رسول را از وصیت کردن و ذات قلم از پیش آنحضرت برداشت و ندیان آنحضرت
سبب داد چنانکه در باب کفر خلفای ثلاثه سمت گذارش یافته **طعن دهم** حمیدی
جمع بین الصحیحین و تعلیمی و طبرسی و اقدوسی و بخاری و مسلم هر یک در کتب خود از آن
باین کرده اند که عمر میگفت ما شکاکت و نبوة محمد قط الا یومر الحدیث
یعنی هر که شک کرده بودم در پیغمبری نبوت محمد چنان شکلی که در روز حدیث کردم
و وجه شکش آن بود که حضرت رسول فرموده بود که مکه را فتح میکنم پس نشد
ان سال بصلح قرار دادند و عمر با خود گفت اگر پیغمبری بود بصلح راضی نمیشد و بعد
رسول آمده گفت نه تو میگفتی که مکه خواهیم رفت و طواف خواهیم کرد حضرت رسول فرمود

که هیچ گفته بود کم امسال خواهد شد گفت نه و باین رضی نشده نزد ابا بکر رفت گفت
این مرد پیغمبر است گفت بلی گفت ما بر حقیقت بلی پس چرا باین صلح رضی نشود
گفت و تابع امر خداست و این صلح بفرموده خداست پس بای بکر گفت من هرگز
شکی در پیغمبری او نگزیده بودم از آن روزی که پسران شده ام تا امروز ^{سپهر} ^{رفت}
که ملا قطب الدین علامه شیرازی هر وقت که پریشان و پینوا میشد بشهری میرفت
و میگفت ارمینم و مسلمان میشوم باین بهانه مبلغی را از مردم میگرفت و روزی
شیخ سعدی او را در آن حال دید گفت که تو یک کافری هستی که هرگز مسلمان نخواهی شد
طعن هفدهم حمیری در جمع بین الصیحیین پسند عمار بن یاسر آورده که مردی
ایام خلافت عمر نزد او آمده گفت که من جنب شدم و آب بود و نمیدانم که مرا
باید کرد پس عمر گفت هرگاه آب نیایی نماز کن عمار یاسر حاضر بود گفت ای عمر
پای دینست که در فلان سفر مرا و بحسب اتفاق ترا هم احتیاج لعنل شده بود و آب
بود تو نماز نکردی و من گمان داشتم که تیمم بجای غسلست همه بدینجا که باید
نجاک غلطیده نماز کردم و چون بخدمت رسول صلی الله علیه و آله آمدم تیمم بنمود
فرمود که یا عمار در تیمم همین قدر بپست که دستهارا بر زمین ده پیشانی خود را
ببهر دو کف دست بآن مسح نمایی و چون عمار این حکایت نقل نمود عمر قبول کرد
عمار آیه فان لم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا را شاید قول خود آورده
در واقع کسی که خود را خلیفه رسول اند و مدتها در خدمت آنحضرت بوده باشد
مگر از آنست و رستیده باشد که تیمم باید کرد و ترک نماز جایز نیست و این قسمی
آیا قابل مسند خلافت یا آنکسی که سطل آب جهت غسل کردن او از آسمان نریزد

چنانکه در کاشف الحق بطریق اهل سنت و جماعت از انس بن مالک روایت نموده که ^{صحیح بود}
 که ابابکر و عمر مدبرخانه پدید بشر حاضر شدند و حضرت رسول بآن هردو گفت که بر^{وید}
 بدرخانه علی که من از عقب شما می آیم که آنچه امشب ^{روید} واقع شده از او بشنوید انس گوید من
 همراه رفتم و چون سلام کردیم علی علیه السلام ز خانه بیرون آمده گفت خیر ^{بختی}
 حادث شده ابو بکر گفت خیر است درین سخن بودند که پیغمبر خدا آمد و گفت یا علی آنچه ^{امشب}
 واقع شده برای ایشان نقل کن گفت یا رسول الله از نقل آن شرم می دارم حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود ان الله لا یستجی من الحق یعنی بدرستی که خدای
 را از کلمه است شرم نمی آید شما هم در اظهار حق و راست باشد شرم کنید پس
 مولای مومنان فرمود مرا احتیاج لغسل شد آب حاضر بود حسن از پی ابی بکر
 و حسین برای دیگر و دیر آمدند و من لکیر بودم که مباد اینجا ز نسیم ناکاه ^{دیدم}
 سقف خانه شکافته شد و سطلی حاضر آمد مندیلی بر سر آن مندیل را برداشته ^{سطل}
 پر آب دیدم از آن غسل کردم و مندیل بدین خشک کردم پس سطل و مندیل بطرف ^{آسمان}
 رفت و من خود را بنماز رسانیدم پس حضرت پیغمبر فرمود آن آب کوثر بود و آن ^{بیکه}
 آورد جبرئیل و مندیل از استبرق بهشت و سطل از سطهای جنت بود و کیست ^{مثل}
 تو یا علی و حال آنکه جبرئیل خادم تو بوده و این حدیث را بسیاری از مخالف و مواف ^{لف}
 نقل کرده اند و تفاوتی که هست درینست که بعضی از طرفین اعتقاد است که جنت
 ساختن آنحضرت فرود آمد و بعضی جنت غسل کردند روایت نموده اند ^{طعن محمد بن}
 در کتاب حسن الکبار و نیز در کتاب کاشف الحق از کتاب کمال نقل شده که عمر حجر ^{الاسود را}
 از آنجا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذاشته بود نقل کرد و بموضع برده که در ^{جایست}

نموده بودند و هنوز هست صاحب کتاب کشف الحق فرماید که ظاهر اللفظ ^{سهو} است
کتابت مراد از حجر مقام برایشم باشد چه عمر آنرا تغییر داد و آن نیز محل طعن است
و این عمل یا ناشی از آنست که افعال رسول را صحیح ندانند یا آنکه طریق حاکمیت را دوست
داشتند بهر تقدیر مخالفت کرده رسول مخالفت فرموده الهی است و معنی کفر همین
طعن ^{یوزو} هم آنکه غزالی در کتاب سیرار الطهاره گفته است که عمر با آنکه خود را خلیفه
رسول میدانست و ضو میساخت با آنکه در مطهره و کوزه نصرانیان بود با آنکه شسته
بود که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده **يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ كُنْزُكُمْ** و غرض ازین
شیعه استخفاف دین اسلام و تقویت دین کفار است و مطلب دیگر نیست ^{بیت}
هر که بینی ز ناقص و کامل نیست ^{لا} الجبیس خود مایل **حکایت** ابن عبد ربیه که از
دانشمندان اهل سنت در کتاب عقد آورده که عمر بن خطاب عمر و عاص را
مصر گردانید و خبر دادند که مال بسیار جمع کرده عمر کس فرستاد که انمال را از
بگیرند پس عمر و عاص گفت زشت گرداند خدای تعالی زمانی را که عمر و عاص عامل
عمر بن خطاب بشاید بود و بخدا قسم که من دیده ام که عمر و پدرش هر کدام
همیشه برداشته میفرود خشت و این حکایت را ابن ابی حدید که از پیروان خلیفه
نا نیست این عبارت ذکر کرده که عمر و عاص گفت لعنت بر زکاری که من عامل
خطاب باشم و ابیه که دیدم او را و پدرش را که هر یک عیالی گمنام و خوش پوشیده
بودند که بزانو نمی رسید و بر گردن هر یک شیشه همیه بود و عاص پدر من عاقل و ابروی
و لعنت غرق بود و الحال خلیفه است و مرا تابع او میباید بود با انصورت و سیر
و بنی که او راست **طعن** ^{پنجم} در کتاب کشف الحق مسطور است که عمر حکم کرده که شیشه

که از مصر گندم و برنج و دیگر خیرهای آوردند و در دکنند ما اعراب شتران را بگذاشتیم
 و هندی هم مانع زرق کشتی تابان شد و هم باعث کردنی حیوانات **طعن بیست و یکم** و نیز
 آن کتاب آمده که عباس انجمن حضرت امیرالمومنین فرستاد بخوابتکاری می نمود
 و آنحضرت قبول نکرد پس عباس گفت علی از من نیک دارد بخدا که در قتل او سعی می نمود
 عباس خبر باحضرت داد فرمود که کشتن من حساب گیرست و دختر دادن حساب دیگر
 من دختر را و نمیدهم **بیست و دو** پس بجایان بخوابتکاری کردن کرد نیز جدا کند بنده از بندم
 پس عمر عباس گفت روز جمعه مسجد حاضر شو تا آنچه بگذرد بشنوی عباس روز جمعه مسجد
 حاضر شد شنید که عمر بعد از خطبه گفت ایها الناس ان هاهنا رجلاً من اصحاب
 رسول الله فرزنی فهو محسن و قد اطاع امیرالمومنین و حده فما انتم
 قائلون بدرستی که مردی از اصحاب رسول الله زنا کرده بزنی که شوهر دارد و امیرالمومنین
 که عمرست تنهایی بر آن اطلاع یافته است شما چه میگویید از چهار جانب او از برآسر که
 امیرالمومنین بگواه احتجاج نباشد اگر فرماید آن زانی را بکشیم پس از منبر بزیارت
 و با عباس گفت اگر علی دختر من نمیدهد بدایچه بکنم بکنم عباس بخدمت مولای مومنان
 آمد و حال باز گفت فرمود که من پیش از کشته شما دایتم ولیکن این کار بکنم عباس
 گفت او بی شرمست و عاصی و سینه کن اگر تو نکنی من بصورت بکنم اگر تو خواهی و اگر نه
 تا حضومت بر طرف شود پس عباس بعمیر گفت اگر علی این کار کند من میکنم و عمر
 حاضر کرد و گفت عباس عم علی است و بوکالت او دختر من میدهد و بحال نکاح خود
 در آورد و بعضی از علمای فرقه ناجیه اثنی عشریه اعقیده است که جنبه را بصورت
 آن دختر خانه عمر فرستاد و آم کلثوم بخانه رفت و اگر رفته باشد هم نقصانی
 بریده

و شان حضرت امیر المؤمنین ام کلثوم نمیرساند چه لوط با آنکه پیغمبر خدا بود و بگفت
میکفت هؤلاء بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَمِعُوا
مُرَاحِمًا بَعْلُو مَرْتَبَةً دَرِ اِيْمَانٍ نَزَعُونَ بُوْد اَو يَكِي اَز زَمَانِ اَمَلِ بَهشت از آنکه در
نزعون بود چه نقص در مرتبه او بهم رسید چنانکه حق تعالی گفته استیه را در کلام محمد
بموده رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ
وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ همچنین اگر ام کلثوم در خانه
آل محمد باشد چه نقصان نشان آن معصومه بهم رسد **طعن بیست و دوم** در پیوسته
احمد حنبلی مذکور است که در آنوقت که حکم الهی شد بیستن درهای خانهایی که بمسجد بود
در بابسته شد الا در خانه امیر المؤمنین علیه السلام کمال خود بود و عباس التمام
نمود که ناودانی از بام خانه او بمسجد باشد بد رجه قبول افتاد و حضرت رسول بد
مبارک خود بجهت رضای عم ناودان نصب کرد و در وقت ساختن آن فرمود که هر که
این را بکند و عم مرا رزده سازد از رحمت خدا دورست و عمر روزی در ایام
از آنجا میکند شتابی از آن ناودان باو ترشح کرد آن ملعون در غضب شده حکم
بکندن آن کرد و بعضی از اصحاب این حدیث را بیاد آن شهر المأبوت در خربو کرد
و چیزی بهای گفته رسول خدا داد و عباس و بدرگاه دولت سرای مولای مومنان
و پیشوای متقیان نهاد **پیت** در کش قبله حاجات حلیق بودی حضرتش مزج
ارباب حقایق بودی و گریان مالان عرض حال نمود حضرت اینچون عم خود را دیکه وار
دید مسجد آینه آنجا ایستاد تا قبر ناودان بجای خود نصب کرد و قسم بر رسول خدا
که هر که این را بکند او را بد و الفقا رید و پاره میکنم و عباس گفت که خوشا حال کسی

چه که برادرش است و دیگر کسی نگاه بآن ننواست که داماد وری از رحمت الهی
و نفرین حضرت سالت نیاهی خلیفه بناحق را دریافت **طعن بیست و یکم** که حکم فرمود
شرب خمر نصبه تا زیاده در حال مستی حال آنکه این حدیث تا زیاده است تا مستی بحال
خود نیاید و همیشه نشود حد نباید زد و این هم از جمله نادانی و بی معرفتی است **مبطل**
فقهی و ملا علی که از جمله دانشمندان طبقه ضالّه است درین خطای خلیفه ثانی جواب
گفته که اجتهاد کرده بود و موجب طعن نمیشود **طعن بیست و چهارم** که واجب ساخت
بیعت ابی بکر را بر جمیع خلائق بی آنکه خدا و رسول او واجب آیند یا بشند یا امران
آیا عمر مصلحت عباد الله اعلم از خدا و دانایان را از پیغمبر خدا بود یا آنکه خدا و رسول او را
خود ساخته بودند که ابوبکر را خلیفه و پیشوای مردمان کند یا آنکه امت تمام تقاضا
خود را نمودند و او را بر خود حاکم ساخته که هر که را خواهد برایش ایام و رهنما سازد
که بعد و بعد شد درین امر تا تجدی بود که ذریه رسول و دو سبط بقول که حق تعالی محبت را
بر جن و انس واجب ساخته پیازارد و حکم بسوختن خانه ایشان کند و در بر شکم و خنجر رسول
خدا و طایفه بر روی مبارک او زند تا جبراً او قهر علی علیه السلام بیعت ابابکر در آورد
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از پیوند و نصاری بجزیره انگی شد و فرمود که
بسم خدا من بر شما قهر او جبراً و اجبیت و عقوبت کرد کسی از آنها را او آتش
خانه بیج پیود و منم نصرانی نفرمود که بزند و آنگاه دیگران بودند از مهاجر و انصار چون
امان با ذر و معتاد و غیر هم که بیعت کردند و بودند چو آتش در خانه یکی از آنها زدند
و این حکومت را مخصوص اولاد رسول الله ساخته و این بعد و بعد عمر در خلافت ابابکر
منزل استقرار برای آن بود که بعد از آن آن ملعون خود خلیفه شود و اهل بیت رسول و ذر

ذکر شده که روزی عمر بن خطاب راهی بابلیس بر جوردان و پرسید ای برادر عزیز
 کجا بودی و کجا میروی همیشه صاحب این من بودی و درین وقت بی التفاتی
 میکند ری شیطان گفت خدمت حضرت سالت پناه و فتنه بودم که توبه و استغفار
 نمایم آنحضرت فرمود که توبه تو وقتی مقبول درگاه الهی میشود که قبر حضرت
 آدم صغی علی نبینا و علیه السلام زیارت نموده مرقد او را سجده کنی و با
 کار تجلیل میروم از اینجست در خدمت تو تقصیری رفت عمر که این سخن از او شنید
 گفت افسوس افسوس پس که اعتقاد من تو فاسد شد مرا کمان آن بود که ترا
 و حیثی هست و خلاف آن شاید و بنمایم آدم که بلباس حیاء پوشیده بود
 با آن حسن جمال و قدر و بها بفرموده خدا و را سجده نکردی و با و سرفرو
 نیاوردی و در این وقت که وفات یافته و اعضای او ریسم شده چگونه بقرار
 میدهی که بسجین بنمیز خاکش را زیارت نموده قدش را سجده کنی و اینمختی لغایت
 از تو عجب است شیطان از سخن او از راه برکشته گفت لعنت خدای بر تو باد ای
 ضال مضل که با آنکه چندین هزار هزار نفس را من همراه نموده از راه پروردم
 تو مرا اصلاح نموده در وادی غیبت و ضلالت انداختی و شاعری در پرده
عربی ان کان ابلیس اعوی الناس کلهم فان یاعمر اغویت ابلیس یعنی عمر
 تمام مردم را بضلالت انداخت و از راه بردای عمر تو شیطان از راه بردی
 معنوی چه خوش گفته **شعر** ای برادر میگردنم از یار بد یار بد تر بود از یار بد
 یار بد بهتر از بر جان زند یار بد بر جان و برایمان نه یار بد در آن کتاب است و که در
 دیگر میان شیطان است و میگردند وین دولت کذاب مرتاب سارق کتاب

الخطاب عليه اللعنة والعدا بآن بانی اساس مکر و پلید و ثانی اشین عمر در حمله و تدلیس
 چنبر خنجر یعنی ابلیس مکالمه و معارضه روداد و عمر بد بر ابا انهمه لاف و کراف
 جواب فی براف نهاد چنانکه شاعری منظم آورد **ه نظم** شنیده ام که شیطان ^{سوال}
 کرد و عمر: چرا تو سجده مکر دی بادم خاکی: بگفت سجده مکر دم از آنکه در ^{سوال}
 که در جبهت او بود چون توانا پاکی **و** کتاب علل الشرایع که از مصنفات ^{افضل}
 ابن بابویه است پسند صحیح نقل شده که ابلیس اگر اقرار کند بر جمعی از اشیای که امیر ^{المومنین}
 علیه السلام را بد میگفتند و بجنبش و مشغول بودند بآنک برایشان که حسرت آن ^{و زبان}
 دنیا و آخرت نصیب شما باد من بندگی کردم خدای تعالی را در قوم جان و از ده هزار
 سال و بعد از فانی قوم جان شکوه کردم از تهیابی مرا با آسمان دنیا بردند و مثل
 آن مدت را بجا بعبادت حق تعالی مشغول بودم در میان شکنان لبر سپردم و در ^{آن}
 اثنا دیدم که نور ششخانی بر ملا که ظاهر شد و همه او را سجده کردند و در حیرت ^{بودم}
 آیا این نور کدام یک از ملا که مقرب یا از انبیای هر سلسله که از جانب الله تعالی اندازد
 که ما هَذَا نُورٌ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ لَا بَنِي حَرَسَ هَذَا نُورٌ طِينَتِ عَلِيٍّ ^{بن}
 اَللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ یعنی نیست این نور ملک مقرب نیست نور پیغمبر رسول بلکه
 نور طینت امیر مومنان علی ابن ابی طالب علیه السلام است و ای بر شما که او را ببدی ^{میکنید}
 پس بد حال عمر که آنچه ممکن مقدور شد از جو نسبت لبر و مومنان بعمل آورد
 و بسبب عداوت و بغض حضرت خود را مستوجب عذاب کرد این **و** در کشف المحجوب
 شده که یکی از صلحای چین بدست یکی از اهل بیت علیهم السلام آمد و شد میکرد و خود را
 هوادار آن دو پستان ایشان میدانست نقل کرده که ابلیس در فلان بریه و در فلان ^{دریا}

بر روی سنگی دیدم که مینالید میگفت **عرب** شفیع الی الله اهل العباد و ان لم یکنوا
والا فمن: شفیع بنی و شفیع الوصی: شفیع الحسین و شفیع الحسن: شفیع ادا
احصنت فرجها: فضلی علیها الذ المین: یعنی شفیع کما بان من بسوی خدای
تعالی آل عبا اند و اگر چه شفاعت من نکنند و اگر ایشانرا شفیع نامزدانی و گناه خود
سازم پس کیست که او را شفیع تو آن سخت امید شفاعت از او تو آن اشت غیر
ایشان پس یک یک از آل عبا را بیان کرده میگفت که شفیع من بنی الله محمد رسول
الله است و بعد از آن شفاعت کند و من صی او امیر المؤمنین علیه السلام پس پس
او امام حسن و امام حسین علیهما السلام پس اکسر که نفس خود را و عرض خود را از ناچار
نگاه داشتند که ایزد تعالی بعصمت و پاکی او کواهی داده در قرآن مجید آیه مبارکه
تطهیر را در شان او و فرزندان و نازل ساخته و مولانا عضدی گفته **قطعه** مرا شفا
این پنج تن پسند بود که روز حشر باین پنج تن یا نم تن: بهمین خلق و برادر
دختر و و پسر: محمد و علی و فاطمه حسین حسن: آیا کسی که شدی مختصم بآل رسول
زهی شعادتی لا تحف ولا تحزن: ای یاصبی پدین و ای پرو عر لعین جمیع بندگان
خدا را از ابلیس شکر او میسر کنند و از او بحق تعالی پناه میبرند و او و لشکرش از امیر
علی ابن ابی طالب علیه السلام میترسیدند و متوسل بآنحضرت میشدند بحجت عظمت شان
مکان او و ابلیس امید شفاعت از سر و رومنان ارده و شیطان امت مرد و گدا
عمر بن خطاب قطع نظر از شفاعت انسر و رموده از ظلم و عدوان نسبت بآل بیت
و نبوت فوت و فرد کذاشتی نمود و بگو ری چشم تو ای یاصبی شیعه اشنی عشره ببر کعبه محبت
و دوستی آل بیت نبوت و رسالت از سوسه ابلیس و پلپس در حال نزع و اعتقاد خود

و به چگونگی نیک و بد و پروایی از عقبات آخرت ندارند و بموجب آیه کریمه لا خوف علیهم
 و لا هم یحزنون بی اندوه و ملال نقل و ارتحال بحسب الماوی می نمایند و پیش از
 رسیدن موت ایشان شاید ه مکان ماوای خود در بهشت میکنند و بموجب آیه کریمه
 فَنَزَّلُ مَنْ هَیْمٍ وَلِصَلَاةٍ حَیْمٍ قَبْلَ أَنْ تَحَالَ دُنْیَا از نخوست دوستی آن ^{سک}
 بچهار مکان منزل خود و پیشوایان خود را شاید ه خواهند نمود در دوزخ جهت شهادت
 چگونگی الهوان عذاب انواع عقاب داده و مهیاست فردوسی طوسی علیه الرحمه فرمود
 نبی علی و خرد و برد و پیر را گردیدم و زان دیگران ام نفور را اباد دیگران مر مرا کار ^{بست}
 جز این در مرا روی گفتار نیست ^{بدین} دم و هم برین بگذرم چنان که خاک پی ^{چندم}
 و ابن شهر آشوب کتاب مناقب نقل کرده که شیطان ابکر دو خواسته که جمیع فرزندان
 را از راه برد بعضی از دوستان حضرت امیرالمومنین علیه السلام الصیحت میکنند و ^{نقط}
 دعوی دوستی بجای می آورد و باد ستمنان او دشمنی نمایند و امید قضای حوائج کارا ^{حضرت}
 و اولاد طیبین دارد ^{در} کتاب فتوحات القدس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت است که گفت زنی بود از جنیان نام وی غفرانه دایم بخدمت حضرت رسالت ^{شد}
 می نمود و علم آموختی و جنیان را تعلیم کردی چند روزی بخدمت سید کائنات بنیاد ^{حضرت}
 خان وی از جبرئیل رسید گفت خواهرش در بکر اخضر وفات کرده ابد بخارفته بغداد ^{چند}
 روز غفرانه پیامد و حضرت رسول فرمودند از غیاپها چه دیدی گفت یا رسول الله ابلیس را
 دیدم در بکر اخضر بر سپید ایستاده و دست برداشته می گفت خداوند ^{نقط}
 تو سوگند خورده که مراد اخل دوزخ سازی من صبر کنم تا مرا بدوزخ فرستی و ^{کند}
 خود راست گویی بعد از آن گویم خداوند الحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از دوزخ

نجات ده دانم که بخاتم دهبی ابلیس کفتم این چه دعاست گفت پیش از خلقت آدم
بهفت هزار سال این نامها را دیدم بر ساق عرش و اینستم که بهترین خلقتند
خدای تعالی هر که ایشانرا شفیع سازد حق تعالی حاجت او را روا کند و هر که بپناه ایشان
بروز از عذاب خلاص و نجات یابد در کتاب شفیع الحق از علی بن محمد الصیرفی
که در راهی شیطان بر خوردم و از من پرسید تو کیستی من گفتم که یکی از فرزندان
آدم گفت لا اله الا الله تو از انبیا کی که گمان ارم که از دوستان خدا
و عصیان او میکنند و خود را دشمن ابلیس میدانند و اطاعت او مینمایند پس
گفتم تو کیستی من صاحب نام بزرگ و مالک طبل عظیم گشوده ~~ابلیس~~ ^{ابلیس} ~~مستور~~ ^{مستور} ~~مستور~~ ^{مستور}
را پی کردم و آتش مزور را بقصد ابراهیم برافروختم و پیر قتل محیی کردم و نام
فرعون باب من اندم که ساله جهت اغوای بنی اسرائیل من ساختم و آله بر سر
کعبه من نهادند ابرهه را با فیل بخزای کعبه من بردم و در روز بدر و حنین حکم
من لشکر کفار جمع شد مذ که با محمد و اصحابش قتال کند اصحاب پیغمبر آخر الزما
من سقیفه بنی ساعده جمع آوردم بود ج غایبش را در روز عر ب حمل من بر
داشتم تا کشتن قاسطین و یارقین بقتل ای من بر مرتضی علی خروج کرد و نطق من
ابو مره او نام من ابلیس مغضوب رب العالمین باعث خجالت خلقت بود و من
پس گفتم ترا بخدا قسم میدهم که مرا از شما بی کن بعلی که موجب بد رکاه آتی باشد و مرا
در حوادث زمان امداد نمایی گفت باید که از دنیا بکفاف قناعت کنی و از برای آخر
به از دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام و دشمنی دشمنان و زادگی تو شه مدانی و
در بهفت آسمان عبادت خدا کرده ام و در بهفت زمین معصیت او ورزیده ام

که هیچ ملک مقرب و هیچ نبی مرسل ندیدم که بدوشی او توسل نجویند و محبت او امید^{وار}
 ناقل این حکایت گوید که این سخن بگفت و از نظر من غایت^{یافت} و من بخدمت حضرت امام محمد
 آمد و با جرار نقل نمودم آنحضرت فرمود که **أَمِنَ الْمَلْعُونُ بِلِسَانِهِ وَكَفَرَ بِقَلْبِهِ**
 یعنی آن ملعون بآن ظهار ایمان نمود و اما بدل کافرست عمر پدین نیز ایمان بخدا و رسول
 بزبان آورد و اما در دل کافربود و چنانکه در باب مطاعین و در باب کفر خلفای ثلثه ذکر شده
 در بعض عمر اگر نباشی چون من: **حَبَّ عَلَيَّ يَقِينٌ** بخوابد بودن: و معنی دوشی نباشی صادق
 باشد و دست گیر نباشی **ششم باب پشم** در ذکر کشته شدن عمر منزل سفر و حال ربع
 و احتضار آن عذار بی هنر و فصیلت و بزرگی روز قتل آن بد اختر و مقالات مناسبت^{این}
باب حدیث سیر در روز نهم ربيع الاول است سده از بجزه در وقت سحر فرعون ال
 محمد کلب بن الکلاب عمر بن الخطاب سقر را منزل داد و ساخت و آن روز عید کبر و بهر^{ین}
 اعیاد است و در سر و راه اهل بیت نبوت و رسالت شیعه و موالیان ایشانست و روز عرا
 و ماتم ناصب میان بی ایمانست و در فضیلت و بزرگی آن روز حدیث و روایات بسیار^{بدرین}
 اهل بیت اظهار دانه ابرار و اقصای از جمله در کتاب طهقات بسند صحیح روایت^{است}
 محمد بن علاء الله الواسطی و یحیی بن جریج البغدادی که نزاع افتاد در میان^{این} در باب
 خطاب و شنبه بود امرا و پس رفینم مادر تم در روز نهم ربيع الاول نزد احمد بن اسحق^{الهمی}
 که از صحابه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود و چون او را از آمدن ما خبر^{بعید} رسانیدند
 خطبه پیر و آن بد و در انحال النکاب پسته بود و لقطیفه روحی در اخشاک میکرد و گفت که
 غسل عید میکردم شما آمدید کفتم ایام روز و روز عیدست و عید شیعه چهار روز پیش^{است}
 اضحی و روز فطر و روز غدیر و روز جمعه و امروز هیچکدام از آن روزها نیست احمد بن اسحق^{اصحی}

گفت که این روز روز عید اهل بیت است بهترین ایام است عید دوستان مجاب^{سن}
ایشانست من قصد خدمت مولای خود امام حسن عسکری علیه السلام نمودم با جمعی
برادران خود تا بسر من ای سیدیم بعد از طلب اذن داخل منزل حضرت شدیم انروز
مثل این روز نهم ربیع الاول بود و حضرت جمیع خدم خود را جامه های نو پوشانید
بود و در پیش حضرت مجرعه بود که حضرت بنفس نفیس خود متوجه آن مجرعه شده
میسوختند کفشم بدرد مادر ما فدای تو باد یا بن رسول الله ایا اهل بیت نبوت و رسالت^ل
تازه فرج و خوشحالی روی نموده حضرت فرمود که کدام روز بزرگتر است حضرت
نزد اهل بیت ازین روز تحقیق که حدیث کرد مرا پدر من علیه السلام که حدیقه الیما^{رفت}
در مثل این روز که نهم شهر ربیع الاول است بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت حدیقه دیدم پسید خود امیرالمومنین با حضرت امام حسن امام حسین که حضرت
رسول چیزی بخجورند و حضرت سالت پناه بروی مبارک ایشان تسلیم می نمود
میگفت بخدمت امام حسن حضرت امام حسین بخجورید که کوارنده با دهر و شمارا
این روز تحقیق که این روز آن روزیست که کم کرد اینده نابود کرده درین
خدای تبارک و تعالی دشمن خود و دشمن دشمن شمارا و اجابت کرده درین روز د^{عیای}
ما و شمارا و این روز آن روزیست که قبول میکند خدای تعالی اعمال شایسته شمارا و د^{ستدار}
شمارا حاشا که چنین نباشد و این روز آن روزیست که خدای تعالی در قرآن مجید
که فَنِلَکَ بِیَوْمَیْمَ حَاوِیَّةٍ بِمَا ظَلَمُوا و این روز آن روزیست که شکسته شود در
شوکت و بزرگی دشمن دشمن حاشا که چنین نباشد و این روز آن روزیست که برطرف
شده در او فرعون اهل بیت من ظلم کنند ایشان غضب نمایند حق ایشان را

که چنین نباشد گفت خدیفه که گفتم یا رسول الله این ملعون از امت تو و اصحاب
خواهد بود که بتک حرمت تو کند و حق ترا غضب نماید آنحضرت فرمود ای خدیفه
این مرد و دسر کرده منافق است و در امت من با بهرساند و ببندد را
حق را و پشت بکتاب خدا و سنت من کند و منع کند ارث فرزند مرا و باوند
حق را و حق الله بر خود حلال داند و در حرام صرف نماید و نفقه کند مال خدا را
غیر طاعت خدا و کذب است بر او زیرا من کند و حق دختر مرا بگیرد و دختر من عامی بد
او را و حق تعالی اجابت دعای دختر من کند در مثل این روز گفت خدیفه یا رسول
خدا ایلاک او را از هدای تعالی در حیات خود طلب میکنی آنحضرت فرمود یا خدیفه
دوست میدارم که حرات دلیری کنم بر قضای هدای تعالی از آن چیزی که شکرش
در علم او و اما سوال میکنم از هدای تعالی که بگیرد اند آن روزی که قبض روح
ظالم میکند افضل و بهتر از باقی ایام بوده باشد از روز سنت من که بآن سنت عمل
کند دوستان شیعیان اهل بیت من و هر که دوستان شیعیان دوست دارد
است که آن روز را دوستان شیعیان محبان دوستان و شیعیان اهل بیت
نبوت و رسالت عید خود دانند و مبارکباد بایکدیگر و روز سرور و خوشحالی
ایشان باشد پس سید کاینات فرمود که و صی فرستاد هدای تعالی بمن و گفت یا محمد
سبقت گرفته در علم من اینکه برسد اهل بیت ترا محبت و بلای دنیا و ظلم کند من
بر ایشان غضب حق ایشان کند اگر بصیحت و پند دهمی ایشان را با تو خیانت کند و هر
بعد از تو غضب حق علی کند تحقیق که پیاد و برم او را و اصحاب او را در قعر جهنم در
که ابلیس مشرف باشد بر او یعنی ابلیس از او بالاتر باشد و عذابش کمتر یعنی لعن کند ابلیس

و بگردانم و پراغرت در روز قیامت بر سر فراغه آید و دشمنان من در روز^{شبه}
برانم ایشان را و دوستان ایشان و جمیع ظالمان منافقان و دلیل و مادم بجا
آنش و دوزخ و محلد و دایم باشند ایشان در دوزخ که هرگز امید خلاص^ش
نباشد ایشان را یا محمد هر که مرتبه و منزلت و صی^{ست} را برابر منزلت تو نداند برسد با و بلا
بسیار از فرعون این امت و هر که غضب حق علی کند جرأت و دلیری کرده است^{ست}
و تبدیل کلام من نموده و شرک بمن آورده و راه حق را بر خلائق بسته و گردا^{نده}
خود را کوساله امت تو و کافر شده است بمن در عرش من و تحقیق که امر نموده ام
بهشت آسمان را که از برای شیعه و دوستان شما عبادت کند در آن روزی که قبض
روح او کنیم و امر کردم فرشتگان را که بگذارند در آن روز کسی که امت مرا در برابر^{ست}
المعمور و حمد و ستایش من کند و طلب آمرزش کند از برای شیعه و دوستدار شما
از فرزندان آدم و امر کنیم که اهل کاتبین را که بردارند قلم از جمیع خلائق سه یو^ز
و بنویسند بر ایشان بیخ چیز از کتبان ایشان از برای بزرگی تو و کرامت و صی^{ست} تو محمد
بدرستی که گردانیدم این روز را عید از برای تو و اهل بیت تو و هر که تابع اهل بیت^{ست}
از مؤمنین شیعه اهل بیت تو را دوست میدارم بغیرت و جلال و بزرگواری^{ست}
که دوست میدارم کسی که عبادت من کند درین روز از برای رضای من و او را^{ست}
نواب جن و انس و زیاد کردانم و عیال او را ببرکت این روز و آزاد کردانم از اس^{ست}
د و دوزخ و هر سال در نهم ربیع الاول هزار کس از دوستان شیعیان شمارا و بگردانم^{ست}
سعی ایشان را مشک و کنایان ایشان را مغف^{ست} رو کرد و ایشان را مہتول حذیفه گوید بر خا^{ست}
حضرت رسول و داخل منزل ام سلمه شد و من بمنزل خود رفتم و بیخ شکی نداشتم

شیخ یعنی عمر منزل سقرا که حضرت رسول از دنیا رحلت فرمود و شهر بمبرسید برگردید
 که روزی بر کشته شد از دین کما قال الله تعالی و ما محمد الا رسول قد خلت من
 قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم على اعقابکم حاصل کلام علیکم السلام
 آنکه نیست محمد الا پیغمبر و فرستاده من و پیش از او نیز پیغمبران بودند اگر بمیرد محمد
 یا کشته شود برگردند و باز کشت نمایند ایشان بر کفر اصلی خود و پشت بقرآن کردند
 و خانه که در آن وحی نازل میشد سوختند و بدعت چند نهادند و تغییر ملت و تبدیل
 کردند و روایات امیرالمومنین علیه السلام و کذب و قتل سیده النساء العالمین
 و غضب که نمودند و خشکین ساختند و زخم حضرت مصطفی را و حضرت فاطمه علیها السلام
 از ایشان خشم آورد بود که از دنیا رحلت فرمود و تدبیر قتل حضرت امیرالمومنین
 علیه السلام کردند و جمیع سنن پیغمبر را تغییر دادند و حرام ساختند آنچه حق سبحان
 و تعالی حلال ساخته بود و حلال ساختند آنچه حلالی حرام نموده بود و بر سر حضرت
 رسول لعن و ظلم بالا رفتند گفت حذیفه اجابت کرد خدای تعالی دعای حضرت سیده النساء
 در حق آن منافق و کشته شد بدست قاتل او که رحمت خدای قاتل او باد و در این روز در آن
 منزل امیرالمومنین علیه السلام شد که تنبیه آنحضرت بگویم تقبیل آن منافق و باز کشت
 او بدار الا شقام حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که آیا یاد داری آن روزی که
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله اندی من حسین خیری میخوردیم با حضرت پیغمبر و ما
 نمودار برای تو فضل و بزرگی این روز را که ششم بلای برادر رسول خدا مولای مومنان
 بخدا قسم که باین روز روشن ساخته خدای تعالی چشم آل رسول را و بدرستی که من میدانم
 از برای این روز هفتاد و دو نام گفت حذیفه که ششم یا امیرالمومنین دست میدارم که

ناهای این روز را بود آن روز نهم شهر ربیع الاول پس گفت حضرت امیر ^{المؤمنین}
 علیه السلام **هذا** يوم الاستراحة و يوم تنفث الكربة و العید الثاني و ^{تخطيط} يوم
 الاوزار و يوم الخمره و يوم رفع القلم و يوم الهد و يوم العافیه و يوم البركه
 و يوم الثارات و عید الله الاکبر و يوم يتجافب الدعاء و يوم الموقف ^{عظم}
 و يوم التواني و يوم الشرط و يوم نزع السواد و يوم ندامت الظالم و يوم
 انكسار الشوكه و يوم نفی الهموم و يوم الفتوح و يوم العرض القدره و يوم
 التصنیع و يوم فرج الشيعة و يوم التوبه و يوم الانابه و يوم الزكوة العظمی
 و يوم الفطر الثاني و يوم يسئل الغاب و يوم تجرع الرقيق و يوم الرضى
 يوم عید اهل البيت و يوم طهرت به بنو اسرائيل و يوم تقبل الله اعمال الشيعة و يوم
 تقديم الصدقه و يوم الزیاده و يوم قتل المنافی و يوم الوقت المعلوم و يوم ^{سور}
 اهل البيت و يوم المشهود و يوم القهر علی العدو و يوم هدم الصلalah و يوم
 التنبيه و يوم المصريد و يوم الشهاده و يوم التجاوز عن المؤمنين ^{الزهد} و يوم
 و يوم المعروف و يوم المستطاب و يوم ذهاب سلطان المنافی و يوم التشديد
 يوم يسترجح المؤمن و يوم المباله و يوم المفاخره و يوم قبول الاعمال ^{النجیل} و يوم
 و يوم اذاعة السر و يوم نصرت المظلوم و يوم الزیارة و يوم التودد ^{التحیث} و يوم
 و يوم الوصول و يوم التزکيه و يوم كشف البعد و يوم الزیاد فی الکبایر و يوم التزاد
 و يوم الموعظه و يوم العباده و يوم الاستسلام گفت خدیفه که از خدمت حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام مرخص شده بیرون آمدم گفتم یا بنی حو که اگر دنیا ایم
 افعال خیر چیزی را و گمان تو آن کردار خود نداشته باشم فضل و بزرگی این روز را

بیست گفت محمد علاء الهمدانی و یحیی بن محمد جریج که برخواستیم هر یک از ما و بسیدیم
 احمد بن اسحق بن سعید النعمی را و گفتیم حمد و ستایش را خدایی را که تو قیوم داد ما را که این حدیث
 را از تو شنیدیم تا آنکه معلوم باشد بزرگی و فضل این روز و از منزل او بیرون آمده در
 عبادت حق پشیمان و تعالی مشغول شدیم **و کتاب رقیب الیقین فی حقایق اسرار**
 از محمد بن سنان ایست که امیر المؤمنین علیه السلام مدتی قبل از کشته شدن عمر خطاب
 قتل با و داده گفت که ای مغرور فریفته شده بدرستی که دیده ام ترا کشته شده
 بزخمی که از عجز و غرور تو رسد که حکم کرده باشی با و بجز و ظلم پس او تو قیوم قتل تو پیا
 و بسبب قتل تو او موجب دخول بهشت شود بر نعم تو و بدرستی که تو و آن یار تو که ناب
 و جانشین او بی او بخت ستوید و پشنگ سر شما شود و بیرون آرند شمار از روز
 و هر دو را پیا ویزند بر شمشیر چوب خشکی پس از موده شوند باین رسوایی که بتو رسد
 دوستان تو پس عمر گفت که جزا دهد کرد اینها را یا ابوالحسن فرمودند که واهی که جدا باشد
 شمشیر ایشان از غلاف و حاضر شوند جریس و دینار و هر بنی و صدیقی و پیازند آشی
 که از برای حضرت ابراهیم علی بنی سنا و علیه السلام افروخته بود و عدد شمار را بآن آتش بسوزانند
 و امر کنند بادر که خاکستر شمارا در دریا اندازد **و کتاب نجات المناجیح مذکور است که**
 معیزه بن شعبه که از جانب عمره الی کوفه بود نامه نوشت بعمر که غلامی دارم ابولؤلؤ نام و اکثر
 خوبید اند اینک است و نقاش و در و در اگر دستوری دهی بدین آید که مردم بدین آید اینها
 او منتفع شوند و من نیز از صنعتهای او بهره ور گردم عمر در جواب نوشت که او را بخدمت
 معیزه ابولؤلؤ را بخدمت طایفه فرستاد با ابولؤلؤ مقرر کرد که هر ماه صد درسم جهت او
 بکوفه فرستد چون مدتی در مدینه بماند از کسب او مقدار حاصل نمیشد که در ابراهیم مذکور را

جهت مولای خود بکوفه فرستادند و عمر آمد و شکایت کرد که چندین مال جهت مولای خود
بکوفه میفرستادم و تحقیر بدیده عمر گفت چه صنعت دانی آن هنرمانی که میدانست بی
نمود و عمر گفت با چندین نفر این ضربه بسیار نیست ابولؤلؤ در خشم شده باز کرد و در روز
چندی برآمد ابولؤلؤ را پیش عمر گذراند و عمر او را بجا اند و گفت شنیده ام که آسیائی^{میتوانی}
ساخت که بباد بکشد و ابولؤلؤ خوشگین و ترش روی بگریست و گفت از برای تو آسیائی^{تسارم}
که همه مردمان آن کنند عمر باصحاب همراه خود گفت که این غلام مرا تهدید میکند ابولؤلؤ
با خود گفت که هیچ حقه بهتر از این نیست که این ظالم بدین بقتل رسانم و بمکان خود رفت
خنجرى بساخت که دوسر داشت و دسته آن در میانش بود و بنزد یک سحر داخل مسجد شد
و در گوشه نشست چون عمر داخل مسجد شد از جای رجبته سه زخم بر آن ملعون زد و
او را از سر جمیع بندگان خدا دفع کرد و یازده کس دیگر از متابعان و پیروان آن
زخم زد و **دود** اسپنه و افواه دایر و در میان شیعه شایعست که بعد از آنکه ابولؤلؤ زخم
خنجر ابدار آن نابکار را از پای در آورد و جهت مولای مومنان آمده قضیه مذکوره
عرض نمود آنحضرت بعلم ولایت ابولؤلؤ را بدارالملو مینشان ساینده و خرقاضی
کاشان را در ساعت بابلو^{لو} عقد بست و از ایشان فرزندان صالح بوجود آمد و مردم کا
که از مجتبان غلامان حضرت امیرالمومنین علیه السلام بودند ابولؤلؤ را با با شجاع الدین
نام کردند و الحال از نسلی او جمعی کثیر در دماوند ساکنند و بعد از مدتی خبر بدین رسید
ابولؤلؤ در کاشانست جمعی از مدینه فرستادند که او را گرفته ببرد قاضی و مردم^{ان}
مانع شده بطایف الحیل و جماعت را تسلی نموده کتابات مدینه ارسال داشتند که بدین
قبل از واقع خلیفه با حق با شجاع الدین باین شهر آمده است و فرزندان بهم سایه

از دحق قاضی این شهر و مرقد مبارک بابا شیخ در پیرون شهر کاشانست و کبند رفیع
قبر او ساخته اند و روز قتل عمر که بهترین اعیان در هر سال مکنه کاشان در آن روز ^{بسیار}
بابا رفته بسرو و خوشحالی گذرانیده آنچه لازم لعن طعن خلفای ثانی است بجای می
و در کتب معتبره ند که رست که بعد از آنکه عمر ز خدا رو مجروح گشته در بستر افتاد حضرت
امیر المومنین علیه السلام نزد یک او شد و او را پند داد و بدو دوازده جراتش پیرون
آنحضرت فرمود که در چنین روزی را بنویسد و بداند که در اثم و سکر است و در آن
شیر و مید غرض که آن ملعون شکر بر از حرام و مست بجهنم و اصل شد ^{بای} آب از
قبح خمر بی شکر مکن و در فعل بد خویش فراموش مکن ^{بیشتر} اجل اینک دارد
در پیشه شیر خواجه کوشش مکن و در کتاب باض الایمان و در کتاب علیه الاولیا
منهاج الکرامه مستور است که مضمون حدیث نبوی که لَنْ یُخْرِجَ أَحَدُكُمْ مِنْ
الْأَرْضِ حَتَّى یَعْلَمَ أَنَّ هَیْبَةَ وَحَتَّى یَرَى مَقْعَدَهُ فِی الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ
یعنی پیرون نیز و دیجکس از نیات آنکه میداند که بجای میرود و تا آنکه بیند مکان و
خود را در بهشت یا در دوزخ عمر بن خطاب علیه اللغه و العذاب چون حال احضار
و نادای خود را در نار مشاهده نمود چنانچه کلامی که از او در آن حال صادر شده بر آن
وَ أَنْ أَمِيتَ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ کَبِشًا لِفَوْحِی فَمَنْوَنِی مَا بَدَأَ لَهُمْ تَجَآئِمُ
أَحَبَّ قَوْمَهُمْ إِلَیَّهِمْ فَذَجَوْنِی فَجَعَلُوا یَضْفِی ثَوَاءً وَ لَضْفِی قَدِیدٌ
فَاَکَلُونِی فَاَکَوْرَ عَدْرَةٍ وَ لَا اَکُونُ بَشَرًا یَعْنِی کاشکی من که سفندی
می بودم از قبیله بود پس مرا فریاد میکردند تا آنکه دو مترین قوم بدیدن ایشان
می آمدند پس مرا یکشده و نصف مرا بریان میکردند و نصف را خشاک عیسا ^{خشت}

که وقت دیگر بخورند و چون مرا بخوروند نجاست میشد ثم انسا...
خواستی باشد و مرا مغذبت و معاقبت باشم **عریه** و لن یصحبک الا من بعد موتک
و من قبله الا الذی کان لعل **پت** کجاست غیر عمل بحد می چو در مانی غریب
عاجز و تنها و پیکر و غور **د** و در کتاب منج الفاضلین در کتاب کشف الخواص
غمر و ایست که گفت پدر من حین نزع بعدترین عالی بود و رسید و از حضرت امیر
المؤمنین التماس نمود که نزد او حاضر شو و چون آنحضرت حاضر شد با او گفت التماس
مینمایم که مرا احلال نمایی مولای مؤمنان گفت هرگاه نزد دو مرد عادل اقرار
که بر من ظلم کردی من ترا احلال کنم پدرم روی بدیوار کرد و ساعتی بیست گفت
و بعد از ساعتی نیز متوجه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شد و از آنحضرت
استحلال می نمود و او بهمان صورت اعاده نمود پدرم جوابی نگفت و آنحضرت
برخواست از خانه بیرون رفت **د** کتاب ایضاً بیان آمده که عمر بنزله شعر
حال نزع و دم باز پسین شخصی بخدمت فیتیم حبت و ناز و فریاد که از آنحضرت
حلالی حبت او حاصل کند آنحضرت فرمودند که در جمیع مردم اقرار کند که بعد
حضرت پیغمبر خلیفه و جانشین منم و ابو بکر و او بعد از آن غصبت مدوان خلافت
تصرف نموده اند تا او را احلال کنم آن شخص آمده آنچه از آنحضرت شنیده بود
تجمل گفت آن مرد و د فحذول دنیا و آخرت سر بچپ افکند و زده برده بعد از آن
گفت النار و لا الهات یعنی آتش و دوزخ هر خود قرار داد و این عار خود
قرار دهم نوسه میدان شقاوت آن پدین ملاحظه نماید و شقاوت آن
را ببینید که چه مرتبه است **بمعنی** بر گفته لن یصلوا انکار که کرده در سوره بقره

مستطیل
اقرار که کرد و در بر شکم فاطمه از قدر که زود استعاره به النار و لا العار که کرد
و در آن کتاب که رست که بعد از آنکه ابلیس بر پیشان جحیم فرستاده و در تنهای بدید
و وزخ معذب بود و لو ان عذاب انواع عقاب الهی احشید باشد او را در آتش
آرند و جهت حضرت آدم علی بنیما و علیه السلام کرسی از نور نصب و او را بر آن
کرسی نشاند و ابلیس را امر نمایند که او را سجده کن تا از عذاب الیم و عقاب حجیم
خدا صی یابی آن ملعون بایم معنی سرفرو و بخوابد او را و در مضمون کلام عمر که النار
لا العار گفته جحیم بخود نموده بعد از بدی گرفتار خواهد شد و صاحب کتاب
در ربیع الا برار آورده که عمر منزل سفر در حین نزاع و سكرات میگفته لو ان
بذل الارض هباً و مثله معه لافندیت بر نفسی من هول
المطلع یعنی اگر تمام زمین از زر طلا پر میبود با مثل آن با او فدا میکردم
و هول آنچه می بینم و همین مضمون قرآن مجید واقع شده و لو ان للذین
ظلموا ما فی الارض جمیعاً و مثله معه لافندوا بیده من سوء
العذاب یعنی و اگر باشد برای انانی که ظلم کرده اند بر دیگران تمامی آنچه بر زمین است
از زر و نقره و مال و منال و باز مثل آن از ایشان بشد هراینه فدا خواهند کرد
از جهت شدت بازخواست عذاب کتابی که شفا الحق آمده که در آنوقت که ابو
عمر از خم روزه بود عثمان بن ابیان آمده سرش را در کنار گرفت و گفت بشمار
بهبشت عمر ای کشیده گفت و غنی و یلی و یلی من النار یعنی با کن مراد ای
و ای بر من از آتشی که برای من افروخته شده پس ای کشیده که الان کو
كانت الدنیا لی فندیت بها من النار و لمرادها یعنی درین زمان که

دنیا از من بیو د فدا میگردد و آنم بول و بیعت است تا آنرا بنیم **میشیل** چون حجاج
بن یوسف مشرف بر موت شد در آن حال میگردد است و زیرش از او پرسید که
سبب که به امیر حسیت حجاج از سر تا سف تمام گفت بنا بر انواع ظلم و ستم که با ^{طوائف}
اُمم خاصه با اهل بیت مطهر بگردم و ذریه خوایم ببرد و عالم کرده ام و زیر بر پیل ^{نسیل}
خوشامد با و گفت هر علی که امیر جلیل مآتا در مدت عمر خود نموده بر جلگی و ^{صفت}
که آن حرکات پست تحسین بوده و از امیر خطایی سر نزوده حجاج در جواب گفت اگر
فرزای قیامت نیز من امیر خواهم بود و تو وزیر مطلق العنان خواهی بود و ^ن
حجتیه و دلیلهای رواج خواهد یافت و بشارت دادن عثمان عمر را بهشت مثل
خوشامد گفتن و زیر حجاج حجت و جواب حجاج اگر در روز قیامت عمر و عثمان امیر
و صاحب اختیار خواهند بود و بهشت خواهند رفت و در کتاب جامع الانوار ذکر
شده که عمر در وقت احتضار میگفت کاشکی مادر مرا از آدمی کاشکی که با من ^{کنه}
حیض زمان بود می انسان بود می این قسم مرخرفات میگفت تا جان بالک دور ^ج
سپرد و در تاریخ گردیده که از کتب اهل بیت نقل کرده که آن ضال مضل در ^{بیت}
بهشت سالکی سلمان شد و سی و سه سال آن منافق و اسلام بود و مدت خلافتش
سال و شش ماه و چهار روز و عمر او شصت سال ای و پندار و محبت عمر
و وسک دیگر بوجایه کریمه یومرند عوا ^{روز} کُلُّ اَنَاسٍ بِمَا مِیمِ فَرَدَای
قیامت ترا با امام و مرشد حشر خواهند کرد و مرا با با دمی رهنمایم و هر کدام
بجزای کردار خود خواهیم رسید **اللَّهُمَّ احْشُرْهُمْ مَعَهُمْ يَوْمَ النُّشُورِ**
وَ احْشُرْ حَبِيبَ عَلِيٍّ مَعَهُ يَا رَبِّ اَعْفُوْهُ وَ شَاعِرِي كَفْتَهُ **باعی ما زمریدان علی**

هیچ گوییم ز خیر و شر: حشر مجبان علی با علی حشر مجبان عمر با عمر ^{میشهر} حکایت
که یکی از دوستان مجبان مولای مؤمنان بخدمت آنحضرت آمد و گفت ای فقیه خست
من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اکثر اوقات میشنیدم که بر که با علی دشمنی و خصومت
کند او را مغذیب و معاقبت ایند ساخت و بر کز از عذاب و سخط مستقیم حقیقی نجات بخواد
یافت و هیچکس نایده از شیخین بشما عدوت و دشمنی نکردند و خلافت که حق شما بود
تصرف نموده بجز و تعدی نکرد و از اهل بیت سالت و نبوت اشراعی نمودند و آنچه از اسم
و جور که ممکن و مقدور بود با شما نمودند و میدانم که خدای تعالی با ایشان چه کرد و چه
نوع عذاب ایشان را مغذیب و معاقبت ساخت و ازین فکر و خیال هرگز خالی نیستیم و میخواهم
ازین امر مطلع شوم و مرا از تشویش و تفرقه خاطر فارغ سازد ای آنحضرت فرمود
در روز قیامت آنچه از بهر ایشان نایده و هیبتا شده شاید و خواهی نمود و امر و گفت که
قیامت درست و من میخواهم که در دنیا بمیان پیغمبر و هر چند اسر و را و را بپای
آن مؤمن پاک اعتقاد میگفت که تا من دشمنان ترا بیدترین عذاب عقابی مشاهده نکنم
تسلیم نمیشوم و چون مبالغه و الحاح بسیار نمود و ای سر مؤمنان فرمود که چون شب شود
بعد از آن قبرستان برو و ایشان را بخوابانند و چون شب آمد امر داد بآن مکان رفت
و کشته قرار گرفت ناگاه نظرش بر شخص مهمی تی جبه افاده که دو سگ سیاه با
آتشین گردن همراه داری و نامزد مهمی و گفت که ای مؤمن من یکی از فرشتهایم
که خدای تبارک و تعالی مرا جهت عذاب کردن دشمنان اهل بیت فرزیده و این دو سگ
از جمله دشمنان مولی و صاحب ثوابند که بسبب دشمنی آنحضرت خدای تعالی آنها را در دوزخ
مغذیب ساخته و باین صورتشان منع نموده بفرمان فقیه خست و ما را این دو سگ را

از دوزخ باین مکان آوردم که بتو نمایم بازنگردد و رت از آینه خاطر برداید و شک
و شبهه از لوح ضمیرت محو نماید و آن دو سک آب از دیده مبارک دیدند آن شب
گفت از اینها پرس که باعث این عقوبت چیست با جواب تو بدهند و خاطر بالکله
تسل شود و شک و شبهه نماند از ایشان پرسید که شما چه کسایند و سبب این
عذاب چیست آن هر دو سک سیاه زبان آمد و گفتند که ما ابو بکر و عمریم و سبب
ظلم و تعدی که با امیر المومنین علیه السلام کردیم معذبت معاقبت شدیم و خدای تعالی
ما را با این صورت که می بینی مسخ نموده و احوال پشیمانی نفی ندارد و بعد از آن
آمد از آن مکان برگشته خدمت مولای مومنان آمد و آنچه دیده و شنیده
پایان نمود و در کتاب فیوضات القدس از کتاب احسن الکبار نقل شده که یکی از منافع
در زمان امامت حضرت امام حسن علیه السلام از آنحضرت معجزه طلب نمود امام علیه السلام
سردست بر منکب آن منافق زد و گفت معجزه را مشاهده نمائ پس پای مبارک بر
زین زد سگافه شد و شخص دید که بر سر سگی نشسته بودند که آن سگ از جوار
آتش سرخ شده بود و بخارید و بوی خوشی از آن سگ متصاعد میشد و بر
پیر که ام زنجیری بر هر یک بکمر بسته موکل بود و ایشان میگفتند یا محمد یا محمد
یا محمد صی به تو بودیم بگردیم که با وصی تو امیر المومنین علیه السلام ظلم کردیم و عهد
شکستیم و حق او را گرفتیم و چون متضررت شدیم آنها که موکل ایشان بودند
میگفتند چرا سخن خدا و رسول را شنیدید اینان پشیمانی سود ندارد و شما دروغ
میگویید که صحابه رسول بودند صحابه آنحضرت سلمان و عمار و ابو ذر و مقداد بودند و اسم
یک یک از صحابه که مومن بودند یاد مینمودند که ایشان خلاف امر خدا و رسول نکردند

و شما خلاف فرموده خدا و پیغمبر را نمودید است ایضا لیت انداختید و بر مولای
 ظلم کرده حق او را گرفتید و آن دو ملعون فریاد و زاری میکردند پس امام علی^{علیه السلام}
 ابشارت برین کرد که فراهیم شو تا وقت معلوم که قایم آل محمد ظاهر شود و از گفتگوی
 آن مرد و مخایل معذب آن برد و موکل ایشان ظاهرست که آنها ابا بکر و عمرند را و
 گوید که چون آن منافق این معجزه را از حضرت امام حسن علی^{علیه السلام} مشاهده نمود چنان
 سحر کرد و خواست که بنا صبیان سپیدین این خبر رساند زبان او گرفته و کنگر شد
 تا زنده بود در کجوف زدن و گفتگو نبود و اگر امام علی^{علیه السلام} فرمودند که تا وقت معلوم
 که قایم آل محمد ظاهر شود و موی دست حدیثی که در کتاب ملتقات از حضرت امام محمد
 علی^{علیه السلام} و ایست که آنحضرت در منی رمی حجره مینمود باقی ماند در دست مبارک
 آنحضرت پنج سنگریزه و از آن را یک جانب حجره انداخت و سه از آن را بطرف
 دیگر حجره انداخت یکی از محبان گفتند فدای تو شویم از تو مشاهده چیزی نمودم
 از دیگری ندیده بودم که بعد از فراغ از رمی حجره بجانب راست چپ حجره می
 آنحضرت فرمود که در وقتی که پروت از خدا می فاسقین پاکتین را و بدن
 تازه ساخته باشد و مرا بگشتن خود را میگزید با شد پس پا و پیرند سر در
 مکان بکنند این را اگر امام پس دم اول را و سنک و ثانی را سه سنک از برای
 ثانی کفرش زیاده است و اظهار عداوت با پیشتر بنمود اول سنک ثانی بمو او بود
 بود و فراد از اول ابا بکر و ثانی عمر است **لیا** یکچند گذشت روزگارم بسفر
 چند می کردم گذشت در قید حضر دیدم بسی از دفتر و اوراق و خبر با خبر عمر بن
 نظرو در کتاب رجبت از فضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق علی^{علیه السلام} در حدیث

که ذکر آن طویلی دارد در باب ظهور قایم آل محمد صلوات الله علیه و علی ابائه ^{جمعین}
که آنحضرت فرمود که یا مفضل جو که مهدی علیه السلام ظهور کند و پیاید بدین عالم
رسول الله در آن مکان شریف ظاهر شود و مو عجبیه چند که باعث سرور و خوشی
مؤمنان مسلمانان و جزئی بد حال کافران و صبیان مفضل گفت ای مولای من
چه خبر است فرمود که چون حضرت مهدی علیه السلام بر مرقده منوره و ضریح مطهر
جدتم صلی الله علیه و آله برسد بگوید ابا بکر و ده مؤمنان این قبر جدتم رسول الله بگویند
ای مهدی آل محمد کو بناید پس کلمات در حجره مبارکه مردمان بگویند و مصاحب و دو
خلیفه او ابا بکر و عمر است پس آنحضرت بفرماید در حالی که داناتر از جمیع مردمان است ^{با حوال}
ابا بکر و عمر و چگونه دفن گردند ایشانرا ابا جدتم سپید بشود و مدفونین مکان شریف غیر
ایشان خواهد بود بگویند مردمان که ای مهدی آل محمد مدفونین مکان غیر ایشان
دیگری نیست و تحقیق که ابا بکر و عمر را در حجره سپید بشود دفن نمودند از برای آنکه جا
رسول الله و پدران آن آنحضرت اند و چون سه روز از رسیدن حضرت صاحب ^{الزمان}
صلوات الله علیه بدین مشرفه بگذرد امر فرماید که بنش قبر آن دو منافق نمایند و در
انحال تر و تازه باشند نه خلقت ایشان تغییر یافته باشد و نه رنگ و روی آن
دو ملعون بدل بهم رسانیده باشد و حضرت صاحب بفرماید که آیا کسی هست که بشناسد
اینهارا مردمان بگویند که ایشانرا بصفت ثنیانم نیست در پهلوی حد تو غیر ایشان
پس حضرت صاحب بفرماید که آیا در میان شما کسی هست که بگوید غیر ازین یا آنکه در
و شبهه باشد که ابا بکر و عمر درین مکان نیستند پس جمیع مردمان بگویند نه هیچکس
میان نیست که غیر ازین چیزی بگوید و جمیع ما را انتقاد و عقیده است که ابا بکر و عمر

در آید

در حجره خیر البشر دفنند و آنحضرت امر فرماید که ایشان را بهمان حال در قبر گذارند
تا سه روز را از نمیکنی بگذرد و این خبر در میان مردم پراکنده و منتشر شود که عیش
تبرایشان نموده اند و از همه جانب مردمان از برای حادث شدن این ^{معه}
و مطلع شدن برین امر در مدینه ^{در روز} مشرفه ^{در روز} پیغمبری آل محمد علیه السلام
در مسجد حضرت رسول حاضر شود و امر فرماید که ایشان را از قبر بیرون آرند
و آنها در آن ساعت ترو تازه باشند مثل صورتی که در دنیا داشته اند
از ایشان در سازند و امر کند که پیادیند هر دو را بر چوب خشک پوشیده
و فی الفور را بچوب سبز شود و برک و شاخهای آن دراز شود و میوه آورد
و در آنحال ناصبیان و شیعیان که دو پستدار و محب ایشانند بگویند که این سبز
چوب خشک برکت و فضل و بزرگی این دو خلیفه بزرگوار است و تحقیق که فایز و رشکار
شدیم بحبت و دوستی ایشان حیران بمانند و تعجب کنند جمعی که میان پوشیده ^{شد}
اند محبت ایشان را که چه شرف و بزرگیت این دو بزرگوار هر که یک جبهه از محبت
ابا بکر و عمر در دل داشته باشد حاضر شود و مشاهدۀ ایشان بد و مضمون آن ^{ملعون}
شوند و ندانند ممدی آل محمد که هر که دوست میدارد و مصاحب و پیلو خوا
حضرت رسول را بیکجاست و در پیش قسم کردند مردمان جمعی که دوستی و محبت آن دو
منزل سفر اختیار کنند و کرد و بی روی و تر از آن دو ملعون خواهند نمود و حضرت
ممدی علیه السلام بگوید بدوستان ایشان که دور شوید و تر آنمایید از محبت ابا بکر و عمر
ناصریان پیدین و پروان آنرا عین بگویند ممدی آل رسول الله ما تر آنخواهیم
کرد از ابا بکر و عمر و ما میبندیم که ایشان را نزد خدای تعالی این قدر و منزلت ^{بود}

وقت که ظاهر و روشن شد بر ما فضیلت و بزرگی این هر دو آیات را خواهم کرد
ایشان و تحقیق که دیدیم ازین و خلیفه آنچه دیده شد از تری و تن در پستی حسد ایشان
و بسر شدن حیات این رخت برکت و قد خلیفه اول و ثانی بلکه خدا قسم که تبرا میکنیم
از تو و هر که ایمان اعتقاد دارد تو و هر که ایمان نداده باین دو خلیفه و ایشان را
از قبر پرورده آورده باین رخت آویخته و کرده بایشان آنچه کرده دور و پروریم
پس امر کند قایم آل محمد علیه السلام با دسیاهی که بوز دنیا صبیان پیدین مریدان
آن دو لعین برگرداند آن کرده کا عجا از نخل خاویة یعنی مثل شاخ در
شکسته آویخته شده و مراد است که چون آن باد بایشان سدا ملامتین آید
مدرک الا سفل رساند و بعد از آن امر کند که ابابکر و عمر را از آن درخت برزور
و زنده کند هر دو را بفرمان خدای تعالی و امر کند مردمان که جمع شوند و حکایت
کنند آنحضرت با آنجماعت کردار خوش هر دو را و آنچه در هر وقت و زمانی واقع
تا آنکه حکایت کند از برای مردمان کشتن قایل برادر خود با پیل را و جمع
آتش از برای حضرت ابراهیم علی بنیما و علیه السلام انداختن یوسف در چاه
مردن یونس در شکم ماهی و قتل یحیی برادر کردن عیسی عند المموتن جبر حیس و انبیا
و زدن سلمان با سی و برادر و ختن آتش بر در خانه حضرت امیر المومنین علیه السلام و حضرت
فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و سوختن در خانه ایشان زدن با زبان بدست
مبارک حضرت فاطمه علیها السلام و آتش زدن شکم مبارک آنحضرت در میان در و دیوار
و ساقط ساختن فرزند محسن با لم از آنحضرت و زهر دادن حضرت امام حسن و قتل حضرت
امام حسین کشتن فرزندان اطفال و بنی عم و انصار آنحضرت و اسیر نمودن فرزند آن

حضرت سواد ریختن خونهای آل محمد بر خون بان حور و زنا و ربا و رشوه فاحشه و کناه و سر
که از عهد حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام تا وقت قیام آل محمد واقع شده همه آنها را ^{بیشمار}
و ابابکر و عمر و فضل ساز و در احوال و ایشان افتاد و اعتراف نمایند با آنچه کرده اند
امر فرماید که هر که در آنوقت حاضر باشد و مظلوم بر ذمه آن دونا پاک داشته باشد ^{فصل}
کنند پس سپارند ابابکر و عمر را بر انداختی که قبل ازین او بخت بودند و امر کند انشرا که از
پیرون آید و بر دور ابابکر درخت لبوز و دوا فرماید بادر که خاکستر ناپاک آن دو پیک
بر دارد و دور ریاند از ^{ادی} این حدیث که مفضل بن عمر است گفت که از حضرت ایام
بحر ناطق جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که ای مولای من این آخر عذاب ابابکر و عمر است
آنحضرت فرمود و بیهاست یا مفضل بخدا قسم که رجبت نمایند و حاضر شوند نزد محمد رسول
و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین ^{الجمعین} امه معصومین صلوات الله علیهم
و هر مومن کافری و قصاص کند ابابکر و عمر را بر مظلوم که کرده اند و بکشند هر دور
روزی هزار مرتبه و باز زنده سازد خدای تعالی ایشان تا قصاص کند از مقدار که
علم خدا بر آن قرار گرفته باشد و مولوی معنوی فرموده **بیت** هر که بطلان مرتضی جوید
چون ابابکر و چون عمر میرد **باب بیت** و یکم در ذکر مجملی از مطاعن لعین بن العین عثمان
بن عفان پیدین **تلخیص اول** آنکه تقدیم کرد بر بنی هاشم که معدن علم و وحی بودند و حال
آنکه او از شجره ملعونه بنی امیه بود و پیغمبر در خواب دیده بود که کلاب فحشا زیر بالای منبر او
میرفتند از احوال خواب پیید از خبر نیل علیه السلام تغییر آن خواب پیید گفت بنی
بر دین تو مستولی شوند و ایشان چهارده پادشاه باشند و اول آنجاست عثمان
و مدت حکومت ایشان هزار کم نجا ه باشد و بعد از آن سوره انا انزلناه فی

الفد و درین باز نشسته قدری که حق سبحانه و تعالی بر سؤل خود و بالمه بدی صلوات
علیهم جمیع عطا فرموده بهتر از مدت حکومت خلفای بنی امیه طاغیه یا غیه است **طعن دوم**
عثمان پدیدین ایام خلافت ناقص خود و برای ملت نبوت و رسالت ظلم و تعدی بسیار
و بطایر اهل ملت رسول و زوج قبول خصومت و عداوت مینمود و بی ادبانه سلوک میکرد
و عداوت اهل ملت اظهار را در دلهار سونخ داد ابا بکر و عمر از جهت مصلحت خود و اکثر
اوقات با حضرت امیر المومنین اهل ملت طاهرین بحسب طایفه خود و از سلوک
مینمودند و میگفتند که اگر مردمان ضعیف بخلاف و جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام
ما را خلیفه مینمودیم و اطاعت امرونی او میکردیم **طعن سیم** آنکه عثمان ایام
یکدین را بملیت نبوت و رسالت بنی هاشم داد و آن دو خلیفه بناحق که قبل از بودند
کامی از بیت المال بنی هاشم قسمت و ردی میدادند و با طراف جوانب بنی هاشم را
رتق و تقهات میفرستادند چنانکه در کتب تواریخ و سیر مسطور است که در وقت
که بفرموده ابا بکر خوله بنت جعفر خنینه را اسیر نمود و آوردند ابا بکر خوله را بحضرت
امیر المومنین علیه السلام و چنانکه قبل ازین گشته و نیز در وقت که عمر را ده
بمزد بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام بده اسپند عا نمود که حضرت امام
علیه السلام رخصت نماید که در آن سفر رفاقت لشکر اسلام کند حضرت امیر المومنین
علیه السلام آن سبط رسول را در آن سفر رفیق آن عسکر نمود و ببرکت قدم
فتح لرزم آنحضرت کل خراسان مفتوح گردید و لشکر اسلام بفتح و فیروز
با غنیمت بسیار در خدمت امام حسن علیه السلام بمدینه طیبه مراجعت نمودند و عمر بن
مفاخرت مینمود که سبط رسول خدا در فتح خراسان همراه لشکر من بوده و

فتوحات را برکت قد و ام حضرت میدانست و بر وایتی آنکه حضرت امام حسن علیه السلام
 رفیق آن عسکر بوده و از صفهان بفرموده عمر بن عبد الله طیب بازگشت نمود **طعن چهارم**
 آنکه چون نوبت خلافت عثمان رسید کس فرستاد و عاملان عمر بن خطاب مغزول گردید
 دست مهاجر و انصار و دیگر جماعت از عمل کوتاه ساخت و صحابه حضرت رسول را **بهمی**
 در ایام امارت خود مهمی بایشان رجوع نمود و از بیت المال بکینه یا ربهاجر و انصار
 صحابه پسند بر او بنی ناسم نداد و بنحوی کار بر ایشان شک نمود که از فقر و فاقه بعضی
 از ایشان باطراف و قبایل عرب بگذشتند و بسؤال و مزدوری اوقات میکشیدند
 و بعضی شهراروی خود را بسته بر در خانهای اهل مدینه رفته سؤال مینمودند **طعن پنجم**
 آنکه پسر اعمام و خویشان نزدیکان خود را بر جمیع مردمان تقدیم و تفضیل داد و عمل و
 و امصار قبایل عرب و عجم را ایشان رجوع نمود و عمل بصره بعبد الله بن عامر داد و کوفه
 بولید بن عقیبه بن ابی معیط داد و شام بمعاویه بن ابی سفیان و فلسطین بعمر بن
 العاص و مصر بعبد الله بن سعد بن ابی سرح داد و مالهای بسیار عمل هر طرف بجهت
 می آوردند و آنرا با بن عثمان و اقربا و بنی امیه داد و از آنجمله بعبد الله بن خالد بن
 بن العاص بن امیه سیصد هزار درهم داد و همچنین سرکای از بنی اعمام خود را صد
 درم و زیاد و کم میداد و بدیگر جماعت هیچ نمیداد و خزانه بیت المال را که یاران پیش
 از و از حلال و حرام مملو ساخته بودند و گذاشته و مظلمه آنرا با خود برده و
 و تمامی را بنی امیه بخش کرد و اکثر آنجا عتی که بیعت او در آمدند بطمع مال و ذخارف
 دنیوی اطاعت او کردند چنانچه از شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره رواست که عثمان
 در روز بیعت درهم و دنیا را بسیار رنجیده بود و مردم بدان سبب بیعت خود را **باعت**

کردند **لعن** **ششم** آنکه آنکسانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مدینه طیبه اخراج
نموده بود و طریقه مصطفی بودند و در زمان خلافت ابابکر و عمر ایشان بدمینه
ندادند عثمان بسبب قتیبتی که با آن ملا عین است ایشان را بدمینه آورد و بیان این
آنکه حکم بن ابی العاص که عم عثمان بود و مردان بن حکم و حارث بن حکم که پسران عم
عثمان بودند که اوقات غیبت حضرت رسول بنمودند و بعضی عداوت باطنی
خود را ظاهر نمیدادند حضرت رسول ایشان را لعن کرده از مدینه اخراج نمود و فرمود
که هرگز ایشان را در شهر مدینه راه ندهند و ناکند و در عدم استرجاع ایشان ننموده
که لعن بر کسی که من بعد ایشان را در مدینه جای دهد و با ایشان دوستی نماید و پیوستگی
نموده که نداند که ایشان طریقه را نداده رسول خدا آیند و عثمان بسبب قتیبتی که با ایشان
داشت در زمان حیات پیسید کاینات هر چند سعی نمود و خواست که از آنحضرت
اذن حاصل نماید که آن دشمنان خدا و رسول بدمینه آیند مسؤل او و حصول آن رسید
نفرمودند و در زمان خلافت ابابکر و عمر هر چند خواست که ایشان را از حضرت اندازد
و بدمینه راضی نشدند و پیست و پنج فرسخ دیگر ایشان را از مدینه دور کردند و چون عثمان
خلیفه شد ایشان را طلب نمود و دویزار درهم از برای خرج راه ایشان فرستاد و استقبال
نموده بجمعیم و کتریم ایشان را بدمینه آورد و از رسیدن آنها بشاشت و شرم بسیار
اظهار نموده گفت بر نعم آنکسانی که شمار امطر و ساخته بودند استرجاع نمودم و حکم
العاص را در میان قبیله بنوی و منبر منور آنحضرت جای داد و در روز اول صندل
درهم از بیت المال مسلمانان و از زانی داشت و خمس افریقیه نیز بوی داد و مرد
بن حکم را کاتب و صاحب تدبیر و وزیر و پیشتر چه دانست هر روز با او سپرد

خود را با داد و عمل با دار مدینه هجده ساله او مقرر داشت و در روز اول صد هزار
 با و بخشید و حارث بن حکم که برادر مروان بود در روز اول مال بسیاری با و بخشید و از
 مدینه که حضرت سول جهت اسواق مسلمین بصدق کرد و آن زمین مهر و رو کوبید با
 حارث بن حکم داد و مروان بعد از قتل عثمان ایند او از راه خاندان سالک میگوید
 تا بسبب حضرت امام حسن علیه السلام مسموم گردید بعد از آنکه بمسند حارث و حکومت
 کشت در خون نیز می زندان سول و اظهار کینه و عداوت و فج بوال نهایت اتمام نمود
 انی با صبی پدین ملعونی چند که عم و د و پسر عم خود را که مرده ایشان طریق حضرت بنوی
 طلب نماید و چندین مال مسلمانان را ایشان بخشید و جمیع صحابه و مسلمانان محروم سازد
 چگونه قابل خلافت و امامتست **رباعی** فرزند زنا محبت عثمان نباشد کارش چو عمر
 همیشه عصیان نباشد با بی شبهه شک پرو بوبکر لعین چون پر خودش ز تحم شیطان
 باشد **طعن هشتم** آنکه اخراج نمود عثمان ابو در غفاری از مدینه طینه و او وفات یافت در
 ابو ذر رضی الله عنه از کبار صحابه پیغمبر است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
 و توصیف او فرموده که ابو ذر فی امی شیبیه عیسی بن مریم زهدیه
 ابو ذر و رامت من مثل عیسی بن مریم است در زهد و ورع و نیز آنحضرت فرموده **طاعت**
 الخضراء و لا افلت الغبراء من ذی لجه اصدق انی ذر یعنی سایه انداز
 آسمان بر بنداشته زمین صبا حبابی را شکو را از آبی ذر و همچنین آنحضرت گفته که ابو
 صدیق **فی هذه الامه** یعنی ابو ذر را شکو می این است **در مشارق انوار الیقین**
 کتاب بشارت نقلت که روزی ابو ذر از خدمت حضرت بشیر مراجعت نموده آشنای راه
 منزل بشیر بر خورده و عمر از سوال کرد که کیست در خدمت سول خدا ابو ذر گفت شخصی

آنحضرت بود که من اورا همیشه سم چون عمر کیست خیر البشر رسید مولای مومنان
اهل جنان دید که نشسته است گفت یا رسول الله نه شما فرمودید که ابوذر را است کوی
این امت و الحال من دروغ و کذب گفته و درینوقت که از نزد شما پیرون آمده بود
پرسیدم که کیست در پیش حضرت رسول گفت کسی که من اورا نمی شناسم و ابوذر را
همیشه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر را است گفته معرفت بحال علی
غیر از خدا و پیغمبر و کسی دیگر ندارد و هیچکس بی مرتبه و بزرگی علی بنزد و حق اورا نمی
شناسد و علی نیز خدا و پیغمبر اورا بخوبی شناخته که هیچ احدی شناخته و بی نبرده
و آنچه از کفته حق و صدقت **نقلست** که ابوذر در زمان خلافت عمر از دیدار
و افعال ناخوش آن منزل ستم شیک آمده بنیت غرامتوجه بلا دشنام کردید
و تا زمان خلافت عثمان آنجا آرמיד چون اعمال ذمیمه عثمان بکوشش او رسید
و افعال نا پسندیده نهشت گریه معاویه منزل او را مشاهده نمود و کردار
آن دو ملعون در میان مردم ذکر کرده قبایح ایشانرا یاد میکرد و پس معاویه
با وینامه بعثمان بی ایمان نوشت که ابوذر شام را بر تو تباها گردانید و در مجلس
و محافل عیب بدی تو اظهار میکند و ثنا و منقبت علی میگوید که علی بنرا و آر پسند
خلافت عثمان و خلفای متقدمین قابل این نیستند عثمان در جواب با و نوشت
که چون نامه من بتو رسید ابوذر را در ساعت برگویان شهر برهنه درشت و نشانده
ذلیل و عینف همراه او کن که شب و روز مرکب دراراند و گذارد که لخط خوا
کند و در منزلی قرار گیرد تا او را نزد من آرند معاویه طایفه بفرموده عثمان
واجب اینرا عمل نموده ابوذر را بمدینه طایفه فرستاد و ابوذر مرد دراز

دلاغر و ضعیف و نحیف بود محاسن سفید و پس بود و از غایت سختی و ناخوشی
نشت انشراحها و زانوهای بود و کوفته و مجرد کشت و کشت او پیشاد
چون بمیدینه شرفه رسید عثمان او را بدید گفت هیچ چشم بدیدار تو رودش ^{و جدا} میاد
ترا خوش عیش و شادان بدار ادیا بنده بود و گفت من جناب بن جناده ام و ^{سول}
خدا مرا عبد الله نام نهاده او میان او و عثمان گفتگوی بسیار واقع شد چنانچه ^{مسئله ها}
در ترجمه فتوح ابن اعصم کوفی مذکور است در کتاب روضه الواعظین از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام است که روزی عثمان دو غلام خود را امر کرد که دو همیان
زر که در هر همیانی صد دینار بود از برای ابازیرند که در ما یحتاج خود صرف کنند و چون
زر را بخدمت ابازیر آوردند گفت آیا مثل آنچه از برای من پستاده بهر یک از شما ^ن
است گفتند که من یکی از شما نم و بمن بدهد بهر یک از شما مان میدهد و زیاده
روانست گفتند که عثمان بگوید که این از مال خالص نیست و قسم بخور که حرام مخلوط
نست و آنچه از برای تو پستاده ام زوجه طالست پس ابازیر گفت مرا حاجت باین نیست
و من غنی ترین مرد و ما نم غلامان گفتند که ما هیچ چیز در خانه تو نمی بینیم نه از اندک نه
بسیار پس گفت در زیر تو ریادارم قرص حوی چند روز بان اوقات بیکد را نم
که من صبح میکنم و غنی ام بدوشی علی بن ابی طالب علیه السلام و عترت او که هدایت میکنند
مردمان را راه راست نیز از حضرت پیغمبر شنیدم که عثمان دروغ گو و کذاب است پس برگردانید
این دو همیان را حاجت صاحب خود و بگوید که مرا احتیاج باین نیست و نه آنچه در پیش است تا آنکه
نجدای خود برسم و او حکم کند میان من و عثمان در کتاب کاشف الحجب و احسن الکبار ^{سطور}
که روزی مبلغ کلی از مال بیت المال در مجلس عثمان حاضر کرده بودند که بر بنی امیه قسمت

بحسب اتفاق ابا ذر نیز بهیمنان مجلس مدینه بود عثمان بابی ذکر گفت که هیچ میدانی که
این رزحیت گفت نه گفت صد هزار درمست و انتظار ببرم که مثل آن بیارند
خواهم بدهم ابا ذر گفت امر تو است ولیکن باید داری که یک صبح خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله رفیقم آنحضرت لکیر و دلت شک بود جرات نکردند که از و جدا
پرسند و آخر روز که بخدش رفیقم خوشوقت و خوشحالش رفیقم سبب لکیری صبح
و خوشحالی آخر روز از آنحضرت رسیدیم فرمود که صبح نکند لاجمعی قسمت نمودیم
چهار دنیا باقی مانده بود و مستحق آن ساعت حاضر نبود که با و تسلیم نمایم از آنجمله جزو
بودم و لحظه قبل ازین بمصرف رسانیدم بسبب آن سرورم پس عثمان متوجه کعبه احباب
شده گفت چه خرج شد اما می اگر لکیری از دستمال مستحق رساند و بعضی حفظ نماید
تا برود ایام بهر که مصلحت داند صرف نماید کعب گفت خرجی و آشی نیست بود ذکر گفت
تو احکام شریعت را میدانی و آیه **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالنَّهْدَ**
وَلَا يَنْفِقُونَ مِمَّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ و خواند که معنیش
انهایی که طلا و نقره را انباشته دارند و در راه غذای تعالی نفقه نمینهند آنها را عذاب
الیم بشارت دهد پس عثمان بابی ذکر گفت این جهت مصاحبت رسول از تو معاف نمودم
اگر بار دیگر در حضور من چنین حرفها زنی ترا بخواهم کشتن بود ذکر گفت تو بر کشتن من قادر
نیستی ولیکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا اخبار نموده که چون عاص بن مسری بن رسید
فرمان برای خود تا و بیاورد و این تباها کند و ترا که ابو ذری را بداد و اخراج نمایند عثمان
از جمعی که حاضر بودند پرسید که شما شنیده اید از حضرت رسول آنچه ابو ذر میگویی بحضرت
نخاطر مبارک عثمان گفت نه و عثمان گفت علی علیه السلام حاضر کنید از او این تحقیق

نمایم که ابوذر صدقست یا کاذب چون حضرت سید الوصیین فرمود گفت یا اباجب
ابوذر میگوید تو از حضرت رسول شنیده گفت که من از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم
گفت سایه نینداخته آسمان بر نهشته زمین صاحبانی را است که ترا از ابی ذر می که حاضر
بودند تصدیق امیر المؤمنین علیه السلام کردند و ابوذر یکبارست گفت الحمد لله که من در و غلو
نیت عثمان گفت یا اباذر بر خیز و از شهر بیرون شو ابوذر گفت چنان کنم که در مسایلی
بودن مرا سخت ناخوش می آید عثمان باو گفت بحق رسول الله بگو در کجا میخواهی اقامت
و از کجا که ایت دارم گفت در زمین من میخواهم که ساکن باشم و عبادت حق تعالی قیام
نمایم اما رسول خدا مرا خبر داده که تو را از حرمین بیرون خواهند کرد و ترا برنده خواهند
فرستاد و تو آنجا شمارند کانی خواهی کرد و دشمن خواهی مرد و دشمن محسور خواهی شد و دشمن
بعرصه قیامت خواهی آمد و دشمن بهشت داخل خواهی شد و چون بعالم بقا رفتی آنجا
جمعی از عراق خواهند رسید ترا بخیمبر و کفین خواهند نمود و رسول خدا در غزه بتو که
این حوال مطلع ساخته بود پس عثمان بفرمود که اباذر را برنده و بعضی و آیات
که در حالتی که عثمان اباذر را گفت که از مدینه بیرون رده اباذر گفت که فرمائی بشام
گفت ما ترا از شام باز خوانده ایم که آنجا کلمات فتح میگفتی و آن ناحیه را بر تپا کینه
بودی آنجا اجازت نفرمایم ابوذر گفت بعراق شوم گفت آنجا نیز اجازت نیست که غزا
مردمی اند که در خون امر او آلوده گشته اند و کشته شده اند ابوذر گفت من هر
باشم سخن حق خواهم گفت عثمان گفت تو که ام موضع را نمی داری گفت هیچ جای
دشمن ترا برنده ندارد پس اباذر با اهل عیال از مدینه طیبه خارج نموده برنده که بدین
مواضع آن دیارست فرستاد و آن ملعون خارجی با خراج کردن او نیز راضی نشد و

حکم کرد که ابو ذر را بر شتر برهنه سوار کرده از شهر بند مدینه بیرون برد و دلیل
غنیف همراه او نموده بر بنده رساند و بنده باطنی بود در بیابانی بغایت مهیب
مسکن ما و ای و خوش بود و از هر طرف تا آبادانی نیست و هیچ درخت و آب نبود
و باین نیز اکتفا نموده و را از جواب فتوای مسلمانان منع نمود و حکم کند که منادی
کند که کسی تشییع و نماید و بحال او التفات نکند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
علیهم السلام و عبدالله بن عباس و عمار را پیشتر مقداد بن اسود با جمعی از اصحاب تشییع
او بیرون رفتند و نزدیک او در شدند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای
میداد و بصبر امر میکرد و کما قال علیه السلام و اصبر علی اظلم السقیه و للرضا
علی خطوبه یعنی صبر کن بر ظلم ظالمان و بجزدان که روزگار محل بر ذل حوادث
بلاهاست و ترجمه دیوان مولای مومنان ترجمه کلام معجز نظام را در رشته نظم
رباعی بر عیب کسان پرده فکن تا بتوان بر ظلم کسان صبر کن و جو زمان بگذرد
جواب هر سقیه نادان و آنکه بسیارش بخداوند جهان و مردان حکم برایشان
بر خورده گفتند امیر الفاسقین عثمان حکم کرده است که هیچکس مشایعت ابو ذر ننماید
و او را وداع نکند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس علم را ازین سخن خوش نیامده تا
که در دست داشت بلند ساخته در میان دو کوشش شتر مروان زد و گفت و رشوی
زرقا مثل تو که باشد که بر ما آنچه کنیم اعتراض نماید مروان شکایت حضرت عثمان
و عثمان با حضرت گفت که چرا سخن را شنیدی و مشایعت ابو ذر بیرون رفت جمعی با خود
بردند حضرت فرمود که بر ما واجب است که مرچه تو کو بی چنان کنیم در مجموع و کلام
از شیخ مفید قدس سره مرویست که حضرت فرمودند **عمره** واجب بی ولایت علیکم

رسول الله يوم غدیر خم: انا البطل الذی لم تنکروا. یوم کربیه و یوم سلم یعنی
واجب لازم ساخته از برای من لایت و جانشینی خود را بر شما یا رسول خدا در روز غدیر
حکم که اطاعت من کنید و مرا خلیفه و جانشین رسول دانید و من آن شجاعیم که کسی منکر
نمیشد نه در روز جنگ و نه در روز صلح عثمان گفت مروان از تو شکایت دارد
که او را دشنام ده و تازیانه در میان دو گوش شتر او زده از او عذر خوا^{اورا} و دل
خوش کن حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود اینک شتر من اینجا است بگو برخیز
و تازیانه در میان گوش شتر من بداما دشنام ده تا ندان شود بجزا که اگر مروان مرا
دید من جواب بگویم مگر بشتر شیر که او کفو من نیست پس خواست و بخشم از پیش عثمان ^{مروان}
آمد و بان خطاب نمود گفت **عریبه** فان كنت بالسوری ملک اؤرهم ^{کلیف} ^{بداوا} ^{بمشورت}
غیب: وان كنت بالقربی حجت حضمهم: فیکرک اولى بالبنی و اقرب: یعنی اگر
مالک اموریان شدی پس چو نه لسانی که من را در مشورت بودند حاضر نبودند مرا
انت که در سوری چنینی که فرزندان رسول خدا بودند و عبدالله بن عباس و سلمان
فارسی از در غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و مثل ایشان از کبار صحابه بجماعت
حاضر بودند و اگر تو بقرابت حجت آوردی بر خصما و مدعیان پس غیر تو به پیغمبر اولى
واقرب بود از غیر حضرت اشاره بنفس مبارک داشت یعنی من اولى ام پیغمبر و اقرب
دیگران و چون ابوذر ربنده را مقام مسکن خود ساخته در آنجا روزگار میکرد ^{صادر}
و وارد حجاج و را بگذر میزد یک او نیز فرستاد و حاجتها بر او عرضه داشت ^{و آجی}
خود را از او اخذ کرده هماننداری ایشان نمیداد و از یکس خمری و تحفه قبول نمیکرد ^{و فاش}
رسید و چون فاش بزرگ شد ز نشو و نما میباید بود و زن بر او میگریست ابوذر گفت که

چرا میگویی گفت از آن میگویی که تو اینجا ضایع مانده در زمین غربت و من ضعیف و غریب
میترسم که آنچه لازمه خدمت تو است بعمل نتوانم آورد که نه میگویم مکن یا ام ذکر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مرا خبر داده است که من زمین غربت و فاقه بزم قومی صالح تدفین و بختی
من کنند و چون فاقه من سید یکی از کوفه سفند ان مرا گشته اند از به پرو بر سر راه پیشین چون
جماعتی از مسلمانان بخار آمد بکوی اینکه ابوذر صاحب سؤل خدا و فاقه رسید و بجوار حق
واصل شد و پیرا دفن کردند که رحمت خدای بر شما باد که ایشان بختی و تدفین میکنند
چون فارغ شوند آن طعام پیش ایشان نهد تا بخورند و بعد از آن تو بخدمت خود و انجا
میباش تا که وفات رسد و بعد از وصیت بجوار رحمت الهی واصل شد ام ذکر کوفه سفند
بختم بر بالین ابوذر غفاری و دلتنگ و نالان و گریان داشت تا آنکه وفات یافت که از
جانب که مظهر می آیند و چون نزدیک رسیدند ام از جای رجسته حقیقت حال را
پایان نمود و اجتماع نه کس بود و عبد الله بن مسعود و مالک اشتر از آنجمله بودند
گفته ام در را شنیدند از شتران فرود آمد و پیچید تدفین و بکفین ابوذر قیام اقدام
نمودند و از بر سر قبر ابوذر توقف نموده بجزا و ماتم او مشغول شدند و چون شب
ام در طعام برایشان عرضه داشت طعام خورد و آن شب در سر قبر ابوذر عبادت حق
تعالی مشغول شدند و بعد از فریضه صبح ام ذکر را و دعای نموده کوچ کرد و بعد از
چند روز ام در بخدمت پسر آمد و بر او ایاتی که در آن قافله تاجری بود و از میان هزار
فاخره یک خانه انتخاب نموده با در را بان بکفین نمودند و بعضی کتب مسطور است که در وقت
وفات ابوذر بخیر از دستش کسی دیگر با او نبود و بعد از وفات ابوذر و خورشید بر فاقه
مسعود بخدمت آمد و در بعضی نسخ مشتب است که هنوز از ابا ذر در حالت نزع بود که جمعی بر بده

و مالک اشتر در آن میان بود چون ببالینش آمدند گفت بشارت باد شمارا که رسول خدا
 فرمود که جمعی از دوستان خدا تو را دفن خواهند کرد پس رو بآن جمع کرده گفت که
 یک از شما در مصیبت دنیا و خلعتی داشتهاید در آن میان یک کس گفت من هرگز در مصیبت
 دنیا و خلعتی نداشتم گفت تو مراد را در جاه خود گفتن خواهی کرد و بعد از فوت ابانرا جمع بتغییل
 و کفین و قیام نمودند و ابن مسعود و هم در آن وقت سید و در و فشنید و نمود و نماز بر او
 گزارد و باز ماندگان او را بحدینه بردند و برکت مرقد مبارک ابانرا بادانی عظیم و آبهای
 شیرین و نجلیستان بسیار در روزه بهر سید و مشهور و معروفست بصفا و این عاصی کنایه
 در جینی که حج بیت الله اکرام نمود و روانه مدینه مشرفه شد چون بمنزل رسید تو شوق
 مرقد ابانرا یافت و ابن عبیدیه کتاب استعاب ذکر کرده وفات ابانرا در رسال ششم
 یاسی و دوم حجه بود و بعضی گفته اند در رسال بیست و چهارم از حجه بود و قول اول
 را باغی عثمان فروخت آتش عصیان از بی ادبی سوخت بسی قرار داد اخراج نمود بی سبب
 او را و طرد مصطفی مروان **طعن هشتم** بلکه عثمان پیدین آتش طغیان افروخته و مصاب
 بسیار را سوخته و این معنی را از غایت اشتباه شناسد و پیکانه دوست و دشمن انکار نمیکنند
 نمود و این عمل قبیح و فعل شنیع او در اکثر کتب و رسائل طریقی ذکر یافته و باعث حرکت
 او درین امر و آیات مختلفه واقع شده از آنجمله آنکه چون در زمان حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله چنانکه اهل تفسیر اتفاق دارند قرآن بترتیب مقرر نمی نوشتند بلکه آیات قرآنی را پرا
 بالواح و اوراق ثبت می نمودند و در ضد و در رجال محفوظ میبود و سبب ثبت بترتیب
 صحف بقای زمان نسخ بود زیرا که اگر آیتی یا سورتی بخط منسوخ میشد از مصاحف محو
 گرد و بعضی مصاحف حاضر نبود و ماده اختلاف و نزاع شد و ابن عباس گوید که هر آیه و
 سوره

که نازل شدی حضرت سول الله علیه و آله فرمودی که در پهلوی فلان آیه یا فلان سوره بیاید
و بتعلیم و تعلم آن امر فرمودی چون امر خلافت بر عثمان قرار گرفت این بهانه نمود که میشو و احما
دارد که در نزد بعضی مردم الواح و صحف قرآنی با التمام شد و در پیش بعضی از آیات
فدقانی بایره نباشد و بر واریام اختلاف در میان امت بهر سبب پس منادی کرد که صحیفه
و اوراق قرآن نزد هر که باشد بیاورد و اگر کسی با میکرد جبراً و قهراً میکرفت و جمع
که مردم شدند از ایشان اخذ نمود و بسیاری از آیات قرآنی را اخراج نمود و بایره
کرد و تقدیم و تأخیر در سوره و آیات قرار داد و بصرفت طبع خود نسخه تمام نمود و چندین
مصحف بدین دستور نوشته بولایات و معصار و قبایل عرب فرستاد و باقی مصاحف را جمع
نموده در آتش انداخت و کاشف الحق ند کورست که عثمان مروان حکم و زیاده بن
حکم کرد که از جمیع مصاحف نسخه برداشته و هر تصرفی که خواسته کردند و باقی را ^{بکشیدند}
و بعد از آن آتش انداختند تا احدی بر آن مصاحف اطلاع نیفتد و در بعضی نسخ ^{بکشیدند}
که در زمان بارت عثمان چنین توجه بغزای ارمینه میان اهل شام و عراق ^{بکشیدند}
تعریف لغت خود کرده مذمت دیگری می نمود یکی نزد عثمان آمده گفت اختلاف جماعت
خوبی ندارد عثمان متابعان آن بی ایمان اتفاق نمودند که مصحف از آن متفرقه بگردانند
بلغت قریش قرار دادند پس نمایان بفت مصحف بدین ستور و نویساند شش از آن
بگه و کوفه و شام و یمن و عراق عجم فرستاد و یکی را در مدینه نگه داشت و جمیع مصاحف
جمع نموده با عراق آن امر نمود و ترتیبی که الحال در قرآن مجید مشاهده می رود بهمانست
حضرت سول تعلیم جبریل حضرت امیر المومنین و صحابه ائمه کرامین کرده و در لوح محفوظ
بهین ثبت است و حضرت امیر المومنین بعد از فوت حضرت سول العالمین جمع

قرآن مشغول شده به همین بیت در صحف ثبت نمودند و شیخ عطار علیه الرحمه در باب ^{آن} سوختن
ملحون مصاحف را فرموده **لعلکم** کلام و هم حدیث اسم مولا **لبوزی** و نداری هیچ ^{روا}
طریق اهل بدعت پیش گیری تو مروان لعین خویش گیری **طعن** **نهم** آنکه عبد الله بن مسعود
قاری قرآن که از اکابر صحابه بود بقتل رسانید و پان این آنکه چون عثمان حکم کرد که هر
قرآنی داشتند از او گرفته بسوزانند و بگردانند و آن مصاحف از مردم گرفته ^{خفته}
و عبد الله مسعود مخفی داشت و مکرده میداشت که طریقی خود را تغییر نماید و چون میداد
که عثمان در آن تصرفات نموده و داده و کم خواهد کرد مصحف خود را عثمان ^{عثمان} نداد
نخاسته او رفته مصحف را بجز از خانه او بیرون آورده چون مصاحف بسوختند ^{بعد از آن}
عثمان گفتند که ابن مسعود این افعال تو را بدعت و ضلال میدانند و در سجده ^{نشسته}
پان احادیث میکند و نسبت بتو کنایه میکوید **و ابو ذر** که توارز دینه اخراج نموده بر بند
قدستادی او در آنجا وفات یافت ابن مسعود بر جنازه او نماز کرده بتدفین او ^{قیام}
نموده و عثمان امر نمود تا عبد الله بن مسعود را چندان دند که استخوانهای پهلوی او در
هم شکست و ابن ابی حدید در شرح علامه در منهاج نقل کرده اند که چون خبر بیماری عبد الله
مسعود عثمان مرد و در سپید بعلیا دلش آمده مرهمی میخواست که بر جراحت او بگذارد ^{او را}
تسلیمان میانه ایشان گفت و شنید بسیار واقع شد از آنجمله آنکه عثمان گفت که آنچه
شکوه از تو گفت که از کفایان نیست از تو شکوه من گفت از زوی تو چیست و ^ت
چه میگوید گفت از زوی من رحمت خدا و دلم مغفرت او میخواهد گفت میخواهی ^{طبیعی} طبیعت
بطلبم که بجا بگذرد و ای قیام نماید گفت طبیب من انگشت که مرا بیمار کرد ^{بردا} **بردا**
گفت که بیماری من از طبابت تو زیاده میشود و گفت میخواهی که امر کنم عطیانی که از تو باز ^{برفته}

بودم بتو دهنم گفت منع کردی عطار از من آنوقت که محتاج بودم بان و در وقتی
عطا میکنی که از آن مستغنیم گفت اگر ترا بدان احتیاج نباشد از فرزندانت باشد گفت
زرق ایشان بافد است گفت یا عبد الرحمن از برای من طلب مرزوش کن از حق سبزی و لعل
مسئلت نموده ام که حق مرا از تو باز خواهد داد من از تو بپستانم و آن محذول مرد
از پیش عبدالله بن مسعود پیرون آمد و بخل خود رفت ابن ابی حدید در شرح آورده که
عبدالله مسعود وصیت کرد بعمار یاسر که گذارد عثمان را که بر جنازه او نماز کند و بعد از سه روز
عبدالله بن مسعود اینجهان را وداع نموده بخت الما و او دار البقا ارتحال نمود و اکثر
علمای اهل سیر نقل کرده اند که قبل ازین از او ابانت باردیکر عبدالله بن مسعود در اهل
رذه بجرم آنکه چو ابریده رسیدی دیدی که ابو ذر مرده ابر او نماز کردی و در قفس
مد و نمودی حال آنکه من او را بریده فرستاده بودم مغضوب من بود **طعن** هم در ذکر آنکه
از عثمان پلید سبب عمار یاسر روی داده از حضرت امام حسین صلوات الله علیه روا
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب پیدرم نموده فرمودند **اَلْجَنَّةُ تَشْتَاكُ**
اِلَيْكَ وَ اِلَى عَمَّارٍ وَ اِلَى ذَرٍّ وَ مِقْدَادٍ یعنی بهشت از تو و منند تو است و از زو
عمار و ابی ذر و مقداد و در کتاب بخت الما هیچ مذکورست که چون خبر فوت ابو ذر در مدینه
رسید گفت رحمت کند خدای تعالی برای ذر عمار یاسر در ان مجلس حاضر بود گفت رحمت خدا
تعالی برای ذر باد و سخن کنایه آمیزی سبب لعن عثمان گفت عثمان در خشم شده گفت کما
توانست که از فرستادن ابو ذر پشیمان و نادوم عمار یاسر گفت لا والله من قساوت **قلت**
خوب میدانم عثمان امر کرد که برگردن عمار زده او را از مجلس بیرون کردند و لعل عمار
تو هم انجارو که ابو ذر بود نمازنده باشی انجا زندگانی گذران عمار گفت من **طعن** در

باد و دام دوستدارم از محالست نزدیک با تو و از پیش آن ملعون بیرون آمد و عثمان
 کرد که عمار را نیز از مدینه مشرفه بیرون کرده بر بده فرستاد چون بنی مخزوم ازین معنی
 مطلع شدند نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و لهماس نمودند که پیش عثمان رفته
 نصیحت کنند تا ترک عمار کرده او در مدینه ساکن باشد و حضرت فرمود که اگر شما نزد من
 آمدید بر من لازم بود که پیش این طالم رفته ازین کردار رشت و فعل شنیع او را منع نمایم
 آنحضرت پیش آن بی ایمان رفت و گفت ای عثمان بایه عصیان از خدا ای تعالی اندیشه کن
 و از عذاب و عقاب و عتاب ترسان باش و از کردار بد و کفایت رشت خود را و دم بشمار
 شو تو و یروزا بود در غفاری که از صحابه کبار سپید مختار بود از مدینه طبعه اخراج نمود
 تا در زمین غربت هلاک شد و امر و رخصه آن داری که عمار یا سر که یکی از بهمن شیمنان و
 حضرت سول الله است مثل ابو ذر از مدینه بخرج کنی دست عمار و غیر عمار بداد عثمان
 بخدا که تو اولی و نه او از تری بیرون کردن از وی بخدا که عمار و غیر عمار را بر زبان در نمی
 و تباها نمیکرد اند بر من کسی جز تو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که تو قادر
 در بیرون کردن من و الامتانی بود که مرا اخراج مینمودی اما آنچه گفتم که من ایشان را بر
 می آورم بخدا که ایشان را بر زبان در نمی آورده مگر افعال ذمیه تو و آنحضرت از پیش او بیرون
 آمد و آنچه گذشته بود بنی هاشم و بنی مخزوم صحابه سول گفت ایشان غمناک شده بان
 حضرت عرض نمودند که اگر کار عثمان این خواهد بود که هرگاه بر یکی از ما خشم گیرد
 از شهر بیرون کند پس هیچکس از ما بر غریب و بیگس نمیرود و در غربت بکه وصیت کنیم
 و از که استعانت یاری جویم بخدا که مردن مادر خانه خود بهتر است از زندگانی بهمیش
 در آنجا که ابو ذر و وفات کرد و حضرت شاه و لایت پناه روی عمار کرده گفت در زمانه

خود بشین و از آنجا بیرون مشو که حق سبحانه و تعالی محافظت تو کند از شر عثمان و غیر
عثمان و این مسلمانان بایر تو اند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنی محرومه و مهاجروا ^{لنصار}
قرار دادند که اگر عثمان را داده بیرون کردن عمار کند نصرت و یاری او کرده اش را ^{بهر}
از او دفع کنند و چون ایچیر عثمان پدیدشیمان نام و هر اسان شده ترک عمار کرد و اعم
کوفی در تار بخش آورده که چون از عثمان چیزی چند در وجود او دید که مسلمانان پدید ^{بغدی}
و ظلم او و غلامان او از حد کشت طایفه از اصحاب رسول اتفاق کرده مکتوبی با او نوشتند و
و کارهای کمی برخلاف صواب او صد و ریافته بود از آن خلافت باز و زکریا آن مکتوب
قلم آوردند و قرار بر آن دادند که اگر ازین کارهای نامناسب است و اعمال نامناسب
تمنوده ترک آن کنند و از خلافت خلع نمایند و آن دشته را بعمار بیاورد داده نزد
عثمان فرستادند آن بایعصیان چون سطری چند از آن خوانده در خشم شد و از دست
بمیداخت عمار گفت این مکتوب را صاحب مصطفی نوشته اند از دست بمیدار و نیک ^{مطابق}
و در آنچه نوشته اند تا تل کن و یقین بدان که من نیکو آه تو ام و این سخن از جهت بند و ^{بصنعت}
میکویم و مرا نیکو آه خود دان عثمان گفت دروغ میگوئی ای پسر سمیه عمار گفت که درین ^{شبهتی}
نیست که من پسر سمیه ام و پسر بایر عثمان در غضب شده علامتا را فرمود تا عمار را بزند
چنانکه بر زمین افتاده پیهوش شد و چون پیشتر آمده لکدی چند بر شکم و انداکیر
رذه علت فتن او را عارض گشت و عظیم رنجور شد و بنی محروم که اقربای عمار
بودند خبردار شده عمار را یوتاق او بردند بر پسر انداختند و سوگند بر زبان
را اندادند که اگر عمار ازین رنج و فات سعد عثمان را بکشد و عمار پیهوش افتاده بود
تا بعضی از شب بگذشت و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و فوت شد و چون در میان

بهوش آمد برخواست و ضیاء ساخت و نمازها را اقامه کرد و این عمل هم موجب رنجش ^{مجا}
رسول شد و اکثر مردمی که تابع او بودند ازین عمل استدلال کردند که خلافت او بر ^{باطل}
بوده چه هرگاه عمار که از مدد جان مقبولان حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله ^{شد}
و این قسم ظلمی نسبت با و واقع شود بیقین عثمان ظالمست و ظالم موجب مان خدا
تعالی که **لَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** مستوجب لعنتست نه مستحق خلافت
و امامت **ع** پیغمبر سلام علی سلمان من بعد سادتی سلام علی عمارها و ابی در ^{سلام}
المقداد منی و انتی ایت و فی قلبی آخر من **الحجر** **یادیم** ^{المؤمنین} **ا** که روزی حضرت امیر
و امام المتقین اسد الله الغالب لانا و مولی الثقلین علی ابن ابی طالب علیه السلام
در باب ائتلاف بیت المال عثمان پلید را **الصیحة** میفرمود و از آنحضرت برخیزد و از سر
جهل و عداوت و اذیت بجانب سرور یومنان انداخت آنحضرت ذوالفقار را کشید
متوجه او شد آن مرد و د مخدول مانند رو باهی که از شیر زبان گیرند از مسند بخشش بر
خود را بمیان نان انداخت و بوسیله زبان از ضرب ذوالفقار حیدر کرد آرنجات یافت
شعر ز بعد محرفت کرد کارلم بری بنی شناسم و آنکه علی ذال علی علیست آنکه گذارد برین
لمعین **تبع** **حسود** **را** که بود و نقد بونه **دغلی** **طعن** **و از** **د** **م** **که** **ولید** **بن** **عقبه** **خمار** **را** **امیر** **کوفه**
کوفه ساخت و گویند که جد ولید ابو محیط بود ذکر آن بود که پسر میامیه بن عبد الشمس
منسوب گشته پسر صلبی امیه نبود بلکه غلام او بود و پسر میامیه و مشهور گشته و تعلیمی ^{نفسیر}
ذکر کرده که میان امیر یومنان آن سر کرده فاسقان ولید پلید در امری منازعه و مجادله
ولید بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت ساکت شو که تو گوئی که من که زبان من
زبان تو دراز ترست و عثمان من از زبان تو نیز ترا آنحضرت در جواب فرمود که خامو

بشو که تو فاش و فاجر می باشی و تعالی برای تصدیق قول امیرالمومنین علیه السلام
آیه فرستاد که اَمِنْ كَانْ هُوَ مِثْلًا لِّكَ اِنْ كَانْ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ یعنی
آیا کسی که ایمان شعار او باشد مثل انکس است که فسق و ثار او باشد به چنین است
ایشان مساوی نیستند و مراد بمومن السنو و را اهل ایمان امیرمومنان فاسق
ولید پلید ملعونست **بای** عقل عقلا منکر جنس کی کرد و **د** زرار خسد حسود مس کی کرد
نامرد سگست و مرد دریای محیط **د** دریایان سگ نجس کی کرد و **د** کشف العنه
آمده که ولید در روز فتح مکه مسلمان شد و برادر مادری عثمان بود و در زمان
خلافت خود بنا بر قربت و خویشاوندی و راه حاکم کوفه گردانیده ولی امر مسلمان
ساخت و کفر و الحاد و فسق و فساد آن شقی بر خواص و عوام مرتبه ظهور دارد و ولید
علانیه شرب خمر ارتکاب نموده در حال سکر و مستی بامت نماز کرد و در اثنا
نماز جمعی که در خلف آن فاسق نماز میکرد از دند رو کرده گفت میخواهم رکعت
دیگر جهت شما برین اضافه نمایم که دماغ رسا و کیف سرشاری دارم بامومنین **د** کفشد
بست نماز ما بر کزبان کیفیت نموده و نیز آن ملعون شبی صبوحی زده در نماز
صبح بعد از قرائت فاتحه بعضی سوره شعری خواند و همچنین در ایام حکومت
کوفه آن ملعون شراب خورده نماز صبح چهار رکعت گزارد و در آن حال در محراب
تقی کرد جمعی که در خلف او نماز میکرد از دند داشتند که ولید ملعون مست سگرا
اورا گرفته حد شرعی زدند و چون فسق او بر همه مردم ظاهر گشت و رازار عکو
کوفه عزل گردند و در رتبه برده **د** روی در کعبه دل جانب خار چه سود **د**
ترتبه برده و شکر از رتبه برده و **د** ترک او پیچیده بر پیشانی در خلوت

کوفه
لاف ایمان دشت بر مبر بازار چه سود **طعن** **میسر و هم** آنکه سعید بن لحاص اولی
کرد ایند و او عبد الرحمن از نیابت خود عمل بازار کوفه داد و ایشان جو و نیم
بایل کوفه نمودند و مالک اشتر را دل مردم کوفه سوخته روزی با عوان خود
بازار کوفه میفرستند در آن اثنا عبد الرحمن ایشان جو و دو میان مالک
و عبد الرحمن گفتگو شد عبد الرحمن بن و بند و سعید عثمان شکوه مالک نوشت
عثمان نامه مالک نوشت که از کوفه بجانب شام برو و بسعید عبد الرحمن بن
نامه نوشت که مالک اشتر را با اصحابش از کوفه بیرون کنید پس مالک اشتر
با صعصعه بن صوحان و باقی یاران و عشایر خود دمشق رفت و معاویه
منزل یافیه چون میل خاطر مالک اشتر را بجانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
میدانست او را گرفته حبس نمود و چون جمعی کثیر از قبایل و عشایر مالک
همراه بودند و اسمی که مباد ایشان شام را بر او و عثمان تبا کند
مالک اشتر را الشفاعة صعصعه بن صوحان از حبس زندان خلاص کرد
معاویه جمعی را بر ایشان موکل کرد که ایشان را چشم بکاه دارند و چون
مردم کوفه دیدند که ظلم و تعدی و جور و ستم سعید بن عثمان است
و هر چند عثمان نامه نوشتند و کسر فرستادند فایده نکرد روز بروز ظلم
بپدید آمد پس عاص زیاد میشد ناچار بایل کوفه نامه مالک اشتر نوشتند و او را
طلب کردند مالک یاران خود فرصت یافته از شام بکوفه آمدند و بر سر خانه
سعید بن عاص رنجیه خانه او را بایل کوفه غارت نموده از کوفه او را بیرون
کردند و چون این خبر عثمان رسید بسیار غمناک شده گفت چه افتاده است

با علی بن ابی طالب علیه السلام که مالک اشتر و تابان خود را امر کرد که خانه عا
غارت کردند و او را از کوفه بجزیره پستم پرورن فرستادند **لحن چهارم** که
عبد بن عامر را و الی عراق عجم کردند و از انواع تعدی و جور و ظلم
و شتم باهل عراق عجم واقع شد و فسق و فجور بسیار از آن فاسق لظهور رسید
اوقات و ساعات مشغول شرب خمر و زنا و لواط بود و گاهی که دماغ سرشار
داشت جنب میسجد آمده در حال سکر و مستی امامت مردمان میکرد و بعضی اوقات
در نماز چند رکعت می افزود و گاهی کم مینمود و هر چند مردم او را از آن افعال
شنیع منع میکردند آن فاجر کم می شنید و کوشش میکرد و چون انواع
فسق و ظلم او از حد و نهایت تجاوز نمود بدین رفته شکوه بجهان شکوه نمود
بر آن حاصل نشد و گفت آنچه عامل من میکند بر صواب است اطاعت او بر شما واجب
لازمست بروید بدینار خود و فرمان او برید و من بعد سر از اطاعت او نه سجد
شمارا سیاست خواهم نمود **طعن پنجم** که عبد بن ابی سرح و الی مصر کرد
و او بمصر رفته و آنچه ممکن و مقدور شد بر سرش بود از طغیان عصیان فوت و
کذاشت نمود و خراج مصر و فاجخرج او نمیکرد و اموال مسلمانان را بجز او
از ایشان میگرفت و صرف لهو و لعب و فواحش مینمود و عثمان چون که دید که
عبد بن ابی سرح خراج مصر را تماماً صرف خود مینماید عبد الله را از امارت
مصر معزول کرد **طعن شانزدهم** که چون عبد الله بن ابی سرح از امارت مصر
موزد حکومت کوفه باودا صبحی مست میسجد آمده نماز صبح را چهار رکعت
خدا بر او جاری ساخت **طعن هفدهم** که معاویه یغیانه را ایالت و امارت شام داد

ترتیب وقت او شد و عظمت و شوکت معاویه از حکومت شام هم رسید و فساد
 معاویه منزلت او به صد و نایست همه از آن بود که عثمان و ابوجکومت شام فرستاد
 بعضی از آن نشان الله تعالی در باب کرب از رشت معاویه ذکر خواهد شد **طعن هجدهم** که
 عبدالله بن سعید بن صواوی مصر نمود و آن فاسق شارب ظالم تعدی بسیار مردم
 نمود و تا اهل مصر مطاقت شده از ظلم و ستم او شکایت نبرد عثمان آوردند
 و افعال ناخوش او باعث قتل عثمان شد چنانچه ذکر خواهد شد **طعن نوزدهم** که
 ولید شراب خور و چندین کس کو اهی دادند که ما دیدیم که مست بود و قی کرد و را
 حد نزد و تعطیل حد و دالله نمود **طعن بیستم** که تعطیل حد می نمود که بر عیبه الله
 عمر خطاب واجب شده بود که عیبه الله بر مرزا از کشت بجلت آنکه او عجم است با
 لولو شریکیت و حال آنکه او را در کشتن عمر دخی نبود هر چند حضرت امیر المومنین
 علیه السلام عثمان گفت که سر مرزا مسلمان بود و قاتل او را سیاست باید کرد
 تا قتل کرده نه اجرای قتل کرد و نه فدیة قرار داد و داشت هر مرزا از شمار
 بدینه اند و طلب حق نکرد کسی بفریاد آن چاره سید و با آنکه بنو زعمر زنده بود
 که عبدالله بر مرزا از کشت و عمر گفت مرا ابولولو کشته است شما عبدالله بدست
 صاحب حق بدیدید و بعد از مردن عمر مسلمانان عبدالله خواستند که بوسیله عمر
 قضاوت نمایند عثمان مانع شد و نگذاشت که او را بکشند و تعطیل حد و دالله نمود
طعن بیست و یکم که سعید بن عاص بن مسند و پنجر بود اکثری از دشمنان سرور کردند
 او خبردار نشد و اکثر را نیز عثمان آوردند در حد او تعاف و زید اما حق بجانب
 اوست بواسطه آنکه حد را امام با نایب امام میزند و کسی حد میزند بیاید که خود واجب

نباشد و او خود هیچکدام نیست **بیت** گوشت بکند و نمکش برزند چاره چنانچه
بکند و نمک **طعن** **بیت** **دویم** آنکه از رسم و روش خلفا عدول نموده دارا خلافت
از برای خود ترتیب داد و ابابکر و عمر در مسجد سید البشر احکام و قضایا میسر سپید
و حق و باطلی با هم حکم میکردند و مصلحت کار خود در آن دیده بودند عثمان مراعات
در خانه خود قرار داد و احکام او همه محض کفر و خلاف امر خدا و از شرع بنوی صلی
علیه و آله میرا بود و او اول کیست که در اسلام را خلافت قرار داد **حکایت** از بزرگی
پرسیدند که چرا خلافت ابابکر و عمر رونق و تمشیتی داشت و خلافت عثمان واجب ^{النیزان}
و حضرت امیر المومنین علیه السلام قرار و تمشیتی نداشت جواب گفت که ابابکر و عمر
جهت مصلحت کار خود حق و باطل را با هم همزوج ساخته حکم مینمودند و مردم بآن قرض
میدادند و عثمان محض باطل بود و از آنجا احکام صواب چیزی بعجل نمی آید از جهت
امارت او رونق نداشت و حضرت امیر المومنین علیه السلام خلیفه بحق بود و احکام ^{شرع}
شریف را بحق و راستی تمشیت مینمود و گفته و کرده او با حکم خدا و فرموده مصطفی ^{صلی}
و موافق و از راه راست و طریق مستقیم انحراف نمی ورزید و بموجب الحق حرا احکام
آنحضرت برانبای و زکا که طالب مردم و دنیا رند شاق و دشوار بود لهذا آنهم فساد
فته حادث شد **طعن** **بیت** **سیم** آنکه بواب و حجاب بر دوازده که بر در خانه او نشیند و بر در
جبار بره و قیصره عمل نموده و هیچکس بی اذن و رخصت او را نتوانستند دید و
در در خانه او سرگردان نیران میبودند و کسی با رای آن نبود که بنزد او رود **طعن**
بیت **چهارم** چون مسجد آمدی جمعی از حاجبان از پیش او میرفتند و مردم
از او دور مینمودند و نمیکذاشتند که پی راه می داشت باشد بنزدیک او رود ^{و احوال}

خود را بگوید **طعن بیست و پنجم** آنکه باطل و علم سوار شد می چندین غلام ترک و رومی
 و خنایی سوار و پیاده با او بر راه رفتی چنانکه در کتاب لوا مع الانوار مذکور است که
 عثمان چهار هزار غلام زیرین کمر از بیت المال مسلمانان خرید و در پیش و پس خود میداد
 چنانچه احتیاج بر نداشت **طعن بیست و ششم** آنکه عثمان بی سبب کهی بر بودی
 کاهی بر **طعن بیست و هفتم** آنکه در وقت بایک نماز عثمان امر نمود که طبل بزنند تا کسی
 بایک نماز را تمیز نکند از بایک طبل ای ناصبی امام و رهنما است که مردم را بجزا و
 نزدیک سازد و بنماز و روزه و باقی واجبات امر نماید و از فواحش و محرمات
 فرماید آنکه در وقت نماز امر بزدن طبل کند که رعیت بایک اذان را نشنوند و
 نماز کند بلی مثل شما کرده همراه بهتر ازین پیشوا و هادی در کار نیست **طعن بیست و هشتم**
 آنکه عشر ربال تجارت تعیین کرد و عمال و کاشکان عثمان در هر شهری که تاجری میدید
 عشر مال او را بجز و نقدی گرفته جهت او میفرستادند و کار بجای رسید که تجار در
 خرید و فروخت کشیده جمیع مردم حیران سرگردان شدند و اگر حسنی از ماکول و
 در کارشان بود بدست نمی آمد و محط و تنگی در اکثر بلاد بهم رسید چنانچه شیخ سعدی
 علیه الرحمه گفته است چنان محطی افتاد اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق
طعن بیست و نهم آنکه صحرا با و علف زار با خراج بنهاد و اب و اصحاب و ارباب کرسکی
 نزدیک ببردن پسیده مردم می آمدند و علف صحاری از عمال او میخردند و از زوی
 جاهلیت و کفر میکردند در آن زمان بود که فراین فرما و گرفت و گیر با بودند و این بدعت
 بدعت عمر بود که زکوة را بر طرف کرد و خراج بزرگین نهاد **طعن بیست و دهم** در کتاب
 لوا مع الانوار از سلمان فارسی است که اول کسی که در اسلام با گرفت عثمان پلید

و آنچنان بود که آن ملعون کسی نخر ما خریده بود و بوعده و چون سب را بد آن شخص نصیب
داد و لطفی مانند عثمان آنرا مضاعف کرد ایند ما تو عد مقرر دیگر و اختر از از را با کرد
و بایه کریمه و **أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ** حرّم الرّبی عمل نمود و این قسم افعال فتنه
ناشی میشود و مگر از کسی طینت او پاک نباشد و از زنا و سفاح بهر سیده **بیت** ^{اصل}
نیکی ندارید امید که زنی بختن کند و سفید **حکایت** در کتاب لامع الانوار بد
که منافعی ناموافق بود که با امیرالمومنین علیه السلام شمنی می نمود بسبب آنکه آنحضرت
عثمان شریکیت و بفرموده او عثمان را قتل رسانیدند و در دوستی و محبت عثمان غله داشت
و اکثر اوقات فضایل را حجو و عثمان را ذکر می نمود و نامش را با امیرالمومنین علیه السلام میگفت
و از حیا و آزر می بهره بود و او را زنی مومنّه صالحه دو پسر دار و محب امیرالمومنین
علیه السلام اهل بیت بود و ذکر مناقب و فضایل ایشان بسیار کردی شوهر را همیشه از عدا
آنحضرت منع نمودی چنانچه مولوی معنوی بآن ملهم شده **بیت** تو بتاریکی علی را دیده
زان سبب غیری با او بگزیده و شوهر پیش از اینمضی خوش نیفتاد با او بر سر کین بود
و بسبب بسیاری قتل و عیشره آن زن از آری باو نمیتوانست رسانید تا روزی یکی دیگر از دشمنان
حاذان نبوت و رسالت مشورت کرد و زهلاک آن مومنّه امرد و گفت بی بهانه ^{این}
میتز کرد و و طریق این که اکثری قیمتی بوی سیاری بعد از آن از وی بدزدی
و اکثری او در دیار اندازی آنرا از او باز یافت بانی و او از ادای آن عاجز گردید و بدین
بهانه او را هلاک میتوانی کرد و آن بد بخت بگفته آن شقی عمل کرده بعد از سپردن آنکشتی
زن اکثری از او بدیده و در حضور آن ملعون دریا انداخت و بعد از چند روز
شوهر آن زن بآن فاسق گفت که اکنون پیاپی تا نجات رویم و اکثری از او طلب کنیم

بهانه زن القتل او ریم با هم نجاسته اند و بیازا فرستادند و ماهی چند آوردند و بر
 ما بریان کند و چون شکایکماهی شکافت آن اکثر از شکامانهای بیرون آمدن
 از آن امر تعجب نموده بر سر صند و پخته رفت که در و اکثری که داشته بود آنرا اینها
 با خود اندیشید که چیزی نباید گفت تا بینم که حال چون میشود **افعه** ماهیان بریان
 و آن منافقان خوردند و بعد از آن اکثر را طلب کردند زن اکثر را با ایشان ادوا
 هر دو ناصبی پدین محب عثمان لعین آن امر حیرت نمودند و از روی تعجب با هم نگار
 کردند و خجلت زده از خانه بیرون رفتند تا بدانکه در دوستی حضرت امیرالمومنین
 طیبین علیهم السلام چه مقدار فواید دنیوی و دنیویست و در دشمنی ایشان چه
 و عقوبت و شرمندگیست و مقروما و ای دشمنان اهل بیت سالت در روز حسرت و فزونی
 طوسی علیه الرحمه **نظم** بر آنرا که در سینه بعضی است از او جوار تر در جهان
 نباشد بخبری پدر دشمنش که یزدان لبوزد در آتش تنش **طعن سیام** در صبح
 مسلم نقل کرده اند که در زمان عثمان مردی زنی خواست و چون ششماه گذشت
 آورد و عثمان امر نمود که آن زن سنکسار کند و چون خبر حضرت امیرالمومنین علیه السلام
 رسید عثمان را منع نمود و گفت نه حق تعالی در قرآن مجید فرموده و **حمله و فضاله**
تَلَوْنِ شَهْرًا یعنی مدت حمل و شیر دادن طفل سی ماهست که دو سال مدت شیر
 باشد و ششماه بجهت مدت حمل میباشد و جای دیگر فرموده و **فِضَالُهُ فِي عَمَلَيْنِ**
 که مدت شیر دادن دو سال باشد پس هرگاه حق تعالی مدت حمل را ششماه گفته باشد
 چرا بنده خدا را رجم میفرماید چون عثمان این لیل را شنید گفت چیزی که پیش عثمان بهم
 میرسد نیست که رجم کند و بگوید زن اسنکسار کند او را بانها چه کارست **طعن سیام** **دیلم**

در جمع بین الصیحین نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام با عثمان سالی همراه
ج کردند و عثمان بنی نمود از تمتع و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجای آورد
عثمان با حضرت گفت من مردم را از تمتع منع نمودم تو آنرا بغل می آوری ^{بفعل} حضرت
در جواب فرمود که من هرگز گفته رسول خدا را بسخن کسی ترک نخواهم کرد **طعن سیم**
نیز در آن کتاب ذکر شده که رسول صلی الله علیه و آله در منی و عرفات نماز را قصر ^{میگرفتند}
و شیخین نیز موافقت حضرت رسول نموده و در منی و عرفات نماز را قصر میکرد
عثمان امر نمود که در منی و عرفات نماز را تمام کند **طعن ششم** در کتاب ذکر شده که
در زمان رسول صلی الله علیه و آله و در زمان تنقیدین اول زمان ان بی ایمان ^{سفر}
مردم نماز را قصر میکردند و چون بدید که حکومتش مستقل است همه کس اطاعت ^{میکنند}
نماز را در شهر تمام مقرر داشتند که بکنند و قصر را بر طرف نمود و این بدعت از
باید کار بماند و نماز مسافر را باطل ساخت و بعضی این بدعت را از بدعتهای عمر ^{سموده}
اند چنانکه در مطاعن او ذکر شده و عارف نیشابوری در بطلان آن هب محترمه ^{یا طلبه}
فرموده **نظم** را حوال بذا هبت کوی ^ص ال که تا گردی ایمان خدا وصل خدا با ^{نسبیا}
ایمان یکی داد تو چارش کرده ای سست بنیاد هر اکس کو محبت مرتضی نیست ^{این}
و مال جهان بروی و اینست **طعن چهارم** تعلیمی که از اکابر اهل سنت در تفسیر ^{است}
نقل کرده که عثمان گفته که در قول خدای تعالی ان هذان لسا حران کن
و خداوند که اینچنین زبانهای خود سقیم دانند کن گویند پس کسی گفت
چون میدی که غلط است چه درست نمیکنی و تغییر نمیدی جواب گفت که بگذارد ^{بحال}
خود باشد که این غلط است که حلال را حرام نمیکند و حرام را حلال ^{علاوه} نمیکند و اندو

حلی در نهج الحق و نهج المسترشدین فرمایند که این کرده و این از مطاعن و شمرده ^{بعضی}
از فضایل اهل سنت جواب علامه گفته اند که چون عثمان را واجب متابعت صورت ^{خط}
قرآن بود تصحیح آن نکرد و چون در مصحفها چنین بد کمال خود گذاشت و میر ^{نورانه}
مرقده در احقاق الحق نوشته که بعینه این جواب از آن فضلا بجوابی ماند که در
خراسان شده کسی گفت چرا این کرد در وقت است کردن تیر یک چشم را بر هم
گفتند اگر هر دو را بر هم بندند بخوابد و دید و گفتند چرا القلق بر یک پای است
گفتند اگر آن پای را بر هم از زمین بردارند بخوابد افتاد چرا که علامه طعن شمرده است
حرف عثمان را که گفته در قرآن کجاست و عبارت ^{غلط} آن موافق قواعد کوفی نیست
بر قرآن گرفته که از فصاحت پیروست و انشمنان آن کرده کمره سر کلام کرده
و جواب علامه میگویند که تصحیح این چرا کرده و در تفسیر جمع لسان چندین جواب
گفته یکی آنکه این لغت موافق لغت جمعی از اعراب است و حفص از هذیل خوانده است
و ابو عمران هذیل و بنابرین دو قرائت حرفی نیست و تتمه کلام حواله تفسیر ملک
علامت ^{طعن شیخ} در صیغ مسطور که مردی عثمان را مدح کرده بود و بر او
خوانده مقداد که از صحابه کبار پسند بر او بود در اینجا حاضر بود و زانو در
سنگریزه که آنجا ریخته بود و بر میداشت و بر روی آن مداح میزد و این عمل مقداد ^{دالست}
بر آنکه عثمان مستحق مدح نبوده و او را لایق آن ندانسته و مداح عثمان را صلی الله
سنگ نیست ^{طعن شیخ} سدی در تفسیرش ذکر کرده که بعد از نزول آیه که
از واجه من بعد کبریا یعنی جایز نیست هیچ احدی که بعد از پیغمبران
او در رفیق کجاست و در زمان آنحضرت بر امت حرام بود اند و حضرت رسول

زن یکی از مسلمانان را بعد از آنکه او طلاق داده بود و نکاح خود در آورده و عثمان
گفت چرا محمد صلی الله علیه و آله زنا با آن عقد و نکاح در می آورد و بر ما خدای تعالی
حرام کرده با که زن او را بخوانیم و الله که بتعصّب و خدای او چون محمد میرد
او را قرعه خوانیم زدن ام سلمه را خوانیم خواست پس طلحه گفت من نیز عا
را میخوانم و بعد از این گفتگو حق سبحانه و تعالی پیغمبر را بر کفّار ایشان مجازا
این آیه را فرستاد **إِنَّ الدِّينَ يُدْوَنُ لِلَّهِ وَرَسُولُهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ**
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یعنی بد بستی که آن جماعتی که ایذا بخدا و رسول میر
دورند از رحمت خدا در دنیا و آخرت و این آیه صریحست که عثمان از آن جماعت
که ایذا و آزار بخدا و رسول رسانیده او را خدای تعالی ملعون دوری از رحمت
باید کرده بنابراین اهل سنت باید که از دیگران نرنجند که خود اینها را نقل میکنند
و در کتابهای خود می نویسند **طعن ششم** در کتاب کشف المحجّ ذکر شده که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فتح بنی نظیر نمود و اموال ایشان را بر مسلمانان
سیکّر و عثمان بخدمت امیر المومنین علیه السلام آمده گفت پیافلان زمین از حضرت
رسول طلب نمایم و بهر کدام که بدهد دیگری شریک باشیم و عثمان پیش دستی نموده بخدمت
رسول الله رفته آن زمین را گرفت و از او را خود برگشته بشرکت حضرت امیر المومنین
علیه السلام ضعیف نشد و مولای مومنان فرمود که رسول خدا با جرای و تراشیده
و زمین بشرکت داده است اگر قبول نداری پیافلان بخدمت انس و رفته آنچه بفرماید
کنیم عثمان بمجا که حضرت رسول راضی نشد که تو پسر عم او بی طرف تو خواهی گرفت
در آن حال حق سبحانه و تعالی این آیه را نازل ساخت **وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ**

وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا اَخْرَجُوا مِنْهُمْ مَعْرُضُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
هُمُ الظَّالِمُونَ یعنی هرگاه ایشانرا میخوانند بسوی خدا و رسول که می کند
از آن اعراض میکنید و چون شنید که آیه نازل شده است ^{سریات} امیرالمومنین علیه السلام را
ساخت و مولوی معنوی توصیف منقبت مولای مومنان فرموده **پس** که بگویم
وصف او چقدر شود **پس** متشوی سفا و من کاغذ شود **و این** حکایت اینرسد
که از علمای اهل سنت در تفسیر آیه **وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ**
نقل کرده یعنی جماعتی میگویند که ایمان بخدا و رسول آوردیم و اطاعت خدا و رسول
میکنیم و بخلاف آن عمل بنماییم پس اهل سنت باید که گفته علما و دانشمندان خود را
حجت و سند ساخته محبت خلفای ثلاثه را از دل بیرون کنند و دست اعتذار بدین
دو شتی قسیم جنب و ناز و اهل بیت اطهار زنند که بجز او دیگری نپندد ^{فست} سند خلافت
و شر او را مرتبه امامت و جانشینی حضرت رسالت نیست **نظم** ای تحت خلافت نبوت
ولایت فرمان تو و حکم خدا هر دو موافق **پس** مولای تو با فسق مسلمان و موصوف
اعدای تو با طاعت ملعون منافی **پس** از مهر تو هر دل که طلب حمایت فارغ
رخاوت شد و ایمن طوارق **پس** از بعد بنی هر که بغیر از تو گذر رود در ملک و سلام
بود خارج و مارق **پس** پوشیده و پنهان بود پیش ضمیرت **پس** از سقف فلک
تا بسمک میج و قایق **پس** **و بیستم** سدی در تفسیر قول حق تعالی که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**
آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بعضی اویلیاء بعضی
آورده اند که در روز احد چون سگست بر اهل اسلام فتاد عثمان باطلی گفت که من شام
میروم که آنجا دوست یهودی دارم که از او امان بگیرم که مبادا یهود بر ما مسلط شود

طلحه باو گفت من نیز بفاقت تو بشام می آیم که آنجا صدیقی از نصاری ^{امان} در
او در آیم که میترسم نصاری اهل اسلام تسلط یابند و سدی گوید عثمان ^{سب} میگوید
یهودی شود و طلحه میگوید است نصرا نی شود و مولوی معنوی در مشنوی اشاره
نموده **نظم** طبقات اندلسوی طیبین: **للخبیثین الخبیثات سین** ^{باین}
تلخ با تلخمان یقین تلخ شود: **کی دم باطل قدین حق شود**: پس حق سجاده ^{و تعالی}
این آیه را نازل ساخت و یقول الذین امنوا هو لاء الذین اقساموا
بالله جهدا یمانهم انهم لم حکم حبیط اعمالهم یعنی کسانی که میگویند
که ایمان بخدا و رسول آورده ایم و قسم بخدا و رسول میخورند که ما بشما و کتاب
ایمان داریم و با شما ایم بحجت نفاقی که ورزیده اند و شبهه که ایشان را بهم رسیده
در امر اسلام و اراده که نموده اند در رفتن بجانب شام اعمال ایشان سابقه
و اگر عملی داشتند که باعث رضا و خشنودی خدا و رسول میشد است شد بسیار
و اثری از آن نماند و آنچه در خاطر نامبارک داشتند خدای تعالی پیغمبر خود را از آن
خبردار کرد و این **این** طاووس در کتاب طرایف میگوید اگر کسی خواهد که بر مطاعن ^{خلفای}
ثلاثه خصوصاً عثمان بن عفان اطلاع یابد در تفسیر پدی تاریخ سقفی و تاریخ
واقعی نظر کند و مطالعه آن سه کتاب نماید که با وجود تعصب آن سه عالم و
اهل سنت بتقصیر از خود راضی نشده اند و آنقدر از معاللات حق بر زبان
برزبان ایشان جاری شده که مافوق آن متصو نیست **طعن سی و نهم** در کتاب ^{الانوار} امع
آمده که چون عثمان بکج رفت نماز عید را در روز عرفه گزارد و خطبه خواند و قری
کرد و این خلاف حکم خدا و رسول است ^{و افع} آن حجر بر مسلمانان تباها گردانید در

امام اهل سنت چنین میاید **طعن چهل و یکم** آنکه بایک دویم نماز عصر روز جمعه را حضرت رسول
 منع نموده و عثمان امر کرد که در نماز عصر روز جمعه اذان بگویند و این بدعت ناخالصیان
 از او یادگار ماند **طعن چهل و یکم** آنکه در میان عثمان و یهودی خصوصیت افتاد و از برای
 یهودی گفت من مرا فخر اسپیش محمد صلی الله علیه و آله میبرم و عثمان لعین گفت
 بنزد قاضی بود ان میروم تا او حکم کند و اگر عثمان ایمان میداشت این قسم
 گفتگو نمیکرد **طعن چهل و دوم** آنکه عثمان لعین محمد بن ابی بکر را انشور حکومت مصر
 داد و او روانه آنجا شد حکم قتل او را نیز نوشته بمصر فرستاد چنانچه بعد از
 بتفصیل ذکر خواهد شد **طعن چهل و سیم** کتاب فضول الحق آمده که چون
 عثمان سید بسفیان نزد عثمان آمد و گفت دولت ما باز آمد امید چنانکه دولت ما
 آمد دین ما هم باز آید ای بنی امیه بخورید مال ما چنانکه شتر علف بهار را بخور
 سو کند که نه بهشت و نه دوزخ و عثمان این کلمات ایشیند و هیچ جواب نمیکند
 پس از این قرار ایمان خلیفه سیم ظاهر شد و مولوی معنوی در مشنوی اشاره باین
شعر دره گاندر همه ارض و سماست نه جنس جز در اینجا گاه و گاه و گاه **طعن چهل و چهارم** شرح
 الحقیقین الخوان **طعن چهل و پنجم** روی این سخن باز در آن **طعن چهل و ششم** شرح
 البلاغه مذکور است که سید کس از اصحاب سید برابر بر قتل آن بدترین اشرار را
 نمودند و تجویر نماز بر او کردند و او را در مقبره مسلمانان دفن کردند و شرافت
 یهودانشان شد ای ناصی پدین عجب حالتی مشاهده میکنم که اجماع روز سقیفه نجی
 را که بابی بکر سعت کردند حجت میدهند و اجماع روز قتل عثمان را باطل می شمارند و در
 سه کس بود و آن هر سه منافق که عمر و عثمان و ابوعبیده جراح دند که در روز اول بابی

پست کردند و درین اجماع سبب کس از اصحاب رسول بودند بغیر از جماعتی که بسر
خدمت حضرت پیغمبر رسیدند و همه فتوی اقبال عثمان دادند **طعن چهل و پنجم** آنکه
عثمان با قصوری داشت و لنگ بود و در واقع خلفا و پیشوایان اهل سنت
چنین باید که خلیفه اول ایشان مبرود و دوم که شار بر مرض ابنه و سیم لنگ باشد
ناصبیان لعین بهتر ازین امامان در کار نیست مطاعن خلیفه سیم زیاده از حد و حصر
و هیچ احدی درین باب میدان و سیاحت اما گوش استماع اعدا کرد و دیده انصاف
ایشان کو رست و همه در خواب غفلت انداخته اما توانستند و او دیگر آنکه این
کتاب کجایش زیاده ازین ندارد لهذا بهمین قدر مختصا رنمود **حکایت** در کتاب
مجالس المؤمنین بسطی رست که شاه طاهر که یکی از علما و دانشمندان فرقه ناجیه
عشریه است بعلت آنکه در ممالک ایران برپشتن بشو بود و بهند نظام شاه رست
و در آن ولایت نظام شاه و تبعه او سنی بودند و در آنجا شاه طاهر بعلت آنکه شیعه
ترقی نمود تا آنکه عبدالقادر پسر نظام شاه که محبوب پدر بود بیمار شد و مرض او
امتداد و شدت تمام یافت و اهل تمام نظام شاه در صحت او بمرتبه بودند که روزی وی
برپای قاسم بیک حکیم نهاده گفت که اگر بر تو ظاهر شود که پاره از جگر من در علاج
القادری در کار است بگو تا من سینه خود را شکافته پاره از آن بیرون آورم و در آن
آشاند زبیا رکرد و صدقات فراوان بفقرا و مساکین هر طبقه و ثلثی میداد و چون
شاه طاهر دید که او بفقرا می گفتا مثل همبانی زنار داران ناصبیا نذر میفرستد
جرات نموده گفت که شما چری نذر دوازده امام کنید نشاء الله تعالی فرزند شما شفا
خواهد یافت و درینست خود این مضمون بگذرانید که اگر بجز آن فرزند ارجمند
شفا یابد

بعد از بحث علمای اهل سنت و اهل امامت ایشان شهادت ایشان را در میان ایشان گفت
 امام که اند شاه طاهر گفت اول ایشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که یکی از چهار بارید
 امام حسن و امام حسین علیهم السلام باقی دو از ده امام اند که ساخت نظام شاه بمضمون
 نذر نمود و چون شاه طاهر از خدمت نظام شاه بخانه خود مراجعت نمود از جرات اظهار
 معافی پشیمان شد و ترسید که مباد اندر نظام شاه مقبول درگاه الهی نگردد و پسر
 و اورا از آن بگذر حضرت سعد لاجرم اسب خود را ازین کرده ترصد آن بود که سرگاه
 فوت آن پسر بشنود بطرفی بگریزد و چون صبح طلوع نمود متعاقب خادمان نظام طلب
 طاهر رسیدند و هر چند او تعلل مینمود تا در آن اشباح حقیقت حال بیمار را معلوم نماید
 نیامد و اورا نیز نظام شاه بردند چون نظام شاه را از دور نظر باو افتاد استقبالی
 نمود و گفت آنچه میخواستی که بعد از بحث علمای این دیار بفعل آرم طاهر ساز که از اینجا
 آنگاه نظام شاه شروع در بیان احوالی که در آن شب بر او وارد شده بود نمود و چون
 اشای شب که مرض عبدالقادر شده اذینه بود و کافرا از غایت اضطراب و بی خوابی
 غش کرده بودند چون شاید حال کثیر الاختلال او نمودم ز غایت خزان طلال خواب فرستم
 و در اشای خواب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دیدم که با من میگوید که نظام دامی که پسر
 صحت نیابد با ما ایمان نمی آری اینک کافرا بر سر او کشیدم همین مان بجایت الهی
 عرق کرده صحت کامل میابد اما میباید که تو نیز از نیستی که در دل کنده اینده بزرگدستی
 از خواب پیدار شدیم دیدم که لحاف بر سر او گسترده اند و عرق بسیار کرده و بعد از لحاف
 که عرق او خشک شد پیدار شده بنشین و آمار صحت بر او طاهر شده از روی
 صادق طعام طلبید شاه طاهر گفت اکنون بوجوب عهد خود وفا نموده بمذهب اثنی عشری

در آید و آنهایی که بر سر امیر المومنین علیه السلام تقدم نموده اند غاصب خلافت بوده اند
باطلند نظام شاه بر عقیده درست از روی اخلاص شیعه اثنی عشری گردید و توبی بانه
معصومین بر ازا با بکر و عمر و عثمان لعین و محبان آن ملا عین نمود شاه طاہر کمال
مصلحت در اظهار این مذہب نیست زیرا که امرای شما همگی ناصبی و سنی اند و ما دایمی
جمعی شیعه درین بار بهم نرسد کاری از پیش نمیتوان برد آخر نظام شاه صبر بر تقیه و استقامت
نمود و در یکی از روزهای عید بعید کاه فته و بی وقوف شاه طاہر یکی از علمای شیعه را
نمود که بر بالای منبر رفته خطبه اثنی عشریه خواند و نام خلفای شله را از خطبه انداخت
امرای او خصوصاً نصیر الملک که استقلال تمام داشت آن حالت را مشاهده نمودند از
شاه جدا شده با کرده و اصبیان ایستاده در مقام فرح او شدند و با نظام شاه
چند از غلامان خاصه او دیگر کسی نبود و چون نظام شاه دانست که سرفه آنجاست
الملکست او را استمال داد و نزد خود طلبید تا بخدمت رسید مر کرد که چشمهای او را کند
بر کف دست او نهادند و آن ناصبی بیرون برده در میان اتباع همراه او سردادند
تا که شود هرا که تواند دید و چون باقی امرا آن حالت را دیدند خالیف شده بجای خود
هر یک از میدانند و مذہب شیعه اثنی عشریه در آن ولایت رواج یافت **مصرع** زبانی هر کس
بودش بعضی علی هست لعین باشد ز زنا لطفه آن دشمنین هر دل که در او در
از بعضی نیست ناپاک بود صاحب دل یقین **بایست** و بیم در ذکر گشته شدن
بیایان عثمان بن عفان علیه اللعنه و العار و البیران و سبب قتل او آن بود که عبده
بن سعد بن عاص که از جبابه و والی مصر بود ظلم و تعدی پیش گرفت و بر اهل مصر و الا
چنانچه نمود مردم آنجا از دست تعدی آن ملعون ک و وطن نموده متفرق شدند و هر چند

مصر بدین حد شکایت والی خود کردند فایده بر آن حاصل نشد و روز بروز جوهر و شتم ^{باده} عید
میشد و مصر و بحرانی نهاد تا آنکه چهار صد زعفران مصر تفاق نموده بمدينه انداختند
از بصره و کوفه و عراق و دیگر امصار بلاد جمع کثیر از دست پسر بستم عاملان و کاشکان
عثمان بمدينه بسکوه آمدند و بر چند شکوه نمودند نفعی نکرد و آن ملعون اضی بغزل و تغییر
طالمان نشد و چون دیدند که شکوه ایشان بجائی نمیرسد ثمره از آن ظاهر نمیشود همه اتفاق
قرار دادند که خلیفه مبتلار اخلع نموده یا کشته شد آن شیر را از سر بندگان خدا دفع
نمایند و مولوی معنوی فرموده **بظلم** چون دست زخم بر مظلوم **ست** و اندر ختی شد از آن
ز قوم رست **ست** چون ز زخم التشنه آوردند لها ز **ست** مایه نار حبت **ست** مدی **چون** عثمان
این خبر شنید بر سید و یکی از خارجیان خود را نزد انجمن فرستاد اهل بیرو ولایت کرد
خواهند حاکم و امیر ایشان را زمام اهل مصر کفشد که محمد بن یحیی ابیم پس عبدالله بن سعد را
غزل نمود و حکومت مصر را محمد بن ابی بکر داد و نهانی بانه بعبد الله بن سعد نوشت که سر
محمد بن ابی بکر و رفیقان او بمصر بیایند ایشان را بقتل رساند حضرت امیر المومنین علیه السلام
محمد بن ابی بکر را از آن معنی خبر داده بود و نامه قتل محمد بن ابی بکر را عثمان بخلام خود
بعد از رفتن ایشان و آنه مصر ساخت و چون سه روزه راه بجانب مصر رفتند محمد
ابی بکر بخلام دیده نشانی که مولای مومنان نموده بود او را بشاخت و نامه عثمان را از
گرفته بمدينه مراجعت کرد و چون اخل بدینه شد نامه قتل خود را که عثمان نوشته بود در
مدینه و صحابه و جماعتی که از هر طرف از دست عمال عثمان لشکایت آمده بودند نمودند
گفتند که بخریج عالج افعال شت این ملعون چیزی دیگر نمیکند **ست** نباشد بخریج
فرجام او **ست** همین **ست** خراسان **ست** و چون عثمان را مراجعت محمد مطلع گشته از سر

و خوف خانه خود متحصن شد و او کتابت ابنزد او فرستاد و گفت مهر منست ^{نوشته}
و مهر کرده ام ^{بانی} آنکه چون محمد و یاران و بدمینه رسیدند عثمان بن مبر بود محمد پیش
و گفت چگونه در حق کسی دعوی اسلام کند و امامت مردم ید و بی جرمه قتل مسلمانان
امر نماید عثمان گفت قتل انکس واجبست پس آن کتابت بر ملا خواندند عثمان گفت
نوشته است کشتن مرد و آن با تسلیم کن گفت من هرگز این را نکنم پس مهاجر و انصار
قصد قتل او کردند و در از منبر بر انداخته بمنزل خود که ریخت و در بیست خانه او را
کردند و آب او منع نمودند و بعد از چند روز مهاجر و انصار اهل بلاد و اوصار
نموده اخل خانه او شدند و بقتل آن ملعون مرد و داورت نموده شر آشپز را دفع نمودند
^{ست} بیت قتلش کارند و بجا حق قتل افعی و فحش بهفت ملت لازم بود دفع سال و سهو
که در وقت قتل آن شقی خون آن پلید مصباحی چیده برد و در خود چیده بود و چکید
مولوی مخومی رین ماده باین معنی مکنیم که دید ^{بانی} دانی ز چهره و چکید ای صاحب
بر مصحف پاک خون عثمان پلید تا خلق بداند که بی گف و شنید لب نشسته خون او
قرآن مجید و کشته مرداران مردود در ادر مرله انداختند و بعضی از آن طعمه سگان
و بر صی طعمه هوا شده کوش و پوست و استخوانهای او را خورده بودند و در
که منسوبست ببولای یونان کلامی که در آن حالت بر زبان معجز نظام حضرت جاری شده
آنرا یکی از شعرادر رشته نظم کشیده ^{بانی} و شمن که بقصد خون بود دلیر و ز غایت
داشت سر پنجه شیر جان او بتیغ قهر و از لاشه او شد جانوری که بود
و بعد از سه روز مردان اتفاق جمعی از مردودان پنهان ز اهل ایمان ^{بمقتضای} حصار
یهودان بودند و دفن نمودند و عثمان سسی و سه سالگی سلمان شد و چهل سال آن

با عتقادنا صبیان اسلام دو ایام خلافت او سیزده سال و چهار ماه بود و عمرضا
 هشتاد و دو سال **در کتاب حسن البکاء** که است که بیست و نهمی اول محرم سنه عشرين
 الهجرة و مدت خلافت وی چهارده سال هشت روز کمتر بود و قتل وی مدینه روز جمعه
 ذی الحجه الحرام سنه خمس و ثلثین ثلاثین من الهجرة بود **نفلم** اگر بدکش مرد بد روزگار
 بگردون کردن آن سده هر وار **در زمانه** بگردون فرود آمد **بفعل** خوشین سپارد
 و این قبه که حالا مشهور و معروفست بمقبره عثمان کبیر عثمان بن مطعونست و گویند
 در ایام استیلا حنیف آن مقبره یهودان بمقبره مسلمانان پیوست و مردمان امر کرده که
 اموات خود را بر گرد و دفن میکردند تا بیضی متصل شد و در بیست سال که مدت خلافت
 آنحضرت بود حضرت امیرالمومنین علیه السلام هیچ عملی از اعمال دنیوی دخل ندادند
 بنی هاشم بدخل و هیچکاره بودند و محبان آنحضرت بمقبره فاقه میکردند اینند چنانکه
 مولامؤمنان علیه السلام **در** بموت لاسه فی الغایات جو عا **و** کم الطیر بطرح الکلا
 و خیر اینام علی فراش **و** دوا و ادب نیام علی التراب **و** در کتب یقین کرده که
 حضرت امیرالمومنین علیه السلام سنه نهم عثمان را که گشت فرمود الله قتلک و انا
 معک یعنی خدای تعالی او را گشت و من بهم با جد ابودم نیست که بعضی از اهل سنت
 که هر یک از اهل اسلام واجبست که بغض علی در دل داشته باشند اگر همه برابر دانه جو **سبب**
 در زمان سلطنت امیر تیمور که در کان معصیان و راه النهر محضری کرده بودند که برپیر
 و اجبست که بغض علی اگر چه بمقدار دانه جو نیست **در** داشته باشد برای آنکه فتویٰ تقبل عثمان
 داده و از امیر تیمور رتبه **در** شده که بغض عداوت حضرت امیرالمومنین علیه السلام واجب
 و در منابر بسبب شتم آنحضرت برداشتن خلفای بنی امیه امر نماید امیر تیمور چون بدو معتقد گشت

زین الدین بنیادی بود فرمود که تا پدر و مرشد من کاندن خط نهند من حکم نمی گیرم
را بخدمت آن عارف ربانی فرستادند و در وقتی که آن کاندن بنظر او درآمد دست
و بهیم خافه مشغول بودی آنکه دست ابشودید بجا که دست مبارک را پاک کرده
را در پشت محضر نوشت **باعی** که زانکه بود فوق سما منزل تو و زکوثر اگر سرشته
باشد کل تو که هر مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تو وسیعهای بچاصل تو
و ای عثمانی که مرتضی علی علیه السلام تقبل او فتوی داده باشد و در بعضی نسخ بنظر
رسیده که این واقعه در زمان شاه رخ بن امیر تیمور روی نمود بهر تقدیر آن پادشاه
شده آن مقتصدان را تنبیه بلیغ نمود و از مجلس خود بیرون کرد و ستمک گفته
مخومی شده از مصاحب ایشان تراز نمود **نظم** ما بدشاه ترا بر جان ندیاری
بر جان و بر ایمان ندی **حق ذات الله الصمد** که بود بجا برد از یار بدشاه
جانی سازد ارسیم یار بد آمد سوی نار جحیم **باب سیست و سیم** در ذکر شمه
از افعال نیمه خالده و لید پلید مجلی از احوال و اغمال و افعال ناشایسته آن ملعون
و او یکی از دشمنان مبغضان حضرت امیر المومنین علیه السلام است و سینان پید
و متابعان عمر لعین از صحابه کبارش میدانند و او را سیف الله می نامند بعضی عدوانی
که او را با مولای منان علیه السلام بود و ایشان است و مولوی مخومی در مشنوی فرمود
نظم آن خداوندان که ره طی کرده اند که شایانک پیکان کی کرده اند نه فشانند
نور و سک و وع کنند سک نور زاده کی مرتع کنند **سیر و ان** هم زمان به راتیک
ترک رفتن کی کنند از بانک سک **و در کتاب شفا الحق** روایت که حضرت **سیل**
علیه آله چیزین بر دست مبارک بدرگاه الهی برداشته گفت **اللهم انی ابرأ**

إِلَيْكَ جَمَاعَةً خَالِدًا يَعْنِي خَدَايَا بِنَاهُ مِيرْمُوتُو بَرِي بِرَارُمُ زَانِجَهُ خَالِدٌ وَلَيْدٌ
وَسَبْشَانُ بُوَدُ كَهْ بَنِي خَدِيمَهُ قَبِيلَهُ بُوَدُنْدُ كَهْ دَرِ جَوَالِي لَيْلَمُ حَادِ اشْتَدُ وَخَبَرُ اسْلَامِ شِيَانِ
لَسِيدِ كَانِيَاتِ عَلِيٍّ عَلَى الْفَضْلِ الصَّلَوَاتِ وَالتَّحِيَّاتِ سِيدِ خَالِدٍ رَا بَا جَاعَتِي زُو
ايشان سِتْمَادُ وَ سَفَارَتِش مَوْدُ كَهْ بَا حَيْطاطِ بَرُو وَا زَا ايشان خَبَرِ بَكِيرِ اَكْرَ شَعَارِ اسْلَامِ
دَر ايشان بَنِي كَوْتَهُ مَالِ ايشان زَا جَمْعِ مَوْدُهُ پَسَا وَا لَا بَا اسْلَامِ دَعْوَتِ مَآ جُونِ خَالِدِ
بَزْدِيكُ قَبِيلَهُ طَائِفَهُ ايشان سِيدِ كَسِيٍّ فَرَسْتَادُ وَ تَقْخَصُ كَرْدُو اَمَرْدُ خَبَرِ اَوْرِدُ كَهْ
بَنَا كَرْدُهُ اَنْدُ وَا مَازِ مِيكَنْدُ وَا بَا كُتْ نَمَازِ ايشان زَا شِينْدِ مِمْ خَالِدِ پَلِيدِ زُو وَا رَسِيدِ اَشْدُ
بَنِي خَدِيمَهُ رَا بَا طَائِفَهُ اَزْ اَعْرَابِ اَوْتِي بُو دَجَبْتِ حَيْطاطِ بَا سِلَاحِ اَزْ خَانَهَائِي خُو دَرِ
وَا جُونِ اَزْ ايشان پَرِ سِيكِهِ چَرَا بَا سِلَاحِ اَزْ خَانَهَائِي خُو دَرِ اَمْدِ يَدِ كَفَشْدِ اَزْ جَوَابِ
اَكْرَ مَبَادِ اِجْمَاعَتِ سَمْتَنانِ مَآ بَاشَنْدُ خَالِدِ عَذْرِ ايشان نَهْ لَسْنِدِيَهْ وَ كَفْتِ سِلَاحِ
اَزْ خُو دَرِ وَا رَكِيَنْدُ وَا نِ بَكِيَانِ بَجَبْتِ اَكْرَ اَوْرَا فَرَسْتَادُهُ سُوْلُ خَدَا مِيدِ اَشْتَدُ
سِلَاحِ مَآ پِنْدِ اَخْتَدُ وَا بَرِ وَا يَتِي اَكْرَ جُونِ اَزْ ايشان پَرِ سِيدِ مَسْلَمَانِدِ يَانِهْ دَرِ جَوَابِ كَفَشْدِ
صَبَانَا صَبَانَا وَ كَفَشْدِ اسْلَمْنَا وَ مَعْنِي صَبَا اَزْ دِيْنِي بِنِي نَقْلِ كَرْدَنْتِ بَرِ تَقْدِيرِ چُونِ
اَزْ خُو شِيَانِ خَالِدِ يَكِي دَرِ زَمَانِ جَاهِلِيَّتِ بَدَسْتِ اَيْنِ قَوْمِ كَشْتِهْ شَدِهْ بُو دَسَالَتِ سُوْلُ
سَفَارَتِش اَسْرُ وَا مَسْلَمَانِي اِجْمَاعِ وَ شَرْمَنْدِ كِي دِيْنَا وَا عَذَابِ اَخْتَدُ اَبِيكَ طَرَفِ نَهَادِهْ
زَمَانِ طِفْلَانِ قَبِيلَهُ رَا اَسِيرِ كَرْدُ وَا تِيغِ پِيدَادِ دَرِ اَيْنِ طَائِفَهُ نَهَادِهْ اَكْثَرِي رَا بَكْشْتِ
مَكْرَ قَبِيلِي كَهْ دَرِ دَسْتِ جَمْعِي اَزْ مَآ جَرِ وَا الصَّارِ بُو دُنْدُ كَهْ ايشان زَا كَفَشْدِ كَهْ بَرِ كَسْتِيْمِ تَا ۴۴
چِهْ مِي شُو دُو يَكِي اَزْ اَيْنِ قَبِيلَهُ كَهْ بُو سِيلَهْ كَارِ اَسِيرِ شَدِهْ بُو دُ خُو دَرِ اَبْنَهْ يَنِيَهْ مَآ بَاشَنْدِ
اِيْمَانِ طَائِفَهُ وَا بَنِي مَسَاجِدِ وَا شَعَارِ اسْلَامِ اِيْمَانِ خَالِدِ بَا ايشان كَرْدِهْ بُو دِ بَعْضِ خَصَرِ

رسانیده و آنحضرت برایشان گریسته آن کلام را مکرر داد نمود و بعد از چند روز مال بسیار
امیرالمومنین علیه السلام داده بقیله بنی خدیجه فرستاد که دیت کشتکاران را بوالایشان
برسانند و رضای آنجمع را حاصل کند و حضرت امیرالمومنین علیه السلام بآن قبيله
دیت کشتکاران را داد نمود و از مواشی و اموال ایشان آنچه از میان قشقه بود بتمام بسیار
رسانید و هنوز چیزی از آن زرمایده بود بایشان سپرد اگر کسی پیدا شود و از او چیزی
رفته باشد یا پریشان محتاجی که غایب باشد حاضر کرد و بپرسانند و چون خاطر سرافراز
بالکلیه جمع نمود و بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اند و خاطر مبارک آنحضرت
جمع ساخت و تیراز کرد و از رشت خالد که در روزی که بر فاخت عمر بخانه حضرت امیر
علیه السلام آمدند که آنحضرت را بیعت بابکر در آورند خالد شمشیری که با غلاف در
داشت بر حضرت فاطمه علیها السلام زد و او را زد که بعضی اسقاط جنین از او افتاد و
او میدانند و بیک در آن روز نمودی حواله فرق مبارک پیدا و می نمود و آنحضرت عمود را
دست او پیرون کرده طوق و قلاب آن سک حرام را داده نمود و همچنین قتل قبيله بنو
و کشتن مالک بن نویره و یس الفوم هر یک از اینها در مکان خود تفصیل ذکر شده
که باعث لعن طعن و کفر سیف الله سینا است و تیراز افعال رشت خالد است که قصد قتل
مولای مومنان علیه السلام نمود و این حکایت از روایات ثقه بطریق مختلفه در اکثر کتب ذکر
شده خلاصه آن آنکه چون ابو بکر ملعون خلافت را غصب نمود و برپند حکومت و امارت قرار
گرفت از حضرت امیرالمومنین علیه السلام سان غایف بود که مبادا اعدای آنحضرت
از اطراف و کناف جمع آید و آن پدید بر آن خلافت و ریاست غفل نمایند و حق بر
خود قرار گیرد فکر آن بدبخت مبشورت آن شیطان است این قرار گرفت که آنحضرت را

بقتل رساند بخاطر جمع بر مسند امارت و حکومت بشیند خالده ولید را در خلوت طلبیده ^{گفت}
فضل و مناقب و ج بقل را از حضرت رسول بسیار شنیده اند و بیعت روز غدیر از خاطر
اسلام هنوز محو نشده و کوشش مردم از فضایل و مناقب او پرست و هر عقده و کراهی که
به هم رسد حل و گشاد آن از پیش اوست و هر بار که آنحضرت امی بنیم از پیختی که در روز
غذیر با و کرده ام سپادمی آید و باعث خجالت و شرمندگی من میشود و تا علی هست
خلافت و امارت من و نفی و نسفی بهم نمیرساند و امر و زبیر از تو اشجع و دلیر
در میان محبان و دوستان و منییا بم که با علی تواند برابری کند و از عهد او و براید
اگر چنانچه او را بکشتی و زناک طلعت و کدورت از سینه پر کینه من بزدایی انواع مهربانی
و همراهی نسبت بقل خواهد آمد و هر چه در پست المال هم رسد پیشتر از آن تو است
منافع و داخل شریک غالبی و بنام من و بکالت تو خواهد بود و هر حساب و نامشروعی
بکنی بر تو گرفت و گیر و بازخواستی نیست چون خالده ولید پلید آن گفتگو را از این
بشیند قبول سخن آن مرد و کرده گفت در آشنای ما زان کار بکنم که گشتن علی در قبی
که در نماز باشد سهل و جوی ممکن میسرست چون ابابکر مسجد آمد و شروع بنماز کرد و بخاطر
رسید قتل علی کار بسیار مشکلست و بنی هاشم و دوستان علی بسیارند و اجداد و
او صبر نخواهند نمود و مرا و خالده را بقتل خواهند رسانید از وایمه اگر مبادا خالده
کار خود کند در آشنای تشنه گفت یا خالده لا تفعل یعنی ای خالده آنکار نخواهی
کرد خالده مطلب خلیفه بنا حق را نمیدانم که آن عزیمت نمود و مولای معنوی فرموده ^{نظم}
بر که را باشد مزاج و طبع پست : او نخواهد چکس را شد است : را که ببرد
حرمن سوخته : می نخواهد سمع کس فروخته : **و در کتاب احتجاج** شیخ طبرسی آمده

که ابابکر و عمر چون خالد ولید امر نمودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نماز ^{بقتل}
رساند این خبر را زن ابی اسماعیل بنبت عیسی شیند کینر که خود را بمنزل مولای مومنان ^{فرستاد}
که آن خبر را برساند چون آنحضرت از آن کینر که انکلام شنید گفت خدا پیامرزد ترا
و بگو به بی بی خود که هرگاه من کشته شوم که قتال خواهد کرد با کین ^{سپه} مار قین و قاسم
و خالد و عده قتل آنحضرت ابابکر و عمر در وقت نماز صبح داد که مهم علی را کفایت کند
و در آنوقت خالد مسجد آمده در پهلوی آنحضرت بنماز ایستاد و چون ابابکر گفت یا
خالد لا تفعل ما امرتک به مولای مومنان ملتفت بخالد شد و دید که او دست
بشمیر است گفت ای خالد مرا بقتل میرسانیدی گفت آری بخدا اگر ابابکر مرا نهی ^{نمیشد}
ترا بقتل میرسانیدم آنحضرت فرمود دروغ گفتی تو قادر بر قتل من نیستی و علی او را
فشر و بخونی که نزدیک بود که هلاک شود و نیز در آن کتاب آمده که خالد را آنحضرت ^{ببا بکشت}
سایه و وسطی گرفت و بیشتر دین فریاد فریاد سختی و حدت کرد بجا که خود بعد
آنحضرت سپریایی بآن ملحقون روزه چند قدم و راه دور انداخت و بروایتی آنکه در احادیث
عمر منزل سقر ساری مدد خالد برخواست آنحضرت او را گرفته بر زمین زد و گفت ای سپهر ^{صهاک}
جیشیه مادر تو محلو که جد من عبد مناف بود و پدر تو با صهاک زنا کرد و این علما که از تو
سزایند از آنجهت است اگر نه فرموده پس کد نیات بود تو معلوم نمید که از مالک امیر ^{است}
ناصر و اندکست عدد او در کتاب جامع الاوزار از عبدالله عباس و جابر بن عبدالله الانصاری
روایت است که یکروز در وقت چاشت نزد ابابکر لعین نشسته بودیم که خالد ولید بن ابی سحر ^{سپه}
و قطب سیاه گردن او طوق و از کمرانی نمیتواند برداشتن و بابی بکر کرده گفت که این
چه رسوایی و چه خلافست که تو میکنی و سخنان شت بسیار در روی او گفت و از ولید

حضار سبب آن طوق لعنت پرسید گفت از طایف باین لشکر و حشر می آمدیم ^{ابو} ابی طالب و موالیان و رسیدیم و از روی خشم بر من نکرست گفت تو بودی که بفرمود ^{ابو} میخواستی که مرا بکشی گفتم بخدا که اگر او برین امر محکم میبود ترا میکشتم چون این سخن شنید
آتش خشمش زیاده شد دست دراز کرد و سردوش مرا بگرفت و برد با بسیاری که آنجا بودند
و این قطب باین غلطی که می بینی برگردن من بچید و هر چند ابابکر جد و جهد نمود که آنرا از
کردن او بگردن بگرداند و آنست و آنکه آنرا آوردند ایشان نیز عاقر گشتند و کشتند و سگوار
و آتش حل این نمیشود و همچنین بود تا حضرت امیرالمومنین علیه السلام بمدینه بازگشت
ابابکر و یاران آتش بخدمت آنحضرت آید کاح و التماس بسیار نمودند آنحضرت دست
دراز کرد و سر خاله بگرفت و او را پیش کشید و سر قطب بگرفت و دست مبارکس چون
موم نرم شد تا از گردن آن ملعون بیرون کرد و ای ناصبی پیدین و پروان طاعین ^{باین}
من از که خاله و لید پدید از صحابه رسول خداست مگر نشینده که گفته اند **بیت** دون شود از قرب ^{نزد}
خراب بجیفه دهد بوی بد باز آفتاب **بیت** و چپا ^م دم ذکر بعضی از افعال ذمیه و اعمال ^{فیه}
طلحه و زبیر که بعد از دشمنی حضرت امیرالمومنین علیه السلام جاسته طبل مخالفت و مناعت
و کثرت عهد و پیمان نموده خود را مستوجب عذاب الیم و عقاب عظیم ساخته و طلحه یکی از اصحاب
عقبه است که بقصد قتل رسول الله اتفاق نموده بودند خدای تعالی حضرت رسول را از کینه ^{و شرم}
ایشان محافظت نمود و طلحه بن عبیده بن جهمی سپهر علم ابو بکر بود و زبیر بن عوام اسد اسماء و ابی ^{عائشه}
در خانه او بودند و ناصبیا ن پیدین و سنیا ن لعین طلحه و زبیر را از جمله عشره مبشره میدادند
و از صحابه که بارشان بشمارند و در عظیم و کرم ایمان و مرتد زندقه احادیث وضع نمودند
و هر دو را در درجه شهدا و مقتولان بدر و خنین میدادند که حبت خونخواهی عثمان علی حبا ^{دو}

کردند و چون حق سبحانه تعالی میخواست که بطلان این مجتبره ایشان را بر صاحبان عقل و دانش ظاهر
سازد لهذا کلمه حق ابرز با نشان جاری میسازد و در روز قیامت قول و گفته آن مردود آن
برایشان حجت ساخته و محبت معاقتشان میگرداند **چنانچه** شارح بخاری از ابن البربر روایت کرده
که در روز حربه جل امیر المومنین علیه السلام زپیر او را زد و از بند خود خواند و چون نزدیک
فرمود که پیادواری که در فلان روز و فلان موضع رسول خدا صلی الله علیه و آله بگفت
علی را دوست میداری تو گفتی چون دوست ندارم حال آنکه او برادر منست بعد از آن
پیکر نیات فرمود که اما انک سنقاتل علیاً و انت ظالم یعنی بدرستی که زود باشد
که تو با علی مقاتله کنی و حال آنکه تو ظلم کننده باشی بر او و چون زپیر این سخن پیاد
ترک قتال نموده متوجه مدینه شد و گفت چیزی پیاد من دی که روزگار فراموش کرده بود
و ابن جریر از عقبش روان شده وادی بساع لقبش او را و از آنحضرت چشم
داشت آنحضرت فرمود که از رسول شنیده ام که گفت بشر فانی ابن صفیه بن لناد
یعنی بشارت ده کننده پسر صفیه را بآتش و زخ پس ابن جریر از غصه خود در آید
و ابن جریر روز اول با عایشه بود و چند کس از صحابه امیر المومنین علیه السلام را
بود و چون و ز آخر دید که فتح از اچا نیست باز بقتل زپیر اقدام نمود که مافی و تدارک کند
نه آنکه در کشتن زپیر کان ثوابی داشته باشد و بعضی گویند در حواریج نهروان داخل شد و با
بجهنم رفت و بروایتی آنکه حضرت رسول فرمودند که زپیر و قاتل او هر دو در روز قیامت
معنوی فرموده **نظم** ای بریده باد آن خلق و زبان که کند لطف سوی ماه آسمان لطف
بر ویش باز کرد و پیشکی لطف سوی کرد آن نذار و پیشکی سر که با شمع خدا آرد و پش
شمع کی میرد بسوزد و پوزاد و طلحه با آنکه در کشتن عثمان زنده کس سعی پیشتر داشت

عایشه ابرو خون عثمان تکریم ترغیب نمود و باعث چندین فتنه و فساد شد و حضرت امیر المؤمنین ^{علیه السلام}
 با و گفت زن سول خدا را شهر لشهر میکردانی و زن خود را در خانه گذاشته لعنت خدا می تو باد
 و معذرت متنبه نشد و مردم بر جنگ ترغیب می نمود و میگفت ای مسلمانان صبر کنید که پس از صبر ^{نصرت}
 و ثواب باشد **پ** پنج روز که نفس بند قضا و در پس پرده نقشه دارد و مروان ملعون
 بعد از مشرک گفت بخدا که بچکس برگشتن عثمان جبریت را طلحه نبود و غلامش اسپر خود ساخته
 تیری بر آلود بطلحه انداخت و تیر طلحه ملعون چو زده از اسب زمین افتاده پهلوش ^{شد}
نظم خدنگ بلا از قضا در پدید نه بر او چو زرد و رکها چو نشی **پ** بتر با کشته به هر که ^و
 بود سرو اولیا را عدو **و** چون بهوش آمد دید که خون از او روا و کارش سخت دشوار ^{شد}
 بعد از مشرک گفت مرا بجای برسان غلام گفت بمیدانم ترا بجای تو انم رسانید گفت سجا
 خونی در قریش ضایعتر از خون خود کمان منیرم مگر این تیر لیت که از جانب آسمان سیده ^{است}
 و ناله میکرد ما بهما نجا جان با لکان و رخ سپرد **شعر** حسو د ماه ترا خلعت عدم زیند **و**
 که ضایعست لباس و چو در بر او **و** و در کتاب احتجاج ایست که چون حضرت امیر المؤمنین ^{علیه السلام}
 علیه السلام میان کشتگان بطلحه رسید امر نمودند که او را راست نشانند خطاب ^{با نمود}
 و گفت ای طلحه بود ترا سابقه اما شیطان داخل شد در سوراخهای بینی تو و بر تو بادور ^ح
و نیز در آن کتاب آمده که چون آنحضرت بکشته او رسید گفت ای شکسته سمیت من ای بهم ^{سانده}
 فتنه در امت ای خواننده مردمان بر قتل من احوال بر قتل تو بمرت گیرند دیگران
 امر نمود که طلحه را نشانند پس آنحضرت فرمود ای طلحه بن عقیله قد وجدت ^ت
 ما وعدنی دجی حقاً فهل وجدت ما وعدک دیک حقاً
 پس امر فرمود که بخواهید و را از بعضی اصحاب آنحضرت گفته یا امیر المؤمنین ^{حرف}

میزنی بعد از قتل او فرمود آری بخدا که شنید کلام مرا اینجا که بشنیدند که اگر کشتگان ^{زنده}
کلام حضرت سول را **در** کتب یقین ندکو رست که بعد از آنکه طلحه و زبیر معیت حضرت امیر المومنین
علیه السلام کردند بشی خدمت آنحضرت آمدند حکومت مصر و بصره میخواستند فرمود که من
ولایت و حکومت بکسی نسیم که بر امانت و دیانت او و اتق باشم و شما بداده ^{منصب} هدایا را
نمیخواهید زیاد از آن طلب میکنید گفتند ما همیشه عزیز و محترم بوده ایم و صاحب ^{منصب} حاکم
و چون آنحضرت دید که ایشان میل صحبت دارند قبر را گفت این چراغ را بردارو ^{دیگری}
پا پر سپیدند که یا امیر المومنین سبب تغییر چراغ چه بود گفت پیش از آمدن شما
بنوشتن حساب بیت المال مشغول بودم چراغ بیت المال حساب میو شتم و حالا
چون باشما صحبت خواهم داشت شاید که چراغ بیت المال بسوخته باشد و چون
از آنجا بیرون آمدند با هم گفتند بدین طریق و روش که این مرد راه شرع میرود
با این زهد و تقوی و ولایت و ایالت باند بد فکری دیگر باید کرد و روزی دیگر بخدمت
حضرت امیر المومنین علیه السلام رفتند و رحمت زیارت که معظمه طلحه و زبیر آنحضرت
والله که عرض مطلب شما زیارت نیست سوگند بسیار خواندند که ما را مطلب دیگر نیست
و از مدینه طبعه با عبدالله عامر که پسر خال عثمان و امیر بصره بود بیرون رفتند و عبدالله
عامر با ایشان عهد نموده بود که چون بصره رسید من با چندین مرد تیغ زن و خنجر
هزار درم شمارا بدهم **در** کتاب عتیق که از مصنوعات اهل سنت است از ابو محیط
لوطن بن یحیی الازدی و ایست که باعث ضلالت و گمراهی طلحه و زبیر معاویه شد که با
نامه نوشت که نعت گرفته ام برای تو ای پسر و بعد از تو برای طلحه از اهل اسلام علی را
شام بصره دوست و محبتی نیست و شما طلب حق عثمان را اظهار کنید و ایشان فرمود

معاویه خوردند و باین امید از مدینه بیرون آمده بکه معطره رفتند و عایشه را از راه بردند
 ایشان را بخار رسید که رسید مولوی معنوی فرموده **نظم** هر که تازد سوی کعبه بی دلیل
 همچو این سرکشگان گردد و دلیلش تو نه بینی خود دلیل ای راه جو **و** بر پستی و بگردانی از او
و در کتاب احتجاج مرویست که در روز حمل زبیر را بخاطر رسید که حجتی ظاهر کند گفت بعلی
 نه من از جمله عشره مبشره ام که آن ده کس همه از اهل بیتند حضرت امیرالمومنین علیه السلام
 از او پرسید آن ده کس کیانند پس بپرگفت من ابو بکر و عمر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف
 و سعد بن ابی وقاص و ابو عقیله بن الجراح سعد بن عمر بن نفیل و آنحضرت نام نبرد
 گفت که تو ده گفتی و نه شمردی باز شمرده و آنحضرت داخل گردید پس حضرت امیرالمومنین
 فرمود که من نیز داخل گفتم بلی فرمود که تو کی اسی میدهی که من از اینها و از اهل بیتم
 بلی آنحضرت فرمود بخدا قسم و خدا را که او میگیرم و گواهی میدهم که از پیغمبر شنیدم
 که تو از اهل دوزخی و بدانکه در قعر جهنم غار لیست و در آن غار چاهی و در آن چاه
 که بعضی از آنها که نام بردی که از عشره مبشره اند مکان ایشان در آن باتولست و در سر
 آن چاه سنگیست و هرگاه که خدای تعالی خواهد که بتا باند دوزخ را امر بکند که بردارند
 آن سنگ را تا دوزخ از حرارت آچاها ناپدید شود و هرگاه حضرت امیرالمومنین
 بکسی بگوید که تو از اهل دوزخی یقین که گفته او فرموده سؤل خدا و حضرت رسول
 آنچه بزبان مجربان جاری ساخته بامرو فرمان الله تعالی غراسمه بوده و از دروغ
 و کذب ببری و منزه است هر که بر امام زمان خروج کند و باعث اینهمه قتل و فساد
 شود در بنه و منزلت او در جهنم کمتر از مرتبه و مقام خلفای ثلاثه لعنهم الله نخواهد بود
 عذاب عقاب ایشان شرک و سبیم خواهد بود و صی رسول خدا بودن نفع و فایده

نیرساند چنانچه عارف نیشابوری گفته است هر که را روی بهیو دنداشت ^{دید}
بنی سو دنداشت **باب سیست و پنجم** در ذکر مجلسی از کرده دارکریمه غیر مرضیه عایشه ^{حقیقه}
و این سرود با آنکه ادراک صحبت رسول کرده بودند بسبب دشمنی و عداوت امیرالمؤمنین ^{منین}
علیه السلام در شمارده و زخیانند و از رحمت ^{محمود} دور و از بهشت و خدمت رسول
و همچو روز و راول افتد ابیدران بی پایان نمودند و سودای دشمنی و خصومت
آنحضرت در سر داشتند و مشق عداوت او میکردند و ناصبها پدیدین بسبب عداوتی
که با مولای مؤمنان دارند عایشه و حفصه ام المؤمنین میخوانند و دوستان موالیان
آنحضرت را را فتنی بنیانند چنانچه عارف نیشابوری در کتاب مظهر عجایب گفته است ^{بیت}
هر که دارد حب او و متقی است تو همین گویی که او خود را فتنی است و حمیدی در صحاح
خود و دیست و نوذ و پنج حدیث از عایشه روایت کرده و از باقی زوجات آنحضرت
که ترق میان عایشه و ایشان بغیر عداوت اهل بیت نیست عشر و نصف عشر این عدد
روایت کرده از ام سلمه زباده بر سیزده حدیث متفق علیه است و سه حدیث ^{مختلف}
فیه روایت کرده از دیگران هیچیک بده نرسیده و از حضرت فاطمه علیها السلام
دو حدیث نقل کرده اند با آنکه حمیدی نیز در آن کتاب ذکر کرده که عایشه در جهالت
و منقصت بر تبه بوده که مداوم با لعبتها بازی میکرد و در پیش آن زنان معصیه
و انبان می نواخت و رقص میکرد و با استماع این حدیث نمی پردازد ^{است}
عایشه و حفصه چندین بار حضرت رسول را از خود و دیگران از زده ساخته خود را
لعن و طعن و ستوب عذاب ابدی ساختند از آنجمله در کتاب کشف الغائب آمده که چون
رسول صلی الله علیه و آله از حجه الوداع فارغ شده لازم بدین مبارکه گشت جبریل

این پیام رب العالمین بسید المرسلین ساینده که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
 امام کل انام نموده عهد و پیمان بر جمیع مکلفین لازم و واجب گردان و این پیام
 بندهگان برسان و حضرت رسول را از روز خلوتی ساخته خبر اسرار ربوبیت را
 با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در میان نهاد چون عایشه از امر خلوت اطلاع یافت
 در تحقیق آن مبالغه نمود حضرت رسول عایشه را مخر ساخته و در اخای آن اهتمام نمود
 تا جدی که گفت اگر افشای این از نیای خلاف امر من نموده در زمره کفره داخل
 و چون بر مجلسی از نزول جبریل و امر الهی دین باب واقف شده بود مبالغه و اهتمام
 رسول خدا را اعتبار کرده بعد از ساعتی حفصه دختر عمر را خبردار گردانید و
 را آگاه گردانید و او بانی بگرد ساینده و از و باو عبیده جراح و عبد الرحمن
 یوسف پدید و از ایشان بیای منافع آن سرایت گرد تا آنکه مجتمع گشته بهلک
 خدا قرار دادند چنانکه در قصه عقبه در باب کفر خلفای ثلثه ذکر شده و چون ضمیر میر
 رسالت پناه جام جهان نهای لوح تقدیر بود عایشه را طلب نموده گفت افشیت
 سرّی و الله و یجازیک لعنک یعنی سر مرا فاش کردی حق تعالی خدای
 بتو رساند **باب علی** عهدی که زمان کند بی بنیاد است و روست زمان هر طرف فزاید
 مردی که ز قید نیک و آزاد است و داند که حدیث این جماعت با دست **دور** **تفسیر**
 علی بن ابراهیم مسطوی رست که سری چند حضرت بنوی حفصه گفت در کتمان او گوشت
 از جمله آن اسرار مقدسه ابا بکر و عمر بود که ایشان بعد از من مرکب امر خلافت خوان
 شد و این سر را حفصه بعایشه گفت و عایشه پید رشت ابو بکر گفت و او بعمر گفت
 و منافق تمهید کردند که بموجب کلام آن صادق القول خلافت با قرار خواهد کرد

باید که حضرت رسول از هر دو بیم تا خلافت زودتر با متصل شود و ایشان ^ن هر دو
آنحضرت جازم و مصمم شدند جبریل امین از جانب رب العالمین حضرت سید المرسلین
آید آنحضرت را بر آن امر مطلع ساخت **در کتاب کشف الحجاب** از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام و ایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در سحر شب
صفور اجد از موسی و موسی شیخ بن یون خروج کرد و یوشع او را با سیری
و بهر حرمت موسی خلاص شد و من نیز از آن ترسانم که یکی از زمان من بعد از این
وصی من خروج کند و با او مقاتله نماید و اسپر شود و این خبر بزبان آنحضرت ^{جمله} رسیده
مخبرت و آید اسپر عا نمودند که دعا کن که ما نباشیم بلکه برو صی تو خروج خوا
کرد آنحضرت گفت که من وصیت میکنم شما را پیر بنیر کار می نشستن در خانه
نمودن نیت زمان جاهلیت بحق آن خدایی که مرا بخلق فرستاد که جبریل مرا خبر داد که
اصحاب جبل ملعونند در زمان هر سنجیری که پیش از من بوده اند و در احوال حضرت امیر
علیه السلام پیوسته چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را دید گفت یا علی تو مظلومی
بعد از من هر که ما تو را کیند با من حرب کرده است و هر که با من حرب کند با خدا حرب کرده است
و هر که از تو دوری کند با من دوری کرده است و هر که از من دوری کند با خدا دوری
و این حدیث هر کسیت بر لعن عایشه و ام المومنین چنین میباشد که قابل لعن و طعن باشد
و دیگر از جمله افعال و اعمال غیر مرضیه عایشه و حفصه که باعث لعن و طعن ایشانست
که رسول الله در خانه رنپ غسل خورده بود و چون عایشه و حفصه مطلع شدند اتفاق ^{موده}
گفتند بگویم که بوی بد از دهن تو می آید و هر یک آید و آن سخن رشت را با آنحضرت
لجابت و خشنود بسیار کردند و کمال آید از زبان سرور رسانند آنحضرت

غسل را بر جود حرام ساخت و سوگند یاد نمود که غسل بخورد و **برو** **آید** **که** **با** **کثیر** **خود** **باشد**
 قطبیه صحبت داشته بود و عایشه و حفصه خشونت کجاست بسیار نمودند آنحضرت
 غسل کرد و بر جود حرام ساخت و سوگند یاد نمود که یکماه از زمان غفلت نماند
 نه تقدیر جبرئیل امین بفرمان ملک جلیل آمده این آیه را آورد یا ایها النبی
 لَمْ يَحْكُمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي حِرْصَاتِ زَوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ
 رَحِيمٌ که چرا چیزی که خدا می بر تو حلال کرده بر جود حرام میکردانی بخاری
 صحیح و حمیدی در جامع آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی خطبه
 میخواند و در آنحال اشاره بخانه عایشه نموده سه نوبت فرمود که درین خانه فتنه است
 و این میباشد که شاخ شیطان اینجا است و از اینجا بیرون خواهد آمد و نیز در جامع
 حمیدی نقل کرده که حضرت رسول اشاره بخانه عایشه نموده گفت سر کفر درین
 و از اینجا شاخ شیطان بیرون می آید انی یاصبی لما خطه اقوال دانشمندان چون
 کینده که از حضرت پیغمبر نیات علیه و آله افضل الصلوات وایت میکنند که آنحضرت
 فرمود که عایشه سر کفرست اصل فتنه و معذراورام المؤمنین و غازیة و مجاهد
 فی سبیل الله میداند و در صحیح بخاری مسطور است که یکی از اهل حمل ابو بکر نام گفته که
 در روز جنگ حمل دیدم که جمعی کثیر بودند عایشه را گرفته اند و او چون رسول
 بود ردی در خاطر بهم سپید درین اثنا پادام اند که روزی خدمت حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله اند که بر اهل فارس زنی حاکست آنحضرت فرمود لَنْ تُصِلِحَ
 اللَّهُ قَوْمًا وَمَا أَحْرَمُ احِرَّةٌ یعنی بر کفر فلاح و رشکاری مباد جماعتی را
 که زنی نتوانی اموالشان بشمار آن برد و خلاص شد و آن کلمه عجب نفی من میباشد

و غزالی که از علما و بزرگان اهل سنت است در کتاب کجای مذمت عایشه چندین چیز نقل کرده
یکی آنکه مصاحبت عایشه مرضی طبع مبارک حضرت رسول نبود و دیگر آنکه روزی با یکدیگر
عایشه رفت و شنید که پیغمبر خدا را او دلیکیرست گفت آنچه در میان شما گذشت بیان کنید
تا من محاکمه کنم پس حضرت رسول بجای عایشه گفت تو حرف میزنی یا من حرف کنم عایشه در جواب
گفت تو حرف زن اما بغیر از راست بگو و آیا میدانیست که پیغمبر خدا بغیر از راست
در جواب رسول چنین حرف نباید گفت **آیه** إِنَّ الدِّينَ يُوْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ
لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ رَاٰنَسْتَيْدَهُ يُوْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ
بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ يَكُوْشُونَ سیده بود و **خر** **پ** کل من القم
بوجه سما **ا** ارجع القم بوجه ابد **ا** و اگر این وقت اول سن بود و حیون جواب
از بعضی چیزها عاقل میساخت که غازی و مجاهده فی سبیل الله باشد نمیدانست که
حق تعالی در حق زنان پیغمبر گفته است وَ قَرْنَ فِیْ بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ
تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ که در خانه شان باید نشست و زینتی که در ایام جاهلیت
میکردند نکنند بلکه بشیر سوار نشوند و شتر را پوست پلنگ پوشانند و در بالا
پوست زره فرو گذارند و بقصد جهاد از یکدیگر بصره و ند و بر امام زمانی که مهاجر
النصار و بنده و آزاد و عرب و عجم بر امتش اتفاق کرده باشند خروج کنند و با
ریختن خون چندین نفر را پس شوند شرمش باد که زن رسول خدا باشد و بدین
از خانه بیرون آید و قتال قیام نماید و این مشکوٰیه ابوالغیم و ابن ابی حدیدیم
نقل کرده اند که چون عایشه باطلی و زیر و عبداً بن زید در وقت فتن بطرف بصره
بجواب رسیدند و عایشه فریاد سگان **ا** الموضع شنید پس **ا** که این موضع چنان نام

ساختند

و چون لفظ جواب بگوشتش آمد از رفتن بصره پشیمان شد و گفت از رسول خدا ^{شندم}
فرمود که یکی از زنان من با علی حرب باشد که بغیر حق و چون جواب خواهد رسید سگان اینجا
بفراید خواهند آمد عهد کن ای عایشه که آن تو نباشی و طلحه عید الله بن زبیر بخانه کسب
رسانند و همه گواهی دادند که آن جواب نیست و از برگشتن پشیمان نش کردند چنانکه
در وقت راهی شدن شتر بلند بزرگ آوردند که بر آن سوار شود و شتر عسکر نام ^{شست}
و چون نام عسکر شنید پشیمان شده گفت رسول خدا مرا خبر داده بود که یا عایشه
نکاح بداری بر آنکه شتر عسکر نام سوار شده بحرب علی میرفته باشی و طلحه و زبیر نام شتر را
گردانند و لباسش تغییر داده فریشت دادند **مرسیه** احذر محالسه الیوم فانه یفشی
القیح و یکتم المعروف **فانه** و چون غزم جزم نمود و از بنجر مالک اشتر رسید با و نامه ^{شست}
که از خدا ترس و حق تعالی فرموده است که زنان رسول در خانه های خود ساکن باشند و
خدا را خشم نکنند و آن عیب شد که زن او در میان لشکر شود و مسلمانان ^{نمایند}
ت ای عایشه این قوم قوم اعداست **ت** به ز قتل انباست **جواب** گفت که
مالک چون بر قتل عثمان سعی کرده مرا منع میکند و با آنکه عایشه در قتل عثمان ^{بیک}
غالب بود و همیشه میگفت **اقْتُلُوا الْعَثَلَةَ فَإِنَّهُ قَدْ كَفَرُوا أَقْتُلُوا أَحْرَافَ**
المصاحف یعنی بکشید پیکرهار را بحقیق که او کافرست و بکشید سوزنده ^{مصحفها}
و احوال خود و طاعتاتم و خودخواه عثمانست **در** روضه الصفا آمده که نعل ^{اسم}
شخص **الحجبه** بود که عثمان با او از روی صورتش شباهتی داشت و هرگاه مسلمانان
در مدینه عثمان را میبستند و او را باین نام میخواندند و در کتاب کشف الغم
نذکورست که در روز حرب جبل شخصی عایشه کفر با ام المومنین بگوید که امروز بخون

خوان عثمان قیام بنیابی و حال آنکه قتل ازین مردمان تفتل او مر میفرمود و ^{می} غیب
 گفت آنروز که من کشتن او امر میکردم و تفتل او را ضعیف بودم و ظالم و فاسق بود ^{مروز}
 که او تائب شد و استغفار نمود و مثل قصه خالص کشت چگونگی کشتن او را ^{و باعث} و آید
 عداوت میان عائشه و عثمان آن بود که در وقتی که عثمان و الی شد آنچه ابابکر و عمر
 و حفصه از بیت المال میدادند قطع نمود و عائشه بچنان گفت آنچه پدر من و عمر ^{میدادند}
 تو نیز بده گفت من در کتاب سنت بنیایم که بتو و حفصه چیزی باید داد ولیکن پدر
 و عمر چیزی بتو و حفصه عطا میکردند بطاعت رضای نفس خود و من بتو چیزی
 نمیدهم پس گفت از میراث پیغمبر من چیزی بدهید عثمان گفت تو و جمعی از صحابه بنیاید
 و شهادت ندادید که پیغمبر را میراث نمیباشد و حق فاطمه را باطل ساختید ^{کن}
 آنده طلب میراث پیغمبر میکنی من این کار نمیکشم و چیزی بتو نمیدهم و سر کاره عثمان
 بمسجد میرفت برای نماز عائشه فریاد و فغان میکرد و بر میداشت پیراهن حضرت
 رسول او میگفت عثمان مخالف صاحب این پیراهن میکند و چون آن خلیفه
 بناحق از عائشه سخنان شنید و در شست میشنید بالای منبر میرفت و میگفت عائشه
 دشمن خداست و حق سبحانه و تعالی برای او و حفصه مثل زده در کلام خود در
 نوح و لوط آنجا که فرموده ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا آحْرَافَ نُوحٍ
 وَآحْرَافَ لُوطٍ كَانَتَا عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا
 فَلَمْ يُغْنِ عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاسِ
 و عائشه نیز بوی میگفت یا عَدُوَّ اللَّهِ تَوَاكَلْتُمَا فَمَنْ يَنْصُرُكُمَا
 یهودی نام کرده که درین میبورد و یکدیگر را لعن و طعن میکرد و ندانایان ^{کند}

خلیفین

حوزد که با او در یک شهر نباشد و از مدینه بیرون فرستاده و بعد از قتل
صاحب نام شده طلب خون عثمان بن عفان طلحه و زبیر میگردد و کتاب فضول الحق و است
که در روزی که عثمان را محاصره داشتند عایشه عازم مکه شد و نظر او بان جماعتی که
بمحاصره عثمان قیام داشتند واقع شد انجاءت را بر کشتن عثمان تخریص و ترغیب
نمود و دشنام بسیار بعثمان داد که پیراهن حضرت رسول گمنام شده است و سنت او را
گمنام ساختی بکشید این پیر کفتار را و زنهار که رنده اش بگذارید و چون بکه مخطئه
و عمره بگذار و متوجه مدینه مشرفه شد ماکاه در راه دید که عبدالله بن سلمه از مدینه
می آید از او پرسید که کار عثمان بجای رسید گفت که کشته گردید گفت که شکر خدا که دست
او مروان از سر امتان حضرت رسول کوتاه گردید گفت بگو که مردم بیعت بکند
گفت بر علی بن ابی طالب علیه السلام عایشه گفت آه بعد ازین خلافت بنی تیم
و کاشکی آسمان شکم بر زمین نهادی مردم بر علی بیعت کردند و عثمان را
و طلحه و زبیر با که و هب از بنی امیه طایفه باغی بنزد او آمده و او را بر طلب خون عثمان
تخریص نمودند و او خود غیر از آن از روی نداشت و حال عثمان از اطراف
و اکناف آمده در مکه بودند جمیع مالهای که از ولایتها آورده بودند نزد طلحه و زبیر
و عایشه آوردند و لنگر بسیار مرتب ساخته غریت بصره نمودند و عایشه نزد ام سلمه
آمد که تو از زنان رسول الله صلی الله علیه و آله بزرگتری و قوم عثمان را بجو روعدا
تقتل آوردند و در بصره هواداران عثمان بسیارست با من فاقه نما که طلب خون
آن مظلوم نمایم ام سلمه گفت که ای دختر ابابکر تو مردم بکشتن او تخریص نمودی
و میکشی بکشی این پیر کفتار را ترا با خون عثمان چه کار را از بنی امیه و تو از بنی تیم

این چه اندیشه باطلست که در خاطر تو خطور کرده و بر پسر عم رسول بیرون
ای از حد ابترس و از آن کلمه که پیید کانیات خبر داده اندیشه کن و ^{صفت}
حضرت را فراموش مکن جو در از یا کنار دنیا و آخرت مگردان و از ^{مساری}
روز جزا یاد کن عایشه خشکین شده از نزد ام سلمه بیرون آمد و نزد ^{حعضه}
شد و مقصد خود بیان نمود و حفضه سمعاً و طاعاً با اتفاق عایشه غایم ^{بصره}
شدند و ام سلمه نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت و جمیع اخبار را
را در آن درج نموده مصحوب پسر خود بدین فرستاد: **در کاشف الحقایق**
که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه متوجه بصره شد در منزلی
انتظار جمع شدن لشکر میگذشت عایشه نامه بحفضه نوشت که علی در فلان ^{منزل}
نموده و زهره دارد که پیش آید و میگوید که برگردد و چون نامه بحفضه
رسید بموجب حدیث بنوی **الْحُبُّ يَوَارِثُ وَالْبُغْضُ يَوَارِثُ** ^{و زیارت}
مغنی را بخواند و مضمون کتابت عایشه را بنظم در آورده بخواند و در منزل
و سرود میگذشت ام کلثوم روی پوشیده بخانه حفضه شد و این شعر را ^{بشند}
روی بگشود و حفضه خجل شد و عذر خواهی نمود ام کلثوم گفت ظلم تو و عایشه
و پدران شما هر دو بر فاندان با قدمیست و امروزی نیست و چنانچه تو و عایشه
امروز قصد قتل پدر من دارید پدران شما قصد قتل رسول خدا داشتند و حق تعالی
شرایشان کفایت کرده آیه **وَإِنْ تَأْخُذْ أَعْلَيْكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَا**
وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ در آن باب است و این بگفت و بخانه خود آمد
در کتاب احتجاج ذکر شده که چون عایشه بصره آمد جمعی کثیر را با طاعت ^{و القیاد}

خود آورد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمصر آمد با عایشه خنک نمود و طلحه
و زبیر از مهر که خنک قرار نمود و هودج عایشه را بر شتری عسکر نام بار کرده بودند
و یکپای آنشتر را قطع نمودند ایستاد بر دیگری مردم از آن حالت تعجب مولای
مؤمنان فرمود که بکشید شتر را که شیطان او را نگاه داشته است پس عمار بن یاسر
محمد بن ابی بکر آن شتر را کشتند **و نیز** در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت است که چون در روز جل عایشه گرفتار شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که نه او را رست که عایشه را ازاد کنیم از برای حرمت حضرت رسول صلی
علیه و آله پس آنحضرت قسم داد مردمان را که بجز آنکه مر که از پستک نیات بشیند
باشد که بعد از من اختیار زمان من با علیست برخیزد و گواهی دهد سینه ده پس
خاصه شهادت دادند که بعضی از آنها در خنک بدر و خدمت سید البشر بودند
پس در آنوقت عایشه گریست بجزئی که مردمان گریه او را شنیدند پس حضرت
علیه السلام فرمود که مرا خبر داده مجبر صادق که یا علی خدای تعالی مبد و یاری
خواید فرستاد در خنک حمل پنج هزار فرشته و عایشه از آنحضرت التماس نمود که
در بصره باشد استدعای او بدرجه قبول نرسید و او را با محمد بن ابی بکر همراه نموده
و مکرّم مدینه طیبه فرستادند و او در عوض مهربانها که از مولای مؤمنان مشاهده
نموده بود نامه مجاوبه نوشت و تحریر ترغیبی نمود که خود را مستوجب لعن و طعن
نمرا و عذاب عقاب الهی نموده باعث رنجش خون چندین هزار مسلمانان و مؤمنان
شد و از عامل بن طفیل مروست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر
صلی الله علیه و آله اهل حمل و اهل صفین و خوارج نمره اند لعنت کرد و چون اصحاب حمل

شکست خوردند روزی بزرگ عایشه آمد و گفت که علی چنین چیزی میگوید عایشه ^{گفت}
 علی راست میگوید من نیز از حضرت رسول شنیدم و لیکن من از اهل بیت ^{جمله نیستیم و بغا}
 نخل شد و احمد حنبل در کتاب زاد الاخبار روایت کرده که زنی از زمان کوفه بدید
 عایشه آمد و گفت یا ام المؤمنین چه فرمایی در حق مادری که فرزند خود را بکشد زنی
 عدوان فرزند مومن باشد عایشه جواب داد که آن زن کافرست چرا که حق تعالی ^{فرموده}
 وَمَنْ قَتَلَ مَوْمِنًا مِّنْعَدَا فَجْرٍ اَوْ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا بَعْنِي
 هر کس بکشد مومنی را عمد پس جزای او دوزخست که درو محلد باشد پس آن زن
 گفت فما تقولین ^{بی} احراره قتل سنته عشر الف و مائین
 من اولاد المؤمنین یعنی چه میگویی در حق مادری که بکشد شانزده هزار
 و سیست فرزند از اولاد مومنان و مسلمانان را چون عایشه فهمید که عزیمت
 حیت سخن راستی بگوشت او جوز و بموجب الحقی ^{حس} از آن دلگیر و خشمناک
 شده گفت دو رکعت این شتمن خدا را از نزد من پس آن زن گفت ای عایشه
 معلومت که دشمن خدا کیست فی الفور پیروان فت و باین مقدار طغیان و ^{عصیان}
 و ریختن خون شانزده هزار مرد مسلمان آن ملعونه مردوده از خود را ^{منه}
 نشه مانع آمد که با توت مبارک حضرت امام حسن علیه السلام از یارت حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله بر نهد و این نیز سر بار دیگر کنایان خود نمود ^{در} ^{مهر} ^{فکیف}
 یوم الحشر حملاً لا و زار الکبار کالروا ^{پس} و در کتب یقین مذکورست که
 چون حضرت امام حسن علیه السلام زوار فزار حلت نموده بسرای بقا فرامید ^{امام}
 حسین علیه السلام حسب مبارک آنحضرت ابرداشته بوداع حضرت خاتم النبیین ^{النبیین}

بر دو عایشه و مروان جماعت بنی امیه طایفه یغیه بجان یکدیگر میخواریدند حضرت امام حسین
 را در حجره رسول دفن نمایند مانع آمدند و بکذا شدند که بوداع جد بزرگوارش بر بند
 تابوت مبارک آنحضرت را تیر باران نمودند و در آنروز عایشه براشتری سوار شد
 میگفت حجره رسول الله از منست من ضعیف نیستم که او را در آنجا دفن نمایند و ابن عباس
 در جواب این شعر را گفت بروایتی آنکه عبدالله بن الحسین علیهما السلام این شعر را
 در لباس نظم اشطام **و عریه** تجلت تغلّت و لو عشت تغلّت لک التسع من الثمن
 فی الكل تصرف یعنی در روز جنگ بصره بر شتر سوار شدی و امری ز بر شتر سوار
 و اگر زنده بمانی محتملست که بر فیل هم سوار شوی و ترا از میراث رسول الله یک حصه از
 نه حصه از جمله شش یک میرسد چه او را هشت زن گیر بود و دختری و جمیع زنان
 هشت یک میرسد و نه یک آن شش یک از تو است و تو همه را تصرف نموده و حجره
 رسول الله خانه خود نام کردی و در خبر است که سه هزار مردوانی با اتفاق عایشه همراه
 او بر جنازه آنحضرت که حاکمان عریض اعظم تحمل آن شده بودند تیر انداختند و او
 کسی که مرکب تیر انداختن کشت عایشه بود و تحریر دیکر آن نیز باین امر نمود **و کتاب**
 احتجاج روایتست که عمرو بن ابی خلاص عایشه گفت که دوست داشتم که تو در
 جبل کشته میشدی عایشه گفت ای بی پدر چرا گفت چون تو کشته میشدی تشیع و سر زدن
 بود از برای علی علیه السلام که مردم میگفتند که عایشه زن حضرت رسول را علی قتل
 رسانید و ز محشری کتاب بیع الابرار از جمع پین عمیر روایت کرده که عمر گفت من
 روزی نزد عایشه رفتم و از او پرسیدم که یا ام المومنین مرا خبر ده که دوستی من
 نزد حضرت رسالت چه کس بود گفت دخترای و اطهر زهر آنکه گفتم سخن من مردانست

گفت شوهر دختر او علی بن ابی طالب علیه السلام که صایم النهار و قایم اللیل بود
روح سید کاینات ادرکنار علی نمود پس عمر گفت که بعد از اجتماع این حدیث
از عایشه باو گفتند هرگاه تو میدانیستی که علی بن ابی طالب علیه السلام نزد حضرت
دوستترین خلق خدا بود پس چرا با او محاربت کردی و در وی غاصی شدی **پس**
بر لب بحر تشنه بر خاک شده وی بر سر کج از کدیانی مرده پس چون عایشه
این سخن بشنید بغیر خود را بر روی خود فرو گذاشت و بگریست و گفت نصیب من
کار خانه قضا این بود اگر نه او امامیست که طاعت و فرمانبری او بر همه کنز و احب
و لازمست و مترجم دیوانی که منسوبست به لای مومنان کلام معجز نظامی که از آن حضرت
درین باب واقع شده در رشته نظم در آورده **بای** در علم و عمل اهل حقانیم
داننده اسرار و قایق ماییم کاهنی که سخن ز اهل ایمان که زنده الصافات و حضم
که سابق ماییم **حکایت** در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است که بهلول مجلس جمعی
که مذاکره حدیث میکرد و ندو در آن اثنا از عایشه روایت کردند که میگفته
یعنی اگر ادراک

شب قدر کنم سوال آن خواهم کرد از حذای مکر ام ز شکر کاین پایان
عاقبت کار را بهلول چون این کلام بشنید گفت چه الصفت دیگر این عارا
میگوید گفتند آن کدامست گفت

یعنی ظفر یافتن بر علی بن ابی طالب علیه السلام ز برای آنکه امم مطالب عایشه
بر آن حضرت بود و کلام بهلول موافق گفته عایشه است **پس** که کرد در همه عالم
کمان ظلم نرزه که تیر لعنت جاوید را نشانه نشد **باب بیست و ششم** در زو

عائشه عليها اللعنه والعذاب الهاويه ودر سبب فوت و اختلاف واقع شده
کتاب کشف الغمائه که باجل مستمی فوت شده و در مرض الموت عائشه پرسیدند
که ترانزد پیغمبر دفن کنیم یا نه او گفت مراد جوار پیغمبر دفن کنید زیرا که بعد از حضرت رسول
احداث امری کردم که بسبب آن شاید مجاورت آنحضرت نیستیم و بعد از فوت او
بوصیت او عمل نموده او را در جوار سیکل نیات دفن نمودند و در بقیع مدفون است **و در**
کتاب الزام النواصب آمده که عائشه در مرض الموت می گفته که دوست داشتم که از فرا^{موشان}
بودم یعنی مادر مرا نزدی در جمع بین الصیحين نقل شده نقل شده که ابن زبیر در
مرض الموت بحیات عائشه رفت عائشه باو گفت که جنگ جدال کردم فلان و مطلبش ^{ممنوع} المیر
عليه السلام بود و بر مقاتله ثابت بودم کاش این عمل از من واقع نمیشد و من هرگز
بوجود نمی آمدم **و در بعضی** آیات دارد که معاویه منزل باو یاورا گشت چنانچه مولانا
احمد اردبیلی در کتاب حدیقه الشیعه آورده و صاحب کتاب عوایل الاشتباه که یکی از علمای
اهل سنت نقل کرده که روزی معاویه در مدینه مشرفه بر منبر رسول بود و بیعت از برای
پلید میکرد عائشه سر از وزن حجره اش بر آورد و گفت ای معاویه پیش از تو شیوع
بودند از برای فرزندان خود بیعت گرفتند عائشه گفت تو درین کار افتد ای
کرده معاویه حجل شده از منبر برآمد بعد از دو سه روز پس بنزد او فرستاد و التماس
کرد که تو ام المومنین زوجه رسولی اگر بدین من ای باعث خسر من میشی و در شرط ^{میکنم}
که برادران تو هر که ام را بمضیی که تو فرمای فرمان کنم و چون عائشه بدین رفت
چاهیی که پراز آب بود بر آن فرش گسترانید و بر آن کرسی نهاد و بر آن تکلیف ^{نشان} نشین
همان بود و رفتن همان و چون عائشه بچاه رفت گفت بنیو زحامی باش تا بچاه شوی و عند

ما و تو بچاه و یست **قطعه** همیشه ناکه بود آفتاب عالم تاب **ن** مدام ناکه زنده بر آسمان
خرکاه **و** موالیان ترا باد جا به عالم عیش **و** فحالیان ترا باد جا بسینه چاه **و**
روایتی آنکه چشمش ضعیف شده بود بر خری سوار شده بدین معاویه وقت و حر را
بساط معاویه را ندید **بیت** خربساط معاویه چون دید **و** بر یکی رید و بر یکی شناسید **و**
نخاز را عرق حمیت در حرکت اندازان حمار از زده کشته گفت مرا القدر طاعت
تخل نیست که این قسم خیر را اصرار کنم و اشاره بخدا مبرده خرد را با سوار در چاه
که در کنج خانه بودند انداختند و سر چاه را با یک مستحکم ساخته از دین مبارکه پیرون
رفتند و برین واقعه کسی علم نداشت مگر حضرت امام حسین علیه السلام که پیش از وقوع
آن خبردار چون خبر کشتن عایشه اشتها ریافت از آنحضرت سوال نمود بر حقایق احوال
او را مطلع ساخت **و نیز** در کتاب حسن الکبار قتل عایشه بفرموده عمر و عاص و معاویه
با بزرگ اختلاف عبارت ذکر شده و در کتاب فضول الحق آمده که بعد از آنکه معاویه بمنزل
با وید عایشه را بچاه انداخت از دین پیرون رفت مردمان بر آن امر مطلع شدند
جسد او را از چاه پیرون آوردند و در بقیع دفن کردند و در وقت نقل و ارتحال سید
کائنات علیه و آله افضل الصلوات عایشه سجد ه ساله بود و بعد از حضرت رسول حمل
هشت بزیست و عمرش شصت و شش سال بود و نقل و ارتحال عایشه بچاه با وید
نبرد پیران طایفه خود در لخم دی حجه سال پنجاه هشت از هجرت بود و حکیم ثانی
کتاب حدیقه اشاره بدین نموده **و** حاجت هم بدست آن باغی شد شهید و کشتن
طاغی **و** آنکه با جفت مصطفی زینسان **و** بکند مرد را تو مرد جوان **باب بیست و نهم**
در بیان اندکی از احوال ابو موسی اشعری که یکی از دشمنان بدخواهان امیر المومنین علیه السلام

بود و اهل سنت و جماعت او را دوستدارند و از صیاح به کبارش میمانند و آن ملعون
از اصحاب عقبه بود که اراده قتل سید کاینات داشتند و آن ملعون و سیاه را افغان
و اعمال مرضیه لایعده و لا تحصى است از آنجمله آنکه چون امیر المؤمنین علیه السلام حضرت امام
حسن علیه السلام با مالک اشتر بنو ذفر شد که اهل کوفه در حرب جمل آنحضرت را ادا
نمایند امام حسن علیه السلام بر منبر رفته خطبه بلنح و فصیح ادا نمود و مردم را غیب
تکریص میداد و همراهی شاه و لیا و سرور او صیاح فرمود اهل کوفه دل مجاوت و یاری
آنحضرت که داشتند و قبول قول و گفته حضرت امام حسن علیه السلام نمودند چنانکه یقین
گفته **پس** رو کرد اینم از فرمان تو: کفر باشد غفلت از احسان تو: و چون آنحضرت
از منبر برآمد ابو موسی لعین بر منبر رفته خطبه خواند و گفت ای قوم فتنه مجوید که
از رسول خدا شنیدم که گفت بعد از من فتنها طاهر شود و در آن مروید و علی شما
برگشتن برادران میطلبند و نزدیک شد که مردم مترد و سازد که غار یا سر برخواست
و گفت ای ابو موسی هر فتنها همیشه تو بودی من گواهی میدهم که رسول خدا گفت با علی
تو بعد از من با کسان و قاسطان و مارقان حربی کردی و چهل تن زنده اند و بر
پیش تو ایستاده و مستحق و سزاوار خلافت و امامت غیر از علی نبوده و نیست و این
گذشته هیچکدام تو پسند خلافت و شایسته مرتبه امامت نبودند و لعنف و تعدی این
امر را مالک شدند و عثمان مردود و مخذول قابل و سزاوار آن نبود که کسی خون وی
طلب کند که بر مسلمانان ظلم و تعدی میکرد و بیت المال را بخلاف حق و راستی تلف
مینمود و توبه و انابت کرده بر دود و درک الاسفل قرار گرفت و بابا فغانی
نظم تویی که اهل حسد را امام میدانی: کشای چشم بصیرت اگر نه سر سام ^{از آن} امام

دو سه پکانه از طریق صواب: نهاده اند با نضاف اشایی کام: کدام از این
در حل مشکلات یکی: بعلم و فضل و هنر و ادب و حضم الزام: امام اوست که قایم بود
خویش: چراغ عاریت از دیگری می گیرد و امام: پس عمار گفت یا اباموسی صاحب غنیمت
چند کس بودند گفت سیزده کس عمار گفت نه تو چهاردهم ایشان بودی گفت بل بودم
لیکن تو که کردم و رسول از برای من پست غفار کرد و عمار گفت خدا را بگو ای مصلح
که پیغمبر خدا بر تو لعنت کرد پس مالک اشتر و عدی بن حاتم و جمعی دیگر از موالیان
محبان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مردم اموی غطه و نصیحت کردند و اباموسی را بر
خواست که حرف نه مالک اشتر بفرمود که او را کشیده از مسجد بیرون کردند و اباموسی
گفته **شعر** بر سماء همین: بد پر تو: بر زمین ساک همین کند عو: و از بد طینت
بد ذاتهای او اگر چون بعد از قتل عثمان ملعون مردمان حضرت امیرالمؤمنین علیه
بیعت نمودند و مؤمنان و موالیان را سر و رو خوشحالی روی نمود و منافقان با توالم
نشسته سر و مؤمنان جمیع عمال و کاشکان عثمان را بسبب خود ستی با خلق
کرده بودند از منصبها و حکومتها عزل نمود اباموسی بجهت شفاعت مالک اشتر
عزل کرد و او را بحال خود گذاشت و بموجب آنکه گفته اند **مصرع** از کوزه سماء
برون تراود که دروست: در وقتی که لشکر حضرت علیه السلام و عساکر معاویه
نزدک اویه و حکمین قرار دادند و اباموسی و عمرو عاص احکم ساختند چنانکه
در کتاب حسن الکبار ذکر شده که بعد ازین واقعه ایشان روانه رقه شدند عمرو
و اباموسی در وسط طریق گفت که یا اباموسی یا یاتیزی بکوش تو بگویم که سرسیت اباموسی
بکوش پیش داشت عمرو عاص و انس که وی احمقست که در میان پیابان خالی

گوشت پیش و شش پس بوی گفت پیان من معاویه را غزل کنم و تو علی را غزل کن
 دختر ترا بنکاح عبدالله سپردن اریم و عبدالله پادشاه باشد و ماد و زید و یحیی
 و ملک عالم و پادشاهی رسانند ان بماند و چون بشهر رفته رسیدند ابو موسی فرستاد
 عمرو عاص و زده اکثری را از الکشت بر آورده گفت من علی را از خلافت بر آوردم
 چنانچه این اکثری را از الکشت و عمرو عاص بر خواسته گفت من معاویه را جلا
 مقرر داشتم و چون فهمید عمرو عاص او را فرستاد ده از خجالت و شرمندگی
 راه مکّه را پیش گرفت و در مکّه متوکل شد تا آنکه بدرکات حجیم تفتال نمود و بسبب او
 با سر و یمنان جو در احطاب حجیم ساخت **پیت** محبان ترا خلد و بخیم است
 سزای دسمنت نار حجیم است **باب پیت هشتم** در ذکر محلی از افعال ملعون مطرود
 مخدول مردود و بدشمنی حضرت امیر المومنین علیه السلام مشهور و معروف و نزد
 سنت بصیّاً به کبار مذکور و موصوف و در حدیث تراشی بدی طالی داشت و در کار
 پیقرنی و بی مثل بود و اکثر احادیث فخریّه موضوعه را اهل خلاف و نزاع سند با او
 و هر حدیثی که از او روایت میکنند در محلی اعتبار و اعتمادش بشمارند و معند
 کتاب فضول الحی ذکر شده که ترمذی و ابن محشری که از علمای طبقه ضالّه در کتب خود
 ضبط نموده اند که ابو هریره بکذب معروف و مشهور بود و مکرر بنزد یزید و معاویه
 میرفت و احادیث بسیار در وصف بنی امیه و بنی عاص ترتیب میداد و عمرو عاص
 هر وقت که ابو هریره را میدید بطریق اینست می گفت و لیست حدیث پیاد انداز
 احادیثی که فراموش کرده **در کتاب جامع حمیدی** در حدیث مشاهد و نهیم ذکر شده
 عبدالله بن عمر بای هریره گفت برای من حدیثی روایت نمائ که از احادیثی که جهت

وضع کرده ام یا از آنچه از برای هدایت در هم بافته ام ^{در آن کتاب} که بانی
گفته که تو اندک زمانی شد که مسلمان شده و بخدمت حضرت رسول کاهن ^{میر سیدی}
اینهمه حدیث کی شنیدی گفت شبها میرفتم و می شنیدم و روز می ^{خندیدند} به ششم ^{محبت}
و او را استهزا انگسانی را میباید کرد که با وجود این و اینها که خود بنمایند بر تو
اعتماد دارند و از سخن او اعتبار نمیکنند و ششصد و هفت حدیث حمیدی که یک
فاضل ایشانست از ابی هریره نقل نموده تا بدیکران چه رسد و خزرازی ^{لحن} در آری
خود ذکر کرده که ابو هریره از زیر آوی که عایشه یازنی چند در آن نشسته بود ^{ستری} برای
راهوار سوار و جاوهای فخر ملوکانه پوشیده غلامان همراه میکرد ^{نشسته}
پرسید که این کیست گفت ابو هریره گفت ابو هریره باشد که باین نحو گذرد ابو هریره
او از او را شنید گفت ای بی بی معذ و رم دار که تا چندین حدیث روغ بر پدر
بنیستم و بمقتصد حدیث که در شان فضیلت علی علیه السلام بود ^{تغیر} بگرفته
برای پدر تو روایت کردم برین استر سوار نشدم و تا زنده بود از برای خلفای
و معاویه حدیث وضع میکرد و اوقات میکرد ^{را} ایند و چون مناسب مکان ^{بود}
یکی از احادیث فخر عمه موضوعه مذاهب طبله را ذکر مینماید تا با بیل هوش و دانش ^{طلبا}
آن ظاهر و هوید ا کرد و دو محدثین ایشان بکتب خود ذکر کرده اند که غیر فرمود
أَنَا مَدِينَةُ الْحِلْمِ وَأَبَا بَكْرٍ أَسَاسُهَا وَعَمْرُ حِطَانِهَا وَعِثْمَانُ لِقَعْنُهَا
وَعَلِيٌّ بَابُهَا یعنی من شهر علم و ابابکر پی و پنج شهرست و عمر دیوار است و عثمان
سقف آن و علی در است و بعد از آن باین نیز راضی نشده آن سه مرد و در آن
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ترجیح میدهند و افاده مینمایند که آن کل من

الاساس والحيطان والسقف على من الباب یعنی این است که
 هر یک از پی و دیوار و سقف بلند تر از در است و بدان ای ناصبی که سخن در بلندی
 و پستی نیست بلکه در اخذ علم و حکمت پی و پنج و دیوار و سقف را در آن بدخلی
 و بر فرضی که قیاس کنی که شهر علم مثل بلاد های متعارف باشد شهر سقف بلند ^{ساس} دارد و
 پی لازم نیست پی در زیر زمین میباشد و اکثر شهر ها را احصاری نیست بسیار شده
 دیوار از خار و غلف است و ای از دین برگشته هرگاه حیا و شرم نداری هر چه میخواهی
 بگو و هنر محققی که دلت میخواهد بنویس **لوه** چون نداری شرم و از روم و حیا ^{بهر}
 جوابی بنویس ای بی حیاء و مشهور است که در مجلس یکی از پادشاهان اهل سنت یکی
 از علمای انجاعت این حدیث را ذکر می نمود یکی از طرف ایشانند که گفت که این حدیث ^{نمونه}
 هست ذکر کردن آن را چه وجه باشد و چون پرسیدند که تمهید آن چیست گفت که معاوی
 من بلها یعنی معاویه مستراح آن شهرست پادشاه و حضار خند با کردند و تبسمها
 صحت و سقم اصل حدیث بر همگان ظاهر شد **لوه** چو قول ناصبی جمله خطایست ^{همه}
 کذب دروغ و افترا **باب بیست و نهم** در بیان احوال زشت و کردار خوش این بن ^{بالک}
 لغه الله و سینان پیدین مریدان عمر لعین از صحابه کبار و از روات ثقه صحیح القولش
 میدانند و دشمنی و عداوت آن مبروص محبوب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود
 که دوست و دشمن بکار آن نتوانند کرد و در مسند احمد جنس و جمع بین الصحاح است
 و مناقب از رومی مذکور است که از برای حضرت رسول مرغ بریانی بپدید آوردند حضرت
 رسول چهار صد بار دست مبارک بدرگاه قاضی الحاجات برداشته مسئلت نمود که یا
 الهی یا رب سوی من کسی که دوستیرن مردم حلقان باشد نزد تو که بخورد با من یا این ^{مرغ}

بریان کرده و هر بار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آه انس بن مالک^{سید} آنحضرت^{ساجت} را میگردانید
و میگفت حضرت رسول^{ساجت} مبهمی مشغولست در مرتبه چهارم مولای مؤمنان او از راه بلند
نبوی که حضرت سالت نیاه شیند آنحضرت^{ساجت} اطلب نموده حقیقت دیر آمدن آن از آنحضرت
پرسید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که این بار چهارم است که می آیم و انس مرا
میگرداند پس حضرت رسول خشناک شده انس را بدعامی بدیاد نمود و بعضی وایا
وارد است که در آن روز بدعامی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مبروص گردید
یا امیرالمؤمنین المرتضی: ان قلبی عندکم قد وقفا: کلام جدت مدحی فیکم:
قال ذو النصب شیخ السلفا: من کولای علی زاید: طلق الدینا ثلثا و وفا
من عا الطیر اذ یا کله: و لنا فی بعض نه الکفنی: من وصی المصطفی عندکم:
و وصی المصطفی من یصطفی و اکثر کتب شیعه که در وقتی که ابابکر خلافت^{بغصب}
و نقد می گرفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از انس شهادت روز غدیر خم و حدیث
من کنت مولاه^{جعه} فعلی مولاه^{جعه} طلب نمود آن ملعون کتمان شهادت نموده
بدعامی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مبروص شد و نیز بطریق مخالفین مرویست از ابی
که گفت در بصره حاضر شدم بمجلسی که انس بن مالک نقل حدیث می نمود دیدم که مردی
خواست که گفت یا انس یا صاحب رسول الله این مرضی که در تو مشاهد میکنم سببش چیست^{و حال}
آنکه پسند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله ما رسیده که مؤمنان ببرص و جذام^{مثلا}
نیشوند انس سر خجالت در پیش انداخته بعد از لمح سر برآورده گفت دعای نبوی^{صالح}
در حق من مستجاب شده چون این حرف بگفت مردمان از هر طرف جمع آمده کفشد
یا انس آنچه گفتی از برای ما بیان کن انس گفت در که زید و هر چه التماس و زاری نمود

مردم بام پیشرفت و ند که تا تو این حکایت اجبت با بیان مکنی از دست خدا صی نخواستی
 چون بدید که هیچ وجه مردم دست از او بر نمیدارند با چار سبب آنرا بیان کرد و گفت
 آوردند از برای حضرت سؤل صلی الله علیه و آله و سلم بساطی از پشم از طرف مشرق
 دهبی که آنرا خندق گویند پس حضرت نبوی مرا امر نمود که عشره مبشره را طلب نمایم چون
 ایشان حاضر شدند با بن عمش علی بن ابی طالب علیه السلام مرا نمود که ایشان را برین بساط
 نشاند و بر آن صاحب کف را زیارت نمود و مراجعت نمایند و مرا گفت تو نیز برو تا هر
 پسینی مرا از آن خبر دهی بعد از آن علی بن ابی طالب علیه السلام گفت با در امر کن با شما
 برداشته برو و ما همه بر آن بساط نشستیم و حضرت امیر المومنین علیه السلام با خطا
 نمود یاریج احمینا ای باد ما را بردار و چون باد بساط برداشته بهو ابرو حضرت
 فرمود سیر و اعلیٰ بر کنه الله و ما خود را در هوا سیار میدیدیم و از مکانی
 میکند ششم تا آنکه با در گفت یاریج صعینا ای باد ما را بر زمین گذار و چون بر زمین
 گفت هیچ میدانید که در کدام سر زمین نشسته اید ما گفتیم خدا و رسول و وصی او بهتر
 گفت این مکان صاحب کفست برخیز ای اصحاب سؤل الله تا بر ایشان سلام کنیم
 در خدمت آنحضرت بخوابگاه ایشان رفیم اول بار با بکر و عمر سلام کردند جوابی
 پس طلحه و زبیر سلام کردند ایشان را نیز کسی جواب سلام نداد پس عبد الرحمن عوف سلام
 کرد پس باقی اصحاب سلام کردند و من نیز سلام کردم و همیجیک از ما جواب نشنیدند
 علی بن ابی طالب علیه السلام برخوایسته فرمود السلام علیکم یا اصحاب کف
 و الرقیم الذین كانوا من ایلنا عجباً پس همه یکبار رکعت و علیک
 السلام یا وصی رسول الله و رحمة الله وبرکاته اصحاب ^{فاطر}

بوصف اسکا **لا فنی الا علی لاسیف الا ذوالفقار** و قرار را برقرار
نموده مثل ماده شغالان گریخت روزی دیگر جوانی را در میدان دید
مردی و مردی نمود چون نزدیک رسید دانست که مالک اشتر است گفت
ای مالک اگر میدانیستم که تو بی سرگز این آرزو نمیکردم حضرت ده که باز
مالک گفت که از عار و ننگ باک و اندیشه نداری برو گفت اگر مردم گویند
فرج راه الله یعنی گریخت خدا جزایش دهد به از آنست که گریخت قتل
رحمه الله یعنی گشته شد خدایش بامر زد **پیت** گریز بهنگام سر بر جای
به از پهلوانی و سر زیر پا و حمیدی در کتاب جامع آورده که بنیوانی
که عبدالله بن عمر خطاب حضرت امیرالمومنین علیه السلام بیعت نمود و از سر
رفته ساکن بادیه شد و بعد از آن مجاویه و نیز بیعت نمود و بلا درمی که از
مورخین اهل سنت در تاریخش آورده که چون حضرت امام حسین علیه السلام
شهادت یافت عبدالله عمر نیز بنوشت که عظیم حادثه بود که از او بظهور آمد
یزید در جواب او نوشت که ای احمدی بد پرستی که ما ندیم کجا نهایی راسته و فر
کسرتده و مملکت مینا پس مقاتله کردیم آن اگر حق بود از برای حق بود مقاتله
کردیم اگر غیر حق بود پذیر تو اول کیست که این سنت نهاده و طعن بر بد خو
که سنت اوست **پیت** و در کتاب فحلت فالتلم ذکر شده که چون خبر شهادت
حضرت امام حسین علیه السلام بدیده رسید عبدالله عمر آرزو شده متوجه دمشق
شد و زبان طعن و لعن یزید دراز کرد و چون بعد از ملاقات بحسین از یزید
یزید برگشت میگفت ما قال یزید الا صدقا وعدلا لرددت

مشارك له في فعله يعني يزيد بغیر از راست گفت و بخرید الت از او بفعل نیاید
و من دوست میدارم که در کار و کردار او شریک بشود و مخریچه در باب کفر خلفانی
ثابت بتفصیل گزاین شده و در کتاب جمع الصحیحین و ایست که چون اهل مدینه
یریدند را شکسته شد الله بن عمر فرزند آن و خیل و حشم خود را گفت که بدرستی که ما
بیزید کریم و من نمیدانم کنایه بی بدتر و اعظم از شکستن بیعت و مانند من باید که بیعت
ثابت قدم شد زهی مسلمانی که با امیر المومنین علیه السلام بیعت ننمایند و مخالفت
مردم مدینه نموده بر مبايعت يزيد ثابت باشد و در کتاب کشف الحقی و احسن الکبائر
که چون حجاج ملعون بر عبد الله بن زید دست یافته او را بردار کرد عبد الله بن عمر در
مخانه حجاج رفت و چون مجلس او داخل شد گفت بچه کار آمده گفت از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله شنیده ام که هر که میرد و بیعت امام زمان در گردن او نباشد مرد
مردن مان جا بیست است دست بده تا با تو بیعت کنم چون نایب امام زمان عبد الملك
مروانی پس حجاج پای دراز کرده گفت دست من از بیعت تو تنگ دارد و توانی که با من
ابی طالب علیه السلام بیعت کنی یا نه که کمال و فضل او را میدانی و امشب آمده
با حجاج فاسق بنیابت عبد الملك فاجر بیعت نمایی و الله که ترا اینجا نفرستاده است
آنکه بر آن چوبست یعنی ابن زید و در کتاب فضول الحقی ذکر شده که عبد الله بن عمر
الملک مروانی نوشت که ما بر تو بیعت نمودیم و اطاعت تو بقدر طاقت بر خود واجب
و لازم و پسران من نیز اقرار نموده اند آیا مولای مومنان را قدر یرید و عبد الملك مروانی
بنو الحقی مسلمان ضعیف زایه صبیان چنین میباید و در روضه الصفا مذکور است که عبد
بن عمر در آخر ایام حیات خود میگفت که برفند آن هیچ چیز المقتدر است و سبب خودم

نبرد م که بر عدقم جدان سه امر یکی آنکه در ایامی که حرارت بر هوا است ^{شست} روزها مبارک
رمضان گذاشتم دیگر آنکه با فحافان علی بن ابی طالب علیه السلام می رهنمودم بیکدیگر
با میرالمومنین علیه السلام محبت کردند ^{میر} در بعضی نسخ مسطور است که می گفته که چرا اطاعت
و فرمانبری علی علیه السلام رهنمودم که اطاعت او بر کل ائمه واجب و لازم است و صفات و ^{منقبت}
حد و نهایت ندارد با آنکه از مخبر صادق شنیده بودم که میفرمود انا مهدیة العلم
علی بابها و من بدرد بگردان رفتم **حکایت** چون ملا حسن شفی شیرازی جهت نظم بعضی
مصالح دین داری در اسپلطنه همراه رفت مردم سبزوار را و گمان شدند و چون ^{بعد از}
مدتی بوطن بالوف مراجعت نمود اهل ایالتی آنجا در مقام امتحان او بودند تا آنکه در روزی
مولانا میزد که در جامع سبزوار بر اسم و عطا اشتغال داشت پیر مردی از شیعیان ^{سبزوار}
عصا بردست گرفته برای منبر مولانا بایستاد و میخواست که از او سوالی نماید که کاشف
حال اعتقاد و منطق او باشد اتفاقاً در آن اثنا بر زبان مولانا جاری شد که دوازده ^{برابر}
مرتبه جبریل بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل نمود پیر سبزوار می چون این سخن ^{شنید}
فرست یافت گفت بگو که جبریل چه مرتبه بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام نازل نمود
مولانا چون بدگمانی اهل سبزوار را در حق خود فهمیده بود و میدانست که آن پیر
در مقام کینه گیری و امتی است میخواست تا ندانند که جبریل بر مولای مومنان نازل ^{است}
ظاهر دروغ گفته باشد و اگر کوید نازل نشد سبزواریان نسبت لستن بر او خوا ^{هند}
بست آن پیر صافی ضمیر عصای تقیر بر سر او خواهد شکست آخر صفای اعتقاد ^{یابد}
مولانا نموده در جواب گفت که جبریل سیست و چهار هزار مرتبه بر حضرت امیرالمو ^{مین}
علیه السلام نازل نمود آن پیر گفت بچه دلیل مولانا گفت دلیل آنست که حضرت جبر

صلی الله علیه و آله وسلم فرمود انا مدینه العلم و علی بابها برکات و غیر
 هزار مرتبه مدینه در آمده باشد باید بیست و چهار هزار مرتبه در رفتن و آمدن بخیر
 که باب مدینه است و آمده باشد و عارف نیشابوری علیه الرحمه گفته **نظم** بنی
 و یک علم در داده و زان اندر دلش صد علم بکشد و چه شهر علم دین بهر آمد
 ویران شهر مشک حیدر آمد و در کتاب ایل ابو بلال عسکری ذکر نموده که عبد
 عمر مکیف بر بطی برای من حاضر داشته باشید که برنده اند و مست و روزی در مجلس
 می امرا حاضر شده مقارن این حال بر بطی نظر آن امیر کرد و اینند انداز او پرسید
 خوب میدانی گفت آری من باین عادت دارم و در کتاب بنی م الفرید آمده که عبد
 بن حارث که از اعظم بود مسجد درآمدی مردم تعظیم او مینمودند مگر عبد الله بن
 عمر و روزی عبد الله بن حارث بعبد الله بن عمر گفت ای عبد الله مگر همیشه این
 طریق امیر است داری رنج و خالت و روی بقوم آورد که جدا این که خطاست
 بنیزم میکشد و گاه شراب میفروخت و در بازار دزدی کرد عبد المطلب بکشد
 قطع کرد و غرامت فرمود و حال این قداسه بن مطحون شراب خورده بود و پدر
 حداز او کذاست باز روی بعبد الله کرد که آمدی و بیعت با میر المؤمنین علیه السلام
 نمودی و دیگر روز اقاله کردی و از بیعت پیرون شدی و بیحاج گفتی که روزی و از بیعت
 مرا که شنیده ام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که شب خواب کند و با نام نام
 نکرده باشد از جمله جا بلاست و باین حیل مردم بیعت حجاج در آوردی و باطل
 حق باز نمودی با وجود آنکه صبح و شام در خدمت سید انام با عفا و خود اشتیاق
 احکام حلال مینمودی و حاشی که زنت را طلاق دهی صیغه انرا میدانی و بی اعتبار و

باشد بر قول چنین بایال را که ^{است} می یکی از بزرگان اهل سنت و جماعت است
و بهشت او و در بهشت او در میان خود غسل نموده است بلی انطا یقه ضاله ^{مضله}
را راوی ناقشاند بهترین در کار نیست و عارف پیشا بوری شیخ فرید عطا
علیه الرحمه گفته **نظم** هر که ز مادریو پاک از ازل او بگیرد دین این مشت و غل
دین احمد کیر و راه مرتضی کریمین خواهی که باشی با صفا و رنه مردودی و بلون
و کون او فتی در مار چون ابلیس دون تو میدانی امام خویش را بشک
افتادی تو از مادر خطا **نظم** پسر مادر ترا جو پاک نیست که ترا مردود گویم
نیست من همین گویم امام حق نیست و در دو عالم پیشکی او خود نیست
باب سی و یکم در بیان افعال و اعمال آن رئیس اهل ضلال و نفاق و آن معلم ابلیس
جیل و مکر و شقاق و آن کمراده کسده امت و آن ضایع کسده ملت و آن وزیر و شیره
سرد قمر عاصیان و آن یار و معاوی برترین منافقان عمرو بن عاص بی اخلاص ^{اللغة}
و العذاب البتة و او یکی از اصحاب عقبة است که مکرکین فضل قائم البتة و بدشمنی
امیر المؤمنین و بفتح و قطع ذریه پیدالمسئله مستحکم بسته آنچه لازمه عداوت و شقاوت
بود از او بعمل آید و بهیچ خوف و فز و کذاشتی ننمود و سنیان پیدین و پیروان
آن ملا عین رضی به کبارش میدانند و از طبقه اخبارش بشمارند و در علم و دانش
عصر و حید و هر ش می دانند و در کتاب الواع لا لوانه ذکر شده که حضرت رسول عا
بد عمر و را با بتر نسبت داد و حضرت حق جل و علا این آیه فرستاد ان شانک
هو الا بان یعنی بدشمنی که دشمن تو یعنی عاص بی اخلاص و ست دنباله بریده
و نقله اخبار روایت کنند که چون معاویه غاویه در قبال و جدال امیر المؤمنین علیه السلام

عازم و جازم شد و سر از اطاعت و انقیاد حضرت باز گشید و مقرر بان ارکان دولتش همه متفق
الحکم با و گفتند که این کار تمام نشود الا بمعاضدت عمرو عاص که در مکه و حمله بی نظیر و
و کوی مسالفت در میدان فریفتند لیس از تو ر بوده باید که نامه محبت انیری با و قلمی نمود
او را بمعاضدت و مدخود طلب نایی و آن فاسق نامه عمرو عاص نشسته رطب و با حسن
بهم یافت که من خلیفه عثمانم که جانشین رسول بوده و بطلم و شتم گشته شد و امروز بر تو
بر جمیع مسلمانان واجب و لازمست که طلب حق خلیفه مظلوم نماید و بجان اکه عمرو عاص
بی تمام حکومت و ایالت و لایاتی میتوان فریفت در نامه بهمین اکتفا نمود و چون نامه
رسید بموجب **کلمه مصرع** کاو خ انداز را پا د اش پیکست پر پو چی چند در جواب نوشت
چنانچه او خود را خلیفه خلیفه رسول الله نوشته بود و این خود را صاحب رسول الله خواند
و بعد از آن نوشت که اما آنچه تو مرا بان میخوانی که طوق اسلام از گردن خود پیر و کنم
و با تو در کمر ای شریک شوم کاری بزرگست شمشیر بروی علی مرتضی کشیدن و باره
منافقت حضرت در آن مکتوب درج نمود و در آخر نامه نوشت که با وجود این مراتب عظمی
حق سبحانه و تعالی با بحضرت کرامت کرده چون فریفت بخور و کسی که او را از عقل و دین
بهره باشد و چون بهشت را از دست یوان داد و بدوزخ را ضعیف شد **چند بیت** بر این
دام بر مرغ دگر نه که عنقا بلند است شیشه و چون نامه او بمعاضدیه سید با کتبت
دیگر بحسب عمرو عاص فرستاد و این بار نیز مخرافات چند ذکر نمود و مال و اموال را
عرض کرد و این مرتبه نیز با و امتناع نمود و نوبت سیم حکومت و امارت مصر را بر او عرض
نمود و شد و شد کا هی اراده خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام ننمود و کا
حسب حکومت مصر او را بجانب معاویه منزل با و یه میکشد و چون ورد ان غلام

از این معنی مطلع شد گفت معاویه ترا بدینا میفرستد پندار نیست که با کسی فاکند و بقا ندارد
مشق کنج بقا نیست درین که آن **مخروفا** نیست درین پستخوان **آنچه** درین نده **کجاست**
کاسه الوده و دست تئیس **هر** که از خود زود داشت سوخت **و** آنکه از او گفت **زبان**
سوخت **و** با حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام آخرت **آن** نعیم **است**
که آخر و اشتهاء دارد و تولد او در اندرون کعبه بود و فضل و مناقب او از حد و حد حضرت
شعر سحر و خانه کعبه از آن شد بر همه واجب **که** ایجاد و وجود او علی بن ابی طالب **است**
از رای او حاصل حدیث از قول او صادق **عمل** بی حجب و باطل زبان بی مدح **و** کاذب **است**
و پسرش عبدالله نیز بر آن واقف شده نصیحتی چند پدر را کرد اما از محبت دنیا چشم
دلش کور و کوش جانفش کرده بود **پت** با سپیه دل چه سود گفتن و غطاء **نزد** و
میخ آمین بر پشک **تا** آخر دنیا را بر آخرت اختیار کرده رفتن **شام** مصمم **است**
و عبدالله پسرش در رفاقت پادشاه با بنو عمر و عاص گفت تو درین شهر با من شرط
بعل آبراراده طاعت پذیر نه بجهت آنکه با علی مقاتله کنی و بعد از آن اختیار **ترا** **ست**
خواهی نزد معاویه باشی و الا بهر جا که خواهی برو و با هر دو پسر که عبدالله و محمد **ست**
و وردان غلام از فلسطین پیرون آمده **اه** خدمت معاویه که شاه راه جنم **بود**
گرفت **پت** ترسم نرسی بجبهه ای اعرابی **کاین** که تو میروی بکرت **پاست** **و** جو
بسر و راهی که بخرق و شام میرود رسیدند باز وردان عبدالله پیش آمد گفتند **شاه**
شو و چشم دل را بکشا که این طریق عرافت که سالک آن بنجیم دارا **قرار** میرشد **این** **راه**
شومست که رنده آن سزاوار حجیم و عذاب الیم میگردد و از تاریکی چاه و بل **خلاص**
و نجات ندارد و پیر کن تا که ام **اختیار** میکنم و **مخوف** **است** **نظم** چشم پناه **بهر**

سیصد عصا: چپم نشاند که را از حصا: دل مزد از دلربای وح بخش که
 سوارت میکند بر پشت رخس: سر دزد از سر دزدان باج ده: که ز پای دل کشاید
 و هر چند عباد الله و وردان براه آخرتش میخوانند نفس و شیطان راه دنیایش
 میکشند عاقبت بلیس و راسی شام ساخته باو گفت: ره اینست ای راه
 تا جهنم: چون عمرو عاص بدمشق رسید و قحطان بن حنین واقع شد معاویه جهت برگ
 تحف و هدایا فرستاد عباد الله بن عمرو عاص حصه و رسد خود را رد نمود و پیغام
 فرستاد که مال فقرا و مستحقین اهل اسلام ملک تو نیست که انعام توانی کرد چنانچه موسی
 فرموده است: مال اگر بهر دین باشی حمول: نعم مال صالح خواندش رسول: و در
 الغم مسطور است که عباد الله بن عمرو عاص بموجب کل شیء یرجع الی اصله
 و در حرب صفین یار و معاون معاویه منزل باو یه بود: پسر که دزدان بد
 تو پیکانه خوانش مخوانش پسر دزدان جانب معاویه بمیدان آمده با عسکرامیر المؤمنین علیه السلام
 محاربه نمود و همیشه مصاحبت پدر برادر کرد چنانکه مولای مؤمنان فرموده: هر
 ولا یقرب الخا الجبل فاباک وایا: حکم من جابل اردی حکما جین اگاه: روا
 چون عمرو عاص در شام قرار گرفت و هر چند معاویه بکر و حیل میخواست که بی حکومت
 و ایالت مصر او را بیعت خود را و او را و عمرو عاص فریب او را بخوزد تا ایالت مصر
 گرفت بیعت نکرد یکی از شعرا اشاره بان نموده: عربیه من بدینا پتعه قد حشرنا ملک
 مصران اصا با طفر: یعنی هر کس که دین بدینا بفروشد بدستی که زیان کرده است
 هر چند حاکم مصر شود و باین مراد و ار زو برسد و آن ملعون که اول بار جواب
 معاویه را نوشت در وقتی که او را از فلسطین طلب می نمود و تقدار از آیات و احادیث

در منقبت شاه ولایت مرتب درج نمود که معاویه اصحابش از اطاعت و بیعت او مایوس
و لغو مال کار عمر و عاص تا بخار رسید که مصحف مجید را پاره پاره کرد و بر سر نیزه
و اهل طغیان و عصیان باین عمل فریب دادند دست از جنگ گشیدند و حکمین رضی
و در آن نیز از خود بتقصیری ارضی نشده بود موسی مردود را فریب داد و باعث
فساد شد و در خون چندین هزار کس شرک کرد و بدو بر امامان خروج نمود
و آنچه لازم عداوت بود بعمل آورد و در استرضای خاطر معاویه ثروت و فرد کذاشی
مکرد و چنانچه روزی حبت خست و خی طرا مملعون اینک محاربه امیر المؤمنین علیه السلام
و چون نزدیک سیدنا صولت و هیبت آنحضرت نیامده روی بگریز نهاد و چنان
یزه آنحضرت از اسب غلطید و چون بدید که او را خلاص نجات ازین ورطه ممکن نیست
نیست و گشته میشو فی الفور بجلی که شیطان را در چیره انداخت که کشف عورت باشد جمیل
جوی کرد آنحضرت روی مبارک را بطرف دیگر کرد و آیند و او ترسان و لرزان خود را
محرکه دلیران پرون انداخت و چون چشم ناپاک معاویه بر او افتاد گفت مر جانی
مکرمی بر آب زدی بر عمر و خنده بسیار زد عمر و عاص گفت محمد که اگر باین طریق که
آن شیر پیشه دلیری و شجاعت دیدم تو میدیدی الحال زهرهات قصور کرده اطفال
و باز ما دکانت یلیم و اسیر شده بودند و ما لها بتاراج رفته بود معاویه گفت
ولیکن هرگاه من ترا پسندم این قضیه بپادم خواهد آمد و خواهم خندید گفت رسوا
سهل و آسانست اما از فضیلت و رسوایی که در عقبست بترس که در روز قیامت
و تو آماده و مهیا شده است و مولای مؤمنان غفلت انما فغان فرموده ^{عمر}
یا من بدینا ه اشتعل قد غره طول الامل الموت یا فی نعته ^{العمل}

ولم تزل من غفلة حتى نكث الابل **بانی** ای غزه لبغیل دینی طول **کار** کار
 فمد لبندوق عمل پوپسته فرو رفته ز غفلت **بوج** **نا** آنکه رسد بر سر تو شیخ **جل**
 و بشیرین ارطاة بر عمر و عاص خنده میزد و از آن عمل او را سر زلش می نمود **نا** آنکه روزی
 آهناک محارب نمود حضرت امیر المومنین علیه السلام بر او حمله نمود خود را از مرکب بر
 انداخته بنیت عمر و عاص عمل نمود و حضرت امیر المومنین علیه السلام را در رو کرد
 و او سپرد انداخته بحال کهها که بخت و هر چند از هر طرف فریاد برآمد که یا امیر المومنین
 آن بشر است در کشتن او تغافل مکن آنحضرت فرمود که لعنت خدا بر او و بر معاویه و
 و تبرجم دیوانی که منسوبست با آنحضرت کلامی که در احوال فرموده اند در رشته نظم **کشته**
بانی آن شیر دلم که از پکی بگریزم در کشتن دشمنان چو خنجر تیرم **بهر** هرگز دلم
 بی خصمی که بگریخت عارست مرا که خون جزو بزم **و** بعد از آن که در لیران
 شام عدا از ارنمی پوشیدند که اگر مغلوب شدند بان امر پیچ اقدام نمایند و چون
 آن فعل شنید در لشکر معاویه شیوع یافت جوانی از کوفیان رو بیدان نهاده پستی
 چند باین مضمون خواندند که اهل شام چه بد مردمی اند **که** عدا از ارنمی پوشیدند **و**
 روز یکی از شما برهنه کردن **عورت** شما را از خود دور میکنند و از شما پیشتر
 که بر عمل شما میخندد و احوال که این را را شعار خو و کردید بر شما کار آسان
 و کردار زشت عمر و عاص زباده از آنست که بحد و حصر در آید لهذا **اذا**
 و نیمه آن بلیس پلپس زباده ازین دین باب ذکر شد **دین** قدر اکتفا نمود
نما کسی که شیطان بودش مرشدش **جهنم** شود منزل و موردش **عدا** و بحد
 ز پیا کیست **نه** بانه اینها زنا پاک نیست **خصیم** شاولیا در حیم **کر** قمار **ست**

و رنج میقم زغال و وزخ نیابد خلاص اگر این بندست اگر عمر و عاص
باب سی و دوم در ذکر مجلی از مطاعن فرعون امت و خراب کننده دین و ملت
روح دهند ظلم و بدعت و ربهما و پیشرو منافقان معاویه ابن ابی سفیان ^{علیه السلام}
و العذاب الیتران و بیان آیات و احادیث و روایاتی که در لعن کفر او و پیرو
واقع شده و در کتاب حسن الکبار آمده که معاویه ماده سکی را گویند که در مقابل
دیگر بایک کند و او یکی از اصحاب عقبه است اهل شقاق و نفاق و احوال المومنین
و کاتب و حرم از صحابه کبار شش میدانند و معجزات آیات و احادیث و اخباری که
دلالة بر لعن او میکند در کتب خود بیان نمایند و از آیات داله بر آنکه لعن معاویه واجبست
و کسی در آن شبهه نیست یکی این آیه است **لَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**
چه معاویه غاصب ظالم بود حق اهل بیت رسول را و دیگر آیتی که دلالت بر لعن او میکند
این آیه است **وَيَقُولُ لَاشْهَادُهُمْ لَآءِ الدِّينِ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ**
أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ چه او منفری بود و کاذب بخواهی امامت
خلافت و دیگر از آیاتی که شاهدست بر لعن او این آیه است **اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا**
الرَّسُولَ وَأُولَ الْأَرْحَامِ مِنْكُمْ چه یقین درین آیه دانی در آیه اولوالا
امیر المومنین و ذریه طیبین است و با عتقاد شیعه و با عتقاد ماصبی سر پادشاه و
که در دنیا و بعد ازین خواهد بود اگر چه کافر و ظالم و فاسق باشد اولوالا مریدان
برای آنکه معایب خلفای ثنائیه و یزید و امثال ایشان را پوشانند و بد آنکه
الامر عطفست بر آنکه بر رسول پس چنانچه اطاعت خدا و رسول واجبست ^{علت} طاعت
اولوالا مریدان واجب باشد و کسی که خلاف او کند کافر و مستحق لعن گردد و یقین که

هذا رسول نطلم و طغیان بادشاهان ظالم راضی نیستند و اگر چنانچه نطلم و فسق ایشان
 میبودند چیرا امرای طاعی و عاصی مثل فرعون میزد و شداد و قوم نمود و عادی چنانکه
 در قرآن مجید ذکر ایشان شده بلاك میساختند پس باین آیه درست شد که بغیر امیر المؤمنین
 و اولاد طیبین او که مبرا از لوث ذنوب عیوبند اولوالامر دیگری نباشد و معاویه که
 مخالفت آنحضرت کرده کافر باشد و مستحق دوری از رحمت و ایضا حق تعالی فرمود
 وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَبِأَيِّ كَيْفَةٍ
 وَأَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ بِمُوجِبِ آيَةٍ مُّعَاوِيَةَ دَعْوَاهِی ^{کافری}
 که در امامت خلافت نموده مستحق لعنت شده و در اینجا لطیفه دیگریست که حضرت ^{سالت}
 پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که معاویه بن فرعون هذیه الامه و اور ^{فرعون}
 این امت خوانده اند و بنا برین دو معنی مستحق و شر او را لعنت است آنچه از ظلم و ستم
 معاویه منزل و یه و بنی امیه طاعیه یا غیر حضرت سید او صبا و ذریه طیبین ظاهرین او
 رسید از فرعون هزار یک آن نسبت بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام و بنی اسرائیل عمل
 نیامده چنانچه شخصی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سئید چه حال او ای بن رسول
 فرمود که آن حال ^م که بنی اسرائیل از فرعون عتد داشتند که فرزندان ایشان را ذبح میکردند
 و زمان انقوّم را خدمت میفرمودند و آیاتی که دلالت بر لعن او میکند در قرآن مجید بسیار
 واقع شده اگر کسی ذوق مطالعه آن داشته باشد کتابک شفاء الحق و دیگر کتب احتیاج
 رجوع نماید و اما احادیث و روایاتی که دلالت بر لعن او میکند اول آنکه بموجب حدیث
 که الکذاب لا اُمتی آن کذاب فراد و بتان نسبت بحضرت سید انس و جان بود
 چنانچه ابن ابی حدید از علمای طبقه ضالّه است و آیت میکند که چون معاویه از غرار ^م

برگشت بر منبر نشسته گفت پیغمبر خدا بمن گفته بود که زود باشد که تو بعد از من ترک نماز
شوی در آنوقت زمین مقدسه مدینه شام را اختیار کن و من شمارا اختیار کردم و در روز
دیگر باز بر منبر رفته کاغذی در دست داشت و بر آنجا نوشته بود که این کتابیست که
امیر الفاسقین معاویه که صاحب وحی الهیست نوشته آن خدایی که محمد را پیغمبری
ساخت و او چون امی بود و خواندن و نوشتن نمیدانست اختیار نمود و مرا از خود
او که چون بر او وحی نازل میشد من می نوشتم و او نمیدانست که من چه می نویسم پس
کسی در میان او و میان خدا واسطه نبود بغیر از من و دیگر از احادیثی که دلالت
او میکند آنکه حضرت رسالت بنیاده فرمود **مَنْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِ أَمْرِي مُسْلِمٍ وَلَوْ**
بِطَرِكٍ كَلِمَةٍ لَفِي النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكُونًا عَلَى جَهَنَّمَ أَيْسَرُ مِنْ حِمَّةٍ
اللَّهِ یعنی کسی که یاری و اعانت نماید بر کشتن مسلمانی اگر چه از جزو کلمه باشد ملاقات
خواهد کرد و خدای تعالی روز قیامت و در پشانی او نقش باشد که این از رحمت الهی نویسد
و هرگاه نیک شخص که در کشتن او اعانت نماید یا س از رحمت الهی را سر نوشت خود
پس بر پشانی معاویه یا چه نوشته خواهد بود و دیگر او را چه امیدی تواند بود **حکایت**
در کتاب حسن البکار از عبدالله بنشایوری و ایست که مرا با حمید بن محطه کاری بود
او رفتم در روزه مبارک رمضان دیدم که او چیزی سخن زد و گفتم در تو اثر کوفتی نمی بینم
در سقرستی سبب روزه نبودن چیست شروع بکرد کرد و گفت یا عبدالله من از رحمت
الهی یا تو سم و میدانی که روزه و نماز من عجت است و من محلد و زنا را بعد از منتهی جبار
گرفتم و خواهم بود چه در وقتی که بارون الرشید علیه اللغه بطوس رسید شبی مرا بخواند چون
نزد او آمدم ستمیشری دیدم پیش وی نهاده گفت طاعت تو امیر الفاسقین یا چه مرتبه است

گفتم بنفس و مال مرا باز گردانند و چون بخانه رسیدم باز خادمی آمد که ترا اینجا از من برسان
 لرزان فتم چون مراد یزد بهمان طریق پرسید گفتم بنفس و مال و زن و فرزند تبسمی کرد
 مرا رخصت داد چون بخانه رسیدم باز مرا طلبید و چون مراد دید نیز بهمان سخن اعاده
 نمود گفتم بنفس و مال و زن و فرزند و دین ایمان بپندید و آن ستمش را بدست من داد
 و گفت با این برود و هر چه وی بگوید چنان کن آن بلیه آن مرا بخانه برد که در میان
 سرچاهی عمیق بود و در آن خانه سه در بسته بود درها را یکستود و در سرخانه بسته
 تن از اولاد علی و فاطمه بودند از پسر و کهن جوان یکیک امی آورد که کردن بزنی
 درین پایه انداز و چون سه تن مانده بودند پیری سر بر آورد و بمن گفت ای رویاه
 شقی شرم نداری که این جمع از خاندان سالت و بنو تنه فردای قیامت جواب خدا و ^{مصطفی}
 و مرتضی و حسن و حسین چه خواهی گفت من از آن سخن بر جوید بگریزم خیا که ستمش
 از ستم پیشا و آن خادم گفت در امیر لفا سفین خاصی شدی من از خوف کاران
 سه تن دیگر نیز لبها ختم امی عبد الله چون حال این بشد مرا نماز و روزه چسود و بغیر
 آنکه در جهنم بدلای بدین باب و چه علاج و دیگر از اخبار و احادیثی که دلالت بر لعن
 معاویه و امثال او میکند حدیثی است که احمد حنبل در مسند خود ذکر نموده که حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود لَوْ أَجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ یعنی اگر جمع میشدند مردمان بر محبت علی
 ابی طالب علیه السلام حق تعالی دوزخ را خلق نمیکرد ^{و بدوستی تو که خلق جمع گشتی}
 بروزشتر بودی غم جواب سوال و این لیلیست و آنچه که دشمنان حضرت در دوزخ
 خواهند بود و دشمنان او در بهشت و آنحضرت را از عمنی بدتر و صلب تر معاویه خود

محنت و المی کہ آنحضرت از معاویہ و بنی امیہ یا غنیہ کشید در حین حیات و در حال حیات از بر
 و بیچ طبقہ و طایفہ کشید و جمعی کہ خلقت آتش حبت ایشان شدہ باشند و از لجن دور
 از رحمت پروردگار **دور** از احادیث و الہ برین مطلب حدیثی است کہ صد را لایمہ موفقی
 احمد بن یحیی کہ از علمای آن طبقہ ضائع است با سناد خود از سلمان فارسی نقل کردہ کہ او
 کہ از حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شنید کہ فرمود علیکم بعلی ابن ابی
 طالب علیہ السلام فانہ مولایکم فاجبوا و کثیرکم فاتبعوا و عامکم
 فالزموا فایدکم الی الحبۃ فخرروہ و ادا د عالم فاجیبوا
 و ادا امرکم فاطیعوا فاجبوا الحبی و اگر وہ بیکرامتی
 ما قلت لکم فی علی الا بئنا احزابی ربی جلت عظمتہ یعنی بہشت
 ای است کہ از حال علی ابن ابی طالب علیہ السلام و فضل و کمال و قرب و منزلت او نقل
 نشوید بدستی کہ او مولای شماست پس باید کہ او را دوست دارید و بزرگ شمار
 باید کہ تابع او شوید و داناترین شماست باید کہ طارم او باشید و از او مسائل فراگیر
 و دوست کہ شمارا میکشد و ببرد بجا بت بہشت پس و را عزیز دارید و اگر شمارا بخواند
 بطلبہ جاہت کند و چون شمارا بچیزی کارئی نماید فرمانبرداری او نماید و باید
 او را دوست دارید بسبب پستداری من و او را عزیز و مکرم دارید بجهت کرامت
 و عزت من و آنچه حق کہتم بشما در شان علی مکتہ ام الا با آنچه پروردگار من مرا امر
 جلت عظمتہ و سرگاہ از رسول چنین نصی در شان آنحضرت واقع شدہ باشد کہ
 کتمان او کند و مناقب آنحضرت را پوشاند پیرامی تبرائ از چنین شخصی واجب
 و لعن کردن تا بیان او لازم **پست** ہر کہ محروم از سر خوان بگذرد در میان رحمت پروردگار

و نیز از احادیث و روایاتی که در کتب معتبره آمده که حضرت سید المرسلین
فرمودند: مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَمَنْ سَبَّ
أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْحَرِهِ فِي النَّارِ یعنی هر که سب و شتم علی کند پس تحقیق که مراد است
و هر که سب من کند پس تحقیق که خداوند تعالی را سب کرده است و هر که سب حق سبحان و تعالی
نماید اندر دوزخ و هر کس که خداوند تعالی او را برپایی و روی برایش در آتش و زخ و در کتاب حسن الکبار
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اللَّهُمَّ الْعَيْنَ الْمُعَاوِيَةَ وَ عَمْرَوَانَ وَ أَوْلَادَهُمَا
وَ أَوْلَادَ أَوْلَادِهِمَا كَمَا قَالَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَا يَلِدُ وَ الْآفَاجِرَاءُ
كَفَّاراً و نیز حمیدی در جمع بین الصحیحین آورده که حضرت پیغمبر روزی بجا ریخته گفت یا
تبارک و تعالی انزل فی سبک الباغیه یعنی ای عمار خواهی کشت ترا که او را همراه کشته
دیر بکشته و هرگاه پیغمبر خدا که او را همراه خواهند کشت ترا که او را همراه کشته
بود مطابق کلام مخبر نظام سپید کانیات در واقع صفین عمار در رکاب طغیان شاه
ولایت نیاید بود و بدرجه شهادت فایز کشت در وقتی که اراده فتن بمیدان نمود گفت
أَنَا أَوَّلُ مَخَاصِمِ يَوْمِ الْفِتْيَةِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یعنی من اول کسی ام که در روز
قیامت بخصومت و دشمنی معاویه قدر است که در پیش خداوند تعالی و در احوال کسی که
خصم او باشد و در آن روز بهشت او و چهار ساله بود و ضعیف و نحیف شده و معتمد است
و دلیری از او نپژهند که از جوانان شیاع نیاید و این مضمون اکثر ائمه و شیاع
بدست من که چون افزای غم نزد اید از دل مرد غازی یا مرگ کند حریف من بسیار
چون بنی من کند بسرا بازی و چون بدرجه شهادت فایز شد حضرت امیر المومنین علیه السلام
فرمود که عمار یا سر را بهشت واجب شد و قاتل او البته در دوزخ خواهد بود و آن حضرت

تجئز او کردید و بر عمار نماز کردید و دست بهایو خونش را و در خاک نهادید و **سحر** خوشدلی
به بریار نازنین میرد کسی چون بباد مرد باری اینچنین میرد کسی چون شهید شوی
در کوی خود جا میداند جای آن دارد که هیران زمین میرد کسی و چون خبر شهادت
لجسکه نکبت اثر معاویه پسید جمعی از متابعان او زبان طعن بر او گشودند که از قتل
رسول خدا کرده کمر اه با بایشم عمرو عاص گفت امکنی که او را بجنگ آورد و او را
و انطقه ضا که این سخن را از او قبول نمودند پس بنابرین حمزه و جعفر طیار را حاضر
سید نیات گشته باشد و حکیم شانی گفتگوی ایشان را در کتاب حدیقه بنظم آورده **الم** که
ما قول رسول که بگفت این سخن بزوج بتول گفت عمار بس بما پوست قاتل
بدانکه ملعونست این زمان گشته شد چه چاره کنیم دل درین رنج و درد یاره کنیم
مه تیغ و سپر بپایند خود و مغفر ز سر بپایند عمرو عاص این حدیث چون شنید
بجز از مکر هیچ چاره ندید گفت ظن شما خطاست چنین استیم گفتگو چراست چنین
اگر صد ساله را بکربار دوش پیشکی زد و گشته انگار دوش پس علی بود قاتل عمار
نیست بر ما ملامتی زینکار جمله را صنی شدند و بشنیدند رونق کار خود درین دیدند
حکایت در کتاب غرر الفوائد مسطور است که چون بنی هاشم بعد از شهادت حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بجبهت کار نمی نمود معاویه ادعاویه بر سپیل شهادت از او پرسید که
پیران تو که طرف و طرافه نام داشتند چه شدند بعدی گفت یا علی بن ابی طالب گشته شدند
معاویه غاویه گفت پیرانی طالب باو انصاف نورزید که پیران خود را بسلامت داشتند
پیران ترا بکشتن باو بعدی گفت که من باو انصاف نورزیدم که او شهید شد و بکشت
خو امید و من در زندگیم **بیت** دور از خرم کوی تو شرمند بده ام شرمند بده ام

که چنانچه مانده ام و نیز مونی که از علمای طایفه ضاله است در یکی از تصانیف خود
 آورده که رسول خدا در سفت موضع معاویه را لعن کرد و روزی که از مدینه اول پرو
 و یوم العیر یعنی روزی که بجنگ بدر میرفتند و روز احد و روز اعراب و روزی که هدی
 منع کردند که بمحل خود رسد و بصلح قرار شد و روز عطفان و روز عقبه و امام حسن
 علیه السلام روزی این هفت موطن را بر معاویه شمرد و دیگر از اخباری که صریحت بر آن
 معاویه ملعون از ابد است آنکه صاحب مصابیح که از اهل سنت و ایت نموده که
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود تَطْلُعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ النَّارِ
 یعنی مردی همین ساعت پیدا خواهد شد که از اهل دوزخ باشد و بعد از لمح معاویه پیدا
 و در کتاب بضاعت الایمان از عبد بن عمر نقلست که گفت روزی نزد حضرت رسول
 نشسته بودیم که آنحضرت فرمود که هر کس اول ازین آیه اید او برخلاف سنت و
 من میرد چون آنحضرت این سخن گفت من ترسیدم که مبادا آنکس بدین باشد از
 جهت آنکه وقتی که از خانه بیرون می آمدم پدرم عمر حابه بر خود راست میکرد که نزد
 رسول آید ناگاه معاویه پیامد عبد الله را در باب پدرش عجیبی بوده شک نیست که
 پدر را پس از دیگران شناسد و در آن کتاب از ابن مسعود روایتست که
 حضرت رسول فرمود نَدِ لِكُلِّ شَيْءٍ اَفْنَهُ وَ اَفْنَهُ هَذَا الدِّينُ نَبِوَامِيَّةٌ
 یعنی هر چیزی افیت و افتن دین نبوایم اند و در کتاب مصابیح ذکر شده که پیغمبر خدا
 فرمود يَمُوتُ مُعَاوِيَةُ عَلٰى غَيْرِ مِلَّتِي یعنی خواهد مرد معاویه نه بدین ملت
 و شک نیست که هر که بدین ملت آنحضرت ازین امت نمیرد کافر خواهد مرد و کافر است
 لعنت و دیگر احمد بن حسن بهیقی که از دشمنان اهل سنت در کتاب فضایل الصحابه

روایت نموده که روزی حضرت رسول بر منبر خطبه میخواند و آن اشامع او به برخاسته
 پدرش ابو سفیان گرفته از مسجد بیرون رفته و چون چشم مبارک آنحضرت برایشان
 افتاد فرمود لعن الله الفایده والمقود وویل لامتی من معاویه
 ذی الاسناہ و بروایتی معاویه دست یزد گرفته از مسجد بیرون رفت بهر تقدیر
 معنی آنکه لعن دو روی از رحمت الهی برگشته و کشته شده با دو وای برایت
 من از معاویه که ذی الاستماه است یعنی صاحب کفل بزرگ **و** کتابی که ذکر شده
 که این لفظ از برای شخصی گویند که مال مردمان را بغیر حق تصرف کند و بصاحبش
 کند و نیست و این دادن مال بصاحبش نباشد و نیز بهیچ در آن کتاب از امام
 روایت کنند که روزی رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود ابو سفیان بگذشت
 سوار و معاویه همراهش در دست برادر معاویه شتر را میراند و ابن ابوبکر
 سوره در کتاب فضائل از عبدالله عمر روایت نموده که رانده شتر یزد پلید بود
 تقدیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که لعن الله الفایده والراکب
 السابغ یعنی لعن دو روی از رحمت الهی برگشته و سوار و رانده **و** کتاب
 الاثوار ذکر شده که ابو سفیان بیدین هزار بیت در بجز سید المرسلین گفته بود آنحضرت
 فرمود که بار خدا یا چون شعر گفتن لایق بحال من نیست لیکن تو بهر حرفی از آن سخن
 اورا هزار لعن فرست و در کتاب فضائل الصحابه آمده که حضرت رسول صلی
 علیه و آله در روز احد در نماز صبح ابو سفیان را لعن کرد و حضرت علی علیه السلام
 قنوت نماز معاویه منزل با ویرا لعنت کرد **و** بیت هزاران رحمت حق بر کسی باد
 که اینهارا لعنت میکند **و** دیگر از وجوه داله بر لعن کفر معاویه خبر است که

در کتاب شفا الحق وارد شده که سید سل فرمودند مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ
ظُلْمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضَبُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ
صِرَافًا وَلَا عَدْلًا ^{طیبه} یعنی هر کس که ترساند اهل مدینه و سکنه آن مکان ^{طیبه}
ترسانندنی که از روی ظلم و ستم باشد بر او است لعنت و دوری از رحمت الهی و غضب
و سخط جبار حقیقی و منتقم حقیقی و قبول نمیکند حضرت عزت جل ذکره از ^{شخص}
نه توبه و بازگشت و پشیمانی را و نه هدیه و فدا و قربانی را و معاویه منزل ^{بشرین}
ارطاة فاستق کا فدر امدینه ^{طیبه} فرستاد که بنیابت او از اهل انجاسیت ^{سنا}
و سکنه مدینه بخوبی از آن ملعون میترسیدند که ام سلمه رضی الله عنها با آنکه می
هَذَا بَعْدَهُ ضَلَالَةٌ یعنی این معنی است که عین کمرابی و موجب و سیاهی است
از ترس و خوف بر پسر خود عمر بن ابی سلمه گفت برو و بیعت کن و او را ^{حضرت}
بیعت از ترس که مبادا اگر تامل کند بقتل رسد چنانچه عارفی گفته ^{شعر} دستش که زدید
ترانک آید در وقت ضرر بوسه زدن شاید و آن ظالم جمعی را ببنی سلمه ^{فرستاد}
که جابر را بیعت او در آورند و اگر ابا کند جابر و همه آن قبیله را قتل نمایند جابر
خدمت ام سلمه رفت که شاید بشفاعت او بیعت نکند ام سلمه گفت یا جابر برو و
کن که من پسر خود را نیز نصیحت کردم که بیعت نکند مگر نشینده الضرو و ا
تَبِیْحُ الْمُحْضُورَاتِ و که ام ترس و ترسانیدن ازین پیشتر تواند بود و مسلم
صحیح از عبده بن عباس روایت کرده که با طفلان بیازی مشغول بودم که حضرت ^{سالت}
پناه رسید و من از خوف در پشت پنهان شدم ^{طیبه} گفت برو و معاویه
او از کن و من باز آمده گفتم که او بخوردن طعام مشغولست پس آنحضرت گفت

لَا اشْبَعُ بَطْنَهُ یعنی خدا هرگز شکم او را سیر نکند و تا زنده بود هر چند ^{طعم خورد}
سیر نمیشد و درین باب یکی از شعرا مثل زده ز برای عبدالبطن ^{عربی} صاحب
بطنه کالهاویه ^{شکان} فی اعانه معاویه ^{یعنی یاری مرا که شکم او همچو بادیه بود}
که هر چه بر او واقع شود بسوزد کویا در رودهای او معاویه ^{است} ^{و در کتاب کاشف}
انده که حضرت رسول همیشه معاویه را لعن میکرد و میفرمود الطلیق بن الطلیق
اللّٰعین بن اللّٰعین طلیق از اد کرده شده را گویند و چون حضرت سالت
پناه مکه را فتح نمود و اهل مکه را از کشتن و اسیر شدن ازادی داد لهذا آنها را
طلقا نام شد ^{و الله} پس بنده آن لعین طلیق ^{قابل} دو زحمت و نار حریق ^{ویر}
در آن کتاب ذکر شده که مردی گفت بدمینہ طیبہ فتم که بشرف اسلام برستم
شنیدم که حضرت رسول خدا میگفت اربعه فی الدّرک الاسفل من النار
میرود بن کفان و شداد بن عاده و فرعون موسی و رجل بیایع بعدی
باب بابل و کولامقاله فرعون انار بکم الا علی لکان هو اسفل
منها یعنی چهار کس در مرتبه پایین ^{دو زحمت} که عذابشان از همه اهل دوزخ بیشتر ^{است}
میرود و شداد و فرعون و مردی که بعد از من برود اهل از مردمان بیعت خواهد ^{کرد}
و اگر نه آن بود که فرعون عوای ^{خدا} یی کرده بود میگویم که این در مرتبه و درجه پایین ^{تر}
از اوست عذابش پیش از او و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجا رفت ^{رسید}
من غزم عراق کردم و چون بدر بابل رسیدم معاویه را دیدم بر منبر بود و از مردم ^{بیعت}
میکرفت معلوم شد که آن چهار معاویه بوده و دلیل بر صحت این قول آنکه حق تعالی
فرموده انّ المنافقین فی الدّرک الاسفل من النار معاویه ^{ملعون}

مناق از جمله اصحاب عقبه بود که قصد قتل آنحضرت داشتند و صاحب صبیح با سنا خود
 عباس نقل کرده که حضرت رسول فرموده اِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَنبَرٍ فَاقْتُلُوهُ
 یعنی ای مسلمانان هرگاه ببینید معاویه را بر منبر بایستاده و او را بکشید و کتاب شف
 الحق مذکور است که آنحضرت فرمود اِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ فِي طَلَبِ الْمَلِكِ فَاصْطَلِقُوهُ
 عَنْقَهُ یعنی هرگاه ببینید معاویه را در طلب ملک برنید کردن او را و چون در امر
 آنحضرت مردمان تغافل و تماوان جایزد داشتند و قتل او مبادرت ننمودند و در لیل
 شدند و کشیدند آنچه کشیدند و اکثر تفاسیر مثبت است که حضرت رسول در خواب
 نمودند که بوزیر بیکان بر منبر آنحضرت بالا میرفتند و وزیر می آمدند و در بعضی روایات که
 در خواب دید که بنی حکم و بنی مروان بر منبر او بالا میروند و بنه می آیند بر دوش وزیر بیکان
 و بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کسی خندانند و آیه و مَا جَعَلْنَا
 الرُّوِيََا لِيَأْتِيَنَّكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ شَارَهُ بَاسْتِ وَ سُوْرَهُ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ
 فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ درین باب آمده است که خداوند تعالی رسول خود و اله معصومین
 علیهم السلام عطا فرموده که بهتر از هزار ماست در برابر مدت حکومت خلفای بنی امیه است که
 هزار کم بچاه بود و در قرآن مجید واقع شده مراد بنی امیه است و کلام
 نظام مولای مومنان سب مقام شاید حالست **ع** سه کتاب است شاید ما علیکم و قاضیا
 الاله منعم قاضی **با** عی ای قوم که رفتید یکسوا از راه بر سهوشما نصر کلما مست
 بی شبهه بود قاضی حکم الاله تا آنکه کند حکم که از کیست کناره و کتاب حسن الکبار در کتاب
 کاشف الحق از عبد الله بن عباس مرویست که شبی در مسجد مدینه نماز خفتن کرد و مردم
 پراکنده شدند و بغیر از معاویه و ابی سفیان کسی در مسجد نماند و من عقب ستونی نشسته

بودم شنیدم که ابوسیفان بمعاویه میگوید بین در مسجد کسی مانده یا نه ابوسیفان در ابویوسف
و ناپیاشده بود معاویه چراغی بدست بدست که فته اطراف مسجد را تفتحص نمود و دست
عقب ستون در دو ستون می‌گشتم تا مرا نپند چون خاطر جمع کرد گفت هیچکس مانده
ابوسیفان گفت یا بنی اوصیک بدین الالباء والاحداد و یا ک و
محمد و انه سبب فقرنا و لا یؤینک قول محمد من البعث و
النشور ای پسر من صیت میکنم ترا بدین ابا و احداد باید که دین قدیم پدر را در
ند هیچ از دین محمد پرهیزی پس بدستی که این دین سبب فقر و درویشی باشد و زنهار
که ترا ترسی باکی نباشد از کفتهای محمد و آنچه از قیامت و حشر و بهشت و دوزخ میگوید
همه حرفست و اعتباری ندارد و بعد از موت دیگر بار کسی ندیده میشود و چون او نصیحت را
باتمام رسانید معاویه گفت ذالک رای یا ابنا یعنی رای و اعتقاد من نیست ای پدر مشفق
مهربان من تو خاطر جمع دار که مرا نیز عقیده و اعتقاد نیست و تلافی و تدارک آنچه
تو توانستی کرد من جز اینم کرده و معاویه تقصیر و فرو گذاشتی نکرد و یقین کن که
تمام بنی امیه طایفه عینه و بنی عباس غاویه عاصیه و زرو و بال و طغیان و عصیان
با او میتواند برابری کرد او برابری نکند و عذاب همه بعقاب عذاب برسد بلی کسی
ازین است در زرو و بال بلکه زیادتى نمود ابا بکر و عمر و عثمان است که این درخت ظلم
و شتم را ایشان نشاندند و او بر خورد و بعد از آن خلفای بنی امیه و بنی عباس از آن
متره چیدند و احوال با صبیان بی ایمان نیز از او بهره ر میگردند و در کتاب بضایه
الایمان مسطور است که چون عثمان با بارت نشست ابوسیفان نزد وی رفت و او را
تنهت گفت که یا بن عم امید میدارم ملت با ما باز آید و بعد از آن گفت ای بنی امیه

پس المال را چنانکه شرکیاء ربیع میجو زد و بداند که نه هشتست نه دوزخ و چون
از پیش عثمان پیر و ن آمد حضرت امام حسین علیه السلام با و بر خورد ابو سفیان چشمش
گفت تو کیستی آنحضرت فرمود منم فرزند رسول خدا حسین بن علی پس دست آن سبط
بگرفت و بقیع رفت و چون بقیع رسیدند حضرت امام علیه السلام فرمود که این
بقیع است ابو سفیان با و از بلند گفت این استخوانهای پوسیده که شما از برای آن با
جنگ میکردید امروز در دست است مطلب ابو سفیان گنایه بود که با ما رسول جنگ کرد
و ملک از ما گرفت و امروز ملک در دست است استخوانهای او ریخته شده یعنی
عرض حضرت سالت ملک بود و ریاست رسالت نبوت امام حسین علیه السلام او را
نمود و از او جدا شد و بدین بازگشت **و نیز** در آن کتاب آمد که روزی ابو سفیان
مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا
حاضر بود و ابو سفیان علیه التلعة و التیران علم حضور آنحضرت داشت چون مؤذن
شروع باز آن کرد و گفت شهد آن محمد رسول الله ابو سفیان گفت
اینجا کسی هست که از او اخترازا باید کرد و گفتند ابو سفیان گفت خسارت با محمد
نیکرید و ملاحظه نمایند که نام خود را گناهاده امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
با و ترا می ابو سفیان هدای تعالی نام محمد را بجای نهاد که و رَقَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ
ابو سفیان گفت خسارت با و انکسی که گفت اینجا کسی نیست که از او اخترازا
و اهل سیر و تاریخ ذکر کرده اند که معاویه منزل با ویه و پدرش در مدت بعثت
حضرت رسول مشرک بودند و اسلام ظاهری ایشان پنجاه پیش بود که
حضرت رسول از دنیا رحلت نمود و سبب اسلامشان آن بود که چون معاویه

شینه که حضرت سالت پناه را ده فتح که معظمه دارا و زوا همه که چون همیشه
بشرع می نمود و مباد که حضرت رسول امر قبض او نماید از مکه که رحلت و بدر شد که
ماند و بعد از فتح مکه ابوسفیان از ترس ایمان آورد و چون معاویه از ایه سلام
پدر مطلع شد با و نوشت که از دین خود بدین محمد نقل نمودی و بر فاقه من
که پیرون نیاید می در میان عرب را رسوا کردی که مردمان خواهند گفت که
حرب لات و عزری برشته و پدرش انسر زشتا نوشت و ملا متها نمود و چون
این خبر رسید کانیات رسید حکم نمود که هر که معاویه را در هر جا که بیند بکشد چون
این خبر با و رسید بکه که رحلت و از هیچ جا و بیجا پس امین نبود و خود را عباس
بدست پای و افتاده اظهار سلام کرد و عباس بخدمت حضرت رسول رفته
شفا عیش نمود و انسر و راز سر قتل او گذشت و باز شفاعت عباس کاتب سایل
شد و بعضی نسخ مذکور است که او را کاتب صدقات نمودند و اینکه اهل سنت
او را کاتب وحی میدانند خلاف و کذب است و او را این مرتبه در درگاه حضرت
که کاتب وحیش سازند و بر تقدیر می او کاتب وحی باشد و او را درین فضیلتی نیست
برای آنکه علمای اهل سنت در کتب معتبره خود ذکر کرده اند که از جمله کاتبان وحی
ابی سبرج بود که مرتد شد چون بخاکش کردند خاک او را قبول نکرد و این هر دو
یک عالمند و جمیع پیغمبرین که نموده که پیش از وفات پیغمبر معاویه
اسلام آورد و معلوم که در آن ششماه چه مقدار آیه نازل یافته است و کاتبان
وحی چهار نفر بودند چو نیست که در میان معاویه را کاتب وحی میگویند پس کاتب
وحی بودن با بقای ایمان پسندیده است **ان**ی صبی پدین که معاویه احوال المؤمنین

نسخه
ولا تفرح

میدانی بجهت آنکه خواهر او چپیده ختر ابو سفیان یکی از زنان رسول بود و معلوم
بنمبر آن زن بود پس در زمان آنحضرت همه حال المؤمنین باشند و محمد بن ابوبکر
برادر عایشه بود و عبد الله بن عمر برادر حفصه بود و پدر آن ایشان با عتقادنا
شما خلیفه رسول الله بودند چرا ایشانرا خال نمیگویند و فرضا اگر خال باشد
خلیه خوبی خالی و عاریست بر رخسار دین خال عاریست **قال امیر المؤمنین**
اقرارک بعقارب فی اذیها و لا تفرح بعم او نجال فکم عرم کیون النعم منه
و کم خال من الخیرات خال و حکیم ثنائی علیه الرحمه در کتاب حدیقه فرموده **نظم**
پسرمند که چه خال نیست دوستی یم بکاری نیست و رنوست او خطی بهر
بر خطش نیز افتخاری نیست در مقامی که شیر میدهند از خط و خال اعتباری نیست
و انی با صبی خال مؤمنین کاتبی بودن چه نفع رساند کسی که بر خلیفه حق و امام مطلق
اسد الله الخالد امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام خروج کند و با آنحضرت مخالفت
و منازعه نماید کرده بسیاری از عوام الناس در شک و شبهه اندازد و بواسطه
حرکت ناپسندیده و بسیاری از صحابه رسول خدا و چندین هزار کس از طرفین
و در بعضی نسخ مذکورست که چهل هزار کس از لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بر وجه شهادت فایز گشتند و از ابتدای مقاتله و مجادله تا اشای آن که هجده ماه
مقتاد و دو و خجک با امیر المؤمنین علیه السلام کرده خود را مسلمان میداشتند
بلکه چشم ثواب هم داشت با عتقاد خود طلب عثمان بن ابی بکر و اهل سنت
هم او را مصاب میدادند و میگویند که مجتهد بود و مجتهد اگر در اجتهاد خود صواب
کرده باشد ده ثواب دارد و اگر خطا کند یک صواب احقرشان بها و یکصد هزار

کم ازین بکار نمی آید که بمقادیر و وجوب با امام زمان کند و همه را اجتهاد نام کنند و لوا^{زم}
برای او قرار دهند یقین که معاویه ازین ثواب یک حصه بدو شان و مجاز خود خواهد
بیت اگر خوانی و را معاویه شن^د دان که درها و لیست او یه ش^ن **حکایت** شبی در پای^ه
سلطنت یکی از پادشاهان اهل سنت گفتگوی معاویه و حرات با امیرالمؤمنین علیه السلام
ند که رشد از قاضی عسکر و مفتی لشکر که هر دو از متعصبان اهل سنت بودند آن پادشاه
پرسید که چه میگویند در جنگهایی که معاویه با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می نمود
او مجتهد بود و خطا کرده این سبب را هر چه نیست آن پادشاه میفرماید یکبار خطا در
خطا بمقادیر و دو بار خطای در خطا و مجلس بهمین نام شد و از جمیع افعال و اعمال
ملعون قیصر و زشت تر آن بود که با وجود آیاتی که حق سبحانه و تعالی در شان حضرت
امیرالمؤمنین و تعظیم و کثرت ایم او نازل ساخته چنانچه مولانا حسن شکی گفته **شعر** هر کجا در جمع
قرآن خدا را آیت است از کمال و لطف و رحمت خاصه در شان شما^{ست} و رسول خود را
نمود که از آن حضرت دعا می او در مبالغه استعانت جوید و احادیثی که در حق او از رسول
واقع شده با برادری او رسول خدا را با قرب و منزلت و فضل و کمال او که آن ملعون
مردود و مخذول همه را شنیده و دیده بود حکم کرد که بر منبر با استغفر الله^{است}
و حسین علیه السلام میگوید با شنیدن و مردمان را بدان امر میفرمود و بر ترک آن
زجر و سیاست مینمود **بیت** بی ادب گفتن سخن با خاص حق^{ست} دل پیر اندیشه دور
و بجمال و حکام بلا در خود نوشت که خطبا بر بالای منبر سب آن حضرت نمایند چنانچه در مجلس
المؤمنین آمده که در وقتی که معاویه بگوید آمد و جمعی از مردم آنجا که حضرت امام حسن
علیه السلام جهت ایشان مان گرفته بود بمجلس درآمد و صعصعه بن صوحان العبیدی

نیز از آنجمله بود چون نظر معاویه بر او افتاد گفت بجد اقسام که تو در امان من در نیایی
 بجد اقسام که نمیخواستم که ترا بجلالت نام برم پس معاویه گفت اگر تو ما را خلیفه میدانی
 منبر رو و علی را سب کن صمصمه متوجه مسجد شده بر منبر رفت و گفت از پیش کسی
 آیم که شر خود را مقدم خسته و خیر خود را مؤخر داشته و مرا امر کرده که علی ابن ابی طالب
 سب کنم پس او را لعن کند لعنه الله اهل مسجد با و از بلند آیین گفت صمصمه نزد معاویه
 رفت و او را آنچه بر منبر گفته بود از آنجا نزد معاویه گفت و الله که تو بان عبارت لعن
 مرا قصد نموده بودی کیبار دیگر ترا بایت رفت و تصریح بلعن علی کرد صمصمه بر کشت
 و بر منبر برآمد و گفت معاویه مرا امر کرده که ما سراجعلی بن ابی طالب علیه السلام گویم
 انیک من لعن میکنم انکس که لعن علی بن ابی طالب کند حاضران مسجد دیگر بار با و از بلند
 آیین گفت و چون معاویه از آن خبردار شد او را از کوفه اخراج نمود و نیز روزی
 معاویه خطیبی گفت که بر منبر رو و علی را ما سراجعلی بن ابی طالب علیه السلام گویم
 معاویه ان الملعن علیه لعن الله علیه یعنی امر و حکم کرد و معاویه که لعن
 کنیم بر او لعن و دوری از رحمت پروردگار بر او باد و از استماع این سخن معاویه
 شده خطیب غزل کرد و بعضی وایات دارد دست در وقتی که عقیل نیز معاویه
 و مال بسیار از او گرفت معاویه با و گفت برو بر بالای منبر و علی را لعن کن عقیل بر
 منبر رفت آن کلام گفت و بعد از آن معاویه گفت که عقیل آمد و مال بسیار از من
 گرفت و مرا در میان جمع لعن نمود و در تاریخ طبری نه کورست که رفتن عقیل بن ابی
 طالب نزد معاویه در محرم سینه اربعین که سال شهادت حضرت امیر المومنین علیه السلام
 بود و چون آنحضرت از رفتن او مطلع شد بگریست و کلامی که در آن حال زبان بجز

در آورده ترجمه آن اینست **بای** آنست برادر که خورده غصه و غم روزی که گشتی ^{شمنان}
رنج و الم نه فی آنکه و بد قوت ایشان پستم و ز جهل کند ترا بلامت هر دم ^{کتاب} **دور**
انوار البدریه از منهاج التحقيق نقل شده که وجه تسمیه صبیحا پدین و مبغضات
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بنی آنست که چون معاویه منزل او را فرمود ^{حضرت}
امیرالمؤمنین علیه السلام آن سال اعوام لسه نام بردند و ازین سبب دشمنان حضرت
اهل سنت میگویند و در کتاب فضول الحق ذکر شده که عذر ره که از دشمنان
طبقه کمر است در کتاب خود آورده که روز بیعت معاویه که سال چهلیم از
بود عام پنجه گویند و روز مصاحبه حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه غایب
عام کجاعت خوانند و در کتاب طرایف آمده که در وقتی که سر مبارک حضرت امام
حسین علیه السلام نزد یزید آوردند از درمی که سر السور را در آوردند هر
در آمد می موسوم بسبی گشتی و در تحفه الابرار مذکور است که در زمان خلفای بنی
طایفه هر که طلب ریاست و امارت کردی کتابی باو میدادند که مشتمل بود بر سب و طعن
امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت طاهرین که این را دستور العمل سازد و در
و محافل ذکر آن کند و آن کتاب را باطفال تعلیم دهند و هر که نام علی بر زبان
سازد یا طفلی را علی نام کند زبانش قطع کنند تا آنکه گویند در زمان عبدالملک
روزی یکی از علماء در مسجد دمشق و عظمی کفت با کاه در آشنای مقال شمه از فضائل
علی علیه السلام بر زبان جاری شد عبدالملک حکم کرد که زبانش بریدند و گفت
و انجبا ه بنور مردم نام علی را فراموش کردند و **دور** اگر گشتند کو رست که
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بمقتدا سال در میان مردم عالم استمرار داشت

تا آنکه عمر بن عبد العزیز که از خلفای بنی امیه است بنابر حیلہ آن رسم بدو آیین زشت را بر طر
 ساخت چنانکہ در روضہ الصفا مسطور است کہ یکی از طبایہ یهود در محفل کہ اعیان و اشرف بنی
 امیہ و اکابر و محارف شام حاضر بودند تعلیم عمر بن عبد العزیز دختر او را خواشکاری نمود عمر
 عبد العزیز گفت این مواصلت ہیچو جہت نیاید کہ ما مسلمانیم و شما کافر طیب گفت پس
 پنجم شما دختر جلی بن ابی طالب و عمر گفت کہ او یکی از عظامی ملت احمدیست طیب گفت پس
 چرا لعن او میکنند عمر روی بخاطر آن مجلس آورده گفت چرا جواب نمیکوید همه ساکت و
 ملزم گشته سر تا بر انداختند و آن عاقبت محمود بایشان گفت کہ انصاف بیاورید کی
 علی بن ابی طالبی را کہ داماد رسول خدا باشد با آن فضل و کمال در منابر سب کردن و در
 انصاف بہتر از همه عباد است **پس** از تو کہ انصاف آید در وجود **پس** کہ عمر
 در رکوع و سجود و حکم فرمود کہ دیگر ہیچکس زبان نباشد حضرت امیر المؤمنین ^{علیہ السلام}
 نکشاید و ادضاع او را با بنی امیہ اختلاف بسیارست تا بحدی کہ او را مؤمن آل فرعون
 میکشند مشہور است کہ شخصی در پیش عمر بن عبد العزیز حکایت میکرد کہ گفت امیر المؤمنین ^{علیہ السلام}
 با ما چنین کرد و چنان گفت بفرمود ما او را برهنہ کردند و بدست خود پیست تا زبانه
 زد و در تاریخ حبیب پسیراندہ کہ منع نمودن عمر بن عبد العزیز خطاب را از سب و طعن
 امیر المؤمنین علیہ السلام در سنہ ماہ ہجری بود و ایست کہ حضرت امیر المؤمنین ^{علیہ السلام}
 در حین ارتحال از دار فنا بخت الماوی و صیت نمود کہ حضرت امام حسن علیہ السلام کہ خیال
 مکن کہ مردم معلوم کردند کہ دفن من کجاست کہ مرا از بنی امیہ خوفست و اولاد عظام ^{الحضرت}
 بموجب فرمودہ غل نمودہ در شب آنحضرت را دفن ساختند و موضع قبر مبارک را
 بازین ہمسایان نمودند کہ اعدا بر آن اطلاع نیابند و تا زمان حکومت یارون الرشید

غیر از آنکه علیهم السلام هیچکس واقف نبود و سبب بردن آن مرقد مطهر منور آن شد
روزی ثارون آن حوالی سگاری میکرد و آهویی چند از نیم جان با مکان نهشت نشان
پناه بردند هر چند مرغان سگاری سگان تازی ابرایشان سردا و ندا با و افتاد
نموده و بطرف آن مکان شریف نیاوردند بارون ملعون از مشاهده تصویر
متعجب و متفکر شده از حضاروند مای خود استفسار این سر نمود بعد از مرابا
تخص و تجسس پیری گفت که از پدران ما رسید که حیدر مطهر مبارک امیر المؤمنین^{جید}
درین مقام مدفونست دیگر از کردار زشت معاویه اگر چه ده بنت اشعث را^{نفی}
قدری هزار جهت و فرستاد تا حضرت امام حسن علیه السلام زهر داد و بدیدان
سبب آنحضرت از دار فنا بسرای بقا ارتحال نمود و یزید پلید را وصیت سفارش نمود
که حضرت امام حسین علیه السلام استیضه کند و آن سبک بچه پچیا وصیت پدر را^{لورد}
و آن ملعون خود را امیر المؤمنین نام کرد و هر که بغیر این نام او را اسم میرد او را
بقتل میرساند و هر که ازین افعال فتنه موجب اخن و کفران مرد و دست چه جایی
همه قباچ از یک کس سر زبذخا که در کتاب فضول ذکر شده که از تیری قاضی مصر^{رسند}
که از فضایل معاویه چیزی بیان کن گفت پدر او مقاتله کرد با پیغمبر و مادر او خورد حکم
عم پیغمبر او نفرموده و زهر دادند یک سبط پیغمبر را و پسر او کشت سبط دیگر پیغمبر^{سنگیر}
زیاده ازین منقبت چه تواند بود و در مجموع الحقیقه و در ترجمه دیوانی که نسبت
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده که در وقتی که معاویه مسجد دمشق را از مال^{جنایت}
و بیت المال مسلمانان بنهاند مولای مومنان علیه السلام با و نوشت **عمر** سمعک
تبی مسجد عن جنایة وانت کجده غیر موفق مکعبه الزمان همانست به جرت^{مثلا}

للناس المصدق **بابی** ای ساخته از خراج مسجد بدارد صد شکر خدا که نیست توفیق ما
 چون آنکه زنا کرده و بخشیده ما را ایست مثل زخاین خیر شعاع **عریه** فقال له اهل البصير
 والتمس لك الویل لاترني ولا تصدق **بابی** چون کرد زنا و کرد خیر از زان کفشد
 اهل بصیرت بجهان کای ای بر احوال تو از دور زمان نه خیر کن و نه تو زنا کن بعیا
 و نیز صاحب دی ترجمه این کلام معجز نظام را نیکو بنظم در آورده **بابی** تا چند رسیم خلقت
 بندی طرف و انگاه بغیر حق کنی آنرا صرف مسجد که تو از حرام سازی باشد
 مانند مناره که سازند ز برف **در کتب** اهل سیر و تاریخ ذکر شده که معاویه اول کسی
 که خلافت بخلافت و شمشیر گرفت و اول کسی بود که در اسلام بظاہر زنا کرد و اول کسی
 که مسلمانان غارت کرد که صهاک بن قیس اباسه هزار کس فرستاد که هر که را در اطاعت
 و محبت حضرت امیر المومنین علیه السلام بنده غارت کند و آن لعین بسیاری غارت کرد
 و بسیاری از شیعیان و ایوان آنحضرت را بقتل رسانید **در کتاب** بضاعت الایمان
 که معاویه غاویه در ایام خلافت خود چهل هزار کس از مهاجر و انصار و اولاد
 بعلت دوستی امیر المومنین علیه السلام بقتل رسانید و اول کسی بود که در میان صفاء
 سواره سعی کرد و اول کسی بود که ثمرت بنید را علانیه مکتب شد و ساز و سرور
 بان بلخی ساخت و میل بخوردن کل کرد و حکم بابا بخش نمود و اول کسی بود که تنزد
 مکه کتابت نوشت و اول کسی بود که سر مسلمانان را بدیه بوی فرستادند و اول کسی بود که
 بر تخت نشست و تیشه با کاسره و فراعنه نمود و اول کسی بود که بموت مسلمانان نشست
 کرد چنانکه در کتب تاریخ و سیر آمده که در وقتی که خبر شهادت و فوت مولای مومنان بود
 شهادت نمود و امر فرمود که مردم شام بعیش و عشرت مشغول شوند **کتاب** امیر المومنین

افاقه یعنی بهوش آمدن

جميع فوائد الدنيا غرور^ه ولا تبقى مسرور^ه فقل للثامنين بنا افيقوا^ه
فان نواب الدنيا تدور^ه **رباعی** خوشوقتی دنیا همه و همست و غرور^ه پوشه ماند بجهان^{عیش}
حضور^ه ای کشته تراد دل نغم ماسرور^ه بشدار که نوبت تو آید مبرور^ه و اول کسی^ه
که با شرکان بی اخذ جزیه صلح کرد و اول کسی بود که بت فروخت و بت فروشی را برتر^ه
نهاد و هر سال چندین کشتی بت بطرف مند و دیگر بلاد میفرستاد که فروخته قیمت^ه
از قاشق و متاع آن بلاد از برای او بخرند و این تجارت نام نهاد و چشم داشت نواب^ه
هم داشت و اول کسی بود که اسیر مسلمانان بفروخت و اول کسی بود که خلافت را در میراث^ه
نهاد و حواله پسر خود کرد و اول کسی بود که از پادشاهان اسلام زندان ساخت و اول^ه
کسی بود که در مسجد مقصوره ساخت و اول کسی بود که خواجه میرای را تحفیص کرد و اول^ه
بود که خطبه نشسته خواند بسبب آنکه در آخر ایام حیات خویش بواسطه سمن و غظم شکم^ه
پای نمیتوانست شاد و اول کسی که استلحاق بیکانه بخود نمود و بود که زیاده^ه
برادر خود خواند و اول کسی که بر برات دیوان مهر زد و اول کسی که مردم را^ه
چهارپایانده بسوخت و بود که حکم نمود که محمد بن ابی بکر را بسبب دوستی و محبت مولای^ه
مومنان و سرور اهل ایمان در جوف چهارپایانده بسوختند **حکایت** در رو^{صنه}
الصفا ندگوارست که یکی از اهل دمشق بر شخصی از مردم کوفه شتری عوا کرد و قصیده معاویه^ه
رسید ایشانرا طلب نمود و مشقی بنجاه کواه مجلس معاویه برد تا ادای شهادت نمود^ه
که این باقه تعلق بدشقی دارد و در دست کوفی بغیر حق است معاویه حکم کرد که ناکوفی^ه
شتر را بدشقی تسلیم نماید بعد از آن کوفی معاویه گفت این شتر من چیست نه ماده^{معاویه}
گفت بپرداز حکم قدمضی یعنی این نوع حکم من گذشت دیگر تغیر و تبدیل راه^{میسرا}

و چون مردم متفرق گشتند معاویه کوفی را طلب کرد و پرسید بهای شتر تو چند است گفت
 مبلغ معاویه مضاعف آن بودی او ده گفت برو و با علی بگو که با صد هزار کس که نامه را از
 نشاند با تو خبک و قتال خواهیم کرد و فی الحقیقه اگر اهل شام از حمل و جدی از حمل حق
 از باطل و خیر از شر و ماده از تر فرق و امتیاز بگیردند با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 در مقام مبارزه و جدال و خصومت و قتال نمی آمدند پس بدحال آنجمنی که فردای
 قیامت آنحضرت خصم ایشان باشد **کافال امیرالمؤمنین علی علیه السلام** فویل ثم وویل
 لمن یلقی الاله عند الظلمی فویل ثم وویل ثم وویل کجا حد طاعتی و میرد هضمی **با عی ائی**
 بر آنکه چون رسد روز جزا با ظلم من آید بملاقات خدا ای وای بر آنکه کم کند حق مرا
 فرمان من انکار کند در همه جا و آن منافق پیدین در نظر اهل خلافت بنوعی با هیبت
 سیاست بود که هیچکس را یارای آن نبود که در مجلس او گفتگو نماید و او را کسری عز
 میخواندند و بتی طایفه از مردم مصر غرم ملاقات او کرده عمرو عاص که حاکم ایشان
 بود و انجاعت را امر کرد که چون معاویه پدید وی بخلافت سلام میکند تا در خیم
 بزرگ نماید و چون حضرت دخول کنست سرای معاویه میشد و او را در غایت مهابت
 صلابت دیده سر اسیمد گشته گفتند السلام علیک یا رسول الله و چون از مجلس
 عمرو عاص بایشان گفت که لعنت خدای شما باد من کفتم بخلافت بر معاویه سلام
 تا از شما حسابتی گیرد و شما بر سالت و بنوت بر او سلام کردید بلی مثل شماست کمره
 همچو معاویه رسول و پیغمبری نیاید که بصلوات و شفاوت دعوت شما کند و در مدت
 هشتاد سال ایام خلافت نبی امیه لعنهم الله حال شیعیان و مجانبان حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام لعنوا نی گذشت که نه زبان را یارای تشریح آن هست نه گوش را تاب شنیدن

بضم خیری رقی کسی کم
 کردن است

آن و چندین هزار کس اتمت محبت و دوستی اهل بیت گشته تا بدو شان شیعیان
و بفتح و قطع ذریه و اولاد سید المرسلین بنوعی کوشیدند که مافوق آن متصور نباشد
و بعد از ایشان خلفای بنی عباس نیز بروی متابعت بنی امیه نمودند اگر چه بحسب ظاهر
دوستی و محبت با سلاله حضرت خاتم النبیین بنمودند و فداکاری و امانی میگفتند
اما باطن آنچه لازمه عداوت و قتل و غارت و ستمگری و روستاها را میآورد و لغزش بود
آورده از ظلم و شتم چیزی فوت و فرو گذاشت کردند چنانکه در کتاب منهاج القای صلیین
آمده که اول کسی که امر فرمود که در خطبه مدح و منقبت خلفای ثلاثه در منابر و مساجد
نمودند منصور و الفی بود که وضع این بدعت نمود و جمیع اهل سنت معترفند که در
زمان حضرت رسول هیچکس در خطبه ذکر خلفای ایشان نمی نمود و نه در زمان هیچکس
صحابه و تابعین و نه در زمان بنی مروان نه در اول سلطنت بنی عباس و منصور
آن این بدعت وضع نمود که با علویه و سادات که انجم سعادت اند که ورت و عداوت
داشت و میگفت بجز اقسام از برای آنکه بجا که بآل پی بنی شتم و سادات و ایشان را
خوار و ذلیل سازم در نظر با بلند ساختن مرتبه بنی تیم و عدنی و امر نمودم که در
منافق ایشان را ذکر کنند با آنکه ایشان لیم و حسین ترین طوایف عربند و همه اینها
و بدیجی معاویه بود و شرح بدین معنی و جانش ذات و جانش نفس او را چگونه بیان
توان نمود که یکی از اکابر گفته یزید سیئه من سیئات معاویه و حق که در
گفته است که از بدیهای او یکی یزید است و آنچه یزید پلید حضرت امام حسین علیه السلام
از نتیجه افعال معاویه و متهید مقامات او بود و او مردم را بظلم بر اولاد حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام حضرت فاطمه را علیه السلام و لیساخت چنانچه حکیم ثانی علیه الرحمه گفته

نظم پنج ناوروه در ره پیداد: مصطفی را مرتضی رایا و راه از رم و شهرم بر بسته
 عهد و پیمان شرع بشکسته: هر که راضی شود بکرده زشت: نزد اکس چه دوزخ و چه بهشت
 آدمی چون بداد دست از صییت: هر چه جوانی بکین فاضل شست: و اهل سنت و فخر عا
 بدعت قبا یکی که از معاویه و بنی امیه بظهور رسیده: راه رنجتن خون مسلمانان باشد و خوا
 نامش را که بامیر المؤمنین علیه السلام میکشند: خواه ظلم و ستمی که با ذریه خاتم النبیین نمودند
 و اکثر آنها در کتب و آثار ایشان ثبت است: میچاک را موجب لعن و طعن معاویه و بنی
 امیه نمیدانند و نقصان مرتبه و منزلت ایشان نمیشمرند: و حاشا که ایشان را از دایره اسلام
 و ایمان خارج عاقل دانند بلکه اگر کسی یکی از اینها را ببلعن نفرین باید کند: و رضا نشوی
 بقتل او میدهند و این بابر است: که اگر نفی اسلام اینجا عت کند منافات با اصل
 و ملت ایشان خواهد داشت: که آن ثابت شدن خلافت و امامت در مذاهب ایشان
 بیعت و اجماع اگر چه یک کس باشد: هر یک از معاویه و یزید و مروان مردم در روز
 امارتشان دیده از ابابکر و عمر و عثمان بیعت کردند: از جهت آنکه در روز اول بابی بکر جماع
 کس با عقبا د اهل خلافت زیاده بیعت نکردند و آن دومی دیگر مثل آن و در روز اول
 امارت معاویه و یزید و مروان کل اهل شام بیعت کردند: و اگر اینها امام نباشند: لازم
 آید که آنها نیز امام نباشند: لهذا معاویه را که اهل خال المؤمنین کا بی کایت و حج و ارضای
 کبارش بشمارند و از برای ید نیز فضایل چند تراشیده اند: و او را ابن خال میدانند
 چنانچه حکیم ثمالی اشاره بآن کرده: **نظم** من ازین ابن خال پیرارم: که پیر نیز در
 از ارم: پس تو گویی یزید میرفت: عمر و عاص پلید پیرفت: هر که را عمر و عاص
 باشد پیر: بایزید پلید گردد: میر: مستحق عذاب نفرین است: بدو بد خال بدین

لغت داد که بر آنکس باد که مرا و را کند بنیکی یا ^{دشمن} و در وقتی که از مکار بهره و غنا
و بحث لا یعنی عاقل آیند میگویند ایشان مجتهد بودند و خطا کردند یک ^{سند} کتاب
داشت و دیگر مسائل و فتاوی آنکه و ه ضالّه را ازین قرار قیاس باید کرد و در
فضول احتیاط که از محشر می تقصیر خود و امام خزر از می بشیرن عبد الله ^{سطحی}
در کتب خود روایت نموده اند که در صفین از لشکر معاویه مردی بمیدان
بجای رجز سوره عَمَّ بَشَاءَ لَوْ نَخِیْ اَنْد مولای مومنان بمبارزت او
پروان آمد و گفت یا اخ العرب میدانی که بنای عظیم کیست گفت نه آنحضرت
فرمود که و الله منم در خلافت من اختلاف نمودند حقا که روزه بود که بدانند در
ترغ که خلاف نموده اند و باز روزه بود که بدانند در روز قیامت و صحرای محشر
بطلان عقیده خود را و منکر و کفر نیز از این ^{نمود} من از ایشان سوال خواهند
و چون آن مبارز شامی این کلام از آنحضرت استماع نمود گفت یا امرور ^{بمقتضی}
این انداخته بودم و امرور از آن اعتقاد فاسد در گذشتم و تو به نمودیم ^{المؤمنین}
از تقصیر من در گذر و آن عاقبت محمود و بخدمت مولای مومنان آمده در آن
خبرک بخرشادت رسید مدت جنگ و جدال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بمعاویه منزل تاویه بهجده کشته و لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نو
کس بودند و عسکر بکنت اثر معاویه چهارصد هزار کس و در آن مدت هفتاد هزار
کشته شده بودند و پست هزار از لشکر مولای مومنان ^{کشته} به شهادت فایز
بودند و پنجاه هزار از عسکر بکنت اثر پیشرو منافقان تاویه را منزل و ماوی ^{خانه}
بودند و در شبی که مشهورست بلیله الهیر رسی و شش هزار کس از طرفین کشته شدند

و در آن شب مالک اشتر مشرف برفتح شده بود که عمرو عاص ملعون بکر کرده ^{مصحفها}
 بر سر نیزه کرد و چون لاسکر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ترا دیدند و از
 هزار کس از آن لشکر جدا شده و بخدمت آنحضرت آمده گفتند که قوم معاویه را
 بکتاب میخوانند امر فرما که مالک اشتر دست از محاربه و مجادله بکشد و الا ترا
 گرفته بدست دشمن میدهیم ناچار آنحضرت مالک از جنگ بازگردانید و قرار
 بکین دند و مولوی اشاره بدین نموده **نظم** مصحف و سالوس او باد و بکن
 خویش با او همسر و هم بکن **اسوی** جوخت آورد بهر وضو **و** اندر اندازد **بر**
 در قعر جو **و** نیز عمر و عاص در حکین چنان مگری با یو موسی اشعری زد که قبل ازین
 ذکر آن شده و دویم بار که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تهنیه جدال و قتال
 معاویه افتاد بضررت ابن بلجم مرادی علیه اللعنه شربت شهادت چشید **و** در کتاب
 عقد الدبر از عمار ریاض است در حدیثی که ذکر آن طولی دارد خلاصه آن آنکه در
 کس محاکمه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام ندو یکی از آن دو کس محاکمه آنحضرت
 نشد و بدعا می آنحضرت بصورت سکی شد و باز بدعا می و بصورت اصلی معاو
 یه و من آنحضرت کفتم ای مولای من هرگاه خدای تعالی چنین قدر و منزلتی عطا
 فرموده ترا در جنگ معاویه پس بپرداز به حاجت بلشکر و عسکرست اما فرمود
 ای عمار خدای تعالی مرا امر فرموده که جهاد کنم با کفار و ناکیشان و قاسطین ^{و ماراقین}
 و بجزا قسم که اگر خواهم دراز کنم این است کوه ماه خود را درین بیابان دور
 دراز و بزم پینه معاویه در شام و بکنم شارب را بهر اینه قادرم پس آنحضرت
 دست مبارک دراز کرده و باز پس کشید و در دست آنحضرت موی بسیار بود

از شارب ویه و بعد از مدتی خبر ما رسید در همان روزی که امام علیه السلام ^{مبارک} شربت
کوفه بجانب شام دراز نموده بود معاویه از بالای تخت افتاده از هوش رفت و چون
آمد موی بسیار از شارب کنده شده بود و نیز در آن کتاب حدیثی که ذکر آن طولی
دارد از جابر بن عبد الله الانصاری است که بعد از آنکه یکی از اهل نفاق مدعی حاجی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مسج کرد و یک قسم با امیر المؤمنین گاه ترا در گاه الهی این
و منزلت پسر بند خورنده جگر با تو حرب میکند دفع او بکن آنحضرت ^{مبارک} دست
را دراز بجانب هوا نمود پس دیدیم معاویه را در دست مبارک آنحضرت و فرمود
آن ملعونی که شما میخواستید و بعد از آن فرمود که ما بندگان مقرب خدا ایم ^{مستقیم} شکریم
بکفتگو و با مر خدا می تعالی عمل میکنیم پس معاویه را بمکانش گذاشت و آن ملعون
شد از نظر ما و بعد از مدتی خبر ما رسید که معاویه در شام از روی تختش بودند و
بعد از ساعتی باز آوردند و از هوش رفته بود و چون هوش آمد گفت بخدا قسم
که رفت مرا علی بن ابی طالب دست خود درین ساعت و عجب حریست ^{تکایت} در محلی
که خنک صیفین وی نمود و آن محاربه و مقاتله امتداد بهم رسانید بشی در مجلس معاویه
او صاف و منافی مومنان علیه السلام در میان آمد هر یک از ایشان و ^{متابعان}
آن ملعون که فی الجمله معرفی بشرف و بزرگی آنحضرت ^{مستقیم} شدند شمه از فضایل و مناقب
انسر وریان نمودند تا آنکه نوبت بعمر و عاص بنی اخلاص رسید و نیز زیاده برد
او صاف حمیده و مناقب آنحضرت را بیان نمود و گفت ای معاویه علم و کرم مرو
مرو مومنان بنوعیست که با آنکه هر روز با او محاربه و مقاتله مینماییم اگر خواجه
آنحضرت و ایم اصلا و قطعا افعال زشت و اعمال ناخوش ما را اظهار کرده از

و آیهی از او باز شد متوجه حضورت و عداوت با شو و بر خیز تا با تو بخدمت او بروییم
 مروت و حلم و کرم و بزرگی او ظاهر کرد و معاویه گفت که هر چه در او صاف او پیا
 نمودی اندکیست از کمالات و فضایل او و در انساب آن هر دو متناقض اتفاق نموده
 برقع بر روی خود انداختند که کسی ایشان را نشاند معرفتی کمال ایشان بهم
 و بر دو شتر سوار شده و آن لشکر حضرت امیرالمومنین علیه السلام شدند تا بدر
 و بارگاه حضرت رسیدند و از شتران بریر آمده یکی از خدام بارگاه آنحضرت
 نمودند که بخدمت مولای مومنان پیشوای اهل جهان فتنه معروفی دارند که دو غلام
 آمده اند و رخصت بساط بوسی آمدن بمجلس بهشت نشان دارند و ایشان را
 حرف نهانیست که در خلوت باید عرض نمایند چون آن شخص آمده مطلب ایشان را پیا
 نمود مالک اشتر و جمعی از موالیان حاضر بودند امیرالمومنین علیه السلام اهل مجلس
 رخصت انصراف نمود و چون مجلس از غیر خالی گردید معاویه و عاص و اهل
 شده برقع از روی برداشتند و بر قدم اسب و راه دادند مولای مومنان با ایشان
 و مهربانی بسیار نمود و ساعتی در ملازمت و خدمت آنحضرت قرار گرفتند و بگردان
 خود اقرار و انصراف نمودند و بعد از آن حضرت انصراف گرفته بعسکر گشت آن خود
 باز گشتند و بعد از لمح مالک اشتر و مجتبان اسب و داخل حنیمه شدند حضرت امیرالمو
 تبسم نموده ایشان گفت که آیا این داعری را شناختید گفتند نه فرمود که معاویه
 و عمرو عاص و بنی چون مالک این سخن استماع نمود انگشت ندامت و حسرت بدندان
 که کاشکی من مطلع میشدم تا دفع شر آن دو شیر می نمودم مالک اشتر و اصحاب اسب
 همیشه تأسف و پشیمانی میخوردند که این دشمن خدا و رسول بعسکر ما در آیند و بسلا

دست پرون وند و آن کان کریم مروت ایشان را پسلی می نمود و میفرمود که از ^وحمیت
مرحمت و رست که هرگاه خصم اعتماد بکرم و حلم ما کند و نیز ما آیند از ما بایشان
ضرر و آزاری **سد پیت** هر چه گفتیم در او صاف امیر المقلین **ب** همچنان ^{بگفتیم} بیچ
که صد چند است و در کتاب کمال بهایی و در کتاب حسن الکبار آمده که معاویه روز
جمعه خطبه میخواند و سهمناکی از او جدا شد مردم از آن حال متغیر گردیدند که آن
چنان ملعونی در چنان مقام چنین کار شنیعی آشکارا کرد معاویه چنان گفت
خدایی را که پرون آمدن با در اراحت ما گردانیده صعصعه بن صوحان گفت
راست گفتی ای معاویه پرون آمدن با در از مرگ به راحت است و در بنبرد بخت گفت
ای اهل شام امیر شما بر منبر برید و نماز شما و نماز او همه باطل گردید و از مسجد ^{پرون}
رفته متوجه مدینه شد **نظم** خاکساران بد که هرگز عزت حیدر نداشتند و وسیله اکس که
زکات ال پیغمبر نداشت **ب** هر که چون لفت بهان از خط حیدر سر کشید داد وین ^{بر باد}
و خبر سودای کج بر سر نداشت **باب سی و بیستم** ذکر فوت معاویه و پیغمبر و اصل شدن
امردود منزلت و یه و بیان حالات وقت نزاع و احتضار آن طایفه یا غیبه در روز
الصفاء و تاریخ اعصم کوفی مذکور است که معاویه شبی جهت قضای حاجت بر سر
چاه رفت و در آنجا کز بسته بخاری بر رویش زد و مویهای محاسن ریش خیش ^{بخت}
و لرزه بر اعضای او افتاد و بجلت لقوه گرفتار و مبتلا شده بهزار حیل خود را
بجوابگاه ساینده و پهلوش افتاد و در کتاب بصیاعه الایمان ^{رسول} گشته که حضرت
صلی الله علیه و آله فرمود که در فلان موضع چاه هست که هر که بر سر آن چاه و در لقوه
پیدا شود جهت امتحان کلام آن صادق القول بر سر آن چاه افتد و در القوه ^{رسید} بهم

چیزی بر سر پوشیده و تحویل به مشق آمد و کتاب شفا الحی آمد که چون خوان انصار معاد
 کوفت آن مطلع شد و بعد از آن دوازده روز پیش از آنکه آمدند خراب و بجزو شدن دید
 که میگردید چون سبب که به از او پرسیدند گفت جزع و فزع من از آنست که بسیار
 خیر بود که بر آن قادر بودم و از شومی هوای لغزش کردم و دیگر آنکه این علت مر
 عارض عضوی از اعضای من شده که آنرا پوخته کشته باید داشت و آن
 بلاها و مرض بسبب تعدی ظلم و جور است که با علی ابن ابی طالب علیه السلام کردم
 او را دیده و دانسته گرفتم و فرمودم که سبب آنحضرت نمایند و جگر گوشه محمد
 و نور دیده علی مرتضی را با بر و فرمان من شمشیر کردند و مجاز و دوستان
 میالیا و حتی مصطفی را با حق شتم نابین قی سحانه و تعالی این مرض و بلا را
 مستولی و نازل گردانید و این عذاب دنیا است و عقاب نکال آخرت در عقب آمده
 میباشد و عقوبت عاجل است تا عذاب اجل چه نوع و چه قسم باشد در وقتی که
 مرتضی با من فحاصمه کند **قال امیر المومنین علی علیه السلام** فویل ثم ویل ثم ویل
 لمن یأتی الیقامت و هو خصمی و ویل للذی یشتاق سفاهه یرید عداوتی من غیر حربی
یا ای وای بر آن شقی که از روی سفاهه با من بکشد دشمنی بیکه و گناه و خصلت
و افعال تباه و دشمن شود و من کینه بی جرم کناه و من اینهمه محنتها و بلاها را بدوستی
و محبت یزید پلید میکشتم و علاقه ابوت و فرزندی او باعث این شده و اگر محبت
بنودی بطریق مستقیم موفق شده از راه راست منحرف نمیکشتم و بدشمنی و عداوت
اهل بیت اطهار بر من خواستم و اکنون مال کار و سرانجام روزگار من بنیچار
مرتبه کشید که دشمن من خندید و دوست گریست و بلا و مصیبت دنیا سهل و آسان

آخرت و قیامت ترسان هر اسانم که بعد از آن و مکافات گناه و غضب ^{مصطفی}
عداوت علی مرتضی و خصومت سیده النساء و دشمنی حسن مجتبی گرفتار خواهیم شد
و هر که از آن ورطه و بلیه نجات و خلاصی نخواهد یافت **پیت** میکشد از حسرت و غم
سرد **پیت** کا پنجه من کردم درین عالم که کرد **پیت** و باین نوع گفتگو با میگرد و شک
مدامت و حسرت از چشمهای شومش میریزد تا از واسمه و براس او را غشی ^{داده} وی
از هوش رفت و چون هوش آمد ایالی و استراف شام طلب نموده بیعت یزید از ^{پیت}
بگرفت و اول بار خود نیز بیعت نمود خطاب آن ملعون امیر الفاسقین بود
المومنین کرد چنانکه گفته اند **پیت** با غایت فسق و فحش میخوانند بر عکس نهند
ز یکی کافور **پیت** و روز بروز بیماری مرض او اشتداد میکرد و هر شب ^{بریشان}
و شوریده میدید و از آن همتی رسید اکثر اوقات ندیان و لاطایل میگفت
هر خدای مجبور و عطش او زیاده میشد و چون هوش آمدی تا از بلند میگفت
چرا با تو مخالفت و منازعت کردم ای علی بن ابی طالب اگر مرا عفویت کنی ^{نور}
و اگر عفو فرمایی در کرم تو بعید نیست نام یکی از حجاب شیعیان مولای مومنان
که گشته بود بر زبان مبارک جاری ساخته افسوس و پشیمانی میجو رد و کردار ^{ناخوش}
خود را مکرار مینمود و **پیت** در آن کتاب از حنف بن قیس مرویست که از امیر المومنین
علیه السلام شنیدم که معاویه بر دین اسلام نخواهد مرد و صلیب کردن و شکم بر
بچینم و اصل خواهد شد و این بر دل من منجلید آیا چگونه خواهد بود پس بحسب اتفاق
بشام رفتم و شنیدم که معاویه مرخص و رنجور است بعیادت می رفتم دیدم که روی
بدیوار خوابیده است دست بر سینه او نهادم شتم بر تنی آنکه در گردنش او نیخته

چون بطرف من کرد مرا که یان بد گفت من امروز بهترم کفتم گریه من از است که از
 ابی طالب شنیده ام که معاویه صلیب کردن خواهد مرد پس گفت ای احنف چه تعجبی
 طبیب نصرانی مرا باین امر کرده گفته که این بت نیست در کردن پیاد و نیز که ترا شفا میدهد
 و خمر بخور که کوفت لغوه ترا فایده دارد و بفرموده طبیب هر روزه خمر بخور و من از
 آنجا برآمده بخانه خود نرسیده بودم که آوازه مردن معاویه از هر طرف برآمد
 حکما قال امیر المؤمنین علی علیه السلام انما الدنیا کطل زایل او کصیف بات لیلا فارحل
 او کونم قدیراه بایم او کبرق لائح فی افق الالامی دنیا ست لبان سایه در تیش
 یا مهمانی که آمد و کرد رحیل یا هست چو خواب مردمانم بی قیل یا برق امل که تا بد ز فکر
 وقاضی القضاة نیز نقل کرده که معاویه مرد در حالتی که از ضم توقع شفا داشت
 مامونی در کتاب خود آورده که از متقدمین متاخرین کسی را درین خلافت نیست و همه
 اند برین که معاویه بت در کردن از دنیا پیرونفته با ویه را منزل ماوی ساحت
 امیر المؤمنین علیه السلام مضی العمر والایام الذنب حاصل وانت بما تهوی عن الحق غافل
 نعیمک فی الدنیا عز و روحسره و عیشک فی الدنیا محال باطل باعی ایام گذشت
 و شد کنه ران حاصل کشتی بهوای نفس از حق غافل از شادی نیست عز ورت حاصل
 عیش از جوی زهی خیال باطل غریبه تر و دمن الدنیا فاکل و یادرفان الموت لا شک
 الا انما الدنیا کمزل راکب انما عشا و هو فی الصبح اهل باعی بر کیر حاصل جهان زاد سفر
 سببی خبا که هست مرکز بر سر دنیا ست مقامی که مسافر آنجا است و در آن شب و سفر کرد
 و در روضه الصفا و در کتاب احسن الکبار و دیگر کتب مخالف و موافق مذکور است که از جمله
 وصایای معاویه بایزید آن بود که عمر و عاص با برادر حیل و مکر با من بیعت کرده بود و بر حیل

اراح

کردم بیعت تو را ضعیف نشد و حیل و مکر می بطرم سیده کمانم است که علاج منحصراً ^{باشد}
چون از تخمین و کفین من فارغ گردی بطریق التماس عبر و عاص بگو که پدرم صیت کرده
که شما او را بخاک سپارید و چون از آن مهم فارغ و خواهد که از قبر برآید شمشیر
کشد و بگو بن بیعت کن و الا ترا نیز در پهلوی او میخوابانم اگر بیعت کند فهو المراد ^{والا}
کردنش بزنج کاهلی و تغافل مکن و چون عمر و عاص کول و فریفتید خود را بگور
فرود رفت و آن ملعون مرد و در احوال با نید و خواست که برآید نیزید شمشیر کشیده
گفت با من بیعت کن الا کردنت میزنم و در پهلوی او نیز ترا میخوابانم و چون عمر و
عاص دید که نیزید بجد است و واپس کرده لگد چند محکم بر معاویه زد و گفت بخدا
قسم که این صرامزاده خرد را هرگز این حیل و مکر نمی رسد البته تو او را تعلیم کرده
و از پذیرای و مکرهای تو است لعنت خدا می تو که در مردن بهم دست از حیل
مکر بر مینداری و لا علاج دست بدست نیزید پلید ده بیعت کرد و از قبر برخیز
آید و بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیست سال معاویه ^{نزل}
با ویه باقی ماند هشتاد و یک مرحله از مراحل زندگانی را طی نمود و در کتاب ^{تلقا}
از ابان بن بشیر النبیل روایت است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند
در خلف پدر خود بر استری سوار بودیم و برای می رفتیم و استر را می کشیدند که ناگاه نظر
بر روی افتاد که در گردن او زنجیری بود و یکی موکل آن و گفت امروز معلول با علی بن
الحسین مرا آت ده موکل او گفت که آتش می بیند که هرگز سیراب نگردد اند او را خدا
تعالی که این معاویه منزلت او یست ^{در کتاب عین الحیوة} با ساینده معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت است که روزی با پدرم در وادی صحنان که میانه مکه و مدینه

میرفتیم ناکاه ستریدیم م کرد نظر کردم مرد پیری دیدم که در گردنش زنجیر
و سر زنجیر در دست بردی بود و میگوید گفت مرا آب دهانشخص که زنجیر را داشت
گفت آبش ده خدا و را آب ده پیر سپیدم از پدرم که این مرد مغلول که بود
فرمود معاویه بود و نیز در آن کتاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ^{نقل است}
که باید زخم ده که میرفتیم و هر دو بر شتر سوار بودیم چون بوادی ضحان رسیدیم
شخصی پروان آمد و در گردن زنجیری بود و بر زمین میکید گفت یا ابا جعفر
مرا آب ده تا خدا ترا آب ده شخصی دیگر از عقبش در آمد و زنجیرش اکشید و گفت یا
رسول الله آبش ده مید خدا و را آب ده گاه پدرم رو بمن کرد و گفت این
شناختی معاویه بود و نیز در آن کتاب از یحیی بن ام الطویل منقول است که در عهد
حضرت علی بن الحسین علیهما السلام ده که میرفتیم چون بوادی ضحان رسیدیم
چنین امری مشاهده شد حضرت امام علیه السلام فرمود که معاویه بود و در کتاب
الحق از طریق مخالفین روایت است که سید کاینات فرمود که در جهنم معاویه در
آتشین باشد و کلینی در کتاب کافی روایت نموده است که جبارترین و بدترین خلق
سه کس بودند که بدترین بلاها و مرصها گرفتار شدند که اول ابو سفیان بود که
دشمن حضرت رسول بود و دوم معاویه غیبه سیم نزدیک پلید و کتاب فضول الحق
مسطور است که از بنی امیه کسی نبود که میرد که بصورت و زنگه منجم کرده یعنی جبار
که او را سربا که و چلیپا سه نیز کوبید چنانکه در آن کتاب آمده که یکی از محرمان ^{الملك}
مروان وایت کند که چون عبد الملك مرد و خواستیم که او را غسل دهیم دیدیم که
وزنگه شده و در سوراخ دیواری افت و بغیر از پسران او هیچ کس دیگر بودیم که ^{مشاهده}

امی صورت نمودیم و حیران شدیم که چکنیم که کسی نداند آخر چو بی که بقدر هینا
بود او ردیم و کفن در او پوشانیدیم و ما پنجکس او را در قبر نهادیم که کسی
ندانست و هشام سپرد سو کند خورده که هر کس از شما افشای این سر نماید سر او را
از تن جدا نمایم و بعد از فوت هشام اظهار آن بحرمان نمودیم **بیت** اعدای
و بد خداوندی که از آن تبر نباشد **باب** **و چهارم** ذکر محلی از کردار
یزید بن معاویه علیهما لعنه و العذاب الهامیه مقالات مناسب این باب
حضرت امام حسین علیه السلام نفرموده و شهید کردند و آنچه از ظلم و ستم
بابل **بیت** رسول الله رسید از ابتدای فرشتن دنیا تا اشیای آن هیچ طایفه و
نرسیده و نخواهد رسید چون اکثر کتب فریقین این واقعه باین تفصیل ذکر
و بگوشت اکثر شیعه اثنی عشریه رسیده لهذا از طول کلام عرض نموده
از روایات متفرقه از کتب اصحاب سب این باب ذکر نمایم که شاید بعضی از
بگوشت صاحبان موشن رسیده باشد از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
مروست که چون از مدینه برآمدیم تا بکر بلا رسیدن هیچ منزلی نرود دنیایم
و رحلت نکردیم که حضرت امام حسین علیه السلام بخی بن کربار ایاد نکند و
در منزلی حضرت فرمود که از وقایع حوادث دنیا هیچ خبر نبرد اینه لغا
انقدر بد نمود و مکرده بود که سر کچی را بده به نبرد یا غی یا غی فرستادند
کتاب ملتقات آمده که چون حضرت امام حسین علیه السلام بزمین کر بلا نزول
صفوف قتال جدا شد اما پسته شد بلکه بعد از حضرت یاری بخدمت حضرت
آمدند امام علیه السلام ایشان را حضرت حریف داد و آن فرشتگان با حال نزد قبر

مبارک آنحضرت مجاورند و گریه میکنند و اشطار ظهور فریم آل محمد میکشند که نصر
 نمایند و با اعداءه مقاتله کنند و در آنروز جمعی از جن بخدمت شاه شهید^{ند}
 و طلب از آن داشتند که نصرت آنحضرت نمایند و با آن دشمنان خدا مقاتله کنند
 ایشانرا نیز از آن نداد و فرمود که شما قادرید بر قتل و هلاک این مرد و د^و آن
 شمار نمی بینید **در کتاب تحفه الابرار از سیدی و ایست در تفسیریه کرمیه**
 فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ إِلَى آخِرَةِ يَكْفِيكَ بَرَكَاتِ السَّمَاءِ
 گوید چون که گشته شد حضرت امام حسین علیه السلام گریست بر او آسمان
 آسمان سرخی اوست و ایست که سرخی که در آسمان بهم میرسد که آنرا^{شفق}
 گویند قبل از واقعه یحیی علی بنیما و علیه السلام بودند و در آن وقت بهم^{رسید}
 و بعد از مدتی بجهت طرف شد باز در حادثه شهیدای کربلا پیداشد **پت** این سرخی
 شفق که برین چرخ پیوست **هر شام عکس خون شهیدان کربلاست**
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که قاتل یحیی بن زکریا و قاتل حسین
 علی علیهم السلام هر دو از زنا بهم رسیده بودند و آسمان سرخ نشد الا از برای
 آن دو منظورم این سرخی تا قیامت باقی خواهد بود **در کتاب تحفه الابرار از**
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود مَا بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَى
 أَحَدٍ إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ حَمْرُهَا بَكَاؤُهَا
 یعنی هرگز آسمان بر کسی نگریسته است مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی
 علیهم السلام و گریه آسمان سرخی است که بسینها ظاهر میشود **در کتاب فتوحات**
 القدس ذکر شده که در روز قتل آنحضرت از آسمان خون بارید و در ^ت

روز
المقدس بیچ نسکی بر نداشتند مگر در زیر آن سنگ خون تازه بافتند و چند
آسمان نظر خون پسته می نمود در کتاب عیون اخبار الرضا از ربان
بن شیب و ایست که حضرت سلطان علی بن موسی الرضا علیه العجته و ائمه
که یابن شیب وقتی که جدّم حسین شهید کردند آسمان خون ببارید و رنگ
خاک سرخ کردند و در کتاب فتوحات القدس مذکور است که در بلاد روم در
صورت شیرست از سنگ تراشیده و هر سال در روز عاشورا از دو چشم آن
آب و آن میوه و و تا شب میرود و مردم در حوالی آنجا جمع میشوند و تغزیت اهل بیت
میدانند و از آن آب میخورند و از جهت تبرک و استغفار از آن آب داشته مبارک
خود میزند **شعر** که از حسرت آن تشنه لبان میگردد بجز از غیرت آن خسته دلان
آه از آن سنگدلی پجری تیره درون که از حسرت نکشاده و زغم نخرود شد **و نیز در**
کتاب حدیثی که ذکر آن طوی دارد آمده که بعد از شهادت شاه شهیدان آن ملا
خداستند که اسب سینه بی کینه آنحضرت برانند در آن آسا از دامن صحرا شیری بدیدند
و در نزد یک بدن مبارک آنحضرت پیاسانی بایستاد و چون املا عین این بدیدند
عمر بخش گفت این قشّه است نزد یک وی مروید شمار اهلک کند پس آن مرد و دان
باز گشتند و ایست که عربی که حسین علیهما السلام همراه حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام میبودند ایشانرا حضرت خرب میبیداد و میفرمود که من بجز یک دن نروا
ترم و اصحاب و وصیت میکرد که اینها فرزندان رسول الله اند مکنز ارید که متوجه حرم
شوند که نسل رسول منقطع نشود و آخر کار با بنجار رسیدند **در** مجموعۃ الحقائق
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی خطاب بحضرت امام حسین علیه السلام نموده

سنت که
ووجه تسمیه محراب است
مخاربه با شیطان و هوا

عریه کافی بنفسی و اعقابها و بالکربلاء و محرابها فتخصب لنا اللحي بالدماء
العروس باثابها باعمری کویا که بنفس خویش و اولاد کرام در جرم کرم بکربلا کرده مقام
کلکون کرده بخون محاسن تمام چون رنگ عروس از لباس کلفام و در کتاب
عقاب الاعمال ابن بابویه قمی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که
آنحضرت فرمود که در روز نخلیست که سر او را از آن بکان نیست پیکس از مردمان مگر
کشته حسین بن علی و یحیی بن کریم علیهم السلام و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که
زیارت حضرت امام حسین علیه السلام واجبست بر هر که اقرار با مامت او داشته باشد
و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و ایست که هر که زیارت قبر امام حسین
بکند و عارف باشد بحق او پیامرزد خدای تعالی کنایان گذشته و آینده او را
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و ایست که آنحضرت فرمودند ای شیعیان با برود
حسین بن علی علیهما السلام محفوظ میدارد خدای تعالی روار آنحضرت از بدم
و خوف و اکل سبع زیارت آنحضرت واجبست بر هر که اقرار و اعتراف داشته باشد
با مامت آنحضرت علیه السلام **پت** کردم ز دیده پای سوی شهید حسین هست این
سفر مذهب عشاق فرض عین ثواب زیارت آنحضرت از بد و حصار فروست و در اکثر
کتابت کور اللهم اذقنا حج بینک الحرام و زیارة نبیک و وصی
نبیک و ابنته و سبطیه و باقی الائمة المعصومین علیهم السلام
في هذا العام و فی کل عام و از حضرت امام علیه السلام مرویست که یکبار
واجبی نزد آنحضرت با حجتی و یک ناله با عمره برابرست و تربت آنحضرت شفاست از
هر مرضی و در دخی درین باب حدیث بسیار بطریق ائمه اطهار در کتب مجاب و شیعیان

حیدر کرار و دوست و از خواص تربت آنحضرت است که چون از آن شیخ سازند ^{بهر یک دانه}
که بگردانند و ذکر حق تعالی کنند چهل حسنه از برای آن شخص نوشته میشود و اگر در دست ^{داشته}
میگردانند یا بشنود ذکر ترا فراموش نکند بهر دانه که بگردانند از برائی او حسنه بنویسند
و در کتاب گری از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر کس بر خاک امام
حسین علیه السلام سجده کند از سجده گاه تا زمین بمقسم نورانی شود و تربت آنحضرت
در سفر و حضر مانست از هر خوف و ترس و تجربه سیده که چون در دریا طوفان
آید و کشتی را پیم غرق شدن باشد قدری از تربت آنحضرت بدریا افکند طوفان
کرد و در اجبار آمده که هر که در زمین کربلا مدفون شود از حساب و زینت
فارغست و بی حساب بهشت میرود و نیز و ایست که زمین کربلا را با هر که در آن
بهشت میزند باعی بهترین که بخاک کربلا را رافند حاشا که بدو رخسار و کار
که شمر بدان خاک رسد پاک شود مانند سکی که در نمکزار افند و در خبرست که رو
قیامت زمین کربلا همچو غرابال میشود و دشمنان و مبغضان اهل بیت نبوت و سالت
را از خود دور میکند و مجان و موالیان را با خود بهشت میرد ملا فصولی ایجاد می
باعی اسوده کربلا بهر حال که هست که خاک شود و نمیشود قد رشتن نیست بر میداد
و سببش بسیارند میگردانندش از شرف دست بدست و از خواص اصحاب حضرت
امام حسین علیه السلام و یست که هرگز آنحضرت را با آن خوشحالی ندیده بودیم که در
کربلا میدیدیم چنانچه محقق رومی فرموده نظم مر که اگر مرد است که نزد من آید تا
اغیشش بگیرم شک تنک در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است که حبیب بن مظاهر
الاسدی را یامی که در صحرای کربلا در خدمت شاه شهید البصه کوه کربلا گرفتار بود

با یکی از یاران خود مزاح میکرد و بن حسین اهدائی نیاورد گفت که ای برادر امروز نه روز
 و مزاح کرد داشت حبیب گفت پس کدام روز نه را در ترس و خوشحالی ازین تواند
 که در قدم مبارک حضرت امام حسین علیه السلام این اشقیای مجاهده میکنیم تا شهید شویم
 و در بهشت غنیمت است با جو را لعین معانقه و بهم اغوشی میکنیم **پس** خاک قدم دوست
 شد مینست کسی این عیش که امروز مراد قدم او است و در آن روز عدد کشتگانی
 که آنحضرت بدست خود بدو رخشان فرستاده بود بجای از هزار کس سیده بود و هر
 آبی بخورد و یاد آنحضرت بکند و بر قاتلان او لعن و نفرین کند انکس الثواب عظیم خواهد
 بود چنانچه از او دین کثیر رقی و ایست که بودم نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 که آنحضرت آب خورده و بعد از آن اشک از چشمهای مبارک روان نمود و فرمود که
 هر که آب خورده و یاد حضرت امام حسین علیه السلام کند و لعن بر قاتلان او نماید بجز
 خدای تعالی از برای انکس صد هزار حسنه و محو کند از نامه اعمال او صد هزار سیئه و
 سازد از برای او صد هزار درجه و مثل است که آزاد کرده باشد صد هزار بنده
 حشر کند خدای تعالی او را در روز قیامت در حالتی که روی او سفید و درخشنده باشد
پس حق تعالی بهر ایت افزاید تا بگوید و زو شب لعن برید **حکایت** بعد از واقعه
 که بلا بریزید پلید را بخاطر رسید که بکفاره قتل حضرت امام حسین علیه السلام آب انبار
 بر که بسازد که مردم از آن آب خورند و بدین سبب تخفیف در عذاب شود و امید
 داشت که خدای تعالی از تقصیرات او بگذرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله شفاعت
 او کند **فمنع ما قبل** از رجوع او معشر قتلت حسینا شفاعت جده یوم الحساب فلا والله
 شفیع و یوم القيمة فی العذاب و قد قتلوا الحسین بحکم جور فخالف حکم حکم الکتاب

و چون آن بر که با تمام رسید و پیر آب کردند اول باز فرشته آمد از آن حوض آب خورد
لغت بریزید که جمیع اهل شام و آن ملعون آن ندای غنپی اشیند و هر که بعد
آب بخورد لغت بریزید میکرد و هرگاه امزد و دلید آب بخورد بی اختیار لعن بر
میکرد و از ساختن آب بنا رفایده که باور رسید این بود که هر که آب بخورد از او بر
و دوری حرمان و محجوری از رحمت و مغفرت خدا یاد کرد **دیت** آب بی چاشنی لعن
بر مملو می کسی کو ارایست در کتاب احسن الکبرایه که از حضرت امام رضا علیه التحیه
و الثنا پرسیدند که امام حسین علیه السلام تشنه شهید شد آنحضرت فرمود که خاموش
باشید مگر نشینید که حق تعالی چهار ملک از کبار ملائکه نزد وی فرستاد و گفت که
و رسول ترا سلام میرسانند که اگر میخواهی دنیا و هر چه در دست بتو دهم ترا
براعد البضرت بهم یا ای که خواهم فرمود من جواب خدا و رسول بخورم
که آن رفیع علی است پس ملائکه شربت آبی بوی دادند بخورد و بوی کشته که بعد
هرگز تشنه نشوی و بر فتنه و نیز در آن کتاب از آنحضرت و ایست که فرمود که
ملکی نزد امام حسین علیه السلام آمد در وقتی که اصحاب آنحضرت از تشکی شکایت
میکردند پس گفت یا بن رسول الله هدای تعالی ترا سلام میرساند که هر حاجتی که
داری بخواه ما آجابت کنیم حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که خدا یا تو عالم
الاسرار و ترا معلومست که اصحاب من از بیانی شکایت میکنند حق سبحانه و تعالی
و حی ملک کرد که بحسین بگو که با نکشت در دهن خطی کشد امام علیه السلام با
سبابه در زمین خطی کشید در حال هنری ظاهر شد سفید تر از شیر و شیرین تر از عسل
و اصحاب او از او خوردند ملک گفت ای حسین این آب خاص از آن شماست در لعن

و این حق فحوصست که خاشاک از دست در کتاب فتوحات القدس آمده که در وقتی
شاه شده ادر کر بلا لعطش و تشنگی مبتلا بود در ویشی گاه سه چوبین خود را پر آب کرده
نجدت آنحضرت آورد امام علیه السلام گاه سه را از دست در ویش بگرفت و آب از زیر
ریخت و گفت ای در ویش آب با قحط نیست گاه کن چون در ویش نظر کرد جو بهای
روان دید امام حسین علیه السلام سه در ویش را پر یک کرد و در ویش داد آن
ریکها تمام جو ابرابر شده بود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
مَنْ بَكَى عَلَى الْخَيْرِ وَ بَنَى كِي وَ حَبَّ لَهُ الْجَنَّةُ یعنی هر که بر حسین بگرید یا آنکه
بگریه دارد بهشت وی واجب شود **و گفته اند** هر که گریه بر او را در رسول در بهشت او را
زوج بقول و در امالی آمده که شخصی در خدمت امام بنی مطلق جعفر صادق علیه السلام
در مرتبه امام حسین علیه السلام خواند آنحضرت گریست فرمود که هر که شعری بخواند
که از مرثیه آنحضرت باشد و جمعی را بگریه در آورد و اگر همه یک کس باشد البته او را بهشت
واجب میشود پس خورشید حال محترم کاشی که هم خود بهشت میرود و بهم چندین هزار
از پی خود بهشت میرود **بیت** زانده آن ماتم جان کسل روان کرد و از دید
خوبی دل **و در کتاب فتوحات القدس آمده** که یکی از ثقات گوید که با مردی از قبیلہ طی
میگفتم که بارسیده است که شما نوحه جنیان را بر امام حسین علیه السلام شنید و آیت
بیچ از او و بنده از آن قتیله پرسی مگر که ترا از این معنی خبر دهد گفتم من دوست دارم
که از تو بشنوم آنچه خود از ایشان شنید و گفت من از ایشان شنیدم که میگفتند
مسح الرسول حینه فله یرتق فی الحد و د ابواه من علیا قدیش و عده خیر الحد و
عیون اخبار الرضا مذکورست که پسر دعبل خزاعی آیت کرده که چون پدرم وفات

حاضر آمد ز باننش بسته شد و رویش سیاه گشت من ازین واقعه ترسیدم و راه فرار گرفتم
و برادر خوابیدم باروی سفید و جابه نیکو کفتم ای پدر حق سبحانه و تعالی با تو چه کرد
گفت مرا پیا مرزید و سیاه پی روی کرد فکی زبان من از برای آن بود که خمر میخوردم چون
مرا در قبر آوردند همچنان روی سیاه زبان کنک بودم که سیدنیات حاضر شد
و گفت بچو آن شیخ که در حق شهیدان اهل بیت من گفته من بخوانم **یا اباضی** که
من الله بهران ضحک **والا** احمد مظلومون قد قهر **والله** و ما اخرا این آیات میخوانم
و حضرت رسول میگفت چون تمام کردم فرمود که نیکو گفته و مرا شفاعت کرد
این جابه رسول خداست که در بردارم و در کتاب جامع لا نوار از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود که کلبیّه زن یزید پلید چون برگردا
زشت شوهر بد اختر خود مطلع شد سر اسر و رشده از او یزید پستد و بکتاب
و غیر معطر گردانید و تا یک هفته بر اسم تحریر و نوحه و زاری با کنیزان خود مشغول بود
در آن اثنا یزید پلید که سفندی بریان نموده جهت کلبیّه فرستاد قبول کرد و گفت من در
امنه در عروسی شیخ آذری در مرثیه آنحضرت فرمود **نظم** سوراخ میشد دل با چون
بر جا که ذکر واقعه کرد ببارود **و** که خلق را خدا می گیرد با و لیا **و** رسم که این معالیه با آنها
و بعد از تمام ایام غم و ماتم با کنیزکان خود از خانه بیرون آمدند که آواز پای ایشان کسی
نشنید و اثری از ایشان ظاهر نشد که بجا رفتند و دوستی اهل بیت مصطفی و جگر گوشه علی
باست نجات و خلاصی آن زن شد از صحبت آن پلید و در روز جزا او را بهشت جاودان
روزی خواند که دید **و** در کتاب احسن الکبار آمده که کلبیّه زن یزید پلید سر امام حسین **علیه السلام**
را برداشته مشک و کلاب شست آنشب حضرت فاطمه علیها السلام خوابید که غدر از او میخواست

و از آنکه بدی صلوات الله علیه جمیع مردیست که سر که را در خاطر بگذرد که کاشکی
آن روز در کربلا بود می تا در پیش امام حسین علیه السلام بن خدا کرد می تا اب مثل تو اب کسی
باشد که با آنحضرت شهادت داشته **کایت** عمر و لیث و زی عرض لشکر خود را مید
مقرر و آنکه هر امیر می سر داری که هزار مرد و مکل مسلح بر او عرضه کند که ز ز رینی
با و بد چون آن عرض لشکر فارغ شد صد و پست که ز طلا بسرداران داده بود
در وقتی که عدد و شمار لشکر و عسکر خود را باین مرتبه دید خود را از اسب انداخته
سجده نهاد و روی بخاک میمالید میگفت بعد از مدت دیدی که سر از سجده برداش
ندیدی از ندما که در خدمت او دیر و کسپت ناخ بود و راه سخن گفتن و همراهی داشت پس
گفت ای ملک کسی که این لشکر و حشم باشد کار با ساختن و مهمات پرداخته باید که
بخند و بخند اند که بگریزد بگریزد این وقت گریه و فریاد تست وقت شادی مبارک
تست و جه این گریه این گریه و زاری سبب این اندوه و پریشانی چه تواند بود و عمر و لیث
گفت چون دیدم که عدد و لشکر و حشم بصد پست هزار رسید آفتی که بکربلا بخاطر
رسید و حسرت بردم آن روز که کاشکی آن روز با این لشکر در آن صحرا بودم تا دمار از
کفار فجار بر می آورد و ما را میزبانان میگردانم موجب علو درجات من میشد **ایضا**
بچشم کم بین کایشان بهر زحمی که اینجا یافتند آنجا ز جنت مرهمی دارند اگر رقت
و الم زین عالم ناخوش بهار الخلد بی درد و الم زین عالم دارند و چون عمر و لیث را
وفات رسید خواش و بدید ناخ مکل گریه کرد و جو را ن پیشا پیش و علما ن بر
داشتند از او پرسیدند که این مرتبه و ... شوکت از چه یافتی گفتی خدای
تبارک و تعالی جل شانده دشمنان مرا از من خشو و کرد آیند و کنایان مرا پامر زید سبب

که در آن عرض لنگر کرده بودم و نیت معاوضتی که نسبت بشاه کرده بودم در آن روز
که زاینده بودم بنزد و شکیر و فریاد رس من شد و کتابت حضرت الشهدا^{ایده}
که شیخ سهیل بن عبد الله فرمود که در روز عاشورا مبارک استیم و با خود میگیریم
از روز حاضر نبودم که در پیش شاه شهید اخو نم بریزند امر وزیر باری قطره خندان
چشم خود بریزم شبانه حضرت سول را در واقع دیدم که مرا گفت ای سهیل
حضرت ذوالجلال که یک قطره آب دیده بود در مصیبت فرزند و ایند من ضایع نخواهد
بود و بدان گریه که امروز کردی هر ذرات این ثواب هفت که محاسبان محکم
و مستوفیان فرغانه افلاک از عهده حصر و ثواب پیرون نتوانند آید
پا حسین علی گریه کن گریه کن گریه پیدا شود آبروی شهر آن نامه که خطا شد
برین آب گردون توان شست و شوی در تاریخ نگارستان آید که اول کسی که را
ما تم داشتیم و غزا گرفتیم حسین علیه السلام میان مردم بنیاد نهاد و نخلد
و یلی است که شیعه اثنا عشری و بیت باشد سعادت ابدی ابرمراشد بنمون
اثنا عشر مرا و در شهر رسته خمس و ثلثین ثلثا مشکمی عباسی نام مام نام
طوعا و کرها بقبضه اختیار او داد حسب الامر مخرالدوله و ابواب مساجد را پس
بعد از این کلمات را رقم کردند لعن الله معاویه بن ابی سفیان و
عَصَبَ فَاِطْمَهَ عَلَیْهَا السَّلَامُ فَدَكَ وَ مَنْ مَنَعَ اَنْ یُدْفِنَ الْحَسَنَ
فَبِرَجَدَهُ وَ مَنْ نَفَى اَبِیْ ذَالْخَفَارِیْ وَ مَنْ اَخْرَجَ الْجَاسَّ عَنْ الشَّوْرِ
و ترجمه این عبارت ظاهر است که مراد از من عصب فاطمه علیها السلام فدکا اشاره
بظلم ابوبکر و عمر است علیهما اللعنه که بجز و تعدی فدک را از حضرت سیده النساء^{فشد}

و اما عبارت و من منع ان يدفن الحسن عند قبر جدّه اشاره بشه و مردانست که منع نمودند
 حضرت امام حسن علیه السلام که زیارت روضه سید المرسلین ببرند و آنحضرت ^{ان} اور
 روضه مبارکه مدفون سازند و عبارت و من نفی ابی ذر العفاری می اشاره بطغیان ^{عصیان}
 عثمانست که ابی ذر را از مدینه اخراج نمود و عبارت و من اخراج العباس عن السور می
 اشاره بدیعت عمرست که در وقت اثقال بسقام خلافت السور می قرار داده و ^{عباس}
 عمر رسول را داخل نکرد و ایند و مقتضیان نا صبیان بغداد آغاز سفاقت کرد
 و ر حیفه بعضی ازین کلمات را حک میگردند آخر حسب الصلاح طرفین اسم معاویه
 بحال خود گذاشته بدل این کلمات دیگر این عبارت را نوشته لعن الله الظالمین
 لا اله الا محمد صلی الله علیه و آله و حشاشان بدان از آن باد که اینها را ^{لعنت}
 میکند یا در تاریخ ابن کثیر شامی مذکورست که در محرم سنه اثنین و ستین و ثلثمائه
 در بغداد نزاعی واقع شده در میان اهل سنت و طایفه شیعه بسبب آنکه اهل سنت ^{از روی}
 تعصب و جهل فی را عایشه نام کردند و او را بر شتری سوار ساختند و یکی از مردان
 خود را ز پیرو نام کردند و دیگری طلحه و با جمعی بسیار بر سر محله باب الکرخ بغداد که سکون
 شیعه بود رفتند و گفتند که ما اصحاب حلیمه و از برای خون عثمان ما اصحاب علی ^{من}
 ابی طالب علیه السلام مقاتله میکنیم و خلق بسیار از طرفین کشته شدند شیعیان ^{باب}
 الکرخ غالب آمد عایشه و طلحه و زبیر علی اباصحاب ایشان منهرم ساختند ^{کتاب}
 یکی از نا صبیان مدینه دشمنان امه طاهرین جاکم موصل بود و زن او نیز نا صیه ^{و بعضی}
 اهل بیت بود و ایشانرا پسری بود بمقتضای عقیده شوم خود مذکر کرده بودند که اگر
 خدای تعالی ایشانرا پسری و زمی کند بشکرا نه آن او را بردارند که همیشه زایران حضرت

امام حسین علیه السلام که از ولایت شام جبل عامل می آمدند عبور ایشان بموصل^{واقع}
میشد قتل نماید و بعد از آنکه مدتی پسری خدای تعالی ایشانرا بداد و او را جمال الدین^{میر} نام
و چون بسره بلوغ رسید در ناصیه و از آن نذر او را آگاه ساخت و جمال الدین^{میر} بصره
ماور و عقب جماعتی که از جانب جبل عامل و شام بطرف کربلای معلی می رفتند و در آن
بموصل عبور نمودند رفت و چون بمنزل مسیب که نزدیک کربلاست رسید و غبار^{بین} آنرا
بمشام او در آمد و دید که زوار از آب فرات عبور نموده اند و بجا توقف نموده^{تا وقت}
و حادث ایشانرا بقتل آورد و چون بمنزل مسیب^ب رفت دید که قیامت قائم^{شد}
و باتش و وزخ امر شد که او را بخود کشد آتش در مواخذه او تغلّل نمود و خطاب
باتش شد که چرا در مواخذه او توقف میکنی آتش در جواب گفت که غبار کربلا^{بر او}
نشسته است و در اندرون او جا کرده اگر او را بشویند من در او تصرف^{نم}
کرد و لاجرم بشستن او مبادرت نمودند و باراده الهی غبار کربلا بتامی از او^{دور}
نشد درین مرتبه آتش نیز درو تصرف کرد و مالک باتش خطاب و عتاب کرد که
ما صبّی در ریاب ز آتش همان جواب شنید و از هول عتاب مالک جمال الدین^{میر} جواب
میداد شد و از عقیده نصیب بعضی فاندان نبوت برگشت و شیعه اثنا عشری^{گردید}
و بکربلای معلی رفته مجاور آن پستان ملائک پسان شد و چون طبع و قدرت
تمام در شعر داشت مبداحی اهل بیت علیهم السلام اشتغال نممود و قصاید^{بسیار}
در مدح و منقبت حضرت امیر المؤمنین و اولاد طیبین آنحضرت گفته و در کتاب مجلس
المؤمنین یکی از قصاید او مذکور است در کتاب فتوحات القدس آمده که متوکل
فرمود که آب و آن کند بقبر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام تا خراب^{سود}

و چون آب و آن کردند و در مشهد مقدس آنحضرت با شاد و بلند برآمد و مشهد
 مقدس حضرت داخل نشد و آنرا خایر الحسین میگویند و در کتاب تبصرة العوام ذکر شده
 که این قضیه سال و بیست و شش از هجرت واقع شد و در آن روز زلزله ظاهر
 در جمله روی زمین ارضعوبت آن زلزله در شهر ری حیل و پخرا کس ملاک شدند
 احسن الکبار آمد که بفرموده یزید سه نوبت مدینه را غارت کردند و شش هزار
 در مدینه بکشتند بخوبی که خون بفر مبارک حضرت رسول رسید و از آنجا غرم که کردند
 و منجیق بر کعبه ساختند و خانه کعبه را خراب کرده استار کعبه را سوختند و بیشتر
 بر دوش نهاد و قتل و غارت میکردند و در کتاب خیره القيمة فی ترجمه منهاج الکرامه
 شده که بفرموده یزید پیمده روز متوالی غارت مدینه کردند و اهل آنرا با سیری بودند
 هفتصد کس از ایمان آنجا از قریش و مهاجره انصار بقتل آوردند و ده هزار از او
 و مرد و زن که معروف و مشهور بودند کشتند تا آنکه خون بر وضه مقدسه حضرت رسول
 صلی الله علیه آله رسید و تمام روضه و مسجد پر خون گشت و خانه کعبه را منجیق خراب
 کرده سوختند و در کتاب بصایه الایمان ذکر شده که یزید پلید امر بهدم کعبه معظمه
 و غارت مدینه نموده با و از زون رسید **پس** هر که ذولت قدرین او کردید میکند
 صبح و شام لعن یزید **باب سی و پنجم** در ذکر فوت یزید و بخت و اصل شدن آن پلید
 چو کی فوت او روایات مختلفه بنظر رسید بعضی از آنها را البسمع و الیایان مجبان میر
 و در کتب تاریخ و سیر مذکورست که بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام باندک
 زمانی یزید پلید بگریه و از رشت خود گرفتار شده بدرگه لاسفل شافت و تمام ایام
 بکپا سال رسید و عمر او زیاد از شصت و هفت سال نبود و بعد از واقعه یله کربلا از هر جا

جمعی بریزید پرون آمد هجک و جدال با سپاه کعبت شعار و دشتند و از نم و اندوه^{سما}
و علتهای مرضهای که ناگون وی بدید آمد و اطباء از معالجه کوفت او عاجز آمدند و هر چند
میخورد عطرش و زیاد میشد و پیوسته العطش العطش میکرد و شکمش با شکر^{آب}
و اندامش سیاه شد و هر دم میگفت این مار را از من دور سازید و میگفت آه
چه آتشیت که در دل منست و این چالشت که مرا روی نموده کویا مار و کژدم در شکم^{بست}
و مرا میگرد و مدتی در آن ریخ بود و روزی طبیب یهودی بر بالین او آورد و ندید^{چون}
مشاهده ال او نمود پاره جگر بر خیاطه پسته آنرا جمع نمود و یک سر آنرا در دست^{کرفت}
و گفت این افرو برو چون نریذ خیاطه را بلع نمود بعد از کخط خیاطه را از درون آن^{سک}
جسمی بد کشیدید که کژدم چند بر آن جگر حسیده است طبیب متحیر شد و گفته است بگو
چه کرده که باین عذابت قرار شد و من کتب و مطالعه کرده ام که این مرض کسی مستولی^{نشود}
نکر که کشنده زنده رسوالات آن زمان شده اگر غلط کنیم تو اگسی و چون نریذ بجز از^{بست}
گفتن چاره نداشت حقیقت حالات را با و گفت طبیب فرمود که لعنت خدای بر تو باد که
برای و روز دنیا فرزند پیغمبر خود را بقتل رسانیدی دنیا دار می نه لعنت^{طیب}
یهودی از پیش نریذ پرون آمد و بشرف اسلام مشرف شده هر روز خوف و مرض
زیاده میشد و خورده در دهان آن ملعون افتاد و میگفت این جماعتی را که شمشیری^{بر}
برهنه در دست دارند از من دور گیرند روزی از خوف و براس از فراتش خود برحسته
روی بگریخته نهاد و بر زبانش چوبی بالارفته از آنجا مستراح که محاذی آن بود پنهان
هر چند آن مستراح را به نزدند که جثه کثیف آن چنان پدید آمد میسر نشد و سر کل
ش^{بکل} میرجع الی اصله طهر کرد و آن مستراح قبر او شد و در آن مستراح

بر آوردند و بنو زرد و مشق نشانی از او هست **در بعضی آیات آمده که در آن رنج**
در بستر بجهنم شتافت چنانکه در روضه الصفاء گویند که بعد از انقراض خلافت
 بنی امیه خلفای بنی عباس قبر معاویه و یزید را شکافتند و در قبر معاویه بغیر از خاک سیا
 چیزی نیافتند و در قبر یزید مشت خاکتری دیدند **عربی** و یل لمن شفعاه و هضمناه
 والصورة فی نشر الخلائق تنفخ لا بد ان ترد القيمة فاطمة و مئیمها بدم حسین **ملط**
و در بعضی نسخ مسطور است که یزید پلید در سگاری از پی ابو اسبث اینده در آن
 کشت و آهوف شده بود و آن ملعون بصورت سگی منجم گردید و تا روز قیامت
 آن پیابان با تصویرت و هیبت از پی آب میگرد و در هر کز آب خواهد رسید و در محاربا
 ذکر شده که چون آن ملعون شکارگاه از نظر عسکر و لشکرش کم و نابد گردید
 تفحص و تجسس نمودند از او نشانی و اثری نیافتند مگر آوازی شنیدند یا انبعاث
 الشیاطین چه طلیقه خدای تعالی یزید پلید را در وادی از وادیهای دوزخ گرفتار
 کرده است که هرگز خلاصی نیابد و چون این خبر از جانب ملک اکبر عسکر مکتب اثر یزید پلید
 رسیدن مالان و خاک بر سر کنان **در تاریخ** حبیب السیر باین نحو ذکر شده
 که یزید روزی بشرب خمر اقدام نموده در وقتی که مست و بی شعور بود برخواست و آغاز
 رقص کرد در آن اثنا پیشتاد فرق سرش بر زمین خورد و مادرک الاسفل بیخ قرار
 و آرام گرفت **پت** هر که نقد ولای خود سنجید میکند تا بجهنم لعن یزید **باب سی و ششم**
 در ذکر محملی از احوال حسران مال قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام **الانوار** لوامع
 و دیگر کتب ذکر شده که آن گروه کمرانی که در صحرای کربلا در لشکر عمر سعد پیا بودند
 همه ایشان دنیا ببا بی مبتلا شدند و هیچکدام سال بسرنبردند خواه مقاتله و محاربه

موند و خواه سیاهی بکبت اثر یزدید پدید بودند و در کتاب حضرت ^{علیه السلام} ~~نوشته~~
که حضرت امام حسین علیه السلام مرفرمود که در عقب حنیها و بیوتات خندق بکینند و
آتش سازند که مخالفین بتوانند در محل محاربه از عقب در آمده بر سر حنیها ریزند و گاه
بر اصحاب حضرت دستور کرد و این ابی حویره لمزنی از لشکر عمر سعد پیروانند
چون آن خندق آتش دید دست به هم زد و گفت ای حسین پیش از آنکه با آتش برسد
میخواهی که خود را با آتش زنی فرمود **اللهم ارفع عذاب النار فی الدنیا**
اسبان ملعون و را برداشته آورد و در آن خندق آتش انداخت تا سوخت و ^{پیش}
از اصحاب خود بجهنم شتافت و نیز در آن کتاب آمده که در آن روز یمین بن حصین ^{فری}
از لشکر عمر سعد پیروانند که گفت ای حسین و اصحاب حسین ایامی بنید شما فرات را
موج میزند و شکم ما رود و دودام از آن پرست و بخشایم شما قطره با بچشید شربت
پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود در هذا و ابوه من اهل النار **اللهم**
افنل هذا عطشان و هذا الیوم مرسی و را عطش گرفت و از آب ^{شربت}
آمد که آب حوز و سب را بلکد گرفت و چندان لکد بر او زد که تشنه بجهنم ^{شد}
در آن کتاب آمده که در آن روز محمد بن اسف بن قیس الکندی با حضرت زبان بازی
نمود و حضرت او را دعای **ملعون** از لشکر از برای قضای حاجت پیرو
رفت و در آنحال عقربی غورت او را گزید و او غورت برهنه بجهنم و اصل شد و در کتاب
لوامع الانوار ذکر شده که بعد از قتل حضرت امام حسین علیه السلام استحقاق حضرت ^{علیه}
اللعنه پیراهن شاه شهید را در پیش عقیل از او زایل گشت و بر جس هم رسانید و شتر
چند از شتران بابرکش حضرت را گرفته کشته و طعام بخشد گوشت و آتش همی حفظ ^{نمود}

و هیچک از آن ملاعین از آن نتوانستند خورد و هر که از آن چشید برض و بلا بی ^{است} افتاد
شد و بارها و فرشتهایی که غارت کرده بودند مثل خاکستر شده بود و بر بنها سنگ ^{سفت} نیزه
کرده بود و در آن روز هیچ سنگ از زمین بر نداشتند الا آنکه خون تازه در زیر
سنگ می افتاد و هر یوی خوشی که از محجوبان سر ابریده حضرت تباراج برده بودند بر ^{بان}
خود دادند و هر زنی که از آن استعمال کرد برض و ^{در} کتاب فتوحات القیس
آمده که شمر ذی الجوشن علیه السلام مقدار ری از زر سرخ از میان اموال حضرت ^{برده}
بود بعضی از آن بدختر داد و دختر وی آن را بزرگ کرد و داد تا از برای او زیوری ^{سازد}
چون زر که زر را با تش بر در میان آتش نهاد و ناخیر شد چون شمر آنرا شنید ^{زر}
طلبید و باقی زر را بوی داد که این را در حضور من در آتش نه چون زر که آن را ^{در}
آتش نهاد آن بزرگ ناخیر شد ^{در} و کنز الغرایب آمده که بعد از شهادت حضرت امام ^{حسن}
علیه السلام جابر بن یزید از سر حضرت عمامه را برداشت و بر سر نهاد و فی الحال
عقل از او زایل گشت نوعی که بسلاسل مقیدش ساختند و در آن قید بجهنم ^{صل}
شد و بر پنج سلسله دَرَعُهَا سَبْعُونَ ذِذَاعًا مقید گشت ^{در} و فتوحات القیس
روایت است که بعد از شهادت حضرت حسین ^ع حضرت میثم مظهر حضرت را از بدن
مبارک برکشید و پوشید مبر و ص شد و در آن میثم صد و هفده سوراخ ^{شمر}
که آثار زخمها و جراحتها بوده و گفته اند میثم حضرت عبدالرحمن بن حنین ^{پوشید}
مبر و ص گشته موی سر و محاسن او فرو ریخته شهرت عالمیان شد و نیز در آن کتاب
ذکر شده که اسود بن حنظل شمشیر حضرت را بر گرفت علت هدام بر او بدید ^{خوزه}
در جمیع اعضا می افتاد و سقط گشت مالک بن یسار جوشن حضرت را بر گرفت

از عقل عاری گشت و ندان میگفت و مردم وی نهرل و سخریت میکردند و سنیک
بر وی میزدند عاقبت یکی بباری سنکی بروی زد که بدان ضربت مغزش برایشان
شد و بجهنم شتافت **پیت** هر که تیغ ستم کشد بروی فلکش هم بدان بریزد خون
و در اگر کتبت مسطور است که بعد از واقعه کربلا سان بن انس نفرموده عمر سعد
سر مبارک حضرت شاه شهید را بکوفه ببرد و عبید الله بن زیاد او را رد و چون
پدیدین سر انس را پیش ابن ابی بنیاد و عبید الله نهاد چشم احسان جایزه داد
این شعر را شنید **و مرید** ملا ربابی فخته و ذهباً: انا قتلتم الملك المحجبا
قلت خير الناس ائماً و اباً: و خيرهم اذ ينسبون نسباً: یعنی الله رطل و لقره
این غزل منیچو ایهم که تارکاب من پاید که بهترین خلق خدا و کسی که پدر او و مادر او
پدرها و مادرهای اهل عالمست گشته ام پس ابن زیاد گفت تو هرگاه میدانی
بهترین مرد عالمست از خبت پدر و مادر چه اقبالش اقدام میکردی امر کرد تا بهما
کردنش را زده روانه جهنمش ساخت و گفت من نیز از عقب تو می ایسم و در بعضی
روایات آمده که سان بن انس را محمداً بقتل رسانید و ملا ربابی فخته و ذهباً
اشای بشرین مالکیت که در وقتی که آن گروه همراه نزدیک دمشق رسیدند
ملعون سر حضرت امام حسین علیه السلام را بشترین مالک داد و بزدیدند
چون بزدید پدید رسید سر شاه شهید را پیش آن ملعون برد و شعر را بر او
نیزید ازین سخن در خشم شده گفت اگر میدانی پستی که امام حسین بدین صفات
چرا او را کشتی آگاه او را فرمود که بقتل رسانیدند **و بعضی** کتبت مذکور
که این حکایت و قتل بشرین مالک در مجلس ابن ابیاد واقع شد دیگر از انجاعت

کمره شمر می بجوشن علیه لعنه است بعد از واقعه کربلا باندک وقتی بفرموده مختار
 رسانیدند که تا درک لاسفل هیچ جا قرار و آرام نگرفت و ایست که دندان
 مثل دندان کرازار از دهن بیرون آمده بود و بر سینه او دایع برص بود چنانکه در
 که آن ملعون بر سینه شاه شهید استسبه بود و اراده قتل آنحضرت داشت ^{و قتی}
 چون مشاهده دندان و سینه پر کینه آن خوک پشه ضلالت و شقاوت نمود
 که قاتل من تویی زیرا که شبانه در واقعه جدم محمد مصطفی را دیدم که فرمود
 که قاتل تو باین شکل باشد ^{پیت} بوقت قتلش از هر ذره او از می آید که بفرمود خدا
 شمر و به الضار و اعوانش دیگر از دشمنان اهل بیت عیسیا بن زیاد است که
 پیمسال را لشکر یزد بود و بفرموده آنکس حرامزاده حضرت امام حسین ^{علیه السلام}
 را شهید کردند و چون سران سرور به شدت را بنزد آن ملعون آوردند آن سرور
 را برداشت که ملاحظه نماید در آن اشاقطره خونی از سر ابا عبد الله الحسین علیه السلام
 را نواچکید از جا به پوست و گوشت و استخوان و کذشت و بر زمین فرو رفت
 و در آن موضع جراحاتی بهم رسید که از شدت درد و الم آن نه روز آرام نداشتند
 قرار و بر مرتبه عفو نت بهم رسانید که هیچکس اتاب شنیدن آن نبود با چار همیشه ناو
 با خود میداشت که حصار مجلس آن ملعون آن بوزال شوند و فایده نیز بر آن مترتب نشود
 بوی عفو نت اهل مجلس او میشنیدند و تا زنده بود بان درد و الم و عفو نت که قرار
 معذب بود و ابراهیم بن مالک اشتر بفرموده مختار این باید را گرفته عفو بت تمام ^{و عزای}
 کردارش رسانید و پیکر خیشش را با تشقیر و غضب بسوخت و سر او را بکوفه نبرد مختار فرستاد
 و در سال قاضی زاده که هر و دند کورست عیسیا بن زیاد صد هزار سوار و پیاده ^{بجانب}

کوفه می آمدند تمام ایشان بدست ابراهیم گشته شدند چنانچه صد و سی نفر از زنان و فرزندان
و اهل خانه آن ملعون بود که بدست ابراهیم تمامی قتل آمد و در مجلس المؤمنین آمده
عسکر ظفر قرین مختار در آن روز این زیاده را با بقتل هزار کس از مخالفان ^{سازند} قتل
و در کشف الغم مسطور است که چون سر او را بدار الا تاراه و زدند و بر زمین گذاشتند
ماری پیدا شده و تجمل آمده بمنجر آن لعین فته بعد از ساعتی برآمده رفت و بعد از
لحظه باز محاورت نموده و باز بکشتی نموده برآمد بار پیم بست و سابق آمده دمی
قرار گرفت و هر زهر که استاد ازل در او تعبیه کرده بود کار فرموده و بوطن خود
مراجعت نمود **و در کتاب عقاب** الاعمال با این طریق آمده که آن مار بمنجر عبید الله
رفت و بعد از آنکه پیرون آمد بمنجر دیگر آن ملعون مرد و در رفت **بیت** عمر و
و نرید و این زیاده **و** آنچه قوم نموده و صالح و عاذ و یکی دیگر از آن جماعت کمره نا
سیاه عمر بن سعد است که بفرموده ابن زیاد سردار لشکر اهل ضلالت و نفاق گشته
آب بر روی شاه شهید البسته بامید حکومتی آنحضرت را شهید کرده و بمراد خود
نرسید و در وقتی که ابن زیاد ملعون عمر سعد را تکلیف سرداری کرده طایفه
یاغیه و حکومتی می نمود عمر در آن تردد خاطر که نه جرات قتل شاه شهید این نمود
از حکومت ملک می میکند این اشعار را انشا نموده **و** **بیت** فوالله ما ادری و انی لصادق
افکر فی امری علی خطیر **و** اترک ملک الری و الری منیتی **و** ام اصبح ما تو ما القتل **و** حسین
و فی قتلها النار التي ليس دونها **و** حجاب ولی بالری قمره عین **و** تولیتی للری ملک **و** محفل
و ما عاقل باع الوجود بدین **نظم** گشته اقع بمن از حادثه دهر دو کار که ازین
بگذرم بخدای گویند **و** آن یکی تولیت و سلطنت ملک **و** **و** ان ذکر اثم و عقاب **و** حفظ

قتل حسین: قتل او موجب رست و مرطافت آن بنو دلیک زری هست مرقده ^{عین}
آتش قتل حسین سیه روی دولت نقد بیج عاقل ند بد دولت موجو و بدین ^{صبح}
بناته روایتست که روزی در خدمت مولای مومنان و پسر و اهل جنان امیرالمومنین علیه السلام
بودیم و آنحضرت خطبه میگرد و مردمان را پند و نصیحت میفرمود که سوال کنید از من پیش از
آنکه مرا نیاید پس کذا قسم که سوال نکنند از من آنچه گذشته و خواهد آمد مگر آنکه آگاه
سازم شمار ابا آن پس خواست سعد بن قاص و گفت یا امیرالمومنین خبر ده مرا که چند
در سر و ریش هست پس آنحضرت فرمودند که رسول خدا مرا ازین سوال تو خبر داده
و نیست در سر و ریش تو موی مگر آنکه در نیچ او شیطان نشسته و در خانه تو کیست که
قاتل حسین پس من باشد و عمر سعد در آنوقت در پیش سعد حاضر بود ^{و در کاشف الحقیق}
آمده که مدتی قبل از واقعه باو یه که بلا هر که عمر سعد را میید میگفت هذا فانیل حسین
بن علی یعنی این لعین کشته حسین بن علیست تا آنکه روزی بخدمت حضرت امام حسین
علیه السلام آمده گفت این سفیهان را کمان است که من قاتل تو خواهم بود آنحضرت تبسم
نموده فرمود اینجا عتی که این گفتگوها را میکند سفینه نیست امری که نظمو خواهد رسید
زبان ایشان جاری میشود و لیکن تو ای پسر سعد یقین بدار که بعد از من شکم از کندم
سیر نخواهی کرد و زندگانی تو بعد از من نخواهد بود ^{دیت} کیرم که روزگار را ترا میری کند
آخر اجل نه ماه عمر تو طی کند و آخر چنان شد که باندک فرصتی فحار پیدا شده سر
ملعون از تن جدا کرد و در حال تن او سیاه شد و آماس کرده کرم در او افتاد و وجه ^{شعله}
را بسر کین سک سوخت و آرزوی حکومت ری در خاطرش ماند و آن مراد بر سید
بعضی دایات آمده که آن شقی بصورت سکی منج شد در زمین ری از پی آب میگرد و

بآب نیرسد محلی که از جیم جهنم سیراب کرد و **نظم** ای کمر بسته بخو نیزی اولاد **بیجا** خ
ز خداوند جهان شرم نمود **و** هیچ اندیشه نکردی رسول ثقلین **و** اگر پی حرم ایشان **و**
وصیت فرمود **و** آه از اندم که کند فاطمه از دست تو داد **و** مصطفی بر تو غضبناک **و** علی
خشم **و** او **و** یکی دیگر از آن کرده و روپسياه حرمله بن کلاله الاسدی است **و** آن
یعنی بود که سر شاه شهید را بدش میبرد و در آن راه شما تنها کرده بود و بی او پیا
نموده در امالی شیخ طوسی در کشف الغم مذکور است که منهل بن عمر کو فی اراکوه
متوجه زیارت حرمین ادبها الله شرفا شده در مدینه طیبه بخدمت حضرت امام ^{العالی} بن
علیه السلام مشرف شده آنحضرت خبر مختار پرسید گفت بر من حکومت متکلیف **و** هر
روز جمعی از دشمنان شمار القتل میرساند فرمود که حرمله بن کلاله الاسدی ^{زنده} است
گفت بلی امام علیه السلام فرمود **و** اللهم اذقه حر الخزید اللهم اذقه حر النار ^{النار}
یعنی خدایا او را تیزی این دینری آتش بخشانی راوی گوید که چون بوالی کو فر رسیدم
در بیرون شهر دیدم که مختار سواره ایستاده است و جمعی کثیر در خدمتش قرار دارند
و چنان مینمایند که اشطاری دارند من نیز سلام کرده بآیدم بعد از لحظه دیدم که
حرمله پلید را دست و گردن بسته آورده شغف شادی بسیار نموده گفت الحمد
که حق تعالی مرا بر تو سپط کرد ایند فرمود که تا پشتهای فی آورده آتش عظیم فرو
و آن لعین را بند از بند جدا کرده در آتش انداختند من چون آنرا از امام ^{علیه السلام}
شنیده بودم تبسمی نمودم مختار را لظری من افتاد و وجه تبسم را پرسید گفتم که در مدینه
بخدمت امام علیه السلام رسیدم چنین فرمود و الحال بنو زبهر داخل شده این
غریب است شاید نمودم کلام حضرت نجابر م سید تبسم کردم مختار ازین سخن از ^{فرود} است

آمده و رکعت نماز گزارده سجده شکر بجای آورده مدت مدیدی بخاک سپارید میکرد
 و بعد از آن سوار شده خدمتش روان شدیم و چون بهش بر در خانه من بود لنگر کشیم
 که ساعتی همان من شو گفت در آنوقت که تو آن سخن را نقل کردی چنان هنوز چیزی نخورده بودم
 بشکرانه آنکه امام علیه السلام دین کرده آنچه از حق تعالی طلبیده از من بظهور رسیده
 نیست روزه کردم و امر و وصایایم و اگر نه دعوت ترا اجابت میکردم خدای تعالی
 جزای خیر دها که این مرده بمن ساینده می بخاشه تشریف برده و دیگر از آن طبقه ضایع
 کمراه روسیاه خولی اصبحی و قیس بن شعث و چندین هزار از امثال آن ملائکین
 مختار بجای کرد از رشت خود رسیدند و هر یک را بعقوبتی که مافوق آن متصور
 بقتل رسانیدند و تاریخ روضه الصفا و مختار نامه بمقتضی احوال قابلان حضرت
 امام حسین علیه السلام و کشتن هر یک از آنها بخوبی که خاطر دوشان و محبان
 نبوت و رسالت خواهد ذکر شد و اگر کسی ذوق مطالعه زیاده زین جهت استشفای
 خاطر داشته باشد بان کتابها رجوع نماید و علامه حلی قدس سره مختار را از جمله
 مقتولان سمرده از محبان اهل بیت نام برده و کتاب محابس المومنین بطریق اهل
 بیت طیبین احادیث بسیار در نیکویی اعتقاد مختار زندگوارست و در قتل دشمنان
 خاندان مساعی بسیار مذکور داشته چنانکه ابوالموید خوارزمی گوید که مختار چهل و
 هزار و پانصد و شصت و دو کس از دشمنان و مبغضان حیدر کرد و بقتل رسانید و نیز
 قاضی میر حسین ملیدی شرحی بر این قصوی از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل
 نموده عدد آنجا عتی که در دست مختار کشته شدند هشتاد هزار و کسری سید در
 محابس المومنین بسطوره است که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود سبقتل و کلدی

الْحُسَيْنَ وَسَيُخْرِجُ غُلَامًا مِنْ بَيْتِهِ وَيَقْتُلُ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الثَّمَانِيَةَ
وثلثه وثمانين ألف رجل وهو المختار بن أبي عبيد الله الثقفي ^{يعني}
رود باشد که فرزندم حسین البسم و ظلم بکشد و بسی بر نیاید که پسری از قبیله ^{لشکره}
بهرسد و بکشد از آنجا عتی که بر او ظلم کرده باشد یا بکشتن او را ضعیف بود و ^{سصد}
هشتاد و سه هزار مرد و او مختار بن ابی عبيده ^{ثقفی} است **در کتاب شفا الحق**
و کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام جمعی که مختار را بدید میگردانید و اند
فرموده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر او رحمت فرستاد و حضرت
امام زین العابدین علیه السلام او را بدعی خیر یاد نمود **در کتاب فیه حاشی**
القدس آمده که جبرئیل امین زجابت رب العالمین بسید المرسلین پیغام
که یا محمد بجهت قتل محبی بن زکریا هفتاد هزار کسر اکشتم و از برای قتل فرزند تو حسین
دو باره هفتاد هزار کسر خواهم کشت **در صحیفه رضویه** نقل شده که کشته امام ^{حسین}
علیه السلام در تابوتیست از آتش و پای او بسلاسل ششین مقید و عقوبات و افزون
از صد و **در کتاب ذخیره الیقین** فی ترجمه منهاج الکرامه روایتست که حضرت رسول ^{صلی}
علیه و آله فرمود که کشته حسین بن علی علیهما السلام تا بآتی باشد از آتش بر او
لصف عذاب اهل دنیا و دستها و پاهای او را بسته بزنجیرهای آتشین باین کیفیت ^{یکون}
او را بقرح جہنم اندازند و تنی از او آید که تمامی اهل دوزخ پناه بخدای تعالی برند از
آن نمن و جاوید در آتش دوزخ باشد و انواع عقوبات اچشد و چون پوست ^{نامی}
او سوخته گردد حق تعالی پوست تازه دیگر بر او کشد و آنچه بشان ریم دوزخیان ^{حشد}
و هر که شریک در قتل آنحضرت باشد باین صفت در دوزخ همیشه معذب و معاقبت ^{شدت} و نیز

در آن کتاب حضرت رسول و ایتست که سخت کرد و خشم خدای تعالی و خشم من ^{که} کسی
ا بل بیت و عزت من بریزد و آزار رساند بمن یا ای که عزت مرا برنجاند ^{و در صحیفه رضویه}
شده که حضرت موسی علی نبیا و علیه السلام بعد از فوت برادرش یار و من طلب امر
از خدای تعالی نمود خدای تعالی بدو وحی فرستاد که اگر امر زش اولین و آخرین ^{از من} بی طلبی
و عای ترا اجابت کنم و همه را پیاپی مرزم مگر قاتل حسین علی را که من خود انتقام ^{حسین}
از قاتل او خواهم کشید ^{بیت} کسی که آنچنان خونی بریزد ^و چنان افتد که بر کز برنجند
^و در کتاب غیون اخبار الرضا جری ایراد نموده که مضمونش مشعرست از آنکه مهدی
آل محمد علیه السلام در تیره قاتل امام حسین علیه السلام بقتل خواهد ^{بیت} ساینده پس هنوز
این خون باقیست تا خروج حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملك المنان ^{روایت}
که بعد از واقعه با یله حضرت امام حسین علیه السلام شهدا در مدینه و از ی می شنیدند
و صاحب ترا میندیدند که با و از بلند این اشعار را میخواندند ^{عریه} ایها القاتلون ^{حسین}
ایثروا بالعدا و التخیل کل من فی السما یدعو علیکم من بنی و مرسل و قیل
قد لغتم علی لسان بن داود و عیسی بن مریم صاحب ^{الانجیل} و بصحت رسیده است
که پیکس از قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام و آن گروهی که بشهادت الحقیقت
راضی بودند و شهادت نمودند از دنیا پیرون رفت مگر آنکه پیش از مرگ فضیحت شد
و رسوا گشت بقتل یلایی دیگر چنانکه در کتاب جامع الانوار از ابورحمان عطار
روایتست که مرا همسایه بود از بنی جهم که آن لیکن شمن ابل بیت بود چون خبر شهادت
حضرت امام حسین علیه السلام شنید سخن بی ادبانه گفت که لایق بحال خودش ^{هنوز}
آن ملعون سخن را تمام گفته بود که از مهب قبر الهی برقی و زیده جبهه نایاکش ^{حسین}

آن ملعون اجهنم رسانند و نیز در کتاب یعقوب سلیمان وایت کند که شبی با قوم حکایت
 میکردیم که هیچکس ندانست که در کربلا با امام حسین علیه السلام محاربه مقالده نموده
 مگر در همان سال یعقوبت بلایی گرفتار شدند پیری از اهل مجلس گفت من در میان
 آنجا عت بودم و مرا چیزی نشد ناگاه چراغی که میسوخت تاریک شد آن پیر لعین بر
 نا آخراغ را روشن کند آتش در انکشت او گرفت و انکشت را بدین برد که با
 دهن فرو نشاند آتش در ریش و مویش افتاد از خانه پیرون فته خود را بخوشت انداخت
 آتش تمام روی آب فرو گرفت و جبهه پلیدش در میان آب با آتش غضب الهی سوخته
 گردید که اصلا از او اثری باقی نماند **پت** همچو فرعون شوم گردنش از زره آب رفته
 در آتش **باب ششم** در ذکر بعضی از دشمنان مبغضان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 علی سبیل الاجال یکی از آن بدجنان عبد الله بن پیر بن عوامست که امر و دیروی
 و متابعت پیر بد اختر خود نموده ملعون بن و سحرین بعد اوت اهل بیت علیهم السلام
 بود و مادر عبد الله اسماء بنت ابی بکر بود و عداوت همه اطهار را با او میراث از پدر
 و خاله و جد مادری سیده بود و در کتاب جامع الانوار آمده که عبد الله بن پیر جمعی
 در مکه معظه خطبه خواند که صلوة بحضرت رسول فرستاد تا مردم ایجا منکر او شدند
 و با او از عداوت درآمدند و دیگر از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام سعد بن
 ابی وقاص قریب شست که از اهل سواری بود بواسطه آنکه سرور مؤمنان و یکی از عرو
 پیر او را بقتل آورده بود کین آنحضرت در دل گرفته میل خلافت عثمان گردید و در
 خلافت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت با آنحضرت ننمود و در کتاب مجلی
 مرآت المنجی ذکر شده که سبب عداوت و کینه سعد بن ابی وقاص با مولای مؤمنان آن بود که

حضرت عاص بن ابی راکه از اقربای سعد بود در یکی از حروب قتل رسانیده بود دیگر
 حضرت ابوعبیده جراح قریبست که با عثمان وصلت خویشی داشت دیگر عبد الرحمن بن
 قرشی بود که کینه و عداوت با حضرت اظهار میکرد و دیگر سعد بن عاصی از دشمنان
 حضرت بود دیگر از معاندان حضرت حکم بن ابی العاص عم عثمان را سرور رئیس منافقان
 بود دیگر ولید بن عتبّه بن ابی محیط که برادر مادری عثمان بود که زبان از وی حضرت
 امیرالمومنین علیه السلام نمود و حضرت فرمود که خاموش شوای فاسق و حق سبحانه و تعالی
 این آیه فرستاد اَفَن كَانَ مُؤْمِنًا كُنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ که حکم
 آن ملعون ایمان حضرت فرمود **در پی** فاسقان من موفی حجتی یکون شرابها **صدید**
 و من موفی الحبان برید فیها علیه الرزق معبطا حمیدا **یا** یعنی یکسان برابر باشد
 آنکه درد و زخ باشد و بوده باشد شراب در آنجا زرد آب ریم با آنکه در بهشت باشد
 و برای آن آرند و میسا سازند در بهشت و زنی لغتها و حال آنکه او شادان باشد
رباعی دشمن که ز جمل میکشد تیغ از غلاف **یا** اهل صفا چرا زنده ببرد م **یا** او ساکن دور **حسن**
 و ما اهل بهشت **یا** پس لاف برابری بود عین کراف **یا** دیگر مغیره بن شعبه که دشمن رسول
 و اهل بیت بود **یا** دیگر از دشمنان حضرت زیاد بن ابیه است که چون پدر شخصی **بیت**
 باین اسم شهرت یافت چنانکه در باب سنان ملعون گذر شده و معاویه شوم زیاده شوم
 حاکم کوفه کرد ایند و آن ملعون خرابی بسیار در کوفه کرد و رگارت و قتل سیعیان
 محبان مولای مومنان علیه السلام نهایت اتمام نمود از آنجمله سفت نفر از صحابه رسول
 بود که بعلت دوستی امیرالمومنین علیه السلام ایشانرا شهید ساخت و نیز آن ملعون را
 والی یمن کرد ایند بقصد هتار شیعه را قتل در یمن و آن نواحی رسانید **در کتاب**

فتوحات القدس از تاریخ احمد بن محمد بن عیسی که نقل شده که چون خبر ظلم و ستم زیاد بن
امام حسین علیه السلام سید کفرت زیاد را دعای بد نمود و در می بر انگشت زیاد بدید
و هر روز زیاد و ه میشد تا آنکه تمام دست او را گرفت و او از درد و الم بقرار بود
تا بعد از روز چند در آن رخت و مرض جهنم منزل ساخت و اگر کسی خواهد که
لقداد و دشمنان آنحضرت نماید احوال خسران مال بعضی از آن منافقان که بعد از
و دشمنی آنحضرت مشهور و معروفند حسب المقدور درین ساله ذکر شده تقصیری
واقع نشده درین باب بهمین اکتفا شد **پیت** هزاران بار لعنت بر کسی باد که بغض
آورد یا **باب سی و هشتم** در ذکر بعضی احادیث و روایات و حکایات و نکاتی که دشمنان
حضرت امیرالمومنین علیه السلام مبغضان اهل بیت رسالت و نبوت را عا **جلاد**
حضرت باری عزاسمه برضنها و عذابهای که ناگون بتلا ساختن تا عظمه لمن التقطوا
عَبْرَةُ كَلِّ الْاَلْبَصَارِ کردند و دیگران پند و نصیحت پذیرفته لاف و سستی
دشمنان ایشانرا از دل بدر کنند و بگر که غلامان و ایلان آنحضرت در آیند که گفته اند
پیت زندان همین در دود غار است ایشانرا بند و بگر از این است و برسیاه دلی
و بدنه بیکی آن علامات را مشاهده کند و بعضی عداوت ائمه طاهرين از دل بدر کند
اگر مصلحت آن در آن نباشد که در دنیا لعذاب و بلائی مبتدا شود و در قیامت لعذاب الیم
که قمار خواهد شد و لهذا در قیامت حجت بر ایشان تمام خواهند نمود که خود اعتراف
نمایند که ما قابل صد خندان ازین بیشتریم که جمعی را در دنیا میدیدیم که کمر دشمنی عداوت
ائمه پدی بر میان بسته بودند و هر کدام از ایشان بلیه و عذابى در دنیا گرفتار شدند
و ما از سر جبل و غدا بر نخواستند بد و سستی اهل بیت رسالت خود را بر حشیر حیات بدرستیم

چنانچه مولوی معنوی فرموده **بیت** این طیبان را بجان بنده شیو تا بمشک و عنبر کنند ^{شوند}
و جمیع حیوانات و وحوش و طیور و سباع و حجر و شجر و نباتات با دشمنان حضرت امیر ^{المومنین}
و اولاد طیبین او دشمنند با ایشان عداوت و خصومت میکنند و با دوستان حضرت ^{شده}
از انجمله در کتاب کشف الخفا از کتاب فضیله صحیح از منقذ بن الیقاع از وی مروست که گفت
در خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام بودم انشب نیمه ماه شعبان بود و آنحضرت ^{به استری}
سوار بدی بخت مهمی میرفت در اثنای راه در موضعی فرود آمده خواست که وضو ^{سازد}
و من استر را نگاه داشتم دیدم که اشتر که شهر را نیز کرده مضطرب شد و من از ^{شش}
عاجز شدم آنحضرت پرسید که چه پیشو دگفتم که اشتر را چیزی بنظر آمده پتایی میکند ^{گاه}
کرد گفت این سببی است برب الکعبه پس ذوالفقار را برداشته گامی چند پیش نهاده ^{نخه}
زد آن سبع چون صدای سرو و مومنان را شنید پیش آمد و چون گناهکاران سر در پیش
انداخت **بیت** شیر پیش او دید و گریه ^{به دست} خواجه خود را بسان بنده شده و آنحضرت
مبارک را از کرده موی گردنش را گرفت فرمود که تو میدانی که من اسد الله ابوالاشمال
و حیدرم و قصد شتر من کرده شیر زبان فصیح شکلم شده گفت یا امیر المومنین یا خیر ^{صین}
و یا دارش علم النبیین بهفت روز است که شکاری بدست من نیفتاده که شکلی مرط ^{فت}
کرده بود و سیاهی شمارا از دوز شکلی دیده بود دگفتم بروم بیدم را در آنجا لایقی باشد
شکمی سیر تو انم کرد و لیکن حق تعالی بروحوش و سباع کوشست و شان تو و عترت تو حرام
کرد اینده است و برد دشمنان تو و سکانی که سکان شمارا دشمنند تسلط داده آنحضرت
بر پشت او میکشید و او دلیلا نه حرف میرد اما که گفت یا ولی الله الجوج الجوج که شکلی
من زور آورده امام علیه السلام است بر او رده از جهت او طلب حق نمود مقار ^{دیدم}

چیزی نداشتند حاضر آمد و بجز زدن آن مشغول شد و چون فارغ شد آنحضرت از پیر رسید
پس درین مکان پیشکشی گفت یا ولی الله بقصد یارت تو از مکان خود متوجه حجاز شدم
و در آنجا مرا بکوفه نشان دادند این بیابانرا اطلی میزدیم باید پاپوس تو که شیرند او زوج
بتول و خاتم اوصیا **شعر** ختم شد بر تو ولایت چون نبوت بر رسول **شیر** بر زبان
این علم مصطفی زوج بتول و احوال حضرت برگشتن میخواستیم که عیال و اطفال را
و از من بچهند و چون حضرت انصاف یافت گفت یا امیرالمؤمنین بن شب قناده
میرودم که نشان بن و ابل شامی که از دشمنان تو است در جنگ صفین کشته بود
حق تعالی او را طعمه من ساخته است از گوشت او تیشه راه کنم و قوتی سازم تا او
حرکت داشته باشم و آنحضرت ادعا کرده راهی شد و من متعجب و حیران ماندم و
آنحضرت اثر تحیر در من دیده فرمود ای منقاد از اینحال تعجب کن بدان خدا پی که داد
میرود و باند و خلق را می آفریند که اگر آنچه از معجزات و کراماتی که رسول الله بن تعلیم
طاهر سازم البته خلق الله بفضالت می افتد چنانچه شاعری گفته **بیت** اقدام چون
کنم ببدیج کسی کرد **در** کمر می فاده کرده ای که او خداست پس آنحضرت متوجه شدند
و بعد از آنکه فارغ گشتند در خدمت ایشان متوجه قاذسیه شدم و مؤذن بابک
صبح میگفت که رسیدیم و غوغا در میان مردم بود که سپاهان بن و ابل شامی را
برد و بعد از لحظه کله سر و ساقهای پد بعضی از استخوانهای او را آوردند و من آنچه
از شیر شیده بودم از برای ایشان نقل کردم مردمان دویده خاک قدم آنحضرت
را می پوشیدند و بر جگرهایم مالیدند و استشفایم نمودند **بیت** جمله خوبان سبزه
جمله اینجا کمر از خاک رهینند پس آنحضرت بر خواسته خطبه خواند و حمد و ثنای الهی

و گفت حضرت سالت پناهی بفرماید رسایند فرمود که ای مردمان هر که ما را دوست دارد
داخل دوزخ نشود و هر که ما را دشمن دارد داخل بهشت نشود و من قسم جنت دارم
این یکجاست از ابطرف راست میفرستم که جنت است آن دوستان منند و آن
طایفه را بجانب چپ حکم میکنم که دوزخ است و آنها دشمنان منند و من در روز
قیامت خطاب کنم که این از من و آن از تو و شیعیان من مثل برق خاطف
عاصف و مزع پرند و اسب و نده از پل صراط خواهند گذشت پس مردمان
بر خواسته همه یکبار رکعت و الحمد لله الذي فضلك على كثير من خلقه
یعنی حمد خدا ایراکه ترا فضیلت و زیادتی داده است بر بسیاری از خلقان چون
شهر بر کجا باشد نشان بایی و اینجا بچشم خاک برداریم چندان که آب آید برو
و در کتاب فتوحات القدس مذکور است که امیرالمومنین علیه السلام بچویرین سهره گفت
در وقتی که جویره عازم مرزعه خود شده بود که درین سفر شیری بتو خواهد خورد
مترس و بگوید که یا اباالحارث امیرالمومنین علی مرا از تو امان داده است و بیاید که مرا
اسلامت بگذرانی چون جویره بشیر رسید جوار ابدان نمود شیر سرد را پیش افکند
روانشد و پنجا ره همه کرد و برفت و چون جویره بخدمت حضرت امیرالمومنین
علیه السلام آمد آنحضرت پرسید بشیر چه گفت آنچه شما فرموده بودید آنحضرت
نیز فرمودند بشیر چه گفت و همه او چه بود که پنجا ره سلام من یوحیی رسول برسان
و در کتاب شفاء الحق از ابی هریره روایت است که گفت یحیی یا رسول خدا نماز کنیم
و بعد از ادای نماز یکی از صحابه آمده گفت یا رسول الله کذا را من بدر خانه فلان شخص
افتاد سگی در در خانه دارد و سر راه من گرفته خانه مرا درید و ساق مرا ببرد

ساخت و از ادای نماز صبح در خدمت شما محروم شدم روز دیگر شخصی آمد
بهمان نوع از آن سگ شکوه کرد و پای مجروح را نمود حضرت رسول ^{صلی}
علیه و آله متوجه خانه آن شخص شد و باو گفت ترا سگ است عقو^ر و قتل او
پس امزد بدرون خانه رفته سگ را بیهوش کردن کرده بیرون آورد
و چون سگ احشمت حضرت سالت بنیاه افتاد بزبان آمده گفت اَللّٰهُمَّ
عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ چه خبر شما را با بنچا آورده و سبب قتل من چیست
حضرت رسول فرمودند که تو فلان فلان را پای مجروح ساخته و قتل سگ
درنده و اجبت آن سگ بزبان فصیح گفت یا رسول الله این شخص
از منافقانند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را دشمن میدارند و نسبت
بما زمان آنحضرت نامز میگویند و سب میگویند و مرا غیرت دوستی ^{منکر} این
شده پای این دو منافق را گردیدم و چون حضرت رسول این کلمات از او
حیوان که سگش بهتر از آن منافقان بود شنید صاحب سگ سفاک
نمود که با او مشفقانه بپلو کناید و چون صاحب سگ مشاهده اینچنان
گفت یا رسول الله هرگاه این حیوان ایمان نبود اهل بیت تو داردم من سگی
باشم مثل آن منافقان که اقرار بر سالت تو و دوستی اهل بیت تو نیام
از سر صدق و یقین ایمان آورده و توفیق رفیق او کرده و هر که با حضرت امیر
المؤمنین و ائمه معصومین دشمن باشد از سگ صد بار کمتر است مکان و پای
او در وسط اسفرت ^{ترک} کن تو جو را آل نبی و زنه میگویم که کمتر از پای
در کتاب خواجه مسطور است که جمعی از دشمنان ائمه معصومین آورده بودند که کیت بن

الاسد را بسبب پستی اهل ملت رسالت بکشند و او از ترس پنهان شد و آن با صبیان
 جمعی بر سر راهها داشتند بودند که او را بگیرند حضرت امام محمد باقر علیه السلام ^{اشاره}
 نمود که در شب پیرون رود که اسپیدی از ایشان باو بخواند پسید و چون کمیت
 خانه پیرون آمد و خواست یکی از راهها رود و شیر می پیش آمده و او را از رفتن
 آن راه منع کرد پس کمیت متوجه راه دیگر شد باز آن شیر پیش آمد و او را از آن
 راه منع کرد و حرکت چند نمود که او را از آن طا هر شد که از عقب آن شیر
 باید رفت و کمیت از عقب او میرفت تا بمقام امن رسید و از اعدا خلاصی یافت
 و کشف الغمّه آمده که در مدینه مشرفه شخصی نسبت بحضرت امیرالمومنین علیه السلام
 سخنان ناشایسته میگفت اتفاقاً روزی شتر خود را پیرون مسجد گذاشته
 بمسجد درآمد و بان گفتار زشت و ناشایست زبان گشاد که در آن اثنا شتر او پیرون
 باز درون مسجد درآمد صاحب آن در زیر سینه خود میمالید تا او را بقتل رساند
 بجهنم و اصل ساخت ^{بینه} و کتابت فوات القدر ذکر شده که یکی از شیعیان میگفت که
 در پیشگاه ابراهیم که در میکردم بلینگی سر راه بر من گرفت گفتم بحق مرتضی علی
 راه من دور شود آن پیچ از سر راه من دور شد و بسلامت فتم و نیز در آن
 که مومنی با بنی در رباط مسیب خود آمدند و آن با صبی شروع بنا ساز کرد و
 بمولای مومنان اولاد حضرت سخنان بی ادبانه میگفت و هر چند آن شیعه ^{شاو را}
 منع نمود و آن گمراه ممنوع نمیشد آن مومن از گفتار ناخوش آن ملعون ^{بسی}
 خاوش شد و ترک جواب آن سفیه مرتد نمود چنانچه مولای مومنان فرموده ^{خبر}
 و دی سفه یو احببنی بحبل و اگر ه آن اکنون له عجبا ایزید سفاهت و ازید ^{حلا}

کجو در ادنی الا حراق طیباً **بابی** نادان چو بمن روی بر وجهل نمود **عقلم**
جواب و روی فرمود **او را بدی خلق و مرا حلم افزود** چون آتش سوزنده
و بوی خوش نمود **و از حد ای تقالی مسلت نمود که جزای کفار آن ملعون**
کنار شکر گذارد در آن آتش سیری ز در رباط داخل شده سر آن خارجی
را از قلعه تن سبک ساخته از رباط پیرون رفت و همچنین جمعی از راه
بر محزون متوجه زیارت امیر المؤمنین علیه السلام بودند در میان ایشان
یک حنفی ندهب بی ایمان از مردم هند بود و کاهنی نسبت بسرو را اولیا
هدی نامش می گفت ششی در آشنای او شیری بکین آن حنفی از کمین پیرون
آمده یکیک از آن جماعت را بوموده چون بان رزده گوش رسید آن
خارجی را بوموده در میان پیشه که در آن حوالی بود برده شکم پاکش
را شکافت و آن پیشه و دشت را از خون اولاله کون ساخت و مولوی
محمودی مناسب این مقام فرموده **پت** اینجا کنه ناکهان شیر می رسید
مرد را بر بود و در پیشه کشید **و بعد از آن شیر نیز دیک** آنجا عت که از دوش
و غلامان اسد الله الغالب بودند انده بدست و سر آواره کرده ایشانرا
نزد خود طلب نمود آن مومنان موحد بدو ستی و محبت اهل بیت رسالت
مستمسک شده همه یکجا رای علی با علی که مان از عقب آن سبع روان شدند
چون بیکان قصاص آن حنفی رسیدند آن شیر آواره بایشان نمود و که نزد جمعه
کشیف او روند و چون نزدیک شده لقمه خور و نمودند و طعام اسد و دنیا
و در هم حید یافتند آنها هم قسمت کرده بصحت و سلامت بنحیف اشراف

وزیر مشهورست که هرگاه بدوستی امیرالمومنین علیه السلام بشیر را قسم دهند از سر
 بیکی جانب میرود و آنرا بر وضو و کبسی نمیرسد چنانچه یکی از غلامان و دوستان آنحضرت
 حجت این عاصی که کار نقل نموده که از کربلای معلی شهادت بی رفیق بقصد زیارت
 عتبه بوسی شاه ولایت منقبت بجانب کجف اشرف روانه شد در وسط طریق ناگاه
 نظرم بر شیرینی افتاد که بر سر راه آمده انتظار سنگاری میکشد من شروع به
 وزاری کرده سمت بندگی و غلامی شاه ولایت پناه را بان سبع اظهار نمودم
 و بسر انسر و را و را قسم دادم که از آری بمن مریسان آن حیوان از سر راه من برخوا
 بطرف دیگر روان شد **پیت** رو تو جش دار و با شیران نشین **پیت** را که ایشانند
 با تو هم نشین و نیز این دزه پیمده ارفاک پای محبان بران حیدر که آرد و او
 شبان تو رفیق زیارت و عتبه بوسی عتبات لیات و روضات مقدسات یافته چون بذی الکفل
 رسیدیم در پیرون حصار فرود آمدیم و چون پاره از شب گذشته شیرین بزرگ با آمد
 بنوعی که فاصله و دوری بایده از پنج شش زرع بود چون بوی محبت و دوستی
 غلامان موالیان ه کجف از ما بمشام او رسید نام آن مقتدا و پیشوار از ما شنید
 محبت و دوستی غذای خود ساخته برگشت ما از چکال آن سبع محبت و دوستی
 مومنان علیه السلام خلاصی و نجات یافتیم چنانچه عارف شیا بور می نموده **پیت** بعضی
 حشر دار چون من در جهان تا خلاصی بای از شیر زبان **باب سی و نهم** در بیان
 از آنها که بسبب شمنی حضرت امیرالمومنین و لاد طپس او خدای تعالی ایشانرا مشحون
 تغیر خلقت ایشان کرد از آنجمله در کتاب کشف الحی ذکر شده که خارجی را با مومنی خلقت
 بود نیز حضرت امیرالمومنین علیه السلام مداند آن خارجی با او از بلند سخن گفت آنحضرت

احسایا عَدُوَّ اللَّهِ فی الحالِ خارجی بصورت سکی شده ختی که پوشیده بود^{رفت}
 و آن ملعون دم میجنبانید و چون خانه خود رفت اهل منزل او چوب کشیده و در^{خانه}
 بدر کردند باز خدمت مولای منان آمده شروع بدم جنبانیدن کرد و حضرت^ع
 فرمود بصورت اول شد رختش از پیرامو برآمده پوشید یکی از حضرات گفت یا امیر^{المومنین}
 ترا نداده تعالی این مرتبه و منزلت که بمحض تکلیم باین کلمه که مخصوص سکست
 شخصی بصورت سک میشد و ترا در جنبک معاویه لشکر چه حاجت بیارود و دکان
 چه احتیاج حضرت فرمود که حق تعالی بجهت آنکه حجت بر بندگان تمام کند و دوست
 از دشمن جدا شود و هشتی از دوزخی امتیاز یابد مرا رخصت عازاده و اگر از
 میداد ساعتی در فتنای ایشان تا خیر واقع نمیشد و نیز در آن کتاب مسطور است که یکی
 از بنی امیه طاغیه غیبه با سرور مومنان بی ادبانه گفتگوی نمود و گفت احسایا
 لفظیست که بر سک اطلاق میکنند فی الحال آن مرد و بصورت سک کرد چون
 زن و فرزندش جمع بسیار کردند باز دعا کرد بصورت اول شد **در کتاب**
 مرتضوی از اصبح بن نباهه منقولست که روزی در خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام
 برای میرفتیم یکی از قدیش پیش آمده گفت کشتی اکثر رجال را یتیم کردی بسیاری
 طفلان را حضرت از روی غضب گفت دور باش ای سگ چون نظر کردم سگ
 سیاه شده دم میجنبانید و غوغو میکرد و بر زمین میخالیطد نگاه حضرت بر سر
 آمده عاگرد الشخص بصورت اصلی باز آمد و سر در قدم آن مظهر العجایب نهاده بود
 و انابت نمود **در کتاب** مشرق انوار الیقین از محمد بن سنان روایتست که روزی در
 خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام بودیم در وقتی که اراده قتال و جدال با معاویه^{داشت}

و تجهیز و مهیا نمودن سباب سفر مشغول بود که دو شخص محاکمه بنزد آنحضرت آوردند
و یکی از آنها از روی حبات و پیاکی با و از بلند سخن گفت آنحضرت که انت احسا
یا کلب فی الفور آن بدبخت بصورت سکی شد و عو عو میگرد و با انگشت اشاره
با آنحضرت مینمود و تصرع و زاری و التماس و پقراری مینمود پس آنحضرت
اوشده لبهای مبارک را حرکت در آورد بصورت اصلی معاودت نمود پس
بعضی از اصحاب آنحضرت برخواستند عرض کردند که ترا چه احتیاج به تجهیز و مهیا
ساختن لشکر است باین قدرتی که خدای تعالی بتو ارزانی داشته پس آنحضرت
فرمود بگو آنکسی که دانه خشک در زمین سبزه میگرداند و بان قادری که آدم را
از خاک تیره خلقت پوشانیده که اگر خواهم این پای کو ماه جوزا در آن
کنم درین پیابان دور و دراز تا آنکه سبز نم بسیند معاویه و او را از سر بر سر
مکون سازم هر آینه قادرم بر آن اما دوست منیدارم که با آنچه علم خداست بکرم
حبات نمایم و نیز در آن کتاب و ایست که یکی از شیعیان از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام سوال نمود که چه خیرست فضیلت ما بر اعدای ما آنحضرت فرمود
دوست میداری که فضل و بزرگی خود را مشاهده کنی که چه مقدار از ایشان ^{افضلی}
گفت بلی پس آنحضرت دست مبارک بر روی او مالید و فرمود نظر کن چون نگاه
کرد مضطرب و بی تاب شد و گفت فدای تو گردم باز کمال اول مرا بر گردان که
من نمی بینم مسجد مکر و آب میمون ساک پس آنحضرت دست مبارک بر روی
او کشد و کمال اول معاودت نمود و این اشاره است بحدیث نبوی که اعداء
علی مدسوخ هذه الامة یعنی دشمنان حضرت علی علیه السلام

منسوخ این است که افضل الودع فانه منسوخ بنی امیه یعنی کشید و
که بحقیق که ایشان منسوخ بنی امیه **در** کتاب جرایح از علی بن حمزه روایت است که
خدمت حضرت امام جعفر علیه السلام بکه میرفتیم از منزلی در زیر درخت حرابی که
شده و پوسیده نه قول نمودیم برکت دعای آنحضرت آن نخل را آورد و ما بخورد
خرا مشغول شدیم اعرابی گفت که ازین بزرگتر سحر نمیشد آنحضرت فرمود که
ورثه انبیایم و در میان ساهرو کاهن نمیشد و هر دعا که کنیم حق تعالی اجابت
و اگر جوابی نماند بصورت سکی شوی و نجانه خود روی دم جنبانی و ترا
از خانه بیرون کنند اعرابی گفت بلی آنحضرت لب مبارک بجنبانید اعرابی فی الفور سکی
شد و رو نجانه خود کرد پس امام علیه السلام بمن گفت از عقبش برو و بین که چه میکند
از پی او رفته داخل خانه خود شد و دم میجنبانید و هر یک تملق میکرد و اهل خانه بی
برداشته او را زدند و از خانه بیرون کردند و من آمده خرا و دم درین سخن بودیم
که برکت و باریت آنحضرت بر او رحم نموده است مبارک بدعا برد اعرابی بصورت
اول آمده باو گفت که ایمان او ری بانه گفت نعم الف الف یعنی ایمان او و دم هزار
ایمان آورد **در** کتاب مناقب مرتضوی از کتاب احسن الکبار نقل شده که روزی از زمان ^{خلفای}
عباسی مداحی از مردم بلج در مصر ساکن بود و همیشه زبان در رقصان آن نیک اعتقاد
مداحی حضرت امیر المؤمنین و ائمه طیبین علیهم السلام جاری و گویا بود روزی در مسجد
مصر آمده بعد از لغت و منقبت امیر المؤمنین علیه السلام یکمین ناخن **علو** ^{مطلب} **مطلب** ^{مطلب}
خارجی از آن جمع برخوابسته دست مداح را گرفته نجانه برد که آرزوی او را برآورده
و مدعی مداح را حاصل سازد و چون بمنزل خود مداح را آورده غلام گفت که هزارا

بسته این قضی اقصا ص کن که ترا آزاد میکنم و بتو یک بدره زر میدهم و غلام بد
 بآن نوید سرد و چشم مداح ارکاسه سرپرون آورد و دست پا و زبانش قطع
 نمود و آن ششم رسیده بزبان حال مضمون این مقال را میگفت **پت** بنا حق
 ارچه مرا میکشتی و لیک بین که عاقبت چه کند با تو خون با حق من و چون شب
 غلام لفرموده آن ملعون مداح در دمنده کچنه را بکورستان برده در
 در کوشه انداخت و حضرت خضر علیه السلام نفرمان مولای مومنان در آن کوشه
 آمده آن مداح را شفا داد و باو امر نمود که صبح نیز در آن مسجد رفته همان
 بمذبح و منقبت سدا ته العالی امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام قیام
 و بعد از آن بازمان و حلوا طلب کن و هر که ترا تکلیف خانه بودن کند همراه او
 و چون صبح شد با کچه ما بر شده بود قیام و اقدام نمود و این مضمون را بر زبان جاری
مواضع محب آل حیدر باش ای دوست اگر دشمن کشد خود از تنگت پوشت و بعد از مد
 و منقبت شاه ولایت پناه بدستور سابقان و حلوا طلبت و جوانی برخوایست گفت
 من حاجت ترا برآورم و او را بخانه برد و چون مداح بدر خانه رسید دید که خانه همان
 که آن خارجی او را قصاص نموده اندیشه بخاطرش رسید بالا خزه با خود گفت چون
 امر شاه ولایت ناپاست و بجانب دیگر او رودن کناست **پت** من داده ام
 خود را بشما هر نوع که میکنید خود میداینده و داخل خانه شده قرار گرفت
 آن جوان سفره گرم و احسان پتو اینده مان و حلوا حاضر کردند مداح چون
 آن حال مشاهده نمود از روی تعجب حیرت بان برگشت و گفت دیروز در اینجا طای
 اعضای مرا بریده مرا بحال مرگ انداخته تو امروز را بواب شفقت و مرحمت میکشایی

و با من هیچ نزاع و کدورتی نداری سرایمخی را بیان نموده مرا از حیرت و تعجب خلاصی
ده **لله** خلاصی ده مرا از حیرت ای **ست** که گنده از من اینجا دشمنم **پوست** جوان گفت
ظالمی که دیروز بتو ظلم و ستم نمود پدر من بود و من آن ظلم و جور را که بتو کرد
نپسندیدم لغایت ملول اند و هکین کردیدم و چون شب بخواب رفتم امیرالمؤمنین **منین**
علیه السلام را در خواب دیدم که از روی غضب **ست** به پدر من گردیده گفت ای خرد
سیاه بفرمای آنچه بامداح کردی در دنیا مسخ کردی در آخرت از دوزخ بخارج
نیابی و من از هول آن واقعه بیدار گردیدم پدر خود را بصورت خرس سیاه **ست**
در ساعت برخوایسته زنجیری زد کردن او کردم و درین خانه بستم تا کسی او را **منین**
و مرا نیز زنجارند و الحال درین خانه است برخیز تا او را مشاهده نمایی و میوه **ست**
و سرت از نخل دو شتی و محبت شاه و ولایت پناه بجینی و مداح حضم خود را بصورت
خرس سیاهی بد زنجیری زد کردن شکر الهی نمود و بر آن ملعون خطاب کرد که دو شتی **ست**
المؤمنین مرا با اینجا رسانید و عداوت با او ترا با نجا که رسید و در آن حال برق غضب **ست**
شعله ور گشته آن خرس سیاه را بسوخت آنچنان چون حال بر آن منوال دیدار **ست**
باطل پدر و گردان شده بسبب پستی و محبت امیرالمؤمنین **ست** اهل بیت آنحضرت خود را
از عذاب عقاب متناهی امین محفوظ ساخت **ست** و کتابت قب المناقب و دیگر کتب **ست**
از واقعه نقل شده که گفت روزی بنزد هارون الرشید فتم علمای بغداد همه حاضر
بودند هارون خطاب فرمود که یا بن عم چند حدیث در مناقب فضایل امیرالمؤمنین **منین**
علیه السلام ز روایات ثقات بتو رسید شافعی گفت یا امیرالمؤمنین از پادشاه **ست**
پس بجانب محمد بن سنان ملحق شده گفت تو چند حدیث صحیح در فضیلت آنحضرت بیان

میکی گفت از هزار متجاوزست بعد از آن و بطرف محمد بن یوسف کرده گفت تو بگو
 از تو و اصحابی که خایفم فرمود که ایمن باش و اعلام کن گفت پانزده هزار پسند و
 مرسل پس متوجه من شده پرسید که از تو بهم شنوم کفتم من نیز اگر زیاده بر آنچه محمد
 یوسف گفت روایت نکنم از آن کمتر خواهد بود یارون گفت فضیلتی که من خود شاهد
 کرده ام و باعث توبه و استغفار من شده از ظلم و تعدی بر اولاد علی بیان کنم پس
 حصا رجیعا کوشها پهن کرده التماس آن نمودند گفت که یوسف حجاج که ناپاک
 کاشته نیست در دمشق مرا اجبار و اعلام نمود که در دمشق خطیبی است که زبان سب
 حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام کسوده و از منیع من ممنوع میشود
 در باب چه حکمت با و نوشتم که او را مقید نبرد من بفرست چون حاضر شد از او پرسیدم
 که تو علی را بد میگویی گفت بلی اجداد من دست او کشته شده اند و من ترک سب او
 نخواهم کرد که شتم نمیدانی که علی هر که را کشت با مر خدا و رسول بود توبه کن و الا ترا
 تمام بکشم گفت هر چه خواهی بکن بفرمودم تا او را در حضور من صد تا زیاده زدند و در حجره
 کردند قصد آنکه فرزند او را عقوبتی کنم و درین اندیشه بودم که آیا او را چه سیاست کنم
 بخواب فتم دیدم که درهای آسمان کسوده شد و رسول خدا و امیر المومنین و جبرئیل علیهم
 نازل شدند و با جبرئیل جامی بود رسول خدا جبرئیل را گفت جام ابعلی ده و شیعیان او را
 کن جبرئیل جام ابعلی داده با و از بلند گفت تا شیعه آل علی پاید پس خلق بسیار آمدند
 غلامان و مقربان من چهل کس که بر نیک ایشانم حاضر شدند و علی علیه السلام از آن
 همه را آیت داد پس بجای آمدی امر نمود که آن دمشق را بیار چون او را آوردند آنحضرت گفت
 یا رسول الله ازین مرد میپرسی که چرا مرادش نام میدهد حضرت سید کانیات از او پرسید که است

میگوید گفت بلی فرمود که الهی او را نسخ کن انشأتم علی را از پستان و بعد از این کشتی
کردان و متوجه آسمان شدند من سان و هر اسان از خواب بیدار شده غلامی کفتم ^{میشقی}
را پیار خبر آورد که بغیر از پسکی در آن حجره چیزی نیست کفتم سک پیار چون آورد
سکی بود کوش او بحال خود آب چشمش میرفت و بسراشاره میکرد و چنانچه کوی ^{عذر}
میخواست بفرمودم باز بهمان خانه آتش زدند و اکنون در آنجا است و بارون امیر بود
که آن سک را حاضر کردند کوشش کوش آدمی باقی اعضا و جوارح مشابه سک ^{میخاید} بان
و عذر خواهند لب میخیند شافعی گفت این مسخست و امیر نیستیم که عقوبتی
رسد بفرمای تا او را ببرند بهمان خانه آتش بردند لمح گذشت به بود صدای عظیم بود ^{لناله}
شنیدیم چون تفحص آن کردند عاقله بام را سوراخ کرده سک اسوخته بود
پیت مانسرا که گفت و هر که شنید بنزد خدای خویش رسید **باب بیستم** در ذکر بعضی
احادیث و روایات و حکایاتی که دشمنان حضرت امیرالمؤمنین معاندان در پیستند ^{المسلین}
برضها و عقوبتهای کوناگون در دنیا گرفتار شده اند از آنجمله در کتاب کشف الغم
و شواهد النبوه و لوا مع الا نوار ذکر شده که امیرالمؤمنین علیه السلام روزی در بالای
فرمود منم عبدالله و برادر رسول الله و وارث مصطفی و ناکح سید النساء که غیر از من
دعوی کند حق تعالی او را بعقوبات خود گرفتار کند مردی برخاست گفت که کیست
او را خویش نیاید گوید ابا عبدالله و انا رسول الله و کائنات جنونی در دماغش پیدا
چنانچه پایش گرفته از مسجد بیرون کشیدند و بان بلا و بلیه که هرگز در خاطرش نمیکند
بتلا شد و در بعضی نسخ آمده که فی الحال خاقش گرفته بجنم داخل شد و بکن که این ^{قصه}
چند بار روداده باشد **پیت** چراغی را که ایند بر فروزدند بر آنکس لفت کند ریش

و در کشف الغم مذکور است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام یکی از اهل نفاق گفت که
 تو اخبار لشکر ما را بجا و به منزلت و به میرسانی و او انکار نمود و فرموده آنحضرت ^ع
 باید کرد آنروز و فرمودند که اگر این سوگند تو کاذب باشد حق تعالی ترا کور کند و ^{ان}
 ملعون بعد از هفت روز کور و نابینا شد و در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که ^{صحیح}
 خدمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمده سخنی گفت دروغ گویی که اگر دروغ
 گویی دعا کنم تا کور شوی گفت دعا کن من از دعا تو بایکی ندارم بدعاهای آنحضرت
 ساعت کور شد ~~ش~~ هر چهره ای که حق برافروزد تا ابد ریش بدعی سوزد
 و در حضال ابن بویه آمده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام بعد از فوت سیدک
 از چهار کس شهادت روز عذیر و کلام مخیر نظام حضرت مقدس بوی من گشت
 مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ طلب نمود و آن چهار کس کتمان شهادت نموده
 خداوند تعالی گرفتار شدند و هر یک از ایشان بدعاهای آنحضرت بمرض و بلیه مغذوب
 معاقب گردیدند اول انس بن مالک که بنفیرین آنحضرت بمرض و مرضهای دیگر
 گرفتار و مبتلا شد و در باب احوالات انس سمت ذکر یافته است بن قس
 الکندی که بدعاهای آنحضرت کور شد و دیگر خالد بن زید که بدعاهای آنحضرت بظنون
 زمان جاهلیت مرد و همچنین برادر بن علف بنفیرین مولای مومنان در غربت هزار رخ
 و عقوبت مرد و آن ملعون از جانب معاویه عالم بمن شده و در آنجا بجهنم وصل
 کل ما را ام القیوم بوجه سما رجع القیوم جهه به و نیز از آنجا عتی که بسبب
 آنحضرت بعقوبتی گرفتار شده اند مره بن عقیس بن عقیس است و آن کافری بود
 مال و جاه روزی از احوال ابا و اجداد خود استفسار نمود با و گفت که علی بن

طالب علیه السلام آبا و اجداد ترا با هزار کس از قومان خویشان تو بقتل رسانیده ^{آن}
ملعون باد و هزار سوار و پیچهره را پیاده روانه نجف اشرف شده ملافی و تدارک
نموده بمانت و بی ادبی بروضه مقدسه مبتکره و پکنه المکان هشت نشان سیاه
و چون نجف اشرف رسید خنده و بیکته آن مستخدم مقدس از خوف و ترس ^{آن}
پدین بنیاه بروضه مبتکره آوردند و او داخل روضه شده گفت ای علی ثواب
احد ادواقوام مرا کشته و کفکوی بی ادبانه نسبت بسرو را وصیا نموده در
اشاد و الکشت مبارک حیدر که آریسان دوزیان ذوالفقار را زمرقده مطهر
منور برآمده چنان بر کمرش زد که مثال خیار تر بدو نیم شده در ساعت ^{سنگ}
سیاه شد و تا حال آن بت پرست مانند بت سیاه بر در حصار اشاده لکدگو
متردبین است و بعد ازین واقعه مردد نصف آن ملعون ترا ترا زید و میرا
در آوردند بنوعی مساوی و برابر بود که یک مو تفاوت و اختلافی نداشت
و فردوسی طوسی ازین واقعه خبر میدهد ^{بت} شکی که زد بد و الکشت مرده را نیم
برای قتل عدو ساخت ذوالفقار الکشت ^{طین} و بدان ای ناصبی پدین که یکی از سلا
دوی لاقه اریغداد رسید و بسر قبر حنیفه ملعون آمده قبر آن کجس بلید
سکافته استخوان ریخته با آتش قهر و غضب پشاسی سوخته چندگاه قبر او را
مستراح عام گردانید و بعد از آن سنگ سیاه بخت بر کشته ترا در آن موضع دفن
نمود و شاعری مناسب المفاطم گفته ^{شعر} الست امام کزد و الکشت چون
مرده قیس کافری کشت نه امله هزار کس بر آن ریخت بر کون یکی بکزد الکشت
حکایت یکی از دانشمندان بر پیرکاران فرقه باجیه اثنی عشریه چنین فرمود که

مراد وستی بود بحال صلاح دانش و رع و زهد و تقوی و بر اقوال و کلمات او ^{عماد}
 تمام شتم و او همیشه این دو شعر را در زبان خود نموده مداومت مینمود روزی
 بحسب اتفاق خدمت آن متقی رسیدم کمال بخت و سرور در ناصیه پرنور او مشاهد
 نمودم از وجه آن پرسیدم گفت دوش بخواب لای مومنان و پیشرو اهل جنان
 اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم آنحضرت بمن خطاب مستطاب
 فرمودند که آن شعری که در زبان خود ساخته بخوان در خدمت آنحضرت آنرا
 خواندم تبسم نمود و ملاحظه مهربانی بسیار بمن کردند و من از سرور و شادی از
 پیدار شدنم و آن آیات الهیه ذکر شده پس بدان نگاه باش که هیچ ^{ذکر} و ردی
 بهتر و نیکوار و دوستی و محبت و ذکر فضایل و مناقب امیر المومنین و اولاد طیبین ^{و دینی} و دینی
 ایشان نیست و این ^{ناید} ^{عظم} بد اعتیه تی و طریقی و مذہبی یارب بن عقیده عالم
 طوبی برجعی و ترابی و مرقدی با مہر ایل بیت نجاکم چو سپری ^{و در کتاب فتوحات}
 و کشف الغم از ابو القاسم حسن بن محمد مشهور بابن الوفا منقولست که روزی در مسجد ^{اکرام}
 نشسته بودم در مقام ابراهیم کثرت عجیب و جمیعی غریب شد نمودم چون نزدیک ^{را} فتم
 را دیدم که جبهه صوفی در برداشت و بغایت خوش محاوره و قوی سیکل در برابر مقام
 ابراهیم نشسته حکایت میکند که روزی رصومعه خود نشسته بودم گاه دیدم مرغ بر ^{یک}
 بصورت عقابی از هوا فرو داده در کنار دریا بنکی نشست و ربع بدن انسانی ^{کرده} فی
 پرواز نمود بار آمده ربع بدن انسانی در نزدیک ربع اول از منقار انداخته متوجه ^{بها}
 شد بهمین طریق چهار مرتبه فرو داده ربع انسانی فی کرد و پرواز مینمود تمام بدن
 بر آنسنگ گذاشته طیران نمود و گاه دیدم که آن چهار صر و بقدرت حضرت قادر و اکمل

بیکدیگر التیام گرفته پیکر انسانی درست شد مردی که به منظری خواسته با طراف خود نگاه ^{میکرد}
که باز از مرغ در رسید و بمقتار ربع بدن او را جدا نموده فرو برد و طیران کرد و
بچهار سو فعه ربع ربع از بدنش میروید و با بقی بدن اضطراب تمام مینمود تا تمامی را فرو برد
پرواز نمود من از مشاهده و محاینه آن امر عجیب صورت غریب حیران و متفکر شده
تا شش پشیمانی پیش از پیش خوردم که کاش در وقتی که آن شخص بر خواسته بود و اعضایش
درست گشته از او سوال میکردم وی کیست و سبب این عذاب عظیم چیست و زردی ^{گاه}
دیدم که همان مرغ بدستور و روش گذشته ربع ربع او را میگرداند و با اجزای اعضایش
بدن شخصی تمام شد و بهم متصل گشت من استعجال و پیش دستی نموده خود را با و رسانیدم
احوال شرعاً بدی کردارش پرسیدم گفت عبد الرحمن بن یحیی و بدترین اولاد بنی
و حضرت علی بن ابی طالب و صی رسول آخر الزمان را شهید ساختیم از آن روز خدا می بخشد
این مرغ را بر من گذاشته و هر چند مرتبه مرا چنین از یکدیگر جدا کرده و بلع مینماید و بعد از
تقی میکند چون شام باز مرا باین خواری و ناری میگذارد و هرگاه که بمحض عداوت باطنی یا
هر چند بخیر ظنون رسید ابدالا باده و زخ عدا صی و نجات نیابند پس بین که نری
قاتل او چو با شد و این بگونه عذاب است که شاید نشده است و یقین که هر روز این یحیی
ملعون را بچندین هزار قسم شل این و سخت برود بر عالم بر زخ معذب خواهد شد
تا روز قیامت و در روز چه قسم عذابها و عقابها و چه نوع بلاها و مصیبتها از برای
او حضرت قاهر ذوالجلال آماده و مهیا کرده باشد و **در کتاب کشف الغم** از زهری
که او گفت که عبد الملک مروان از من پرسید که روزی علی بن ابی طالب علیه السلام مقتول
شده از راه علامت بود من گفتم علامت آنرا این بود که هر شکری که در ملت ^{المقدس}

بر می داشتند در زیر آن خون و بعد ملک چون بن سخن بشنید گفت من و تو درین ^{بیت}
 موافق یکدیگریم **فرد** در آن کتاب حضرت قائم او صبا منقولست که از حضرت سید ^{امین}
 صلی الله علیه و آله پرسیدم که بایر سوال الله بدیخت ترین مردم چه کس است گفت انکس
 ناقص صالح را پی کرد و دیگر آنکه تیغ بر تو زنی یا علی و همچنین در آن کتاب آمده که شخصی از
 مبعضان و معاندان اهل بیت سالت نزد منصور و والقی رفته هبتان اقرا می چند و حق
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نمود پس مضمون حضرت اطلب نموده گفت فلان ^{فلان} بن
 مرا خبر داد که تو اینها کرده فرمود اگر او را حاضر کنی من خاطر نشان تو کنم که آنچه حق
 من گفته اقرا و هبتانست پس مضمون آن شخص را طلبیده گفت تو چنین و چنین از جعفر ^{بن}
 خبر دادی گفت بلی گفته ام و شروع به قسم خوردن نمود امام علیه السلام فرمود در ^{حضرت}
 ده که چون قسم میخورد من از اقسام دهم گفت بده فرمود که بگو برت حول الله
 وَقُوْنَهُ وَالْحَاجَاتُ إِلَى حَوِيٍّ وَقُوْنِي لَفَدْ فَعَلَ جَعْفَرُ كَذَا وَكَذَا ^{بیت}
 خون گرفته همان کلام را بر زبان آورد و لمح بر آن گذشت بود که پای بر زمین میزد
 رفت **بیت** ما چون تویی هر آنکه دم دشمنی زند **مسکله** اگر امان دهدش مرگ بنیم ^{بیت}
 خصم ترا زبانه تجلیل میکشد **از عرصه وجود** و سویی عرصه عدم **در کتاب**
 المناقب از ربيع حاجب منصور و والقی روایتست که اندک نزد منصور بمقام ^{بیت}
 از اهل بابل پس مضمون را ایشانرا پیش خود طلب نمود گفت شما و ارثان سحرید ^{از}
 پیران خود از ایام موسی بن عمران و تحقیق که جعفر بن محمد مثل شما سحر و ^{بیت}
 پس شما سحر بجای برید که او از آن عاجز باد اگر چنین کاری کنید بدیم شمار ^{و مال} اجازة
 بسیار پس آن ساحران بی ایمان بهشت و صورت سباع درنده ترتیب دادند و هر ^{کدام}

از اجتماع صورتی که ساخته بودند در پهلوی خود آنرا گذاشتند و منصوب بر بالای
تخت نشست و نایج بر سر گذاشت و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ^{مجلس} اطلب نمود
و چون آنحضرت داخل مجلس مضوّر شد دید آنچه اجتماع ساحت تربیت داده بود و بدین
بان سحره نمود که وای بر شما ایامنی شناسید مرا من آن محبت خدایم مثل آن محبتی که با ^{طل}
ساخت سحرید این شمارا در روزگار موسی بن عمران پس آنحضرت با و از بلند ^{فرمود}
که آيْهَا الصَّوْرَةُ الْمِثْلَةُ لِيَاخُذْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ صَاحِبَهُ بِإِذْنِ
اللَّهِ تَعَالَى یعنی این صورتهای مثالی ساخته شده بگیرد هر یک از شما صاحب
خود را بفرمان خدای تعالی پس برجسته سر یک از آن صورتهای سباع و گرفتند
صاحب خود را در همان مکان خودند و منصوب در بالای تخت را بهوش رفت چون
بهوش آمد گفت بنیاه میبرم یا ابا عبد الله بر من رحم کن و بدرستی که تو به کردم که با
گشت بکنم مثل آنچه کردم هرگز پس آنحضرت فرمود که ترا عفو فرمودم و از کردار
تو که شتم پس مضوّر رفت یا سیدی امر فرما سباع را که رد کنند ایشانرا آنحضرت
فرمود و بیها تا اگر رد میکرد و عصای موسی آنچه فرو برده بود در دگر دندی این
سباع این ساحرانرا ^{در کتاب فتوحات القدس} احسن الکبائر مذکور است که
هرون الرشید مغربی اطلب نمود با و گفت کاری کن که کاظم علیه السلام در ^{حضور}
من جل و منفعل شود آن ملعون قبول آن امر نمود و چون امام علیه السلام مجلس ^{آن}
حاضر شد و سفره پنداشت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام دست مبارک را
نمود که مان بردارد و معزم غریبتی خواندند آن از پیش کاظم علیه السلام طیران نموده
و در شد بارون ملعون شروع بجنده کرد امام علیه السلام اشاره بصورت شیر ^{نمود}

که در پرده نقش بود بکبر این ستم را در ساعت انصورت شیراز مکان خود حرکت نمود
معظم را فرود بردارون اهل مجلس همه پیوسته شدند و پیغام دادند چون بخود آمدند باز
گفت که آن شیراز بگو آن شخص معزم را بکنند سابع الله علیهم السلام فرمود که اگر
عصای موسی حال سحره را در کردی انصورت شیراز شخص را در میکرد **دو دیگر** از
دشمنان اهل بیت سالت بنوت که در دنیا بجای کردار و کفایت خود گرفتار شدند
حمید بن محمد آن بود که در حضور رامون الرشید با حضرت امام ضامن ثامن علی بن
الرضا علیه السلام مشروعه گفتگو نموده بی ادبانه و کتافانه با آنحضرت
نمود و با آنحضرت گفت اگر راست میگوینی که امام و پیشوای مردم توپی و دعای تو در درگاه
حق تعالی مستجاب است این دو صورت شیر که بر و سادۀ پستی ناموست بر من مسلط
و اگر نه باران مقدسه معجزه و کرامات نمیشود حسب اللاماس ملعون شاه خراسان
مولای مومنان امر بآن دو صورت کرد که آن خارجی را در حضور رامون از بنهم کینه
خوروند و از جبهه پلیدش اثری نگذاشتند و این حکایت مشهور و در کتب فیهن مذکور
و چون مطلب حاصلست بهمین قدر اکتفا شد اگر کسی خواهد که مفصلاً بر آن مطلع
بشود اخبار الرضا و دیگر کتب جموع نماید **دو کتاب** مشارق انوار الیقین و در بحیث
و کاشف الخواص و ایشیت که در زمان متوکل عباسی شعبده می بفرموده متوکل در وقتی که
امام علی نقی علیه السلام حاضر بود و سفره انداخته شعبده نمود که تا سه مرتبه مرابره
امام میخواست که مانع بردارد مانع میبویست و نبوت سیم آنحضرت غضبناک شده بصورت
شیری در پرده نقش نموده بودند و فرمود که آن ملعون از بنهم دریده خوردند
اثری را نگذاشتند و این حکایت بطریق مختلفه در کتب معتبره گردیده ممکن که چند

واقع شده باشد **و در کتاب الحق آمده** که معروف نامی با حضرت دروغ چند گفت و طبق
التقسیم چند هم خورد و آنحضرت فرمود خدا یا این مرد دروغ گفت و قسم بدروغ خورد
و تو مستقی آن کاذب همان روز بیمار شد صبح روز دیگر راه دوزخ را پیش گرفت
و یکی دیگر از دشمنان اهل بیت که بجای کردار خود در دنیا رسیده حجه بن اسفند است
و مستهو یا بماست که روزه امام حسن علیه السلام بود که بفرموده معاویه مسند را با
قدری زهر مروان بجده داد و آن ملعونه آن زهر را در کوزه آب امام حسن ریخت
و سببقت و شهادت آن بی بظا بود چنانچه شاعری از یوفایی زمان گفته **بیت**
سبادا کس که از زن مهر جوید که از سوره سنبل بر وید و بعد از شهادت آنحضرت
بفرموده معاویه بدمشق رفت تا بیدار کند زن یزید پلید کرد و چون بدمشق
رسید بفرموده معاویه کبوی حجه را بردم استریش می کشند که بدریا ^{فکند}
و چون بکف فرسخی ریارسیدند طوفانی و بادی هم رسید او را در ربه و نیز دریا
افکند تا بجهنم برد و کسی دیگر از ایشان نداد **و در کتاب فتوحات القدس** کتاب
کفایت المومنین نقل شده که معاویه فرمود که حجه را در زورق نهاده سر بردار
و ایام بمقام آن امام همام ورق حیاتش بگرداب فنا فرو برد و مولای مومنان و
سرور متقیان یوفایی زمان فرموده **عریه** دع ذکر هین فما لهن و فانه ^{الصبح} ریح
و عهود هین یکسر ن قلبک ثم لا تحزنه و قلبه هین من الدوار خلا ^{عما} و ربا
زن یاد مکن کرد و فانیان چیست بر کز بد و اولی است از بدست **با حیل و کم**
دزد که بعضی از دشمنان اهل بیت رسالت که در خواب یکی از دشمنان مأمور بقتل ایشان
شده اند و در عالم خواب انجارجی را کشته اند با آنکه در عالم خواب آن خارجی یکی از

اند معصومین صلوات الله علیهم جمعین دیده که او را ببلیه و مرضی گرفتار ساخته است
 از آنجمله در کتاب کشف العظم از حضرت امام حسین علیه السلام منقول است که ابراهیم
 بن بهرام مخزومی والی مدینه بود هر روز جمعه بر منبر رفته است حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام میگردید یکی از جمعها من پهلوی منبر از غم و فکر خوابیدم که قریب
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکافت و از آنجا مرد سفید پوشی بیرون آمد
 مرا گفت یا ابا عبد الله ترا اند و بکین میسازد آنچه این مرشد شقی میگوید کفتم بلی
 گفت چشم بکتاب بین که قاهر ذوالجلال با او چه میکند من از خواب بیدار شده ام
 که آن خارجی از منبر پر کون افتاد و مادرک را اسفل پچا قرار داد و آرام گرفت
 و در آن کتاب آمده که یکی از صالحین گفت شبی در خواب دیدم که قیامت قائم
 و حلائق در حشر و نشر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در کنار حوض شسته و حسین
 علیهما السلام مردمان را آب میدهند پیش ایشان سیده کفتم مرا آب بدهد حضرت
 فرمود که ترا آب نخواهند داد زیرا که در همسایگی تو خارجی هست که علی را نفرین میکند
 تو و را منع نمیکنی کفتم یا رسول الله مرا قدرت منع آن ملعون نیست حضرت رسول
 کاروی بمن داد و فرمود که برو او را بکش من او را کشته پیش حضرت رسول ایدم
 خلاصه موجودات فرمود ای حسن و آیه امام علیه السلام مرا آب داد من
 از او گرفتم نمیدانم که از آن آب خوردم یا نه که بیدار شدم و وضو ساختم نماز مشغول
 گردیدم ناگاه آواز برآمد که فلا کنس ادر جابه خواب شسته اند بعد از خطبه کار
 حاکم همسایهای مرا گرفته پیش حاکم رفته و آنچه را بجا کم کفتم گفت جزاک الله خیر او
 جمع از آن همت خلاص شد و در کتاب فضول الحق مذکور است که واقعی از دستان

بلقه ضاله است در تاریخ خود نقل نموده در شهر موصل شخصی بود پاسبان شهر
حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود سبب آنحضرت میکرد پس شبی شاعر ملک در خواب
که حضرت سول و حضرت امیرالمومنین بدر خانه آن پاسبان آمدند و حضرت رسول
مومنان کشته کا فرائی جاهدان گفت که بر کردن این پاسبان نکرست بود
و حضرت علی علیه السلام بر میان دو کف او زد و چون صبح شد او را دیدند
و میان دو کف او شکافته و در آن شب شاعر حمل کس دیگر این خواب دیده بود
و همه نزدیک ملک موصل کو اهی دادند و نیز در آن کتاب مسطور است که در موصل
مردی بود با حمد و نالعدوی مشهور و دشمن حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود
و جمعی بکج میرفتند نزدیک یکی از ایشان آمد و گفت و چون بدینه طپه رسی از زبا
من بحضرت رسول بگو که عجب آنکه دختر خود بعلی ابن ابی طالب علیه السلام داد
آیا چه خیر از او پسندیدی شکم فرزند بر بزرگ و سو کند داد او را که این
برساند و چون آن شخص بدینه مبار که آمد از یاد او برفت شب مولای مومنان
در خواب دید که پیغام آن شخص بگزارد و او صبح بروضه مقدسه آمد و پیغام بگزارد
و چون باز بیکر خواب افت آنحضرت را باز در خواب دید که با او در منزل آن
فاش در آمد و در را بکشد و بکار می سران بد بخت برید و کار در آن
ناک کرد و کار در در زرخانه او خاک کرد و چون صبح شد خواب بار فیکان
گفته تاریخ آنرا نوشته و صبح آنروز در موصل او را سر بریده یافتند و ملک
جمعی از همسایگان او را گرفته بهتیمت خون او مجبوس نمود تا آنکه آن جماعت
جج مراجعت نمودند و احوال قتل آن ملعون و مجبوس بدین انجاعت استینه

نزد ملک موصل آمدند و قصه بازگفته و ملاحظه کاف نمودند چنانچه در واقع دیده بود
 آنرا الیه بخون بیند و کار در ادر زیر در خانه یافتند و تاریخ قتل آن شقی ^{موت}
 بود آن شبی که آن واقعه را دیده بود ملک موصل محبوسان را نجات داد و جمعی ^{کثری}
 از نوادگان اعتقادات فاسده خود کردیدند و در ملک اهل ایمان اشطام یافتند ^{در}
 کتاب یوامع الانوار مذکور است که یکی از دوستان اهل ملت نبوت و رسالت در خواب ^{دید}
 که قیامت آشکارا شد و حضرت رسول رب العالمین امیر المومنین و حسین ^{حوض}
 کوثر مردمان را میدادند النجف نیز دستگیر نمایانند آب طلب نمود حضرت ^{او را}
 آب بذا داد امر و گفت یا رسول الله من از دوستان تو و اهل ملت تو ام سبب ^{سبب}
 ندادن من چیست حضرت فرمود بلی تو دوستدار و محب اهل ملت من هستی اما در
 همسایگی تو منافق هستی که دشمن علی و اولاد است تو او را نمیکشی امر و گفت بلی
 یا رسول الله من قادر بقتل آن ملعون نیستم حضرت کار روی باو داده گفت برو
 و سر آن خارجی را از تن جدا ساز آن مومن رفته سر او را از تن جدا ساخت و چون
 امر و از خواب بیدار شد کار و خون آلود در دست داشت و صبح آن خارجی را ^{کشته}
 در بستر دیدند و حاکم شهر خبردار شد همسایه های آن ملعون اجلت خون او گرفتند و چون
 آن مومن حال را بر آن منوال مشاهده نمودند بنزد حاکم رفته حقیقت حال را عرض ^{نمود}
 حاکم او را خلعت داد و انجاعت را که اجلت خون او گرفته بود و عذر خواهی نمود ^{حضرت}
 دادند و در آن کتاب از عیسی بن عبدالله و او از پیر قرشی که نام او بنزده بود روایت میکند
 گفت مردی ترا در شام دیدم که نیم از روی او سیاه بود پرسیدم از سبب آن گفت ^{که}
 بنزد کرده ام که هر که این را از من پرسد بگویم و پوشیده دارم بدانکه من عظیم دشمن ^{المومنین}

علیه السلام بودم و ذکر آنحضرت را بناسزا بسیار میکردم یک شبی حفته بودم شخصی
من آمد و گفت تویی که در حق مولای من امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا میگوئی طبیب
بریک جانب روی من زد و چون پیدار شدم یک نیمه روی من سیاه شده بود
کتاب بخت المباح روایت است که مردی بود بدو چشم کور و هر دو دست پاندا^{ست}
و میگفت آئی مرا پامز رو از آتش و زخ نجات ده او را کفشد چه کرده که هیچ
نمانده که بگوید کرده اند از عقوبت دنیوی گفت من با قاتلان امام حسین علیه السلام
بودم در کربلا و چون وی استهید ساختند زیر جابه در پای او بود و بند نیکو در اینجا
خواستیم که آن بند را بیرون کنیم آنحضرت دست است برداشت و بر آن نهاد
من دست وی بریدم پس دست چپ او نهاد دست چپش اینز بریدم و دست^م
که بند را بیرون کنیم ناله شنیدم و از مهیب بگو شدم رسیدم ترسیدم و از و هم و هر
جواب بر من غلبه کرد در میان کشتگان بجواب شدم چنان دیدم که حضرت رسول
و علی و فاطمه علیهم السلام سر آنحضرت را بوسه میدادند و حضرت فاطمه علیها السلام
سر شاه شهید را بر گرفته گفت ای فرزند من ترا که کشت که هدای تعالی انقو^م بکشد
گفت شمر ملعون مرا کشت و این جوان و دست من برید و اشاره بمن کرده گفت که
هدای تعالی هر دو چشمت را کور کند و هر دو دست پایت قطع کند در حال پیدار شدم
و هیچ نمیدیدم و هر دو دست پایم میفشاد و از دعای آنحضرت در حق من هیچ^{نمانده}
نمانده که آتش و زخ نیز در آن کتاب از ابن رباح روایت است که گفت مردی ناپیای دیدم که
در مغر که قاتلان امام حسین علیه السلام حاضر بوده از سبب کوری او مردمان می پرسیدند
گفتاده کس بودیم که در کربلا در قتل امام حسین علیه السلام حاضر بودیم و من هیچ

بر او نزد من تیر بجایب او نیند اختم چون آنحضرت استهید ساختند ماده کس مکان ^{معدن}
 شدیم و من نماز خفتن گزارده بخوابتم دیدم که کسی پیش من آمد و گفت رسول خدا ^{ترا}
 میطلبد و گریبان مرا گرفته بنزد آنحضرت برد و او در صحرائی نشسته بود حربه در دست ^{داشت}
 و فرشته پیش من ایستاده و شمشیری از آتش در دست دارد و آن نه کس که با من ^{بودند}
 با آنحضرت آن فرشته ضربتی بهر یک از ایشان زد و آن آتش در شهای ایشان ^{بودی}
 و بسوختی پس من پیش حضرت رسول رفتم و گفتم السلام علیک جواب داد نگاه ^{داشتی}
 داشت و گفت یا عبدا لله پرده حرمت مرا دریدی عزت مرا بگشتی و حق من نگاه ^{داشتی}
 و چنین روی کردی گفتم یا رسول الله من بستم شیر نزد من و تیر بروی نیند اختم گفت را ^{ست}
 گفتی ولیکن سیاهی شکر ایشان بودی نزدیک من ای نزدیک می شدی طشتی خون ^{پیش}
 وی نهاده بود گفت این خون فرزندم حسین است از آن خون مرا سر به در کشید چون ^ن
 پدیدار شد مگر بودم تا این دم **چشم نظم** از برق شتم هر که زد آتش بشهیدان ^{شد سوخته}
 صاعقه خشم الهی و زهر که الم یافت دل آن شه مظلوم حقا که بیاید الم نا تنهایی ^{مهل}
و دویم در ذکر آنکه شیعیان و مجتبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حدای تعالی بدو ^ح
 نمیداد و آتش و وزخ بر ایشان حرامست **پیت** فرمود که هر کسی بشیعی زند دست ^{ست}
 مست و دامن محصوم مرتضی **در کتاب طرائف ابن طاووس** قدس سره از کتب اهل سنت ^{تفسیر}
 آیه عَمَّ نَسَاء لَوْ أَنَّ النَّبَّاءَ الْعَظِيمَ الَّذِي مِمَّ فِيهِ مَخْتَلَفُونَ چنین نقل
 که روزی صخرین حرب بخدمت حضرت رسول فرستاد آنحضرت بنشست و گفت بگو که این ^{است}
 بعد از تو که تعلق خواهد داشت آنحضرت فرمود که با کسی که نسبت او بمن مثل نسبت یاروستی
 و در آن حال این یار نازل شد که عَمَّ نَسَاء لَوْ أَنَّ بَعْضَ النَّبَّاءِ الْمَكِينِ اَهْلَ الْمَكِينِ

العظیم از خبری عظیم که آن خلافت حضرت امیرالمؤمنین باشد الذی هم فيه
يختلفون اجماع خبری که ایشان آن اختلاف دارند کلاً سیعلمون
این ردیست برایشان که رند باشد که بدانند حقیقت خلافت او را در وقت
که منکر و کبر از ایشان در قبر سوال میگردد باشد چنانکه هیچ مبنی در مشرق و
مغرب نباشد مگر که منکر و کبر از سوال کنند از ولایت و خلافت علی ابن ابی طالب
با بنی طریقی که بعد از خدا و رسول امام تو کیست **در کتاب شفا الحی از حافظ**
ابو نعیم که از علمای اهل سنت و ائمت در تفسیر آیه کریمه عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنْ
النَّبَا الْعَظِيمِ که حضرت رسول در وقت تلاوت این آیه فرمود که بدستی که
از بنده کان میسریند ولایت علی را در قبرهای ایشان پس نمینماید بچکس در مغرب
مشرق و خشکی و دریا مگر آنکه چون از دنیا بیرون رود ولایت امیرالمؤمنین علیه
السلام را از او برپسند منکر و کبر و از او سوال نمایند که خدای تو کیست و دین تو چیست
و پیغمبر تو که بود که را امام و جانشین رسول خدا میدانیستی **و نیز در آن کتاب از**
عبد الله عباس مرویست که سیدکات فرمود که از صراط گذشتن ممکن نیست تا آن
شخص کتاب ولایت علی نباشد و شیرویه دلیلی که از دشمنان اهل سنت در
از مصنفات خود در تفسیر آیه کریمه وَفَفَوْهُمُ انْتُمْ مَسْئُولُونَ از ابو سعید
روایت نموده که حضرت رسول فرمودند که انْتُمْ لیسئلون عن ولایة علی
ابی طالب علیه السلام یعنی ملائق همه در روز حشر مسئول خواهند شد از
ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام **در کتاب شفا الحی از رساله صراط مستقیم در تفسیر**
آیه کریمه قُلْ اِنِّي هَدَانِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ از مجرب صادق روایت نموده که حق

سجانه و تعالی خطاب مستطاب بمن نموده فرمود یا محمد بگو و بر بندگان طایب گردان که
من پیغمبر فرستاده خدایم هدایت نموده مرا الله تعالی محبت و دوستی علی ابن ابی طالب^{لب}
علیه السلام کتاب معانی الاخبار از مفضل بن عمر روایت است که سوال نمودم از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام از معنی صراط الحکمت فرمود که صراط طریقت^{طریقت} است
بآن شناخته میشود و هدای تعالی و صراط دو تاست صراطیست در دنیا و صراط^{طریقت}
در آخرت اما صراط دنیا آن اما نیست که واجبیت طاعت او پس کسی که بشناسد
در دنیا امام خود را و حق او را داند و پیروی او هدایت یابد بگذرد از صراط^{طریقت}
او حیرت نیست در آخرت و سر که نشاسد در دنیا حق امام بلغزد قدم او
صراطی که در آخرت پشید در آتش و وزخ و نیز در آن کتاب از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام و ایست از قول هدای تعالی الصراط المستقیم
که امیر المؤمنین علیه السلام و نیز در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام و ایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی در روز قیامت
نشینیم من و تو و جبریل بر صراط و هیچ احدی از صراط نتواند گذشت مگر آنکه
بر آن دوستی تو داشته باشد و نیز در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت است که چون آیه کریمه و کُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ نزل نموده
نموده بر خواستند ابابکر و عمر و کشفند یا رسول الله مراد از امام مبین توریست
حضرت فرمود نه کشفند مراد از انجیلست فرمود نه کشفند مراد قرآنست فرمود
پس وی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده فرمود این آن اما نیست که
شمرده است هدای تعالی در و علم هر شیء و وکیع بن جراح در تفسیر خود آورده است

که مراد از آیه کریمه اهذنا الصراط المستقیم اینست که خدا یا ارشاد کن ما را
مصطفی و اهل بیت و که علی بن ابی طالبست و فاطمه و حسن و حسین و کتابت
آنده که از تفسیر آیه کریمه اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان
الله غفوراً راحیماً از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شخصی سؤل
آنحضرت فرمودند که می او زندمومن کنایه کار را در وقت قیامت تا بکار حسنات
و خدای تعالی متوجه حساب او میشود و مطلع نمیشود در حساب پچمات از مردمان
و چون آن مومن مطلع بر کنایان خود میشود و اقرار و اعتراف نماید بر سیئات
خود خدای تعالی سیئات از نامه اعمال او محو میکند و در عوض حسنات ثبت
نماید پس امر میکند او را بر رفتن بهشت و نزول این آیه از برای کنایه کاران
ندندان شیعه است و بس و در تفسیر مجمع البیان از حضرت امام رضا علیه السلام و الشنا
روایتست در تفسیر آیه لَا يَسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ الْإِنْسُ وَلَا جَانٌّ که مراد است که
هر که بر عقیده صالحه بوده هر دلائل اهل بیت رسالت باشد و ارتکاب معصیت
بی توبه از دنیا بیرون و داور او در برزخ که عبارتست از وقت نزع تا صحرای
معدن گردانند که چون داخل عرصه قیامت شود داور او را کنایه بی مانده باشد که از او
نمایند و در کتاب فتوحات القدس از حضرت امام رضا علیه السلام و الشنا روایتست
تفسیر آیه کریمه ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ مراد از نعیم دو شیء است
پست است پست نور ایمان بر توفیق علیست شاید این مدعا لفظ حلیست و در کتاب
جامع الاخبار از حضرت امیر المومنین علیه السلام و ایست که حضرت رسول فرمود
هرگاه مومن بیرون و داور دنیا و داور اکنافه برابر و زرد و سیئات جمیع اهل دنیا

بدستی که مرکب کفاره کفایت آن است بعد از آن گفت هر که لا اله الا الله باطل
 بر لیست از شرک و هر که بیرون رود از دنیا و شرک بخدا نیاید و رده با داخل بهشت
 پس این آیه را حضرت رسول خواند ان الله لا یغفر ان کثیرا من الذنوب و یغفر
 ما دون ذلک لمن یشاء من شیئک و محبتک یا علی یعنی خدا
 تعالی نمی آمرزد و هر که با و شرک نماید و می آمرزد بغیر ایشان هر که را خواهد از سبب
 و دوستدار تو ای علی اوی گوید که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که قسم
 این از برای شیعه نیست گفت آری بخدا قسم و بدستی که شیعه تو بیرون می آیند از جور
 و میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب حجه الله
 پس می آیند ملائکه با جامها و تاجها و مرکبها از بهشت پس بنوشند هر یک از ایشان جامه
 و بر سر گذارند تاج ملک و پادشاهی و اکلیل کرامت پس سوار شوند بر شتر یا پرواز
 ایشان را ببرند تا بهشت اندوینا کنند ایشان را فرغ اکبر و ملاقات میکنند با ایشان
 و میگویند که این آن روزیست که خدای تعالی شما وعده کرده بود و مولای مومنان
 کلام معجز نظامی فرمود که ترجمه آن اینست **بای** پیغمبر حق هدایت کرد ما را، **براهل** جهان
 داد ولایت ما را، **کرپایه** قدر ما نمیدانی نیک، **دریاب** از حدیث آیت ما را،
و در رساله قاضی داده که هر دو که یکی از اصحاب ام جعفر صادق علیه السلام در حدیث
 آنحضرت میگفته که می بینم بعضی از اصحاب از تکایب بان کپره بنمایند حضرت امام
 علیه السلام بعد از شنیدن این سخن بجانب او متوجه شده فرمود که تشیع بر دوستان
 خدا مکن بدستی که چون محب خداان ولایت مرکب کنایه می شود و بواسطه آن گناه
 عذاب الهی گردد پس حق سبحانه او را مبتلا گرداند بپیماری یا بنقصان یا از جانی

فرزدان عیال با همسایه بد گرفتار شود یا در وقت موت جان دادن وی سخت ^{گردد}
بنوعی که در روز قیامت از کنا بان پاک باشد و مستوجب دخول بهشت گردد ^{الف}
بندم چو ازین ارفقارخت سفر از لطف خدا نباشم بیم سفر پس باشد از مهر علی
نوشه راه اندر بعل از ولای شش محضر و نیز در آن کتاب از آنحضرت نقل شده
که در جواب یکی از ملا عین شمنان اهل بیت فرموده در حالتی که از جهت طعن و زبان
در ازوی فراماده شیعیان خاندان پسنداد شرب خمر نمود و حاصل جواب آنحضرت این
مقام اینست که از ابا و اجداد خود از رسول آخر الزمان آنحضرت از جبریل و آواز
جلیل حل طلبه و عظم افتخار مضمون آنکه یا محمد حرام گردانیدم دخول فردوس را
بر جمیع پیغمبران وقتی که تو و علی و شیعه شما داخل کردید و اگر یکی از شیعیان شما گناه
کیره از او واقع شده باشد او را مبتلا گردانم در دنیا ببلای و بلیتی چنانچه در روز قیامت
از او راضی باشم و ندکو رست در آخر این آیات آنحضرت متوجه آن ملعون شده
که بعضی کنا بان کیره که از شیعه اثنا عشریه واقع شود که دشمنان دین بآن خوشام
نموده ایشانرا از آنجهت مستحق نزول باز دارند کفار کنا بان ندکو ره در دنیا
یافته استحقاق دخول را بر طرف کرد ^د در کتاب کلینی مسطور است که یکی از منافقان
آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام بآن طعن گشوده در مجلس آنحضرت اسناد ^{فسق}
و کنا بان کیره بزمه اثنا عشریه اظهار لباسات و شماتت می نمود و حضرت در جواب
بکلامی که ترجمه آن اینست بکلم فرمود که اگر شیعیان آن خاندان از کتاب خطبه
و توبه و انابت موفق گشته باین عینان حاضر دیوان کینه کاران گردند و آن بچار ^{کار}
خدا نیست امر زنده و پیغمبری شفاعت کنند و امامی واقف حال و منتظر انجام ^{امانی}

و اما راو از جمله روایا منقوله در اینجا که فرج بخش خاطر خاص عالم شیعیان و جهان و دمان
 الانام است در رساله قاضی زاده که هر دو از سماعه بن مهران از حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام و ائمه است برین وجه که آنحضرت بسماعه خطاب نموده فرمود که بدترین مردم
 سماعه گفت یابن رسول الله بدترین مردم ما ایم حضرت امام علیه السلام ازین سخن بنویس
 غضب الود شد که رخساره مبارکش فروخته گردید و از روی از روی کی خاطر
 بکینه نموده و مکرار کلام سابق فرمود و سماعه همان دستور جواب داد و بعد از آن
 امام علیه السلام فرمود که چون بشکر روز قیامت شما که محب و دوستدار اهل بیت
 و شیعه باشید پیش از همه مردم امر شود و ایشان را پیش از همه بدو رجوع
 اشاره نمایند و ایشان نگاه بجانب شما نموده گویند میمید اینم مردمی که در دنیا
 ایشان را از اهل کناه و معصیت و مستحی عذاب عقاب نیستیم کجا رفتند و حال ایشان
 چگونه است و مضمون مسطور موافق بدلول آیه شریفه است و قالنا الایری
 رجالا لا کنا نعبدکم من الاشرار و بعد ازین قسم از بشارت دیگر بآیه
 سماعه شده فرمود که هر که از شما کناهی از او صادر گردد و چون روز قیامت
 بیای خود متوجه درگاه الهی شد شمار اشفاعت کنیم و بعد از آن فرمود که او
 داخل آتش نشود و از شما ده کس و اسه که داخل نشود و از شما پنج کس و اسه که داخل
 نشود و از شما ده کس و اسه که داخل آتش نشود و از شما یک کس و در کتاب بشاره المصطفی
 الشیعه المرتضی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و ائمه است که خدای تعالی حساب
 را حضرت سید المرسلین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید و منظره و حق الناسی
 که بر ذمت شیعه ما باشد از خمس که حق است و بر ذمه مردمان است حساب میشود و هر چه

حقاً میان شیعیان میان خالق ایشان باشد خدای تعالی ایشان می بخشد تا آنکه ^{حل}
نمی شود هیچ احدی از شیعیان با تشو و زخ ^{در کتاب ابن مردودیه که از علمای اهل سنت}
منقول است که حق سبحانه و تعالی جل جلاله فرموده که ولایت علی بن ابی طالب حصنی
دَخَلَ حِصْنِي اَمِنْ مِنْ عَذَابِي یعنی اعتقاد بولایت امامت علی بن ابی طالب ^{حصار}
منست و هر که در حصار من در آید از عذاب من ایمن باشد و این روایت دلالت میکند
که اقرار بولایت آنحضرت مثل اعتراف بوجدانیت خداست ^{بیت} هیچ عقل از کله او
آگاه نیست ^{بجای پس} و در حدیث آمده نیست ^{در کتاب فتوحات القدس از حضرت امام}
رضا علیه التحیه و الثناء و است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بولای مومنان
فرموده فرمودای علی خدای تعالی ترا امرزیده و اهل بیت و شیعه ترا و محبان شیعه ترا
امرزیده ^{در کتاب کشف الحجاب} که محمد بن محمد زکریا شافعی در کتاب خود نقل کرده که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سجده شکر میفرمود که ^{عذر} اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِاَمْرِ
مُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ یعنی خدایا بحق علی که ولی منست پیامبر محمد را که نبی منست ^{و تیر در آن}
کتاب ذکر شده که در روز مبارک چون بول ثقلین امیر المؤمنین و فاطمه و سبطین داخل
خود گردانیده دست مبارک بدعا بردا و فرمود که ^{عبای} اَللّٰهُمَّ احْشُرْنِیْ فِیْ حُجْرَةِ
مُحِبِّیْهِمْ یعنی یا الهی حشر کن مرا در زمره طایفه که دوستدار این جمع باشند ^{و اهل بیت}
که روزی بولای مومنان سر و متقیان امیر المؤمنین علیه السلام حضرت رسول صلی
علیه و آله عرض نمود که یا رسول الله طلب امرزش کن از حق تعالی از برای من حضرت
کائنات هر دو دست مبارک بدعا برد که قاضی الحاجات برآورده فرمود که خدایا بحق امیر
که امیر المؤمنین ^{المؤمنین} یا پیامبر از امیر المؤمنین علیه السلام ازین مناجات حضرت رسول ^{تغیبات}

حضرت رسول فرمود یا علی بحق خدا بی که جان محمد در قبضه قدرت اوست که در نزد خدا
تعالی از تو عزیزتر و مکرم تر می ندیدم که او را شفیع آمرزشش تقدیر کرد که مرزنده کنا^ن
سازم زین سبب حق تعالی مسکت نمودم که بحق و بزرگی که ترا در نزد اوست که ترا
پیامرزد **و در کتاب مشارق انوار الیقین آمده** که حضرت رسول خطاب بمؤمنان^{نموده}
فرمود که یا علی اعمال شیعه ترا عرض میکنند بر من در هر روز جمعه پس شادان بشوم از
کردار نیک ایشان و طالب آمرزش میکنم از برای کنایان ایشان **در کتاب فتوح القدر**
مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اول ما یسئل عن العبد
حُبنا حبنا اهل البیت یعنی اول چیزی که از بندگان سوال کرده میشود
دوستی اهل بیت نبوت است و نیز در آن کتاب آمده که جمیع اینها در شب معراج^{حضرت}
پنجم صلی الله علیه و آله گفتند ما همه معیشت شده ایم بر شهادت لا اله الا
الله و اقرار کردن نبوت خود و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام **در کتاب**
بشارت المصطفی الشیعه المرتضی گفته شده که حضرت رسول روزی داخل خانه خود^ج
بتول شد سرور و مستبشر و سلام بخفت کرد مولای مؤمنان بعد از خود سلام^{فرمود}
که یا رسول الله من هرگز ندیده ام بسرو و بجهت این روز پس سید کاینات^{فرمود}
که بشارت بهم ترا بد آنکه درین ساعت فرود آید بر من جبرئیل و گفت که ملک جلیل ترا
سلام میرساند که بشارت ده علی را که شیعه خود از تابع و عاصی همه از اهل بهشت
و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این بشارت را شنید سجده شکر نمود و
خود را برداشت و گفت که او باشد خدا بر من که بخشیدم بشیعیان خود نصف^{دستهای} حیات
خود را بشیعیان علی علیه السلام بخشید ند پس حضرت رسول فرمودند که نیستند شما

که میر از من گواه باشی بر من برو کار من که بخشیدم بر شیعه علی لغت
خود را و خدای تعالی جل جلاله تمییز شما که میر از من تحقیق که آمریدم
جمع کنایان شیعه علی و محبت او را و لیل برین قول خدای تعالی است در قرآن
محمّد انّ الله یغفر الذّنوب جمیعاً و کتاب فیه حات المقدس آمده که
شب معراج در آسمان چهارم خانه دیدم از یادوت شرح جبرئیل گفت یا محمد
این بیت المعمور است حق سبحانه و تعالی این خانه را قبل از آسمان زمین
پنججاه هزار سال آفریده است داخل این خانه شود نماز کن و چون داخل
شدم جمیع انبیاء بن اقدار کردند و بعد از اتمام نماز از حضرت رب العالمین
خطاب آمد که ای سید المرسلین ازین پنجه بران بپرس که ایشانرا پیش از تو برای چه
فرستاده بودم من گفتم ای رسولان حق تعالی شما را پیش از من برای چه
گفتند بولایت و دوستی و محبت و مودت علی ابن ابی طالب علیه السلام و در
کتاب روضه الواعظین ذکر شده که حضرت رسول فرمود یا علی بشارت ده ^{سیدان}
و انصار خود را بده حضرت **اول** پاکی طهارت مؤلّدیم حسن ایمان نشان بخدا **دوم**
دوست داشته است خدای تعالی ایشانرا **چهارم** وسیع و گشاده گردانیده
خدای تعالی قبر ایشانرا **پنجم** بوزی میفرستد خدای تعالی در پیش چشمهای
ایشان که روشنی و صیفا آن از صراط باسانی بگذرند **ششم** بر دانه ^{بر دانه}
درویشی فقر را از چشمها و دلهای ایشان **هفتم** دشمنی میکند خدای تعالی
ایشان **ششم** این محفوظند از بیدام **نهم** میرزید کناه و سیئات ایشان **دهم**
ایشان بن خواهند بود در بهشت و در حصان ابن ابی بویه از حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام و ایست که آنحضرت فرمودند که خداوند تعالی عفو کرده و بر دانه
 از شیعه با شش حضرت جنون جدام و بر ص و ابنه و ولد زنا و سایل بکف و شیعه
 شش عیب محفوظند و در کتاب فتوحات القدس از حضرت رسول مرید است که آنحضرت
 فرمودند که دوستی من و دوستی اهل بیت من نفع دهنده است در هفت موضع که
 و شدت آن مواضع عظیم است **اول** نزد وفات **دویم** نزد قبر **سیم** در وقت **چهارم**
 نزد کتاب **پنجم** وقت حساب **ششم** نزد میزان **هفتم** وقت عبور صراط و در کتاب
 ملتقات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و ایست که آنحضرت فرمود
 دوستی محبت با که اهل بیت نبوت و رسالیت میریزد گناها را از بندگان خدا بچهار
 میریزد باد سخت برک را از درخت و در کتاب ابالی مسطور است که حضرت رسول صلی
 علیه و آله خطاب به فوج بتول نموده فرمود یا علی منم شفاعت کننده برای شیعه تو فردا
 قیامت و وقتی که با سیم در مقام محمود که آن مقام شفاعت است پس بشارت
 ایشان را این مرده **یاعلی** فردا که شود بهشت و دوزخ تقسیم و از حکم خدا شوند
 بدو نیم یاران علی شرا که تر نوشتند آنگاه وطن کنند در باغ نعیم و در کتاب
 اخبار الرضا است که حضرت امام رضا علیه التحیه و الشاه فرمودند شیعه را علی
 رفع عنهم القلم یعنی شیعه امیر المؤمنین علیه السلام قلم از ایشان برداشته شده گناه
 خطی در نامه اعمال ایشان ثبت نگردد و در کتاب جامع الاخبار از سید صری
 روایت است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرمودند که شیعه ما همه ایشان
 از اهل بهشتند بگو کار و بدکارشان ایشان توفیق و زیادت است که برسم خواهند داد
 با اعمال و کردارشان است که هر که عبادت خدا پیشتر کرده باشد در بهشت مرتبه و مقام

اولیند راست و در کتاب وضه الواعظین از حضرت مقدس نبوی و ایست که آنحضرت
که حقیر میداند شیعه علی و عترت او را بعد از او بد رستی که یکم و از ایشان شفا
میکند کنا همکار از بعد در پیچه و مضرو و پیچه و مضرو و طایفه اند از عرب و بعضی
گویند که در عرب از قبیله ربيعة و مضربچکس بیشتر کوفسندند و مراد موی کوفسندان
ایشان است یعنی بعد و موی کوفسندان پیچه و مضربچکس شیعه شفاعت کنا همکاران
میکند و بعضی و آیات آمده که ربيعة و مضرو و قبیله اند از امت انبیای سلف
کتاب وضه الواعظین از حضرت سید المرسلین و ایست که شیعه علی رشکارانند
در قیامت **الموافقه** علی و شیعه او رشکارانند که ایشان قابل خبت نه دارند و در کتاب
فتوحات القدس بر یاد یافته که رسول صلی الله علیه و آله اکثری خود سلمان فارسی داد
که کلمه طیبه لا اله الا الله بر آن نقش کند سلمان بجا کفرمود که تا محمد رسول الله
را نیز بر آن ضم کند چون آن اکثر تبصره رسید کاینات رسید آنحضرت سه سطر دید
نقش شده فرمود که این سه سطر چیست سلمان گفت یا رسول الله خواست بود لا اله
الا الله بود که بر آن نقش کند من محمد رسول الله بآن ضم کردم و حضرت رسول
فرمودند سطر دیگر چیست حضرت جبرئیل بفرمان ملک حلیل نزول فرموده گفت یا
حضرت عزت جل جلاله سلامت پیرساند و میگوید لا اله الا الله خواست بود
محمد رسول الله خواست سلمان بود که بآن ضم کرد خواست آن بود که علی
ولی الله بآن ضم کنیم که بی ولایت علی کلمه شهادت درست نیست و نیز در آن کتاب
از امامی ابن بابویه نقل شده که سید کاینات فرمود که هر که دوست دارد از آنکه اینکند
بر پل صراط نامی باد شد و داخل بهشت شود و بحساب پس باید که در آنست و ولی

و یار و خلیفه مرا بر اهل من و بر امت من که علی بن ابی طالب است هر که مسرور گردد از آنکه او را
 در آتش و زنج پس باید که ترک ولایت و محبت علی کند بغزت و بزرگی خدای تعالی که علی با
 است یعنی درستی که هر که از آن در در آید بخدا راه یابد و علی صراط مستقیم^{یعنی} است
 بر راه راست مردم میبرد و بدرستی که اوست انکسی که میپرسد خدای تعالی از ولایت او
 روز قیامت **در** کتاب از حضرت امام حسن علیه السلام و ایست که آنحضرت فرمود
 که در جوار ما یهودی بودی که خدمت ما کردی و حرمت ما نگاه داشتی و اظهار محبت نمود
 ما بسیار نمودی فوت شد من از حضرت رسول پرسیدم ای جد بزرگوار این یهودی
 فوت شده خدمت نیکو کرده و همیشه دم از محبت ما میزده و بر طبق این آثار محبت
 و مودت ظاهر میشد فردای قیامت ما را او چون باشد حضرت رسول فرمودند
 ای جگر گوشه من خدای تعالی مزد یهودی در دو پستی شما صایغ کند که فردای قیامت
 درد و زنج از کل خانه برای او سازند که حرارت آتش با و ضرری نرساند بسبب محبت
 شما **در** کتاب از شاذلیج میفند قدس سره از انس بن مالک روایت میکند که حضرت
 سید کاینات فرموده داخل بهشت میشو و از امت من مقدار هزار کس که ایشانرا
 حسابی و نه عذابانی باشد پس بطرف علی علیه السلام طعنت شده فرمود که آنجا نیست
 تواند و تو پیشرو ایشان خواهی بود **نظم** موالیان علی را چه کار باد و زنج^{شمار} که در
 علی بزد و زنج باند کفاف **رسیده** است بصحت زوایان حدیث که شیعه را
 خدای کرده معاف **و نیز** از آنحضرت مرویست که اگر جمیع می آید مردمان بدو شیعی
 ابن ابی طالب علیه السلام هر آنکه خدای تعالی نمی آفرید و زنج را و در کتاب مصباح
 از ابن عباس روایت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبریل این گفتستم

بذات آنکه ترا بجای تخلص فرستاد که اگر جمیع اهل زمین میرالمؤمنین دوست داشته باشند
 تمامی اهل آسمان او را دوست میدارند حق سبحانه و تعالی التماس و زح را خلق ننمود
 و در مسند احمد جلیل از حدیث یافتی و در مناقب خوارزمی از انس بن مالک ^{رضی الله عنه}
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود و دوستی علی حسنه و ثوابیست که ضرر
 نقصان نمیرساند بآن هیچ سیئه و گناه و بغض و دشمنی علی گناه نیست که نفع
 فایده نمیرساند بآن هیچ حسنه و ثوابی ^{نظم} حب علی هست اگر در دولت نیست
 مضرتی بدیهایی ^{نظم} و ربوبیت بغض علی در نهاد و دوزخ جاوید بود جای تو
 و در کتاب مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین از حضرت امام ^{حضر}
 صادق علیه السلام و ایست که آنحضرت فرمود که خدای تعالی را دو شهرست یکی
 مشرق و یکی در مغرب در دو شهر شهری حصار نیست از آهن و شهری هضاد
 هزار در است و از دوری تا دوری کیفر سخت و بر هر دری هضاد و حلقه است از طلا
 احمد و اهل سر یک ازین دو شهر حکم میکنند هضاد هزار لغت و هر لغت و زبان
 بخلاف لغت و زبان دیگر است پس بجا که میدانی لغت و زبان ایشان را
 حجت هدایم برایشان ^{مکاتبت} در تاریخ سراج القلوب و ایست که در کوفه دکان
 داری بود که انواع ماکولات و غیره میفروخت و از اولاد پیغمبر هر کس چیزی میخواست
 پشیه میداد و قیمت طلب نمینمود و بر امام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ^{رضی الله عنه}
 تا بعد از مدت چندگاه بسبب حادث روزگار جمعیت او روی با خطاط آورد و چنانکه
 ترک دکان نمود و با فلاس میگردانید اتفاقاً روزی یکی از نو اصحاب او بگذشت
 بشمات گفت چرا از مولای خود طلب چیزی نمیکند او پریشان و گرفته خاطر بخانه ^{و چون}

در خواب شد حضرت رسول را مشاهده نمود که نشسته است و امام حسن علیه السلام در پیش آنحضرت
ایستاده است گفت چون من سلام کردم جواب من از سر مرحمت باز داد و با امام حسن
گفت که پیدرت بگو که و ام برادر من ادا نماید ناگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
پس سر حضرت رسول برخواست و گفت اینک و ام او را آورده ام و کیسه بدست
داد پس بمن گفت باید که قضای حوائج فرزندان من میکردی همان پنج که قبول
داریم پس چون پیدار شدیم کیسه زر بدست من بود و چون نگاه بد فر خود کردم
همان مبلغ بود که داده بودم و برکت در مال من چندان شد که در کوفه از من غنی
نمود **بابی** روحم جو کند مفارقت از پیکر کونیند چه داده شخم اعمال تو بر خاک تویم
حال از روی امید جز مهر علی نباشد چه کرد **باب حیل و سیم** در ذکر آیات و احادیث
و روایاتی که وارد شده که مبغضان و دشمنان حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین ^{علیهم السلام}
علیهم السلام جمیع ابوی هشت هرگز بمشام ایشان نخواهد رسید و بر کز از دوزخ نجات
نمانند و ایند یافت و ایشانرا از طاعت و عبادت نفع و فایده نیست **بیت** تسبیح خانی
نه در ذکر حیدر در کردن سکان جهنم طناب کن **و در کتاب فتوحات القدس آمده**
تفسیر آیه که میانه ان الذین لا یؤمنون بالآخره عن الصراط لنا کون
یعنی بدستی که انجاعتی که ایمان بقیامت نمی آورند از صراط مستقیم و راه راست
و محدث جنبل گفته که مراد از صراط محمد و آل محمد است و این مردویه که از دانشمندان
آن طبقه ضاله مضله است از حضرت امیرالمؤمنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است
نموده که آنحضرت فرمود که مراد از نا کون انجاعتی که برکنارند از ولایت پسند
معنی صراط مستقیم ولایت و محبت اهل بیت باشد **و نیز در کتاب فتوحات القدس از عیون اخبار**

الرضا نقل شده که سید کائنات فرمودند که حرامست بهشت بر کسانی که برای اهل بیت من ^{کردند} ظلم
و حرامست بر قاتل ایشان حرامست بر تاصرو معاون مبغضان ایشان و حرامست بر
کسی که مانع از کفشت ایشان او بعد از آن این آیه کریمه را خواند **وَلَيْتَ لَا خَلَاقَ**
لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْغِيَاةِ وَلَا
يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی آن کرد و بی اندک نصیبی نیست مرا ایشان از
الهی در آخرت و سخن بکنند حق تعالی ایشان و نظر بکنند بسوی ایشان روز قیامت
پاک بگرداند ایشان از لوث گناه و مرا ایشانراست عذاب ذناب **رباعی** پیمهر علی
چراغ ایمان تارست آینه دین در گهر و زنگارست بی ذکر علی و آل در روز حساب
که پیغمبر جبریل بود ز نوار **و نیز در آن کتاب** ایست از رسول الله از جبریل از ملک جلیل
جل جلاله که حضرت غرر فرمودند که هر که دشمن شد بدوستان من تحقیق که او پیرون آید
بجنگ من و سر که جنگ کرد با اهل بیت من تحقیق که فرود آید با عذاب من و هر که تو
کرد بغیر ایشان فرود آید بر او غضب من هر که غالب گردانند غیر ایشانرا تحقیق که ^{مرا} آید
و آزار کرد پس مرا و راست آتش و دوزخ **و کتاب** مشارق انوار الیقین از ابن عباس
روایتست که حضرت سید کائنات فرمودند که دشمن علی پیرون می آید از قبر و در گردن او
طوقی باشد از آتش و بر سر او شیاطین نشسته باشند و لعن کنند او را تا آنکه بصبح ^{میت} صبحی
برسد **و نیز در آن کتاب** حدیثی که ذکر آن طولی دارد آمده که حضرت پیدل مرسلین فرمودند
بجو آنکسی که مرا بر اشی نجاق نبوت و رسالت فرستاده که اگر یکی از شما ببرد و یا بایستد
در میان بکن حجر و مقام ابراهیم و عبادت حق تعالی سه هزار سال ایم الصوم و قیام ^{النیل}
باشد و بوده باشد او را برابر روی من طلا و آنرا صرف کند در راه خدای تعالی و عباد

همه ملک باشند و جمیع را آزاد کند و بعد از آن شهید شود میان صفا و مرویه پس ملاقات خدا کند
 روز قیامت و شتمین دارد علی را خدای تعالی هیچیک از عبادات او قبول نکند و او را سزاکو
 با تشد و زخ اندازد و **نظم** کر همه عمر شوی حق گزار غیر عبادت نکنی هیچگاه را در حرم کعبه
 عبادت کنی کعبه دو صد بار زیارت کنی جمله کتابی که فرستاده حق کشف شود و بر تو
 بر ورق با همه کشف و کرامات تو با همه قریب مقامات تو که بنود مهر علی در دولت است
 سوزنده بود و منزلت در کتاب کشف العز از ام سلمه مرویست که حضرت قائم الاپنا فرمودند
 ای ام سلمه بشنو و گواه باش که اگر شخصی هزار سال خدای تعالی را در ما پس کن و مقام عبادت کند
 و بطاعت او مشغول باشد و با وجود این عبادت عظمی و سستی علی در دل او نباشد و آنحضرت
 و شتمین دارد حضرت پروردگار و خداوند قهار او را بکمال عظیم و عذاب الیم و عقاب تحسین
 مبتلا کرده اند و در کتاب من لا یحضره الفقیه از ابی حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود که بهترین تقایع و مکان کن و مقام ست و اگر مردی
 عمر کند برابر عمر نوح و ایم الصوم و قایم اللیل باشد در امکان پس ملاقات کند خدای تعالی
 و دوست بدارد و ما را از آن عبادت و ریاضت نفی با و نمیرسد در کتاب مصابیح القلوب از
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که آنحضرت فرمودند یا علی تو حجت و دلیل الهی
 جمیع مردمانی بعد از من هر که ترا دوست داشت واجب میشود او را بهشت و هر که ترا دشمن داشت
 مستحق دوزخست و سو کند بخدایی که مرا بر اینجمنه نبوت برگزیده از جمیع خلق ببالست که اگر کسی
 بندگی و عبادت حق تعالی کند هزار سال قبول نمیکند خدای تعالی عبادت او را مگر بدوستی تو و دوستی
 انانی که از ذریه تو اند از انجمنه را جبرئیل امین از حضرت رب العالمین بمن آورده پس هر که خواهد
 مؤمن گردد و هر که خواهد کافر گردد و نصیر المله و الدین محمد الطوسی قدس سره فرموده

لوان عبداً اتی بالصالحات **غدا** وورد کل نبی مرسل و ولی **او صام ما صام صیام** ^{علی}
و قام ما قام قوام بلا کسل **و عاش فی الناس لاف مولفه** ^{الذلل} عار من الذنب معصوم من
وطار فی الجوالا وی الی حد **و خاص فی البحر لم نخش من اللیل** ^{الاستغفار} ما کان فی الحشر یوم ^{روایت}
الاحب میر المؤمنین **علی** **و کتاب شارق انوار الیقین** از ابن عباس و از وهب بن ^{روایت}
که رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که چون فتم من بآسمان ندانم و مرا پروردگار من جل
یا محمد درستی که سوگند خورده ام بذات خود و من آن خداوندیم که نیست پروردگاری که
قابل پرستش باشد الا من که داخل بهشت سازم جمیع امت ترا مگر آن جماعتی که از رفتن
محبت ابا و ائمه غایبند پس کفتم خداوند اکیست که ابا کند و ائمه غایب نماید از دخول بهشت
ندار سید حضرت عزت جل جلاله که تحقیق که ترا اختیار نمودم جهت نبوت ^{و ولایت} و علی را از برای
پس کسی ابا کند از دوستی علی درستی که ائمه غایب نموده است رفتن بهشت را از برای آنکه در بهشت
داخل میشود الا محبت علی و بهشت حرام است بر اینها تا آنکه داخل شوی و علی و فاطمه و
وزیره و شیعه شما پس گفت یا محمد علی خلیفه و امام است بعد از تو و قومی از امت تو مخالفت او
خواهند کرد و بهشت حرام است بر هر که خلاف امر او کند و دشمن او باشد پس شبارت ^{علی}
باین کرامت و بزرگی از جانب من و نزدیک باشد که بیرون آید از صلب علی یا زده ^{لغیب}
از آنها یکی سیدی باشد که نماز گزارد در خلافت او عیسی بن مریم و پر سازد زمین را ^{استطاعت}
عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور **و کتاب عقاب الاعمال** ابن بابویه علیه الرحمه
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ما بین کن حجر الاسود و مقام ^{بهیم}
و همچنین ما بین قبر حضرت رسول و بنبر روضه ایست از روضهای بهشت و اگر بنده ^{عبادت}
حق تعالی کند در یکی ازین دو موضع هزار سال و سزاوارتر از آنست که او همچنانکه ^{بج}

کوه سفند میکنند پس ملاقات کند خدای ربی دوستی و محبت با خدای تعالی بر خود واجب گردانیده
 که او را در آتش و زخ پندازد و در حصال ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت است که آنحضرت فرمودند بخدا قسم که اگر کسی سجده خدا کند تا آنکه گردن او از طول
 سجده جدا شود خدای تعالی عبادت و خشوع و خضوع و راقبول نمیکند مگر آنکه دوست
 دارد ما را که اهل بیت رسالت و نبوتیم و در کتاب فضول الحق نقل است که پیغمبر خدا فرمود که
 منکر ولایت علی علیه السلام بوده باشد خدای تعالی بر او غضبناک باشد و قبول نکند از او
 عملی و بهشت او فرشته تفت در روی او اندازد و حشر کند او را سیاه روی از روی چشم
 و در کتاب جید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت فرمودند سوگند بان
 کسی که نفس و حیات محمد در دست اوست بد رشتی که اگر بنده پایدار در روز قیامت عمل
 بهشتا و پیغمبر را به باشد اعمال او پستندیده و مقبول درگاه الهی نمیشود و تا آنکه دوستی من و دوستی
 بیت من نداشته باشد **بای** بجای آید و چون خدای سبحانی بجای احمد مرسل رسول رحمانی
 که دشمنان علی را نماز نیست در **است** اگر چه شبیه است که پیشانی در کتاب تحفه الابرار از
 المناقب و لواحق الانوار از سید خجسته صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت فرمودند
 یا علی بد رشتی که اگر بنده عبادت خدا کند مثل عبادت حضرت نوح و بوده باشد او را بر
 کوه احد طلا و آنرا صرف کند در راه رضای خدا و پیاده از منزل خود هزار مرتبه حج
 رود و پیش کشته شود و بستم در میان صفا و مرویه ترا دوست ندارد یا علی بوی نیست **بیشام**
 او نیز صد داخل حبه نمیشود و عارف نیشابوری این مضمون را در رسته نظم کشیده
علم بنی گوید بنوید بوی حبه کسی که با علی جوید عداوت هزاران سال پیوسته عداوت
 کند با حج و عمره در سخاوت طلا مقدار کوهی که کنی صرف میان مرو و جان باز باین

نباشد راه او در پیش احمد نیابد او بهشت جوهر سپردید و خطب از زم زم ^{نمود}
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت خطاب با میرالمؤمنین علیه السلام نمود
فرمود که اگر کسی تمام عمر روزه دارد و صرف عبادت نماید و آنچه ^{سخت} و ^{سخت} باشد
از اموال دنیوی به تمام راه خدا صدق نماید و بخیر از آن در میان صفای ^{مرد}
گمشته شود و بخواهد که تو ایمان بیاورد و باشد با وجود این حالات و عبادات ^{بوی}
بهشت که پانصد سال راه میرود بمشامش ^{رسد} و از حضرت امام طایف جعفر صادق
علیه السلام و ایش که اول چیزی که در روز قیامت از بندگان سوال میکنند
نماز و روزه و زکوة و حج و اجبت و از دوستی و محبت با که اهل بیت است
و بنویسم پس هر که اقرار بدوستی ما کرده باشد و حق ما را شناسد و باین عقیده
از دنیا رفته باشد قبول میکند خدای تعالی نماز و روزه و زکوة و حج و ا
و اگر اقرار و اعتراف بدوستی ما نداشته باشد و حق ما را نداند قبول
نمیکند خدای تعالی هیچ خیر از اعمال و کردار او را ^{باعت} اگر حب علی و آل
بتوالت بنود ^{ند} امید شفاعت رسولت بنود ^{ند} که طاعت حق جمله بجا آری تو
پس هر علی هیچ قبولت بنود ^{ند} و کتاب شروعات القدس از امام سلمه روایت است که
حضرت رسول فرمود یا ام سلمه لستون و کواه باش که اگر فرض کنیم که بنده بند
خدا کند هزار سال از پس هزار سال میان رکن و مقام ابراهیم که در حبس است
و بعد از آن بر دشمنی علی میرد خدای تعالی او را بر پنی و روی در است ^{در}
سر یکون اندازد و در کتاب عین الحیات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مروست که در سب معراج حضرت باری تعالی جل ذکره سوال صلی الله علیه و آله خطا

و نو د که ای محمد بر پستی که اگر بنده عبادت من کند تا آنکه ضعیف شود و بگردد ^{مثل}
 مشک که نه پس باید پیش من و دوستی تو و علی و فاطمه و حسن و حسین نداشته باشد
 و منکر حق ایشان باشد من او را ساکن نسازم در بهشت و در سایه عرش او را ^{حای}
 ندیم ^{علم} هیچ نمازت پذیرد خدای تا نشوی پرو این پنج تن: احمد مرسل
 پس از آن مرتضی: فاطمه انگاه حسین حسن و در کتاب فضله الواعظین ذکر شده
 که جبرئیل امین بفرمان با عالمین نزد پستید المرسلین آمد پس گفت ای محمد ^{خدا}
 سلام میرساند ترا و میگوید که خلق کردم هفت آسمان را و آنچه در اوست و هفت
 زمین را و آنچه بر اوست و خلق کردم هیچ مکانی و منزلی را که بزرگتر و عزیزتر از
 حجر و مقام ابراهیم باشد و اگر بنده عبادت من کند و بخواند مرا در آن مکان از دور
 که خلق آسمانها و زمینها کرده ام و ملاقات کند بمن و منکر دوستی و محبت باشد
 پس از من سرگون در جهنم و در کتاب تفسیر المعانی شیخ طوسی رحمه الله از حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که جبرئیل علیه السلام نزد حضرت رسول صلی
 علیه و آله آمد و گفت یا محمد بر پستی که خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید تسبیح
 ده برادر خود علی را که عذاب نمیکند هر که او را دوست دارد و رحم نمیکند هر که
 دشمن دارد و در کتاب عقاب الاعمال از حسین بن ابی العلاء روایت شده که شنیدم
 حضرت امام جعفر علیه السلام میفرمود اگر انکار حق امیر المؤمنین علیه السلام میکردند
 همه آنجا غنی که در روی زمینند بر این خدای تعالی عذاب میکرد همه ایشان را و داخل دوزخ
 میشاخت جمیع آنها را ^{با علی} ای مهر تو بر تمام عالم شده فرض: در دوزخ است اجسان
 پھر تو حق نمیکند هیچ قبول: روزی که رسیده اعمال بقرض و در کتاب منهاج الکرامه و ^{مست}

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی خطاب بحضار و صحابه نموده فرمودند که اگر روز
کیر تا آنکه باریک شود چون روزه گمان نماز کنید تا آنکه کج و دوتا کردید مثل گمان بیخ
و فایده بشما میدهد و باعث نجات و خلاص شما میشود و از عذاب و زح تا آنکه دوست
دارید علی را و کتاب عقاب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
اگر بنده عبادت کند حق تعالی را صد سال میانه رکن و مقام و روز روزه باشد
و شب بندگی استاده آنکه بوی بروهای او چشمهای او را فرو گیرد و نداند حق
اورا ثواب و اجر بخشد بود و عارف نیشابوری کتاب مظهر عجایب کشف **العلم**
که ترا عمر و صد باشد بسال و اندرین مدت بخوانی علم قال و بر ورده باشد
عمر در آن روز و شب ایم کراری نماز بی ولای او نیابی هیچ نوز و روسیه باشد
ترا در روز صور **رویه** در آن کتاب حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست در
که ذکر آن طولی دارد که بجز اقسام که اگر بنده از بندگان خدا در میان کن و حجر
مقام ابراهیم در کعبه باشد شب نماز تا آنکه روز پیاپی و در روز روزه گیرد تا آنکه
در آید شب نداند حق و حرمت را که اهل بیت نبوت و رسالتیم خدا می تعالی هرگز
عبادت او را قبول نمیکند **قطعه** اگر سعادت دنیا و دین همین خواهی قدم حید
و اولاد او بصدق بنوش نماز و روزه و حج و زکوة بی مهرش روز حشر همزق
باشد و سالو پس در کتاب کشف الغم و احسن الکبار و منهج الفاضلین دیگر
اصحاب تابعین مذکورست که مردی نزد امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت من میگویم
از اهل شام از مجبان شما که اهل بیت نبوتید و همیشه بشما تولا نموده ام و از دشمنان
شما بتر کرده ام و پدرم از مجبان بنی امیه و مفضلان شما بود و بواسطه آنکه مرده

شما و بعضی بنی امیه بود و هست پدرم ایام حیات بر من ظلم میکرد و مال بسیار داشت
 من پوشیده میشدم و هرگز از مال خود نصیبی و طعمه من نمیداد و اکنون بدیست که مرده
 و بغیر از من او را وارثی نیست و هر چند من طلب مال او کردم نیافتم و فقر و فاقه من تنها
 رسیده و بغایت محتاجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود اکنون میخواهی
 سازم که پدرت را ببینی و از او سوال کنی که مال را کجا دفن کرده و بتو نشان دهم
 بلی حضرت امام علیه السلام قهقهه نوشت و مهر نمود و باو داد و فرمود که چون شب شود
 بقیع رود و ندان با ذر جان یا ذر جان مردی نزد تو آید و رقه را بده و بگو محمد
 علی بن حسین مرا نزد تو فرستاده و رقه گرفته از خدمت آنحضرت پیرون رفت
 راوی گوید روز دیگر بعد از ادائیما از صبح متوجه خانه امام علیه السلام شدم تا حال
 معلوم کنم که بچه منجر شده چون در خانه امام علیه السلام رسیدم دیدم امر ذرا که برد
 آنحضرت نشسته و من و او بعد از اذن بشرف ملازمت آنحضرت مشرف شدیم و سلام کردیم
 مرد شامی گفت ای پسر رسول خدا و نور دیده حضرت مصطفی و شن بقیع رفته و ندانم که
 یا ذر جان مردی نزد من آمد و گفت در جان منم چه حاجت داری من رقه را باو دادم و گفتم
 مرا محمد بن علی بن حسین نزد تو فرستاده و گفت مرحبا بر رسول امام الزمان حجتیه علی خلقه در
 نجواند و گفت اینجا بنشین تا من پدرت را نزد تو آورم جان گفت و بعد از ساعتی باز آمد
 سیاهی با او بود و زنجیر سیاهی در گردنش و پیراهن سیاهی پوشیده و زبان از دهنش
 پیرون آمده بود و گفت اینست پدر تو اما زبانها تشو و دو و حجم و جگره همنم و عذاب
 رک او را متغیر کرده و شکل او را مبدل گردانیده و مرا که شتم تویی پدر من گفت
 گفتم چه سبب یابن بلا مبتلا شدی گفت جهت آنکه بنی امیه را دوست داشتم و اهل بیت رسالت

دشمن بودم و اکنون بشیما نم و مال من فلان مکان زیر ستون مدفونست و آن صد پناه
دینارست برو و آنرا بردار و پنجاه هزار دینار از آن تسلیم ملازمان حضرت امام
محمد باقر علیه السلام بنما و باقی تراست و آن جوان شامی گفت اکنون من میروم بشام که آن پنجاه
هزار دینار را بیاورم و بعد از اندک زمانی باز گشت و آن پنجاه هزار دینار را رجعت امام
علیه السلام آورد و آنحضرت در شان آن مرد دعای خیر کرد و آن مرد بکآن خود مراجعت نمود
تا بدانی که دوستی و محبت اهل بیت نبوت و رسالت نفع و فایده دنیا و آخرت است
و عداوت با ایشان باعث خزی و خسارت داری **نظم** که هست مهر حیدر
صد رتر ابد **نظم** که صد هزار عصیبت مست غم مدار که نیست حب شاه ترای پدید
که صد هزار سال کنی طاعت اختیار **نظم** انطاعت تو فسق شمارند و حشر جزا **نظم**
مقام نباشد بیا و در **حکایت** در کتاب فتوحات القدس آمده که مردی استهید گردید
راه حق تعالی فرشتگانی که بروی او کل بودند گفتند عجب استهیدی بود این مرد که از برای
در بهشت نکشاند و جو را ناستقبال روح او کردند حق تعالی وحی فرستاد ببلای که
که نظر کنید چون نظر کردند روی پو را دیدند پراز طاعت و خیرات وی فرشتگان
خداوند اچو در آسمان نکشاندند از برای علمهای این بنده پادشاه عالم فرمود که
آسمان جهت علمهای او کثوره میشود و او را فرمود ببلای که بر داری علمهای این بنده را
مرحبه خواستند که بردارند و آنرا پیش حضرت عزت جل جلاله فرمودند که طاعت
و عبادت بنده را مرکبیت که ما آن مرکب نباشد بجل قبول رسد و آن دوستی و محبت
علی و فرزندان و بیست و تیر از دشمنان و مبغضان ایشان فرشتگان بوی محبت اهل
ارزومشامان رسید گفتند ای وی این مرکب نیست حق تعالی امر فرمود شما اعلی

شما اعمال اور ابدی مکان خود روید و قاهر ذوالجلال زبانی را امر فرمود که ^{مرد}
با اعمال او درد و زخ اندازند **فنعلم بان** ^ل بهم القوم اماثر النبوة منهم ^{تو}
والوارث الامانة ^{تو} بلع ^{تو} بها بطاوعی الله خزان علمه ^{تو} وعندهم سر المهیمن ^{تو} مودع
ولا عمل بخیر عدا غیر جهنم ^{تو} اذا قام یوم البعث للمخلوق ^{تو} مجمع ^{تو} ولوان عبدا ^{تو}
فی الله حاد ^{تو} بغیر ولا ال العبا لیس ^{تو} نفع ^{تو} **باب** ^{تو} **چهارم** ^{تو} در بیان بعضی
احادیث که پروان خلفای ثلثه در فضیلت ایشان وضع نموده اند و بهتان
و افرازی که نسبت بحضرت رسول داده اند و تبیین عدم صحت آن علمای فتن
متفقند بر اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من قال علی ما لم
اقل فلینبؤ مفعده فی النار یعنی کسی که بگوید و بهتان و افرا کند بر من
آنچه من نگفته باشم پس قرار یاقه است مکان و آرامگاه او در آتش و درج
فنعلم بان ^{تو} **باب** ^{تو} **چهارم** ^{تو} در بیان فضیلت بدان ای فضول
و از جمله احادیثی که در فضیلت ایشان وضع نموده اند یکی اینست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روزی مسجد میرفت دست است خود را بانی بگرداده و دست چپ را بر
و فرمود که هکذا ابتعث یوم القیمه یعنی باین روش برانگیخته خواهم شد روز
قیامت ای یاصبی بلکه این حدیث مخالف کتاب است از جهت آنکه حضرت باری
عز اسماء در کلام مجید فرموده و کلهم نینه یوم القیمه فردا یعنی نفرود
نیز فرموده که و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره و حشر
مقدس نبی صلی الله علیه و آله فرموده که اذا اورد منی علیکم حدیث فاعرفوه
علی کتاب الله ان دافق فافبلوه و الا فردوه علی الحایط و چون

این حدیث مخالف کتاب است صحیح نباشد و رد کردن آن واجب از نیست **در دیگر**
احادیث موضوعه آنکه بیگنیات فرموده آن مثل ابی بکر و عمر مثل جبریل
میکائیل و اسماء شیخ ابوعلی طبرسی قدس سره در کتاب احتیاج ذکر نموده که بحسب
اکثر در حضور را مأمون اند حضرت امام محمد تقی علیه السلام سوال نمود از صحت و سقم این حدیث
حضرت امام علیه السلام در جواب فرمودند که جبریل و میکائیل دو فرشته مقربند و هر
یک از عاصی که زیدند و یک لحظه از عبادت خدا فارغ نشوند و ابابکر و عمر مشرک بودند
و بر تقدیری که مسلمان شدند پیش از اوقات ایشان در کفر و شرک بودند و محال است
که تشبیه کنند و برابر دانند حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابابکر و عمر را با جبریل
علیه السلام و میکائیل علیه السلام **در دیگر حدیث** در کتاب فضول الحوائی آمده که فخر صادق
فرمود که بر ساق عرش نشسته دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله
ابوبکر الصديق و عمر فاروق و عثمان ذو النورین ای ناصبی بدین
چچا حاشا که خداوند تعالی نام نامی خود را و اسم گرامی حضرت پیغمبر نیات که پاک و عظیم
از همه صغایر و کبایر است قرین کند با نام جمعی که مدتهاست پرستیده باشند و چهارم آنکه
عمر خود کافر باشند و آیا کدام یک از افعال ذمیه و اعمال کربیه ایشان که علمای شما
کتابهای خود نوشته اند باعث این شده که نام آن پیدینان قرین اسم حضرت عز
جل جلاله و برابر نام نامی حضرت رسول باشد **در دیگر حدیث** از احادیث باطله آنکه حضرت
رسول فرمودند اصحابی کالجور باهم اقتدیتم اهل بیتی که اصحاب
بطریق سازگانه بهر کدام که اقتدا کنند بدایت می یابند ای ناصبی جواب این کلام
نافرجام خود را بشنو بهرگاه بهر یک از صحابه حضرت اقتدا توان کرد این خصیصه نیست

وآن دو رفیقش ندارد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یکی از صحابه بود و جمعی که بعد از
اقتدا با حضرت نمودند هدایت یافته باشند پس چرا شما حکم بر کفر و فسق اجتماع میکنید
و دیگر علمای شما جمعی از صحابه امام میبرند که مرتد شدند از آنجمله از ابی سرح که کاتب
و از صحابه آنحضرت بود مرتد شد چون بجاکش کردند خاک او را قبول نکرد پس ازین
قرار باین ابی سرح و امثال او اقتدا توان نمود و دیگر از صحابه جمعی منافق بودند مثل
اصحاب عقبه و اقتدا بمنافق باعث هدایت نمیشود و علمای شما در اکثر کتب خود
نموده اند که ابابکر و عمر و عثمان از اصحاب عقبه اند پس فایده که از وضع این حدیث
بمورسیدان بود که مقتدایان امامان خود را از زمره منافقین و انمودی **بهم**
صحابه اگر چه جمله کائنات **ند** ولی بعضی کواکب کس و شوند **ند** **ند** که سید کائنات
ابوبکر و عمر سیدان کواهل الجنة یعنی ابابکر و عمر بهترین کواهل اهل بهشتند
و کمال کسی را گویند که در میان سنی تا پیاه باشد و در کتاب احتجاج آمده که یکی
اکتم در حضور را مومن حضرت امام محمد تقی علیه السلام گفت چه میفرمایید شما در حدیث
این حدیث آنحضرت فرمودند که این حدیث کذب محالست از برای آنکه اهل جنت تمام
جوانان خواهند بود و در بهشت کمال خواهند بود و این حدیث را وضع نمودند
بنی امیه که ضد حدیثی باشند که سید کائنات فرموده الحسن و الحسین سیدی **ستاب**
اهل الجنة و خواجہ نصیر طوسی رحمه الله در مقام جواب این حدیث موضوع باطل
آمده میفرماید قطع نظر از این که حدیث موضوعست صاحب کتاب استغاثه که از علمای
اهل سنتست بر او یان این حدیث اعتماد ندارد و میگوید که از روایات ثقه باین سید
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که اهل بهشت داخل بهشت خواهند شد

حالی که ساده و بی بود سر در چشم کشیده باشند و شبه آن و هرگاه چنین باشد
پس کمال در بهشت نباشد و اما بگوید عمر بهتر ایشان بخواند بود و آن دو منافق در
بهشت داخل نشوند ^{نه} و بعضی از متعصبان آنکه و همراه در مقام جوابات
هم گیش خود در آمده گفته اند که می شود این حدیثی که صاحب کتاب استغاثه ذکر کرده است
بر قول راویان این حدیث اعتمادی نباشد و کمال نیز داخل بهشت شوند ^{لوزامه} و میر
نوز مرقد در کتاب مصابح الزواجب در مقام جواب آن ناصبی در آمده میفرماید که
فرضی که این حدیث در محل اعتماد و اعتبار نباشد و قول صاحب کتاب استغاثه را
قبول کنید پس چه میفرمایید درین حدیث که علمای شما در محل اعتبارش میدانند
و بیجگه ام را درین حرفی و نزاعی نیست و در صحاح پسته و دیگر کتب معتبره
شما ثبت است که رسول صلی الله علیه و اله میفرمود الحسن و الحسین سید
شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین علیهما السلام بهترین جوانان اهل ^{است}
لازم می آید لغرض میان این دو حدیث که سید کمال با کمال و سید جوانان
با جوانان داخل بهشت شوند و چنین نزد رحلت از دنیا جوان میروند و درین
گمبولت بودند و هرگاه و خدای تعالی بعضی را جوان کند و بعضی را کمال به بهشت
سازد عدالت بعمل نیامده باشد و این محض کفرست ^{نه} و دیگر آنکه علمای شما
صحاح پسته و غیره ذکر نموده اند که پسر زنی بخدمت کانیات آمده التماس دخول
بهشت نمود و حضرت فرمود که پسر زمان داخل بهشت نمیشود پسر زن بگوید افتاد
حضرت رسول مرده اش داد که مزاح میکردم و حق تعالی فرموده انا انشاء
انساء فجعلناهن ابکارا ^{بها} عذابه معنی آنکه آنجا جوان شوند و

روند و ملاجی این حکایت را منظم آورده است **نظم** کرد آن زال کهن سال سوال
 از بنی کاین شه فرخنده خصال و تا آنجا که میاید یک نیک دختر و شیر ^{شود}
 که در آن منزل پاکیزه شود و نیز اتفاق فریقین حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 که اهل الجنة شات کلهم فانه لا یدخل العج یعنی اهل جنت همه جوانند
 و پیران اهل بهشت میباشند و صاحب کامل بهایی میفرماید که اهل قبله اتفاق
 بر اینکه سید نیات فرمودند که الحسن و الحسین سیدی شباب اهل
 الجنة من الاولین و ابوهما خیر منهما و بعد از آن بدعت اراده
 نفیض آن نموده این حدیث را وضع نمودند و الا در بهشت کهول پیر نباشد و هر
 در بهشت رود امام حسن و امام حسین سید و مهتر ایشان باشند و بر فرضی که حمل
 بر صحت این حدیث موضوع میمیراد از بهشت دنیاست برای آنکه بهشتی که در آن
 کهول باشند دنیاست چنانچه حضرت رسول فرموده الدنیا سجن المؤمن و حنة
 الکافر یعنی دنیا زندان مؤمن و بهشت کافرست و اگر وضع این حدیث منجاست که
 فی الجمله بوی از راستی داشته باشد عیاست که چنین بهم بافتد که ابو بکر و عمر
 سید اعجاز اهل الجنة یعنی ابو بکر و عمر بهترین پیران اهل بهشتند از برای
 آنکه این دو منافق از پس کهولت که از سیاست تا پنجاه تجاوز نموده بودند و با بکر
 بمقاد ساله و عمر شصت ساله را چگونه کهولت توان گفت اما آن ناصبی که وضع این
 نموده این معذره خود را نادان که عجز را از کهولت فرقی نکرده و بهمین زنا پاست
 شاد نموده که پر پوچی بهم بافته اگر کهول را از عجز فرقی میو است نمودین ^{مخفیات}
 را وضع نمی نمود **حدیث دیگر** از احادیث موضوعه آنکه حضرت سید نیات فرمود که خبر

ابو بکر

بر من نازل شد و گفت ای محمد بدرستی که پروردگار تو را اسلام میسر سازد و میگوید که
از من سلام برسان بگو او را بدرستی من که خداوند من را ضمیمه ایا تو از من ^{رضی}
هستی یا نه در کتاب احتیاج آمده که یحیی بن اکثم در حضور یامون از حضرت امام محمد
علیه السلام در صحت این حدیث سوال نمود و حضرت فرمود که قال الله تعالى ولقد
خلفنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن افرق اليه من
حبلى الوريد ايا هذا قال تعالى ليند انت که ابو بکر از او را ضمیمه یا خشنمال است
که سوال کن از او ای ناصبی که راه بد آنکه الله تعالی عالم السرا و الخفیات و بکلیات
واقف و مطلع است اگر ابو بکر پر حیل و مکر از خداى تعالی راضی بوده باشد حضرت عرب
جل جلاله بر آن واقف و مطلع است و احتیاج بسوال کردن نیست و نیز الله تعالی از ^{رضا}
و خشنودی ابو بکر مستغنی است و آن محتاج نیست که از او پرسد که تو از من راضی هستی
و نیز الله تعالی تقدیر رضا کرده باشد و وقوع آن واجب باشد و اگر نه وقوع آن
ممتنع و محال باشد و الله تعالی از چیزی که محال باشد پیرسد و چگونه عاقل بخود زیان
که الله تعالی بایکى از بندگان بگوید که من از تو را ضمیمه ایا تو از من راضی هستی یا نه ای
ناصری یا داند الله تعالی در کدام حال از او راضی شده که پیغمبر خدا را در میان ^{شکر}
کفر رکذشته قرار نمود یا در جنگ خیبر هبت آنکه منزه شد و لشکر اسلام منزه ^{کردند}
یا در غزای ذات السلاسل که از وسط راه مراجعت نمود یا از هبت آنکه تخلف از ^{جیش}
اسامه نمود یا از برای آنکه بخلاف امر خدا و رسول او مقصدی منصب امت و خلافت ^{شد}
و حق امیرالمومنین علی علیه السلام را غضب نمود یا از هبت آنکه بخلاف امر خدا و کلام ^{را}
حضرت فاطمه علیها السلام اشترع نمود یا از برای آنکه بخلاف فرمان خدا و رسول حکم ^{داد}

مالک بن نویره و قوم او کرد و مروان ایشانرا کشت و اموال ایشانرا غارت کرد و زنا
 ایشانرا اسیر کرد ایند **و نیز** ابو بکر می که چهل و شش سال در کفر و شرک بود و گوشت
 و عروق و امعاء و احشای او بخور و اکل مینموده شده بود و انواع ظلم و تعدی
 بر اهل بیت رسول الله و سایر ناس کرده چنانکه شمه از آن درین کتاب مذکور شده
 چگونه جایز باشد که خدای تعالی از نوراضی باشد و بار رسول خود فرماید که من ابا بکر
 را صنیم از او پسر یکم او از من ارضی هست **این حدیث دیگر** از احادیث باطله آنکه
 حضرت رسول فرمودند این مثل ابی بکر کذب الناس و هو صدقنی و امن
 بے و زوجتی ابنته و جهری بماله و اوصافی بنفسه و جاهد
 معی ساعة الخوف یعنی کجاست مثل ابی بکر که مردم کذب من کردند و او تصدیق
 من نمود و بمن ایمان آورد و دخترش را بختی بمن داد و مال خود بمن همراهی کرد و با
 بنفس خود مواسات کرد و جهاد کرد با من در وقت خوف و ترس درین حدیث شش
 فضیلت جهت ابا بکر قرار داده اند ای صاحبی جواب خود را بشنو اول آنکه میگوید که
 تصدیق حضرت رسول نمود و ایمان آورد و یکی داد و بشمار می نمیدانی که تصدیق و ایمان
 در این یک معنی دارد ابا بکر را چه زیاد علیست در ایمان آوردن بر صحابه دیگر سر کس عا
 آورد در وقتی که دیگران کذب میکردند و اگر ایمان او راست باشد همه ایمان آوردند
 فضیلت او چه چیز است بلی اگر دعوائی آن بیثوابی کرد که او اول بار بر رسول ایمان
 قبول میکردیم اما چه فایده که درین گفتگو عاجز می محقق است که ابو بکر بعد از **بعثت**
 حضرت رسول هفت سال کاف بود چنانچه در کتاب سید المتقین از ابو ذر غفاری
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند ان الملائكة صلت علی و علی سبع سنین

من قبل ان يسلم نبشراً يعني بدبستی که ملائکه بر من و علی هفت سال صلوات ^{ستاد}
 پیش از آنکه فردی از افراد بشر پیمان شود دیگر دختر خود را بر رسول و او حضرت
 رسول را اول تا با تز سجده نداشت همه پدران داشتند یکی هم او باشد که
 تجمیر حضرت رسول را مکان بغیر از مکه و مدینه نبود و قطع نظر از آنکه ابوبکر را
 مکتب دار و حیاط و کمال فلاکت داشت اما این مال را پیش از هجرت در مکه صرف
 بنهیم نمود و بعد از هجرت اگر پیش از هجرت بود حضرت رسول که ام لشکر در مکه
 بجایی فرستاد بایکد ام خدم و حشم و عیال داشت که محتاج مال ابوبکر شود و حال
 آنکه بچو خدیجه کبری زنی داشت که باله اری و تو انگری و در میان قریش بگویی
 و همه را صرف او میکرد و او را برای او و آنچه اهل تاریخ و سیرا آورده اند که چند
 ماه و نوزده روز در مطبخ خدیجه بود مال ابوبکر در برابر مال او چه نماید و اگر این لطف
 مهربانی بعد از هجرت بود در همه تواریخ مذکور است که ابابکر شری چهار صدیم
 در وقت رفتن مدینه خریده بود و رسول الله چهار صد درهم او را داد بران سوار
 و در مدینه ابابکر محتاج بود و یاری انصار بود و نیز دختر او اسماء بنه زوری
 میکرد و پدرش کور و محتاج و عاجز و جارجی ابن جذعان بود چرا این مال را
 و دختر خود میداد و این هم بر حم نمیکرد و اول رعایت صلح رحم باستی کرد و نیز
 مفسران و اصحاب حدیث اتفاق کرده اند و در جمع بین الصحاح الستة نیز آمده که
 چون آیه بخوبی نازل شد جمله صحابه از مهاجر و انصار ترک مناجات سید ابرار کردند
 الا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هر بار با سید کائنات مناجات و گفتگو ^{عمود}
 میکرد و صدقه میداد و چون که آیه استقمتم نازل شد حکم آیه بخوبی ^{بخوبی} منسوخ شد بایه

عمل کرده با پسید کاینات مناجات نمود پس اگر ابو بکر در چنین نزول آیه نجوی قادر بود
 یکدهم یا کمتر صدقه کند و با حضرت رسالت سخن بگوید و بسبب بخل ترک مناجات با
 کاینات کند چگونه تواند بود که چهل هزار دنیا را اتفاق نماید و مع ذلک اجماع صاست
 که حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام بسبب آنکه چند قرص از زبان خود که متن آن در آن
 ایام مخط و غلط ربع در می باشد بر مسکین و یتیم و اسیران اثار کرد و حضرت امیر تقی علیه السلام
 آن را از اول تا آخر در شان آنحضرت و بیان فضیلت و علوم مرتبت او فرستاد کسی
 چهل هزار دنیا بر حضرت پسید ابرار اتفاق و اثار نماید چگونه تواند بود که حضرت
 عفا در شان او آیه نفرستد ای ناصبی پدین آنچه مخرج نمودیم در بیان بطلان عدم
 صحت این خبر مفتری کا نیست صاحبان الباب هذا و ندان عقول را اما موااسات بفسخ
 و جهاد در ساعت خوف اگر در مدت عمر ای رفع از آری ر که یاد دفع دشمنی در مدینه کرده
 باشد دست و زبان یا سیف و شمشیر اگر همه یکبار باشد یا در تاریکی مذکور باشد و اگر
 بدو رخ باشد قبولست بلی در باب بلال میگویند که ابابکر بلال را از کفار خرید و از عدا
 خلاصی داد اما صاحب استیعاب ترجمه بلال از عبده بن مسعود نقل کرده که بلال مسلمان
 شده بود یا ابابکر و غمار و مقداد و سه کس دیگر و کفار ریسمان کردن بلال کرده می
 کردند و ابوبکر قدرت بر خلاصی او نداشت ای ناصبی پدین ابوبکر این مال را از کجا
 همبرسایند بود که بلال را بجزد مکرانکه ابو قحافه پدرش در وقتی که جارچی ابن عبد
 و کاسه لیس میگرد و جهت فرزند خود چیزی ذخیره نموده باشد که از آن ابابکر بلال را
 و بر فرضی که بلال از خرید ابابکر باشد بقول صاحب کتاب استیعاب که از علمای شماست که
 میفرماید که ابابکر قدرت بر خلاصی بلال نداشت مگر کسی از خرید خود را از بلال نجات نمواند داد

چه قدرت خلاصی داشته باشد و این فرخنده صاحبش و پیشش قبول میکند و از جاده مستقیم
اکثرات نمی ورزد و مولوی معنوی خود **نظم** گفت از بانگ و علای سکان بیج و الود
کاروان نیاست منتاب از غوغای ساکت **سست** کرد و بدر را از سیرتاک **فشان**
نور ساک غوغا کند **هر** کسی بر خلعت خود می تند **حدیث دیگر** از احادیث موضوعه و متین
عدم صحت آن روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود انک یا ابا بکر اول من
یدخل الجنة من امتی یعنی بدستی که تو ای ابو بکر کسی باشی که داخل بهشت
ارامت من ای ناصبی بلکه این حدیث منقوه صحت بخدیشی که جابر از ز محشری سلمانی
و دیگر علمای شهادت تفسیر خود ایراد کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله کفر
ایرالمؤمنین علیه السلام گفت یا علی اول من یدخل الجنة انا وانت و الحسن
و الحسين و ادواجننا عن ایماننا و شما یلنا و ذریتنا خلوانا **جنا**
و شیعیان من و ذریتنا یعنی ای علی کسی که در بهشت داخل شود من باشم و حسین
و حسین زمان ما از جانب است و جانب چپ باشند و ذریه ما خلف از و اح ما باشند
و شیعه ما و عقب باشند و مخالف و موالف درین حدیث نزاعی ندارند و ای ناصبی
مقتضای آیه کریمه الطمع کل امرئ منهم ان یدخل حبس لغیم بطمع **طیفة**
برگزیده است بهشت نخواهید رفت پس اولی است که تصدیق نکشی و از حدیث
تراشی ست یکشتی **حدیث دیگر** از احادیث موضوعه ملت باطله که سیکنیات فرموده
حضرت امیر تقی بیج خبر از علم در سینه من بخت الا که من آزاد رسینه ابو بکر ریخته ام ای ناصبی
خبر بد آنکه عدم صحت این خبر آنکه ابو بکر در وقت نزاع گفت کاشکی سه خبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله پرسیدی اول آنکه معنی کلام چیست و دوم معنی وفا آنکه و ابا چیست **سوم**

میراث نصیب چندست و این لیلیست قاطع و بر ما نیست ظاهر بر آنکه این خبر دروغ و کذب است
 حدیث دیگر از احادیث موضوعه آنکه سید کاینات فرمود که لا یبقین فی المسجد ^{الاسد} باب
 الا باب ابی بکر یعنی البته باید که باقی بگذارد در مسجد در ایام که مسدود کرده اند
 مگر در خانه ابوبکر که بحال خود گذارد و پس دو کمره دایند ای ناصبی بلکه عدم
 این خبر و اصحست بحديثی که در مسند برادر بن عابد بن عباس و احمد بن حنبل در مسند خود از
 زید بن ارقم و غیر ایشان از علمای فریقین در کتب خود ذکر نموده اند و هیچیک در آن ^{خارجی}
 نیست که چند نفر از صحابه در مسجد رسول دریا باز کرده بودند و آنحضرت امر فرمود برادر
 این دریا را بغیر از در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام پس ابوبکر و عمر و باقی صحابه سید
 در آن باب سخن کردند و غیبت آنحضرت نمودند و چون گفتگوی آنجا است بسید کاینات
 برخاست بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که من هیچ نیستم و نکشادم مگر بامر خدای
 حدیث دیگر که عمر و عاص از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که دوست تری ^{گفت}
 عایشه گفت از مردان گفت پدر او ای ناصبی همراه جواب بشنوا و لا این حدیث باطل
 بحديث طبر خاچه علمای شما از انس بن مالک روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که ^{خدا را}
 بهتر است کسی را که با من در جو زون مرغ بریان شریک باشد و بهترین خلق باشد حضرت
 المؤمنین علیه السلام حاضر آمد تفصیلی که در احوالات انس گذشت و اگر صدق بودی عا
 یا ابوبکر حاضر شدند و باز معارضت بحديثی که خود روایت نموده اند که از عایشه پرسیدند
 که دو ستیرین خاقان نزد حضرت پیغمبر که بود گفت فاطمه گفت از مردان گفت شوهر او
 و مع هذا از غیرت نیست و از حمیت و مردی و درست که کسی نزد فاطمه جوی چون
 گوید من زن خود را دوست دارم بلکه رسول صلی الله علیه و آله همیشه از عایشه و حفصه

از آن بود چنانچه قبل ازین باب احوالات ایشان سمت گذارش یافته **ربا** هر کس که بر نصی ^ت لا ادا
 از سنی و مذہبش تیرا دارد **ا** لکن که بود رجا بن محبت حیدر ^ت مهرش بدلم چو جان ^ت
حدیث دیگر آنکه اگر من مبعوث میشدم سرآینه عمر مبعوث شد و اگر مرا رسول میکردند
 او را رسالت میدادند **و** در کتاب احتجاج شیخ ابو علی طبرسی مذکور است که یحیی بن اکیثم
 در حضور را مونی بحضرت امام محمد تقی علیه السلام گفت چه میفرمائی در باب این حدیث
 آنحضرت فرمود که این حدیث کذب است و کلام حق تعالی راست است ازین خبر قال
 الله تعالی وَلَقَدْ اخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ يَا هِیْ
 حق تعالی عهد و پیمان از پیغمبران گرفته باشد پس چگونه ممکنست که بتبدیل میثاق و عهد
 بکنند و عمر را پیغمبر خود سازد و همه پیغمبران علیهم السلام هرگز شرک بجذائیا و ردند
 چشم بر همزدن پس چگونه بفرستند پیغمبری عمری که مشرک بوده و اکثر ایام او بر
 گذشته **حدیث دیگر** که هرگز دیر نشد جبریل آمدنش بنزد من که من بجان کرده باشم
 البته بر عمر نازل شده **و** در کتاب احتجاج آمده که یحیی بن اکیثم در حضور را مونی از حضرت
 امام محمد تقی علیه السلام رخصت این حدیث سوال نمود آنحضرت فرمود که این حدیث
 کذب و محالست و حضرت سؤل شک داشت بر پیغمبری خود که این ابجد و فدی
 تعالی فرموده اِنَّ اللهَ اصْطَفَىٰ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ مَنْ
 ممکن باشد که نقل نبوت نماید فدای تعالی از آن کسی که برگزیده است او را بکسی که شرک آورده
 باد و نیز جواب این هر دو حدیث موضوع در کتب اهل خلاف مذکور است بخصوص صاحب کتاب
 سواد و پیاض که از اکابران طایفه صائیه است و ذکر طایفه مشایخ بمسط عظیم آورده
 که ده نوبت عمر از خلیفه یانی پرسید که چون بنا نهادی را ایشانسی که من از منافقانم

وَمِنْ نُوْحٍ

که من در این معنی شک دارم کسی را که در اسلام ختم پیش شک باشد چگونگی شاید که وحی
 نازل شود و شریک خاتم الانبیا باشد و اگر چنین بوده پس رسول الله عمر را بزرگ
 دشمنی باشد چه انصاری است بلندترین جرات درجه نبوت است و این وجه باین عظمی از عمر
 بسبب محذوف شده و ازین جانب نیز هرگاه وحی مایه فرشته باشد حضرت رسول
 متاسف گشته و بر عمر خشم گرفته باشد و هر روز ده بار هر یک دشمن میندیده باشند
 و با آنکه عمر نزدیک پیری بود که از خدمت لات غری محروم شد یا این درجه
 بچه یافته باشد در میان دوستان و محبان عمر مقرر است خلاف آنچه علم خدا بان
 یافته محالست پس خدای تعالی عمر را در ازل رسول الله است بانه اگر دانست و
 خلاف آنچه خدا دانسته و علم خدا بان تعلو گرفته ظاهر شده باشد و این محالست
 اگر ندانست و قیاس محال باشد و رسول صلی الله علیه و آله از محال خبر داده باشد
 و این نیز محال گویند همیشه سینان مدح عمر باشد و ایم مقام ایشان بسفر
 من شیعه ام و بصدق دل میگویم لعنت بعمر که هست از سبک کمتر **در ازل**
 موضوعه که حضرت سید کاینات فرموده **إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ**
 بدستنی که حضرت الله تعالی نهاده حق را بر زبان عمرانی ناصبی اگر این حق و صدق
 زبان آن ملعون باطل بود چیزی بگفتی که خلاف قرآن بودی چنانکه صحیح بخاری و دیگر
 کتب تفاسیر و احادیث شما مسطور است که عمر روزی بر منبر گفت که هر که زن خود را بشمارد
 چهار صد درسم مهر کند من حد بر نمیزنی بر خواست و گفت ای عمر سخن تو ادبی است
 بقبول کردن یا سخن حق تعالی عمر گفت سخن خدای تعالی پیر زن گفت خدای تعالی
وَأِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَأَنْتُمْ أَحْدَابُ بَثْنٍ

فَلَا تَأْخُذْ وَاصْنِهْ شَيْئًا يَعْنِي كَرَزَنِي رِيَاكُنِي تَأْزِن دِيكَرْ خَوَابِي وَفُتَارِي ^{بَادِي}
بَاشِي اَزْوَاجِ پُستِ قُتَارِ رِیَوسْتِ کَا وِیستْ کِه مَعْلُو بَاشْد اَزْ رِطْلَا و نَفَرَه عَمْر
کَفْتُ کَلَامُ افَقْدَه مِنْ عَمْرِ حَتَّى الْحَجَّائِزِ يَعْنِي مَه شَمَافِیْقَه تَرُو دَانَا تَرِید اَزْ عَمْرِ حَتَّى
رِزَانِ ^{بِرَوِیْزِ} رِوَایْتِ کَرْدَه اَنْدَکِه عَمْرِ مَنَزَلِ سَفَرِ رُوزِی بِجَعِی اَزْ اَطْفَالِ و کُوْدَکَانِ ^{بِکَنَشْتِ}
کِه بَارِزِی مَنِیْکَرْدَنْدْ عَمْرِ بَاشِیَانِ کَفْتُ اَزْ اَنْ رُوزِی کِه اَزْ شَمَا مَفَارَقْتِ کَرْدِیْمْ خَیْرِی
نَدِیْمْ یَکِی اَزْ اَطْفَالِ بَا و کَفْتُ تُو حَضْرَتِ رَسُوْلِ صَلِی اَسْهَ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ رَا دِیْدَه اِی عَمْرِ
سَحْنِ مِیْکُوْنِی دِیْدَنْ سُوْلِ اَسْهَ بَهِیْرِنِ خَیْرِ اَسْتِ عَمْرِ شَتِیْ خَاکِ بَرْدَ اَسْتِ و بَرْدِیْنِ ^{اِنْذَاجِ}
و کَفْتُ کُلُّ النَّاسِ اَعْقَلُ مِنْ عَمْرِ حَتَّى لَا طُفَالِ يَعْنِي مَه مَرْدَمِ اَزْ عَمْرِ عَاقِلِ
تَا کُوْدَکَانِ اَلْکَرْحِی بَرِ زَبَانِ عَمْرِ نَاطِلِ بُوْدِی هَرِ پَرِزَنِی و کُوْدِکِی اَوْرَا اَلْزَامِ بَدَا
^ج **حَدِیْثِ دِیْکَرِ** اَزْ اَخَا دِیْثِ مَوْضُوْعَه اَمْکِه حَضْرَتِ رَسُوْلِ فَرْمُوْدَ کِه چُوْنِ دَرِ شَبِّ مَعْرَاجِ
مَرَا بَا سَمَانِ بَرُوْنْدَنْدْ اَخْلَ حَبْتِ شَدْمْ و دَرِ رَهْبَتِ کُوْشْکِ دِیْدِمْ اَرْطَلَا و دِیْدِیْمْ
مَرَا لِعَجَبِ اَوْرُوْدِیْلِ دِیْدِنِ اَوْ شَدْمْ پَسِ کَشْتِمْ مَر کَرْدِ اَسْتِ اِیْنِ قَصْرِ کَفْتَنْدْ اَزْ عَمْرِ
خَطَابَتِ سَبْجِ خَیْرِ مَرَا مَنَعِ لَشْدَا زَدْ خُوْلَانِ کُوْشْکِ اَلَا اَمْکِه مِیْدَانِ عَمْرِتِ تَرَا اِی
نَا اِنِیْ نَاصِبِیْ اَمْکِه عَدَمِ صَحْتِ اِیْنِ خَبَرِ طَاهِرِ و هُوْیْدِ اَجَبْتِ اَمْکِه چُوْنِ حَضْرَتِ ^{کَانِیَاتِ} سَیِّدِ
قَصْرِ کُوْشْکِ خُوْدِ و جَمِیْعِ اَنْبِیَا رَا دِیْدِ لِعَجَبِ کَرْدُوْشْکِ عَمْرِ رَا دِیْدِ لِعَجَبِ بُوْدِ
و مِیْلِ بَآنِ فَرْمُوْدِ بَا یَدِ کِه کُوْشْکِ اَعْمَرِ اَزْ کُوْشْکِ رَسُوْلِ و دِیْکَرِ اِیْنِیَا و رَسُلِ بَهِیْرَبَا
و لَازِمِ اِیْدِ کِه اَوْرَا حَضْرَتِ سَیِّدِ کَانِیَاتِ و بَاقِیْ اِیْنِیَا اَفْضَلِ بُوْدَه بَاشْدْ و مَحْقُوْقِ
کِه رَفِیْعِ و رَجَبِ و عُلُوْ مَنَزَلَتِ و مَرْتَبَهٗ پَر کَسِ دَرِ رَهْبَتِ بَعْدِ فَضِیْلَتِ و ثَوَابِ عِلْمِ و عَمَلِ
اَلْکَسِ خَوَابِ بُوْدِ و اِنِیْ نَاصِبِیْ بِنِیْ عَمْرِتِ شَرِیْفِ بَا و کِه اَزْ غَیْرِتِ عَمْرِ سَحْنِ دَرِ مِیْاَنِیْ

و اگر تر این غیرتی میبود حرف غیرت عمر نیز روی و اگر خواهی که ترا بر غیرت آن نایاک زاده
 الحمله اطلاعی حاصل شود این کتاب را از اول تا آخر از روی تامل و انصاف مطالعه کن
 در هر چه شک داشته باشی بکتاب اصحاب خود رجوع نما تا بر تو ظاهر گردد و محقق شود که آن
 خود مراده گرفتار برض این چه مقدار عیوب بوده و خاطر کشف خود را جمع دارد که در
 قضی که مافوق مرتبه اینها و اولیا و ایشا زاده در آن راه نیست لوث او در آبی نجاسط
 جمع داخل خواهد شد **بای** مارا چو پدر پستی نامرد میزند بر چهره اش از فحش میگذرد
 و پسر خیم از مهر علی در دو جهان زار و دست که گوش پدرم زرد میزند **حدیث دیگر** که
 سید کانیات فرمودند که عمر سراج اهل الجنة یعنی عمر چراغ اهل بهشت است
 کتاب احتجاج شیخ ابو علی طبرسی آمده که یحیی بن اکثم در حضور رامون از حضرت امام
 علیه السلام ازین حدیث سوال نمود از حضرت فرمود که این حدیث محالست این وضع
 انداز برای آنکه در بهشت فرشتگان بمقرب آدم و محمد و جمیع اینها و مرسلین خواهند
 و ایشا زاده آن مقدار نور بخواند بود که محتاج باشند بوزن عمرانی ناصبی پدین بداند اگر
 سراج اهل بهشت باشد حال از دو وجه بیرون نیست یا بهشت محتاجست بسراج یا نه
 اگر بهشت محتاج بسراج نباشد سراجیت عمر مفایده و عبث باشد و اگر بهشت محتاج
 بسراج باشد حال از دو بیرون نیست یا عمر پیش از اینها و رسل در بهشت رود یا بعد
 ایشان اگر پیش از اینها عمر در بهشت رود و تواند بود که کسی که اکثر عمر خود بسجده و
 اصنام و اکل میته و شرب خمر صرف کرده باشد پیش از اینها در بهشت رود و اگر
 اینها بهشت رود بر تقدیر صحت این خبر اینها و رسل در تاریکی ایستاده باشند تا زمانی
 که عمر که چراغ اهل بهشت است برسد و برین تقدیر عمر فاضله از اینها و مرسلین باشد

و جایز نباشد که مفضول مقدم باشد بر فاضل و اگر گویند سراج عبارتست از نور^{روی}
عمر و مراد سراج نور روی اوست حال از دو وجه بیرون نیست یا نور روی عمر
بیشتر از نور روی اینها و رسل باشد یا کمتر اگر نور روی او کمتر باشد حاجت نبوی
روی او نیست و اگر نور روی عمر بیشتر از نور روی اینها باشد او از ایشان
فاضلتر باشد و هر کس گوید عمر افضل از اینها و رسلست بلا خلاف کافی باشد
حدیث دیگر آنکه پیغمبر ابوبکر و عمر را هذان السمع و البصر گفت اینها هر دو
کوش و چشم هستند. انی یابسی خدی به آنکه این پیغمبر فریاد میکند که من از احادیث^{صنوعه} مو
باطله ام چشم از برای دیدن و کوش از جهت شنیدن است کسی چشم و کوش میخواند
گفت که در دیدن یا شنیدن کار چشم یا کوش الشخص کند گفته اند که جدم و چشم^{عینه}
اعضایند که یکی کار و ست روی آید و یکی شغل زبان عمری که در تمام عمر با پیغمبر
انکار و اعتراض بود که هر چه حضرت رسول گفت و کرد آن ملعون گفت چرا چنین
کردی و چرا چنین گفتی و ابوبکر میگوید که ای رسول بود و نه یک خبیث کار
را با خود رسانید که از کز خبیثان نباشد این را سمع و انرا بصر گفتن بهیچ وجه^{سبب}
ندارد مگر آنکه مراد از چشم چشم اعو و از کوش کوش که باشد و میبایست که این
معنی سینان بخود نسبت دهند نه پیغمبر و یک جای دیگر که استعمال چشم و کوش^{میکند}
است که مادر و پدر فرزند خود را یا استادی شاگرد خود را یا دوست و محبت
خود را چشم و کوش گویند عمر فقط علیظ پنجاه ساله را و ابوبکر پیر مبهوت^{شسته} شصت ساله
چشم و کوش گفتن از فصاحت فصحا و بلاغت بلغا بفرسنگها و دوست و این^{معنیست}
و بدان که صاحب انصاف میباید قبول میکند **باب** که شنیدنی در حق ابوبکر و عمر

گفت که ہستم مرا سمع و بصر باشد اگر این صحیح مسؤل شوند چوں ہر دو بکثر
 ولای حیدر **حدیث دیگر** کہ ابن عمر کہتے کہ من با کسی حرف نیندم در حضور حضرت رسول
 کہ آیا بعد از وفات حضرت شینید و گفت ابو بکر پس عمر پس عثمان اگر این حدیث
 راست بودی عمر حدیث را قسم نہاد کی کہ ترا بجز اقسام میدہم کہ من از منافقانم یا نہ و ابو بکر
 نمیکفت کہ مرا شیطان نیست کہ از راه میرد و فریبم میدہد کسی کہ سوال اورا آن
 و بد شیطان اورا چون فریب میدہد اگر این عرف ابو بکر استی داشتی سیصد صحابی
 قتل عثمان چون اتفاق میکردند **حدیث دیگر** کہ حضرت رسول فرمودہ لو نزل العذاب
 لما نجى منه الا عمر بن الخطاب یعنی فرود آید عذابی بجات و خلاصی نیابد
 مگر عمر بن خطاب کتاب احتجاج شیخ ابو علی طبرسی کہ شدہ کہ یحیی بن اکثم در حضور
 حضرت امام محمد تقی علیہ السلام گفت کہ چہ میفرمایید در صحت این حدیث حضرت فرمود
 این محالست و کہ تبطلست کہ خدا ی تعالی فرمودہ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ
 اَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ لِيَسْتَغْفِرُوْا ن پس ہر گاہ خدا
 جزو دادہ باشد عذاب نمیکند ہمچکس اما دام کہ رسول من میان ایشان باشد و با د
 کہ ایشان طلب آمرزش و توبہ کنند **حدیث دیگر** کہ حضرت فرمود کہ شیطان جبہ
 از راه بردہ مگر عمر را کہ اورا ننواست از راه بردای ناصبی پیدین پس عمر بہتر
 پیغمبر ما و جمیع اپنا باشد از برای ایکہ شما جوہ کتابی جمع نمودہ آید و در آنجا پر یو
 چند ہم باقیہ آید و بہر یک از اپنا و مرسلین خطا و معصیت چند نسبت دادہ آید و عمر
 منزہ از لوث ذنوب و عیوب میداینکہ کسی کہ افعال آن باشد کہ در کتب خود یاد
 آید شیطان را چہ حد کہ اورا از راه تواند برد و صد مثل شیطان شیطنت از تعلیم

می باید گیرند و آنچه او در مکر و حيله میداند حاشا و کلا که شیطان هرگز بخاطر خطور نموده باشد
حدیث دیگر که شیطان زمان خلافت عمر خلق ابرو و احش و عصیان میزد است و از عمر
میترسید ای ناصبی خدای تعالی چیدن هزار پیغمبر فرستاد که خلق را مأیوس و مأیوس
از دایمی کند شیطان از خدا و اینها ترسید که مردم را همراه ساخت و اینها را ^{بقتل}
داد و از عمر منزل سفر رسید پس عمر افضل از خدا و اینها با شد و دیگر که علمای شما
در اکثر مصنفات خود آورده اند که پسر عمر خمر خور و دوزخ بن بودی عاشق شد و با
فساد کرد و عمر او را حد زدند و زیر تازیانه بجهنم رفت که از برای پدر جاد و مکانی
ترتیب بد پس بطریق اولی است که شیطان پسر عمر را بشو اندام لبش خمر خور
نماید **حدیث دیگر** از احادیث فخریه باطله که حضرت سول فرموده که از یاران صحابه
من ده کس را اهل بهشتند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعبه
عبد الرحمن بن عوف و ابی عبیده جراح و سنیان ایشان را عشره مبشره میخوانند ای ناصبی
اگر این خبری از راستی داشته چرا ابو بکر در محل وفات بجایش خمرش میکشید
بلاک شد اینک سول از من و کرد اینده مثل این وایت در کتاب فعلت فلا تلم و دیگر
کتاب شما بسیار ذکر شده و عمر وقتی که در سکر است بود گفت کاشکی مادر عمر را نزدی
کاشکی که حیض زان بود می و انسان نبودم و اگر عثمان از عشره مبشره بودی ما
و انصار و صحابه پسند محاربا اتفاق آن ملعون را بقتل رسانید می و طلحه و زبیر قصد
قتل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمیکردند که اهل بهشت قصد قتل اهل بهشت نکنند
و الا لازم آید که فرق میان اهل بهشت و دوزخ نباشد و سعد بن وقاص از اصحاب عقبه
و از اهل سوری است و با امام محب اهل امیر المؤمنین علیه السلام معیت نمود و با حضرت

وقتی با تو بیعت میکنم که شمشیری بمن می کشد بشناسد مومن را کافر و بکشد کافر را و نکشد مومن
 و اگر سعد از عشره مبشره بیاید و یقین کند با حضرت امیرالمومنین علیه السلام که با عقدا^{شما}
 خلیفه چهارم است بیعت نموده و مومن را کافر و فراق میکند و سعید بن نید از اصحاب عقبه است
 و بموجب کلام الهی که ان المنافقین فی الدار الا سفلی من النار از اهل^{دوزخ}
 باشد نه مستحق بهشت و عبد الرحمن بن عوف نیز از اصحاب عقبه است و از اهل شوری
 و در شوری بولای یومنان گفت که من ترا بخلافت اختیار میکنم که سیرت و طریق ابابکر
 سلوک کنی آنحضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت مصطفی عمل میکنم پس و بجانب^{عمان}
 کرد که من ترا خلیفه میسازم بر دوش و طریق ابابکر و عمر سلوک کنی عثمان گفت قبول کردم
 و با عثمان بیعت نمود و امی ناصبی از روی انصاف نظر کن که چون از اهل بهشت باشد
 شخصی که اگر او را بکتاب خدا و سنت حضرت رسول خواند ترک او کند و آن منافق که
 گوید نسبت ابابکر و عمر علمنا یم که کردار و گفتار ایشان خلاف امر خدا و فرموده حضرت
 رسولست در کتب شما ثبت است و منکر او نمیشود آیند شد بخلافت اختیار نمایند و ابو^{عبد}
 از اصحاب عقبه است این کسی که شما ایشان را از عشره مبشره بخوانید همه از اهل بهشت
 بجهت نفاقی که با حضرت رسول نموده اند و عا^{شما} که ایشان شما از اهل بهشت باشد
 و راوی این حدیث سعید بن بدست که از جمله عشره مبشره است و این حدیث از^{جهت}
 فضل و مرتبه خود وضع نموده است **خریبه** علی لعمری کان بالناس عرفاء و فی^{العلم}
 بالاحکام امضی و اعرفاء فاعذر قوم اخذوه و قد مو^{افا}ا عدا و یما و هو علی سر
حدیث دیگر که آنحضرت فرموده لا تجتمع امتی علی الصلوة یعنی اجتماع
 است من بکراهی اگر ده همراه سیاه این جز را بر فضیلت ابابکر وضع نموده

ای ناصبی این خلافت است که اجماع کرده باشند امت بر امامت و خلافت با بکر از برای آنکه
محقق و متفق علیه است که بنی هاشم و جمیع کثیری از صحابه مثل سلمان ابو ذر و مقداد و عمار
و خدیفه و سعد بن عباد و خزرجی با تمام قبیل خزرج رید بن ارقم و اسامه بن زید و بر
اسلمی و سهیل بن حنیف و خالد بن سعید بن عاص و ابو الہیثم بن ییمان و عمار بن حنیف
و خدیجه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری و مالک بن نویره با قبیلہ بنی حنیف
و غیر ایشان بسیاری لکارت و کردند و از بیعت او تکلف و تقاعد نمودند و چون
قبیلہ بنی حنیف لکارت امامت او نمودند و زکوت با و دادند ایشانرا اسمی کردند ایند
بابل رده چنانکه در باب مطاعن او مذکور شده و ابو قحافه پدر او سر بیعت با بکر فرو
نیاورده چنانچه مفضل ذکر شده پس چگونه صادق باشد که امت اجماع کردند
بر خلافت او و محقق است که همه امت بر امامت ابو بکر اجماع نکردند بلکه اهل مدینه
نیز بر امامت او اجماع نکردند و بر تقدیر محال که اجماع را در خلافت شرط کنیم
با آنکه اجماع واقع نشده و خبر موضوعه ناصبی را قبول کنیم و از دلائل عقلی و نقلی
چشم پوشانیم میاید که عثمان واجب القتل باشد و کشتن موجب اجر جزیل و ثواب
جمیل بوده باشد و او کافر کشته شده باشد جهت آنکه اگر صحابه اختیار از نهادن
و انصار اجماع کردند بر کشتن او و چون او را کشتند کشتن قلنا کافر است پس
هرگاه با جماع نصب امام و خلیفه توان نمود بطریق اولی با جماع قتل و عزل خلیفه
جایز باشد و بدانکه امت در لغت عرب بمعنی جامع است و اقل جماعت سه است و بعضی
گفته اند که اقل جماعت مردی و زنیست و هذا ای تعالی یک کس را نیز امت خوانده اند
در شان حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام در قرآن مجید فرموده که ان ابراهیم

داندانی با صبی بد مذہب اگر این است میباید چرا در هیچ خطبه نیست که از ایشان شکایت ^{مکرده}
باشد و اگر در هیچ جا شکایت نباشد همان خطبه ششگفته در شکایت بس است و اگر آن
گفته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میبود آنحضرت گفتی که اگر نه آن بودی که مردمان
قدیم الحمد بکفرند بر آینه با ایشان جهاد میکرد و مگر دهم لیکن میترسم که بکفر برگردند ^{یعنی}
از صبر چاره ندارم و اگر این حدیث راست بودی باید بگر بر سر منبر گفتی که ^{لست}
بجیرکم و علی فیکم یعنی بهتر و سزاوارتر از شما نیستم و لیاقت منصب خلافت
ندارم و حال آنکه علی در میان شما هست که شایسته منصب خلافت ^{بمسند} چه برگاه امیر ^{المؤمنین}
علیه السلام و را خیر الناس گفته باشد خود نفی خیریت از خود نمیکرد و نیز اگر عمر
بهترین مردم بود بعد از پیغمبران پیرزنی او را بر سر منبر عاجز نمیداشت ^{بمنکفت}
همه مردمان آنرا ندانند از عمر حتی زنان پیر در خانه و دلیل دیگر بر عدم صحت آنجبر
حدیثی است که مخالفان وایت کرده اند از ابن مسعود که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود **عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ مَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ** یعنی علی علیه السلام بهترین مرد ^{بالمست}
و هر که ازین معنی ابا نماید کافرست **بای** ای پانزده رکعبه محبت **بجو** افتاده راه
هر صد منزل و **بای** با هر عمر دم نمرن از هر علی کی جمع یو آن یوز با ظلمت یوز
حدیث دیگر در کتاب فضول الحق از راویان آن طبقه ضاله روایتست که عثمان بن عفان
بخدمت حضرت رسول آمد آنحضرت فرمود که عثمان هر چه خواهد بکند بر او چیزی ^{نباشد}
ای با صبی اگر رسول صلی الله علیه و آله ازین سخن اعمال خیر خواسته است کافه حلالی را
شاملست و اگر افعال شر خواسته است محض کفرست که یبند آنچه حذای تعالی حرام ^{بمکرده}
رسول خدا عثمان حلال کرده است و دیگر آنکه عثمان آنوقت نه طفل بود نه رخت چرند

پاره میکرد که از مجامعت و بوانکانش باید ستمزد که قلم تکلیف از او برداشته باشند
حدیث دیگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب حیای عثمان فرموده ^{است} **استحی**
ممن استحي منه ملائكة السماء یعنی ای شرم نکنم از آنکه ملائکه آسمان از او شرم
 میکنند. ای ناصبی چیا اگر شمار اینز حیا و شرم بیو دام حیا و شرم عثمان نمیرد
 آیا ملائکه ضرری ب عثمان رسانیده اند یا نسبت باو خیانتی کرده اند یا عثمان احسان
 و نیکویی بسیار با ملائکه نموده یا نعمتی بایشان داده یا دفع کرد از ایشان ضرری و چیزی
 یا از او استجواب منفعتی نموده اند یا این حیا و شرم از او که یحیی در جنگ و بعد از
 سه روز پیدا شدن بود یا از آن بود که چون با یهودی دعوی داشت یهودی مجامعت
 حضرت رسول را ضعیف بود و او قبول نکرده نبرد حاکم یهودان فتنه که رفع محاکمه
 کند یا از آن بود که امر با حراقی مصاحف نمود یا از آن بود که رانده و طرد حضرت
 رسول را بر کرده اینده و زیرد شیر خود کرده اینده یا از آن بود که اباذر را که
 صحابه رسول بود از مدینه اخراج کرد یا از آن بود که عبدالله مسعود را چندان نزد
 که بآن سبب بعد از سه روز فوت شد و عمار را بر سر افتاد زده که چپا ز نماز از او
 فوت شد یا از آن بود که عمال او همه خمار و فاسق و درو و عکوب بودند و فرشتگان
 آسمان نظر باین افعال او از او شرم میکردند **حدیث دیگر** آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمود عثمان برادر من و رفیق منست در بهشت **حدیث دیگر** آنکه آنحضرت فرمود که عثمان
 بحساب بهشت میرود و هر که را افعال و اعمال آن باشد بخوبی که در مطاعن او
 کتب شما نقل شده چون برادر و رفیق حضرت رسول نباشد و چرا بحساب بهشت
 نرود دلت خوش که او نیز لمحببت او بهشت خواهی رفت و رفیق او خواهی بود **حدیث**

کل بر نفس که از طینت کار می گزست تا توقع زکلی که زه کران میداری **حدیث دیگر** که
فرمود که صلوا خلف کل بر و فاجر یعنی باز کنید در عقب هر نیکو کار و هر فاجر
و هر کس را که اندک عقل و شعوری باشد میداند که این احادیث موضوعه است نماز در
فاش و فاجر چه اعتبار دارد و حق بجانب نواصب است که وضع این قسم از حرفات
بواسطه آنکه منکر فسق و فجور خلفای ثلاثه نمیشد **حدیث دیگر** که در فضیلت معاویه
طایفه یافیه وضع نموده اند و در کتاب یافیه از انس بن مالک روایت است که حضرت
صلی الله علیه و آله فرمود که من در قیامت مشا و سال معاویه را نه پنجم و بعد از آن
پنجم که می آید بر شتری از مشک نشسته که حشا او از رحمت خدا و قیام او از بر
باشد گویم که کجا بودی گوید که در زیر عرش که خدای تعالی مرا و من او را سلام
و با هم مناجات می نمودیم و خدا بمن گفت که این شناسیست که در دنیا ترا داده اند
فی الواقع بی دینی که چندين مرتبه مصاف و جدال با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
باشد و چندين هزار کس را از صحابه تابعین و مسلمین کشته با و سب و ملامت نمودن در
و ساجد می نمودند با چگونه خدای تعالی با مناجات کند و عذر بخواند **حدیث دیگر** که در کتاب
کامل بهابی از کتب اهل سنت نقل شده که خدای تعالی امر فرماید که فردای قیامت
معاویه تختی بنهند در بالای عرش و خدای تعالی در زیر آن تخت بنشیند و معاویه در
آن تخت قرار گیرد **حدیث دیگر** که در فضیلت ابو حنیفه وضع نموده اند در کتاب تبصره
از کتب آن طبقه صاله نقل شده که حضرت پسر رسول فرمودند که ابو حنیفه سر
اصحی یعنی ابو حنیفه چراغ امت است ای یاصبی کسی که چندين احادیث وضع نماید قنای
از یاد کا بماند و اگر محرمات ابر پیروان خود حلال سازد چون چراغ امت نباشد **حدیث دیگر**

ناصبیان میگویند که علاماتی که دلالت بر فضیلت ایشان میکند یکی فتحهای پی در پی استانی ^{سپهر} ناصبی
 خدا خبر داده بود که تاسی سال دیگر این فتوحات خواهد داد و این بلاد مفتوح خواهد شد
 بخلاف هر که یبود و بسرداری هر که باشد پیش و بعد از رحلت حضرت رسول خلفای شما
 حرکت کردند و بجای نرفتند که ایشان را دخل باشد لشکر اسلام قوت گرفته بود و از پیغمبر شده
 فتح شنیده میرفتند و فتح میکردند ایشان را چه دخل بود که آن فتوحات را از فضیلت ^{ایشان}
 میگردانند ^{ایشان} میگویند که آنچه دلالت بر فضیلت ابا بکر و عمر میکند آنست که خلافت در زمان
 رسولی تمام داشت ای ناصبی از ابتدای دنیا تا حال چندین هزار پادشاهان ظالم بهمرسد
 مثل فرعون و نمرود و شداد و امثال ایشان رونق حکومت اینها را نداده بر رونق ^{لست}
 ابا بکر و عمر بود از برای آنکه بعضی از اینها دعوی خدایی کردند و اکثر اطراف کثرت عالم
 در تصرف آنها بود پس رونق ایام سلطنت از فضیلت کسی نتوان ^{در کتاب} میگردانند ^{در کتاب}
 الحق از روایات طایفه ضالّه روایتست که عمر لشکری بنهادند فرستاد و ساریه ^{ایشان}
 نموده و جمعی از کفار کین کرده بودند عمر از سر منبر آنحال را مشاهده نمود و از داد که ساریه
 الجبل الجبل و ساریه او از عمر را شنیده پناه بگوه برد و ای ناصبی بدانکه کفار شران
 مدینه را از نواحی آن بلده طیبه بردند و رسول خدا بر آن مطلع نشد تا جبریل امین از
 حضرت رب العالمین آن خبر را بپیامبر رسانید پس چون عمر از هفتصد و پنجاه
 ساریه را دیدی او از ساریه رسانیدی ساریه نیز او را و او را شنید پس عمر و ساریه ^{افضل}
 از حضرت پیغمبر شدند الحق در صحت این روایت شک و شبهه نیست امام حسین باید که مقصود
 و نیک راه او از او برسد و عجب آنکه الحال از جهنم او از خود را بشمار میرساند و ممکن
 او از خود را درین وقت بشمار میرساند با و امر و تنی فرماید شمار را قابلیت شنیدن ^{او از}

آن ملعون نباشد و لذت خوش دانی ناصبی مرا کمان بود که تو همین وضع حدیث بد میضاد ^{در}
ساختن معجزه نیز اعجاز می نیانی ^{دیکر} جمع نمودن عثمان مردم را بر یک مصحف از د^ن
رو رع او میداند آنی ناصبی این از جمله مطاعن اوست نه در فضایل او و بیان ا^ن
در مطاعن عثمان کرده ^{دیکر} عثمان را ذوالنورین میخوانند با دعای آنکه دو دختر حضرت
رسول در خانه او بود آنی ناصبی این خلاف و کذب است و او را درین فضیلتی نیست از
برای آنکه آن دختران با له بنت خویلد خواهر خدیجه بودند که چون مادرشان بنود خدا
ایشان را بزرگ کرده بود و پدر ایشان ابو بنده مالک بن نباش بود و یکی از آن دختر^{ان}
بعقد خود را آورد و از غصه کشت و دیگری احوالست و با او نیز بد سلوکی میکرد ^{بعضی} ^د
روایات آمده که یکی از آن دختران را عقد نموده و بنوز مقاربت کرده بود که آن دختر ف^ت
شد و در بعضی از تفاسیر شیعه مسطور است که چون سید رسول فتح مکه معظمه نمود و آن ^{مکان}
مقدس را از لوث کفر و شرک مطهر و پاکیزه ساخت امر کرد که در کجا که معیزه خان^ه عثمان
یابند او را بقتل آورند آن ملعون شب بخانه عثمان پناه برد و در میان شب عثمان
او را پاپوشی داده از مکه بیرون نمود و چون اندک راهی طی نمود بند خلیج را ^{سخت}
پایش مجروح شد و چون صبح شد از ترس آنکه بمبادا کسی با او برخورد و بقتلش ^د
بخلستان پناه برده قرار گرفت و این خبر را جبرئیل امین بحضرت سید المرسلین ^{رسا}
و حضرت رسول مولای مومنان را امر نمود که بآن نخلستان فقه معیزه را بقتل ^{رسا}
و چون این خبر لعثمان رسید بکمان آنکه خبر بیرون رفتن معیزه را از مکه ر^و به او بحضرت
رسول رسانیده که با عتقاد اهل سنت دختر حضرت رسول بود و بعقیده دختر خواهر
خدیجه بود ^{این} المطلوبه البصا صحت معیزه چندان بزد که از هوش رفت و چون

بستید بشر سید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امر فرمود که بجانه عثمان رو و آن بی گناه
 از دست آن ظالم نجات یابد حیدر کرد و ذوالفقار را کشید و متوجه خانه عثمان شد و چون
 عثمان از آمدن مولای مؤمنان خبردار گردید ز کوشه بدر رفت و آنحضرت داخل سربای او
 آن مطلوبه را محجرو ح اعضا شکسته برداشته خدمت حضرت پیغمبر برد و سب دیگران ^{مطلوبه}
 بجوار رحمت حق پوست و خون او در گردن عثمان بماند و در آن شبی که آن مطلوبه فوت
 عثمان زنا با کینزک آن شهیده نمود و صبح جنب در تشییع جنازه حاضر شد حضرت رسول
 فرمود که هر که جنب است برگردد و زکفته آنحضرت عثمان بر یکشت دیگر باره آنحضرت فرمود
 که هر که جنب است برگردد و اگر نه میگویم که او کیست عثمان این مرتبه از خوف آنکه بنیاد آنحضرت
 مردم از این معنی مطلع سازد بهمانه آنکه دلم درد گرفته شروع بناله و فغان کرده برید
 و **الحادیث** موضوعه باطله در زمان بنی امیه طایفه یاعینه بهم رسید معاویه منزل او را ^{مورد}
 که هر کس یک سخن از فضایل علی علیه السلام بزم زبان او را بگشت و زرمیداد که مردم وضع
 در باب خلفای ثلثه و بنی امیه و بنی العباس نمایند و مثالب ایشان را بمناقب و معایب ایشان را ^{بفضایل}
 بدل سازند و آنرا ببلاده و امصار فرستاد تا علما و بطلان آن موخشند و اعطان
 و در رسانا امر نمود که در منابر و مجالس آنها را بخوانند و مردم می موخشند نقل است
 که جمعی شتم طریف که عقیده بهلول را میداشتند باو کفشد که اعمال ابو بکر و عمر را با گردا
 امت وزن کردند ایشان بر امت راجع آمدند بهلول در بدیهه گفت اگر اینجور صحیح است
 البته در میزان قصوری بوده ای ناصبی اگر ترک احادیث موضوعه و دلایل فضیلت ^{ان}
 سه منافق مرید میکردی ظاهر این بهتر بود و رسوایی کمتر و ملاحظه فاطمه پاکت کردم و درین
 بهمین اکتفا نمودم و اگر نه زیاده برین را احادیث موضوعه باطله و تبیین عدم صحت و ^{بطلان}

آن جهت تو ذکر میکردم **بای** هر کس که بر تقضی تو لا کند: و ز دشمن دین خود بتراند
اخراج زد دنیا چو کندش پیشک: جز قهر حیم هیچ جا جا کند **باب چهارم و پنجم در بیان**
شمار آنچه ناصبیا ن میدین سنیان لعین حضرت عزت جل جلاله و بانیان سنت میدهند
و کافه اهل سنت را عقیده است که آنچه واقع شده از خیر و شر و عبادات و فسق و فواحش
همه از جانب خدای تعالی است **که** این خدای تعالی دست است پشت حضرت آدم تا
اصحاب این را برای بهشت بیرون آورد و دست چپ کالید صاحب شمال را برای
بیرون آورد و نیز بگوید وقوع معاصی از اینها محصوین نموده اند و بعضی از ایشان کفر را
بر اینها خواه قبل از بعثت و بنیوت بوده باشد خواه بعد از آن جایز داشته اند و همچنین
سهو و غلط و خطا و لسان پیغمبران سنت میدهند **و** آنجمله در کتاب طرایف آمده که
در کتاب جمع بین الصحیحین و دیگر کتب اهل سنت آدم بود **و** نوب بشر که اگر داند
و در کتاب فضول الحق از علمای اهل سنت و ایست که نوح خمر خود را غور نش برهنه شد
حام بکند و سام پویشد چون نوح احوال را شنید و عاگرد که فرزندان حام بنده
سام باشند با آنکه خود از حضرت سول روایت میکنند که خمر بر حمله اپنا و امت ایشان
بوده و هرگز حلال نبوده **و** در کتاب طرایف از کتب اهل سنت نقل شده که در روز قیامت
خلایق بزرگ بر یک از انبیاء الهی شفاعت نمایند و هر یک عدوی او را ببرد
ابراهیم آیند و التماس شفاعت نمایند گوید امروز غضب الهی در نهایت شدت است
و ردینا سه دروغ گفته ام که امروز از عهد آن پیشتر بر نیستوانم آمد **و** نیز گویند که ابراهیم
قدرت حق تعالی شک داشت که طلب زنده کردن مرغ نموده و گویند که موسی چون کسی
را بخت **و** در کتاب طرایف از صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل است که چون آنکه نوبت بعضی

حضرت موسیٰ آمد لطف بر رویش زد که یک چشمش کور شد و ابوهریره گفت که ملک الموت ^{بظاہر}
 نزد مردم می آید از آن روز دیگر نهان می آید **و نیز** روایت میکند که چون یحییٰ بن یوسف ^{کرد}
 یوسف هم قصد مخور کرد اما گاه یعقوب دید که انگشت بدندان گرفته است و گویند ^{نشسته}
 بود یوسف در موضعی که وقت مباشرت نشیند **و گویند** او د عاشق زن او ریاضه
 بغیر از شاد و او کشته شد و او د زن او را بخواب بر سر قبر او ریاضه رفت و گفت
 ای او ریاضه اجل کن که بر زن تو عاشق شدم و ترا بخاریه فرستادم کشته شدی ^{فردا}
 بخوابم و میگردم تا خداوند تعالی توبه او را قبول کرد **و گویند** از برای سلیمان دختر پادشاه
 اسیر کرده او را و آن دختر را سلیمان بسیار دوست می داشتی و آن دختر از فرا
 پدر بسیار تنگ بود سلیمان بدو آن فرمود که تمثال پدر او را کشیدند و ابلیس آن
 سجده تمثال پدر امر کرد و همه کیزان با او موافقت کردند مدت چهل روز همه بر ^{سجده}
 آن صورت کردند **و گویند** سلیمان بسبب خاتم پادشاه شد و دیوی سحر نام آن کشته را
 زد و بدو بجای سلیمان چهل روز بنشست و با همه حرهای او صحبت داشت و آصف ^{خدا}
 فهمید و سحر بکس کشید و خاتم در دریا افکند و آنرا ماهی فرو برد و سلیمان مرد و ^{حی}
 شده بود و ماهی بزد با و داد چون شکم او را بسکافت خاتم را یافت و بمکان خود
 قرار گرفت **و در کتاب مقبره الحوام** از کتاب الزینیه که از کتب مخالفین است نقل شده که در ^{وقتی}
 که حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیه السلام را با آسمان میبردند مست بود از پند **و گویند** حضرت
 خاتم النبیین چهل سال بر دین جا بلیت بود **و نیز** میگویند که حضرت رسول آخر الزمان در نماز ^{صبح}
 قرات سوره و البقره نموده و بعد از آیه کریمه افرانیم اللات و العزى و صلات
 الملائه الاخرى خواند **و انك العزى العلاء ومنها الشفاء** عذره ^{و این}

کلمه محض کفر و شرکست و چگونه پیغمبر خدا اسناد توان کرد که اقرار و اعتراف بجلالت قدر
و علو منزلت اصنام و اوثان نماید و امیدوار بشفاعت اصنام و اوثان باشد و علام
حلی قدس سره درین باب نوشته بود: **لخوذ بالله من هذه المقالة التي نسبت النبي**
صلى الله عليه وآله اليها نوجب الشك فمأخذهم عندنا عند رسول
الله صلى الله عليه وآله یعنی پناه ببرم بخدا ازین گفتگویی که نسبت میدهد
حضرت پیغمبر را بآن که موجب شرکست پس چه خواهد بود عذر ایشان فردای قیامت
رسول خدا **او گویند** که حضرت رسول عاشق زینب دختر عقیده که زن زید عارت بود شد و زید
بکراهیت او را طلاق داد و حضرت رسول زینب انبکاح در آورد و همچنین اهل سنت
و محترمان بدعت روایت کرده اند که حضرت رسول نماز عصر او در حضرت دو رکعت گزارده
اصحاب گفتند یا رسول الله نماز را قصر کردید یا فرموده ایش نمودید بحضرت حقیقت آنرا
استفسار نمود عرض کردند که شما نماز را دو رکعت گزاردید و دو مرد در آن با
کواهی دادند حضرت رسول برخاسته نماز را اعاده نمود **و بیت** نه نور میفشانند و
با یک میزنند **سک** را پیرس خشم تو با ما هتتاب چیست **و نیز** از عایشه روایت کرده اند که پیغمبر
در کوچه سارینواختند و رقص میکردند و بلبل و لعب مشغول بودند و رسول بیرون
تماشا کرد و باز آمد و مرا گفت تو نیز میخواهی که تماشا کنی کاشم بلی یا رسول الله مرا بردوش
مبارک که جوید برداشت تا از دیوار خانه نظاره تماشای آن نمودم سه مرتبه مرا گفت یا عایشه
ایا سیر شدی من کاشم نه و مقصود من آن بود که منزلت خود نزد رسول الله بدانم
غمر در آمد و خلق حمله بر میدادند و متفرق شدند و رسول گفت که من نظر میکنم بسوی شما
من و انس که همه از عمر میگریزند **و ای ناصبی** کدام عاقل روامیدارد که زن خود را بدوش

بردارد که نظاره کوچه و بازار کند و تماشا می‌لهد و لعب نماید و همچنین امور رکیک و بی‌بیکاری
الناس نسبت نمی‌تواند پیغمبر خود که اشرف کائنات و خلاصه موجودات است ^{مسکند} است
و عمر ملعون در صلاح و عفاف و غیرت بر او ترجیح می‌دهند و مولوی معنوی فرموده است
در سبب همتای رابر سماک: از سکان عفو عفا ایشان چه پاک: **و نیز** روایت کرده اند
که رسول از غزایی بازگشت فی پیش می‌آمد و گفت یا رسول الله من نذر کرده بودم که
اگر تو سلامت باز آیی دف بزخم و سرود بگویم رسول فرمود که اگر نذر کرده بجلال
والا ترک کن زن شروع بر فحش کرد و دف میزد و سرود می‌گفت علی و ابی بکر و عثمان
در آمدند و آن زن بکار خود مشغول بود و چون عمر رسید پاشد زن دف را پنهان کرد پس
رسول خدا گفت ای عمر شیطان از تو میترسد این زن در حضور من همه یاران دف میزد
و چون ترا دید دف را پنهان کرد: **ای** صبی پدین آیا دف زدن طاعت بود یا ^{محضیت} **نیت**
اگر طاعت بود نشاید که در حضور عمر مردم ترک عبادت کند و اگر محضیت بود چون
رسول خدا و اصحاب و ارضی محضیت شوند با الکه قدرت بر رفع و دفع آن داشته
باشند و شیطان از خدا ترسد و از همه پیغمبران ترسد با اعتقاد فاسد شما جمیع پیغمبران
شیطان و سوسه کرده و از ایشان خطایی سرزده از عمر پرسید آیا این بر شما
چه یافته باشد که لهد و لعب و خطا بر رسول و ابا شد و عمر را جایز نباشد **پس** یا قوت ^{مقابل}
خدا **پس** **سپنک** سه بنرخ ز سر رخ میخزند **و نیز** گفته اند که جایز است که پیغمبر بکرم
بزد و وجهه احقر اشیا دروغ گوید و کتاب تیزه الاپنا سید مرتضی و دیگر
کتب علما مشر و حا ذکر آنها شده و سینان پدین بنابر الکه قبایح ابا بکر و عمر و عثمان
اصدا کنند کفر و ظلم و انواع معاصی حواله بهیشت و تقدیر الهی مینمایند و اعتقاد کفر

اینست که از اذل تا ابد سرچیده میشود همه فضل خداست مطلقا فایده بر هیچ عمل مترسبت
و کفر کفار و فسق فساق و عناد ابو جهل و حکومت یزید همه برضا و تقدیر حق تعالی است
قیامت اگر همه پیغمبر از ابد و زخ برد و جمیع آتش پرستان بهشت بشیاید و فتحی ندارد بلکه
نیکوست از زنا و لواط و غیره هر چه رود پدر مضایقه و احترازی ندارند بلکه راغب
و پیغمبران و مرسلین نیز مثل خود و پیشوایان خود ستمی و محظی میشمارند چنانچه مولوی معنوی
اشاره بآن نموده **نظم** کار پاک را قیاس از خود بگیر که چه باشد در نوشتن سیرت
حمله عالم زین سبب کمر شده کم کسی ز ابدال حق آگاه شده جمیری با پنا برداشته
اورا همچو خود پنداشتند گفت اینک بشر ایشان بشرد ما و ایشان بسته خواهیم و جوز
این ندانستند ایشان از غمی در میان فرقی نبود بی منتها سرود صورت که بهم نذر است
آب تلخ و آب شیرین **اینست** هست ترکیب محمد لحم و پوست که چه در ترکیب هر جنس
گوشت دارد پوست دارد **استخوان** هیچ این ترکیب باشد همان کاندترین ترکیب باشد **معجزات**
که همه ترکیبها کشتن مات کار ازین ویران شدست ای مردم که بشردید مرا بپاراه عام
تو همین دیدی که ابلیس لعین گفت من از آتش آدم طین چشم ابلیسانه را یکدم بلند
چند پنی صورت آخر چند چند دیده معنی زمانی برکش تا بپنی فرقتا در فرقهها
کردن فرزندان ابلیس عیند پس تو میراث آتشک چون رسید و اکثر مذاق پلا میرزا **هان**
شیرازی دارند که چون بخارا رفت و انجا بتد ریس مشغول شد مخدوم کرده ملا مشرب
لوندان آخارا خوش کرده با اجامره و او باش صحبت میداشت شاگردان خود
رعایت حقوق استاد شاگردی نموده مگر رکنایه آخوند را ابا ریمو و ند که شاید
مخدومزاده را منع کند و آخوند بغافل میکند از ایند تا آخر بی طاقت شده صبر نمواند

کرد و صریحا با خود گفتند که فلانیان پسر را سر روز بیانی و هر شب با تانی میبرد
 و چنین و چنان میکنند مولانا تبسم نموده فرمودند که عجب شماست که با ^{عقل} دعوای
 و شعور باین قسم چیزها در مانده اید بعد از آنکه آنچه میگویند وقوع داشته باشد
 نفس ناطقه او را چه نقصان میرسد **کتاب** کامل بهایی آمده که مذہب جبار را ابتدا
 اسلام معاویه رواج داد و اکثر اهل سنت جبری قدری اند و روزی جبری ^{موسی}
 دعوت کرد با سلام موسی گفت اسلام بدست من نیست خدای تعالی چنین خواست جبری
 گفت راست گفتی ای موسی **در آن کتاب** آمده که علامی بود عبد الله بن داود را و
 از علمای اهل سنت و جبری بود و اتفاق افتاد که قاری در مجلس عبد الله ایہ
 قَالَ يَا ابليسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ خِزَانَةَ عِلْمٍ در علم جبر
 استاد بود گفت ابلیس را از سجده کردن آدم خدای تعالی مانع شد اگر من آنجا
 حاضر بودم می گفتم خداوند اتوا و را از سجده کردن منع کردی شیعی در آن مجلس حاضر
 بود گفت ای علام از خدای تعالی شرم نداری که برای ابلیس لعین اقامت حجت
 میکنی ابلیس با همه شیطنت و مکر خویش از برای خود این حجت کف ^ن
کتاب آمده که بجبری گفتند الزنا خیر امر الزک جبری گفت زنا بهتر است نزد
 من از برای آنکه تا خدا تقدیر نکند زنا نتوان کرد و **کتاب** ابو ارباب در آمده
 که شخصی از اهل سنت و مخترعان بدعت نجانه خود آمدند یکی از ملازمان خود را ^{دعوت}
 با کنیزی از کنیزان او صحبت میدارد شروع در نادانیایشان نمود و غلام گفت که
 قضا و قدر پیش من دوست است از هر چیزی آن غلام را آزاد نمود و ^{اعت}
 اصفهانی در محاضرات خود آورده که شخصی از اهل سنت و بدعت داخل خانه خود

حکایت

مردی دید که با زن او صحبت میدارد تا زیاده برداشته زن را سیاست نمود که آن
ناشایست و عمل قبیح است که از تو صادر شده و آن زن میگفت که این کار براه
و اختیار من نیست و از قضا و قدر است و آن مرد در آداب و مبالغه تمام داشت
میگفت زنا میکنی و اینچنین عذر ناموجه میگوید زن فریاد برآورد و گفت آه که
آخر تو ترک سنت کردی و مذهب افضی اختیار نمودی مرد از آن سخن متنبد شد
تا زیاده از دست انداخت و عذر زن را پذیرفته از او معذرت خواست و گفت تو از
سنتی حقا **حکایت** در کتاب منج الفاضلین و در کامل بهائی ذکر شده که در زمان محمد بن
سلیمان که از ملوک بنی امیه طاغیه یا غنیه بود عالمی بود شیعی و دایما مذمت او نزد محمد بن سلیمان
میکردند و محمد بن سلیمان نیز جبری بود و روزی علمای مجبره پیش محمد حاضر شدند و التماس
کردند که عالم شیعی را حاضر کن تا ما کسر او کنیم و امانت بوی ساینم از برای آنکه میگوید که
بنده فاعل فعل خود است و افعال بنده از خیر و شر بارادت و مشیت و تقدیر است
میت و دایما طعن در مذهب میزنند و کفر و تضلیل علای اسلام میکند و این چهار
قبول ندارد و ترا و جمله ملوک بنی امیه را بد مذمت و محطی و فاسق بلکه کافر میگوید
سلیمان امر کرد که او را حاضر کردند چون حاضر شدند آن عالم را تهدید و توبیخ بسیار
کرد و بعد از آن گفت میگویند که تو میگوینی که بنده فاعل فعل خود است و افعال بنده از
بارادت و مشیت و تقدیر است تعالی نیست اگر این سخن که بتو نسبت میکنند بتو نسبت
خواهم گشت عالم شیعی گفت میخواهم که کلمه حید بعرض رسانم اگر حضرت هی بعد از آن
حاکمی اگر قتل کنی و اگر سیاست فرمائی محمد بن سلیمان گفت هر سخن که میخواهی بگو عالم
شیعی گفت فرض کنیم که دیشب من شخصی را کیر در خدمت تو بودیم و از تو انواع فساد

و بخور از زنا و غیره بظلمت را بدین روز شد و از خدمت تو جدا شدیم من میان مردم
و عفت با که امنی تو میکنم و مدح شای تو میکنیم و افعال قبیحه که از تو مشاهد نمودم کتمان
و انشخص دیگر آنچه از تو دید با مردم میگوید و افشای اسرار تو میکند تو از ما که آدم دوست
داری محمد بن سلیمان گفت ترا که کتمان مرا کردی دوست دارم و تربیت کنم و او
که افشا کرد دشمن دارم و سیاست فرمایم عالم شیعی گفت پس جان الله مرا که تو گناه
کرده و مرکب افعال قبیحه شده میخوانی که من باز گویم خدای که پاک و منزّه است از جمیع
افعال قبیحه و اعمال شنیعه چگونه روادار دارد و رضادید که شرک باطل عالم و کفر
آدم و معاصی فساق و اجلاف و قتل انبیاء و اوصیاء و جمیع آنچه صریح کرده اند
اسناد نمایند **پیت** کمر بی را که نه پیش نیست نیست سنی محرب نیست **باب**
ششم در کفر اهل سنت و ائمه و ان کمران بی ملت و باعث کفر انجاعت مناجات
است که آیه مرتاب عمر بن خطاب علیه السلام و الخدایت دید که است از جاد و طا
اهل ملت سالت مخرب نموده سالک طریق فسادشان کرده اند و بمرور ایام پیروان
آن کافر پیدا میشوند احکام شریعت مطهره اعتماد بر آرای فاسده و فتاوی باطله ایشان نموده
مقتضای آن عمل نموده و از اینجهت افکار و انظار غیر صحیح ایشان منتهی باز تکلیف
عظیمه شد و آنچه نه شایسته بارگاه هدایت تواند بود و آنچه نه مناسب به نبوت و رسالت
امانت تواند شد باطلها را آن اضلال کثیری از بندگان خدا نموده آن جمع را از ره
کفر و خیره گردانید و از اینجهت متفرق بقصد دوسه فرقه شده و یک فرقه که
اشی عشریه اند ناجی و باقی با لکنه چنانچه عارفی فرموده **نظم** بعد احمد گشت هفتاد
سه فرقه امتش زان یکی ناجی و باقی با لکنه ای موشیاره من گرفتم دامن آن تمیزان

هر که را خواهی تو نیز از دیگران کن اختیار ^{من} چو درستی تو خم با بنی و با وصی ^{کوز} ^{من}
طوفان بگیرد آسمان کو ببارند رسکا راند سکی کو بود با اصحاب گفت ^{من} که با
رسولم چون نباشم رسکا ^{من} اولاد لیلی که ظاهرست در کفر و ارتداد و اصبیا ^{من}
پدین و سنیان لعین و مخالف و موالف را در آن خلا فی نیست حدیثی است که
حمید می در کتاب جمع بین الصحیحین ذکر کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده ^{من}
صَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ مَا مَرَّ مَا نَدِهَ مَا تَمِينَةُ جَاهِلِيَّةٍ يَعْنِي كَسِي
بمیرد و امام زمان خود را شناخته باشد مردن او مثل مردن آن است که پیش از ظهور
اسلام مرده باشد از ابی سبیل روایتست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودی
من خطاب نموده فرمود که یا ابا سبیل وَاللَّهِ لَا يَقْبَلُ الصَّلَاةَ إِلَّا مِنْكُمْ
وَلَا الزَّكَاةَ إِلَّا مِنْكُمْ وَلَا الْحَجَّ إِلَّا مِنْكُمْ یعنی ای ابا سبیل بخدا قسم که نماز
و زکوة و حج از هیچکس صحیح و قبول نیست مگر از شما که شیعه اثنی عشری و از دوستان
مایید که عبادت شما مقبول درگاه الهیست ^{پیت} بی مذمت است نمازش صحیح نیست ^ج
اگر چشمه کوثر وضو کند ^و در کتاب فتوحات القدس آمده که پسید کاینات فرمود که در شب ^{خود}
حضرت عزت جل جلاله بمن خطاب نموده که یا محمد من ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین از اصل خود
افزیدم و ولایت دوستی شما بر اهل آسمان زمین عرض کردم هر که قبول کرد از مؤمنان
باشد و هر که انکار کرد از کافران باشد یا محمد اگر بنده عبادت من کند تا منقطع گردد
حیات او چون بمن سپرد و منکر شما و اهل بیت شما باشد او را نیامزم الا که مقبر و معتر ^{بیشد}
بولایت شما پس خطاب فرمود که یا محمد میخواهی که ایشانرا پسین کفتم بلی گفت نظر کن بخا ^ب
راست عرش چون نظر کردم علی و فاطمه و حسن و حسین علی بن الحسین و محمد بن علی ^{جو عرش}

محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن
 المهدی صلوات الله علیهم اجمعین دیدم که در موضع فراخ و وسیع از نو را ایستاده اند
 میگردند و مهدی در میان ایشان مانند کوه کبیری میبردند گفت یا محمد اینها برادر
 فرزندان تو اند و چهره های من بر خلق و مهدی کینه خواهند عترت است بجلال
 من و عترت من که این حجت است و از اولیای منست و انعام خواهد گشت از اعدای من
 حجت باقیست از من و این مهدی است و این حدیث دلیلست ظاهر بر کفر با جبین
 پیدین و بعضی صی پید المرسلین و منکران ائمه معصومین صلوات الله علیهم
 و در کتاب فضول الحق ابن معاذی از ابو ذر غفاری وایت نموده که حضرت رسول صلی
 علیه و آله فرمود که هر که دشمن علی را بخداقت و جانشینی من داند بعد از من او کافر
 و او محاربه کند با خدا و رسول است و در کتاب پنج الحق شیخ جمال الدین مطهر علی از ابن
 مسعود روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در وقتی که خدای تعالی دم
 علی بنیما و علیه السلام خلق کرد و روح بدن داد و مید حضرت آدم اعطسه آمد گفت الحمد
 حق سبحانه و تعالی بادم و حی فرستاد که حمد گفتی مرا ای بنده من اگر نه عرض از آفرید
 آن دو بنده من بودند که ایشانرا خلق خواهم کرد ترا در دنیا خلق میکنم و دم **بیت** اگر چه
 هست بصورت ترا پیر آدم و ولی کجا رسدش تا بولاف بابالی **حضرت** آدم گفت آن
 بنده مقرب کاه تو از من بوجو و خواهند آمد خطاب عزت با و رسید بلی ای آدم **بالا**
 کن چون نظر بالا کرد و دید که بر ساق عرش نوشته لا اله الا الله محمد نبی کریم
 و علی مضمی الحجّه من عرف حق علی ذکی و طاب و من انکره خاب
 چشمش بفرقی آن داخل الحینه من اطاعنه و ان عصانی و **فتمت**

بخرقن ان ادخل النار من عصاه وان طاعني يعني نیت معبودی وافریدگار
سزاوار پرستی ن باشد مگر خدای تعالی و محمد را فرستاده است برحمت بر خلقان علی اقا
کنده حجت بر همه خلق است و هر که شناخت حق علی را پاک و پکیزه گشت و هر که انکار
کرد حق علی را ملعون و زیانکار گشت و من که خداوند منم سو کند خورده ام بعزت فری
خود که بهشت برم آنرا که فرمان علی برد و مطیع او باشد اگر چه فرمان من نبرد و
من نباشد و سو کند خورده ام بعزت و جلال خود که داخل سازم در آتش و زخ
که فرمان علی نبرد و مطیع او نباشد اگر چه فرمان من برد و اطاعت من بجای آورد و
حق امیرالمومنین علیه السلام است که بعد از پیغمبر فاصله او را امام و جانشین آنحضرت
ندانند و دیگری را بر او ترجیح دهند و هر که او را بی فاصله امام و جانشین حضرت
رسول نداند بحقیق منکر نبوت حضرت رسولست چنانچه سید نیات فرموده من محمد
امامی بعدی فقد خد خد نبوتی و من خد نبوتی فقد خد
ربوبیة الله یعنی هر که انکار امامت علی کند بعد از من بد رستی که انکار من کرده است
و هر که انکار نبوت من کند بحقیق که انکار الوهیت خدای تعالی کرده است و
کافی بروایت ز راره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از آنحضرت متصل بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مرقوم گشته که اما لو ان رجلا قام ليله وضام
و صدق بجميع ماله و حج جميع دهره و لم يعرف ولا یة ولی الله
فیوالیه و یكون جميع اعماله بدلاله علیه ما کان علی الله حق
ثوابه و ما کان من اهل الايمان مضمون عبارت از آنست که حضرت ما
فرموده که اگر کسی تمام شب عبادت و تمام روز صرف نموده باشد و جمیع امور را

خدا صدق نموده در تمام عمر اوقات صرف حج کرده باشد و با وجود این حال
 او را معرفت ولایت خدا حاصل نشده باشد و نداند که ولی منصوب جانب خدا ^{کیست}
 و چه کس است تا تولا بوی نموده جمیع اعمال او بدلائل آن ولی خدا از او صادر گردد و این
 طور کسی را در درگاه الهی استحقاق اجر و ثوابی نبوده از دایره اهل ایمان خارج باشد
پت بهیروی جو که درین بادیه هر شور ^{است} مرده سرشته چه داند که کجا باید رفت ^{در} ^{ساله}
 قاضی زاده که هر دو از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و ایست که
 فرمود که من آن الله بعباده یجهد فیها نفسه ولا امام له من ^{والله}
 قسعه غیر مقبول و هو ضال مختیر یعنی هر که نزدیکی جوید بخدای ^{تعالی}
 بوسیله عبادتی که نفس و می را آن غایت جهد و سعی نموده باشد و او را امامی از جانب ^{ابو}
 تعالی نباشد سعی الشخص در آن عبادت قبول حق سبحانه و تعالی نموده کراه و حیرت ^{زده}
 از ^{بیک} گمزه و خجسته است ^{از} نفس بد اگر نیکی طمع داری چنان باشد که از زاع ^{داری} سیه
 مر سبزی بینا درین بای خود بخوار از فضا سازا و لای ^{کشتی} در آن کشتی قدم در نه که بسیم ^{مهر}
 نجات از راه عزت جو نه از احیای عزالی شفا زان فاک در که دان نه طب ^{علی} سبیا
و در کتاب فتوحات القدس از امالی ابن بابویه نقل شده که حضرت سید رسول فرمود من ^{فضل}
 احدا من اصحاب علی علی فقد کفر یعنی هر که تقضیل داد کسی را از اصحاب
 یاران من بر علی بجهت او کافر شد **و نیز** در آن کتاب در تفسیر آیه کربیه ضرب الله
 مثلا کلمه طیبه کثره طیبه آمده که مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله
 است که هر که لا اله الا الله میگوید مؤمنست و دشمن زده بشجره طیبه یعنی اصل آن ^{در وقت}
 دین ایمانست و نماز پنجگانه تنه اوست و ولایت اهل بیت میوه همچنانکه درخت کامل ^{باشد}

الاممیه همچنین درخت دین و اسلام مل نباشد الا بولایت و متابعت اهل بیت رسالت
و این دلیل واضحست بر کفرنا صبیانین پیروان عمر لعین و در کتاب بصوص الائمة از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود الائمة
من بعدی اثني عشر اولهم علی و آخرهم الفاطم خلفائے و اوصیائے
و حج الله علی امتی بعدی للمقربین مؤمن و المنکر لهم کافر یعنی
امام و پیشوا بعد از من دو اراده اند اول ایشان علی و آخر ایشان قائم است که ایشان
و اوصیا و اولیای منند و مجتہای خدا اند بر امت من بعد از من اقرار کنند ایشان
مؤمنست و منکر ایشان کافر با منی که هر علی در دل و جانت نبود از دین محمدی نیست
اثنی عشری اگر نباشی یقین از دوزخ جاودان امانت نبود و در کتاب بصوص الائمة
از جابر بن عبد الله الانصاری روایتست که خطبه خواند از برای رسول خدا پس گفت
مردمان هر که دشمن دارد اهل بیت مرا بکینزه خدا ای تعالی او را روزی جزا
کوید گفتم یا رسول الله مرخصه بوزه گیر و نماز کند که مسلمانست و در کتاب فتوح
القدس از امامی ابن بابویه علیه الرحمہ نقل شده که عبد الله بن سمره روایت کند که از
کائنات سوال نمودم که یا رسول الله ارشاد کن و راه بنما مرا بسوی نجات و رستگاری
فرمود که ای پسر سمره هرگاه که مختلف شود قصدها و غرورها و پریشان شود عقلا
را بپای پس بر تو باد که از علی بن ابی طالب علیه السلام جدا نشوی که او پیشوای امت نیست
خلیفه و قائم مقام نیست بعد از من و اوست فاروق که تیر میکند حق و باطل هر که
سوال کند جواب بدهد او را و هر که اندازد طلبشاد کند راه نماید او را و هر که طلب حق
کند دزد او یافت حق را و هر که از او التماس هدایت کرد هدایت نمود او را یعنی هر که

نپاه برد با و این شد و هر که خنک در زد با و نجات داد او را و هر که آفتد با حضرت کوه
 او را ای سپهر سلامت یافت هر که دوست مسلم داشت او را و هلاک و نابود شد
 رد کرد او را و دشمنی داشت ای سپهر علی از منست و روح او روح منست و طینت او
 طینت منست و او برادر منست و من برادر اویم و او شوهر و خرمین فاطمه است که سیده زنان
 عالمیان از او نین و آخرین است و در برستی که از دست پیچیدان جوانان اهل بهشت حسن
 حسین که نهم ایشان قایم است منست بر میکند زمین از عدل و داد همچنانکه پر بود از ظلم
 جوهر در آن کتاب سلمان فارسی و ایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
 جبرئیل امین از جانب رب العالمین آمده گفت که حق تعالی فرمود که گرامی ترین خلقان نزد من
 محمد است برادرش علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان که محصومند و امام بنده گان که دانیم
 ایشان را هر که را حاجتی باشد چون محمد و آل او را وسیله و شفیع سازد مطلب او را برآورد
 و بیکت ایشان بیاورد از بندگان و رسا زدم اگر بنده را در طاعت و عبادت نقصی
 واقع شده باشد چون بعلی تو لا کند و از دشمنان او پیراری نماید و بر پیامم رزم و اگر علی
 دشمن دارد و از دشمنان او بر آید هرگز بروی حمت نکنم و در کتاب مخصوص الائمة
 آمده که سید رسل فرمودند که امام پیشوای طایق بعد از من دوازده اند و نه کسی از ایشان
 از صلب حسین علیه السلام اند و نهم ایشان قایم آل محمد است پس خوشحال انگشتی که از
 دست دارد و بد حال کسی که ایشان را دشمن دارد و شیخ نورالدین از روی گفته ام
 چنانکه هست فلک را دوازده تلال که آفتاب در دوره میکند و سال در آسمان
 دوازده برجند چو آفتاب لایت همه در اوج کمال و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 مرویت که فرمود که لا یبالی الناس صلی امرنا یعنی در میان نماز کردن و زمانهای

فرقی نیست خواه این مشغول باشد و خواه بآن پس بهتر آن باشد که ناصبیان ^{با بیکدیگر} پیر و
و عمر و عثمان لعین تصدیع نکشند و رنج پیوده در گردن نماز و روزه نبرند و
از ناصبی آهناهند که بعد از حضرت رسول حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب ^{علیه السلام}
امام و پیشوا آیند و دیگر برابر حضرت ترجیح دهند و نیز از آن حضرت ^{مروست}
هر که شک کند در کفر دشمنان و اکنسانی که بر ما ظلم کرده اند اکنس کافرست و از آن ^{سمعی}
جعفی رواست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ز حال کسی که دوست دارد حضرت
امیر المومنین علیه السلام و تر از دشمنان او نکند و بگوید که امیر المومنین ^{درین}
دوست است از آنجا عتی که مخالفت با حضرت کرده اند پس آن حضرت فرمود که او دشمنی
و دوستی با هم ممزوج کرده است و او دشمنست **مشر** نشانه ایست محبان مردان
که با مخالف او دشمنند از دل و جان بدشمنان علی دوستی کنی آنکه دم از محبت او
میزنی زهی بتباش و از آن حضرت نیز مروست که با شیعیان خود میفرمودند که نیست ^{فرق}
میان شما و میان مخالفان مگر برآو پزاری از دشمنان پس کسی که مخالفت ^{با شما} میکند
درین امر از او تراکیند و از او پزار سوید اگر چه او از علوی و فاطمی باشد **عرب**
العلوی تابع ناصبیا بمذنبه فاما هو من ایه و کان الکلب خیر امته طبعاً لان ^{الکلب}
طبع ایه فیه **لوانه** سید که بجد تو لا نکند و زندنب ناصبی ترا نکند پیشک ^{حضال} سگ
باشد به از او سگ را که را با حضال با نکند و مشهورست که شیخ جمال الدین ^{مطهر}
حلی قدس سره با سید سنی در مذنب بحث میکرد و آن سید جانب پیران خود را گذار ^{شته}
از جانب حضمان ایشان گفتگو میکرد و بحث درین بود که سید سنی میگفت برآل ^{محدث}
فردان جایز نیست شیخ فرمود که فدای تعالی در قرآن بر اهل بیت مصیبت ^{ات} صلو

فرستاده است که فرموده اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمتهم ^{بر آل محمد}
 صلوات جایز نباشد سید سنی گفت صلوات بر اهل مصیبت است آل محمد را چه مصیبت ^{رسیده}
 برایشان صلوات جایز باشد شیخ گفت مصیبتی که بر آل محمد رسیده است هیچکس ندیده است
 چه مصیبت بر این باشد که تو خود را سپید میکنی و از ذریه ایشان میدانی و صلوات
 آل محمد جایز نداری و پادشاه مغفور بر و رشا طهاسب کند الله فی کجوتة جناته
 مناسبین مقام فرموده **در کتابی** هر کس گوید که در تبرک است از آن زردین نه زایمان ^{خیرست}
 فرزند علی اگر تبرک کند فرزند علی نیست که نسل عمرست **در کتابی** حمید از امام محمد
 علیه السلام روایت است که هذای تعالی کرد ایند علی علیه السلام نشانه میان خود و میان ^{بندگان}
 خود بر که شناخت او را نمونست و بر که انکار او کرد که فرست بر که شناخت حق او را در
 و ضلالت افتاد و بر که دیگری ابر او ترجیح داد مشرکست و بر که دوست و محب او شد داخل
 بهشت میشود **در کتابی** جامع الانوار آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی خیر ^{البشر}
 و من ابی فقد کفر نعلی میرالمومنین علی بهترین بشرست و بر که قبول ندارد پس او کافر
 و نیز این مردویه که از علمای اهل سنت است این حدیث را در کتاب خود نقل نموده **در کتاب**
 فتوح القدس از مناقب ابن مردویه از ابی ثارون عبد ری روایت که گفت رأی و ^{جهت}
 من همچو رأی و اجتهاد خوارج بود در حق مرتضی علی علیه السلام وقتی که شنیدم از ابو سعید
 خدری که میگفت مردمان پنج فرض یا مورد شدند بچهار فرض عمل کردند و یکی را ترک
 نمودند پس یکی از حضار گفت ای ابوسعید که است این چهار بار که با آن عمل کردند ابو سعید
 گفت نماز و روزه و حج و زکوة آنزد گفت پس که است آن یکی که آنرا ترک کردند
 دوستی و ولایت علی بن ابی طالب است آنزد گفت پس ولایت ابو بکر است ^{مقرصنت}

ابو سعید گفت علی آمد و گفت پس بدرستی که آنجا عبت کافر شده باشند که حق ولایت ^{نقضی} بر
بجای آوردند ابو سعید گفت مرا چه گناه باشد **و اعتقاد علم الهدی شیخ علی بن عبد**
الانته که مردمان دو قسمند اثنی عشری کافر و اینکه ناصبیان پدین همت محبت
پست سالت بر خود مینهند از مقوله یقولون ما لیس فی قلوبهم خواهد بود
زیرا که اقوال و اعمال ایشان بخلاف آن گواهی میدهند تا آنکه جمهور ایشان در روز
عاشور اسرّه شادی بر چشم میکشند و برسم ایام عید مبارکباد فتح یزیدی کنند
و اکثر ایشان مانند اهل ماوراءالنهر و شام بعض حضرت امیرالمومنین علیه السلام
را مشروط ایمان در اسلام میدارند و دشمن آنحضرت را در روایت احادیث صدق
وثقه میخوانند و از احمد حسن که امام انقوم ناصبی و اولاد ذوالثیبه فارحیت
مسند جعفر روایت است که میگوید الرجل لا یكون مؤمنا حتى یغض علیا
قلیلاً و در کتاب احقاق الحق آمده که قاضی ابن خلکان که از اکابر طبقه ضاله
در کتاب و فیات الاعیان گفته که آن محبت علی لا یجتمع مع الشنن یعنی تحقیق
محبت علی بن ابی طالب با شنن جمع نمیشود و ازین قرار ظاهر شد که دوستی ناصبیان
اهل بیت اینقسم دوستی است و کفاهم بهذا فی الدنیا عار و فی الآخرة
نار و غزالی که مشهور بکجه الاسلام از دانشمندان آن طبقه کمر است در کتاب صراط
المستقیم آورده است که هر کس گویند هشتاد و تین است آخر بهشت خواهد رفت مگر کسی که
میان جمیع مسلمانان مصدر خلاف شد و سبب افتراق و خلاف میان امت علی بن ابی طالب
شد خلائی که مرکز منقطع نشود و بعد ازین گوید که اگر خلق سخن من کنند آن خلاف
از میان مردم بردارم و باز گوید که چگونه سخن من کنند و هدای تعالی در ازل حکم

و برایشان نوشته و تقدیر نموده ای ناصبی مدین مر که درین سخن و گفته ان ^{فصل}
کافرمانان بدیده انصاف نظر کند و نیک اندیشه نماید که معاویه یزید و جمیع بنی
و بنی عباس از اهل بهشت گرد آیند و علی بن ابی طالب علیه السلام را که خدای
تعالی او را الفس رسول خوانده رزق قبول گردانیده و چندین آیه در شان او
یاخته و چندین هزار حدیث حضرت رسول در فضایل و مناقب آنحضرت ^{نموده}
از اهل دوزخ خوانده استغفر الله من هذه العصیان و الکفر الصر ^{موج}
و مناقص در سخن آن کافر احمق باشد که کینه اول آنکه گفت خلا فی که هرگز
منقطع نشود دیگر بار گوید اگر سخن او بشنوید آن اختلافی که علی کرده از میان مردم
بردارد و نیز گوید که آن حکم خدا بود و دفع تقدیر می توان نمود و ای ناصبی حق که
دین با حق باطل تو بر حق است که کسی چنین کفری بگوید او را حجه الاسلام نام کنند و از ^{هذا}
و رسول اندیشه نماید و هر یک از این احادیث و حکایاتی که ذکر شده لیل قاطع و برهان
ظاهر است در کفر ناصبیان پدیدین سینان لعین و حافظ شیرازی در خلوص عقاید خود
گفته **خدا** ایدل غلام شاه جهان باش و شاه باش و پیوسته در حمایت لطف اله باش
آنرا که دوستی علی نیست کافرست و کور را بد زمانه و کور مرد راه باش و از سنیان
زار پیک جو میخیزد که قاف با بقاف منافق سپاه باش و امروز رنده ام بولای ^{لوتی علی}
فردا بروح پاک اما مان کیاه باش و دست می رسد که بچینی ز باغ گل و باری سایی ^{کلین}
ایشان کیاه باش حافظ طریقی بنده کی شاه پیشه کن و انگاه در طریق جو مردان ^{باش}
باب چهل و هشتم در نسب ابو حنیفه لعین فتاوی باطله آن پدیدین مقالات مناسب این باب
کتاب حال و مشکلات که از کتب معتبره اهل سنت ذکر شده که نام ابو حنیفه نعمان است

و نعمان پیشترت کوفی و ثابت پسرد و طای کا بلست و دوطای غلام یکی از بنی تیم بود و آزاد
و در سال هشتاد و نهم از هجرت آن پیدین بوجو داد و در سال صد و پنجاه از هجرت
و هشتاد سال عمر او بود و مریدان آن ملعون گویند که در ایام ضاع پیر او آن ملعون
خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و بدعی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
امامت رسید و ای ناصبی بدانکه اجماع مست که در سال چهل و نهم از هجرت حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام بجوار رحمت ایزدی بپوشته و ابوحنیفه در سال هشتاد و نهم بوجو داد پس حکونه
آنحضرت رسیده باشد **و جارا** علیه السلام در تفسیر خود آورده که در اصل ابوحنیفه زیدی
بود و خلفای بنی عباس استغلب نمایند و شاکر و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود
و چون لویت خلافت منصور عباسی سیه جمیعت مردم بشان ملائک پاسبان حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مشاهد نمود منصور اندیشه مند گردید و در سال صد و سی
از هجرت ابوحنیفه و مالک را طلب نمود و عواطف بسیار و و طایف همه ساله بشمار
برای ایشان مقرر داشت و چون مردم ماته همیشه بنده دنیا بوده اند و جز اینند بود ^{و طایف}
و نزالت و مجالست امر او حکام لازم طبایع بشرست چنانچه الحال نیز از انبای ^{روزگار}
مشاهده میشود آن هر دو ملعون در پرتو عارف دنیا حوزده بام منصور عباسی هر کدام
ندیسی کردند و منصور ملعون جهت شاکر دان ابوحنیفه و طایف مقرر داشت و جمعی را
نمود که همیشه در دولتش برای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و در در خانه حنیفه
ملعون حاضر باشند که هر که خدمت آنحضرت میرفت یک مثقال طلا از وی میگرفتند و این
و از آن بسیار با و میرسانیدند و هر که نیز حنیفه شقی میرفت یک مثقال طلا با و میدادند ^{و از آن}
و احترام پیشکش می نمودند **و انست** که در زمانی که حنیفه شاکر و حضرت امام جعفر صادق

در راه
علیه السلام بود و اکثر اوقات در خدمت آنحضرت بود و در خاطر داشت که دعوی امامت
نمایی خلقان نماید لهذا در وقتی که حضرت امام علیه السلام است مبارک میشت آب دست
جمع نموده در آبکینه و ظروف ضبط می نمود که در ایام امامت جهت معجزه بکار برده اتفاقا
در حالتی که متصدی امر امامت گردید جمعی از هر طرف جهت ایشفا بر در کبکته سرای آن
جمع آمدند و او بر سر آن ظروفی که آب است امام علیه السلام داشت در فته که از آن آب آورد و آن
بیماران را شفا دهد معجزه و کرامات خود نمود همه آن ظروف را شکسته و آبها را ریخته یافت
ملوک و محزون را راده بازگشت نمود دید که در یکی از ظروف خطره آبی مانده پنبه آورده است
و بر روی مبروصی مالیده شفا یافت و این باعث اعتقاد مردم ما و شد و معجزه او منجربین
بود و در کتاب احتجاج مذکور است که مومن الطاق را با ابو حنیفه مکالمه بسیار واقع شد حیا
یکبار ابو حنیفه با او گفت که تو میگوئی که رجوت در دنیا واقع خواهد شد گفت آری گفت که
بزار دنیا رهن بده و چون حجت کنم از من بگیر باز باده مومن الطاق گفت که تو کفای
بمن بده که رجعت که کنی انسان جوانی بود و خنجر بخوابی بود و نیز در آن کتاب آمده که
مومن الطاق و ابو حنیفه دست بهم زدند و گرفته در بازار کوفه میگرد میگرد میگرد پس دیدند که کسی
منادی میکند که کسی منادی میکند که ایچکس دیده که طفلی را کم نموده باشد مومن الطاق
گفت که طفل کمره ندیدم اما اگر شیخ کمره میجوای نیست بپاک دست او بدست بیا
و همچنین در آن کتاب ذکر شده که چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را بقتل آورد
ابو حنیفه مومن الطاق را دید گفت امام تو مرد گفت آری آن امام تو است که از مهملت
و بخوابد مرد تا وقت معلوم یعنی ابلیس و نیز در آن کتاب است که روزی مومن الطاق
بتوجه مجلس ابو حنیفه شد چون ابو حنیفه را نظر بر او افتاد و از روی تعجب و غنا با صحابه خود

قد جاءكم الشيطان يعني اعداؤكم و مو من الطاقين يعني اسلحتان
را حنیفه و اصحاب و خواند انا ادر سکننا الشیاطین علی الکافرین
تو ذههم از آن یعنی اگر من شیطانم شما کافرید و ابو حنیفه و اصحابش و شیطان
الطاق میکشند و علمای اهل سنت و جماعت ابو حنیفه را مذمتها نموده اند شیعه که از
علمای اهل سنت میکشند که گفت فاکل بهتر است از ابو حنیفه سفیان و مالک و عمار
و زاعمی و شافعی میکشند اند که رانیده در اسلام کسی که شو متر بوده باشد از ابو حنیفه
و همچنین شافعی میکشند که نظر بر کتابهای ابو حنیفه نمودم صدوسی ورق آنرا بر خلافت
کتاب خدا و رسول دیدم و مالک میکشند که ابو حنیفه ضررش بر امت بیشتر است از فقه
و ابن مهدی میکشند که فقه بر دین اسلام بعد از دجال عظیمتر از رای ابو حنیفه
است در کتاب احتجاج آمده که یکی از علمای امامیه فرمودند که روزی با فضل بن
همراه بودم بمدرس ابو حنیفه رسیدیم که درس میکشند گفت من از این
میروم تا ابو حنیفه را الزام نمیدهم من گفتم ابو حنیفه از علمای زمانست و خلیفه حاکم
و مقوی او مبادا او ترا الزام دهد و حجل شوی فقال گفت دلیل و حجت مخالفان
بر حجت و دلیل مؤمنان غالب نشود بعد از آن نزد ابو حنیفه رفت و گفت مرا برادر
که بسال از من بزرگتر است و را فضیلت و سب میکند ابا بکر و عمر را و میگوید که بعد از
رسول خدا افضل عالمیان علیست هر چند من ویرا نصیحت میکنم و میگویم که بعد
از رسول افضل اینی بگردد بعد از آن عمر از من قبول نمیکند و هر چند که من و دلیل
برهان میآورم او دلائل من را رد میکند و دلیل دیگر جواب نمیکوید امروز بخدایت
تواندم تا مرا دلیل چند تعلیم کنی تا بروم با برادر خود و بحث کنم و دلائل او را جواب

بگویم چون ابو حنیفه این حکایت بشنید تا مل بسیار نمود و بفضل گفت که با برادر خود بگو که
 چون تقضیل میدهی علی را بر کسانی که هرگاه پیغمبر نشستی یکی بر میان پیغمبر نشستی و یکی بر
 و هرگاه که پیغمبر نغیر رفتی یکی بر میان پیستادی و یکی بر بسیار و علی از دور رفتی و با
 جهاد کردی فضل چون این سخن از ابو حنیفه شنید گفت ای خداوند من این سخن
 با برادر خود گفتیم و او چند مرتبه بایه و حدیث جواب من گفت ابو حنیفه گفت که با برادر
 در جواب گفت فضل گفت برادر من در جواب گفت که چون تقضیل میدهی کسانی را که
 نشسته باشند بر کسانی که جهاد کنند می بسیل الله بال نفس خود و حق تعالی در حق ایشان
 فرموده وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْفَاعِلِينَ أَجْرًا عَظِيمًا و نیز این آیه
 بَرِنَ خَوَانَهُ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ
 يَا نَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و میگوید که بموجب این دو آیه علی افضل است ابو حنیفه
 با برادرش بگو که چون تقضیل میدهی علی را که یکماه راه از پیغمبر و نزدیک فوشت برن
 که با پیغمبر در یک خانه مدفونند فضل گفت من این سخن با برادر خود گفتم این آیه بر من خواند
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ
 و گفت محقق است که قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه آنحضرت بوده و حضرت
 پیغمبر و ورثه او اذن میدادند که ایشان را در آنجا دفن کنند پس غضب کرده باشند و عطا
 شریع شریف نموده باشند **لما** هرگاه که غضب کنید میت سید مختار را بر بیت که باشد
 از و پزار ابو حنیفه گفت بگو با برادرش که عایشه و حفصه که یکی دختر ابو بکر بود و دیگری خنجر
 عمر مرد و زمان حضرت رسول بودند در عوض صداق مهری که در ذمه حضرت رسول
 پدران خود را در آنجا دفن کرده فضل گفت که من این سخن با و بی گفتم این آیه بر من خواند

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ اللَّاتِ إِنِّي أَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ

پس مضمون آیه کریمه معلوم شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ زنی نخواستی الا آنکه مهر
را دادی بعد از آن تصرف نمودی پس یقین که صدق ایشان و نه حضرت رسول^{خاتم}
باشد و بغیر حق ایشان را در آنجا دفن کرده باشند ابو حنیفه گفت که با برادرت بگو که
ایشان بعلت میراث تصرف نموده پدران خود را در آنجا دفن نمودند فقال گفت یا
کفتم جواب گفت که در مذمت شما حضرت رسول را میراث نمود و فدک را از حضرت فاطمه
انزع نمودند باین علت که حضرت رسول فرموده یحییٰ یحییٰ لا یبیاء لا یتوکل
ولا یؤثر ما ترکناه فهو صدقه چون از برای فاطمه میراث نمود که در منزل
خداست خیران غیر چون میراث برند و بر تقدیری که خانه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله را قسمت نمایند از سر یک خرد و نه زن حق عایشه و حفصه از من مقدار دو سینه مرغ
میشود پس چگونه در مقدار دو قبر تصرف جایز باشد ابو حنیفه اعراضی شده گفت
مرد را دور کند که خود را فقیست و برادری نیست او را الحق حس و عارف
شیخ فرید عطار فرموده **بیت** را فقی بود کسی را که امام مرتضی باشد بدینا و استلم
و ابو حنیفه شقی اعدا شایسته و حکایات قتیحه و روایات فیه بسیار نمود **از جمله**
در کتاب منهاج الکرامه از کتب اهل سنت نقل شده که اگر زنی در مشرق باشد و وکیل
او را بعهده مردی مغرب آورد و مرد بعد از چند سال مشرق آید و زن خود را حامله
بیند چند فرزند رسیده و آن زن سوهر با و ملاقات کرده فرزندی که در رحم دارد
بابائی فرزندان تعلق بان مرد سچا ره دارد و قاضی حنفی حکم میکند که فرزندان از آن
بزن خود رسیده است و فرزندان از او میراث میبرند و او نیز از فرزندان میراث میبرد

آن مرد الحاح کند که من باین سرگز رسیده ام پس چکار نه فرزند ان از منست قاضی میگوید که
احتمال دارد که محتمل شد باشی یا ایزال منی نموده باشی یا از ن دیگر جماع کرده باشی و در
نقاله منی را بر حم زوجه تو نقل نموده باشد یا منی تو بر پسته یا پارچه حسپده باشد و با
آنرا بر داشته بشهر آن زن برده باشد و زن آن پسته را بر فرج خود گذاشته حامله شده باشد
و نیز جایز میداند که یکفرزند از دو پد را زیاده بهم سد **دیگر آنکه** اگر مردی زنی را عقد کند
در آوردن فی الحال در حضور قاضی ترا سه طلاق بدد و با اینحال زن طلاق داده شوهر
اگر بعد از شش ماه فرزندى نباید تعلق بشوهر دارد **دیگر آنکه** اگر مردی در سفر باشد و دو
کودا سی دهند که او مرده پس زن عده نکاه دارد و شوهر کند و از شوهر دویم فرزند
بهرسد پس چون شوهر اول از سفر بیايد جميع فرزندانى که از شوهر دویم بهر سیده
اول تعلق دارد و از او میراث میبرند و او نیز از ایشان میراث میبرد **دیگر آنکه** از فتاوی آن
آنکه اگر پسر یا پزده ساله بمرد صد ساله گوید تو پسر منی یا پزده ساله من آن مرد صد ساله پسر
یا پزده ساله میشود و از سهم میراث میبرد و اگر آن مرد صد ساله بنده آن پسر یا پزده ساله
باشد از او میشود **دیگر آنکه** فتاوی و آنکه هرگاه دو مرد زنی را و طلی کند در یک طهر
زن فرزندى آورد در مدتی که احتمال است شبها که فرزند از هر یک از ایشان بود آن فرزند
بهر دو ملحق میشود و آن پسر از دو پدر میراث میبرد و آن دو پدر از آن پسر میراث میبرند
اما بسه کس ملحق نمیشود اگر صد کس دعوائى طفلى کنند بایشان ملحق میشود و آن فرزند از آن
صد کس میراث میبرد و آن صد پدر از آن یک فرزند میراث میبرند **دیگر آنکه** گوید اگر کسی دو کنیز
داشته باشد و طفل بهر صد و هر یک ازین دو کنیز دعوا کند که این یک فرزند را از من است
خود دارند فرزند بهر دو کنیز ملحق میشود **دیگر** جایز میداند لو اظهرا با پسری که او را باجا

گرفته باشند و وظی نمودن خواهر را بعد از عقد چنانچه در یکی از کتب فقه حنفی این ^{ذکر شده}
عریه و لیس فی لواطه من حد و لا بوطی الا تحت بعد العقد **دیگر** از فتاوی و ای که اگر مردی
اجاره بگیرد زنی را از جهت شویی یا جباری یا حیاطی یا دیگر صنعتها پس بان زن ^{بمسجد}
و نزدیک کند و آن زن حامله شود و فرزند تعلق بان مرد دارد و حد از او ساقط
میشود **دیگر** در کتاب منهاج الکرامه از کتب اهل سنت نقل شده که چون کرم ناسی
بچند و با محارم خود مثل مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و غیر آن دخول کند
از وساقط میشود **و نیز** با بنظر تری که ذکر شده جایزه داشته که با غیر محارم مقاربت
کند زنا نخواهد بود و واجب نیست بر او حد **دیگر** اگر کسی بجز محارم خود را و سگ
در آورد مجرست پس مرکه را بصیرت و پیش بوده باشد درین مسایل و فتاوی
ابو حنیفه نظر کند معنی حلال زنا کی و پاکی نسب ایشان را بدیهه دریابد و از همه عجبترا که
با این طهارت مولد شیعه اثنی عشریه را حلال زاده نمیدانند در نسب ایشان طعن ننهند
که چرا بقول خدا و رسول عمل نموده و سخن شیطان امت ملعون که اب عمر بن خطاب
در حکیم متعشینه اند چنانکه یکی از شعرائ آن طبقه ضاعله گفته عریه قول الروافض ^{طریق}
قول جبری بخلاف دین محمد **لکن** النساء تمتعافا و له و انا من ملک النساء ^{طریق}
و شیخ سبید قدس و در جواب آن حرام زاده فرموده **عریه** ان التمتع سنه مؤد
و رد الکتاب و دین محمد **لک** الحری علی الایور و غنمها فی الامهات ^{طریق} دلیل
دیگر جایزه میداند که بنوره وضو سازند **دیگر** اگر که در وضو اول پا را بشویند و بعد
دستها را و بعد از آن رو را بجای آیه کریمه فاعسلوا و جوهکم
و ایدیکم **و نیز** جایزه میداند بنپزند ثم وضو ساختن هرگاه طبع یافته باشد

دیگر پوست جمیع حیوانات اسوای پوست خوک پاک میداند و **داو** که یکی از پیروان ^{حنیفا}
 پوست خوک را بد باغت پاک میداند **دیگر** از فتاوی ابو حنیفه آنکه هرگاه سگ از ج ^{سب}
 طهرست و جلد میته او بد باغت پاکست **دیگر** جایز میداند پوست سگ را باغی کرده در نماز
 پوشند و پوست مرده را با نماز خود سازند و نماز در زمین مخصوص گنبد است و سجده بر
 آدمی کند بشرطی که خشک باشد و بکثیر نماز از زبان فارسی که بگوید که خدا بزرگست یا پند ^{تکی}
 یا غیر آن بجای آورند و در عوض سوره مدها منان یا ترجمه آن که دو برک ^{مکونند}
 و بعد از آن سر خود را اندکی کج کنند بی آنکه ذکر رکوع کونین و طایفه نمایند و بعد از آن
 سجده روند و فاصله در میان دو سجده بمقدار دم شمشیر جایز است و ^{پیشانی} وضع
 را در حالت سجده بر محل سجده حال نماز واجب نمایند و مخیر میدارند در وضع ^{والف}
 و طایفه را در سجده واجب نمایند و مخیر میدارند و اگر حفره در تحت مکان سجده حفر
 نمایند و پیشانی را بر آنجا که از نماز سجده ثانی مخیری میداند و تشهد اول و صلوات را ^{واجب}
 نمایند و جلوس در تشهد ثانی واجب میداند اما تشهد را واجب نمایند و قنوت ^{میداند}
 و خروج از نماز یکی از سه چیز جایز است سلام دن یا کبرف زدن یا خروج ریح از ^{صنع}
 معده و میگوید پیش از سلام اگر بادی عمد اسر زند نماز درست است و اگر سهوا واقع شود
 باطلست و سجده شکر بعد از نماز بدعت **نظم** هذر کن از چنین کردن نمازی
 اگر داری باحضرت نیازی هر آن شخصی که این باشد نمازش درون بونه دور ^{که پیش}
 و آن نمازی که ایشان میگردانند بهمین سته زیرا که کسی که بنیند متر و صوابا از دینوعی که
 ذکر شده نماز کند و بعد از آن بادی لایق مروریش بلکه نماز او اربلت و مذنب ^{پیش}
 کند آن نماز او چون عقد ایمان و نکاح ایشان گشت **در کتاب فی خیرة القیمة فی ترجمه**

منهاج الکرامه گرفته که بعضی از فقهاء در مجلس پادشاه حنفی مذهبی صفت نماز حنفی را ^{بند}
ساخته برین وجه که ذکر شده در آن مجلس بعضی از علمای حنفی بودند چون آن پادشاه ^{نهارا}
شنید از مذهب حنفی نیزاری حبه بر گشت و مذهب حق اختیار نمود **دیگر** از فتاوی ای حنفیه
آنکه جایز میداند که مشرکین داخل مساجد شوند باذن مسلمانان **دیگر** جمع در میان نماز ظهر و عصر
و نماز شام خفتن جایز نمیداند خواه در سفر باشد و خواه **دیگر** گوید هر که گورشده حج ^{ازو}
از وسائط میشود **دیگر** گوید بسبب ت حج و زکوة و کفاره ساقط میشود **دیگر** میگوید که ^{سقفیه}
و دیوانه بیست و پنج سال که رسید مال او را بقصد او باید داد **دیگر** اگر زن رشیده
بالعه شوهر نداشته باشد مال او را با و نمیشود آن او و اگر شوهر داشته باشد آن زن را جایز
نمیت که تصرف در مال خود کند مگر باذن شوهر ^{سقفیه} ای ناصبی عجب مرستی که امام شما مال
و دیوانه را با و عطا میکند و مال رشیده عاقله را منع میفرماید **دیگر** از فتاوی باطله او آنکه
کسی زنا کند و گواهان شهادت دهند اگر زانی تصدیق گواهان کند حد ساقط میشود و اگر
کذیب گواهان کند حد واجبست **دیگر** اگر شتر داری شتر خود را در مکانی گذارد و بر شتر ^{خود}
باری باشد اگر در دوزخین را با لکل از بالای شتر بزد و قطع ید واجب نیست ^{چنین} اگر خود
را بگذازد و چیزی از آن بزد و قطع ید واجبست **دیگر** جایز نمیداند که جنب هرگاه خوابیده
باشد در کنار حوض از شراب خرماد بگردد در حیاط بکوبد و بویض میفشد از جنابت بیرون می آید
پاک میشود **دیگر** جایز میداند که دو سال فرزندی در رحم مادر باشد **دیگر** اگر بزد و شخصی ^{شخصی}
از مسلمانی وارد کند ملک او میشود و همچنین اگر باسی بزد و دوازده بار زنا کند
مال او بزد میشود و اگر صاحب کند م آن را در آید از دست زنی بکند و اجرت ^{کرد}
بدهد یا صاحب اگر باس حق آید که اجرت صنف باریک کردن با و بدهد و مال خود را ^{کند}

بر دزد لازم نیست که اجرت گرفته آنها را بصاحب بکند و دزد مالک آنهاست و اگر میان
 مناقشه و جدال شود و صاحب بکند یا صاحب بکشد سخته شود و خون او بدو خواهد بود و اگر در
 کشته شود صاحب بکند یا صاحب بکشد با سر او در عوض خون او بقتل میرسانند **دیکر** آنکه هرگاه ^{سختی}
 دو هزار دینار از دو کس بدزد و هر دو را بهم همزوج سازد ملک او میشود و در او ^{لست}
 هرگاه مسلمانی کافری را بکشد مسلمانی را در عوض کافر میکشد **دیکر** آنکه هرگاه شراب بخور
 حلال میشود **دیکر** آنکه اگر جنبی بنیت وضو دست بچایی که پر آب باشد تمام آن آب بکشد
 و امانه بقصد وضو جنب است در چاه کند آب آنچاه بر طهارت خود باقی میماند **حکایت**
 روزی بهلول علیه الرحمه در حالت جنون گذارش بدو سرای ابو حنیفه ملعون افتاد چون ^{خانه}
 او رسید بآتش و کوش بدخانه باز گذاشته شنید که ابو حنیفه با اصحاب همراه خود در جگه ^{مست}
 و میگوید که امام جعفر صادق علیه السلام سه سخن میفرماید که آن سخنان نزد من معقول ^{منماید}
اول آنکه میگوید که حضرت واجب الوجود را نمیتوان دید و کسی نخواهد دید آیا چون تو آمد
 که چیزی موجود باشد و او را نتوان دید و این نزد من معقول نیست **دوم** آنکه میگوید که بند
 فاعل فعل خود است و ایشان را در پیش خود اختیار میست این سخن نیز پیش من بسیار ^{مست}
 منماید **سیم** آنکه میگویند که شیطان در دوزخ محذب خواهد بود چرا که شیطان از آتش ^{ست}
 از جنس چوب محذب شود این نیز معقول منماید بهلول عاقل و توانه نما چون این سخنان ^{بنامی}
 بشنید داخل خانه ابو حنیفه شد و کلوخی برداشت و محکم بر سر آن شقی زد و بکفایت حاجتی
 از شاگردان ابو حنیفه ملعون از پی او دویده بهلول را بگرفتند و پیش ابو حنیفه آوردند و بخوا ^{سند}
 که از آری باو برسانند ابو حنیفه نگذاشت از جهت آنکه بهلول نزد منصور رد و انقی که خلیفه بود
 اعتبار تمام است و قرابتی نیز با خلیفه داشت ابو حنیفه گفت که او را پیش باید برد تا خلیفه ^{ادب} او را

نماید بو حنیفه با جمعی از اصحاب محمد بهلول را برداشته نزد خلیفه بردند و حقیقت حال ^{آن} ^{را}
نمودند خلیفه برآشت و با بهلول عتاب نمود که چرا بی ادبی کرده بر سر امام ^{بهلول} کلوخ زدی
گفت بلی کلوخ بروی ده ام اما فرادو سوالیست خلیفه گفت پرس گفت ای ابو حنیفه ^{زین}
کلوخی که بر تو زدم ترا چه واقع شد گفت سزمن درد میکند بهلول گفت بنما درد را ^{بمن}
تا بینم گفت ای مجنون درد را میتوان دید گفت این ملعون درد موجود است یا نه ^{گفت}
بلی گفت ای ابو حنیفه تو دعوی میکردی که چون تواند بود که چیزی موجود باشد و آن ^{را}
توان دید پس چون درد موجود است چرا بمن نمی نمایی ابو حنیفه شرمند و شد و ^{سست}
تعرض بهلول از چه جهالت دیگر بهلول گفت ای ابو حنیفه این کلوخی که بر تو زدم با ^{سست}
که از کلوخ من ایذا و تشویشی نرسد چرا که تو از خاکی و من خاک بر تو زدم و تو دعوی
کردی که شیطان با تشویش مغذبت نخواهد شد که او از آتش و آتش از آتش چون ^{مغذبت}
مست و پس باین تهدید بایست که ازین کلوخی که بر تو زدم آزاری نبوی ^{که} ^{گفتی}
بنده فاعل فعل نیست و بنده را هیچ اختیاری نیست و همه بتقدیر خداست پس این کلوخی ^{چون}
که بر تو زدم از من چرا بکنیدی چون مرا اختیاری نیست هر چه کرد خدا کرد و از من ^{وای} ^{تقصیر}
نشد که موجب شد چرا مرا گرفته نزد خلیفه آوردی ابو حنیفه منکوب و محذول و شرمند ^{از}
مجلس خلیفه برخاسته بمنزل خود رفت و شیخ عطار گفته ^{مسطفی} ^{را} ^{هیدر} ^{کیر} ^{و دین}
غیر از این معنی نگویم هیچ جا راه مصطفی ^{سست} ^{چون} ^{بستی} ^{بر او} ^{کانون} ^{ره}
من بتوصد بار کفتم صد هزار دست از دامن حیدر و اند ^{راه} ^{هیدر} ^{رو} ^{تو} ^{کاذر}
نور حق بینی همه همسرا ^{او} ^{راه} ^{او} ^{سست} ^{دیگر} ^{راه} ^{نیست} ^{که} ^{روی} ^{راه} ^{دگر} ^{جرا} ^ه
باب نهم و هشتم در بیان حوال شافعی و مسایل و فتاوی او و شافعی علم از مالک و احمد

حسن الشیبانی همدرس ابو حنیفه شقی اموت و نام او و پدر آن او برین وجهست محمد
 بن عباس بن عثمان بن شافعی بن صایب بن عبید بن یزید بن یاسم بن مطلب بن عبدمن
و مصنف کتاب فضول الحق در آن کتاب ذکر نموده که من در کتابی دیدم احوال شافعی را که
 یکی از اصحاب نوشته بود که اگر چه اوصاف شافعی را حصر نتوان نمود و اما در حین وفات
 از دنیا امید شدیم زیرا که رجوع غسل و تکفین خود یکی از اصحاب امام موسی علیه السلام
 و وصیت کرد که او را در جوار امام موسی علیه السلام مدفون سازند و ما در اعتقاد او در
 شده که او را فضی بوده از پیم عباس و طمع مال و جاه خود را از اهل سنت منموده است
 چنانچه جمعی میخواستند که بر او نماز نکنند اما امر کفشد که از شدت بت و بسیاری مرض دنیا
 میکشید بر او نماز کردند **و در کتاب** خیرة الیقین فی ترجمه منهاج الکرامه ذکر شده که مصنف آن
 کتاب شیخ جمال الدین حسن بن مظهر حلبی میفرماید که بسیاری را مشاهده کردیم که در باطن
 مذہب امامیه داشتند و حجت دنیا و طلب یا ست مانع می آمد از اظهار آن ایشان را و دیدیم که
 علمای حنابلہ را که گفت من بر مذہب امامیه ام کفتم پس چرا مذہب حنابلہ درس میگوئی گفت
 که در مذہب شما سب و استرو جابه های فخر و زرعیت **نکست** که شافعی مردی بود هوایرست و
 در مجلس او پیرامرد خوش روی در پهلوش نمید و حدیث نقل نمیکرد و اکثر ساگردان
 پیران شکیل صاحب حسن بودند و در وقتی که از مداکره و بحث علمی بول میشد با آن مرد
 بباختن شطرنج مشغول میشد و ساز و سرود را اضافه آن نمیداد **و از فساد** شافعی
 آنکه شطرنج را حلال میداند که از برای تربیت و مانع نوده دست باختن جایزست و اکثر سازها
 حلال میداند و میته را بذبانی پاک میداند و جایز میداند که شرکین باذن مسلمین داخل مساجد
 شوند الا مسجد اکرام و نیز بخوبی ذکر کرده است که کسی روزه بخورد در حال حیض در حین

طلاق بگوید و با عتقاد ایشان این طلاق منعقد میشود و یا اگر شافعی از عبد الله بن عمر روایت نموده است که من زوجه خود را در حال حیض طلاق دادم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا منع نمود و حال آنکه بمنزله چهار از ایشان طلاق دادن حیض در حین حضور زوج جایز است و همچنین هرگاه مردی نزد قاضی حاضر شده ادعا نماید که فلان زوجه منست و قاضی داند که دروغ میگوید آنگاه مرد و کواه گواه حاضر ساخته کواهی با حق بر طبق ادعای امر دهمند و قاضی حکم بر زوجیت ایشان آن زن بامر دلال میشود و نیز اگر شخصی زنی را عقد کند و قبل از دخول او را چنی را رغبتی بآن زن بهم رسد و ادعا کند که شوهر آن زن قبل از دخول او را طلاق گفته و او عقد کرده و دو کواه کاذب بر طبق آن دعوی نزد قاضی بگذراند و قاضی درین امر نافذ نیست و بر شوهر حرام و بر این مدعی کاذب حلال میشود و در حاکم درین مسئله خلافی ندارند دیگر اگر کسی فرج خود را دست ببالد و ضو باطل میشود و اما فرج خوک و سگ را مس کند و ضو باطل نمیشود و دیگر جایز میدانند که بلفظ بیع و تملیک و هبه زنی را عقد کند خواه ذکر هر نماید و خواه بدون باشد و مالک عتقاد است که اگر ذکر هر نماید صحیحست و اگر نه باطلست و دیگر پوست مینته هر حیوانی که بوده باشد بغیر از سگ و خوک بداعت پاک میدانند دیگر گوید هرگاه حادثی از کسی در میان نماز واقع شود از بول غایط و ریج از موضع معناه بقصد وضو بیرون رود و بول غایط کند بعد از آن وضو سازد همان نماز اول را تمام میکند و نیز که محل قنوت بعد از رکوع است و تشهد اول و صلوات در نماز بر پیغمبر واجب نمیدانند و نیز میگوید که غیرست مسافر در میانه قصر و تمام در سفر مباح جایز میدانند قصر را

معصیت **جایز** نمیداند جمع میان نماز ظهر و عصر میانه شام و خفتن و میگوید یا فاصله
 نماز درست نیست هر کس را که قصر در نماز جایز باشد جمع در میانه نماز ظهر و عصر
 شام و خفتن جایز است و مالکی نیز این اعتقاد دارد **و نیز** تقدیم نماز عصر بر ظهر جایز میباشد
 هرگاه راده داشته باشی که هر دو میفایده کنی **یک** اگر کسی روزه ماه مبارک رمضان را
 بعد بخورد کفاره بر او واجب نیست مگر که بجماع افطار کند در آن حال کفاره واجب **جست**
 ای ناصی هرگاه که اکل و شرب جماع همه مفطرند فرق در میانه چیست که باکل و شرب عمد
 کفاره واجب نشود و بجماع واجب شود **و دیگر** شوهر را میرسد که منع روزه کند از حج
 واجب **یک** قبل از دخول هرگاه کسی زن خود را طلاق دهد واجب میداند که کل مهر را بد
و نیز گوید طلاق قبل از نکاح صحیح است مثلاً بگوید سر زنی را که بعد ازین بجزیره کنم طلاق
 و بعد از آن سر زنی را که نکاح کند بر او حرام خواهد بود و ابو حنیفه و مالک **اعتقاد**
 است که ظاهر قبل از نکاح واقع میشود **و جایز** میداند که فرزند چهار سال در رحم
 و صبیان حرامزاده میگویند که شافعی چهار سال در رحم مادر بوده **و جایز** میداند
 که مردی بجزد خواهر رضاعی خود را با او مقاربت کند بر او حد واجب میشود **و نیز**
 جمع بین الاختین جایز میداند و علمای چهار مذهب یکجمله ام جایز میداند **و عقد**
 عمد و دختر حلاله را و فرزندی که از ایشان بهم رسد حلال زاده میداند **و یک** مادر
 دختر و خواهر و عم و خاله و جمیع محرمات که ایزد تعالی در قرآن مجید حکم بغيره آن
 کرده حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخوانکم و عمتانکم
 و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخ و امهاتکم اللاتی
 ارضعنکم و اخوانکم من الرضا عده و امهات لسانکم و ربائکم

اللّٰتِي فِيْ حُجُوْرِكُمْ مِنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَاِنْ لَمْ تَكُوْنُوْا
دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ اِبْنَائِكُمُ الَّذِيْنَ
مِنْ اَصْلَابِكُمْ وَاِنْ يَجْمَعُوْا بَيْنَ الْاَحْسَنِ اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ
اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوْرًا رَّحِيْمًا هرگاه از زنا حاصل شده باشد و را
جایز میدانند که عقد نموده و دخول نمایند و نیز جایز میدانند که هرگاه اسپه بخت
جمع شده باشد بر او حلالست یعنی مادری که خواهرش باشد مثلاً زید پادختر خود
حتمه نام جماع کرد و پسری عمر نام در وجود آمد حتمه هم مادر و بهم خواهر عمر خوا
بود و دختری که او را از دختر خود بهم سپیده باشد و بهم دختر و هم دختر زاده
باشد و عمه که خاله اش نیز باشد مثل آنکه زید و دختری داشته باشد یکی سلمی نام یکی
همد نام و با هر دو دخول کند از سلمی دختری طاکه نام در وجود آید و از همد
پسری خاله نام بهم رسد درین حالت سلمی عمه و خاله پسری خاله خواهد بود و نکاح
ایشانرا جایز میدانند و این عین مذہب مجوسست و یکی از شعرای مناسب این مقام
گفته اند در مذہبشان زنا حلالست با عمه و خاله این چه حالست با ما
خویش در چه کارند در مزرع خویش تخم کارند با دختر خود بعیش کوشند
چون میوه نخل بنوشند این باکی اصلشان دین است فرزند حلال زاده است
کتاب در کتاب فضول الحق مسطورست که در تاریخ الف من الهجرة مولانا روزبهان
شیرازی که از جمله علمای شافعیست و تعصب و عناد آن ملعون بجوی بود که چون در میان
قرلباش که غازیان و شیرشکاران و علایمان حمید رکراوند در شیراز بنیوانست
اعتقادات فاسده خود علماید از موطن و مولد خود دوری نموده بنزد اکبر شاه

والی منه و نشان فتنه اعتبار تمام فیت و کتایب را او شد و با علانین هبت فتنه و
 آن اشکست مذهب شیعه و مذمت آن قیام مینمود و چون اکبر شاه فوت شد سلطان
 سلیم بجای پدر والی هند گردید و مذهب مستحق مذمت امر نمود که طوائف اعمام موافق
 و مذمت خود علما یند و در مجلس و اهل ادیان مختلفه راه داشتند اتفاقاً روزی
 روز بهان اثبات مذهب شافعی و نفی مذهب شیعه سخنی میگفت و مولانا لقی شوشتری که از
 علمای طبقه با حیه اشنی عشریه بود در آن مجلس حاضر بود و نفی احادیث و سخنان موصوعه
 آن ناصبی مینمود تا آنکه در میان ایشان گفتگوی بسیار شد پس والی هند و نشان کشت
 که از طرفین لایل مذکور بسیار زید و حق ثابت مینمود و عرصه مجادله را کناری نیست
 حقیقت بیجکدام ازین دو مذهب طایفه هر نشد آن دو عالم بمباهله قرار دادند و
 بدست هم داده پست روز موعده بمباهله را مقرر نمودند و در سبب مقدم چو اعمی
 مولانا روز بهان بکتابخانه برداشته در کتابخانه افتاد و روز بهان خود را در کتابخانه
 انداخت که التشراف و نشان اتفاقاً در پای کتابخانه برهم آمد و از بسیاری مردم و در
 را که در و مثل سر کین با آن خادمه سوختند و پادشاه و اکابر و اصاغر هند و
 متنبه شده بمقام سواداری شیعه را آمدند و از برای مولانا لقی دست و دشمن گفتند
 و ستادند و از جمله امرای ذوی القدر شدند و ایما و اولی الابصار
 و شیخ عطار در کتاب مظهر عجایب گفته **فلم** شاه ما اندر ولایت مرقتی **است** جوهری از بحر
 الطوائف خداست، تو چنین شد و امیدانی امام را که زاده است از مادر حرام
 هر که را مادر نباشد پاک زاده از وجود او چنین ناپاک زاده هر که را مادر مطهر است
 مقتدر ایشین که حمید را بدست **باب چهل و نهم** در ذکر احوال و فتاوی آن مرد و دو مالک

پسرانش است و از قبیله ریمه بود و آن پدین ز شاگردان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بود و اجداد مسایل رومی نمود و بعضی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران^{شده}
و بعضی عدوت مالکی و حبلی بامولای مؤمنان برتبه ایست که ملا حظه میکنند که اطفال
ایشان بچه خیر رعیت بشردارند از جهت آن طفل می آورند و میگویند که عمر از برای
فرشاده است و چون چند روز بگذرد آن چیز را از او میدزدند و بان کودک
میگویند که علی آمد و آنرا دزدید و دوستی و محبت عمر و بعضی عدوت امیرالمؤمنین^{جده}
در طفولیت و حرد سالی در دل ایشان قرار گیرد و شیخ عطار فرموده **سحر**
امیرالمؤمنین^{شکری} تو چه دانی که بعضی را تو اندر جان نشانی و بعضی را دوزخ
ز جیش در ولای او نمیری و در مجلس مالک فی و اکثر سازها مینواختند و حکم بابا^{حت}
آنها میکرد و **افلاس** که مذهب خوارج داشتند و نیم خورده سگ فحوک را مکرده میداد
و غیر از ابداع میدادند و جایز میدادند که اگر کسی غیر آب نیم خورده سگ نیابد بدان
وضو سازد و در میان نماز بنا بر مصلحت کار ضروری حرف میتوان زد و سجده شکری
بعد از نماز مکرده میدادند و گفته اگر کسی روزه داشته باشد و بنیان چیزی^{بجور}
روزه باطلست و مالک و احمد بن حنبل متفقند که اگر کسی ماه شوال را بپزند جایز نیست که
افلا رکنه تا دیکری بگوید که ماه را دیدم و مالک گوید که حج واجب میشود بسبب آنکه
دانند که در راه بسوال و طلب میتوان رفت و زاد و راه را حله در کایست و ابو حنیفه را نیز
عقیده ایست و مالک گوشت جمیع حیوانات برمی^{مالک} اطلاق میداند و در کتب فقه
مذکورست که کُلُّ مَا يَدْنُ عَلَى الْأَرْضِ حَلَالٌ یعنی هر چه بر روی زمین^{خوردنش} میروند
حلالست و گوشت خوک و سگ استثنای نموده و حکم بر حرمت آن کرده و سگ و خوک را

پاک میداند و جایز میداند که زن بهفت سال حامله باشد و خیر و شر را بحد السنت ^{و میگوید} **و میگوید**
 انحنادر رکوع کافیت و طائیفه واجب نیست **و جایز** میداند لواط را با غلام مملوک و شامعی
 تصدیق قولش نموده و یا فعی از پسر عبد الحکم که شاکر و شافعیست نقل کرده که در باب و طای غلام
 است و خود شامعی شنیدم که گفت لم یصح عن النبی فی تحلیلہ ولا تحریمہ شیئ
 و الفیاس انه حلال یعنی از پیغمبر با خبری نرسیده که گفته باشد که و طای غلام حلالست یا حرام
 اما قیاس و لالت بر آن میکند که حلال باشد **و مسطور** که مالکی غلامی خرید از مالکی دیگر و نتوانست
 و طای غلام کند نیز قاضی زفته گفت که غلام معیوبست و و طای او ممکن نیست قاضی حکم کرده که با
 بیع را گرفته من را بشتی باز دهد و جعفر بن سلیمان باک از بدو ششتر بتراشید و بر شتر ^{شوار}
 و در مدی رجام جم فرموده **و غلام** ابروی غلام خویش مبر و فرید بنام خویش ^{در}
 بگفته غوطه در ورطه چنین باک **باب پنجم** احوال احمد بن حنبل شیبانی و بیان ^{عصی}
 و آن ملعون از اولاد ذی الشیبه است و ذی الشیبه از اولاد خوار هیست که حضرت امیر ^{منین}
 علیه السلام و را در نهروان بقتل رسانید **و** کتاب فضول الحق آمده که احمد بن حنبل
 فرزندان زهیر بر قوس است احمد بن حنبل جو لاهی میکرد و عامی و جاهل بود و معتقد بود
 پلید بود و بر که یزید را لعن میکرد و انکس را محطی و واجب القتل میداشت **و جایز**
 که برابر یک پشته بنک جهت تربیت باغ بجزرند و زیاده از آن بجزر بکرده **و** ^{کوبید} که اگر سگ
 یا زنی یا الاغی از پیش روی مصلی بگذرد نماز او را ساقط میسازد و آن نماز را قطع با
 کرد و دیگر محتاج با عاده آن نیست **و** کتاب فیات الاعیان از تصانیف اهل سنت
 ذکر شده که احمد حنبل میفهمد که محبت علی بن ابی طالب علیه السلام با تسنن جمع میشود **و**
 منده جعفر آمده که احمد حنبل میفهمد که تا کسی بعضی علی نداشته باشد اگر چه اندکی باشد او پستی ^{نخواهد بود}

از او پرسیدند که آن اندک چه قدر باشد گفت بقدر جوئی **محمد بن حمزه** حنبلی مذہب بن ^{فستوائی} حق
مطلع شد از مذہب تبرانمود و بدین شافعی درآمد **و کاه** و خباب را اعتقاد است که
سبحانه و تعالیٰ جمست و بعضی از زندگان او را پسند و او نیز ایشانرا پسند و باندگان
خود مصافحه و معانقه میکند و ذکر او صاف آتی برینو جه نموده اند که بر بالای عرش
نشسته و از هر طرف بشت انگشت از اشیاء خود از آن زیاده آمده و از سر تا پینه
خالی و مجوفست و تا پائین گرفته و مصممست و مویش مجعد و سیاهست و نیز خنده و گریه
نسبت بآن جناب مہدس الہی میدہند **و کتاب** الزام النواصب ^{عقائد} کہ علمای خباب را
است کہ خدای تعالیٰ جسمیت طویل و عریض عمیق **و کتاب** منہج الفاضلین ^{طاری} کہ داود
کہ از علمای آن کرده با طایفہ است اعتقاد او اینست کہ اللہ تعالیٰ جسمیت کہ او را گوشت
نیست و اعضاء و جوارح مثل دست و پا و چشم و گوش و غیر آن دارد شخصی پرسید کہ ریش دارد
گفت اعفونی عن الفرج واللحیة واسئلونی عما وراء ذلك یعنی پرسید
از فرج و لحیہ خدا و سوال کنید از من غیر این ہر چه خواہید **و نیز** نیکوید کہ ہر شب جمیع
تعالیٰ از آسمان بر زمین می آید بصورت پیرامردی بر خدی سوار و نعلین در پا دارد و
نعلین خدا از لؤلؤ است و در گوشش خر خدا کو شوارہ است تا صبح منادی
ہل من نایب و ہل من مستغفر بنا برین بعضی از حنبلیہ در بغداد در پشت بام
مسجد ہا آہ ہا بستہ اند و پیر از جو د کاه میگردہ اند از برای آنکہ ہر کاہ خدا بر زمین آید
خدا و در زمین کسپ نہ نباشد و در شب جمیع در پشت بام اجبا میگرددند کہ وقتی کہ خدا برین
مشاہد و جمال او کند **و گفته** اند کہ بر طوفان نوح خدای تعالیٰ حیدان کرست کہ در دہیم
بہر سائند فرشتگان ایجاد شد بر سرش و رفت **و کتاب** طریف علی بن طاووس رحمۃ اللہ

کتاب خدای تعالی بعد از خلقت مخلوقات و نظام نسق آن بهشت خواهد
یکپای خود را بر روی پای گیرانداخت و گفت کسی که میسر شد که مثل این فعل از او صدق
و نیز در آن کتاب از آن طبقه ضلالت که خدای تعالی بالای جمیع اسماء بر عرش
و بر سر اوقبه است رسول فرمود که من امت خود را داخل خانه سازم که آنجا باشد و همچنین
در آن کتاب از کتاب اسماء این مقاتل منقولست که از سید رسل برپسیدند که خداوند
چه خیرست فرمود که از آب نه از آب نین نه آب آسمان آچنان بود که ابسی افزیده از آسمان
ماترق کرده خود را از عرق و خلق کرد و نانی ناصبی همراه که ام الملبی این قبول کند که ابسی
خدا خلق کند و خود را از عرق آن ایجاد کند اگر خالق اسب بود بهر این پیش از آفریدن
اسب موجود بود چون تواند شد که از عرق ابسی که خود خلق کرده او بهر سبب اگر خالق
کسی دیگر بود او خدا خواهد بود نه آنکسی که از عرق اسب مخلوق شده و نیز در آن کتاب است
که خدای تعالی از عرش با سمان نیامی آید و بعضی از جناب را اعتقاد است که دریاها از آب
خداست و نیز در کتاب طرایف ذکر شده که حمدی رجع بین الصبحین آمده که روز قیامت
که جمیع مردمان صحرائی محشر حاضر شوند هر که و بی با معبود خود بیایند خود بیایند بعد از آن
خدای تعالی ببرد موحدین آمده که چه چیز میجو پسندند خدای خود را میجویم که
که منم پروردگار شما امگاه ایشان طلب دیت کرده خدای تعالی خندان خود را
بایشان نماید و پیش افتاده همه خدایان از عقب او روند و هر یک از مؤمن و منافق را نوری
بخشد چون بجسد و رخ رسد آنجا قلابی چند باشد هر کس از خدا خواهد بجهنم کشد تا
از آن جبر عبور نمایند بعد از آن نور منافقین بر طرف شده و از مؤمنین کمال خود باشد
این ناصبی حمیدی اول میگوید که نور خدا شامل مؤمن و منافق خواهد بود و بعد از آن میگوید

که منافق را بد و رخ میبرد و این خلاف عقلست و هر سقیفه و نادانی میداند که هر که راه
الهی در یابد چون میشود که او را حکم بر فتن و دوزخ کند و نیز در آن کتاب ذکر شده که در روز
قیامت بعد از آنکه حق تعالی کفار را بد و زخ فرستد خود را با دنی صورتی بخدا پیر
نماید ایشان گویند تو پروردگار نیستی و این کلام میان حق تعالی و خلقان چند میرسد
که اگر باید خدا را فرمایند میان عابد و معبود علامتی هست که فرق باشد گویند بی ^{احال}
خدا تعالی ساقی خود را برهنه ساخته ایشانرا سجد نماید نور کرده اند هر کس در دنیا با ^{خدا}
سجده کرده سجده کند و هر کس سجد نکند بر او عذاب است و خشت کرده و هر سجده
سجده کند تواند که خدا تعالی خود را بصورت اول ایشان نماید همه خلائی تصدیق نمایند
و خدا تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کثیراً و تافض و بی تنیتی
این کلام نافذ جام حمیدی خاص و عام ظاهر و هویدا است و محتاج بیان نیست
کتاب منهاج الکرامه آمده که یکی از صلی و اتقای خوابله پسر خوش صورتی در پشت بام مسجد
جامع دید گمان کند که پروردگار است در پای سپر افتاده و تفرع میکرد و پسر را گمان
آورد فاسقست و ازاده نامشروع دارد فریاد برآورد تا آنکه جماعتی آمدند ایشانرا
از یکدیگر جدا کردند و **قافیه** زاده که هر دو در رساله خود آورده که یکی از اهل سنت
باتفاق پسر خود که بغایت شکیل و نیکو منظر بود بر یکی از شاخ خوابله ذکر کرد شیخ ^{کوچه}
متوجه مکالمه پسر شد در آن امر زیاده را ندانده غور نمود و چون جوی که پدر پسر را گمان
شد که مگر شیخ را میل نفسانی بهم رسیده و رنجبت غلبه شده است انسانی اینقدر مکالمه مینماید
و چون مذہبشان پر مضایقه و احترازی از لواطه نیست و اکثر علمای ایشان لواطه را
جایز میدانند شبانگاه پسر خود را برداشته متوجه سرای شیخ گردید و التماس نمود که

اکبر شیخ را از پس در خاطر گذشته مطیع و فرمان برست شیخ در جواب گفت که ^{لغة} ^{من} ^{خوش} ^{سده}
 در مکالمه پس از اینجهت بود که مذهب من نیست که حق سبحانه و تعالی بر شکل و شمایل پسیر
 صورت نزول مینماید و کمان من این بود که پسرتو حق تعالی است که برین بیات نزول
 نموده **تَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ هَذِهِ الْمَقَالَةِ الْبَاطِلَةِ وَالْاَعْتِقَادِ الْفَاسِدِ**
فَمَا عَذَرٌ عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالٰی و تاریخ آل عباسی آمده که احمد بن حنبل شیبانی را
 حنفی و شافعی لعن نمودند و مختصم بابه عباسی فرمان بقتل او داد و فرمان با طرا
 فرستادند که او از جمله کمرایان است و باید که تنها پنهان بود و راضی بابه او را ملعون ^{میخوانند}
 و میفرمود که بر او لعنت میکردند و علمای حنفی و شافعی چیزی چند ما و نسبت میدهند ^{که این}
 نیز دلالت بر کمرای ایشان میکند و حبلی و مالکی نیز در افشای قباچ حنفی و شافعی از
 خود تبصیر می افشای نشده و سرکار اهل چهار مذهب محترمه باطله نسبت میکند بکمرای ^{سپه}
 گویند کسی را چه عثماد ماند و چه اعتبار گیرد بر قول ایشان طرفه ترا که باز اجماع نموده
 اند بر صحت این چهار مذهب این چند بیت را ابن شهر آشوب در مطالع مذاهب اصحاب
 ذوی الازناب پیروان عمر بن الخطاب سلک نظم اشطام آورده **شافعی یقول و هو امام**
اللعب الشطرنج غیر حرام و ابو حنیفه قال و هو مصدق فی کل عاده من الاحکام
شرب المثلث و المصنف جائز فاشرب علی امن من الایم و اباح الممالک الفقاع
 من کل جاریه و کل علام و اکسبل اباح و طی علامه و بیک استغنی عن الارحام
 فاشرب لط و انج و قامر و ارجح فی کل مسله قول امام و نیز یکی از شعرا ^{مضمون}
 در رشته نظم کشیده **نظم** شافعی گفته که شطرنج حلالست بدام کج بنازید که جز راست ^{نفرموده}
 بو حنیفه باز گوید در باب شرب که رنجوشیده بخور بانو و بر تو حرام حبلی گفته که کمرای

بغم درمانی: پسته نیک شاول کن سرخوش بگرام: که کنی پروی مفتی چارم مالک
او هم از بهر تو بخویند غلام: نیک و می بخور و کون میکنی عیار قمار: که مسلمان
ازین چار امامست تمام **باب پنجاه و یکم فی النوا** در باب که نقض و عداوت دوستان
و محبان عمر بن الخطاب با علما و موالیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ^{علیه} است
که اعتقاد با کثر سایل و فتاوی شیعه اثنی عشریه دارند و از حماقت و غناد ترک
آن نموده اند چنانچه شارح کتاب شارح بخاری گفته اند که قیاس مقتضی سنت ^{صلوات} است
بر هر یک از احاد مسلمین توان فرستاد لیکن چون فضنه بر آمده خود شایع میدانند
منع میکنیم و در اهل بیت رسول و ذریه او نیز بحجت آنکه بر فرض منتهی مکر و دیم مکر و میسیم
و هرگاه ذکر اهل بیت رسالت بشود و برایشان صلوات بنویسیم **عریه مطهره**
نقبات و جویم: بحجری الصلوة علیهم انما ذکر و الله و بعضی از علمای آن گروه که
گفته که با تجویر فاصله میان نبی و آل در صلوات زعمال شیعه کردیم: و همچنین میگویند
که در نماز بعد از شهادتین صلوات بر محمد و آل محمد باید فرستاد چون شعار فضنه
در نماز ترک آن کرده ایم و آل را داخل نمیکیم و این حجر که یکی از مستحبان اهل سنت
در باب هم از کتاب صواعق عشق از شافعی شری چند نقل کرده در مناقب اهل بیت
اطهار و آن اشعار نیست **عریه** یا اهل بیت رسول الله حکم: فرض من الله فی القرآن
کفالم فی عظیم القدر انکم من لا یصلی علیکم لا صلوة له یعنی ای اهل بیت رسول دوستی
شما دوستیست که حق تعالی در قرآن ذکر کرده و امر او واجب و لازم ساخته و بخلق
فرستاده در بزرگی مقام و علو مرتبه شما همین بسست که هر که در نماز بر شما صلوات
نماز او مرتبه قبول نمییابد: ای یاصبی پس از قرآن گفته شافعی که امام شماست نماز بیک

از شما قبول درگاه الهی گردد و از درجه اعتبار و ثناء و ساقط باشد **و نیز** ^{مبذوف}
حنفی گفته که اکثری در دست است کردن سنت لیکن چون شعار ^{سنت} رفته است
در دست چپ میکنیم و یکی از شعرای فرقه ناصیه در باب پنجاب تختم بهمین واکا اهل
سنت این سنت را فرموده **فمن** قالوا تختم فی الیمین انما نمارست ذاک لشبهه
و تقریباً منی ل محمد و تباعد امنی لكل منافق الما سجدین فردو جهیم کجا تختم
السمیة بنی و الخالق مراد بصادق درین قطعه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
و اول کسی که تختم بسیار کرد معاویه منزل باویه بود و اهل سنت و جماعت که ^{الحقیقه}
اهل سنت معاویه غایه و جماعت یزید یلیدند از سنت نبوی اعراض نموده ^{معاویه} سنت
کردیده اند و ثعلبی از مضایف خود آورده که اول کسی که بفرموده معاویه تختم
بسیار نمود عمرو عاص بود و نیز میگویند که جبر کردن ب **بسم الله الرحمن الرحیم**
در نماز جایز است اما چون اهل بدعت که رفته باشند این را شعار خود ساخته اند
ما ترک نموده ایم و بعضی از علمای شافعی گفته اند ^{رفتن} استطیع فتور سنت چون شعار
شده ما تسنیم را اولی میدانیم و جمعی گفته اند که وضو ساختن از حوض افضل ^{سنت}
بر عزم رفته بخوض وضو نمینماییم و اهل سنت و فخریان بدعت شیعه را از فضی
نام کرده اند و نمیدانند که ایشان خود را فضی اند که ترک مذهب حق کرده
بباطل نموده اند چنانچه شیخ عطار در نظر عجایب گفته **علم** هر که او گوید بگویند فضی
اوست در هر دو عالم خارجی را غیرد و زخ جایی نیست در بهشت ^ن
او را پای نیست خارجی و ناصبی آمده دان خود منافق را بد و زخ برده دان
و نیز الحال متعصبان با و را الهی نمیزنند و کردی نمی پوشند که ماکول و ملبوس ^{رفتن}

و خوش طبعی که مرادین حیرت است که چنانست که مردن اختیار میکنند و در کتاب محاسن^{مسن}
آمده که اگر در بلاد اهل سنت مانند شام و ماوراءالنهر کسی ابریقی در دست داشته باشد^{ناز}
برای استبراد و استنجای با و آزار بسیار میرسانند و بر فضل و بدعت منسوب سازند و عجب^{لست}
که ایشان از نجاسات احتراز نمینمایند و بول و غایط را بشویند و چون حمار خود را بد^{نیوار}
مانند و سنی پاکیزه اعتقاد باشد و جمعی که بکلمه آیه وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُرًا^س
بدر خود را بشویند و اطاعت قرآن فرموده سُولَ نَمَیْنِدَ رَافِضِی و مبتدع خوانند و شیعه^{دشمن}
ایشان را ناصبی و خارجی و یزیدی و مردانی و قدری جبری خوانند چنانچه در کتاب کامل^{بها}
و دیگر کتب شیعه و به تشبیه اهل سنت باین نام مفصلاً ذکر شده **افلت** که روزی بحسب
اتفاق یکی از شیعه گذارش بمکانی افتاد که امام حنفی مسجود است که استبراد و استنجای
نماید دید که آن و بنکی پاره پنبه از میان عمایه پیرون آورده و آنرا از بهم کشتن و مخلوط
بنجاست بود آن پنبه را بمقتد خود مالید و بهم حچیده در میان عمایه گذاشت^{کشت}
و در صنوی ناقصی بطریق مذہب خود ساخته داخل مسجد شد و بایامت ناصبیان^{مشغول}
گردید **حکایت** در زمان سلطان حسین میرزای کورکان همراه مرد کا ذری بعد از آنکه
هفتاد سال عمر خود را در مذہب اهل سنت گذرانیده بود و بمذہب شیعه اثنی عشری
استغال نمود و چون ناصبیان را بر حال او اطلاع حاصل شد در مقام مواخذه او شدند^{وان}
پیر حایره را گرفته بترد سلطان حسین میرزا آوردند و گفتند که این مرد رافضی^{شده}
و بموجب فتوای علمای حنفی واجب القتل گشته سلطان را ترجمی بخاطر رسید خواست که در
قتل او تاخیری واقع شود از او پرسید که بکدام حجت و دلیل از مذہب حنیفه بمذہب رافضی^{رافضی}
استغال نموده مرد کا ذری عرض نمود که بدن دلیل که درین روزگار در از که بعمل کا ذری^{مشغول}

بودم همیشه شلوار حنقیان که بجهت شستن بمن میدادند و پیراز نجاست میدیدم و شلوار^{شعیه}
 پاک و پاکیزه مشاهده نمودم بین دلیل و حجت از مذهب حنیفه اشغال مذهب شیعه^{اشی}
 عشریه نمودم و آنکه شیعه اشعی عشری ناصبی دم دار و دینکی و ذوی الاذنبان^{ند}
 باب غناد و تعصب نیست بلکه در واقع ایشان دم دارند و بعضی مشاهده دم ایشان
 اند چنانچه **نفلت** که شخصی ناصبی لکثوف العوره مشاهده نمود در عقب او دید
 موصفی که حیوانات دم پیرون می آورند که چهار انگشت دم دارد و زیاده و کم نیز گفته اند
 گویا سر یک از نواصب که تعصب و غناد زیاده است دم او بلندتر باشد **و نیز** که شخصی^{صیبه}
 جماع می نمود در آشنای حرب و ضرب دم او را مشاهده نمود از او حقیقت حال را پرسید و
 که بعضی زمره در آن زمان با این دارند **و نیز** نفلت که کیسه نالی در حاتم صبی خدمت میکرد^{در آن}
 اشادست او بردم آن دینکی رسید آن ناصبی گفت که اگر کشف این سر نالی مرگ^{فلقه}
 بدن سبک سازم تا آن ملعون آتش شود آنگاه اظهار آن کرد و یکی از شعر انساب^{ایمقام}
 فرموده **رباعی** سنی که بر لباس مردم دارد و دندان سبک و نیش زکرم دارد مانند^{مانند}
 ذوی الاذنب است **مرحبه** با سمان سد دم دارد و ابو حنیفه و مالک شاگرد حضرت^{ایشان}
 جعفر صادق علیه السلام بودند و شافعی شاگرد مالک و احمد بن حنبل شاگرد شافعی
 و این چهار مذهب از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا زمان منصور عباسی که صد و
 سال باشد بود و در زمان منصور بهر سپید **رباعی** در دو ربنی سنی و جنی بودند
 با من تو بگو که هیچ سنی نبودند از یار چهار اوست سنی بگزین باقی بخدا که لیس منی بودند
 و معتمد العلماء و دانشمندان اهل سنت و جماعت را اعتقاد اینست که دین و مذهب
 شیعه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبود و در زمان حضرت امام^{صادق} جعفر

علیه السلام بهم رسیدند از مذبح شیعه را از مذبح جعفری میخوانند و یکی از شعرا اشاره آن
رباعی صد شکر که من مذبح جعفر دارم با بغض عمر هوای حیدارم خمره میر عمر از من ^{مطلب}
من جوهریم متاع جوهر دارم و عوام اهل سنت اعقیده ای که ابتدای مذبح شیعه ^{از زمان}
پادشاه حمزه ملائک سیاه مروج مذبح حق ائمه اثنا عشر شاه اسمعیل موسوی صفوی ^{سکینه}
فی اعلی درجات خانه و اطال الملک و السلطنه فی دریته و اولاده الی آخر الزمان بهم رسید
و نمیدانند که هر که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امپا صله بعد از حضرت سید المرسلین
امام جانشین میداند و شیعه است و هر که ابو بکر پدین خلیفه میداند او سنی است بلی ^{زمان}
تقیه بود و شیعه در هر ولایت و هر طایفه و قبیله بسیار بودند و بمضمون حدیث التقیه
دینی و دین ابائی که از حضرت امام جعفر علیه السلام و ائمه اطهار آن نمیدانند ^{نکردند}
و از خوف و ترس اخفای آن مینمودند از **الله** از شهرهای مشهور که از روز ظهور اسلام ^{ما حال}
بوی تسنن بمشامشان نرسیده همیشه با صبیان ایشان از شیعه میدانشند چون قوم ^{شان} کاکا
و بنزاد و استراباد و مشهد مقدس است که هر سال مریدان عمر لعین با صبیان پدین ^{دو بال}
از ایشان میگرفتند یکی بعلت رعیتی که معمول و متعارفست و یکی بعلت تشیع **چاپه** مشهور ^{ست}
که یکی از پادشاهان اهل سنت بسز و در سید از تعصب و عناد امر بقتل و اسیر ایشان نمود ^{یکی}
از مقرران آن بد مذبح و گفت شاید درین شهر که و بی از اهل سنت و جماعت باشند و مسلمانان ^{ما را}
نشان کشتن آن ملعون مردم سبز را گفت که اگر در شهر شما ابو بکر نامی بهم رسد و او را ^{نزد من}
پاد و رید از من قتل و امیر شما میکند و آن غلامان بکیر ناک شاه ولایت چون میدانشند ^{که}
در شهر ایشان نام کسی بهم نرسد بر چند مردم شهر خود تکلیف نمودند و در بهم ^{دینار}
با ایشان عرض کردند که یکی از آن مؤمنان یک ساعت خود را با بکر نام کند تا آن پادشاه بر

قتل آنجا است بگذرد و بچکد امراضی نشده همه متفق الکلمه گفتند که ما بقول و اسیر اضی می شویم
 نام نشت را بگذرد نسبت نمیدهم عاقبت الامر کو رفلوج بدقیافه بهم رسانند که در دست
 عمر خود مالک یکدینا رنود و بر کز شکم او سیر شده هزار التماس و زاری او را مال
 دادند تا او خود را با کراه ابو بکر نام کرد و پیش آن ناصبی بدین چون چشم او بانی بکر علی افتاد
 گفت ابوبکر چنین میباشد آن محبان شاه ولایت پناه فرمودند که در شهر ما به ازین ابو بکر
 بهم میرسد و مولوی معنوی اشاره این نموده **بیت** سبزو ارست این جهان پیدا را ما چو ^{ابو بکریم}
 در روی خوار و زار **و** صاحب معجم در باب تشیع اهل قم بهمین طریق حکایتی ایراد نموده چون
 ابو بکر نامی بنظر پادشاه آوردند گفت که بعد از چند روز ابو بکر نامی جهت من آورده دید ^{بچنین}
 کیست که اقیح خلق خداست در آشنای عتاب و خطاب و یکی از طرفاتی قم عرض نمود که ایها الکبر
 حواری بکن که در آب و هوای قم ابو بکر نام بهتر ازین پرورش نمیداد چون امیر خالی از لطف ^{لف}
 طبعی بود بی اختیار بجنبید و ایشانرا بخشید **تاریخ** ابن کثیر شامی مسطور است که در سال
 سیصد و چهل از هجرت فتنه عظیم واقع شد میان اهل صفایان اهل قم که مردم قم بصفتان ^{تجارت}
 رفته بودند بسبب آنکه اهل قم در آنجا سبب مجامعه بودند اهل صفهان جمعی کثیر را از ^{رشت}
 گشتند و اموال تجار را غارت کردند و چون آنجنز ملک کنالدوله بویه رسید بواسطه ^{تشیی}
 داشت در غضب شد و اهل صفایان را مواخذه و مصادره مال بسیار نمود **و شیخ عبدالکبیر**
 در کتاب نقص آورده که اصفهانی از قمی پرسید از کد ام شهری گفت که از شهر دندان کمان ^{صفهانی}
 فرودمانده گفت معنی مفهوم نیست قمی گفت معنی آنست که چون من گویم از قم کسی آه و اذ ^{نی}
 مفهوم میشود که قمی نباشد الا شیعی و اصفهانی بودی لایستی الحمد لله و المنة که در ^{ام}
 دولت سلاطین پادشاهان صفویه موسویه انار الله بر اینهم کلبه و خلد الله ملکهم و ^{سلطنت}

یوم لایمہ انوار ایمان ہدایت برتہ برود یو ارا آن ولایت تاقہ کہ صدقم در صفہان کم
و بادار المؤمنین کاشان برابر کوئی داشتیم **و عبید** کافی در بعضی از رسائل خود آورده
عمران امی امیر و ند کسی گفت کہ چون عمریت چہ او را میرنید دیگر در جواب گفت کہ
او عمرست و الف و نون از عثمان در دیده بر آن افزوده و دیگر اہل کاشان از ظہور
اسلام تا حال شیعیہ صادق العقیقہ ہ بودہ اند چنانچہ برخی از احوالات ایشان در باب
عمر منزل سفر ذکر شدہ و در بعضی از رسائل ملا عبید زاکانی مذکورست کہ شخصی در کاشان
در از کوشتی بفرودخت متعاجی خواست کہ کاغذ متعانی نو بسپد سیدہ چہ نام داری گفت ابو بکر
گفت بدیرت گفت عمر گفت جدت گفت عثمان متعاجی متعانی ماندہ گفت چہ نویسم دل
گفت کہی سچو ز بنویس خرمردہ **و دیگر** اہل استرآباد از زمان خلافت طاہری
علیہ السلام تا حال شیعیہ اثنی عشری بودہ اند و ہرگز بوی سپن بمباشان نرسیدہ و فی
و موافق را در شیخ اہل استرآباد سخنی نیست و در زمان ہر یک از ائمہ معصومین علیہم السلام
ایشان خمس و زکوٰۃ خود را بخدمت آنحضرت میبردہ اند و مسایل واجبی و سنتی را از آنحضرت
تعلیم میکردہ اند و حضرت امام حسن عسکری علیہ السلام **چنانچہ** در کتاب ثاقب المناقب
کتاب کشف الحی و کشف الغمہ و فصول المہمہ و دیگر کتب طرفین مذکورست کہ جعفر بن شتر
جرجانی نقل نمودہ کہ سالی پنج میرفتم و مردم استرآباد و جرجان بسیار ہمراہ من کردند
کہ در سامرہ بخدمت امام حسن عسکری علیہ السلام میبانم چون بخدمتش رفتم بارادہ انکہ پرسیم
کہ آن امانتہا بکہوالہ باید نمود قبل از پرسیدن فرمود کہ ایچہ بابو است بہبارک خادم من
بسیار پس گفتم شیعیہ تو در جرجان ہمگی سلام میرسانند فرمود کہ چون حج کردی بخانہ
خواہی نمود و امروز تا نمود و نہ روز دیگر بخانہ خواہی رسید **و ثاقب المناقب** اندہ کہ

تا صد نو روز دیگر بخانه خواهی رسید و روز جمعه سیم شهر ربیع الاول در اول روز داخل شهر
خواهی شد و در آخر همان روز در خانه تو مرا خواهند دید سلامت برو که حق تعالی با هر چه ^{بالت}
بجرحان میرساند و شریف سپهر ترا حق تعالی سپری کرامت خواهد نمود و او را صلت نام کنده که
دوستان خواهد بود پس کفتم باین سول الله ابراهیم بن اسمعیل خلیجی از شیعیان شماس ^{ساله}
از ما قصد هزار درهم بدوستان میبرد محتاج بفرزندست فرمود که حق تعالی او را امرزد
و فرزندش را و کرامت کرد بگو سپهر خود را احمد نام کند پس من از خدمت امام علیه السلام مرخص
شده بکمر رفتم و در همان روزی که فرموده بود بجرحان رسیدم نوید آمدن امام علیه السلام
دادم در خانه من جمع شدند و هر کس حاجتی و مسئلتی داشت میبای پر سیدن آن شد و در آخر
همان روز امام علیه السلام بکمان عود رسید و ابتدا بسلام نمود یکبار بپا بوس آنحضرت ^{شرف}
شدند فرمودند به من غده کرده بودید بفرستادن شریف که در آخرین روز با شما عهد تازه کنیم
و نماز ظهر و عصر را در ستر من ای کرده ام و بنزد شما آمدم حاجتی و مسئلتی که دارید ^{بطلست}
بفرستادن جابر گفت یا رسول الله سپهرم جابر را چشم پوشیده است ما سعادارم که حق تعالی
چشم باز دهد فرمود او را پایا و چون سپهر را آورد دست مبارک بر چشمش ^{بافت} مالید شفا
پس یکبار می آمدند و حوائج و مسایلی که داشتند عرضه میداشتند و همه ایشان را حل ^{مشکلات}
نموده دعا می خیر فرمود و بسامره معاودت کرد و در کتاب مجالس المؤمنین ذکر شده
که روزی مرد غریبی بلامی علیه علیه چار شد از او پرسید چه کسی امروز گفت سیدم ^{وطالب}
علم و استرا بادی ملا جامی گفت که اختصار کلام مطلوبست پیایست گفت کافر مطلق
خود را و ما را از اینمه گفت و شنید فارغ ساخت **دیگر** از شهر نایی که مردم آن مشهور
بتشیعند بجر اینست و در سال مشتم از هجرت فتح آن دیار شده و از طنور ^{سلام}

تا حال اکثر مردم آنجا شیعه اثنی عشریه اند مشهورست که عرب بحرینی که ابوبکر و عمر و عثمان را
دشنام داده بودند ناصبیان پدیدین و را گرفته بر خنثا نداده کرد و شهرها میکرد و ایند یکی
پرسیده این چه گناه کرده است مردی گفت که ابوبکر را دشنام داده است عرب بچاره
با آنچنان بلیه طاقت نصیه نیاورد و از روی رود با نزد عثمان بموده گفت

یعنی ای ناکس فراموش مکن و نمت بر من منه که من ^{تقصیر}

ام و عمر و عثمان را نیز دشنام داده **ام** ^{یک} از بلاد اسلام همیشه مردم آن شیعه اثنی
عشریه اند جبل عاملست که مثل نقطه سفینه می بجا و سیاهی در میان ناصبیان پدیدین
متابعان عمر لعین واقع شده اند و معند ادرشیع مشهور معروف اهل زمانند و
جمله تعصبات عوام شیعه آنجا یکی اینست که اگر بایشان میگفتند که ابوبکر در انبان ^{یا کوزه}
یا سبوی آب شمامست البته آنرا میخیزند و آن کوزه را میشکستند و این شتم نظری ^{بفی}
در آنجا مدتی مستمر بود و ازین سبب ضرر بسیار بایشان میرسید که روزی ناصبی ^{ملازبان}
عامل آنجا یکی از شیعیان صدق العقیده آنجا د چار شده که از آسیای آمد و انبان ^{بجان}
میرد آنگاه بطریق معهود از روی ظرافت باو گفت ابوبکر در انبان آردست ^{شیعه}
چون خالی از ریزگی بمود در جواب گفت که باکی نیست او را همراه سبوس از آرد نیز
پرون خواهم کرد و بعد از آن این جواب لطیف در میان مردم مشهور گردید ^{بفی}
با خبر رسید ^{سال} و ای ناصبی پدیدین مگر نشینده کتاب تو آریخ مطالعه نموده که ^{سبب}
تمام مصر و حوالی آن و مغرب بین پادشاهان اسماعیلیه داشته اند و همه شیعه بوده اند چنان
که در تاریخ نگارستان کورست که از پادشاهان اسماعیلیه المعزالدین بابه اسماعیلی ^{چهر}
خادم خود را فرستاد که آن ملک را بکلیه تصرف در آورده خطبه اثنی عشری خواند و این

در شهر پنهان خمین و ثلثه روی نمود و خطیب و ترجمه در مسجد مصر این کلمات فیض

آیات در سر منبر خواند

و در جمعه دیگر نمود نماز اکفین کلمه **حی علی خیر العمل** مانور کرد آیند و بعد از آن محضر^{الدوله}
بصرانه مصر پای تخت نمود و **نیر** سیف الدوله که از آل حمدان در آن اوان حاکم طلب^{بود}
بواسطه تشیع که داشت امر نمود که در درسا جد طلب آن کلمات نوشته و مدتهای مدتی^{حکومت}
عراقین پادشاهان یالیه داشتند و همه شیعه بودند و در زمان پادشاهی یالیه سید مرتضی^{تضی}
الرحمه از دنیا رحلت نمود و آنقدر شیعه در بغداد بودند که بمقادیر هزار کس بر جنازه او نماز
گزاردند و ابتدای پادشاهی یالیه در ثلثه سحری **دیگر** سلطان سحرین سلطان^{ملک}
شیعه بود و باعث تشیع او آن بود که بعد از فوت پدر چون بر تخت سلطنت و جهاندا^{بی}
قرار گرفت حکیم شایانی نوشت که مذهب اهل سنت حقیقت یا مذهب شیعه و خلفای ثلثه بر^{حققت}
یا اثنی عشریه و کدام ملت بر حقیقت حکیم علیه الرحمه قصیده گفته بوی فرستاد که
از آن اینست **نظم** جز کتاب اسمعرت را احمد مرسل ثانی باید کاری که توان با روز محشر^{شستن}
از گذشت مصطفی مجتبی جز مرتضی عالم دین نیار و کس معمر^{شستن} از پس سلطان ملک شیعه چون^{بمندی}
تاج تخت و پادشاهی خو که سحر^{شستن} از پس سلطان بن پیش رو آورده جز علی و قمرش محراب^{داشتن}
مر مرا بازی گویا در روی اعتقاد حق زمر آوردن دین پیر^{شستن} اگر آوری بر علی داری^{مقدم}
عینت او را در دو کیستی قدر قنبر^{شستن} هست تو یلا شیطان کشتاد و وصف غیر محض کفر
اند ز جمل آن گفته باورد^{شستن} سلطان از نوشته حکیم هدایت یافته خود را در جرکه^{بان}
و موالیان حضرت امیرالمومنین علیه السلام آورد و شیعه در زمان او مرفه الحال بودند و در^{سخت}

که کبند مبارک معتمد مطهر امام ضامن ثامن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الشاد در زمان سلطنت
آن پادشاه بامرو فرمان او ساخته شده است و تا حال باقیست و در کتاب مجالس المؤمنین
ابنه که کبند مبارک آنحضرت از آثار شرف الدین ابو طاهر قمیست که وزیر سلطان سنجر بود
و صاحب کتاب نینه المجالس که در پهنه اربع و الف تصنیف نموده کرده که جامع کمال التواریخ
گوید که پس بکتکین امام مام رضا علیه السلام احزاب کرد و مردم طوس خلائی را از
زیارت آنحضرت منع میکرد و ندو شیعه ممنوع نشد و در خفته و پنهان خود را بان روضه
و آن مکان هشت نشان ساییده بزیارت آنحضرت مشرف میشدند **تذکره** یکطواف مرقد
سلطان علی موسی رضا **ب** هفت هزار و مئصد و هفتاد و چ اکبرست **ت** مائشی سلطان محمود
اسداله الخالب مولانا و مولی المقلید امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام کجا
که اشاره بان کبند خراب کرده فرمود که تا کی چنین خواهد بود صبح آن روز سلطان محمود
معمار از اطلبیده بطوس فرستاد تا غارتی که اکنون بر سر مرقد مطهر منور حضرت امام
علیه السلام آبناماده تا تمام رسانند و پس عمرید سوری خراسانی سرکار آن غار
بود و شیخ کمال الدین خوارزمی در ثواب بارت شاه خراسان فرموده **ت** یکطواف
در شان قول قرشی **ت** تا بهفتاد و چ نافله بکیان باشد و بعد از آن سلطان محمود شیعه
عشری گردید و در احترام شیعه سعی و اهتمام نمود و **ت** وزیر از پادشاهان یعقوب لیث
اشنی عشریه بوده است چنانچه در کتاب معجم البلدان کورست که بسمع یعقوب لیث رسانند
که ابو یوسف بن صفیان بن مخضل اموی در عثمان بن عفان لعن میکنید یعقوب لیث فرمود که
ابو یوسف را حاضر آورند تا سیاست کند و زیر گفت ایها لایمرا و در عثمان بن عفان **سنجر**
که شیخ شماست طعن نمیکند بلکه در عثمان بن عفان کرده سنجان و با صبیان او را خلیفه میسمند

اورا طعن میکنند یعقوب لیث گفت مرا کمان بود که طعن شیخ میبکند او داند و خلفای شانه خواهد
کند و خواهد **لحن** **نزد** قی پادشاهی در سلسله عمر لیث برادر یعقوب لیث بود او و سرداران
شیعه بودند و بخوئی تشیع غاود داشت که اگر نام ناصبی در پیش او میرودند فی الحال **بقتضا**
امر میفرمود آن پادشاه نیک اعتقاد میگفته که همین لیل در افضلیت علی مرتضی را بس **ست**
تولد او در حرم کعبه بوده این درجه و منزلت مخصوص آنحضرت است و شریک سهمی ندارد **خاکه**
سید مرتضی علیه الرحمه **عربی** ولدت فی حرم الاله **نه** فی البیت حیث فناره للمسجد **بضا**
طائره الشیاب **آریه** **نه** ثابت و طاب لیدها و المولدی **نه** فی لبانه غایت نخوس نجوها
و بدت مع القمر المینر **الاسعد** **نه** مالف فی خرقه القوایل **مثله** **نه** الا ابن امته البنی محمد
راعی در مرثیه علی نه چو نیست و چندی در خانه حق زاده بجانش سوگند **نه** بی فرزند
که خانه را دی دارد **نه** شک نیست که باشدش بجای فرزند **نه** و نیز الجایتو سلطان که **شهر**
اسلطان محمد خدا بنده از نسل خیا نر خاست شیعه بود و الجایتو معنی فرشته است و او در
رواج مذهب حق **نه** اثنی عشریه مساعی جمیله بعمل آورد **نه** مدت ده سال را ایام **نه**
آن عاقبت مجبور مذهب شیعه رواج داد و در منابر خطبه باسم نامی حضرت امیر **المومنین**
معصومین صلوات الله علیهم جمعین میخواندند و تبر از خلفای ثلاثه میکردند و در تمام **قلمرو**
معمول و متعارف بود و سب تشیع او آن بود که اول از کفر مذهب لستن میل نموده و اگر **قالت**
با علمای آن مذاهب مخبره صحبت میداشت و زی در مجلس سلطان اهل سنت و جماعت **البواب**
منارعه و مخاصمه بر روی یکدیگر کشوده و در رد مذاهب پان مطالب یکدیگر باقصی **بیت**
کوشیدند **شعر** کشاوند با هم در فتنه باز **نه** بیا و نعم کرده کردن در از **نه** بسان **ساز**
شاظر بجنب **نه** فنا دند با هم بمبار و چنگ **نه** یکی از ایشان بجواز لطف حریر و دخول **در**

و پذیرش مذهب یکره نمود و او بخواه از کجای مادر و خواهر و دختر محلو و از زنا طریق ^{الکاف}
ملت خصم خود پیمود و ازین مهوله شکست مذهب هم می نمود و بطریق استناده ^{نفس}
بایانت و استخفاف یکدیگر میکوشیدند و سلطان ازین مخفی بجای آرزو و دیگر ^{سند}
از مجلس خواسته بحر مرفت و اهل حرم نیز این گفتگو را شنیده سلطان عرض کردند
که این چه دین و مذهب است باین فرزندان داریم هرگاه لطف حریز باشد ممکن است
که انیمانی باین سرایت کند و سلطان را پیشتر آرزو ساخته الجایتو ^{ان} گاه اراده
نمود که بطریق یاسا و یاسون چکنیز خان رجوع نماید و با امرای خود گفت که این
چه کار بود که ما کردیم و یاسا و یاسون چکنیز خان و پدران خود را که داشته ^ن
دین در آیدیم که بچندین شعب منقسم است این سوابی در میان ایشان قایم که با
و خواهر خود نزدیکی میکنند و چون بجهت طاعت و عبادت و تکالیف شرعی ^ن
و مشقت بسیار کشیده بود یکبارگی ترک مسلمانان نمودن بر او شاق و دشوار بود
بیک سال درین اندیشه مادر پنهان و سبعمانه غریمت بغداد نمود و از آنجا ^ن
بخفا شرف رفت اتفاقاً در آن مشهد مقدس منور خوابی دید که دلالت بر تقویت
مذهب مسلمانان می نمود و طرططا که یکی از امرا مقربان درگاه شاهی بود و در عقل و تدبیر
نظیر و بدیل نداشت و شیعه خاص و غلام خدای حضرت امیر المومنین علیه السلام بود ^{مکر را}
بتقریبات حرفها در میان می آورد که سلطان را از مذهب پیشین برگرداند و سابقا
عرضه داشته بود که فازان خان که اهل عقل و اهل جهان بود بسبب قبح این اعتقاد ^ت
میل بمذهب شیعه نمود و سلطان را همان چشیا را باید فرمود سلطان گفت که بدست
که است طرططا گفت آنکه برفض مشهور است سلطان با یک بروی زد که ای ^{مخجایی} بگفت

مراد افندی سازی طرططا متهید معذرت پرداخته گفت شیعه است که میگویند پادشاهی بعد از
 چکیزخان از او رتق و اولاد او باشد و سنی است که میگویند پادشاهی بعد از چکیزخان
 امرای قراجو که از نزدیکیان چکیزخان بودند باشد با حمله بعد از خوابیدن پادشاه در ^{باب}
 حقیقت مذہب حق ائمہ اثنی عشر علیہم صلوات الله الملك الاکبر طرططا فرصت یافته صر
 سلطان را با اختیار مذہب شیعی ترغیب و تحریص نموده بعرض رسانید که شیعه مذہب اهل بیت
 رسول نسبت میدهند و محارف دینی خود را از ائمہ اطهار و اهل بیت ابرار قرار گرفته اند و ^{ایشان}
 روایت میکنند و هر حدیثی روایتی که پسند آن بآئمہ اطهار میرسد در محل اعتبارش می شمارند ^{و الحکم}
 علمای اهل سنت از احادیث روایاتی که نقل کرده اند از خلفای ثلثه یا از ابوحنیفه و شافعی
 مالک احمد حنبل و غیرهم اگر موافق کلام است یا آنکه یکی از روایات شیعه سند آنرا بآئمہ اطهار ^{میرساند}
 قبول میکنند و الا رد مینمایند و گفته علمای این چهار مذہب باطل قبول ندارند و مضمون
 یقین که اهل بیت رسالت
 و انما تزد بشرایع سلام از یکا نکان چنانکه در کتاب تنقیات ذکر شده که حضرت امام ^{ناطق}
 جعفر صادق علیه السلام شاره بدست مبارک بجانب منزل خود نموده فرمود

و یکی از شعرای فرقه ناصیه گفته است ^{شبهت}

ان ترضی لنفسک مذہباً : نیجیک یوم البعث من لب النار : فذع عنک قول الشافعی
 و مالک : و احمد و المروزی عن کعب الجبار : و وال اناسا قولهم و حدیثهم : روی بدنا
 عن جبرئیل عن الباری **با غی** صد شکر که نه شافعی و جنلیم نه پروچو آپس کا بلیم
 با مذہب این و آن نباشد کارم من پرو قول و فعل آل علیم سلطان پر عهد که در ^{میان}
 طایفه شیعه علما و دانشمندان هستند یا نه طرططا گفت که فضلا و مجتهدین در میان ^{آنجا}

بسیارست در این وقت شیخ جمال الدین حسن بن مطهر مشهور بجلاله علمی از اجله علمای عصر
ساز روزگارست در علوم محقول و منقول عدیل و نظیر ندارد و سلطان از انجمنی
شادمان شده علاء را طلبید و آن جناب قبل آنکه سلطان و را طلب نماید چون شنیده
که سلطان محمد در مذہب اہل سنت خاطرش متزلزل شده اراده آن دارد که ترک
مذہب نماید و کتاب بنام سلطان تصنیف نموده باب امت حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام
و اثبات حقیقت مذہب شیعه و ابطال ملت اہل سنت یکی موسوم بمنہاج الکرامہ فی معرفت
الامام و دیگری موسوم بنہج الحق و کشف الصدق در علم کلام علاء آن کتاب را برابر
باتفاق فخر المحققین طاب ثابتهما که فرزند دلبند و قرب العین ارجمند او بود در اول
و حدیث سن بر تہ اجہتا در سیدہ سلطانیہ آمد و چون داخل مجلس سلطان شد و اہل مجلس
اغراز و احترام پیش از پیش نموده در صدر مجلس جایش دادند علاء کفش خود را برداشت
پہلوی خود گذاشت سلطان حضار ازین امر متعجب شده در خاطر گذرانیدند کہ این عزر
سفید و دیوانہ است و سلطان و جہانرا استفسار نمود علاء در جواب فرمود کہ در زمان
حضرت سول ابو حنیفہ کفش مبارک سرور ایناراد زدیده و چون در مجلس سلطان
جمعی حنفی مذہب مستند بجان آنکہ چون امام ایشان کفش زد بود مباد کہ متابعان
او نیز سنت و طریق امام خود را بجل آوردہ کفش مرا بدزدند ازین سبب کفش خود را ضبط
حفظ نمودم علمای حنفی خشمگین شدہ کفش در زمان حضرت شیخ ابو حنیفہ کجا بود و بعد از
رسول بعد سال بیشتر ابو حنیفہ بہر سید علاء گفت مرا بخذ و بدارید کہ سہو کردم شافی
کفش رسول را در زدیده بود علمای شافعی کفش شافعی کی در زمان حضرت رسول
علا گفت پرمی مراد یا فہ مالک کفش پیغمبر را در زدیده بود علمای مالکی از جای در آمدہ

که مالک در زمان حضرت رسول بود چرا افترا و بهتان با^یمه میکنی علامه فرمود که من اشتباه کردم
 جنس کفتر سگ نیات اوردیده علمای جناب که گفته که احمد بن حنبل در زمان حضرت پیغمبر^ص بود
 بعد از رحلت حضرت رسول بمذتهای مدیده می رسیدند پس علامه فرمود که هرگاه این چهار^{مذ} مذہب
 در زمان حضرت رسول نبود پس چگونه می رسید علمای اهل سنت و جملة و مذهب^{بطلان} شدت و
 مذہب فخری باطله ایشان بر سلطان اهل مجلس ظاهر شد و عارف نیشابوری فرموده^{ست}
 چار دیدن مرد و دوان بود اینچنین بدین پیرودان بود و الکاجا تو سلطان از علما^{شاه}
 التماس نمود که در حضور او وضو ساخته نماز بگیرد و شیخ بآداب تمام مقرر در حضور پاد^{سلطان}
 وضو ساخته دو رکعت نماز بخضوع و خشوع تمام بجا آورد و علمای اهل سنت نیز حسب الامر
 بطریق خود وضو کرده نماز ناقص فاسدی گزارده^{ست} نماز و روزه ات چون هیچ باشد
 زطوق لغت صحیح باشد سلطان از روش طویر علامه بسیار خوش آمد و اشاره بمنابر^{طرح}
 و مباحثه نمود چون روز دیگر شد مولانا نظام الدین عبدالملک مراغه که شافعی^{بود} بود
 و مکررا علمای جناب را الزام داده بود و در علوم معقول و منقول یکانه جهان مباحثه
 مناظره فایز بر اهل عصر و زمان و در آن ولا اقصی القضاة ممالک ایران بود و دیگر^{علمای}
 اهل سنت و جماعت ترتیب معتمات مباحثه نموده بمجلس سلطان حاضر شدند و جناب
 افضل العلماء المجتهدین شیخ جمال الدین حسن بن مطهر علی نیز حاضر شد و بمباحثه^{ساجده}
 مستغول شدند و جناب شیخ بدلائل عقلیه و براهین نقلیه اثبات حقیقت مذہب^{باحثه} فقهی
 اثنی عشریه رضوان الله علیهم و ابطال مذہب اهل سنت و جماعت خدا لهم الله نمود و حیا
 بر شاه و کدوا و امرا و وزرا و وضع و شریف خاص و عام این معنی ظاهر و واضح شد
 چو در مجلس شه بران نشست زبان بر گشاد و دهنها بست بکلام فصاحتی که داد

بد لها چو نقش بکین بزکا شست سر از کوی صورت معنی کشیدند قلم بر سر حرف و عوی کشید
بگفتندش از بهر کنایه آفرین که بر عقل و طبعت هزار آفرین سمنده سخن تا بجایی برد
که قاضی جو ضرور وصل باز ماند علماء و دانشمندان اهل سنت و جماعت مبهوت و محیر
مانده غایت فاسد شدند و سلطان اکثر خواص و مقربان مذہب تشیع اختیار نمودند
الامر سلطان در پهنه ثنائی سبعانه در ممالک ایران تغیر خطبه نموده ام خلفای ثلاثه را
خطبه مذاخت با اسمی حضرت امام معصومین صلوات الله علیهم جمعین منابر خطبه خواندند
چهره دراهیم و دنانیر را از لوٹ اسماعیلی خفای ثلاثه مخفی نموده بنام می واسم کرد امی حضرت
المؤمنین اسماء الله طاہرین صلوات الله علیهم جمعین منعش و مزین ساختند و حی علی خیر
العمل در نماز اظہار کردند کتاب مجلس المؤمنین فرموده که در تمامت ممالک و اجائی
سلطان بنوب شیعه انتشار یافت الا در قزوین ابدا امتناع نمودند چنانچه مولانا حیرتی
نموده است خوارم اندر ولایت قزوین چون عمر در ولایت گاشان و در تاریخ گاشان
مسطور است کہ چون احکام رقم کجایتو سلطان مجیب قلندر خواندند و سپتامد همه اطاعت نمودند
خطبه اشعی عشری بر منابر خواندند الامردم صفهان که لعصب و عناد ورزیده آن امر راضی
اما چون خبر مخالفت ایشان بسلطانی رسید لشکر وحشر نامعدود بقتل و اسیر و تاراج ایشان
مقرر داشت و همین لشکر بدان سرحد رسید بالی صفهان از غضب سلطان خائف و واهمه
در روز جمعه خطبه اشعی عشریه خوانده تارها کردند و سلطان در رواج او بدین شب طرح
مرضیه مرتضویه بغایت مبالغه نمود و در آن باب مساعی جمیلہ بطهور سایند و مدارس و بقات
اینجا بنا کرده مدرسان تعیین نمود و وظایف جہۃ ایشان مقرر نمود و نام نیک رصفی روز
بیاد کار گذاشت و برای لغزت خود در محمود آباد ساخت و در شب عید فطر سنہ ست و عشر

بجوار رحمت ایزدی هجرت دو از ده سال پادشاهی کرد و ده سال شیعه اثنی عشری بود و عمر شصت و پنج سال و نه ماه و هجده روز بود و بعد از فوت او عداوت به بجانب حقه معاودت نمود و عارفان بسیار در حقیقت مذهب حق اثنی عشری فرموده **هیت** مذهب حق یک بود نه چار چار این نفست از بهشت و چهار **حکایت** در کتاب مجلس المؤمنین آمده که یکی از ناصبیان بدین پرسید آن سه لعین رو مذهب شیعه اما میره کتابی نوشته بود و در مجلس آنرا بر مردم میخواند و اصدال می نمود و از بیم آنکه مبادا کسی از علمای شیعه بدان نماید آنرا بکسی نمیداد که بنویسد شیخ جمال حسن بن مطهر حلی همیشه حید می گفت که آن کتاب بدست آید ما را بدانیم لا جرم علامه استاد شاکرودی که در ابتدا ای تحصیل علامه چند درسی در پیش آن ناصبی خوانده بود و وسیله عاریت کتابت کرده بود و چون آن ناصبی بخوانست که یکبار ده ست و بر سینه التماس علامه نهند گفت سوگند یاد کرده ام که زیاد از یکشب این کتاب پیش کسی نگذارم علامه آنقدر را نیز غنیمت دانست که کتاب بگیرد و بخانه برد که در آنشب بعد از آنجا نقل نماید و چون آن اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت خواب بر او غلبه کرد حضرت صاحب الامر صلوات علیه ظاهر شد و با شیخ گفت که کتابت را بمن بگذار و تو خواب کن چون خواب بیدار شد حضرت صاحب الامر تمام شده بود **دیگر** از سلاطین شیعه حسام الدوله بود و در شیخ نجفی داشت که جمعی که حج میرفتند یکی از ایشان گفت که چون بدین طایفه برسی سلام من بخبر رسول صلی الله علیه و آله برسان بگو که اگر عمر و ابو بکر در جوار تو مدفون میشوند و ندلسر و حیم بر بنیارت می آیدم **دیگر** در تاریخ کازستان آمده که ابو القاسم بابر میرزای بن یسفر بن شیخ روزی با خواص و مقربان نشسته و شکر در دست نوشته آنرا خوانده سامعی و از ده ام بر او نقش بود یکی از حضار گفت در کدام زمان بوده باشد میرزا گفت بنام خست **نقص**

گفت که شمار مردم نوع دیگر اعتقاد دارند میرزا گفت هر کس بر نوع اعتقاد دارد گو^{میدار}
ومن بطریق ابا و اجداد خود شیعه اشعی عشریه و دوستدار اهل بیت **دیکر از وزیرانی** شیعه
الملکست که وزیرری بود و در ایام وزارت او کازری ابکناهی بگرفتند و نام کار
ابو بکر بود اما شیعه بود و چون او را بنزد محمد الملک بردند گفت او را مصلوب سازند
حاضران گفتند این مرد شیعه است گفت شما گفتید او ابو بکر نام دارد و اگر شیعه بود
سرگزبان نام شست راضی نمیشد و یکی از شعرائی فرقه باجیه اشعی عشریه گفته **عریه** لا یقبل التوبه
من یایب **الا** بحب علی بن ابی طالب **حب علی واجب لازم** فی ذمه الشاه و العابد
لوش قلبی لر و وسطه **سطرین** قد خطا بلا کاتب **العدل والتوحید من جانب**
و حب اهل البیت من جانب **هم** خمپته فی الله احببتهم **محمد و ابن ابی طالب**
و فاطمه الزهراء و انبا هما **و** عمالانف العایب العابد ای یاصبیان پیدین
پروان ابابکر و عمر و عثمان لعین عم شما از ابتدای جلوس مہمیت یافتن پادشاه حجاجه
سپاه مروج مذہب حق الله اشعی عشر شاه اسمعیل موسوی صفوی صیب **مضجحه** و
فی جهان قدسه قال که شهر محترم اکرام سپه ست و سبعین و الف بحر لیت و زبر و
شیوع و رواج مذہب الله هدی در ترقی و تزايد است و ملت فخر عه باطله شما در تزلزل
تنزل و در اکثر امصار و اقطار عالم شیعه اشعی عشر بسیارند بخصوص در ممالک ایران
که ہمین عدالت و رعیت پروری پادشاه دین پناه ظل الله السلطان بن السلطان ^{السلطان}
الخاقان بن الخاقان بن الخاقان خلیفه امن و امان شاه عباس موسوی صفوی ^{خلدانه}
ملکه و دولته الی طہو بصاحب الزمان که این پادشاه حمده و حصال سابع سلسله پادشاهان
موسویہ مرتضویہ است شیعه بر فاه حال بی تقیه و ملال بلعن طعن خان **بی** ثلثه و تابعتان

مشغول و مشغوفند و خطبای فصیح بیان بلغای خوش الحان منابر و مساجد لعن و طعن
و عمر و عثمان علیهم اللعنه و العذاب الیمران بنیانند و ملائک جن انس پیش باد و کم
میگویند و برآین کویچه و بازار بنی تعب و از یک یک از امان و پیشوایان ضلالت
کراه شمار انجوی بر دار میدهند که اگر در آنجا حاضر شوید بغیر از غصه و درد و رنج
و هلاک خود علاج و چاره ندارید و شیعه را بهتر از هر دو ولای اهل بیت اطهار
لعن و برای آن سه ملعون غدار و توشه و زاد راه اخذت باعث نجات و خلاص
شدت و سختی عذاب عقاب روز حسرت و ندامت نیست **بیت** چری که باعث است
نجات و خلاص **الله** در هر دو کون دوستی مرتضی علیست **د** امید از لطف و مرحمت
و کرم و شفقت یزدانی جل جلاله و عظم سلطانه است که درین زودی بمدد و استعانت
حضرات ائمه اثنی عشر این پادشاه دین پرور و عساکر نصرت ماثر که معطر و مدینه مشرفه
و عتبات سدره مرتبات و باقی معموره دنیا را از کفر و لوث مذاهب باطله پاک پاک
ساخته در منابر و مساجد حرمین الشریفین و اماکن مقدسه و باقی شهرها و مداین خطه
اثنی عشریه خوانده برآول لعن خلفای ثلثه نمایند اللهم العنم لعنا و بیاد و سخطا غیظا و
فوق العذاب کمالا بعد النکال و اعفر لی و لا ابائی و اهلها تی و جمیع المؤمنین و المؤمنات
بجن محمد سید المرسلین و علی خیر الوصیین و الائمة المحصیین صلوات الله و سلامه
اجمعین جنتک یا ارحم الراحمین **لوانه** چون عمر سعد مرا بسر در محشر برپسند ز کردار
و نیک خبر گویم بجزا که پیشه ام مدح علیست **و** در دم جهان بوده همین لعن عمر
قد فرغ من تسوید هذه الرسالة الشریفیه الموسوم بانساب النواصب تحریر فی تاریخ
شهر ربیع المرجب سنه احدى الف ثمانه علی يد الفقیر الحقیر محمد سعید بن مرحوم محمد تقی الکاتب

خاتون آبادی غفر ذنوبها و شرعیو بهما بحق محمد و علی

والهما و سلم تسلیما مبارکاکثیرا کثیرا

اختیارات ایام همراه و هفته **بسم الله الرحمن الرحیم و به استعین**

الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد و آله الطاهیرین
المصطفیین **بعد** این ساله ایست در بیان آنچه از احادیث معتبره اهل بیت ^{علیهم السلام} رسالت

علیهم جمیع معلوم میشود و از ساعت و نحوست ایام هفته و ماه بحسب اشتغال و اعمال
اختصار مرقوم میگردد تا آنکه جمعی خاص شیعیان که در جمیع امور متابعت پیشوایان ^{علیهم السلام} دین
لازم میدانند باین ساله رجوع نموده محتاج با اختیارات ساعات نجومیه که بحسب ^{در} شمس

مذمومت نباشند و علی الله التوکل و هو جسی و نعم الوکیل **فصل اول** در اختیارات ایام

علی بن طاووس رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده **روز اول**

حضرت آدم علیه السلام در آن روز مخلوق شده و روز مبارک است از برای طلب حاجت ^{و از}

رفتن نزد پادشاهان و طلب علم و زن خواستن سفر کردن و خرید و فروش و ^{که فتن}

چهار پایان و اگر بنده یا حیوانی درین روز کم شود تا بهشت روز بدست می آید

هر که درین روز بیمار شود شفا یابد و فرزندی که درین روز متولد شود بخشنده

و فراخ روزی و بابرکت باشد **روز دوم** درین روز حضرت حوا مخلوق شده است

برای زن خواستن و خانه بنا کردن و تمسکات و قبایکات نوشتن و طلب حاجات

کردن و اختیار کارها نمودن نیکست و هر که درین روز بیمار شود بیماریش

سبک باشد کلاف آخر روز **روز سوم** روز نوح است و آدم و حوا از آن

روز از بهشت بیرون گردید پس بهترین کارهای تو درین روز آنست که ^{مستعمل}

اصلاح امور خانه کردی و تا ممکن باشد برای کاری بیرون بروی و پیر منیر

روز از رفتن بنظر پادشاهان و خرید و فروش و سایر کارها و هر که درین روز

شود بمشقت افتد و فرزندی که متولد شود در وریش فراخ و عمرش دراز باشد و
سلمان وارد شده است که روزگرا بیت از برای هیچ کاری شایسته نیست
چهارم نیکست برای زراعت کردن سنگار کردن عمارت بنا کردن و چهارپاگر
و مکر و هست درین روز سفر کردن پس هر که سفر کند چیم آن هست که کشته شود یا
مالش را ببرند یا بلای او را عارض شود و درین روز پیل متولد شود و فرزندی که
درین روز متولد شود شایسته و مبارک میباشد تا زنده است و هر که درین
بکر نیز یافتنش دشوار باشد و پناه بجائی برد که او را بدست نتوان آورد
پنجم روز نخل است که آن روز قایل متولد شده و درین روز برادر خود را کشت پس
پیچ کار مکن و از خانه بیرون مرو و هر که درین روز سیکنه دروغ خورد و زود خوا
خورد یا بد و هر که متولد شود حالش نیکو باشد و در حدیث سلمان وارد شده که
درین روز احتیاجی مکن و بنظر پادشاهان مرد و **روشم** و زیست که شایسته است
برای بر آوردن حاجات و زن خواستن و هر که سفر دریا یا صحرا کند درین روز گرد
بسوی ابلش از برای خریدن چهارپایان و هر حیوانی نیکست و بنده که درین روز
کم شود بزودی پیدا شود و هر طفلی که درین روز متولد شود نیکو تربیت یابد و از
سلامت باشد و در روایت دیگر از آنحضرت منقولست که این روز شایسته است
سنگار و طلب معاش و هر حاجتی و در روایت سلمان وارد شده است که خوابی که درین
روز دیده شود بعد از بیدار شدن و روز تقیرش ظاهر گردد و **روشم** برای همه
شایسته است و هر که درین روز شروع بمشق و کتابت نماید نیکی یابد و بحال رساید
ابتدا کند درین روز تجارت یا جروسی عاقبتش نیکو باشد و هر طفلی که درین روز متولد

ترتیبش نیکو باشد و روزیش فراخ باشد و در حدیث دیگر شایسته است برای شکار
طلب روزی **دوازدهم** شایسته است برای هر حاجتی از خرید و فروخت و هر که درین
نزد پادشاهی و در حاجتش برآورده شود و دیگر و بهست درین روز بدریاستن
سفر خشکی کردن و جنگ رفتن و هر طفلی که درین روز متولد شود و ولادتش شایسته
و سر که بگیرد بر او ظفرشوان یافت مگر بتعب بسیار و سر که دانه درین روز کم کند
و هر که درین روز بیمار شود و لقب بسیار گشت و در روایت دیگر شایسته است برای ^{کاری}
مکر سفر کردن و سلمان رضی الله عنه روایت کرده است که برای هر کاری شایسته است
روز نهم روز پیک است برای هر کاری که ایراد نماید و قرض بکن و زراعت بکن و
بکار و هر که درین روز با دشمن جنگ کند غالب آید و هر که سفر کند مال او را روزی
شود و ویرانند و هر که درین روز از دشمن بگیرد نجات یابد و هر که بیمار شود و بیمار
سکین شود و هر که کم شود و زودی یافت شود و هر فرزند که متولد شود شایسته
و در همه حال توفیق یابد و در روایت دیگر فرزند فراخ روزی باشد و بر روایت ^{سلمان}
خوابی که درین روز دیده شود اثرش در بهمان روز ظاهر گردد و **روز دهم** حضرت نوح درین
متولد شده است و هر طفلی که درین روز متولد شود بسیار پیر و عمر باشد و فراخ روزی و ^{نیکیست}
برای خرید و فروخت و سفر کردن گشته درین روز زودی یافت شود و اگر بچه زود بدست
و در بند افتد و هر که درین روز بیمار شود و مراد است که وصیت کند و در حدیث دیگر برای
شخم کردن و زراعت نمودن و سلف خریدن نیکوست و بر روایت سلمان خوابی که درین
روز دیده شود تأیید روز بطلو آید **روز یازدهم** حضرت شیش درین روز متولد شده
شایسته است برای ابتدای کارها و خرید و فروخت و سفر کردن باید که احتراز کند از رفتن

پادشاهان هر که درین روز بگریزد بزودی باز گردد و از روی طاعت هر که بیمار شود
که بزودی شفا یابد و هر طفلی که متولد شود نیکو زندگانی نماید و لیکن نبرد تا آنکه پیرشان
و از پادشاهان پرهیزد و در روایت دیگر هر که پیرشان نشود و بروایت سلمان خوابی
درین روز دیده شود ناپست و زار اثرش بطهور آید **روز دوازدهم** روز شایسته است
برای نخواستن و دکان کشودن و شریک شدن بدین سفر کردن و درین روز ^{میان} سخته
و کس نباید شد و بیمار را امید شفا و درست و فرزندی که متولد شود با سان تربیت یابد
که بچه بدست آید و فرزند بسیار عمر یابد و پیرشان نشود **روز بیستم** روز دهنش است
در آن روز از مزاحمت کردن و بنظر پادشاهان رفتن و روغن بر سر مالیدن و سیر کردن
و بر کارهای هر که بگریزد بر او دست نیابد و هر که بیمار شود و بخت افتد و فرزندی که
شود و چندان زندگانی نکند و بروایت سلمان خوابی که بیند زود بعل آید **روز چهارم**
نیکست برای هر کاری هر فرزندی که متولد شود ظالم نباشد و نیکست برای خرید و
و سفر کردن و قرض گرفتن بدین شستن و بخت بدست آید و بیمار صحت یابد
روایت دیگر فرزندی که متولد شود عمرش دراز باشد و در آخر عمرش مالش فراوان گردد
بروایت سلمان نیکست برای دیدن پادشاهان فرزندی که بهم رسد خوش زیور باشد
و خوابی که دیده شود بعد از پست و شش روز بعل آید **روز پانزدهم** نیکست برای هر
که قرض دادن و قرض گرفتن کسی که درین روز بیمار شود بزودی صحت یابد و کسی که بگریزد
باز گردد و فرزندی که متولد شود دلال باشد و در زبانش عیبی نباشد و بروایت سلمان خوابی
بیند اثرش بعد از سه روز ظاهر شود **روز شانزدهم** روز دهنش است و برای هیچکاری
خوب نیست که عمارت بنا کردن و هر که درین روز سفر کند باز آید و هر که بگریزد زود

و هر که راه کم کند سالم ماند و هر که پیا ر شود شفا یابد و فرزند ی که متولد شود پیش از روز
دیوانه باشد و اگر بعد از روز اول متولد شود حالش نیکو باشد و بروایت سلمان خنجرانی که
درین روز بیند بعد از سه روز اثرش ظاهر گردد **روز هفدهم** روز میانه است بر سر
در آن روز از نماز عه کردن و قرض دادن و قرض گرفتن پس هر که قرض بدهد یا بپذیرد
و هر که قرض بگیرد پس نهد و فرزند ی که متولد شود حالش نیکو باشد و در روایت دیگر
که اهمیت در آن روز حاجت طلب مکن و در روایت دیگر وارد شده است که حجا
در هفدهم ماه موجب شفاست **روز هجدهم** روز مبارک است فروختن و زراعت سفر
کردن کسی که بادی شمن جضمی کند غالب آید و اگر مال بقرض دهد یا و برگردد و بیمار شفا
و فرزند ی که متولد شود حالش نیکو باشد **روز نوزدهم** روز مبارک است و در آن روز
حضرت اسحق علیه السلام متولد شده است و شایسته است برای سفر و طلب و زی
و آموختن علم باشد و اگر نخته بعد از پانزده روز برگردد و فرزند ی که متولد شود در
روز توفیق خیرات یابد **روز بیستم** میانه و نیکوست برای سفر کردن و بر آوردن حاجتها
و بنا کردن بنا یا و گرفتن چهار پایان و کسی که راه کم کند خوف هلاک بر او هست و کسی که
بگریزد دیر بدست آید و کسی که پیا ر شود پیا ریش تعب کند و فرزند ی که بوجد آید با
زندگانی کند **روز بیست و یکم** روز خجسته بسیار است پس درین روز حاجت را
طلب مکن و پیر بنیر از پادشاهان و کسی که در آن روز سفر کند خوف هلاک بر او هست
فرزند ی که بهر سد فقیر و پریشان باشد و بروایت دیگر برای هر کاری بخشن است و همین
کشتن حیوان خوبست **روز بیست و دوم** روز بیست شایسته برای بر آوردن حاجتها
بیج و شری کم رفتن نزد پادشاهان بصدق در آن روز مقبولست و پیا ر شود و شفا

و مسافر بجاقت برگردد و بروایت دیگر برای همه کارها خوبست **روز پست و نهم** درین
یوسف علیه السلام متولد شده است برای طلب حوائج و تجارت و زن خواستن و نزد سلطان
رفتن خوبست کسی که درین روز سفر کند غنیمت یابد و خیر بسیار یابد و فرزند می متولد
نیکو تربیت یابد **روز پست و چهارم** در بسیار بدست فرعون درین روز متولد شده است
پس هیچکاری درین روز اراده مکن و فرزند می متولد شود و روزگار سختی که از آنده
خیری نیابد و در آخر عمر کشته شود یا غرق شود و هر که درین روز بیمار شود و پیش
بطول آنجا بد **روز پست و پنجم** روز نخل است خود را درین روز حفظ کند و بی کاری
مروید که درین روز حق سبحانه و تعالی اهل مصر را با فرعون بایات عذاب خود مبتلا گردانید
و بیمار را حالش بدی باشد و فرزند مبارک قدم و فراخ روزی و نیکو کاری باشد
بدی سختی گرفتار میشود و آخر نجات مییابد و روایت دیگر هر که درین روز بیمار
تا آخر روز بهوش نیاید و بروایت سلمان از شر این روز بگذراند و بیدار و دعا و نماز
سوی **روز پست و ششم** شالیسته برای سفر کردن و هر امری که اراده کنی مگردان
خواستنی هر که درین روز تزویج نماید میان او و زوجه اش جدایی افتد و فرزند می
بوجود آید عمرش دراز باشد **روز پست و هفتم** برای همه کاری نیکست و فرزند می که
درین روز متولد شود خوش شو و خوش رو باشد و طویل العمر و با خیر فراوان و دلبازی
مردمان باشد و بروایت دیگر برای سفر کردن نیکست **روز پست و هشتم** نیکست برای
کارها و درین روز حضرت یعقوب علیه السلام متولد شده هر فرزند می که متولد شود
عظیم باو برسد و برضی و بصعب چشمتی مبتلا گردد و بروایت سلمان خوابت بهما نزد
ظاهر گردد و **روز پست و نهم** برای جمیع کارها خوبست و فرزند می که درین روز متولد

بر دبا باشد و هر که سفر کند مال بسیار یابد و هر که بیمار شود و صحت یابد و درین روز ^{و صحت}
مانه بنویسد و در روایت دیگر شایسته است برای همه کارها حصه ^{ایات پادشاهان}
و برادران و دوستان و بر وایت سلمان ^{از پیش}
ظاهر کرد و **روز سی ام** نیکست برای خریدن و فروختن و تزویج کردن و فرزندی
درین روز متولد شود بر دبا و مبارک قدم باشد و هر که بگریزد زود بدست آید و
هر که چیزی کم کند بیابد و هر که مال قرض کند بزودی باز دهد و **از حضرت امام موسی علیه السلام**
منقولست که ترک حجامت و در هفتم حریزان و می و اگر نکنی در چهاردهم البتة نیکست
بسم الله الرحمن الرحیم و بهیچین

فصل دوم در اختیارات ایام هفته **امروز جمعه** مبارکترین و زیاست و بهترین ^{ست}
و سنت در آن روز حجام رفتن و سر تراشیدن ناخن گرفتن و پیش از نماز جمعه سفر کردن
خوب نیست و سنت در روز جمعه جابه نو پوشیدن و جامهای پاکیزه پوشیدن و میوه تازه
بخانه بردن و سرو کردن بخطی شستن و سایر کارها مبارکست و **روز شنبه** روز مبارکست
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که خدای تعالی مبارک گردانیده است برای
امت من این روز را و در حدیث معتبر وارد شده است که اگر سنگی از سنگی در افتد و
شنبه الله تعالی آنرا بجای خود بر میگردداند و در حدیث وارد شده است که هر که چن
و شارب و روز جمعه و پنجشنبه بگیرد از درد چشم عافیت یابد و **در روایت** وارد شده است که
حجامت کردن در روز جمعه و شنبه مورت ضعیف است و **یکشنبه** میانه است برای اکثر
و موافق حدیث معتبر حجامت کردن طرف عصر یکشنبه بسیار نافعت و در حدیث دیگر وارد
که برای عمارت بنا کردن عروسی کردن بد **روز و شنبه** بخش ترین روزیاست و ایام

سال روز عاشورا تحسرت است و در ایام هفت روز و شب و این روز منسوب بنبی است که
ایشان عید کردند بسبب شهادت حضرت امام حسین علیه السلام درین روز حضرت رسول
صلی الله علیه و آله سلم از دنیا مفارقت نموده برای مسیح کاری خوب نیست و بعضی روایت
وارد شده است که در طرف عصر روز و شب حجامت کردن خوب است و در بعضی روایات
واقع شده است از سفر کردن و درین روز پیغمبر حاجتی رفتن **در حدیث معتبر از حضرت**
امام علی نقی علیه السلام منقول است که هر که خواهد که هدای او را از شر و روز و شب نگه دارد
در رکعت اول نماز صبح روز جمعه سوره ایل اتی علی الانسان بخواند **روز سه شنبه** میان است
برای اکثر کارها و در حدیث وارد شده است که سفر کردن در روز سه شنبه مبارک است
درین روز خداوند عالمیان این برای حضرت او و علیه السلام نرم گردانید و در
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلم منقول است که هر که روز سه شنبه چهاردهم ماه
بفصدیم ماه یا بیست و یکم ماه حجامت کند شفا باشد او را از درد **در حدیث**
وارد شده است که در روز سه شنبه ساعتی است که اگر حجامت در آن ساعت اتفاق افتد
نمی آید تا اگر او را بلاء کند **در حدیث دیگر** وارد شده است که هر حاجتی بر او و سوار
باید آید از او روز سه شنبه و در حدیث دیگر وارد شده است که روز جنگ است
و خون گرفتن **روز چهارشنبه** روز نحس است برای اکثر کارها شایسته نیست و بنی و
از حجامت کردن و نوره کشیدن سفر کردن درین روز و از بعضی روایات بخیر حجامت
وارد شده است و اگر حجامت ضرورتش شود بهتر است که در آخر روز واقع سازد
چنانچه در بعضی احادیث وارد شده است و در حدیثی واقع شده است از حجامت
روز چهارشنبه هرگاه که در عقب باشد و در روایت معتبر وارد شده است که حکام بروند

روز چهارشنبه و در حدیث دیگر وارد است که روز خوردن مسهل
روز مبارک است و برای جمیع کارها خوب است خصوصاً حجامت کردن
نیک است و بهتر است که پیش از زوال واقع سازد و برای ناخن گرفتن خوب
که یک ناخن را برای روز جمعه بگذارد و در روایت وارد شده است که حضرت
صلی الله علیه و آله چون هوا گرم میشد پیرون نقل میفرمودند در چشمتنه و بذر

سفر کردن و تزویج کردن در قمر در عقرب گرامیست

و روزهای که در ماه مذکور شد که خوب است

در ماه قدیم هم آنها را رعایت

نمایند بهتر است

تمت م م م

